

- مقدمه مترجم ..... - ۷ -
- مقدمه نویسنده ..... - ۹ -
- الف - ژئوپولیتیک و سرنوشت کرد ..... - ۱۰ -
- ۱ - آذری در کردستان ..... - ۱۰ -
- ۱-۱ - موقعیت جغرافیائی کردستان ..... - ۱۰ -
- ۱ - ۲ یورش ترکها به خاورمیانه ..... - ۱۱ -
- ۱-۳ تأسیس دولت ایران ص ۹ ..... - ۱۴ -
- ۲- صفویه و دگرگون کردن موقعیت جغرافیائی شرق کردستان ..... - ۱۶ -
- ۲-۱ آوردن ایل افشار به ارومیه ..... - ۲۱ -
- ۲-۲ مقاومت طوایف کرد ..... - ۲۲ -
- ۲-۳ تعمیق اختلاف کرد و آذری ..... - ۲۳ -
- ۲-۴ سرکوب ایل بلباس ..... - ۲۴ -
- ۲-۵ شاهزادگان قاجار ستم بیشتری به کردستان روا میدارند ..... - ۲۷ -
- حاشیه های بخش اول ..... - ۳۰ -
- ۲ - دیدگاه کرد و آذری نسبت بیکدیگر ..... - ۳۴ -
- ۱- دل به دل راه دارد ..... - ۳۴ -
- ۲- عصر صفویه ..... - ۳۵ -
- ۲-۱ شاه اسماعیل صفوی ..... - ۳۵ -
- نمونه ۱: قزلباش از دیدگاه میر چمشگزک ..... - ۳۵ -
- نمونه ۲: کرد از دیدگاه قزلباش ..... - ۳۶ -
- نمونه ۳: صارم مکرری؛ کهنه گبریزیدی ..... - ۳۶ -
- نمونه ۴: یک کردیزیدی دمدار ..... - ۳۹ -
- نمونه ۵: امرای کردو جنگ چالدران ..... - ۴۰ -
- شاه محمد خدابنده ..... - ۴۱ -
- نمونه ۶: کرد معدن شرّ و منبع ضرّ ..... - ۴۱ -
- ۳ - ۲ شاه عباس کبیر ..... - ۴۳ -
- نمونه ۷: شاه عباس و قلعه دمدم ..... - ۴۳ -
- بیت دمدم: ..... - ۵۱ -
- نمونه ۸: لطایف الحیل؛ قتل عام مکرری ..... - ۵۴ -
- ۲ - ۴ شاه سلطان حسین ..... - ۵۶ -
- نمونه ۹: مناره از کله اکراد ..... - ۵۶ -
- ۳ - عصر قاجار ..... - ۶۰ -
- ۳ - ۱ احمدخان مقدم مراغه ..... - ۶۰ -
- نمونه ۱۰: دام تبریز و باپیر آقای منگور ..... - ۶۰ -
- بیت باپیر آقای منگور: ..... - ۶۱ -
- ۳ - ۲ عسکرخان افشار ..... - ۶۳ -
- نمونه ۱۱: کمندتدبیر؛ اسماعیل آقای شکاک ..... - ۶۳ -
- ۳ - ۳ عباس میرزا نایب السلطنه ..... - ۶۵ -
- نمونه ۱۲: جماعت اکراد مایه فتنه و فساد ..... - ۶۵ -
- ۳ - ۴ محمدخان امیر نظام ..... - ۶۹ -
- نمونه ۱۳: همکاری ایران و روم- میر رواندوز ..... - ۶۹ -
- ۳ - ۵ فرهاد میرزا معتمدالدوله ..... - ۷۳ -
- نمونه ۱۴: خلعت: حسن سلطان هورامی ..... - ۷۳ -

- نمونه ۱۵: ایل جاف زنده به چال ..... - ۷۴ -
- ۳ - ۶ عباس میرزا ملک آرا ..... - ۷۵ -
- نمونه ۱۶: تسلیم قاصد ..... - ۷۵ -
- ۳ - ۷ حسینعلیخان وزیر فوآند ..... - ۷۶ -
- نمونه ۱۷: دست تدبیر؛ حمزه‌آقای منگور ..... - ۷۶ -
- ۳ - ۸ نظام السلطنه ..... - ۸۰ -
- نمونه ۱۸: حرمت کلام‌الله؛ جعفر‌آقای شکاک ..... - ۸۰ -
- ۴ - عصر پهلوی ..... - ۸۲ -
- ۴ - ۱ امیر احمدی ..... - ۸۲ -
- نمونه ۱۹: تأمین رضاشاهی و سران ایلات کرد ..... - ۸۲ -
- حاشیه‌های بخش دوم ..... - ۸۳ -
- سر آغاز شکل‌گیری شعور ملی کرد ..... - ۸۶ -
- ۱ - قیام ..... - ۸۶ -
- ۱ - ۱ توضیح برخی کلمات ..... - ۸۶ -
- ۱ - ۲ اسلام و دولت ..... - ۸۶ -
- ۱ - ۳ کردستان تحت تسلط مستقیم روم و عجم ..... - ۸۷ -
- ۱ - ۴ کرد در نخستین پارلمان عثمانی ..... - ۸۸ -
- ۱ - ۵ درباره‌ی شیخ عبیدالله ..... - ۸۸ -
- ۲ - پایه‌های استراتژی کار ملی شیخ عبیدالله ..... - ۸۹ -
- ۲ - ۱ کوشش برای اجراء: کار سیاسی ..... - ۹۰ -
- ۲ - ۱ - ۱ آماده‌سازی مردم کردستان ..... - ۹۰ -
- ۲ - ۱ - ۲ فاناتیزم یا گذشت دینی ..... - ۹۲ -
- ۱ - موضع در برابر شیعه ..... - ۹۲ -
- ۲ - ارتباط با عباس میرزا ملک‌آرا ..... - ۹۳ -
- ۳ - موضع‌گیری در برابر مسیحیان ..... - ۹۳ -
- ۲ - ۱ پیوند با بزرگان عرب ..... - ۹۵ -
- ۲ - ۲ کوشش برای اجراء: کار مسلحانه ..... - ۹۵ -
- ۲ - ۲ - ۱ نیروهای کرد ..... - ۹۵ -
- ۲ - ۲ - ۲ قشون ایران ..... - ۹۶ -
- ۲ - ۲ - ۳ طرح‌ریزی قیام ..... - ۹۷ -
- ۱ - گزینش میدان قیام ..... - ۹۷ -
- ۲ - حرکت دادن نیرو و جناحها ..... - ۹۷ -
- ۲ - ۲ - ۴ عقب‌نشینی و شکست ..... - ۹۹ -
- ۲ - ۲ - ۵ مذاکرات با ترکها ..... - ۹۹ -
- ۲ - ۳ کوشش برای اجراء: کار دیپلماسی ..... - ۱۰۰ -
- ۲ - ۳ - ۱ خاورمیانه میدان تاخت و تاز روس و انگلیس ..... - ۱۰۰ -
- ۲ - ۳ - ۲ دیدگاه‌های شیخ عبیدالله ..... - ۱۰۱ -
- ۱ - هدف او از حرکت دیپلماسی ..... - ۱۰۱ -
- ۲ - دیپلماسی شیر و روباه ..... - ۱۰۲ -
- ۲ - ۳ - ۳ استراتژی منطقه‌ای روسیه: ..... - ۱۰۲ -
- ۱ - کرد و روس ..... - ۱۰۳ -
- ۲ - حرکت دیپلماتیک به سوی روسیه ..... - ۱۰۳ -

- ۲ - ۳ - ۴ استراتژی منطقه‌ای بریتانیا ..... ۱۰۴ -
- ۱ - کرد و انگلیس ..... ۱۰۴ -
- ۲ - حرکت دیپلماتیک بسوی بریتانیا ..... ۱۰۴ -
- ۲-۳-۵ عدم تطابق کردستان مستقل با استراتژی خاورمیانه‌ای بریتانیا و روسیه ..... ۱۰۶ -
- ۳ - همکاری گروهی چهار جناحی برای خاموش کردن قیام ..... ۱۰۶ -
- ۳ - ۱ راهپلهای شاه برای رویارویی ..... ۱۰۶ -
- ۳ - ۲ موضع روسیه ..... ۱۰۷ -
- ۳ - ۳ موضع بریتانیا ..... ۱۰۸ -
- ۳ - ۴ موضع بابعالی ..... ۱۰۸ -
- ۳ - ۵ خاموشی ..... ۱۰۹ -
- ۳ - ۶ پیامدهای شکست جنبش ۱۸۸۰ ..... ۱۱۰ -
- حاشیه‌های بخش سوم ..... ۱۱۰ -
- ۴ - جنگ و صلح هردو مشقت ..... ۱۱۲ -
- ۱ - شعله‌ورشدن جنگ جهانی اول ..... ۱۱۲ -
- ۱ - ۱ ترکیه: ابتدا بیطرفی و سرانجام مشارکت کامل ..... ۱۱۲ -
- ۱ - ۲ ایران: یک بیطرفی رعایت نشده ..... ۱۱۳ -
- ۲ - برنامه جنگی ترکیه و میدانهایش ..... ۱۱۴ -
- ۲ - ۱ جبهه قفقاز ..... ۱۱۴ -
- ۲ - ۲ جبهه بین النهرین ..... ۱۱۵ -
- ۲ - ۳ جبهه عربستان ..... ۱۱۵ -
- ۳ - موضع خلقهای غیر ترک ..... ۱۱۶ -
- ۳ - ۱ آرامنه ..... ۱۱۶ -
- ۳ - ۲ آسوریها ..... ۱۱۷ -
- ۳ - ۳ اعراب ..... ۱۱۷ -
- ۳ - ۴ کردها ..... ۱۱۸ -
- ۴ - طرح پشت پرده برای تقسیم خاورمیانه ..... ۱۲۰ -
- ۴ - توافق استانبول ..... ۱۲۰ -
- ۴ - ۲ توافق لندن: ..... ۱۲۱ -
- ۴ - ۳ توافق سایکس - پیکو: ..... ۱۲۱ -
- ۴ - ۴ توافقیها و آرمانهای خلقها ..... ۱۲۱ -
- ۴ - ۴ ۱ آرمانهای اعراب ..... ۱۲۱ -
- ۴ - ۴ ۲ آرمانهای آرامنه ..... ۱۲۲ -
- ۴ - ۴ ۳ آرمانهای کردان ..... ۱۲۲ -
- ۵ - سال آخر جنگ ..... ۱۲۲ -
- ۵ - ۱ تأثیر بیرون رفتن روسیه از جنگ بر سرنوشت ملت کرد ..... ۱۲۲ -
- ۵ - ۲ نیروی بریتانیا در کردستان ..... ۱۲۵ -
- ۵ - ۳ زیانهای وارده به کردستان در نتیجه جنگ ..... ۱۲۵ -
- ۵ - ۴ توقف جنگ ..... ۱۲۷ -
- ۶ - نشست برندگان برای تقسیم دستاوردهای جنگ ..... ۱۲۸ -
- ۶ - ۱ درخواستهای خلقها از کنفرانس صلح ..... ۱۲۸ -
- ۶ - ۱ - ۲ خواسته‌های ایران ..... ۱۲۸ -
- ۶ - ۱ - ۳ خواسته‌های اعراب ..... ۱۲۹ -
- ۶ - ۱ - ۴ خواسته‌های یهودیان ..... ۱۲۹ -

- ۶ - ۱ - ۵ خواسته های آرامنه ..... - ۱۲۹ -
- ۶ - ۱ - ۶ خواسته های آسوریان ..... - ۱۳۰ -
- ۶ - ۱ - ۷ خواسته های کردان ..... - ۱۳۰ -
- ۷ - تلاش کردها برای استقلال ..... - ۱۳۰ -
- ۷ - ۱ - ۱ تلاشهای سلیمانیه ..... - ۱۳۰ -
- ۷ - ۲ - ۱ تلاشهای استانبول ..... - ۱۳۲ -
- ۷ - ۲ - ۱ تلاش با متفقین ..... - ۱۳۲ -
- ۷ - ۲ - ۲ کرد و ارمن: آشتی درحاشیه کنفرانس صلح ..... - ۱۳۳ -
- ۷ - ۲ - ۳ مذاکرات باباعالی، درهم ریختن صفوف کردان ..... - ۱۳۵ -
- ۸ - زمینه سازی توافق ..... - ۱۳۶ -
- ۸ - ۱ - ۱ گردهمایی سانرمو ..... - ۱۳۶ -
- ۸ - ۲ - ۲ پیمان سور ..... - ۱۳۷ -
- ۹ - مصطفی کمال، پاشای کردستان ..... - ۱۳۸ -
- حاشیه های بخش چهارم** ..... - ۱۴۱ -
- ۵ - آسوریان ..... - ۱۴۴ -
- ۱ - سابقه تاریخی ..... - ۱۴۴ -
- ۱ - ۱ - ۱ تبار آسوریان ..... - ۱۴۴ -
- ۱ - ۲ - ۱ مناسبات آسوریان با کردان ..... - ۱۴۵ -
- ۱ - ۳ - ۱ دخالت دول اروپائی در امور داخلی شرق ..... - ۱۴۷ -
- ۱ - ۳ - ۱ آمدن میسیون دینی ..... - ۱۴۷ -
- ۱ - میسیون فرانسوی ..... - ۱۴۸ -
- ۲ - میسیون آمریکائی ..... - ۱۴۸ -
- ۳ - میسیون انگلیسی ..... - ۱۴۹ -
- ۴ - میسیون روسی ..... - ۱۴۹ -
- ۱ - ۳ - ۲ نتیجه کار میسیونها ..... - ۱۵۰ -
- ۱ - برهم زدن یگانگی منطقه ..... - ۱۵۰ -
- ۴ - برهم زدن مناسبات آسوری - کرد ..... - ۱۵۰ -
- ۳ - برهم زدن مناسبات آسوریان با حکومت های منطقه ..... - ۱۵۱ -
- ۲ - آرمان های ملی خلق آسوری ..... - ۱۵۱ -
- ۳ - ترک و مسیحی ..... - ۱۵۵ -
- ۳ - ۱ - ۱ مشکل دینی و ملی در ترکیه ..... - ۱۵۵ -
- ۳ - ۲ - ۲ قتل عام مسیحی ..... - ۱۵۷ -
- ۳ - ۳ - ۳ آسوریان هکاری ..... - ۱۵۸ -
- ۴ - روس و آسوری ..... - ۱۵۹ -
- ۴ - ۱ - ۱ روس و آسوریان ارومیه ..... - ۱۵۹ -
- ۴ - ۲ - ۲ یورش ترکیه به آذربایجان ..... - ۱۶۰ -
- ۴ - ۳ - ۳ بدبختی آسوریان ارومیه ..... - ۱۶۰ -
- ۴ - ۴ - ۴ بازگشت روس به ارومیه ..... - ۱۶۲ -
- ۴ - ۵ - ۵ انتقام آسوریان از مردم ارومیه ..... - ۱۶۴ -
- ۴ - ۶ - ۶ کوچ جمعی آسوریان از هکاری به ارومیه ..... - ۱۶۵ -
- ۵ - تأثیر رویدادهای داخلی روسیه بر آسوریان ..... - ۱۶۶ -
- ۵ - ۱ - ۱ انقلاب فوریه ..... - ۱۶۶ -

- ۵ - ۲ آشفته‌گی اوضاع ارومیه ..... ۱۶۶ -
- ۵ - ۳ پرکردن جای خالی روسیه با مسلح آسوری ..... ۱۶۸ -
- ۵ - ۴ ایجاد تیپهای آسوری ..... ۱۶۸ -
- ۵ - ۵ عقب نشینی روس از ایران ..... ۱۷۰ -
- ۶ - جنگ داخلی آسوری - آذری ..... ۱۷۱ -
- ۶ - ۱ آغاز جنگ ..... ۱۷۱ -
- ۶ - ۲ کشته‌شدن مارشیمون ..... ۱۷۳ -
- ۶ - ۳ به‌انتقام خون مارشیمون ..... ۱۷۵ -
- ۷ - آغاز یک پایان؛ یورش ترکیه و عقب نشینی آسوریان از ارومیه ..... ۱۷۶ -
- حاشیه‌های بخش پنجم ..... ۱۷۸ -
- ۶ - سمکو یاغیگری عشیره‌ای یا جنبش ملی ..... ۱۸۳ -
- ۱ - / ایران در امور آن دوران جهان ..... ۱۸۳ -
- ۱ - ۱ جنبش مشروطه ..... ۱۸۳ -
- ۲-۱ **اتفاقیه ۱۹۰۷ انگلو روسی** ..... ۱۸۵ -
- ۱ - ۳ پروژه تقسیم ایران ..... ۱۸۶ -
- ۱ - ۴ دیدگاه ایران درباره حل مسأله کرد ..... ۱۸۷ -
- ۱ - ۵ **قرارداد ۱۹۱۹ انگلو - ایران** ..... ۱۸۸ -
- ۲ - پدیدار شدن سمکو ..... ۱۸۹ -
- ۲ - ۱ پیشینه تاریخی عشیره شکاک ..... ۱۸۹ -
- ۲ - ۲ درخشیدن سمکو ..... ۱۹۱ -
- ۲ - ۳ کشتن مارشیمون ..... ۱۹۲ -
- ۲ - ۴ آرمان سیاسی سمکو ..... ۱۹۳ -
- ۳ - جنگ و شورش ..... ۱۹۵ -
- ۳ - ۱ اوضاع عمومی / ایران ..... ۱۹۵ -
- ۲ - ۲ توطئه کشتن سمکو ..... ۱۹۶ -
- ۳ - ۳ انتصاب حاکم جدید ارومیه ..... ۱۹۶ -
- ۲ - ۴ جنگ تبلیغاتی ..... ۱۹۷ -
- ۲ - ۵ یک گفتگوی ناموفق ..... ۱۹۸ -
- ۳ - ۶ ادامه جنگ ..... ۱۹۹ -
- ۳ - ۷ رفتار سمکو با دشمن ..... ۱۹۹ -
- ۴ - سمکو و روزنامه‌گری ..... ۲۰۰ -
- ۴ - ۱ روزنامه "کرد" یا روزنامه "روزکرد - شب‌عجم" ..... ۲۰۰ -
- ۴ - ۲ سمکو در هفته نامه بانگ کردستان ..... ۲۰۱ -
- ۵ - تشکیل ارتش نوین ایران ..... ۲۰۲ -
- ۵ - ۱ ارتش نوین ..... ۲۰۳ -
- ۵ - ۲ ضعفهای سمکو ..... ۲۰۴ -
- ۵ - ۳ لشکرکشی نخستین ارتش ..... ۲۰۴ -
- ۵ - ۴ واپسین لشکرکشی ..... ۲۰۶ -
- ۱ - کشیدن نقشه حمله ..... ۲۰۶ -
- ۲ - فتح چهریق ..... ۲۰۷ -
- ۶ - مناسبات با دولتها ..... ۲۰۸ -
- ۶ - ۱ ایران ..... ۲۰۸ -
- ۶ - ۲ ترکیه کمالی ..... ۲۰۹ -

- ۲۱۰ - ..... ۳-۶ بریتانیا
- ۲۱۱ - ..... ۴ - ۶ روسیه
- ۲۱۱ - ..... ۷ - سالهای دربدری
- ۲۱۱ - ..... ۷ - ۱ شبیخون ترکیه
- ۲۱۲ - ..... ۷ - ۲ سمکو در کردستان جنوبی
- ۲۱۲ - ..... ۳ - ۷ گفتگوی انگلیس و سمکو
- ۲۱۳ - ..... ۷ - ۴ پیامهای سمکو و شیخ محمود
- ۲۱۴ - ..... ۷ - ۵ دیدار از سلیمانیه
- ۲۱۷ - ..... ۸ - بازگشت به مرز
- ۲۱۸ - ..... ۸ - ۱ تلاش با شوروی
- ۲۱۸ - ..... ۸ - ۲ دیدار رضاخان و سمکو
- ۲۱۹ - ..... ۸ - ۳ توافق ترک و ایران
- ۲۲۱ - ..... ۸ - ۴ عبور به کردستان عراق
- ۲۲۱ - ..... ۹ - بازگشت به ایران و کشته شدنش
- ۲۲۳ - ..... حاشیه‌های بخش ششم
- ۲۲۶ - ..... **ضمیمه شماره ۱**
- ۲۲۶ - ..... برخی روشنگری‌های لازم درباره متن کتاب
- ۲۲۷ - ..... **ضمیمه شماره ۲** - **ضمیمه بیتها**
- ۲۲۷ - ..... الف - بیت دمدم
- ۲۲۸ - ..... ب - **باپیر آقای منگور**
- ۲۲۹ - ..... ج - **بیت حمزه آقا**

## مقدمه مترجم

کتاب حاضر نمایانگر گوشه کوچکی از فجایعیست که ملت ستمدیده کرد در طول تاریخ خونبار خویش با آن دست به گریبان بوده است. فجایعی که کمتر نویسنده‌ای به نمایش حقایق و ماهیت آنها پرداخته است. ولی متأسفانه اغلب تاریخ نگاران ایرانی، چه دولتی و چه ضد دولتی درواژگونه نمایاندن آنها گوی سبقت را از یکدیگر ربوده‌اند. نمونه‌های واقعی ناچیزی از گوشه‌های کوچکی از صحنه‌های این تراژدی بزبان فارسی در اختیار خوانندگان قرار گرفته و اغلب مطالب مربوط به تاریخ این ملت، جسته و گریخته، بمقداری بسیار کم و بی‌اهمیت و کمرنگ و اغلب وارونه، در لابلای کتب فارسی آمده که یا از زبان دشمنان بازگو شده و یا در آشنا کردن خوانندگان با اعماق فجایع ناتوان و ناتمام بوده‌اند.

این کتاب می‌تواند نمونه خوبی باشد برای آشنا کردن علاقمندان به درک علل واقعی مبارزات خونین و آزادیخواهانه و خیزشهای بی‌درپی صاحبان اصلی سرزمین پر خروش و بلازده کردستان. از اینرو با وجود ناتوانی قلم و حجم و اهمیت کتاب و مشکلات کار و مشغلت فراوان، به خود جرأت دادم که در حد توان، با ترجمه آن، خوانندگان آشنا به زبان فارسی را با بخشی از فرازونشیبهای تاریخ ملت آشنا کنم. قضاوت منصفانه و واقع بینانه در این باره را پس از مطالعه به خود آنان می‌سپارم. آقای عبدالقادر دباغی، که نیم قرن از عمر گرانبهای خود را در این مبارزه صرف نموده است، بمناسبت انتشار این کتاب، گفتاری در شناساندنش دارد که چون زبان و قلم خود را ناتوان می‌بینم، بخشهایی از ترجمه فارسی آن را با کسب اجازه از خودش در اینجا می‌آورم.

”در مورد تاریخ ملت کرد... کتب و جزوات و مقالات فراوانی نگاشته شده و مورخان نژادپرست در این میدان بمیل خود اسب تاخته‌اند. بطوریکه تا نویسنده‌ای خارجی و جهانگردی بیگانه از بیکیسی و بینوایی و مصیبت زدگی کرد سخنی بمیان آورده و چند صفحه‌ای را چون بخت سیاهشان سیاه کرده باشد، دهها و صدها قلمزن قلم فروش بی‌وجدان درباری شاهان و سلاطین اشغالگر، کردان حق طلب سیه روز را دزد، راهزن و چپاولگر، پولپرست، خونریز، ستمگر، بیرحم و... شمرده و کوس رسوائیش را بر کوی و برزنه زده و به شایعه پراکنیهای ناروا پرداخته‌اند.

از سیه بختی کردان نیز، تعداد مورخان کردی که به شیوه‌ای علمی این تهمت‌ها را رد کرده و با اسناد مثبت و غیر قابل انکار، از کردستان تقسیم شده و محروم و سوخته قرم شده سخن بگویند و حقایق را در معرض دیده مردم جهان قرار دهند، از انگشتان دست تجاوز نمیکنند و کتابخانه کردی در این مورد بسیار فقیر و زار و بینواست. در این دوران که همه ملل این جهان پهناور ندای استقلال سر میدهند و بیشتر آنان به آرمان خود رسیده و در ممالک کثیر الملله‌ای چون اتحاد شوروی پیشین و یوگوسلاوی، چندین ملت علم استقلال ویژه خود را برافراشته و کشورهای جهان هم آنها را برسمیت شناخته‌اند، ملت بپا خواسته کرد نیز که هرگز از درخواست حقوق روای خود غافل نبوده و به روای اتحاد و تعیین حق سرنوشت خود را سر میدهد، در این اوضاع که کاخهای ستم و دیکتاتوری یکی پس از دیگری فرو میریزند، نیاز مبرمی به تاریخ سیاسی مستندی داشت که همزمان با دیگر شیوه‌های مبارزه، آوای حق طلبانه‌اش را به بهترین وجه در دهد و بر حق بودن این ملت و اهمیت جهانی قضیه‌اش را به دنیا اعلام دارد و بشیوه‌ای علمی به بررسی بپردازد و آنرا با سند و منطق اثبات نماید. در چنین زمان حساس و بجا و مناسبی، کتاب ”کرد و عجم“ یا تاریخ سیاسی کردان ایران از سوی نویسنده رنگین خامه شیرین سخن آقای ”صالح محمد امین“ بدستم رسید و دیده کم‌بینا و دل پر حسرت و اندوه من آواره کوه و کمر را شادی و روشنی بخشید. الهی دستش مریزاد و دلش شاد باد.

... بر این باورم که کرد و عجم بقدری پراهمیت است که باید هزاران جلد دیگر نیز از آن چاپ و منتشر شود ... کرد و عجم در حقیقت تنها تاریخ کردستان اشغال شده یا خیزش و پیروزی و شکست و فراز و نشیب این ملت ستمدیده آزادیخواه نیست، بلکه ادعای نام تاریخی و مهمیست که از سوی مصیبت دیده‌ترین و وامانده‌ترین و بی‌باورترین ملت این جهان، به وجدان همه بشریت تسلیم میگردد، بر همه دولتها و سازمانهای بین‌المللی و آزادیخواهان و انساندوستان و جانوردستان و طرفداران جزمین و آب رودخانه‌ها و دریاها و جنگلها و بیشه‌ها ارائه میشود و این مظلوم نیز تنها حقوق روای انسانی خود را میخواهد و التماس میکند ”اندکی از مصالح بازرگانی خویش بکاهید تا اشغالگران بیش از این فرزندانمان را نکشند و در زندانها و سیه چالها گم و گور نسازند و سرزمین زیبایمان ویران و متروک نگردد و چشمه‌ها و رودخانه‌هایمان خشک و بی‌آب نباشند و کبکهای خوشخرام و بلبلهای عاشق گل رانده نشوند و جنگلها و بیشه‌زاران و گل و گیاه طعمه آتش نگردند ...“

آقای دباغی سپس اشاره میکند که کشورهای جهان ”... بیشتر چون بازرگانان اشک و خون اسلحه و مهمات کشتار جمعی به اشغالگران کردستان فروخته و مستقیم یا غیر مستقیم یکی از بزرگترین تراژدیهای تاریخ را روی صحنه گیتی بنمایش

در آورده اند... این کتاب "عرض حال این مردم بی یار و یاور و دادنامه دادخواهانۀ این ملت بی شناسنامه است که فرزندانش باید زیر پرچم اشغالگران، همدیگر را بکشند و استثمار شوند، پرچم ویژه اش بر او ممنوع و سخن گفتن از پرچم بر او قدغن باشد... بگذارید شیر زنان و شیر دختران کرد به خانمها و خاتونهای زیبا و نازنین (قلعه دمدم) که برای نیفتادن به دست قزلباشها ولکه دارنشدن دامن پاک و مقدسشان، خود را از آنجا به پرتگاههای ژرفناک پرت کردند و اندام لطیف و چون برگ گلشان پارچه پارچه بشد، ولی با این کردار قهرمانانه برگ زرینی به تاریخ کرد و کردستان افزودند... افتخار کنند و هرگز بروی اشغالگران لبخند نزنند..."

در مورد تاریخ کرد سخن بسیار است و لی بیش از این را در مقدمه ای کوتاه گنجاندن روا نمیدانم، اما بجایم بینه توجه خوانندگان گرامی را به نکات ذیل جلب نمایم:

- ۱ - بیشتر منابع مورد استفاده در این کتاب بزبان فارسی (اصل یا ترجمه) بوده و من میبایستی برای حفظ امانت و غنی تر کردن آن، عین نوشته نویسنده یا مترجم را بدون تغییر می آوردم. متأسفانه بعلت دوری از ایران و دسترسی نداشتن به یک کتابخانه غنی فارسی نتوانستم به شماری از آنها دسترسی پیدا کنم، از اینرو ناچار شدم بخشی از مطالبی را که از این کتابها نقل قول شده عیناً از روی نسخه کردی دوباره به فارسی برگردانم که بیگمان با اصل منبع بطور تمام و کمال یکی نخواهد بود. ضمن پوزشخواهی از خوانندگان گرامی، برای چاپهای آینده از ایشان امید راهنمایی و همیاری دارم. برای مشخص کردن مطالب نامبرده پیش از شماره ای که معرف منبع مورد استفاده است، نشانه x قرار داده ام.
- ۲ - برخی نامها یا لغات یا عبارات به توضیح نیاز دارند، تا خواننده فارسی و بویژه عزیزان غیر کرد را در درک مطالب یاری دهند. این موارد با (ض + عدد) مشخص شده اند، که خوانندگان گرامی آنها را در ضمیمه کتاب خواهند یافت.
- ۳ - چند بیت<sup>۱۳</sup> کردی بازگوشده که در حد گنجایش و توان خویش کوشیده ام آنها را با همان وزن و آهنگ (حتی الامکان با وزن و قافیه اصلی یا نزدیک به آن به فارسی برگردانم. در پایان کتاب در بخش ضمیمه ها برای هر کدام توضیحاتی جداگانه نوشته ام. توضیحات راجع به بیتها را با یک شماره و خطی زیر آن مشخص کرده ام.
- ۴ - همچنانکه نویسنده خود در مقدمه اشاره نموده، تاریخهای گوناگون (هجری قمری = ه.ق.)، (هجری شمسی = ه.ش.)، (میلادی = م.) در متن کتاب بکار گرفته شده که ممکن است خوانندگان را در درک صحیح ترتیب حدوث و وقایع سردرگم کند که بنظر من برای درک بهتر تاریخ اهمیتی اساسی دارد، گذشته از اینها در ذکر برخی تاریخها نیز اشتباه روی داده و در بسیاری موارد نیز تاریخ تنهایک عدد بدون هویت است که مبدأ را نشان نمیدهد. برای رعایت امانت تاریخها را در متن بدون تغییر آورده و تاریخهای صحیح و تبدیل شده را در داخل پرانتز در کنار آنها آورده ام.
- ۵ - برخی از تاریخهای مذکور در متن کتاب بصورت تاریخ معادل (ه.ش/ ه.ق) نوشته شده که دارای اشتباهاتی میباشد، تا آنجا که دستم رسیده حتی الامکان با توجه به منابع دیگر آنها را اصلاح کرده و در صورت عدم دسترسی به منبع قابل اطمینان تاریخ (ه.ش) را مبنای تبدیل قرار داده ام. بدنبال بعضی تاریخها در داخل پرانتز برای تعیین نوع آن علامت (-) و ه.ق یا ه.ش یا م/... و یا اگر دو تاریخ بدنبال هم آمده باشند (- ه.ق و م/ یا علامتهای اختصاری دیگری) را به جای عبارت (تاریخها به ترتیب...) قرار داده ام.
- ۶ - نویسنده در متن کتاب از کلمه عجم گاهی بجای "آذریها" و گاه بجای "دولت ایران" بهره گرفته که جز چند مورد ضروری در جاهای مناسب کلمات "ایران" یا "آذری" را جایگزین کرده ام. بجای ترکیه نیز از واژه های "روم" و "عثمانی" سود جسته که آنها را بدون تغییر آورده ام.
- ۷ - در حاشیه هر بخش اگر در چند مورد به منبع مشخصی اشاره شده باشد بجز مورد اول در سایر موارد به نوشتن نام نویسنده و حروف (م.ن) یعنی "منبع نامبرده" و از (ه.م) بجای "همان منبع" استفاده کرده ام. در پایان لازم میدانم مراتب سپاس و قدردانی خود را تقدیم همه کسانی نمایم که در اینکار مشوقم بوده اند، بویژه آقایان قادر عبدی، عبدالقادر دباغی، قادر سلطان پناه و قاسم قهرمانی که هر کدام با مشاورت و راهنماییهای خود سهم بسزائی در تمام کردن اینکار داشته اند. همچنین لازم میدانم مراتب سپاسگذاری خود را بعرض نویسنده گرامی کتاب برسانم که با دادن اجازه ترجمه و فرستادن شماری از منابع فارسی که نتوانسته بودم به آنها دسترسی پیدا کنم لطف بزرگی در حق من ابراز داشتند، امیدوارم کار و زحمتم درخور این اثر بزرگ باشد.

عبدالله ابراهیمی ۱/۱/۱۳۷۹ ه.ش برابر با ۱۳/۳/۲۰۰۰ میلادی



## مقدمه نویسنده

در سال ۱۹۷۹ (م/۱۳۹۹ هق/۱۳۵۸ ش- مترجم)، حزب دمکرات کردستان ایران گردهمایی بزرگی در نرده برپا داشت. این گردهمایی به‌درگیری کرد و آذری انجامید. سازمانهای کردی و شاخه‌های سازمانهای ایرانی در کردستان هرکدام بگونه‌ای از این جنگ سخن گفتند. حکومت آنروز ایران هم در رسانه‌های گروهی خود بگونه‌ای دیگر به تفسیر آن پرداخت.

پیشتر شنیده بودم که برادوستیها و مکرپها و بلباسها و منگورها و ماشها و زرها و شکاها و جلالها...<sup>۲</sup> چگونه سرکوب شده بودند و قیام ۱۸۸۰ چگونه پیش از رسیدن نیروهای دولتی با مقاومت شدید سکنه‌آذری روبرو گردیده بود و سمکونیز دچرمان در سرشد. در زمان جمهوری مهاباد نیز، مشکل تعیین مرز و رفتار با اقلیتهای کرد و آذری در قلمرو هر دو حکومت باعث سردی روابط آنان و گلایه روسیه از سران کرد شده بود.

رویدادهای نرده این حوادث را دوباره برایم زنده کردند و موجب شدند که از خود بپرسم؛ چرا هرگاه حرکتی از سوی کردان در شمال غربی ایران آغاز میشود، پیش از آنکه دولت برای سرکوبی آن نیرو بفرستد، به‌درگیری و جنگ داخلی با آذریها میانجامد.؟

از آن هنگام به‌مرور تاریخ گذشته ایران پرداختم. منابع بسیاری یافتم و اسناد فراوانی گردآوری کردم. چون این بار بدنبال پاسخ پرسش معینی می‌گشتم، موارد تازه بسیاری برایم مطرح شد؛ نتوانستم علت اختلاف آذری با کرد را پیدا کنم ولی به استنباط من بازگویی تاریخ چند قرن گذشته مناسبات این دو ملت میتواند راهگشای ارزیابی علل این اختلاف باشد.

بباری خدا به گردآوری و مطالعه منابع پرداختم، زیرا گفته‌اند "حرف حرف می‌آورد" و "منبع نیز منبع می‌آورد"، اسناد فراوانی پیش‌رویم گرد آمد. بفرنگارش موضوعی تحقیقاتی افتادم، موضوع در ذهنم طر حریزی شد، مرز بررسی‌هایم را مشخص و نوشتن را آغاز نمودم. چرکنویس همه مطالب را بپایان رساندم. تعدادی را پاک‌نویس کردم. فرصت نکردم همه را تمام کنم، در یکی از مصیبت‌هاییکه همه‌روزه برای کردها پیش می‌آیند، بسیاری از اسنادم از میان رفتند. مدت یک سال و نیم سرگرم شدم تا از آنچه برایم مانده بود این کتاب بدست‌آمد.

این موضوع آنچنانکه مدنظر من بود میبایستی ۹ بخش باشد. ۶ بخش آن عبارتند از آنچه در دست دارم و ۳ بخش آن از بین رفت. در میان بخشهای دوم و سوم میبایستی دو بخش وجود میداشت. بخش سوم درباره لرها بود. موضوع آن گذشته از بررسی تاریخ لرها، پژوهش درباره جد شدن آنان از ملت کرد را نیز در برداشت. بخش چهارم عبارت بود از بازگویی تاریخ تأسیس و استقرار نابودی امارت اردلان. واپسین بخش یعنی بخشی که میبایستی بعد از خیزش سمکو بیاید، حکومت مهاباد بود که گذشته از منابع بیگانه به اسناد و نقطه نظرات کردی، از جمله روزنامه کردستان و انتشارات آن عصر مهاباد متکی بود.

خود میدانم که گذشته از این نقیصه، نواقص دیگری را نیز دارم؛ دهها نقشه و عکس برگزیده لازم را آماده کرده بودم که با موضوعات در آمیزم، بدلائیل فنی بهنگام چاپ نتوانستم آنها را بکار ببرم. خواستم سالهای مختلف میلادی، هجری قمری، هجری شمسی و شاهنشاهی را که در ایران بکار می‌بردند همانند سازم، چون نتوانستم منابع موثقی برای تبدیلیشان بدست‌آورم بناچار از آنها گذشتم. بیبلیوگرافی<sup>۳</sup> همه منابع همچنن فهرست اسامی افراد و ایلات و قبایل و مکانها را نیز که میبایستی در ضمیمه کتاب می‌آمد نتوانستم تکمیل کنم. هرکس بتواند برای اصلاح اشتباهی که بدان دچار شده‌ام و یا برای جبران نواقص آن یاریم دهد بسیار خوشحال خواهم شد و قبلا سپاسگزارم. اگر فرصت مناسبی دست‌دهد "خدایار باشد و عمر باقی" تلاش خواهم کرد موضوع را آنچنانکه می‌خواستم بپایان برسانم و تا آنجاکه بتوانم نواقص آنرا بر طرف نمایم.

برای نگارش این موضوع از بسیاری منابع فارسی، عربی، کردی، انگلیسی و یاری و تسهیلات و راهنمایی و اندیشه بسیاری از همراهم سود برده‌ام. فعلا نمیتوانم به ذکر نامشان بپردازم ولی همواره نیکی و مردانگیشان را بیاد دارم. امیدوارم؛ زحماتم به‌در نرفته و توانسته باشم گوشه‌ای از تاریخ خلقم را روشن نموده و به‌ملتم خدمتی کرده باشم.

صالح محمد امین بغداد، تابستان ۱۹۹۱

## الف - ژئوپولیتیک و سرنوشت کرد

### ۱ - آذری در کردستان

#### ۱-۱ - موقعیت جغرافیائی کردستان

اگر هم نتوان عامل ژئوپولیتیک را دارای نقش تعیین کننده در سرنوشت ملل بحساب آورد، اما بررسی تاریخ کهن و نوین ملت کرد آشکارا روشن مینماید که موقعیت جغرافیائی زیستگاه کردان در روی زمین، نقش تعیین کننده ای در تعیین سرنوشت گذشته و کنونی آنها داشته است. خاورمیانه که از جنوب به خلیج فارس و اقیانوس هند و از غرب به دریای مدیترانه و از شمال به دریای سیاه محدود است و ۳ قاره بزرگ و آباد کهن دنیا: آسیا، اروپا و آفریقا را بهم پیوند میدهد، شاهراههای جنگی و بازرگانی این ۳ مرکز از آن میگذرد.

کردستان زیستگاه کردان در وسط این ناحیه واقع شده که در طول تاریخ در هر مرحله ای بنوعی از اهمیت جهانی برخوردار بوده است. در عصریکه امپراطوری ایران در خاور و امپراطوریهای یونان و روم در باختر - دوماکز ابرقدرتهای دنیا - در رقابت توسعه طلبی و دست اندازی بودند، برخی از لشکرکشیهای بزرگشان از میانه زیستگاه ایلات کرد میگذشت و برخی از جنگهای بزرگ و خونینشان هم روی خاک کردستان بوقوع میپیوست.

جنگ گوگامل (۳۳۱ ق.م) که به پیروزی اسکندر یونانی و شکست نهائی داریوش ایرانی و پایان سلطه امپراطوری هخامنشی ایران انجامید و آغازی شد برای سلطه چندقرنی یونانیان در منطقه، در دشت اربیل بوقوع پیوست.

بعدها که امپراطوری ساسانی تاسیس شد، پایتخت خود را در تیسفون نزدیک شهر بغداد بنهاد، آنجا مرکز لشکرکشیهای به اطراف خود، ارمنستان، یونان، روم و شمال آفریقا قرار داد. این لشکرکشیها از میان سرزمین کردان عبور میکرد. ساسانیان به پیروی از قواعد باستانی هخامنشیان، در همه مناطق مرزی خویش نوعی خود مختاری را برای خلقهای محلی آن نواحی پذیرفته بودند، که به بزرگانشان لقب شاه داده میشد. هر یک از این شاهان هم بانبروهای خلقی خود میبایستی مرزهای امپراطوری را از یورش بیگانگان حراست مینمود. خود امپراطور هم شاهنشاه، شاهشاهان بود<sup>۱</sup> این نوع سازماندهی اگرچه دارای مزایای فراوانی بود، عامل تضعیف دولت را نیز در خود نهفته داشت، و حتی یکی از عوامل سقوط و عدم مقاومت آن در برابر یورش سریع اعراب بود.<sup>۴</sup>

ظهور دین اسلام در شبه جزیره عربستان و کوشش برای گسترش و ترویج آن در بیرون از عربستان، به برخورد با دو نیروی بزرگ آن روزگار، یکی امپراطوری ساسانی و دیگری امپراطوری بیزانس میانجامید. پس از زدو خورد های سخت هردو سپاه بزرگ عرب و ایران در قادسیه (۶۳۵ م/۱۵ هـ) (۱۵ هـ/۱۴ هـ - مترجم) و همه جنگهای سنگین دیگر این دو نیرو در جلولا (۶۳۶ م/۱۶ هـ) (۱۶ هـ/۱۵ هـ - مترجم) حلوان (۶۴۰ م/۲۰ هـ) (۲۰ هـ/۱۹ هـ - مترجم) و واپسین نبرد سرنوشت ساز نیز در نهاوند (۶۴۲ م/۲۲ هـ) (۲۲ هـ/۲۱ هـ - مترجم) که فتح الفتوح نام نهاد شد به سلطه دولت ساسانی به یکباره پایان داد و آغازی شد برای تاسیس امپراطوری وسیع عربی - اسلامی در سراسر نواحی جنوب غربی آسیا، همگی روی سرزمین کردها بوقوع پیوستند. دیگر در ایران مرکز سیاسی و جنگی بزرگ و متحدی نماند که آنها از یورش نیروهای بیگانه محفوظ دارد. در نتیجه این جنگها و رویدادهای چندین ایل بزرگ زیر فشار یورش عرب آواره نواحی دور مرکزی ایران شدند.

پایتخت حکومت تازه تاسیس عربی - اسلامی در مکه بود، مکه نیز بعلمت موقعیت جغرافیائی در وسط بیابان جزیره العرب نمیتوانست برای همه سرزمین گسترده ای که نیروهای عرب در اندک زمانی از راه جنگ به زیر بار فرمانروائی خود کشیده بودند، مرکز رهبری و سرپرستی باشد. از همان آغاز برای فرماندهی دنباله لشکرکشیهای سپاه عرب به کردستان و ایران و ارمنستان و استقرار استیلای اسلام در جنوب بین النهرین، چندین شهر از جمله بصره (۶۳۸ م) (۱۸ هـ/۱۷ هـ - مترجم) کوفه (۶۳۹ م) (۱۹ هـ/۱۸ هـ - مترجم)، واسط (۷۰۲ م) (۸۴ هـ/۸۱ هـ - مترجم) را بنانهادند. این شهرهای تازه مسکن تعدادی از قبایل مهاجر عرب و مرکز آماده سازی و سازماندهی برای فرماندهی نیروهای عربی اسلام جهت گسترش قلمرو دولت جدید و استقرار کامل سلطه دینی، سیاسی، جنگی خود در اراضی فتح شده گردیدند. کردستان از آن زمان از سمت جنوب زیر استیلای اسلام قرا گرفت، قبایل عرب ایلات کرد را تحت فشار قرار میدادند تا بسوی نواحی سخت کوهستانی کشیده شوند و خود در مناطق اشغالی جایگزین آنان میشدند.

پایتخت اسلام زیاد درمکه نماند. امویان پس از یک جنگ داخلی به فرمانروائی خلفای صدر اسلام پایان دادند (۶۱۲ - ۶۶۱ م/۴۰۰-۴۱۱). (تاریخ صحیح: ۱۱-۴۱-۱۱-ق/۱۱-۵۴۰-ش/۶۲۳-۶۶۱ م- مترجم). سلسله امپراطوری- خلافت عربی امویان را در شام بنانهادند (۶۶۱-۷۵۰ م/۴۰۰-۵۱۳۲). (تاریخ صحیح ۴۱-۱۳۲-۵۱۳۲-ق/۴۰۰-۱۲۹-هق- مترجم). سلطه آنانهم دیری نپائید و از سوی خاندان عباسی با همکاری خلقهای غیر عرب ایرانی، در جنگ سختی در کنار رودخانه زاب بادیان (۷۵۰ م/۱۳۲-۵۱۳۲) (۱۳۲-۵۱۳۲-ق/۱۲۹-هش- مترجم) در جنوب موصل منقرض شدند، امپراطوری- خلافت عباسی تاسیس شد (۷۵۰ - ۱۲۵۸ م) (۱۳۲-۵۱۳۲-ق/۱۲۹-۵۶۳۷-ش- مترجم). آنان پایتخت خود را از شام به بغداد در نزدیکی خرابه های تیسفون پایتخت ساسانی منتقل نمودند (۷۶۲ م/۱۴۵-۱۴۱ هق- مترجم)، که یک قرن پیش بدست پدران نشان ویران شده بود. انتقال پایتخت خلافت عربی - اسلامی به بغداد، یعنی مستقیماً به سمت جنوب زیستگاه دیرین کردان، آنها را عملاً زیر فشار مستقیم و مداوم اعراب و تعریب قرار داد. <sup>۵</sup> زیرا که هیچ ملت و حکومتی در مابینشان واقع نشده بود. کرد و سرزمینش به مانعی انسانی و زمینی میان قبایل عرب از سوئی و ملل فارس و ارمنی و بیزانسی از سوی دیگر تبدیل شدند. سیل خروشان تعریب که در زمانی کوتاه جنوب سرزمین بین النهرین، غرب رودخانه های فرات و دجله، همه سرزمین شام، شمال آفریقا را فراگرفت و حتی، در مدتی کوتاه به اندلس در اسپانیا رسید. با وجود این در دامنه کوه های زاگرس یعنی مرز زیستگاه کرد توانست تنش و گسترش بیشتری بیابد و حتی در آنجا متوقف شد.

## ۱ - ۲ یورش ترکها به خاورمیانه

دانشمندان انسان را به چند نژاد و هر نژاد را نیز به چند تیره و شاخه بزرگ تقسیم میکنند، یکی از این نژادها "اورال آلتا" است، زیرا از نواحی اورال تا مناطق آلتا را فرا گرفته اند. ترک و مغول میبایست دو تیره بزرگ از این نژاد باشند که در مناطق آسیای غربی میزیستند. درباره آمدن ترکها به نواحی خاورمیانه چندین تئوری جداگانه وجود دارد، ولی همه آنها در اینکه چه زمانی به مناطق مذکور آمده اند با هم متفقند. سعید نفیسی دانشمند ایرانی در یکی از بررسیهای خود مینویسد: "... در حدود آغاز قرن پنجم میلادی، ایران از دوسو با دو نژاد بیگانه روبرو بوده است. آن که در مرزهای شمال شرقی ایران پدید آمده، ایرانیان بدان هفتال، تازیان هیطل یا هیاطله گفته اند و در نظر تاریخ نویسان امروز قطعاً از نژاد ترک بوده اند و آنکه مرزهای شمال غربی در پشت کوه های قفقاز پیداشده آنرا ایرانیان همیشه خزر نامیده اند و آنها با تحقیقات امروز مسلمست که از همین ترکان امروز بوده اند. بدینگونه از همان زمان ترکان در سه سوی دریای خزر یعنی در مشرق و شمال و مغرب آن میزیسته اند و بطوایف و قبایل بسیار منشعب میشده اند... و آنچه در تاریخ ما و ادبیات ما پیش از همه نام برده شده ترکان یغما و خلیخ یا خلیخ و غزو خزخیز (قرقیز) و باشقورد و قزاق و قراقالپاق و سلجوق <sup>۶</sup> و ترکمان و کلموک و فارغلی و تغزغو بر طاس و قرلخ در شمال شرقی ایران و قراپاخ و کیماک و بجناک و سالورو بایندرو افشار و بیگدلی و برسخان و بیات و خزر در شمال غربی ایران است و سه طایفه بزرگ نیز بوده اند بنام بلغارو قیچاق و تاتار زمانی در همه کرانه دریای خزر زیسته اند و اندک اندک طوایف دیگر در مشرق جابریشان تنگ کرده اند و تنها مغرب دریا را برایشان گذاشته اند.

اما مغولان در پایان قرن ششم هجری و قرن سیزدهم میلادی یعنی نزدیک نهصد سال پس از ترکان در تاریخ پدید آمده اند و چون خویشاوندی نزدیک با ترکان داشته اند و از آن زمان بیشتر ترک و مغول را از یک نژاد دانسته اند <sup>۲</sup> نفیسی در ادامه بررسیهایش درباره آمدن ایلات ترک به ایران مینویسد:

"... در قرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرگ ترک که در سواحل جیحون میزیسته اند کاندک بجنوب مایل شده و نخست خوارزم و سپس ناحیه گرگان را هم گرفته و کم کم بومیان و سکنه قدیم آنجا را رانده است. این قبیلۀ بزرگ بدو شعبه کوچتر "غز" و "تغز" تقسیم میشده است. گروهی که بایران آمده اند ترکمان نام داشته اند و در میانشان طایفه ای از باز ماندگان سلجوق نام بوده که با سم سلجوقیان در ایران و ناحیه وسیعی از کشورهای اسلامی پادشاهی داشته اند. ترکمانان از همان زمانی که بدین نواحی فرود آمده اند در آنجا مانده اند و اینک قسمتی از آنها جمهوری ترکمنستان شوروی <sup>۷</sup> و قسمتی دیگر ترکمانان سرزمین گرگان را فراهم میکنند.

از زمانی که ترکان در مشرق و مغرب دریای خزر پیداشده اند قبایل ترک را بدو شعبه اصلی "ترکان شرقی" و "ترکان غربی" تقسیم کرده اند و زبانهای ترکی امروز را هم بترکی شرقی و غربی تقسیم میکنند... ترکمان غربی <sup>۸</sup> چنانکه پیش از این اشاره رفت قرنهای شمال کوه های قفقاز می زیسته اند و رشته کوه های دشوار گذر آن سرزمین مانعشان بوده است که بایران بتازند و حتی پادشاهان ساسانی بدین مانع بزرگ و طبیعی قناعت نکرده دیوار بسیار بسیار استواری مانند دیوار چین در برابرشان ساخته اند چنانکه دیواری هم در مقابل ترکان شرقی کشیده بودند.

معروفترین طایفه ترکان غربی همان خزرها و بلغارها و قیچاقها بوده‌اند و طوایف جزء آنها که بعدها بایران آمدند بیات و افشار و بایندرو سالورو بدلالی که پس از این خواهد آمد قاجار را هم باید از ایشان دانست.<sup>۳</sup> تا عصر عباسیان هیچ خبری درباره هیچ خلق دیگری که از لحاظ ریشه قومی به نژاد اورال آلتا برسد، بعنوان خلقی ساکن آن ناحیه، یا هیچ نیروئی که در رویدادهای منطقه بویژه در نواحی زندگی کرده‌ام مؤثر باشد وجود ندارد.

یک نویسنده دیگر ایرانی از زبان زلالیان، تاریخ‌نویس شوروی مینویسد:  
"ایلات کوچ‌نشین ترک که "غوز" یا "اوغوز" نام داشتند از دیر زمان در کرانه‌های سیحون و در فاصله آنجا و دریاچه‌ی آرال و دریای خزر میزیستند. در نیمه دوم قرن دهم میلادی غوزها بادیگر ایلات کوچ نشین آسیای میانه متحد شدند و دولتی تأسیس کردند. در این اتحاد غوزهای سلجوقی از همه مهمتر بودند. اسم سلجوق را از عشیره "کنین اوغوزل" برخوردارند. غوزها در نیمه دوم قرن دهم میلادی باسلام گرویدند. چون چراگاه کافی نداشتند به دست اندازی به سرزمینهای همسایگان بویژه مناطق دارای چراگاه پرداختند."<sup>۴</sup>

پس از انقراض ساسانیان، ترکهای غوز به نیروی مسلط آن منطقه تبدیل شدند و گروه گروه به نواحی خاور میانه و بویژه خراسان، آذربایجان، ارمنستان، کردستان و سرزمین اعراب آسیای صغیر روی آوردند. عباسیان خود بیاری ملل غیر عرب امویان را شکست دادند و خلافت عباسی را تأسیس نمودند. برای حفاظت پایتخت و سلطه خود و سرزمین گسترده قلمرو دولتشان هم میبایستی به نیروی مزدور غیر عربی متکی باشند. خلفای عباسی از همان آغاز تأسیس حکومتشان، بیشتر لشکریان خود را از مردم گیلان و دیلم تشکیل میدادند. در یک مرحله از دوران خلافت عباسی قدرت دیلمیان به جایی رسیده بود که خلیفه سلطه دنیوی- سیاسی و جنگی خود را از دست داده، و تنها از پایه دینی برخوردار بود. سران سپاه، که نه از خاندان عباسی بودند و نه از نژاد عرب، لقب شاهنشاه و امیرالامراء بر خود مینهادند. دیلمیان بصورت خطری جدی برای دستگاه خلافت درآمد بودند. گمان میرفت بجای خلفای عباسی حکومتی از آن خود تأسیس نمایند، زیرا از پشتیبانی خلقهای دیلم و گیلان و مازندران برخوردار بودند که منبعی غنی از نیروی انسانی برای سپاهیانشان بشمار میرفتند. خلفای عباسی که نمیتوانستند این خلاء نظامی را بمانند دوران صدر اسلام و بنی امیه، با جنگجویان دلیر قبایل عرب پرکنند، میبایستی به جنگجویان غیر عرب متوسل میشدند.

هشتمین خلیفه عباسی المعتمد بالله (۲۱۸-۲۲۷هـ) (-) (۱۲-۲۲۱هـ/ش/۸۳۳-۸۴۲م- مترجم) پسر هارون- الرشید که مادرش کنیزکی ترک بود هشت هزار و بگفته‌ای هیجده هزار ترک خریداری کرد و برای نیرومند کردن پایگاههای قدرت خویش در مقابل نیروهای دیلم و دیگر دشمنان از آنان سپاهی آراسته و مسلح ساخت. پایتخت خود را بخاطر آنان از بغداد به شهر جدیدی بنام سامراء انتقال داد.<sup>۵</sup> بدین ترتیب راه فراخی برای یورش به خاور میانه بروی ایلات ترک گشوده شد. ترکها از آن پس به یکی از نیروهای تعیین کننده منطقه تبدیل شدند. نقیسی در بررسیهایش مینویسد:

"... در مرزهای شمال غربی ایران در آنسوی کوههای قفقاز طوایف مختلف از نژاد ترک ساکن بوده‌اند و در سال ۶۱۹ هجری (-) (۱۰۱۱هـ/ق- ۱۲۲۲م- مترجم) مغولان از همین راه قفقاز به روسیه امروز و به سرزمین اسلاوها تاختند و تا سال ۷۰۲ (-) (۸۱۱هـ/ق- ۱۳۰۲م- مترجم) استیلای مغول بر همه روسیه باقی بود و سپس تا ۸۶۶ (-) (۱۰۴۱هـ/ق- ۱۴۶۲م- مترجم) بر قسمتی از این کشور مستولی بوده‌اند. در آغاز قرن هشتم هجری که اسلاوها اندک اندک مغولان را از کشور خود می‌رانند از چهار سوی یعنی از شمال و جنوب و مشرق و مغرب ولی بیشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه میدادند و نواحی را که در همسایگی ایشان و بدست اقوام ملل دیگر بود از دستشان می‌گرفتند همین ترکان غربی بودند و ایشان دورا به بیشتر نداشتند یکی آنکه از کوههای قفقاز بگذرند و بجنوب آن یعنی به شمال غربی ایران آنروز پناه ببرند و دیگر آنکه در سواحل دریای سیاه پراکنده شوند و همین کار را هم کردند و بهمین جهتست که از آن زمان ترکان در ترکیه امروز در شبه جزیره بالکان و شبه جزیره کریمه در شمال و جنوب رود ارس پدیدار شده‌اند.

سلسله‌هایی از ترکان درین نواحی پیداشاهی آغاز کرده‌اند همه از این روز بعد پیداشده‌اند خاندان کرمان در کوتاهیه در سالهای ۶۹۹ (-) (۶۷۸هـ/ش/۱۲۹۹م- مترجم)، خاندان حمید اوغلو در آناتولی در ۷۰۰ (-) (۷۰۹هـ/ق- ۷۰۰م- مترجم)، خاندان تکه اوغلو در آناتولیه پس از ۷۰۰، خاندان ذوالقدر اوغولری در البستان و مرعش در ۷۴۰ (-) (۷۱۸هـ/ش/۱۳۹۹م- مترجم)، خاندان آل عثمان در ۶۹۹، خاندان گرای در کریمه در ۸۲۳ (-) (۷۹۹هـ/ش/۱۴۲۰م- مترجم)، خانهای غازان در ۸۴۹ (-) (۸۲۴هـ/ق- ۸۲۴م- مترجم)، خانهای قاسموف در ۸۵۶ (-) (۸۳۱هـ/ش/۱۴۵۲م- مترجم)، جلایریان در ایران و عراق در ۷۳۶ (-) (۷۱۴هـ/ق- ۱۳۳۵م- مترجم)، چوپانیان در آذربایجان در ۷۱۸ (-) (۶۹۷هـ/ق- ۱۳۱۸م- مترجم)

مترجم)، طغایتموریان در مازندران در ۷۳۷ (هـ/ق/۱۵۷-ش/۱۳۳۶م- مترجم)، قراقوینلو در آذربایجان در ۷۸۰، آق قوینلو در آذربایجان در ۷۸۰ (هـ/ق/۷۵۷-ش/۱۳۷۸م- مترجم).<sup>۶</sup>

امین زکی بیگ تاریخ نویس کرد، تحت عنوان "کردها در دوران فتوحات ترک" مینوسد:

"اوغوزها که پیشرو سلجوقیان بودند از ری برخاستند و به ممالک غرب روی آوردند (۴۲۰ هجری و ۱۰۲۹ میلادی) (۴۲۰ هـ/ق/۴۰۸ هـ - مترجم) یکی از امرای غزنوی بنام "طاش فراش" با سه هزار سوار که بخشی از آنان کرد بودند راه را بر آنان بست و به جنگ پرداختند، بر حسب تصادف سرکرده کردان بدست اوغوزها افتاد و وادارش کردند که نامه ای بنویسد تادست از جنگ بردارند، با این طرح غالب شدند و پیشی گرفتند،

در سال ۴۲۹ (هـ/ق/۱۷۴-ش/۱۰۳۸م- مترجم) اوغوزها با اطراف مراغه رسیدند، آنجا اراتاراج و ویران کردند بسیاری از مردمش را کشتند و سپس بر عشیره "هازینی" یورش بردند و بسیاری را بقتل رساندند. بعد ایلات کرد آن نواحی با حاکم آذربایجان متحد شدند و بشدت بمقابله پرداختند و در حال اوغوزها را وادار به بازگشت کردند.

گروهی دیگر از آنان تا ارمنستان رفته بودند، در آنجا به قتل عام وسیعی مبادرت ورزیدند و عقب بازگشتند و با اطراف ارومیه آمدند و به عشایر ایل ابوالهجای هازینی حمله ور شدند. این کردان طبیعتاً با آنان به جنگ سختی پرداختند ولی بعلت فراوانی اوغوزها پریشان و برانگنده شدند.

در سال ۴۲۰ هجری (هـ/ق/۴۰۸-ش/۱۰۲۹م- مترجم) حکومت رواد کرد در تبریز تشکیل شد و مؤسس این حکومت "واهدودان پسر ماملان" است که تا سال ۴۲۶ (هـ/ق/۴۱۴-ش/۱۰۳۵م) دوام آورد. حکومت "دیسیم" پیشرو این حکومت است. در سال ۴۲۱ هجری (هـ/ق/۴۰۹-ش/۱۰۳۰م- مترجم)، حکومت شبانکاره کرد در فارس تاسیس شد، تا ۷۵۶ (هـ/ق/۷۳۴-ش/۱۳۵۵م- مترجم) دوام آورد. در سال ۴۳۲ هجری (هـ/ق/۴۲۰-ش/۱۰۴۱م- مترجم) مظفرواهدودان پسر ماملان، همه روسای اوغوز را بخیله گرد آورد و ببنده کشید و برسپاه آنان تاخت و بسیاری را کشت. ولی جناح ارومیه آنها از این دام رهایی یافت، به ولایت هکاری از توابع موصل روی آورده چپاول بسیاری کردند و در حالیکه در میان کوهها گیر کرده بودند، کردان آن ناحیه از هرسو آنان را محاصره کردند و ۱۵۰ نفرشان را کشتند و بسیاری را به اسارت گرفتند و غنایم فراوانی بدست آوردند. هفتامیر اوغوز نیز از جمله اسرا بودند. با نزدیک شدن اردوی طغرل بیگ اوغوزها از بیم جان باشتاب پیش افتادند، شاخه ای از آنان بفرماندهی امیر منصور نامی با عبور از زوزان به جزیره ابن عمر روی آورد. هنوز در شرق آن ولایت بودند که شاخه دیگری از ایشان بسرکردگی بوکا "بوغا" بسوی دیاربکر آمدند و به چپاول ناحیه کاردو "کاردی" و بازیداد حسینیه و پیشخاپور "فیشخاپور" پرداختند.

سلیمان پسر ناصرالدوله مروانی حاکم جزیره دریافت که این اوغوزها زودتر از بهار نمیتوانند از ولایت جزیره عبور کنند از اینرو بایک نیرنگ منصور فرمانده اوغوزها را دستگیر کرد و بیاری کردان باشناوی "فینک" بر آنان تاخت. آنها را تا اطراف نصیبین راند و بسیاری را یا کشت و یا به اسارت گرفت. ولی این حرکت نیز مانع جسارتهای آنها نشد و سرانجام خود را به دیاربکر رسانیدند و همه جار و ویران و غارت کردند. حاکم مروانی دیاربکر اموال زیادی به اوغوزها داد و آنها را از آنجا دور نمود. سپس بسوی موصل روی آوردند و آن شهر را دوبار مورد تصرف و قتل و غارت فراوان قرار دادند. کنیز امیر موصل برای دفاع از آنجا از امرای کردو عرب یاری خواست.

در سال ۴۶۳ هجری (۱۰۷۱ میلاد) (۴۶۳-هـ/ق/۴۵۰-ش-مترجم) که رومانوس (آرمانوس) چهارم امپراطور روم در دشت ملازگرد مغلوب و اسیر شد، همه ارمنستان و کردستان رفته رفته بدست حکومت البارسلان سلجوقی افتاد، حکومتها و امارات موجود کرد یکی پس از دیگری از بین رفتند و سرزمینهایشان بدست سلجوقیان افتاد.

در سال ۴۹۳ هجری (هـ/ق/۴۷۹-ش/۱۱۰۰م- مترجم) آخرین حاکم مروانی که در اخلاط مانده بود، بعلت سؤاداره خود و کینه اهالی آنجا نابود شد و سرزمینش بدست سوکمان قطب غلام اتابیک تبریز افتاد. خلاصه در زمان استیلای ترک سرزمینهای کردان که بر سر راه بودند، دچار زیان فراوانی شدند. نفاق و تفرقه موجود در میانشان نگذاشت بطور همگانی و برادروار در برابر این سیل خروشان ایستادگی کنند، چون مقابله انفرادی سودی نداشت، زیان جانی و مالی فراوانی دیدند و هیچ قوم دیگری باندازه کردها زیر دست و پا نرفت، اصولاً اگر از آغاز تاریخ تا کنون بدقت بنگریم میبینیم که پریشانی و خانه خرابی این قوم، همه در نتیجه تفرقه و نفاقشان بوده و تا این حالت دوام بیاورد همواره زیر دست و پا نابود خواهند شد.<sup>۷</sup>

بدین ترتیب ترکها یا بهتر بگویم ایلات و خلقها و ملیتهای گوناگونی که بنام ترک، غوز، ترکمان، مغول، آذری و... بکردستان رسیدند، در برخی نقاط بشمار زیادی منزل گزیدند و چندین دولت تشکیل دادند. موجهای بزرگ ترک از کردستان گذشتند. شماری از خاندانهای بزرگ سلجوقی، اتابکی، جلایری، قره قوینلو، آق قوینلو و... مرکز اقتدار خود را در قلب

کردستان برپاداشتند، یورش مغول نیز، بویژه لشکرکشی بزرگ هلاکو به بغداد و سپس قراردادن پایتخت خود را در مراغه نزدیک کردستان و یورشهای تیمور لنگ همگی از کردستان میگذشت.

موقعیت نامناسب جغرافیائی کردستان در استقرار و انتشار ترکها نقش کارگری ایفا نمود. حتی زدو خورد های بزرگ ترکان سلجوقی بایزانیان که به سلطه یونانیان در آسیای صغیر پایان داد و پیشاهنگی شد برای استقرار دائمی و انتشار ترکها در سر تاسر ناحیه، سپس تأسیس دولت عثمانی، آنهم در ملازگرد (۱۰۷۱ م.) (۴۶۳ هـ/ق - ۴۵۰ هـ ش - مترجم) همگی روی خاک کردستان روی دادند.

کردها گریس از فتوحات اسلام تا آن زمان از جنوب زیر فشار اعراب واقع شده بودند، پس از آن از شمال شرقی نیز تحت فشار تندرتری قرار گرفتند. که عبارت بود از استقرار سیلهای پیاپی خلقهای تازه رسیده ترک نژاد و بدنبال آن سیل بنیان کن یورش مغول.

### ۱-۳ تأسیس دولت ایران ض ۹

شیخ صفی الدین اسحق (۶۵۰-۷۳۵ هـ) (۵-۶۳۱/ق - ۷۱۴ هـ/ش - ۱۲۵۲ - ۱۳۳۵ م - مترجم) از اردبیل ترویج یک طریقت صوفیگری را آغاز نمود، که مریدانش به صفویه مشهور بودند. طریقت صفوی در میان ایلات ترکمن و آذریهای آذربایجان و آنا تولی رواج یافت. پس از او پسر و نوادگانش رفته رفته از اقتدار دینی و دنیوی قویتری برخوردار میشدند مریدان صفوی سلطان حیدر بمنظور تمیز از مردم هریک کلاه قرمزی بر سر می گذاشتند که خود آنرا تاج حیدری میگفتند ولی مردم آنها را قزلباش مینامیدند. اوزون حسن ۸۷۳ - ۸۸۲ هـ) (۵-۸۴۸/ق - ۸۵۶ هـ/ش - ۱۴۶۹ - ۱۴۷۷ م - مترجم) پادشاه آق قویونلو با این خاندان خویشاوندی برقرار کرد و خواهر خود را باز دواج شیخ حیدر نوه شیخ صفی الدین در آورد. پس از آنهم دخترش مارتارا به سلطان حیدر پسر شیخ جنید داد.

پس از مرگ اوزون حسن روابط این دو خاندان تیره شد. شیخ جنید در رقابت کسب قدرت کشته شد. پسرش حیدر در تشیخ جای او را گرفت. سلطان حیدر نیز در رقابت کسب قدرت با فرمانروایان شیروان و آق قویونلو کشته شد (۸۹۳ هـ) (۸۶۷/ق - ۸۶۷ هـ/ش - ۱۴۸۸ م - مترجم). حیدر پس از مرگش چند پسر برجا گذاشت، از جمله علی، اسماعیل، ابراهیم و... سلطان یعقوب آق قویونلو که از اقتدار آنان میترسید، همگی را در قلعه استخر در شیراز ببنده کشید. ولی مریدان علی را بجای پدرش "مرشد" و سلطان خود قرار داده بودند امرای آق قویونلو گرفتار رقابت داخلی شده بودند. این رقابت پس از مرگ سلطان یعقوب (۸۹۶ هـ) (۸۷۰/ق - ۱۴۹۱ م - مترجم) شدت بیشتری بخود گرفت. رستم بیگ برای تقویت سلطه خود کوشید از مریدان صفوی کمک بگیرد. بدین منظور خاله و خاله زاده هایش را با احترام از قلعه استخر به تبریز آورد. سلطان علی مریدان خود را بجان عموزاده اش بایسنقر انداخت. بایسنقر در این نبرد کشته شد (۸۹۸ هـ) (۸۷۲/ق - ۱۴۹۳ م - مترجم). سلطان علی با این کار نیرومند تر از پیش گردید. ترس از او رستم را دربر گرفت و خواست بانیرنگی نابودش کند. سلطان علی از این کار آگاهی یافت، خود و مریدانش بطور گروهی راه فرار را پیش گرفتند. نیروهای رستم بیگ بدنبال آنان رفتند. سلطان علی در این تعقیب کشته شد (۹۰۰ هـ) (۸۷۴/ق - ۱۴۹۵ م - مترجم). سلطان علی قطعاً کشته شدن خود را پیشبینی کرده بود، زیرا چنانکه گفته اند، پیش از مرگ کلاه سلطان قزلباش از سر برداشت و بادست خویش بر سر برداش

اسماعیل که هنوز هشت ساله بود گذاشت. طریقت صفویه به حرکت دینی- سیاسی چنان نیرومندی بدل شده بود که کشته شدن پی در پی رهبران نه تنها موجب از هم پاشیدنش نشد، بلکه زمینه را برای بدست گرفتن اقتدار سیاسی توسط آن آماده ساخت. مریدان صفوی پس از کشته شدن علی، برادرش اسماعیل را مرشد کامل و سلطان خود قرار داده بودند و مدتی در اردبیل پنهان شدند، ولی برای حفظ جان از گزند امرای آق قویونلو، نهانی به گیلان انتقال دادند. مدتی در رشت و چند سالی نهانی در لاهیجان زیست. در سال ۹۰۵ هجری (-) (۸۷۹/ق - ۱۵۰۰ م - مترجم) در حالیکه امرای آق قویونلو بجان هم افتاده بودند، اسماعیل که تازه به سیزده سالگی میرسید، براهنمائی و پیشنهاد خلفای طریقت، در لاهیجان ظهور کرد و بسوی اردبیل براه افتاد. مریدان اجدادش در طول راه به صفوف لشکریان او میپیوستند و رفته رفته فزونی میگرفتند.

وی طی یک سلسله درگیریهای خونین، فرمانروایان شیروان و امرای آق قویونلو را درهم شکست و شهر تبریز را تصرف نمود و در آنجا بجای پادشاهان آق قویونلو بر تخت شاهی نشست (۹۰۷ هـ/ق - ۱۵۰۱ م) (۹۰۷ هـ/ق - ۸۸۰ هـ/ش - مترجم). اسماعیل پایه های سلطنت خود را بر ۴ اصل بنا نهاد:

۱ - سیادت: اسماعیل طبق شجره نامه ای که یکی از اجدادش ساخته بود خود را نواده امام علی می شمرد<sup>۸</sup>

۲- طریقت: اسماعیل خود را مرشد کامل طریقت صفوی می‌شمرد. در حقیقت نیز نوادهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی بنیانگذار این طریقت بود.

۳- تشیع: اسماعیل از اولین روز پادشاهی، شیعه را مذهب رسمی اعلام نمود، فرمان داد در مساجد اذان برسم شیعه گفته شود، در خطبهٔ نماز جمعه نام دوازده امام ذکر و ۳ خلیفه راشدین لعنت فرستاده شود.

۴- ایرانی بودن: اسماعیل میکوشید سرزمین باستانی ایران را در دولتی یکپارچه متحد کند و فرهنگ ایرانی را از نو زنده سازد. ایران بنام دولت فارس شناخته شده است. ولی شاه اسماعیل خود نه فارس بلکه آذری بود. حتی بترکی آذری بنام خطائی شعر میسروده است. زبان گفتگوی دربار و تفاهم خانوادگی هم آذری بوده است. تشکیل دهندگان نیروهای موسس دولتش، نیروی محافظ و لشکر کشیهایش، کاربردستان دربارش و فرمانروایان نواحیش نیز سران ۷ ایل ترک آذری: شاملو، استاجلو، روملو، تکه‌لو، قاجار، افشار و ذوالقدر بودند، که تجارب جنگی فراوان و تشکیلاتی عشیره‌ای داشتند. نصرالله فلسفی نویسندهٔ ایرانی در یکی از بررسیهایش مینویسد:

” پس از تسخیر آذربایجان، شاه اسماعیل سراسر ایران را، از ولایات عراق عجم و اصفهان و فارس و کرمان، تا خوزستان و قسمتی از عراق عرب، از سلاطین آق‌قویونلو گرفت، خراسان را نیز با شکست دادن و کشتن شیبک خان از یک بتصرف درآورد. سران قزلباش که اینهمه کشور گشائی و پیروزی نتیجهٔ جانفشانی و دلیری و فداکاریهای ایشان در راه ” مرشد کامل ” بود، با القاب و عناوین امیرالامرا و بیگلربیگی و خان و سلطان و بیگ، حکومت مستقل یافتند و دارای اراضی و املاک پهناور شدند.

شاه اسماعیل پس از فتح هرولایت غنایم و اسیران و زمینهای آنجا را میان سرداران قزلباش تقسیم میکرد. بدین ترتیب در سراسر ایران طوایف ترک نژاد ترک زبان، بر ایرانیان اصیل پارسی گوی فرمانروا شدند، و طبقهٔ ممتاز صاحب قدرتی در ایران پیدا شد که تمام مقامات و منصبهای بزرگ لشکری و کشوری را در دست داشت و بر مردم ایران در کمال استبداد و قدرت حکمرانی میکرد. بهمین سبب در دورهٔ صفوی با آنکه شاه را شاهنشاه ایران مینامیدند، کشور ایران را مملکت قزلباش میگفتند. در دربار ایران بترکی سخن گفته میشد، شاه اسماعیل بترکی شعر میساخت. قزلباش خود را از مردم اصیل ایرانی نجیب تر و برتر می‌شمردند و ایشان را بتحقیق تات و تاجیک میخواندند.<sup>۹</sup>

شاه اسماعیل در لشکر کشیها در برابر دشمنان و مخالفانش نهایت سنگدلی و درندگی را بکار میبرد. در جنگ شیروان پس از کشتن فرخ‌یسار، استخوانهای پدرش خلیل‌الله را از گور بیرون آورد و آتش زد. پس از تصرف تبریز هم به همان ترتیب استخوان مخالفان اجدادش را از گور بیرون آورد و به آتش کشید. در بغداد نیز استخوانهای ابوحنیفه<sup>۱۰</sup> را از گور بیرون آورد و سگی را بجای او دفن کرد. محمد کره را که پس از اسارت با ۷ تن دیگر به قفس انداخته بود، در یک میدان عمومی اصفهان زنده زنده آتش زد. پس از فتح بتلیس جسد شیخ امیر بلباس و دیگر کشته‌ها را در گوک میدان سوزاند. بفرمان خود شاه اسماعیل، مریدانش گوشت مراد بیگ شاهلور اکباب کردند و گوشت شیبک خان اوزبک را خام خام خوردند و پوست سرش را از گاه آکنندند و برای سلطان بایزید عثمانی به سوقات بردند و هر انگشتش را برای یکی از حکمرانان ناحیه فرستادند و کاسهٔ سرش را اطلاع گرفتند، شاه اسماعیل در بزمیاده نوشی خود در آن باده مینوشد. چون سلطان حسین بایقرا در نامه‌ای که برای شاه اسماعیل نوشته بود، چنانکه لازم بود از او با احترام نام نبرده بود، شاه اسماعیل بر او یورش برد و هفته‌ها ترن را کشت، و مادرش و یاقولی زن پدرش را بعلت آنکه به یکی از مخالفان پدرش شوهر کرده بود، در میدان تبریز با شمشیر دو نیمه کرد.<sup>۱۰</sup>

امرای آق‌قویونلو با اکراد رفتار سنگدلانه‌ای داشتند. در بسیاری جاها امرای محلی را برکنار کرده و خودو عشیره - هایشان بجای آنان فرمانروائی میکردند. وقتی میان امرای آق‌قویونلو اختلاف بروز کرد و بجان هم افتادند، اخبار قیام شاه اسماعیل به کردستان رسید. امرای کرد نیز هر کدام در منطقهٔ خود برای بیرون راندن آق‌قویونلو به کوشش پرداختند. میرشرف پسر میر بدر سرزمین جزیره و بوتان و ملک خلیل ایوبی سیرت و حسنکیفو و شیخ حسن چمشگزک و میر سیف‌الدین مکریان را از سلطهٔ آق‌قویونلو پاک کردند<sup>۱۱</sup>

امرای کرد امید داشتند منطقه و امارت آنان به خودشان سپرده شود ولی شاه اسماعیل میخواست یک قدرت مرکزی برقرار کند. او نیز از همان سیاست ترکمانهای آق‌قویونلو پیروی میکرد، امرای کرد را برکنار مینمود و امرای قزلباش را در کردستان بجایشان میگماشت. شاه اسماعیل طی چند سالی بالشکر کشیهایش بهر چهار سوی قلمرو خود امپراطوری عظیمی برپانمود که مرزهایش تا سرحد امپراطوری ساسانی میرسید. وی به خطری جدی برای امپراطوری عثمانی تبدیل شده بود. یاوز سلیم در یورش بزرگی که از میان کردستان به قلمرو صفوی انجام داد، برای اولین بار در دشت چالدران شاه اسماعیل را به سختی شکست داد. (۹۲۰ هـ - ۱۵۱۴ م.) (۵۹۲۰ هـ - ۸۹۳ هـ - مترجم) ولی دولت تازه تأسیس ایران با این جنگ نابود نشد، بلکه استقرار یافت و چند قرن از سوئی با شورش و قیام ملل غیر آذری زیر سلطهٔ خود و از سوی دیگر

بادول وملل همسایه در کشمکش بود. شاه اسماعیل از حسرت شکست چالدران به باده‌نوشی و گوشه‌گیری روی آورد، نتوانست این شکست را جبران نماید با سلطان عثمانی نیز نتوانست به هیچ پیمان صلحی برسد. درس جوانی از این حسرت مرد. ولی دشمنی عمیقی برای جانشینانش از خود به ارث گذاشت. (۹۳۰ هـ - ۱۵۲۴ م) (۹۳۰ هـ - ق/۰۳ - ۵۹۰۳ ش/۱۵۲۴ م - مترجم).

## ۲- صفویه و دگرگون کردن موقعیت جغرافیائی شرق کردستان

تاعصر صفویان از دامنه کوه‌های قفقاز بیابان تا رودارس و از آنجانب از میان مناطق ماکو و خوی بسوی پائین تاکناره دریاچه ارومیه و پائینتر، محل زندگی ایلات کرد بود. رویدادهای عصر فتح اسلام و خلافت عباسی و کوچ ترکمانان غوزو یورشهای مغول و کشمکش و اختلافات میان ایلات ترکمان قره‌قوینلو و آق‌قوینلو نتوانسته بود بنحو اساسی موقعیت دموگرافی این مناطق را دگرگون سازد. اگرچه تعداد زیادی از بازماندگان ایلات و عشایر ترک، ترکمن، مغول و آذری در این مناطق ساکن شدند ولی همیشه اغلب سکنه و فرمانروایانش کرد بودند، حتی در عصر پدید آمدن صفویان امارات مقتدر چمشگزک، دنبلی، محمودی، برادوست، هکاری، مکر... در نواحی شمال و شرق و جنوب دریاچه ارومیه برقرار بودند.<sup>۱۲</sup> شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰) (۵-ق/۸۸۱-۸۸۱-۵۹۰۳ هـ - ش/۱۵۰۲-۱۵۲۴ م - مترجم) مؤسس دولت ایران، در سیاست دینی تعصب فراوانی به تشیع در مقابل تسنن<sup>۱۳</sup> و در سیاست ملی نسبت به هفت ایل قزلباش: شاملو، روملو، استاجلو، تکه‌لو، قاجار، افشار، ذوالقدر داشت که نیروهای اصلی دولت و لشکر کشیهایش را در منطقه تشکیل میدادند.<sup>۱۴</sup> سیاست شاه اسماعیل در برابر اکراد بر سه پایه استوار بود:

- ۱- از میان برداشتن اقتدار سرداران محلی کرد و انتصاب سرداران قزلباش همرا با عشایرشان بجای آنان.
  - ۲- ناچار کردن مردم نواحی اشغال شده کردستان به دست کشیدن از مذهب سنی و گرویدن به مذهب جعفری.
  - ۳- بکارگیری نهایت زور و فشار برای زهر چشم گرفتن از مردم و سرکوب بیرحمانه هرگونه مقاومت و تمردی.
- شاه اسماعیل در لشکرکشی خود از زنجان به دیاربکر و از آنجا به موصل و بغداد و لرستان که با عبور از خاک کردستان انجام گرفت از بکار بردن هیچ خشونت خودداری نوریذ. نورعلی خلیفه روملورا بسرکردگی ایلات ارزنجان، بویژه ایل چمشگزک و خان محمد استاجلو را بسرکردگی ایلات کرد دیاربکر مامور کرد. آنان هم بانهایت خشونت برای تسلیم امرا و بزرگان کردو جایگزین کردن سران قزلباش و عشایرشان در قلاع و شهرهای کردستان بکوشش پرداختند. در زمستان سال ۹۱۲ هـ - ق/۵-۸۸۵ (مترجم)، شاه اسماعیل خود بالشکری فراوان به منطقه خوی رفت و در آنجا رخت اقامت افکند. در حالیکه امرای کرد دسته جمعی برای اظهار اطاعت و وفاداری پیش او رفته بودند، بی هیچ دلیلی همرا دستگیر کرد و هر کدام را بدست یکی از سران قزلباش سپرد و نیروهای قزلباش را برای تصرف کردستان فرستاد؛ چنان خان استاجلو را به تغلیس، دیوسلطان روملورا به هکاری و یکان بیگ تکه‌لورا به جزیره بوتان<sup>۱۵</sup> و عبدی خان و صاروعلی مهرداد شاملورا بر سر ایلات مکر و محمودی در غرب دریاچه ارومیه فرستاد.<sup>۱۶</sup> نیروهای قزلباش با اکراد به جنگی سخت دست زدند و به قتل عام پرداختند.

سیاست دینی شاه اسماعیل در مناطق اشغالی کردستان و عربستان رنجش ملاها و بزرگان کرد و عرب را بدنبال داشت، اختلافات شدید مذهبی: تشیع- تسنن و ملی: کرد - آذری را گسترش داد. همه آنان چندین بار برای سلطان بایزید عثمانی (۸۸۶-۹۱۸) (۵-ق/۸۶۰-۸۶۰ هـ - ش/۱۴۸۱-۱۴۸۱ م - مترجم) و سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶) (۵-ق/۸۹۱-۸۹۱ هـ - ش/۱۵۱۲-۱۵۲۰ م - مترجم) نامه و پیک فرستادند تا دولت روم را به یورش بردولت تازه تأسیس شیعه ایرانی و نابودی آن برانگیزند.<sup>۱۷</sup> امپراطوری عثمانی تا آن زمان روی توسعه فتوحاتش به اروپا بود، برپائی دولت شیعه ایرانی در مرز شرقیش و کوشش آن برای توسعه قلمرو اقتدار خود در کردستان و قفقاز و ارمنستان و عربستان، خطری جدی برایش ایجاد نمود. با بعالی برای از میان برداشتن خطری که مرز شرقیش را تهدید میکرد، به لشکرکشی و اشغال موطن کرد و ارمنی و عرب پرداخت.

سلطان سلیم بانیروئی عظیم، که بخشی از ایشان کرد بودند، از راه کردستان به آذربایجان که مرکز اقتدار صفوی بود، یورش برد. خان محمد خان استاجلو از دیاربکر و نورعلی خلیفه روملوا از زنجان برای شرکت در جلوگیری از یورش عثمانی به آذربایجان عقب نشستند. همه جارا بر سر راه خود آتش زدند تا لشکر عثمانی نتواند خوراک و علیق باربران را از آن تأمین کند.<sup>۱۸</sup> لشکر روم بفرماندهی سلطان سلیم و لشکر ایران بسرکردگی شاه اسماعیل در دشت چالدران واقع در شمال غربی



دریاچه ارومیه، درگیر شدند. (۹۲۰ هـ -) (هـ/ق/۸۹۳-۱۵۱۴ م - مترجم) لشکر ایران شکست خورد و حتی تبریز پایتخت صفویه بدست نیروهای عثمانی افتاد. ۱۹ ولی این پیروزی بعلت عدم ادامه یورش روم نتوانست بعمردولت صفوی پایان دهد، به هیچ توافقی حتی بر سر توقف جنگ نیز نینجامید، بلکه آغازی شد برای رقابتهای خونین میان این دو نیروی عظیم منطقه. در نتیجه جنگ چالدران بخش وسیعی از کردستان بدست روم افتاد که آنهم برعکس شاه ایران رهبری امیر نشینهای کرد را به امرای کرد سپرد.

موقعیت ژئوپولیتیکی کردستان در میان هردو دولت و پایان نگرفتن رقابت سیاسی - مسلحانه این دونیرو ادامه جنگ و ستیز اکراد را از چند جهت گرفتار کرد:

۱ - هردو دولت بهر شیوه ای میکوشیدند کردستان را بتصرف در آورند و به قلمرو خود بیفزایند، از اینرو به گسیل نیرو میپرداختند و به زور یا خواهش سران کرد را زیر فرمان خود در می آوردند و به ستیز بایکدیگر امید داشتند و اعضاء یک خانواده را بر علیه یکدیگر بر می انگیزتند.

۲ - در همه درگیریها بخش مهمی از نیروهای طرفین را ایلات کرد تشکیل میدادند و نیروی انسانی کرد دچار کوچ و نقل و انتقال و نابودی میشد.

۳ - کردستان خود به یکی از میادین درگیری نیروهای نظامی طرفین تبدیل شد و برخی از جنگهای بزرگ در خاک کردستان روی داد. کردستان همچنین میان هردو دولت قرار گرفته بود، از اینرو به یکی از راههای اصلی لشکر کشیهای بزرگ جانبین برای یورش به شهرها و مناطق استراتژیکی یکدیگر تبدیل شد. در نتیجه آبادیهایش ویران میشد و دارائیش مورد چپاول لشکر اشغالگر قرار میگرفت. محصولات کشاورزی و دامیش نابود میشد و زیان جانی فراوانی میدید.

دولت ایران از آغاز پیدایش از دوسو در معرض خطر یورش دول سنی مذهب بود، از سوی غرب همواره با تهدید دولت عثمانی و از سوی شرق نیز با خطر یورش ازبکها روبرو بود. شاهان ایران برای سد این خطرها، در داخل کشور به دگرگونیهای دموگرافی میپرداختند. ایلات کرد و لرو ترکمن و آذری... را برای حفاظت مرزهای هردوسو از تهدید روم و از بک، تغییر مکان میدادند. در برابر امپراطوری عثمانی که از چندین قرن پیش برای جهان مسیحیت به خطری تبدیل شده بود، در خارج بدنبال همپیمان اروپائی و مسیحی میگشت.

شاه اسماعیل ایل کرد قرمانلورا برای تقویت مرزهای خراسان در مقابل یورش ازبک از کردستان به آنجا کوچ داد. ۲۰ پس از او نیز پسرش شاه طهماسب بخش بزرگی از ایلات کرد زنگنه، چگنی، زیک و کلهور را از کردستان به خراسان انتقال داد. ۲۱ موارد مهمی از برخوردهای جنگ بیست ساله میان شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴) (هـ/ق/۹۰۳-۹۵۵ هـ/ش/۱۵۲۴-۱۵۷۶ م - مترجم) و سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴) (هـ/ق/۸۹۹-۹۴۶ هـ/ش/۱۵۲۰-۱۵۶۷ م - مترجم)، در خاک کردستان بوقوع پیوست، بخش بزرگی از قربانیانش هم بزرگان و پسران ایلات کرد واقع در زیر سلطه هردو دولت بودند. این جنگها فاجعه و ویرانی عظیمی برای اکراد ببار آورد و با صلح آماسیه نیز (۹۶۳-۱۵۵۵ م) (هـ/ق/۹۳۴-۹۴۰ هـ/ش - مترجم) پایان یافت.

جنگ بیست ساله ایران و عثمانی (۹۴۰-۹۶۰) (هـ/ق/۹۱۳-۹۳۲ هـ/ش/۱۵۳۴-۱۵۵۳ م - مترجم) مصیبت بزرگی برای کردستان ببار آورد. اولامه سلطان تکه لو حاکم آذربایجان که یکی از بیگلربیگهای قزلباش بود، بر شاه طهماسب شورید و به سلطان سلیمان قانونی پناه برد. کمک به اولامه میانه بسیاری از امرای کرد را باعث عثمانی بهم زد، همچنین توانست سلطان عثمانی و ابراهیم پاشا صدراعظم را برانگیزد که به ایران یورش برند. لشکر عثمانی که بخشی از نیروهای آنرا ایلات کرد تشکیل میدادند، بسرکردگی ابراهیم پاشا و راهنمایی اولامه از راه کردستان به آذربایجان یورش برد و پایتخت دولت صفوی را تصرف نمود (۹۴۰ هـ) (هـ/ق/ ماه اول و دوم ۹۱۳ هـ/ش/ ماچهارم و پنجم ۱۵۳۴ م - مترجم). سلطان سلیم خود نیز برای تثبیت این پیروزی بانیروئی عظیم از راه کردستان به تبریز روی آورد و برای سپری کردن زمستان سخت آن سال از همدان دوباره از راه کردستان به گرمسیر بغداد رفت و آنجا از دست قزلباش خارج ساخت (۹۴۱ هـ) (هـ/ق/ ۲۲ مهر ماه ۹۱۳ هـ/ش/ ۱۴ اکتبر ۱۵۴۴ م - مترجم) سلطان از راه کردستان به استانبول بازگشت، شاه طهماسب تبریز را پس گرفت و تا شهر وان پیشروی نمود. ۲۱

پس از این جنگها دودولت بخاطر گرفتاریهای داخلی و سرگرمی نیروهای عثمانی به لشکر کشی در اروپا و مشغولیت نیروهای ایران به دفع نیروهای ازبک، هیچکدام نتوانستند به سازمان دادن یورش دیگری بر سر طرف مقابل بپردازد تا اینکه القاص میرزا برادر شاه طهماسب گریخت و به سلطان سلیمان پناه برد و او را به حمله به ایران برانگیخت (۹۵۳ هـ) (هـ/ق/ ۹۲۵ هـ/ش/ ۱۵۴۶ م - مترجم) عثمانیان نیروی عظیمی برای یورش بر ایران سازمان دادند. شاه بمحض شنیدن خبر حرکت لشکر دشمن، تبریز را ترک نمود و شنبغازان را بارگاه قرارداد و مامورانش را فرمان داد همه جاهای سر راه

لشکرکشی ترک را آتش‌بزنند و غله و علوفه را نابود و جویهارا پرکنند. فرمان‌شاه در این باره به اندازه‌ای سریع و دقیق بجای آورد هشد که بگفته تاریخ‌نگاران ایران، سپاه‌پورشگر نه‌قطره‌ای آب و نه‌برگ سبزی بر سر راه خود نیافت.<sup>۲۲</sup> سلطان سلیمان اینبار نیز وارد تبریز شد (۹۵۵) (-ه-ق/ ۹۲۷-ش/ ۱۵۴۸ م - مترجم) ولی باز بعلت کمی خوراک و علیق آنجرا تخلیه نمود و از راه کردستان به پایتخت خویش بازگست. پس از او طهماسب به منطقه بازگشت و نیروئی برای آتش زدن و ویران کردن آبادیهای اخلاط، گزل دره، عادل جواز فرستاد.<sup>۲۳</sup>

طهماسب در واپسین مرحله جنگ بیست‌ساله نیروهای خود را از چهارسو به قلعه ارجیش، بارگری، پاسین، وان، موش، بندماهی، عادلخواه... فرستاد (۹۶۰) (-ه-ق/ ۹۳۲-ش/ ۱۵۵۳ م - مترجم) و سرتاسر این مناطق را "غرق آتش و خون کرد".<sup>۲۴</sup> شاه به قلعه اخلات یورش برد و آنجرا تسخیر و ویران کرد. قلعه ارجیش را پس از ۳ ماه محاصره گرفت و به انتقام پایداری قلعه‌داران، فرمان داد "پوست سر اکرادی را که از قلعه محافظت کرده بودند زنده زنده بکنند"<sup>۲۵</sup> برای دو مین سال پیاپی نواحی وان، وستان، اموک، کواش، الباق، خوشاب... را غارت کردند و غلات و علوفه و قرقهای آنرا به آتش کشیدند.<sup>۲۶</sup>

سلطان سلیمان پس از این حملات، نیروهای خود را دوباره سازمان داد، که برای چهارمین بار به ایران لشکر بکشد. طرفین پس از چند برخورد کوچک، قبل از اینکه نیروهای دودولت با هم روبرو شوند، در نتیجه گرفتاریهای داخلی و بیم از یورش خارجی، مبادله پیک و نامه را آغاز کردند و سرانجام به پیمان صلح آماسیه دست یافتند که بحساب ابجد "الصلح خیر" میشود (۹۶۹ هجری) (۹۶۳ ه-ق/ ۹۳۵-ش/ ۱۵۵۶ م - مترجم).<sup>۲۷</sup>

از دوران شاه اسماعیل و سلطان سلیم هیچگونه توافق صلحی میان این دو امپراطوری وجود نداشت، تا اینکه توافق آماسیه به شناسائی رسمی دولت شیعه ایران از سوی عثمانی و نیز حل موقت شماری از اختلافات ارضی، مذهبی و سیاسی جانبین انجامید. در این توافق، بر حسب نیروهای طرفین، ارمنستان، گرجستان، کردستان و بخشی از عربستان میان آنان تقسیم شد. ناحیه قارص میبایستی بیطرف و قلعه موش ویرانه بماند. جانبین هم قول دادند فراریان یکدیگر را پناه ندهند.<sup>۲۸</sup> مواد اصلی توافق آماسیه در مراحل آینده پس از بروز هر جنگ خونین و آغاز گفتگوی صلحی، برای عقد پیمان نامه جدید مبنای گفتگو قرار می‌گرفت. طی جنگ ۲۰ ساله شماری دگرگونیهایی مردم نگاری در کردستان روی داد، شاه طهماسب چندین ایل کرد را به خراسان انتقال داد. سلیمان قانونی هم‌بهمان منظور تعدادی از ایلات کرد را به مرزها کوچ داد. ملا محمود بایزیدی در این باره مینویسد:

"وقتی سلطان دادپور به استانبول بازگشت، مادرش او را نگریست و گفت: پسر من تو اکنون بازگشتی ولی از این پس گرجی و قزلباش به مناطقت هجوم نمی‌آورند؟ سلطان در پاسخ گفت: مادر! دیوار سختی میان امپراطوری عثمانی و دول گرجی و ایران بنا نهاده‌ام، دیگر دشمنی نمیتواند هیچ زبانی بر ما وارد آورد.

مادرش پرسید: چگونه توانستی این مسافت طولانی را دیوار بکشی؟

سلطان در پاسخ گفت: مادر! من دیواری از گوشت و خون ساخته‌ام. حفاظت این نواحی را بعهده عشایر کرد گذاشته‌ام... دشمن نمیتواند بر آن بچربد و به دولت اسلام برسد"<sup>۲۹</sup>

پس از مرگ طهماسب پسرش اسماعیل که مدت بیست‌سال در قهقهه زندانی بود بر تخت نشست. او از دیرباز چون مخالف توافق آماسیه شناخته شده بود. چون بر سر کار آمد، قرارداد آماسیه را محترم نشمرد و کاربردستان مرزی به کارشکنی پرداختند. وی همچنین بجان برادر و برادرزادگان و شماری از سران قزلباش افتاد و بسیاری را کشت. پریخان خواهر اسماعیل دوم که خود بیاری برخی از سران قزلباش او را به شاهی رسانده بود، برایش دامی نهاد و او را بقتل رساندند و محمد خدا بنده، تنها برادرزاده اش را بر تخت شاهی ایران نشانند. شاه محمد ضعیف‌النفس و کم‌بینا بود و نمیتوانست خود به کار دولت رسیدگی کند. همسرش که زنی شایسته و برگزیده بود، زمام همه کارهای دربار و سایر امور دولتی را در دست گرفت. سستی و آشفتگی و هرج و مرج سرتاسر ایران را فرا گرفته بود. با عالی این حال را غنیمت دانست و به مرزهای یورش آورد. ابتدا اکراد که از آذربایجان کینه بدل داشتند ب برخی از نواحی کردنشین آذربایجان تاختند و خوی و سلماس و اشنویه و ارومیه را گرفتند.<sup>۳۰</sup> اکراد درون مرزهای عثمانی چالاکانه در سایر لشکرکشیهای عثمانی به آذربایجان و گرجستان و ارمنستان بر علیه دولت ایران مشارکت داشتند. د. نوائی در یکی از بررسیهایش مینویسد:

"صلحی که بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان قانونی صورت گرفت و سلطان عثمانی به خط خود آنرا تسجیل و تأیید کرد، آرامشی تمام به مرزهای غربی ایران بخشید. ولی پس از روی کار آمدن شاه محمد، کردان ساکن بین ناحیه وان و آذربایجان

دست به فساد برآوردند و خسرو پاشا حاکم وان را به تعرض به مرزهای ایران واداشتند. پاشای مزبور خود سرانه - با اطلاع دربار عثمانی - به خوی و سلماس لشکر فرستاد و قزلباش را که به اتکاء قرارداد صلح غافل نشسته بودند در هم شکست. کردها ارومی (رضائیه امروز) را تصرف کردند و هر چند امیرخان بیگلربیگی آذربایجان یک بار توانست کردان را مغلوب کند، ولی چون به استقرار حاکمیت دولت و ایجاد محیط امنیت در آن منطقه قادر نیامد، بار دیگر کردان مناطق مذکور را تاخت کردند و مردم آن نواحی ناگزیر پادل بر مهاجرت و جلای وطن نهادند یا زیر علم دشمن درآمدند.<sup>۳۱</sup>

همه شاهان ایران بسته به توان خویش، همان سیاست شاه اسماعیل اول را در برابر کردان در پیش گرفتند. این سیاست در زمان شاه عباس اول (۹۹۶-۱۳۰۸) (-) (۹۶۷-۵۱۰۰۸-ش/۱۸۵۸-۱۶۲۹ م - مترجم) بمرحله نوینی از اجرا درآمد که بر سه پایه اصلی استوار بود:

- ۱- دگرگونی ریشه‌ای سیمای مردم‌نگاری شمال شرقی کردستان و انتقال ایلات بزرگ کرد بمناطق در شمال شرقی ایران بویژه خراسان و آوردن ایلات آذری بکردستان و جایگزین کردن آنان.
- ۲- کوشش برای دگرگونی اجباری مذهب مردم کردستان از سنی به شیعه.
- ۳- سرکوبی سخت و بیرحمانه هر نوع سرکشی کردان.

شاه عباس که تاریخ‌نگاران ایرانی او را کبیر نام می‌برند، در آغاز قرن ۱۱ هجری طرح‌ریزی برای دگرگون کردن سیمای مردم‌نگاری کردستان، بویژه نواحی واقع در مابین رودخانه ارس و دریاچه ارومیه را که همیشه یکی از شاهراههای یورش رومیان به ایران و بویژه به آذربایجان و پایتختش تبریز، که در آن زمان یکی از بزرگترین شهرهای آن کشور بود، آغاز کرد. ایرانیان از بیم یورشهای پی‌درپی روم، پایتخت خود را از تبریز به قزوین و سپس به منطقه‌ای دورتر از خطر روم در مرکز ایران یعنی اصفهان انتقال دادند. نصرالله فلسفی محقق ایرانی درباره سیاست عشایری شاه عباس مینویسد:

"شاه عباس همچنانکه در اندک زمانی سرداران خود سرو صاحب نفوذ قزلباش را بنیروی تدبیر یا شمشیر از میان برداشت و سراسر ایران را زیر فرمان حکومت مرکزی، یعنی اراده شخصی خویش درآورد. باروسای طوائف و عشایری هم که میخواستند در قلمرو ایل و عشیره خود مستقل و فرمانروا باشند، از در مخالفت درآمد و هر یک را که سراز قبول فرمانش باز زد، بی ملاحظه و بیدرنگ از میان برداشت. مخصوصاً با آن دسته از ایلهای کرد که در سرحدات غربی آذربایجان و کردستان بسر میبردند، و در جنگهای ایران و عثمانی، در عهد پادشاهی پدرش سلطان محمد خدابنده، بسبب اشتراک مذهب از دولت ایران روی بر تافته بسطان عثمانی پیوسته بودند، با کمال سرسختی و بیرحمی رفتار کرد.

این پادشاه غالباً پس از مطیع ساختن ایلی یاغی، برای آنکه از قدرت و تسلط آن ایل در قلمرو دیرینه‌اش بکاهد، چندین خانوار از مردم آنرا بولایتی دور دست میفرستاد، و جای ایشان را به دسته‌ای از مردم ایلات دیگر ایران میداد. در همان حال نیز افراد ایل را بگناه یاغیگری جریمه میکرد و مبالغ هنگفت از ایشان میگرفت"<sup>۳۲</sup>

شاه عباس پس از سال ۱۰۱۱ (-) (۹۸۱/ش-۱۶۰۲ م - مترجم) پنجاه هزار خانوار از ایل بزرگ چمشگزک و تعدادی از ایلات دیگر کرد کردستان را به دشتهای جنوب تهران انتقال داد و از آنجانب همراهِ بادرانی و رمه‌هایشان به خراسان فرستاد و حفاظت مرزهای شمال شرقی قلمرو ایران را در برابر یورش از یک به آنان سپرد.<sup>۳۳</sup> برای پر کردن جای خالی آنان هم آوردن و جایگزین کردن تعدادی از ایلات بزرگ جنگجوی قزلباش را طرح‌ریزی کرد.

امیرخان برادوست که به "امیرخان یک دست" و "خان پنجه زین" نام برده میشود، در عمل بزرگترین قدرتمند نواحی دریاچه ارومیه بود، از سوی شاه عباس بحکمرانی ارومیه منسوب شده بود. سرکردگی ایلات کرد ترگور، مرگور، سوم، برادوست و مکریان را بر عهده داشت. قلعه دمدم را در نزدیکی ارومیه آباد نمود و رفته رفته آنرا محکم‌تر و نیروهای خود را بیشتر و مسلح‌تر میکرد. شاه عباس از او بدگمان شد که مبادا هدف از این سازماندهی کسب استقلال باشد، به این دلیل به بهانه جوئی پرداخت. نیروی بزرگی به جنگش فرستاد، پس از نبردی سنگین و محاصره‌ای طولانی قلعه را گرفت و هزاران تن از آنان را

کشت. (۱۰۱۸-...) <sup>۳۴</sup> (-) (۹۸۸/ش-۱۶۰۹ م - مترجم) بیت‌گویان کرد این رویداد را بصورت داستانی قهرمانی از مبارزات "مسلمانان کرد" در برابر یورش "کافران اشغالگر عجم"<sup>۳۵</sup> درآوردند، شاه عباس پس از اشغال قلعه دمدم و نابودی اقتدار امرای کرد در ارومیه و سپردن سلطه منطقه به کار بدستان آذری، مستقیماً یورش بزرگی بر مکریان انجام داد و کشتار بزرگی را نیز از افراد آنجا بعمل آورد و زنان و بچه‌ها را به اسیری برد. (۱۰۱۹-...) <sup>۳۶</sup> (-) (۹۸۹/ش-۱۶۱۰ م - مترجم) نویسنده دیگری درباره قتل عام ایل مکری مینویسد: "شاه عباس بسپاهیان خود، که ۶۰ هزار سواره بودند فرمان داد بکشتار ایل مکری در منطقه‌ای بمساحت ۱۲ فرسخ میزیستند، بپردازند. این نیروها ۴ شبانه روز مشغول قتل عام بودند."<sup>۳۷</sup>

شاه عباس از اکراد کینه بدل داشت، هم کینه شرکت آنان در جنگ عثمانی علیه قزلباش، هم اینکه خود بهنگام جنگ (۱۰۱۴) (-) (۹۸۴/ش-۱۶۰۵ م - مترجم) از طرف یکی از اسرای کرد نزدیک بود با خنجر کشته شود<sup>۳۸</sup> شیخ حیدر مکری

در حمله به قلعه اریوان (۱۰۱۲) - ه-ق/۹۸۲-ش/۱۶۰۳- مترجم) در صف سپاه قزلباش بقتل رسید، پسرش قباد از جانب شاه عباس بزرگی ایل مکرری و فرمانروائی مراغه منسوب شد. ولی شاه از اجداد قبادخان کینه دیرینه‌ای در دل داشت. در سفری که به مکرران کرد، دق دلی خود را بر سر آنان خالی نمود و انتقام گذشته را نیز گرفت. شاه عباس خواهر قباد را که بگفته ملاجلال میان اکراد به زیبایی مشهور بود، تصرف نمود. با وجود این هم پس از ۴ روز قبادخان و همراهانش را کشت و فرمان قتل عام ایل مکرری را صادر کرد ملاجلال منجم نویسنده هم عصر شاه عباس قتل عام مکرری را چنین بازگو میکند:

”بمقتضای الامور مهونه با وقتها جزای اعمال این کردان در پرده خفانمانده بود در روز هجدهم ربیع الثانی وقتی آفتاب در سرطان بود بچهارده درجه قبادخان را بانود و چهار نفر از اکابر کردان در مجلس بهشت آئین بقتل آوردند و در زمان حکم بقتل عام جماعت مکرری عز و دریافت غازیان چون مرغی که دانه از روی زمین برچیند کردان را در کوه و دشت آن دیار از حیات مستعار عاری ساختند و نواب کلب آستان علی خود متوجه قلعه علی کندی واقع در ناحیه کودل مراغش شدند با اردو نزول در آن منزل واقع شد و علیخان شاملورا بالشکر خودش بسر قلعه حسین سلطان برادر قبادخان واقع در ناحیه لیلان مراغه فرستادند و چون قلعه بسیار مستحکم بود و مردم سپاهی کردان در آنجا بودند صلاح در جنگ ندیده بلطایف الحیل خود را بکناری کشیدند از جمله دونفر از مردم آن قلعه در آنجا بودند و بدست غازیان شیرشکار افتاده دست بسته چون بنظر خان مذکور در آورند حکم باستخلاص آن هر دو فرمود و گفت بروید باهل قلعه بگوئید که چون خیانتی از قبادخان سرزده بود او را کشت با جمعی از خائنان و مارا باینجا فرستاد. مقرر آنکه هر کس شاهیسون باشد و بشرف سجده اشرف مشرف شود مال و اسباب و زن و بچه او آزاد باشد و هر که نیاید در قلع و قمع و قتل و غارت او دقیقه‌ای فرو گذاشت نکنیم. چون این دو کس بقلعه رفتند سلیمان نام ریش سفیدی بیرون آمد و چون بملازمت حضرت خان رسید مستمال شده مراجعت نمود بعد از زمانی کردان بسیار از قلعه بیرون آمدند چون شب نزدیک بود بایشان گفت که قلعه از پادشاه میباید طریق سلوک آنست که سی نفر از ملازمان مارا بقلعه برید چند کس ببرج و باره و چند کس بسردر ساکن باشند و شما متوجه خدمت اشرف شوید هر چه حکم جهانمطاع باشد عمل کنید اهل قلعه از قلت ملازمان و کثرت خود مغرور شده ملازمان خان را بقلعه بردند و بتزاید یک و دو صد نفر متجاوز داخل شدند و این جماعت کرد امشب در بیرون ماندند و بجهت خوابیدن هر دو کس سه کس را بخیمه قزلباشی فرستادند صباحش جمعی از قلعه بیرون آمدند حکم شد که جماعتی که شب اینجا مانده اند بیایند چون حاضر شدند زره نیوشیده بی ابراق بودند حضرت خان از روی طیش و اعراض زره و ابراق آن جمع را حاضر ساخت و بان جمع پوشانید و این باعث اطمینان آن جمع شد بعد از زمانی مقرر کردند که متوجه خدمت اشرف شوید ابراق را بخانه‌های خود بسپارید و متوجه شوید اطاعه الامره از کمال تلافی که دیده بودند ابراق و اسباب خود را بخانه‌ها فرستادند و یکصد و هفتاد و دو نفر را همراه ملازم خود بخدمت اشرف فرستاد بعد از زمانی کس بقلعه فرستادند که مبادا کسی مانده باشد و بسجده شاه نرفته باشد او آزار خواهد کشید و ما از دوستی بشما گفتیم مقارن این حال شصت و چهار کس بیرون آمدند که کسی دیگر در قلعه نمانده در زمان حکم برفتن آن جمع نمودند و تمارا بقتل آوردند و مال و اسباب و اسیران قلعه را سپردند و آن جمع که بخدمت اشرف آمده بودند بالتمام کشته شدند که خون از بینی شخصی از غازیان بیرون نیامد و از اسیران پسری بسن هشت سالگی غلامی او را صاحبی کرده بود بشمشیر او چند زخم باو زد و گفت این عوض خون پاوام بزبان کردی و فی الفور آن پسر کشته شد و ایضاً زنی حامله با دختری بسن شش سالگی آن مرد بعنف با آن زن صحبت داشت چون آن مرد بحمام رفت و بیرون آمد دید که آن زن سردخترش بریده و کارد بشکم خود زده و مافی الرحم را کشته اراده کشتن خود داشت بمنع ممنوع نشد و گفت مرا بعد از شوهر خود زندگی نمیباید سر خود را برید و قرچقای بیگ تا کنار رودخانه جغتو نفتورفتند و سیصد نفر از جماعت و اولوسات توابع خود را برداشته و روی بگریز داشتند آن جمع را گرفته بالتمام بقتل در آوردند و اسیر بسیار و اسب و گوسفند بیشمار را پیش انداخته آوردند و بان جماعت که آوردند بخشیدند و لشکر قورچی باشی بسرداری ولد خلفش با قورچی یکصد سرو اسیر و اسب بسیار و گاو و گوسفند بیحد و شمار آوردند حسب الحکم جهانمطاع اسفندیاری بیگ عرب گزلو بگرمه رود رفتند و بحمیت عموی قبادخان و از جماعت مکرری بیست و هفت سرو اسیر و بسیار از اعز آن قوم و مال و اسباب و گاو و گوسفند بیشمار صاحبی کرده جمله بانعام مشارالیه و تاینان او مقرر شد... مردم شهر مراغه از جماعتی که آورده بودند دست یافتند و قریب سیصد سرو آوردند الغرض از دوهزار سر بریده افزون آوردند و حکم شد که امراء و لشکری که در حوالی قلعه دمدمه اند جماعت مکرری که در ارومی باشند بقتل آورند حسب الحکم الاشرف در دوشنبه بیست و هفتم ربیع الثانی بقتل آوردند و یکصد و هفت سر با اسب و گاو و گوسفند از مال آن جماعت از کنار سیاهرود آوردند و مولانا خصالی تاریخی گفته بشعر بود و تاریخ قطعه:

چو فتح قلعه کردان نمودند  
قزلباش خون از باده شناس

خبر آمد که روم آمدستا  
 ز دل بهر دعای شاه عالم  
 برای فال می‌جستم در تاریخ  
 رقم شد ماتم کردان زرومی  
 بگرد خویش گردان همچو دستاس  
 منادی شد که قوموا ایها الناس  
 که گردد خاطر م خالی زوسواس  
 نوشتم عید فتح از شاه عباس  
 بنثر نیز گفته‌اند "قتل عام مکرری حق"<sup>۴۹</sup> عبارات "ماتم کردان زرومی" و "عید فتح از شاه عباس" و "قتل عام مکرری حق"  
 بر اساس حروف ابجد برابر است با (۱۰۱۹) (- ه-ق/۹۸۹-ه/ش/۱۶۱۰-م- مترجم) که سال قتل عام مکرریست.  
 خشونت خونبار شاه عباس گرچه زیان جانی و مالی فراوانی بر قبایل مکرری و برادوست وارد آورد ولی نتوانست روح  
 مقاومت را در آنها بکشد. شش سال بعد از اشغال قلعه دمدم، کردهای برادوست دوباره آنها را آزاد کردند و منطقه را بار دیگر  
 گرفتند ولی نیروی قزلباش حمله کرد و برای بار دوم دمدم را از دست کردان بیرون آورد.<sup>۴۰</sup>

## ۲- ۱ آوردن ایل افشار به ارومیه

کوچ دادن گروهی دهه‌هازار خانوار قبایل کرد اطراف ارومیه به خراسان و سپس شکست فاجعه‌بار قبایل برادوست و  
 مکرریا و سقوط قلعه دمدم و کشتار بزرگان کرد و قتل اکثریت طرفداران امیرخان و کشتار گروهی مردم مکرریان مقدمه یک  
 دگرگونی اساسی در ترکیب مردم‌نگاری ساکنین و در نتیجه دگرگونی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و جنگی منطقه شد.  
 گذشته از اینکه کردها بخش مهمی از نیروی انسانی و مادی خود را از دست دادند و در توازن نیروهای منطقه وزن پیشین را  
 نداشتند، اقتدار فرمانروائی را نیز که بیشتر در دست بزرگان محلی بود از دست دادند.

ایل افشار یکی از هفت قبیله قزلباش بود. در جنگهای شاه اسماعیل و تأسیس دولت شیعه صفوی مشارکت اساسی  
 داشت.<sup>۴۱</sup> شمار بسیاری از کاربردستان دولتی در سرتاسر قلمرو صفوی از میان آنان انتخاب میشدند و از اقتدار فراوانی در دربار  
 شاهان آذری برخوردار بودند. ولی برخی سران این قبیله به مشارکت در کشتن مهدعلیا همسر شاه محمد خدابنده با اتهام  
 همبستری با یک اسیر تاتار، که پیش چشمان شاه بانجام رسید، ۹۸۷ (- ه-ق/۹۵۸-ه/ش/۱۵۷۹ م - مترجم) و همچنین  
 به قتل میرزا همزه پسر شاه محمد متهم شده بودند (۹۹۴) <sup>۴۲</sup> (- ه-ق/۹۶۵-ه/ش/۱۵۸۶ م - مترجم) بابت تخت نشستن  
 شاه عباس، سران افشار از آن بیم داشتند که وی انتقام قتل مادر و برادرش را از آنان بگیرد،  
 بدینجهت در گوشه و کنار ایران آوار شدند و جرئت نکردند مانند گذشته خود را به دربار نزدیک کنند. چون تعدادی از سران این  
 طایفه در جنگهای بغداد (۱۰۳۵-۱۶۲۵ م) (۱۰۳۵-ه/ق/۱۰۰۴-ه-ش-مترجم) رشادت نشان دادند، شاه عباس یکی از  
 بزرگان افشار بنام "کلبعلی" را فراخواند و او را مقام "خان" بخشید و مامورش کرد که قبیله آواره افشار را گرد آورد و در ارومیه  
 جایگزین قبایل کرد سازد (۱۰۳۵ ه-).<sup>۴۳</sup> شاه عباس از این کار دو هدف داشت:

یکی سپردن حفاظت مناطق مرزی آنجا به طوایف وفادار به دربار ایران بجای قبایل کرد که بر حسب توازن نیروهای روم و  
 ایران این سوی آن سومیرفتند.

دیگر سپردن سرکوب و تنبیه طوایف یاغی کرد که چندین سال بود بر علیه اقتدار آذریها در حال شورش و سرپیچی بودند،  
 به یکی از قبایل جنگجوی قزلباش.

کلبعلیخان در مدتی کوتاه هشت هزار خانوار آواره افشار را از عراق عجم و فارس و کرمان و خراسان... در سلماس گرد  
 آورد.<sup>۴۴</sup> ولی چون در آن منطقه جای خالی از سکنه نبود، این تازه واردین از آغاز با مقاومت مقیمان آنجایی قبایل کرد  
 روبرو شده بودند. یک نویسنده افشار خود در نقل این رویداد میگوید:

"چون کلبعلیخان و ابوابجمعی وی کوچ بر کوچ بحوالی سلماس" شاهپور امروز" رسیدند عده یاز عشایر ایران و عثمانی ساکن  
 سرحدات از استماع این خبر با شارت تمیرخان پسر امیرخان صاحب دمدم با جمعیت بیحدومر، بمقابله و ممانعت طائفه‌ی  
 افشار پیش آمدند و در کنار قراسوی سلماس تلافی شد و محاربه‌ی سخت بین الجانبین وقوع یافت، دلیران افشار که شیران  
 بیشه کارزار بودند دست بآلات حرب و ضرب برده جلادتها و مردانگیها بظهور آوردند. مهاجمان عاقبت از صدمات حملات  
 غازیان افشار، پای ثبات و قرارشان از جادر رفته بسیاری عرصه <sup>۴۵</sup> هلاک و بقیه السیف گریزان و در معاقل جبال حصینه  
 منزوی و پنهان شدند. سپس کلبعلیخان با طائفه افشار، مظفرو منصور به بلده‌ی مزبور یعنی ارومی وارد شده توپراق قلعه را  
 برای نشیمن خود اختیار کرده و از برای هر طائفه از ایل افشار بلوکی و ناحیتی معین داشت"<sup>۴۵</sup>

کلبعلیخان آمدگان را بترتیب زیر مستقر ساخت: طایفه کندوزلو در منطقه دول، طایفه قرقلو در منطقه روضه، طایفه کهکلویه در منطقه نازلو، تیره ایمانلو با بخشی از طایفه ارشلو در اطراف شهر ارومیه؛ طایفه ارشلو در اشنویه و سلدوز، تیره قاسملو در ساین قلعه.<sup>۴۶</sup>

ایل افشار از موسسان دولت صفوی بود، از مناطق گوناگون خاورمیانه آزمون جنگی داشت و همه ملل فارس و کرد و ترک و عرب و ازبک و گرجی و ارمنی... را از نزدیک میشناخت و با همه آنها تجربه جنگ و صلح داشت. همچنین از آزمون اداره ولایات و شهرها و دهات و طوایف و قبایل گوناگون برخوردار بود. آخوندهای شیعه از راه ورسم مذهبی جنگ، غزا، جهاد، فتح... و شیوه اداره مردم مطابق جهان بینی ویژه خود در سهای زیادی به آنان داده بودند، خود را مسلمان و احیا کننده رسوم محمد و علی و حسن و حسین و امامان دیگر میدانستند. مذاهب دیگر اسلام از جمله سنیان را گمراه و طایفه ضاله می شمردند و در جنگ، جان و مال و ناموسشان را حلال میدانستند، از اینرو برای برنده شدن در جنگ و کسب پیروزی و استقرار سلطه خود که گویا سلطه اسلام است از هیچ کاری ابا نداشتند. به ترس دینی و دنیائی اهمیتی نمیدادند. هم حيله بادشمن را حلال و هم بکار بردن هر نوع خشونت را روا میدانستند.

تیره های افشار، که یکی از طوایف اصلی قزلباش بود، چندین نسل چنان پرورده شده بودند که پای بند هیچ نوع اعتبار خانوادگی، عشیره ای، دینی، ملی، زبانی و مکانی نباشند، در میان خود بری هم توطئه میچیدند، در برابر دشمن خارجی متحد میشدند. بفرمان "مرشد کامل" پدر پسر را سر میبرد و گوشت تن دشمن خویش را زنده زنده میخورد. شاه عباس میخواست از نفوذ و اعتبار طوایف قزلباش و بویژه نفوذ نظامی آنان بکاهد، از سوی دیگر نیز کوشید آنها را که هنوز کاملاً در هیچ مکانی مستقر نشده بودند اسکان دهد.<sup>۴۷</sup>

نگاهی به مرز خاوری کردستان نشان میدهد که در تاسران آذربایجان بنوعی اسکان داده شده اند که یک مانع باریک ملی- آذری آنچنانی میان کرد و فارس ایجاد نموده اند که در هیچ منطقه ای مرز مشترکی بین این دو ملت باقی نگذارند. بلکه در سراسر آن آذربایجان اسکان داده شده اند. این دو ملت ایرانی کرد و فارس که چند هزار سال هم مرز بودند و با هم در کنار هم می زیستند و تاریخشان با هم عجین بود، برای همیشه از هم دور شدند و ملت دیگری در مابینشان قرار گرفت. استقرار طایفه افشار را نیز میتوان در راستای همین استراتژی عمومی نگریست. طوایف آذری قزلباش از جمله افشار که در طول مرز شرقی کردستان اسکان داده شده بودند و وظیفه سرکوب ورام و تسلیم کردن ملتی را بر عهده داشتند که رسوم زندگی و نوع جهان بینی و اخلاق و روش اجتماعی و پرورش دینیش بکلی با آنان دگرگونه بود. همین امر اولین سبب پیدایش تضاد ژرف همه جانبه ای در میان دو ملت شد که رویدادهای منطقه ای آنان را بزور در همسایگی یکدیگر قرار داده بود.

## ۲-۲ مقاومت طوایف کرد

طایفه افشار هنوز کاملاً در ارومیه مستقر نشده بود که بار دیگر مورد یورش کردان قرار گرفت یک نویسنده دیگر افشار نقل میکند :

"بدایت حکمرانی کلبعلیخان در ارومیه وقتی علی التواتر خبر رسید و بصحت پیوست که اشرار (منظورش اکرادی است که آنها زمینهایشان را عصب کرده بودند - مترجم کردی) با جمعیت و ازدحام تمام از سمت محال دشت وترگور، محض تلافی و جبر کسر محل جنگ قرا سو و انتقام کشیدن از کلبعلیخان مانند سیل منهدر روی ببلده ای ارومی آورده و نزدیک قریه ای نهر من محال بناب روضه رسیده اند؟... حالی با اتباع که حاضر داشت روی همت با استقبال مهاجمان گذاشت، چون در حوالی قرا حسنلو تلافی فریقین اتفاق افتاد طرفین دست با استعمال آلات حرب و ضرب گشوده آغاز محاربه نمودند، خان حکمران در اثنای جنگ مشاهده نمود که اشرار شقاوت نهاد جنگ و گریزکنان مانند طفلان رسن تاب، پس پس هم میروند و حیرت دست داد و چنان پنداشت که آن رویاه سیرتان از روی غدر و حيله محض تحریص و جسارت طایفه ای افشار مرتکب این کار میشوند، چون به سمت ارومی نگاه کردند دیدند که معادل سیصد و چهارصد سوار نیزه دار از دنبال نمایانند و بسوی ایشان شتابان، اشرار از مشاهده ای این حال و رسیدن کمک برای افشار خیال گریز دارند..."<sup>۴۸</sup>

درگیری اینبار نیز بسود آذریها خاتمه یافت و طوایف کرد شکست خوردند. پس از سلسله جنگهایی که میان لشکر صفوی و اکراد رویداد، نیروهای کرد چنان تحلیل رفته بودند که نتوانستند با چنین طایفه کوچکی برابری کنند. با وجود این هنوز هم قطع امید نکرده بودند، تمرخان برادوست نیروهای خود را دوباره سازمان داد و برای آزاد کردن منطقه، قلعه دمدم را بار دیگر مرکز حمله به آذریها قرار داد. برای سومین بار جنگ سختی در اطراف این قلعه روی داد ولی اکراد برای همیشه آنرا از دست

دادند. با این ازدست رفتن نیز آذریه‌برای همیشه در منطقه مستقر شدند و اقتدار آنجا نیز بدستشان افتاد. همان نویسنده پیشین جنگ را چنین بازگو میکند:

"چون مدت یکسال از حکمرانی کلبعلیخان گذشت. درین عرض مدت تمیرخان باز استعدادی از ناریان و اشرار بر سر خود گرد کرده آغاز تعرض و دست‌درازی به اهالی و اولکای ارومی نمود. کلبعلیخان نخست تماماً للوجه از در اندرز و موعظت درآمدی، چون سود نبخشودی، برادر خود گنجعلیخان قلعه را بمحاصره انداخت همه‌روزه از طرفین رسل گلوله‌های تفنگ در شد آمد بود، چون قلعه‌ی مزبوره متصل بمحالات عشایرنشین است اشرار سرحدی نیز از روی تعصب و عناد بامداد تمیرخان در جنبش آمده و شورشی عظیم برانگیختند لاجرم گنجعلیخان از تسخیر قلعه مأیوس گشته از برادر استمداد کرد.

کلبعلیخان بمجرد استماع ماجرا از جوانان جرّار و کینه‌گذار افشار معدودی برداشته روی بقلعه دم‌دم گذاشت، عصر همانروز بیای قلعه رسید بعد از ملاحظه‌ی اوضاع کار و استحکام حصار همای همت او بهوای تسخیر بروج آن حصن حصین بال طیران گشوده از زمین و یسار به آن دو برج مشهور و موسوم به سولوق و بوزلوق هجوم آور گردیدند هر دو سمت شرقی و غربی را فرو گرفتند، تفنگچیان اشرار چون حال بدین منوال مشاهده نمودند برای مدافعه از حصار بیرون آمده تاهنگام غروب با تیر تفنگ هنگامی جنگ گرم بود ولی بسیاری از افراد معروض تیغ بیدریغ دلاوران افشار گشته بقیه السیوف به قلعه برگشتند، روز دیگر باز جماعت افشار با اشارت کلبعلیخان نامدار باصفوف آراسته بطرف حصار یورش بردند لیکن قلعه گیان از بیم ضرب دست‌غازیان زبردست جرئت مبارزت نکرده پای تهور از قلعه بیرون ننهادند و از بروج و باره آهنگ انداختن توپ و تفنگ نمودند کلبعلیخان دانست که دیگر اشرار قدم جسارت پیش نخواهند گذاشت، شب رؤسای افشار را احضار کرده بنای سیبه و سنگ‌داد، روز دیگر کلاً اهل قشون بجمع‌آوری مصالح سیبه و سنگ پرداختند و چند روز بدین منوال گذشت بالاخره کلبعلیخان رامبدلول "ارباب‌الدول ملهمون" تدبیری بخاطر آمده مقرر نمود: که استری را سه‌شنبه‌روز علف‌داده از آب ممنوع دارند روز چهارم استراسترا سردهند شاید که از فرط عطش بوئی به ممر آب سولوق که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهان بود برده باشد همینکه محل آب معلوم شد رخنه بدانجا انداخته بدین وسیله شربت ناگوار مرگ را عوض آب بحلق قلعه گیان بچشانند.

بالجمله چون بفرموده عمل نموده بعد از سه‌شنبه‌روز آن حیوان بی‌زبان را رها کردند و با طرف قلعه گردانیدند بقدرت حضرت آفریدگار چون به نزدیک گنبد سولوق که در طرف جنوب بزمین متصل بود رسید استنباط جریان آب از زیر زمین کرده از شدت عطش خروشان و لگد زان شد آنگاه بحکم کلبعلیخان نقاب‌های مهارت پیشه بدن‌دان کلنگ و متین آن‌موضع را حفر نموده مجرای آب را پیدا کردند و چند خروار نفت آورده به آن موضع ریختند چنانچه آب انبار از نفت مالا مال شد معهدا محصورین چند روزی ناچار به آب نفت‌آلود مدارا کرده ثبات قدم ورزیدند عاقبت از بی‌آبی و هول جان فریادها برآورده طالب عفو و امان گردیدند. لاجرم مشایخ اشرار کلام الله مجید را شفیع آورده نزد کلبعلی خان آمدند خان مزبور با استدعای مشایخ قلم عفو بر جرائم ایشان کشید مشروط بر اینکه تمیرخان با اتباع تفنگ و اسباب توپی که در قلعه بود با اموال و اثاثه در قلعه گذاشته جان خود را سلامت ببرند قلعه گیان باین معنی اظهار امتنان نموده زبان‌ها به شکر و ثنا گشودند.

پس شب را قراولین اطراف قلعه را احاطه و محافظت نمودند چون صبح شد دروازه‌ی قلعه را باز کرده اشرار خایب و خاسر تهیدست از قلعه بیرون و هر کس بطرفی پراکنده شدند از عجاب اینکه شب را قریب هشتاد و شش نفر از بنات ابکار و عرایس اشرار از خوف هتک حجاب ناموس خود که مبادا مورد تجاوز قرار گیرند خودشانرا از بالای بروج و دیوار بلندی که در قلعه بود بدره‌ی عمیق انداخته جان سپردند.<sup>۴۹</sup>

## ۲-۳ تعمیق اختلاف کرد و آذری

مناسبات کرد و آذری در آن منطقه دیگر بحال عادی و زندگی مسالمت‌آمیز باز نگشت، بلکه رنگ دشمنی بخود گرفت. آذریها از دیدگاه مذهبی شیعه بودند و سنیهار را گمراه میدانستند. از نظر زبان بترکی سخن میگفتند که برای کردها مفهوم نبود. از لحاظ سیاسی امور فرمانروائی و دارائی و جنگی دولت را در دست داشتند، به پشتیبانی مادی و معنوی دولت مرکزی ایران متکی بودند، با کردها چون زبردستان رفتار میکردند و آنان را "اشرار" مینامیدند، برای مطیع کردن طوایف دور و بر خود از درپیش گرفتن هیچ شیوه‌ناروائی و هیچ‌گونه سخت‌گیری دوری نمی‌جستند. ولی طوایف کرد از لحاظ مذهبی سنی بودند و شیعیان را رافضی میدانستند. از نظر زبان و ملیت بایل تازه‌وارد افشار اختلاف داشتند. از دیدگاه سیاسی آنانرا اشغالگر و وطنشان میدانستند، برای بیرون راندن آنها میکوشیدند و بدین منظور به ایشان حمله میکردند و میکشند و راهشانرا قطع میکردند. ادامه این حالت، اختلاف کرد-آذری را به چنان مرحله‌ی آشفته‌ای رسانید که رنگ سیاسی، ملی و دینی بخود گرفت و

برآینده روابط هر دو خلق و زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی منطقه کارگرافتاد. اختلافات بامسالمت حل نشد و صلح تنها بزور اسلحه پایدار بود. آذریها در هر فرصتی برای سرکوبی کرد و چپاول اموال و دارائی و اسیر کردن زن و فرزندانش نهایت خشونت را بکار می‌گرفتند و به روستاها و آبادیها و بیلاق چادر نشینانش یورش می‌بردند، خشونت خونباری را با کاربرد نیرنگ و طفره و فریبکاری درمی‌آمیختند. طوایف کرد نیز هرگاه خود را قوی میدیدند به آذریها یورش می‌بردند و میکشند و تاراج میکردند و از هراهی که میتوانستند مزاحم میشدند و حتی گاهی اوقات اردوی روم را به سر وقتشان می‌آوردند. آذریها پس از چند نسل توانستند در منطقه مستقر شوند، شهرها و قلاع را تصرف کنند و کردها را به روستاها و نواحی کوهستانی برانند. برخی از کنفدرانسیونهای طوایف مانند برادوستهارا از هم پاشیدند. طوایف حیدرانلو و جلالی را آواره کردند، زبان و مذهب طوایف شقاقی، دنبلی، پازوکی، مافی... را بکلی عوض کردند. منطقه ارومیه اگرچه عملاً بدست آذریها افتاد ولی دیگر روی آرامش بخودندید، از سوئی بعلت یورشهای پیاپی سپاه ایران برای تنبیه و تسلیم طوایف کرد و مطیع کردن آنان و از سوئی نیز مقاومت خشونتبار و مداوم طوایف کرد برای حفظ شخصیت مستقل خود، گذشته از اینهم، منطقه یکی از شاهراههای لشکر کشیهای روم و ایران بروی یکدیگر بود.

وقتی کلبعلیخان افشار، اولین مقتدر آذری ارومیه مرد (۴۳-۱۰۵۱). (-) (ق/۱۳-۱۰۵۱-ش/۱۶۳۴م- مترجم) طوایف مضروب کرد فرصت را غنیمت شمردند، بگفته میرزا رشید مانند "حشرات الارض" بجوش و خروش درآمدند و برای یکدیگر "طلاق" خوردند که یکدل و یکزبان در "نابودی افشار" بکوشند. همه طوایف سوما، برادوست، دشت، ترگور و مرگور و بردسور برخاستند و به ارومیه یورش بردند. جنگ سختی در گرفت و اینبار هم چون بارهای پیشین "اشار مغلوب و منکوب" شدند و نجات یافتگان "مثل پشه در مقابل سیاه باد شدید" گریختند.<sup>۵۰</sup>

قلعه قطور یکی از قلاع مهم مرزی روم و ایران بود و تا آن زمان در دست ایل کرد محمودی قرار داشت. سپاه ایران در لشکر کشی خود به وان آنرا برای همیشه از چنگشان بدر آورد و از آنجا بیرونشان راند. (۴۳-۱۰۵۱).<sup>۵۱</sup>

جنگ طولانی روم و ایران به پیمان زهاب (۴۹-۱۰۵۱). (-) (ق/۱۸-۱۰۵۱-ش/۱۶۳۹م- مترجم) انجامید و مرز مورد توافق طرفین از آغسق در قفقاز از میان مناطق قارص، وان، شهرزور، بغداد، بصره تا کنار آبهای خلیج از قلب کردستان میگذشت. بموجب همین توافقنامه میبایستی قلاع قطور، ماکو، مغازبرد، ویران و متروک بمانند.<sup>۵۲</sup> این خود سندیست دال بر مصیبت پیش آمده برای مناطق مذکور. پیمان زهاب نیز نتوانست اختلافات روم و ایران را کاملاً حل کند، بلکه تقسیم ناروای ملل کرد، ارمنی، گرجی، عرب و ادیان و مذاهب گوناگون و حتی ایلات و طوایف مناطق مرزی میان دو دولت مذکور اختلافات را بیشتر و رقابتها را شدید تر نمود و موقعیت جغرافیائی زیستگاه کرد نیز که در مابین دولتین واقع شده بود، کردها را میان سنگ آسیاب نیروهای روم و ایران قرارداد، احمدخانی (۱۰۶۱-۱۱۱۹). (-) (ق/۱۰۳۰-۱۰۸۶-۱۶۵۱-ش/۱۶۵۱-۱۷۰۷م- مترجم) که خود شاهد رویدادهای آن عصر بوده در این باره میگوید:

"بنگر از ناحیه عرب تا بگرستان، کرد برج شده،  
از هر چهار سو حصار روم و عجم گردیده، با این حال هر دو، کرد را آماج تیر قضا کرده اند،  
گویا اینان کلید مرزهایند و هریک دیواری محکمند،  
این قلمز روم و بحر تاجیک، که بجنبش و لشکر کشی میپردازند،  
کرد بخون خود غوطه میخورد، زیرا مابین آنان برزخ شده است،<sup>۵۳</sup>

## ۲-۴ سرکوب ایل بلباس

طی آرامشی که بدنبال پیمان زهاب حاصل شد، ایران توانست شأن و شکوه ایل برادوست را که هم مرز عثمانی بود درهم شکند و نگذارد باردیگر سر بر آورد و برایش خطری ایجاد نماید. ولی همزمان با ضعف ایل برادوست ایل بلباس در بخش جنوبی نواحی آذری نشین ارومیه رشد کرده و نیرومند شده بود. ایل بلباس در آن زمان از اتحاد ۴ طایفه اصلی منگور، مامش، پیران، بالک تشکیل شده بود. طوایف آن نیمه کوچ نشین بودند. با آنکه تابستانها برای چرای احشام خود به کوه قندیل میرفتند ولی قرارگاه آنها در دامنه قندیل و دشتهای لاجان و مکریان و سولدوز بود و در آنجا به کشت و زرع میپرداختند. تازمانیکه با پیر آقا ویکهزارتن از مردان برگزیده ایلش در یک مهمانی در مراغه در خواب کشته شدند (۱۱۹۸-۱۱۹۹). (-) (ق/۱۶۳۱-۱۷۸۴م- مترجم) بزرگی ایل در دست آقاهای منگور بود.



خدادیدیک افشارپس از شکست دادن شورشیان کرد در تنگه آبگرم (۱۱۰۵) (- هـ/ق/ ۰۷۳ - ۱۰۷۳/ش/ ۱۶۹ م- مترجم) از دربار ایران لقب خان گرفت و سمت بیگلربیگی (بیگ‌بیگها) افشارمنسوب شده بود. در سال ۱۱۳۴ (- هـ/ق/ ۱۰۱۰ - ۱۷۲۲ م- مترجم) باردیگر بالشکر آذری به لاجان در دامنه قندیل که منطقه ایل بلباس بود حمله کرد، در بازگشت با سراوغنائم، مورد یورش ناگهانی جنگجویان بلباس قرار گرفت و پاسبانانش را کشتند و اسرار را پس گرفتند و ناچار شد غنایم را جاگذارد. وی بخاطر این رسوائی خود را کشت. ۵۵

ایلهای بلباس و زرزا خارج چشم آذریها شده بودند، از اینرو همیشه یکی از نگرانیهای حکام ارومیه و مراغه نابودی این دو ایل بود. ایلات کرد نیز به علت اختلافات درونی و ضعف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود نتوانستند برای ایجاد چهار چوب مستقل خود از آشفتگی وسیع حاصل از یورش افغانها به ایران و نابودی خاندان صفوی و تعویض پی در پی خاندانهای فرمانروا استفاده کنند محمد عیسی خان بیگلربیگ افشار از نادرشاه در دوران حکومتش (۱۱۴۸-۱۱۶۰) (- هـ/ق/ ۱۱۱۵ - ۱۱۲۶ هـ/ش/ ۱۷۳۶-۱۷۴۷ م- مترجم) برای سرکوب بلباسها یاری خواست. اونیز نیروئی عظیم بفرماندهی پسرش نصرالله میرزا و برادر خود ابراهیم خان ظهیرالدوله بیاریش فرستاد. این نیروها با نیروی محمد عیسی خان در نزدیکی مهاباد بهم پیوستند و در قندیل به ترکش تاختند. (۱۱۴۹) (- هـ/ق/ ۱۱۱۶ هـ/ش/ ۱۷۳۷ م- مترجم) ایل بلباس که دو هزار نفری بودند، برخی کشته و برخی گرفتار شدند و مابقی گریختند. ۵۶ نادرشاه خود نیز پس از دست کشیدن از محاصره موصل برای زهر چشم گرفتن از مردم منطقه، از سائین قلعه به بازدید سومو و برادوست و قلاع بانیه و برده رش رفت. (۱۱۵۸) ۵۷ (- هـ/ق/ ۱۱۲۴ هـ/ش/ ۱۷۴۵ م- مترجم)

بلباسها ایلی ثروتمند و دارای احشام و گله و رمه‌های بسیار بزرگی بودند و زمین فراوان و حاصلخیزی نیز داشتند. کار بدستان آذری چشم به ثروتشان دوخته بودند و میخواستند با غصب و چپاول دارائی آنها خود را غنی سازند. بزرگان بلباس نیز میخواستند کمترین باج و سرانه را بدهند. دلایل اصلی رقابت و برخوردهای خونین افشار آذری و بلباس کرد اگرچه با اختلافات مذهبی و ملی در آمیخته بود، ولی در واقع بیشتر جنبه اقتصادی داشت تا سیاسی. هر کسی که حاکم ارومیه یا مراغه میشد میبایستی یکی از مواد کارنامه‌اش تنبیه بلباسها یا ایلات دیگر کرد باشد. چندین درگیری خونین میان آذریها و ایلات کرد روی داد. دستگاه رهبری ایران تا میرفت فاسد ترمیشد. نقل و انتقالات پی در پی خاندانهای فرمانروای صفوی و افغان و افشار و زند و قاجار همواره تعویض حکام مراغه و ارومیه را نیز بدنبال داشت. رشوه خواری بنام گرفتن پیشکشی به یکی از راههای نزدیکی به دربار شاه و حکامت بریز تبدیل شده بود. حکام پایه و منصب خود را با پول میخریدند و از اینرو مناصب حکومتی پائینتر از خود را نیز به پول میفروختند و هر کدام نیز میکوشیدند ثروت بیشتری بهم بزنند و مدت اقتدار خود را برای ثروتمند شدن از هر راه نامشروعی؛ بالا بردن باج سرانه، غصب مزارع، توقیف اموال و دارائی مردم و جریمه نارا و طولانیتر کنند. ایلهای بلباس و زرزا که از دستگاه و کار بدستان آذری اینهمه ستم دیده بودند، شوریدند، دامنه قندیل و اشنویه را تا ناحیه دول آزاد کردند و نیروهای خود را برای مقابله در آنجا مستقر ساختند. نیروهای آذری نیز برای سرکوبی آنان به سازماندهی خویش پرداختند. رستمخان حاکم ارومیه از راه جاریجان و قاشق‌دوک ۱۲ به لاجان و محمد بیگ بزرگ قره حسنلو مؤمن خان حاکم سائین قلعه از راه دره قاسملو به اشنویه لشکر کشیدند. کابایز بزرگ بلباس از اشنویه جنگ راهبری میکرد، ایل زرزا در دشتبیل شکست خورد و در گردنه اشنویه به پایداری پرداخت. در این جنگ از کردها کابایز بزرگ بلباس و از آذریها محمد بیگ قره حسنلو کشته شدند. (۱۱۷۸ هـ - ۵۸) (- هـ/ق/ ۱۱۴۴ هـ/ش/ ۱۷۶۵ م- مترجم)

کار بدستان آذری ضمن بکارگیری خشونت با ایلهای کرد برای تسلیم و رام کردنشان به برخی راههای دیگر متوسل شدند، از آنجمله ایجاد خویشاوندی از راه ازدواج و ایجاد تفرقه و دشمنی در میان برخی دیگر از آنان و درگیر کردنشان با یکدیگر، همچنین کوشش برای بهره‌گیری از آنان در رقابتهای خود. در قضیه ایکه طی آن میخواستند تبریز را از دست نجفقلیخان دنبلی حاکم آن شهر بگیرند، وی از دستشان گریخت و از امامقلیخان حاکم ارومیه یاری خواست. اونیز گذشته از نیروهای افشار شیخ علیخان مکرری حاکم مهاباد و جعفر سلطان زرزا حاکم اشنویه و قرنی آغا بزرگ بلباس و میرزا آقا رئیس ایل شکاک را با جنگجویان ایلهایشان بیاری دنبلیها و خاتمه این اختلاف بنفع آنان به خوی گسیل داشت (۱۱۹۵) ۵۹ (- هـ/ق/ ۱۱۶۰ هـ/ش/ ۱۷۸۱ م- مترجم) احمد آقا مقدم مراغه در رابطه با بلباسها مرتکب جنایت بزرگی شد. نجفقلیخان حاکم تبریز، حاجی علیمحمد آقا حاکم مراغه را بجرم راهزنی کشته بود. (۱۱۹۰) ۶۰ (- هـ/ق/ ۱۱۵۵ هـ/ش/ ۱۷۷۶ م- مترجم) پسرش احمد آقا بجای اون نشست بود. احمد آقا به سفارش دربار ایران، بمنظور توطئه چینی به ریختن طرح دوستی با باباپیر آقا منگور بزرگ ایل بلباس و آرام کردنش پرداخت. پیوند دوستی آنها بقدری محکم شد که از باباپیر آقا درخواست کرد برای گرفتن انتقام خون پدرش از حاکم تبریز یاریش دهد و خود بایک هزار تن از برگزیدگان بلباس بکمکش بشتابد. باباپیر آقا بایک هزار سوار برگزیده به مراغه رفت. احمد آقا بنام مهمانداری هر چند تن را در خانه‌ای گذاشت همگی را نیمه شب در خواب کشت. (۱۱۹۸ هـ - ۶۱)

ه-ق/۱۶۳-۵۱/ش/۱۷۸۴-م- مترجم) شعرای مکریان این فاجعه را بصورت بی‌تی‌مصیبتار درآورده‌اند و به‌آواز می‌خوانند<sup>۶۲</sup> کاربردستان ایرانی بخاطر این خیانت اورا لقب خان دادند و احمدخان مقدم نام گرفت.

محمدقلیخان بیگلربیگ افشار برای ریختن طرح دوستی با ایل زرزا خواهر خود را باز دواج افراسیاب سلطان زرزا در آورده بود. در آن هنگام رقابت میان آقامحمدخان قاجار (۱۱۹۳-۱۲۱۱-ه-) (- ه-ق/۱۱۵۸-۱۱۷۶-۵۱/ش/۱۷۷۹-۱۷۹۷-م- مترجم) و لطفعلیخان زند (۱۲۰۳-۱۲۰۹) (- ه-ق/۱۱۶۸-۱۱۷۴-۵۱/ش/۱۷۸۹-۱۷۹۵-م- مترجم) بر سر تاج و تخت ایران هنوز بنتیجه نرسیده بود. هنوز در ایران مرکز قدرتی استقرار نیافته بود. حکام مناطق در تلاش کسب ثروت و قدرت بودند، هیچکس از سرنوشت و آینده خویش آگاهی نداشت. محمدقلیخان ایل‌های شکاک و زرزارا برای غارت ایل بلباس بسوی خود جلب کرده بود، در حالیکه هنوز سه سال از فاجعه کشتار گروهی منگورها در مراغه نگذشته بود لشکر بجنگ آنان فرستاد. در آن زمان قرنی‌آقا بزرگ ایل بلباس بود، کنار رودخانه لاون درگیر شدند (۱۲۰۱-ه-) (- ه-ق/۱۱۶۶-۵۱/ش/۱۷۸۷-م- مترجم) بلباسها شکست خوردند و به کوهها گریختند و اموال و دارائیشان به غارت رفت.<sup>۶۳</sup> بدافغان مگری از هیچگونه همکاری با آذریها دریغ نکرده بود و حتی به همدستی با آنان در کشتار گروهی بلباسها متهم بود، ولی با این خوشخدمتی هم از گزند تنبیهشان در امان نماند و چشمانش را از حذقه درآوردند (۱۲۰۳-ه-) (- ه-ق/۱۱۶۸-۵۱/ش/۱۷۸۹-م- مترجم)

آقامحمدخان قاجار برای تثبیت اقتدار سلطنت خویش به آذربایجان روی آورد. خواست محمدقلیخان فرمانروای ارومیه را برکنار کند. اونیز از بیم جان به ایل زرزا در اشنویه پناه برد. آقامحمدخان به حاکم جدید ارومیه که برادر محمدقلیخان بود فرمان داد که با عسکرخان افشار بگوشمالی ایل زرزا بپردازند. محمدقلی پیش آذریها بازگشت و بخشود هشد.<sup>۶۵</sup> ولی پناه‌دادن او بهانه‌ای شد برای یورش به زرزاها. ایل زرزا برای ایستادگی در برابر یورش آذریها از ایل‌های بلباس و هرکی یاری خواست، قاسمخان گذشته از نیروی افشار نیروهای دنبلی و مگری را هم با خود بجنگ زرزا برد. نیروهای مگری مخفیانه با زرزاها توافق کرده بودند که با هم نجنگند. یورش آذریها در هم شکست و بکهارنفر از نیروهای دنبلی و افشار کشته شدند. (۱۲۰۶) (- ه-ق/۱۱۷۱-۵۱/ش/۱۷۹۲-م- مترجم) محمدقلیخان دوباره حاکم ارومیه شد (۱۲۰۷-ه-) (- ه-ق/۱۱۷۲-۵۱/ش/۱۷۹۳-م- مترجم) افراسیاب خان زرزا هم دامادش بود و هم در روز مبادا پناهش، بمیمنت انتخاب دوباره او برای عرض تبریک به ارومیه رفته بود ولی در آنجا مسمومش کردند و مرد.<sup>۶۷</sup>

فتحعلیشاه قاجار (۱۱۸۵-۱۲۵۰) (- ه-ق/۱۱۵۰-۱۲۱۴-۵۱/ش/۱۷۷۱-۱۸۳۵-م- مترجم) برای تثبیت اقتدار خود در آذربایجان و سرکوبی نافرمانی محمدقلیخان، از راه تبریز-مراغه-مهاباد راهی ارومیه شد.<sup>۶۸</sup> محمدقلیخان زخمی و دستگیر شد. فتحعلیشاه حسینقلیخان را بجای او به فرمانروائی ارومیه منصوب کرد و پسر خود عباس میرزا را که "نائب السلطنه" اش بود والی آذربایجان نمود. عباس میرزا (۱۲۰۳-۱۲۴۹) (- ه-ق/۱۱۶۸-۱۲۱۳-۵۱/ش/۱۷۸۹-۱۸۳۴-م- مترجم) زمان درازی در آذربایجان حکمرانی کرد. در عصر او وقایع مهمی روی داد. جنگ روس و ایران چندین سال به درازا کشید و مرحله اول آن با تحمیل عهدنامه گلستان (۱۸۱۳/۱۲۲۸) (۱۸۲۸-۱۲۲۸) (- ه-ق/۱۱۹۲-۵۱/ش/۱۸۱۳-م- مترجم) و مرحله دومش با تحمیل عهدنامه ترکمن چای (۱۸۲۸/۱۲۴۳) (- ه-ق/۱۲۰۷-۵۱/ش/۱۸۲۸-م- مترجم) پایان یافت و جنگ عثمانی و ایران که آنهم چندسال بطول انجامید و به پیماننامه ارزروم (۱۲۳۸-ه-) (- ه-ق/۱۲۰۲-۵۱/ش/۱۸۲۳-م- مترجم) منتهی شد. با تأمین هزینه جنگها و غرامت به روسیه، نوسازی سپاه ایران و نیازمندیهای فراوان دربار فاسد قاجار و خاندانهای بانفوذش بردوش همه مردم ایران بویژه بخشی از کردستان که زیر سلطه عباس میرزا بود سنگینی میکرد.

ایل بلباس با استفاده از آشفنگی وضع آذربایجان مناطقی خود را از زیر دست کاربردستان آذری آزاد نمود و تا نزدیک قلعه ارومیه پیشروی کرد (۱۲۱۴-ه-) (- ه-ق/۱۱۷۹-۵۱/ش/۱۸۰۰-م- مترجم) نیروهای آذری چندین بار به جنگش رفتند بدون آنکه بتوانند از پیشش برآیند.<sup>۶۹</sup> عباس میرزا فرمان داد حسینقلیخان بیگلربیگ افشار با سپاه خود همراه با احمدخان مقدم مراغه با سپاه مقدم برای حمله به ایل بلباس در کنار رودخانه گادر بهم پیوندند و شورش آنها را خاموش کنند. در آن زمان آذریها توانسته بودند برخی از ایلات کرد را رام و مطیع کنند. شماری از جنگاوران ایل‌های شکاک، زرزا، شمزینان برای یورش آماده شده بودند. همگی در سلدوز گرد آمدند و توپخانه با خود داشتند. نیروهای بلباس در دشت لاجان مستقر بودند؛ عشیره پیران بسرداری مامند آقا و عشیره منگور بسرداری همزه آقا و عشیره مامش بسرداری سوار آقا و عشیره بالک بسرداری ابراهیم سلطان.

حسینقلیخان فرمانده کل قوای آذری نیروهای خود را آرایش جنگی داد؛ جنگجویان شکاک بفرماندهی اسماعیل آقاشکفتی شبرگردلشکر، جنگجویان افشار را در جناح راست و جنگجویان مقدم مراغه را در جناح چپ و خود نیز در مرکز

نیروهایش جای گرفت و توپخانه را مستقر ساخت. روز جمعه اول سرطان ۱۶۱۶ حمله را آغاز کردند. نابرابری آشکاری در تعداد و اسلحه و سازماندهی دنیروی متخاصم وجود داشت. ایل بلباس در این جنگ شکست خورد و از هم پاشید. باندازه‌ای کشته داده بود که بگفته میرزا رشید، بفرمان بیگلربیگ "از سر بریده مردان ایل در دامنه کوه قندیل در دو محل مناره برپا کردند و موزنین بر بالای آنها ایستادند." ۵-۶ اسب اصیل غنیمتی را نیز انتخاب و از سر جنگجویان کردبار نمودند و بوسیله رشیدخان قاسملوی افشار پیشکشی برای فتحعلیشاه فرستادند. ۷ هر چه از اموال و دارائی و گله و رمه‌های ایل شکست خورده بدست دشمن افتاد بتاراج رفت. بیگلربیگ بدنبال این پیروزی از لاجان به باز دیداشنویه رفت. قاسم سلطان زر زاهم که خود همراه با آذریها در این قتل عام شرکت داشت، بیگلربیگ را در بازگشت برای خدا حافظی تا گردنه اشنویه همراهی نمود. در میان راه بیگلربیگ چگونگی اداره از آن بعد امور اشنویه را برای او شرح میداد، در آن حال بر سر راه گردنه، گورستان بزرگی بر بلندی نظر حسینقلی خان را جلب کرد، که به گورستان طوایف کرد نمی‌مانست. بیگلربیگ از قاسم سلطان پرسید: "این گورستان چیست؟" او هم زبانش سوخت و گفت "این گورستان کشتگان افشار است که بهنگام عزل محمدقلیخان، در درگیری افشار بسرداری برادرش قاسمخان بایل زرزا کشته شده‌اند" منظورش درگیری سال ۱۲۰۶ (-) هـ/۱۱۷۱-۱۱۷۲ م- مترجم) بود. بیگلربیگ از این سخن برآشفته و فرمان داد بندی گران برگردنش انداختند و در بند با خود به ارومیه اش بردند. در حالیکه در آنجا سه روز بمناسبت پیروزی جشن و شادمانی برپا بود، در گرما گرم این مراسم قاسم سلطان با اینکه به همراه نیروی آذری بجنگ هم ملیتیهای خود رفته بود، بفرمان حسینقلیخان بیگلربیگ بجای خلعت گرفتن به چوب فلک بسته شد و پس از گوشمالی سخت و سه هزار تومان جریمه آزاد گردید. ۸

عباس میرزا در حالیکه سرگرم گفتگوی ذلتبارش با روسیه بود (۱۲۲۷) (-) هـ/۱۱۹۱-۱۱۹۲ م- مترجم) غارت ایل بلباس را در برابر پرداخت پانزده هزار تومان به دیوانش به احمدخان مقدم و عسکرخان افشار سپرد. ۹ احمدخان برای محروم کردن عسکرخان از این غنایم پیشدستی کرد. خود بتنهائی بجنگ آنان رفت و دوباره به قتل و غارتشان پرداخت. محروم کردن عسکرخان از این دستاورد دشمنی سختی را میان این دو موجب گردید. ۱۰

عباس میرزا برای در مانده کردن ایل بلباس، یابگفته میرزا رشید برای "دفع شر آیین طایفه زاله" منطقه سلدوز را به ایل قره‌پا پاخ بخشید، که در نتیجه چشم‌پوشی ایران از اراضی آنسوی رود ارس بنفع دولت روسیه ناچار شده بودند به ایران کوچ کنند. برای در مانده کردن ایل نافرمان کرد، نابودی باقیمانده آن به امیرخان قاجار (دائی نائب السلطنه) با همکاری سپاهیان افشار و مقدم سپرد هشد. آنها نیز دو سال پی‌درپی برایشان تاختند و پس از کشتار و غارت، آنها را آواره و تا شهر زور و گرمیان دنبال نمودند. (۱۲۳۱-۱۲۳۳ هـ-). ۱۱ (-) هـ/۱۱۹۵-۱۱۹۶ م- ش/۱۸۱۶-۱۸۱۷ م- مترجم) بلباسها پس از این فاجعه خونین با اینکه در برخی مسکنهای قدیم خود ماندند ولی بصورت کنفدراسیون قوی ایله از هم پاشیدند. عده‌ای آواره شهر زور، بیتوین، پشدر، دامنه کوسرت و دره شهیدان شدند و حتی برخی به اطراف اربیل و موصل رفتند. ۱۲

## ۲ - ۵ شاهزادگان قاجار ستم بیشتری به کردستان روا میدارند

عصر قاجار همزمان بود بارشد دول اروپا و ریشه‌دوانی در آسیا و آفریقا. روسیه به زمینهای ایران چشم دوخته بود. جنگ ایران-روس ضعف سپاه ایران را در برابر نیروی دولت اروپائی روسیه آشکار ساخت. فتحعلیشاه خبر جنگ فرانسه- روس را شنیده بود. در سال ۱۲۱۹ (-) هـ/۱۱۸۴ م- ش/۱۸۰۵ م- مترجم) نامه‌ای به ناپلئون امپراطور فرانسه نوشت و از او بر علیه روسیه یاری خواست. ۱۳ در آن زمان ناپلئون هوای گرفتن هندوستان را در سر داشت. فرصت را غنیمت شمرده پیمان جنگی- سیاسی- بازرگانی "فینکن اشتاین ۱۲۲۲" (-) هـ/۱۱۸۶ م- ش/۱۸۰۷ م- مترجم) را با ایران بست. نامه و فرستاده ویژه‌ای را نیز برای بررسی موقعیت جغرافیائی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ایران و اجرای توافقنامه نامبرده به ایران فرستاد. ۱۴ ناپلئون امیدوار بود در سایه دوستی با ایران از فشار روس و انگلیس در اروپا بر خود بکاهد و راه لشکرکشی و اشغال هندوستان برایش هموار شود. امیدش را بر این پایه بنا نهاده بود که هم نیروهای ایران را بشیوه نیروهای نظامی اروپا سازماندهی کند تا پشتیبان لشکرکشی آینده‌اش به هند باشند و هم بتواند اتحاد و همدلی ایران - عثمانی را به فشارتندی بر روسیه تبدیل کند. یکی از نتایج مستقیم توافقنامه "فینکن اشتاین" میان فرانسه و ایران، گسیل هیئت نظامی فرانسه به ایران بود. ناپلئون چنان اهمیتی به این هیئت داده بود که خود برنامه و شیوه کارش را معین کرده و راهنماییها و فرامینش را نوشته بود. ۱۵ هیئت نظامی فرانسه بسرکردگی گاردان هنگامی به ایران رسید (۱۲۲۲) که جنگ ایران و روس هنوز بنتیجه نرسیده بود. این هیئت خدمت بزرگی به لشکر ایران کرد. سه مرکز بزرگ آموزشی در تهران، تبریز و اصفهان برپا داشت. بیش از ۱۴ ماه سرگرم مشق دادن چند هزار سرباز ایرانی بود.

وحتی برای آنان کلمه‌سرباز را ابداع نمود و یونیفورم نظامی را معمول کرد. این هیئت سعی داشت نیروهای ایران را بشکل سپاهیان اروپائی سازماندهی کند. تاکتیکهای جنگی کهن ایرانیان را دگرگون سازد و شیوه‌های نوین بکارگیری تفنگ و نیزه و توپ را به آنان بیاموزد و کارگاه ریخته‌گری توپ را در تهران و تبریز تأسیس نمود و از سال ۱۳۲۳ (هـ/ق ۱۱۸۷/هـ/ش ۱۸۰۸ م- مترجم) به ریخته‌گری توپ سنگین پرداخت که آنرا پیشتر نداشت.<sup>۷۹</sup>

چندتن از اعضاء هیئت در تبریز مستقر شدند. آنان سرگرم سازماندهی نیروهای عباس میرزا بودند و گردانهای نظامی از ایشان تشکیل میدادند. این گردانها هرچند بشیوه‌ای نوینتر از پیش سازمان می‌یافتند ولی در آغاز از همان عشایر و تیره‌های آذری بفرماندهی بزرگان خود جمع‌آوری و سازماندهی میشدند. ایل‌های کرد این گردانها را به دیده تردید مینگریستند. اربابها و بزرگان کرد از ترس اینکه مبادا نفوذشانرا بر عشایر خود از دست بدهند، به این گردانها نمی‌پیوستند. سرانجام این گردانها به نیروهای مسلح منظمی برای تصرف همه نواحی کردنشین تبدیل شدند. دربار قاجار در زمان فتحعلیشاه در فساد غوطه میخورد. یک نویسنده آن دوران مینویسد:

”در روزیکه پادشاه بحد رشد و بلوغ رسیده و با زنان مضاجعت توانست کرد و فرزند آورد تا این وقت که بجهان دیگر شتافت از چهل و هفت سال افزون نبود در این مدت قلیل از صلب پاک او دوهزارتن فرزند و فرزندزاده بعرضه شهود خرامید ... و تا این زمانی که پس از وفات او بیست و یک سال سپری شده اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجیب نباشد که باده هزارتن راست آید“<sup>۸۰</sup> برخی منابع میگویند شمار همسران فتحعلیشاه به یک هزارتن رسیده است.<sup>۸۱</sup> ایران شناس نامی لرد کرزن در این باره مینویسد:

”با این فراوانی نوه‌ها روزگار عیالی بدبخت ایران معلوم است. همه این شاهزاده‌ها از نروماده، از دولت حقوق میگرفتند. با این حال هم حکومت شهرهای ایران بدست شاهزادگان بود. بسیاری از آنان در شهری فرمانروائی موروثی داشتند، چون ملخ گرسنه حاصل رنج دهقانان ایران را می‌بلعیدند.“<sup>۸۲</sup> عباس میرزا پسر چهارم فتحعلیشاه، ولیعهد و نایب‌السلطنه والی تبریز بود. در سن ۴۶ سالگی مرد (۱۲۴۹) (- هـ/ق ۱۲۱۳-هـ/ش ۱۸۳۴ م- مترجم) با این حال او نیز ۲۶ پسر و ۲۲ دختر از خود بجا گذاشت<sup>۸۳</sup> که یکی از آنها محمد میرزا (۱۲۵۰-۱۲۶) (- هـ/ق ۱۲۱۴-۱۲۲۷-هـ/ش ۱۸۳۵-۱۸۴۸ م- مترجم) آن کسی بود که بجای جدش فتحعلیشاه بعد پادشاه ایران شد. هزینه سنگین هردو دوره جنگهای ایران - روس: (۱۱۸-۱۲۲۸) (- هـ/ق ۱۱۸۳-۱۱۹۲-هـ/ش ۱۸۰۴-۱۸۱۳ م- مترجم) و (۱۲۴۲-۱۲۴۳) (- هـ/ق ۱۲۰۶-۱۲۰۷) (- هـ/ق ۱۸۲۷-۱۸۲۸ م- مترجم)، تشکیل ارتش نوین ایران، هردو جنگ ایران- عثمانی (۱۲۲۱) و (۱۲۳۶) (- هـ/ق ۱۱۸۵ و ۱۲۰۰ هـ/ش ۱۸۰۶ و ۱۸۱۲ م- مترجم) اینهمه شاهزاده و کاخ و سرا و زندگی ویژه آنان بگردن مردم ایران و بویژه بردوش مردم آذربایجان قرار داشت که عباس میرزا والی آن بود.

جنگهای عباس میرزا با روس و ترک زیان فراوانی به کردها وارد آورد. در نتیجه این جنگها هزاران تن کشته و صدها آبادی غارت و ویران شدند، با اینهمه پیماننامه‌هایش نیز نه تنها هیچ فایده‌ای در بر نداشتند بلکه زیانهای بیشتری را نیز موجب گردیدند. در نتیجه پیمانهای گلستان و ترکمانچای، ایران که سرزمینهای وسیعی را از دست داده بود، ناچار شد پول هنگفتی نیز بابت غرامت جنگی بروسیه بپردازد و حتی تعدادی از مناطق آذربایجان و از جمله شماری از نواحی کردنشین در برابر پولی که ایران وعده داده بود بگروگان در دست نیروهای روس باقی ماند. در نتیجه این پیمان چند ایل کرد زیر سلطه روسیه قرار گرفتند. چندین ایل دیگر نیز بیلاق و چراگاه و قرق و آبادیهای خود را بیکباره از دست دادند و در بدر شدند. همچنین در نتیجه ستم کار بدستان قاجار، ایل‌های بزرگ حیدرانلو و سیپکی و تعدادی تیره و عشیره دیگر کرد بشکل گروهی از نواحی ماکوو خوی بخاک عثمانی کوچیدند. کوچ همگانی ایلها بقدری مهم بود که مشکلات فراوانی در روابط دربار قاجار و باعالی ترک ایجاد نمود، که یکی از عوامل اصلی شعله‌ور شدن دور دوم جنگ ایران- عثمانی بشمار میرود که به پیماننامه اول ارزروم منتهی شد و ماده سومش به آنان اختصاص یافته بود. پیمان اول ارزروم ۱۳۳۸ (- هـ/ق ۱۲۰۲ هـ/ش ۱۸۲۳ م- مترجم) باردیگر کردستان را از شمال تا جنوب بر مبنای پیماننامه ۱۱۵۹ (- هـ/ق ۱۱۲۵ هـ/ش ۱۷۴۶ م- مترجم)، میان دولتین روم و ایران تقسیم کرد. مرزهای این پیماننامه هم بر اساس پیمان زهاب پیریزی شده بود. پیمان ارزروم بیهانه ”عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر“ و ”حل مسالمت آمیز رفت و آمد کوچ نشینان به بیلاق و قشلاق“ طبق ماده اول آن و ”شیوه حل مسأله ایل‌های پناه داده شده“ و ”پناه ندادن فراریان یکدیگر“ بر اساس ماده سوم و چهارم، شالوده راه و رسم همکاری سیاسی و نظامی دولتین را بر علیه جنبش کرد ریخت. فتحعلیشاه پسران و داماد هایش را بر نواحی مهم ایران میگماشت؛ عباس میرزا را بر آذربایجان، محمد علی میرزا را بفرمانروائی غرب ایران و محمود ولی میرزا را به حکمرانی کرمان گمارده بود. هر یک از آنها نیروی مسلحی برای خود بهم زده و بمیل خود از مردم باج و سرانه میگرفتند. آنان به هم حسد میورزیدند، بویژه عباس میرزا نه تنها به این دلیل که پدرش او را

به ولیعهدی و جانشینی خود برگزیده بود، بلکه باین دلیل نیز که آذربایجان که مهمترین و غنی ترین ایالت ایران بود به او سپرده شده بود. یکی از علل شکست عباس میرزا در هر دو جنگ با روس این بود که برادرانش در زمان لازم نه نیرو بیارایش فرستادند و نه هزینه جنگهای مشارکت کردند.<sup>۸۴</sup>

شاهزادگان قاجار در همه جای ایران پخش شده بودند. هر کس بفراین بود که دهنه زمین و اموال و دارائی مردم را غصب کند، مال بیندو زد و زندگانی خوشی برای خود تأمین نماید. هر کدام بعنوان نشانه اشرافیت میرزائی بدنبال نامشان یدک میکشیدند و لقب توخالی بزرگی دریافت میداشتند. برخی از ایشان بفرمانروائی آذربایجان رسیده بودند و برخی نیز از جمله محمدرحیم میرزاضیاءالدوله، اکبر میرزا، ملک منصور میرزا، احمد میرزا معین الدوله... به فرمانروائی ارومیه رسیدند. اینان در درباری بزرگ شده بودند که از هر جهت نمونه فساد سیاسی، اخلاقی، مالی، اداری بود. آنها تیکه فرمانروای ارومیه میشدند توجهی به بهبود وضع زندگانی مردم و پیشرفت کشور نداشتند. آنان سرگرم چپاول و گرفتن باج و سرانه و رشوه و پیشکشی و غصب اموال مردم و تصرف اراضی و درآمد آبادیه بودند. فتحعلیشاه خود مردی پولپرست و طماع بود بشیوه ای شگفت انگیز از گردآوری طلا و جواهر لذت میبرد، با گرفتن هدیه و پیشکشی کار کار بدستان را بانجام میرسانید. دربار قاجار پایه و مقام و القاب را به پول به کار بدستان ادارات دولتی میفروخت. آنان هم پایه و مقام پائینتر از خود را بدیگران میفروختند و همه با هم سرگرم لخت کردن مردم بودند. کنت گوبینو وزیر مختار فرانسه در دربار قاجار (۱۸۵۵-۱۸۵۸) (۱۲۷۲/۱۸۵۸-۱۲۷۵) (۱۲۷۵-۱۲۷۲) ه/ق ۱۲۳۴ -

۱۲۳۷ ه/ش ۱۸۵۵-۱۸۵۸ م- مترجم) در کتاب "۳ سال در آسیا" درباره رشوه خواری در ایران مینویسد:

" یکی از عیوب و بلکه یکی از بلاهاتی که در ایران ریشه دو انیده و قطع ریشه آن هم بسیار مشکل و بلکه محال میباشد رشوه گیری است. این امر بقدری رایج است که از شاه گرفته تا آخرین مأمور جزء دولت رشوه میگیرد و در عین حال هیچکس صدایش در نمی آید. گوئی تمام مأمورین و مستخدمین ایرانی از بالا به پائین هم پیمان شده اند که موضوع را مسکوت بگذارند، قبل از اینکه بایران بیایم در لندن کتاب حاجی بابای اصفهانی بدستم افتاد و در حین خواندن این کتاب بنظر رسید که در زمان سلطنت فتحعلیشاه وزیر مختار انگلیس مقداری سیب زمینی برای دولت ایران هدیه آورده و گفته بود که اگر این گیاه را در ایران بکارید هرگز دچار قحطی نخواهید شد. زیرا کشت و زرع آن سهل است و محصول فراوان میدهد و بخوبی جانشین نان می گردد ولی صدراعظم فتحعلیشاه قبل از دریافت سیب زمینی گفته بود چقدر بمن رشوه میدهید که کشت این گیاه را در ایران رایج کنم؟

آن هنگام که هنوز بایران نیامده بودم حیرت میکردم که چگونه میشود صدراعظم دولت بزرگی نظیر دولت ایران برای توسعه کشت و زرع محصولی که نفع آن عاید تمام افراد ملت میشود تقاضای رشوه نماید ولی اینک که مدتی است در ایران زندگی میکنم احساس مینمایم که آن گفته حقیقت داشته است. محال است که هشماداران ایران بایکی از مأمورین کاری داشته باشند و موفق شوید که بدون پرداخت رشوه کار خود را بگذرانید...<sup>۸۵</sup> منظورش از صدراعظمی که در مقابل رواج کشت سیب زمینی رشوه خواسته بود، همان میرزا شفیع مشهور است که از سال ۱۲۱۵ تا ۱۲۳۴ (-) ه/ق ۱۱۸۰ تا ۱۱۹۸ ه- ش/۱ ۱۸۰۱ تا ۱۸۱۱ م- مترجم) یکی از آشفته ترین دورانهای تاریخ ایران نخست وزیر بود.<sup>۸۶</sup> یکی دیگر از مردان بسیار نامی ایران، میرزا احسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم ایران بود، در مقابل پنجاه هزار لیره رشوه امیاز احداث راه آهن رشت- تهران- خلیج، تراموای داخل تهران، بهره برداری از همه معدن ایران، استفاده از جنگل و دایر کردن زمینهای بایر، کانال کشی و سد سازی، تأسیس آسیاب و کارخانه، خط تلگراف و... را به رویترداد ولی روسیه نگذاشت این کار سر بگیرد. (۱۸۷۲/۱۲۸۹) (۱۲۸۹ ه/ق ۱۲۵۱ ه/ش/ ۱۸۷۲ م- مترجم)

عباس میرزا نایب السلطنه یکبار، غارت ایل بلباس را کنترازی در مقابل ۱۵ هزار تومان به دونفر از سران لشکر و اگزار کرد.<sup>۸۸</sup> باردیگر نیز در برابر ۳۰ هزار تومان نیروئی بسرکردگی حبیبالله خان شاهسون و سلیمانخان گرجی برای همکاری بامحمود پاشا بابان در یورش به سلیمانیه فرستاد.<sup>۸۹</sup> دستگاه حکومتی ایران در تبریز مشغول سازماندهی نظامی بود. تلاش میکرد با استفاده از آن، منطقه و ایلهای کوچ نشین و ساکن کرد آنجا را زیر کنترل خود بکشاند. و در جاهای سختی که پیشتر نمیتوانست به آن برسد و همیشه برای کسانی که از دولت یاغی میشدند پناهگاه بودند، استحکاماتی ایجاد کند. باج سنگین و جریمه های ناروا و پيله کردن به کسانی که گمان ثروت و دارائی از آنها میرفت و غارت عشایر و آبادیهای کرد، به منبع درآمد مهمی برای دستگاههای دولتی و تأمین زندگانی کار بدستان ارومیه تبدیل شده بود.

کوچ نشینان غرب ارومیه و هرکی و شکاک و بلباس از پرداخت باجهای سنگینی که به گردنشان گذاشته شده بود خودداری کردند. عسکرخان افشار به جنگ ایل شکاک رفت. بانیرنگ اسماعیل آقای شکفتی را کشت (۱۲۳۵) (-) ه/ق ۱۱۹۹ ه/ش/ ۱۸۲۰ م- مترجم) و منطقه ایشان را هم تصرف نمود.<sup>۹۰</sup> باز هم او در ابلاغ واقع در لرب مرز به جنگ مصطفی بیگ هکاری رفت، پس از سه ماه او را اسیر و اموال و دارائیش را غارت نمود.<sup>۹۱</sup> فتحعلی افشار نیز بجنگ ایل هرکی رفت و پس از کشتار و تعقیب،

به غارتشان پرداخت. ۹۲ امیرخان قاجار نیز بر سر ایل بلباس رفت و پس از کشتار و تعقیب غارتشان کرد. ۹۳ گردانهای نظامی آذری در تلاش بودند جاهای سخت کردستان را تصرف نمایند، قلاع کهنه مش و برده رش را که در جایی سخت و پناهگاه کسانی بودند که از دولت یاغی میشدند، هر دو تسخیر شدند و نیروهای دولتی در آن جای گرفتند. (۱۲۶۰) ۹۴ (-) هق/ ۱۲۲۳/ هس/ ۱۸۴۴ م- مترجم) کاربردستان آذری پناهنده شدن نورالله بیگ همکاری را برای لشکرکشی دوباره خود به منطقه بهانه قرار دادند. نورالله بیگ یکی از همکاران بدرخان بود در مقاومت در برابر یورشهای عثمانی شرکت داشت. پس از شکست قیامشان از دست روم فرار کرده و در ناحیه دشت ترگور نشسته بود. کاربردستان عثمانی از فرمانروای آذربایجان خواستند که او را گرفته به دستشان بسپارند. حاکم نیز بیگلربیگ ارومیه را مأمور کرد تا نورالله بیگ را تسلیم کنند. نیروهای نظامی به تنبیه یاغیان و گرفتن نورالله بیگ شتافتند ولی مردم مرگورو ترگورو دشت همه باهم بانبروهای ایران روبرو شدند و شکستشان دادند. ۹۵

محمد رحیم میرزا پسر عباس میرزا چون حاکم ارومیه شد، برای زهر چشم گرفتن از بزرگان کرد پیش از هر کاری به دستگیری آنان پرداخت. صمدخان و غفورخان و عبداللطیفخان از سران زرزارا که به خوشامد گویش رفته بودند دستگیر و دربند روانه تبریز نمود ۹۶ علی آقای شکفتی را بزبان خوش فریب داد و به ارومیه و از آنجا دربند روانه تهران کرد. ۹۷ میرسلطان، نوه میرخان یکدست در روستائی دور افتاده بنام "نیاز" از ناحیه مرگور میزیست. تا آن زمان سلطه آذریها بدانجا نرسیده بود. نعمت الله خان میخواست اراضی آبادیهای منطقه را تصرف نماید و درآمد مزارع را بخود اختصاص دهد. برای محاسبه سهم خود از درآمد کشاورزی و دام و محصولات انجام باشر تعیین کرده بود. میرسلطان به این زورگوئی گردن نهاد و حاضر نشد مقرراتی را که آن مردو میباشانش برای وصول ملکانه و باجهای دیگر وضع کرده بودند بپذیرد. نعمت الله میرزا برای انجام خواسته های خود از حکومت نیروخواست. از تبریز به عسکرخان سرتیپ فرمان داد هشد در همه قلاع ارومیه پاسبان بگمارد تا اقتدار دولت در سرتاسر منطقه برقرار و احکامش اجرا گردد. عسکرخان قلعه برده سور را گرفت و آذریها در آنجا مستقر ساخت. ۹۸ بنیرنگ یا بقول میرزارشیدبا "ندابیر صائبه و وعده و وعید" میرسلطان را از بنار بدسترس خود کشید و میباشانش را برای محاسبه باجهائی که باید بپردازد با او به بنار فرستاد. در آنجا توافق حاصل نشد و میرسلطان سخنان آنها را نپذیرفت، مردم برده سور نیز به تبعیت از او حاضر نشدند خواسته های میباشان را بجای آورند. ۹۹ عسکرخان گردانهای نظامی قشون ارومیه را آماده کرد. لشکرگاه خود را از توپخانه و سواره در چمن دزگیر در دشت مرگور مستقر ساخت. نیروهایش را بسیج نمود، حسنخان سرتیپ سواره قره پایاق و میرزا آقا رئیس ایل شکاک و سوارانش هم رسیدند، سه تا چهار هزار سرباز و سواره گرد آمدند. این بار نیز عسکرخان "ندابیر صائبه" بکار برده دسته ای سوار فرستاد که در قلعه بنار چون گروگان بمانند تا میرخان جرئت کند به اردوگاه بیاید. میرسلطان آمد ولی در آنجا به بهانه اینکه به تبریز نامه میفرستند و منتظر جواب میمانند، او را نگاه داشتند. میرسلطان پس از چند روز ناامید شد، کارد به استخوانش رسید و دست از جان شست. یک روز صبح زود به چادر عسکرخان فرمانده کل لشکر یورش برد و بضر ب خنجر او را کشت. ملک منصور میرزا و نعمت الله میرزا نیز در آن چادر بودند. از این رویداد یکه خوردند. سراسیمه از چادر بیرون پریدند و به داد و فریاد پرداختند. نوکران سرتیپ به داخل چادر ریختند و میرسلطان را درجا تکه تکه کردند. ۱۰۰ نیروهای آذری این امر را برای گرفتن انتقام بهانه قرار دادند. در مرگور پخش شدند و بقتل و غارت پرداختند.

یک نویسنده ارمنی که بهنگام رویدادهای سال ۱۲۹۷ (-) هق/ ۱۲۵۹/ هس/ ۱۸۸۰ م- مترجم) در مهاباد بوده، وقتی دلیل شرکت ایل زرزاو سرانش را از خودشان میپرسد، ابراهیم خان پاسخ میدهد: "... هر که دست از جان شسته هر چه از دستش بیاید میکند. آن ظلم که من از حاکم ارومیه معین الدوله و پسرا و حاکم اشنویه دیده ام چگونه از خاطر من فراموش میشود. شما مرا در شهر تبریز دیدید که بعد از معزولی معین الدوله چقدر تظلم و شکایت از تعدیهائی که شاهزاده بمن کرده بود به کار گزاران آذربایجان نمودم و در جلو هر سندی مدعی خود بشبوت رسانیدم که شاهزاده بقدر دوازده هزار تومان از ماها بی جهت گرفته اند، همه کس حقیقت و حقانیت مرا می فهمید ولی هیچ کس در مقام رفع ظلم از من بر نیامد و دخترانی که از قوم من جبراً کشیده بودند، نتوانستم پس بگیرم. آخر همه مدعاهای من به هشتصد تومان قطع شد و آن هم نرسید. از این بابت است که انتقام جگر مرا آتش زد و مرا به معاندت و یاغیگری راهنمائی نمود." ۱۰۱

انباشته شدن این رویدادها در خاطره های هر دو ملت کرد و آذری بگونه ای منفی در آینده مناسباتشان منعکس شد و در برخی از دورانهای پس از آن بشکل یک جنگ داخلی و ملی و مذهبی خونین درآمد.

### حاشیه های بخش اول

۱- سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، تهران: بنیاد، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۲

- ۲- م. ص ۶
- ۳- م. ص ۷- ۸
- ۴- عنایت‌الله رضا، آذربایجان و اران (آلبانی قفقاز) ، تهران: ایران زمین، ۱۳۶۰، ص ۱۹۸
- ۵- مجموعه من‌الاساتذه، العراق فی‌التاریخ، بغداد، دارالحریه، ۹۸۳، ص ۴۲۰- ۴۲۴
- ۶- نفیسی، م. ن، ق ۱۴- ۱۵
- ۷- محمدامین زکی، کورد و کوردستان، بغداد، ۹۳۱، چاپ دوباره سیدیان، ص ۱۳۴- ۱۳۸
- ۸- درباره تبار صفویان رجوع کنید به: احمد کسروی شیخ صفی و تبارش، تهران، ۱۳۲۳ ش
- ۹- نصالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ۴۷۲، تهران: علمی، پاییز ۱۳۶۹ ش، ص ۲۲۰- ۲۲۱، درباره همان موضوع رجوع کنید به، دکتر عبدالحسین نوائی، شاه عباس، ج ۱، ۲، تهران: زرین، ۱۳۶۷ ش، ص ۱۵
- ۱۰- برای اطلاع بیشتر درباره زندگانی شاه اسماعیل صفوی، رجوع کنید به: د. عبدالحسین نوائی، شاه اسماعیل صفوی، تهران: ارغوان، ۱۳۶۸ ش؛ رحیمزاده صفوی، زندگانی شاه اسماعیل صفوی، باهتمام پورصفوی، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۴۱ ش؛ تاریخ عالم آرای صفوی، بکوشش یدالله شکری، ج ۲، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۳ ش؛ المحامی عباس‌العزّاوی، تاریخ العراق بین احتلالین، ج ۳، بغداد ۱۹۳۹ م، گ ۲، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۰ ق/ ۱۳۶۹ ش
- ۱۱- امیرشرفخان بدلیسی، شرفنامه، بکوشش محمدعبّاسی، ج ۲، تهران: علمی، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۸۴، ۳۳۴، ۳۴۵، ۵۳۰
- ۱۲- م. ص ۲۱۳- ۲۳۰، ۳۷۲- ۴۰۸
- ۱۳- عالم آرای صفوی، ص ۶۴؛ مجیز شیبانی، تشکیل شاهنشاهی صفویه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ ش، ص ۹۱
- ۱۴- شیبانی، ص ۷۹- ۸۰
- ۱۵- بدلیسی، ص ۵۳۲
- ۱۶- بدلیسی، ص ۳۷۴؛ عالم آرای صفوی، ص ۱۰۴- ۱۰۸
- ۱۷- بدلیسی، ص ۵۳۷؛ نوائی، شاه اسماعیل...، ص ۳۲- ۳۳
- ۱۸- هامرپورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا علی زکی آبادی، باهتمام جمشید کیانفر، ج ۲، تهران: زرین، پائیز ۱۳۶۷ ش، ص ۸۳۶؛ شیبانی، ص ۱۸۰
- ۱۹- درباره جنگ چالدران رجوع کنید به: شیبانی، ص ۱۶۷- ۲۰۸؛ هامر پورگشتال، پ ۸۳۲- ۸۴۸؛ عالم آرای صفوی، ص ۴۸۳- ۵۰۱
- ۲۰- کلیم‌الله توحّدی (اوغازی) حرکت تاریخی کرد به خراسان ج ۲، مشهد، چاپخانه دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۳۷، نویسنده خود از اکراد خراسان است، تاکنون درمورد انتقال اکراد به خراسان ۳ جلد کتاب نوشته است؛ حرکت تاریخی کرد به خراسان ج ۱، مشهد، بهمن ۱۳۵۹ ش، ج ۲، اردیبهشت ۱۳۶۴ ش، مشهد، ۱۳۳۶ ش،
- ۲۱- م. ص ۱۵۲، ج ۲، ص ۱۵۲
- ۲۲- د. عبدالحسین نوائی شاه‌طهماسب صفوی، تهران: ارغوان، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۶۶
- ۲۱- م. ص ۱۵۵
- ۲۳- م. ص ۱۶۷
- ۲۴- م. ص ۱۹۷
- ۲۵- نوائی همانجا، بدلیسی ص ۱۵۹
- ۲۶- نوائی، همانجا
- ۲۷- هزم، ص ۱۹۷- ۱۹۸
- ۲۸- د. منوچهر پارسادوست، ریشه‌های تاریخی اختلافات جنگ عراق و ایران، ج ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار، زمستان ۱۳۶۷ ش، ص ۲۶- ۲۷؛ اصغر جعفر، ولدانی، بررسی تاریخی اختلافات ایران و عراق، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۶۷ ش، ص ۱۰- ۱۲
- ۲۹- د. که‌مال مه‌زه‌رئه‌حمده، م-ژوو، بغداد، ۱۹۸۳، ص ۱۳۰
- ۳۰- نوائی، شاه عباس، ج ۱، م- ن، ص ۱۲

- ۳۱- ه.م. ص ۸
- ۳۲- نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ج ۴، تهران: علمی، ۱۳۶۹ ش، ص ۱۰۹۳.
- ۳۳- توحد، م.ن، همانجا
- ۳۴- اسکندریبگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش، ص ۸۰۷-۸۱۰، از اینجا بعد اسکندریبگ
- ۳۵- نوسکارمان، تحفه مظفریه، ساغ کردنه‌وه و هه‌وه‌نانه‌وهی ب-لاسهر رینووسی کوردی هه-هه‌وه‌من، بغداد، کوه‌ی زانیاری کورد، ۱۹۷۵، ص ۲۰۹-۲۱۷
- ۳۶- اسکندریبگ، م.ن، ص ۸۱۱-۸۱۴
- ۳۷- فلسفی، ج ۳، ص ۱۱۰۳
- ۳۸- ملاجلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی یاروزنامه‌ملاجلال، بکوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: محید ۱۳۶۶ ش، ص ۲۹۴
- ۳۹- ه.م. ص ۳۸۴-۳۸۷
- ۴۰- اسکندریبگ، مزم، ص ۶۵۸-۶۵۹
- ۴۱- شیانی، م.ن، ص ۷۹
- ۴۲- نوائی، شاه عباس، ه.م. ص ۱۲
- ۳۴- میرزارشیدادیب‌الشعراء، تاریخ افشار بانضمام قیام شیخ‌عبیدالله، به تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار، محمود رامیان، تبریز، چاپخانه شفق ۳۴۷ ش، ص ۴۶؛ از اینجا بعد میرزارشید
- ۴۴- ه.م. ص ۴۸
- ۴۵- ه.م. ص ۴۸-۴۹
- ۴۶- علی دهقان، رضائیه یا سرزمین زردشت، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸ ش، ص ۳۶۹
- ۴۷- نفیسی، م.ن، ج ۱، ص ۲۳
- ۴۸- میرزارشید، م.ن، ص ۵۰-۵۱
- ۴۹- ه.م. ص ۵۲-۵۵
- ۵۰- ه.م. ص ۵۸-۵۹
- ۵۱- ه.م. ص ۵۷
- ۵۲- برای تکست کامل ترکی و فارسی پیماننامه زهاب رجوع کنید به: میرزا سیدجعفرخان مهندس باشی (مشیرالدوله)، رساله تحقیقات سرحدیه، باهتمام محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ص ۷۴-۸۱
- ۵۳- احمدخانی، مهم و زین
- ۵۴- میرزارشید، م.ن، ص ۱۹۰
- ۵۵- ه.م. ص ۶۷
- ۵۶- ه.م. ص ۸۴
- ۵۷- ه.م. ص ۹۱
- ۵۸- ه.م. ص ۱۶۵-۱۶۶
- ۵۹- ه.م. ص ۲۰۱
- ۶۰- ه.م. ص ۱۸۷
- ۶۱- ه.م. ص ۱۸۹-۱۹۱
- ۶۲- نوسکارمان، م.ن، ص ۷۴۲-۷۵۹
- ۶۳- میرزارشید، م.ن، ص ۲۴۱
- ۶۴- ه.م. ص ۲۳۹
- ۶۵- ه.م. ص ۲۶۵
- ۶۶- ه.م. ص ۲۶۵-۲۶۶
- ۶۷- ه.م. ص ۲۸۱



- ۶۸- ۰-۵-م، ص ۳۸۴
- ۶۹- ۰-۵-م، ص ۳۰۸
- ۷۰- ۰-۵-م، ص ۳۱۱-۳۱۲
- ۷۱- ۰-۵-م، ص ۳۱۴
- ۷۲- ۰-۵-م، ص ۳۵۳، همچنين رجوع كنيد به: عبدالرزاق دنبلی، مآثر سلطانيه، باهتتام غلامحسين صدر، افشار، چ ۳، تهران: ابن سينا، ۱۳۹۲ق، ص ۲۷۵
- ۷۳- همانجا
- ۷۴- ۰-۵-م، ص ۵۰۴
- ۷۵- ۳۷۱؛ دنبلی، م.ن، ص ۳۲۲
- ۷۶- نفیسی، م.ن، ج ۱، ص ۹۱
- ۷۷- ۰-۵-م، ص ۹۵-۹۸
- ۷۸- ۰-۵-م، ص ۱۰۲
- ۷۹- ۰-۵-م، ص ۱۰۰-۱۱۴
- ۸۰- ۰-۵-م، ج ۲، ص ۲
- ۸۱- اسماعیل نواب صفا، شرح حال: فرهاد میرزا معتمدالدوله، جلد ۱، تهران: ۱۳۶۶ش، ص ۵، درباره همسران فتحعلیشاه رجوع کنید به: شاهزاده عضدالدوله (سلطان احمد میرزا)، تاریخ عضدی، بکوشش د. عبدالحسین نوائی، تهران: باپک، اسفندماه ۲۵۳۵
- ۸۲- مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، تهران: زوار، ۱۳۴۷ش، ص ۶۴
- ۸۳- نواب صفا، همانجا
- ۸۴- نفیسی، م.ن، ج ۲، ص ۲
- ۸۵- بامداد، م.ن، ج ۱، ص ۴۱۴
- ۸۶- بامداد، همانجا
- ۸۷- بامداد، همانجا
- ۸۸- میرزارشید، ص ۳۵۳
- ۸۹- عبدالقادر ابن رستم بابانی، تاریخ و جغرافیای کردستان موسوم به سییرالاکراد، باهتتام محمدرؤف توکلی، تهران: ۱۳۶۶ش، ص ۱۴۷
- ۹۰- میرزارشید، م.ن، ص ۳۷۲؛ دنبلی، م.ن، ص ۳۷۰
- ۹۲- ۰-۵-م، ص ۳۶۵
- ۹۳- ۰-۵-م، ص ۳۷۱
- ۹۴- ۰-۵-م، ص ۴۳۵
- ۹۵- ۰-۵-م، ص ۴۴۰-۴۴۱
- ۹۶- ۰-۵-م، ص ۴۴۳
- ۹۷- ۰-۵-م، ص ۴۴۴
- ۹۸- ۰-۵-م، ص ۴۶۸
- ۹۹- ۰-۵-م، ص ۴۶۹
- ۱۰۰- ۰-۵-م، ص ۴۷۰-۴۷۲
- ۱۰۱- اسکندر غوریانس، قیام شیخ عبیدالله شمزینی در کردستان، باهتتام عبداللهمردوخ، تهران: دنیای دانش، ۲۵۳۶۵، ص ۵۶

## ۲ - دیدگاه کرد و آذری نسبت بیکدیگر

### ۱- دل به دل راه دارد

ترکان آذری که در میان کردان به "عجم" مشهورند، دولت صفویه را تأسیس کردند. بدر ازای دوران اقتدار صفویان امور حکمرانی در دست آنان بود، پس از آنهم بجز دوران کوتاه حکومت خاندان زند، فرمانروائی ایران در دست ایل‌های افشار و قاجار بود، که آن‌ها از ایل‌های اصلی مؤسس حکومت صفوی و هردو ترک آذری و شیعه تندرو بوده‌اند. همسایگی طولانی کرد و آذری در منطقه ارومیه و مکریان، جنگ و ستیز و درگیری مداوم، آمیزش بناگزی، ناهمگونی زبان و نژاد و مذهب، ناهمخوانی دستاورد - های اقتصادی و سیاسی آنان بایکدیگر، در وجودان هر کدام از این دو خلق، سیمای کریهی از دیگری ترسیم کرده است. شاهان آذری و نویسندگان و تاریخ‌نویسانش به‌اکراد بدیده‌تحقیر نگریده‌اند، کرد را دزد و راهزن و قاتل و جانی شمرده‌اند. نویسندگان آذری از عصر صفوی نظیر حسین بیگ روملو، اسکندربیک ترکمان، ملاجلال منجم و نویسنده عالم‌آرای صفوی و تابه نویسندگان معاصر چون احمد کسروی تبریزی، رحیم‌زاده صفوی، عبدالحسین نوائی، حسین مکی، علی‌دهقان و ... هتد، رویدادهای قریه‌های پیشین و درگیری‌های اکراد را بازورمندان ستمگر ایران از دیدگاه دولت بیان میکنند:

۱- همه شورشها و خیزشهای کرد را در راه آزادی و بیرون‌راندن اقتدار ستمگرانه بیگانه از کردستان یاغیگری و ناروا میدانند و نام طغیان، فتنه، نافرمانی، غایله، آشوب و .. بر آن مینهند.

۲- همگی کردها را اشرار، اوباش، طایفه ضاله، طاغی، یاغی، شقاوت نهاد، گبریزیدی، منشأ فتنه و فساد، ... نام می‌برند.

۳- جنگجویان اشغالگر بیرحم خود را مسلمان، غازی، شیر، دلیر، دلاور، قهرمان و مجاهد می‌گویند.

۴- پیمان شکنی و بدقولی و توطئه ناجوانمردانه را برای نابودی بزرگان کرد، بامباهات لطایف‌الحیل، تادیب‌صائبه، کمند تدبیر، رسائل و وسائل و زرنگی و دانائی کاربردستان خود می‌شمارند.

عجم نیز در عوض در دیدگاه کرد بدجلوه می‌کند. عجم یعنی کسیکه هنگام شکست زبون و گاه پیروزی درنده‌است. برای رسیدن به هدف از هیچ کار نامردانه‌ای دوری نمی‌جوید، پیمان شکن است، بادوست و دشمن دروغ می‌گوید، در رقابت و زور آزمائی برای بر زمین زدن رقیب به هر نیرنگ نامردانه‌ای پناه می‌برد. موارد بسیاری از این طرز تفکر در فلکلور کردی خودنمایی میکند. حتی یکی از پندهای فلکلوری کردهای ارومیه می‌گوید "چون با عجم روبرو شدی بکش، گرتوانستی بکشی بگریز، که چون زبانش بتو برسد فریبت دهد" بیتگویان کرد برخلاف نویسندگان عجم، در بیتهای حماسی خود بزرگان و سرکردگان عجم را خوار می‌شمارند و پایداری سرداران خود را باسرفرازی می‌ستایند.

گوینده‌ناشناس "بیت دمدم" خان پنجه‌زرین و همراهنش را "مسلمان" و "طایفه غازی" و "هر که بمیرد فدائست و چون کشته شود غزائی" و کشته‌های کرد را "شهید" مینامد، در حالیکه لشکر قزلباش و سرکردگان آذری را "طایفه کافر" و "کافر بی‌ایمان" و "حیله‌گر" و "ملعون" نام می‌برد، این بیتگو با حسرت فراوان که از اعماق درونش می‌جوشد، می‌گوید:

"ای دمدم سنگلاخی، جای خان و خان ابدالان، اکنون مسکن لاشخوران شده‌ای"

بیتگوی ناشناس دیگری در شرح رویداد قتل عام باپیر آقا و همراهان، از وی به نیکی یاد کرده و "نازدار" و "جندی" و "قوچاق" و "چون وزیر رومیان" نامش می‌برد. خود و همراهنش را "اسلام" و "شیر" و "عجم‌ها را" "جلاّب (جلاّد)" و "بی‌ایمان" و "کافر ملعون" و "سگ غلیظ" مینامد. این شیوه نگرش خود بخود در میان اکراد بوجود نیامده، بلکه در نتیجه انباشته شدن پشت اندر پشت تجارب چند نسل کرد، که زیر دست عجم زندگی کرده‌اند پدیدار شده‌است. فرهنگ عامه کرد داستانهایی بسیاری دارد که شعرايش بصورت بیت سروده‌اند، که چگونه یک کاربردست عجم با چریزبانی و وعده دوستی و سوگند به قرآن مجید، یکی از بزرگان کرد را از جائیکه بدور از دسترسشان بوده به دامیکه برایش نهاده‌اند کشیده و در آنجا بدون هیچ‌واهمه‌ای کشته‌است. در اینجا به چند نمونه می‌پردازیم که از میان ده‌ها مورد در زمانهای گوناگون بدست خاندانهایی گوناگون حاکم روی داده‌اند برگزیده‌ایم. تنها نتیجه‌ایکه میتوان از آن استخراج کرد اینست که: "این رویدادها را نمیتوان چون روش تنه‌ایک حکمران یارفتار ویژه یک زورمند برای نابودی دشمن نگریست، بلکه یک رسم حکمرانی بوده که در ادوار مختلف از آن پیروی شده و بخشی از نگرش طبقه زورمند برای شیوه رهبری ملل زیر دست بوده‌است، که بدر ازای زمان تکرار شده و جافتاده که منبع آنهم به نوع پرورش و رشد دینی برمیگردد که اجازه بکارگیری "تقیه" را داده‌است و همچنین به شکستهای نظامی ایران در همه جنگهای بزرگ تاریخ طولانیست.

## ۲- عصر صفویه

### ۲-۱ شاه اسماعیل صفوی

نمونه ۱: قزلباش ازدیدگاه میر چمشگزک (۹۰۸) (- هـ/ق/۵۸۸۲-ش/۱۵۰۳ م - مترجم)

سیاست شاه اسماعیل در برابر اکراد بر سه پایه استوار بود:

۱- برکناری امرای کرد از مناطقی خود و انتساب سران قزلباش بجای آنان.

۲- وارد آوردن فشار بر کرد سنی برای تعویض مذهب خود.

۳- رفتار خشن با مردم و بزرگانشان.

در دوران اقتدار آق قویونلوی ترکمن بسیاری از امیران و بزرگان کرد اقتدار و امارت خود را از دست داده، کار بدستان ترکمن جایشان را غصب کرده بودند. با وجود این هنوز در برخی نقاط کردستان بزرگان کرد حاکم بودند و شاهان و سلاطین در امور آن روزگار خاورمیانه رویشان حساب میکردند، از آنجمله حاج رستم بیگ بزرگ چمشگزک، شاه رستم لمر، زاهد بیگ هکاری و ... در حالیکه ستاره بخت شاه اسماعیل تازه داشت میدرخشید و معلوم نبود سر نوشت خود و دولتش بکجا خواهد کشید، سلطان بایزید عثمانی (۸۸۶-۹۱۸ هـ) (- هـ/ق/۸۶۰-۸۹۱ هـ-ش/۱۴۸۱-۱۵۱۲ م- مترجم) اخبار جنبش قزلباش را (طی نامه‌ای) از حاج رستم میر چمشگزک پرسید. این خود بزرگی سردار کرد را میرساند. مطابق این نامه نواحی زیر سلطه رستم بیگ میبایستی با مناطق تحرک قزلباش هم‌مرز بوده باشد. از اینرو از او می‌خواهد اخبار و رویدادهای آنجا و نتایج دشمنی قزلباش و کار بدستان دولت بایندر را برایش بنویسد. نامه سلطان بایزید:

"امیر معظم کبیر مفخم، ذوی القدر الاتم و المجد الاشم، ملکی الصفات، فلکی الذات، حارس محاسن الشیم، صاحب الطبل و العلم. المختص بعنایه الباری السنم، حاج رستم بیگ مکرّم، دامت معالیه

سلام عاطفت پیام‌را که از عنایت شاهانه فروریزد مطالعه بفرمائید و بدانید، این مدت طولانی دشمنی جماعت قزلباش با ارباب دولت بایندری بچه‌انجامی رسیده. علی‌ما هو الواقع، معلوم نواب کامیاب صاحب اقتدار و معروض عتبه علیه فلك مقدار و حضرت بزرگوار مانبوده. محض اطلاع از اخبار، حامل نوشته برگزیده، پیشاهنگ همراهانش، کیوان چاوش بدانجا فرستاده شد. شما نیز که محل زندگیتان به آن مناطق متصل است میبایستی کاملاً مطلع واقعی وضع آنجا باشید. همینکه حامل نامه شریف بشرف زیارت مشرف شد، هر چه از اخبار درست و رخ داده‌های آنجا برایتان معلوم شد، توسط نامبرده بنواب کامیاب ما اطلاع دهید. این کار را هم مایه توجه شاهانه بدانید. هر آنچه برایتان معلوم شد بهمان ترتیب و بدون کم و زیاد و راه و رسم راستگویی بجای آورید، در اربعین ۹۰۸ (- هـ/ق/۵۸۸۲-ش/۱۵۰۳ م - مترجم) نوشته شد.<sup>۲</sup>

پاسخ حاج رستم؛ این پاسخ تا حدود زیادی احساس و تصمیم یکی از بزرگترین بزرگان آن عصر کرد را بیان میدارد:

"برای عالم آرای گماشتگان درگاه گیتی پناه اعلی الله شان صاحب معروض می‌گردد که فرمان قضا جریان نفذ الله الملك المنان با عمده الامائل والاقران کیوان چاوش زید قدره چون طائر اوج دولت و حمامه برج سعادت شرف نزول یافت و از ورود مسعودش قدر و منزلت افزوده به رسم شکرگزاری گفت: بیت

آفتاب از خاک بردارد به لطف از ذره را هیچ نقصانی نباشد جز کمال از آفتاب  
والحمد لله الذی هدانا لهذا آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش لعنهم الله و دمرهم تنبیه فرموده بودند،  
قصه آن طایفه باغیه حالا بر این منوال است که به لوندخان گذر رسانیده و از آنجا به عراق عجم رفته مرادخان را منهزم و منکسر ساخته و در عراق عرب کار پرنایان را پرداخته با چراکسه مصر مصالحه و اتحاد نموده. و حالا عزیمت دیار بکرو مرعش داشته احوال ایران از بیداد ایشان پریشان و اکثر بلاد نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته، امید از فضل یزدان است که قلع و قمع گروه باغیان به گرز و سنان غازیان و تیغ خون فشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنشاه زمان میسر و مقدر گردد، ان شاء الله تعالی. باقی فرمان بر امر عالی مفروض است.<sup>۳</sup>

سلطان بایزید با وجود این آگاهی‌های مهم هیچ گام جدی و کارگری برای سدره پیشروی شاه اسماعیل برنداشت. امیدی که به "گرز و سنان غازیان خداوندگار اسلام" بسته بود سرنگرفت. بلکه حاج رستم نیز گرفتار این "بیداد" شد. نور علی خلیفه روملو سردار نامی قزلباش از رنجان و نواحی دور و بر آنرا تسخیر کرد. حاج رستم و ایل و سرزمینش زیر دست قزلباش افتاد و خود با سران ایلش به عراق عجم تبعید شدند. امور محافظت منطقه و قلعه‌هایش به سران قزلباش سپرده شد. پس از شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران، حاج رستم فرصتی گیر آورد تا بولایت خود باز گردد، ولی بخت یارش نبود و به "بیداد" بزرگتری دچار شد، در حالیکه سلطان سلیم بالشکرش بسوی تبریز میرفت، حاجی رستم در مکانی بنام "یام" در ناحیه مرند خود را به اورسانید. یاوز سلیم بجای خوشامدگویی فرمان داد درجا اوو نوه پسر و چهل تن از بزرگان ایلش را سر بریدند.<sup>۴</sup>

نمونه ۲: کرد از دیدگاه قزلباش (۹۱۲ هـ) (- هـ/۸۸۵ هـ/۱۵۰۶ م - مترجم)  
نویسنده شرفنامه نوشته است: "در دفعه ثانی که شاه اسماعیل درخوی قشلاق نمود امیر شرف باتفاق امر او حکام کردستان بتخصیص ملک خلیل حاکم حصنکیفاو شاهعلی بیگ بختی والی جزیره و میرداود خیزانی و علی بیگ صاصونی و سایر امرای دیگر یازده نفر بعزم عتبه بوسی شاهی روانه خوی شدند و چون بشرف سده بوسی فایز گشتند در اوایل اعزاز و احترام تمام یافته..."

... در این وقت که امراء اکراد بالتمام متوجه آستانه شاهی شدند محمد از دیاربکر عرض نمود که اگر چنانچه فرمان قضا جریان بقید و حبس امراء کردستان نافذ گردد بنده تعهد میکنم که اکثر بلاد کردستان را که از قدیم ایلام کمند تسخیر سلاطین از تصرف او عاجز است باندک توجه شاهانه بحیطه تسخیر توانم آورد چون عرضه داشت او بمطالعه شاهی رسید بسخن آن نامقید کافر امراء بغیر از امیر شاه محمد شیروی و علی بیگ صاصونی را در قید و زنجیر کشید هر یک از امراء اکراد را بیکی از امراء قزلباش سپرد امیر شرف را بامیر خان موصول داد و چپان سلطان را بتسخیر ولایت بدلیس و دیوسلطان روملو را بفتح ولایت هکاری و یکان بیگ قورچی باشی تکلورا بگرفتن دیار جزیره با لشکر چون قطرات امطار بیشمار مأمور گردانید..."<sup>۵</sup>

بزرگان کرد دریند نگاهداشته شدند و اجازه نیافتند به جاهای خود بازگردند، تا یورش از یک بخراسان آغاز شد و شاه ناچار گردید خود سرکردگی لشکر را برعهده بگیرد. شاه در این مدت تعدادی از آنانرا آزاد کرد و تعدادی را نیز نگاهداشت تا فرصتی دست داد و گریختند.

نمونه ۳: صارم مکرری؛ کهنه گبریزیدی (۹۱۲ هـ) (- هـ/۸۸۵ هـ/۱۵۰۶ م - مترجم)  
دردوران آق قویونلو ناحیه مکرریان مانند دیگر نواحی کردستان زیر دست ایلات و سران ترکمن قرار گرفته بود. چون امرای بایندر بجان هم افتادند، امرای معزول کرد برای بیرون راندن ترکمنها و برقرار کردن دوباره اقتدار خود آماده شدند. امیر سیف الدین مکرری تعدادی از ایلهای کرد را گرد آورد و برای چاقولوی ترکمن تاخت که تاناحیه دریاس را در دست داشتند. آنها را از آنجا بیرون راند و نواحی دول باریکو و اختاچی و ایل تیمورو سلدوز را به آرامی تسخیر و در مکرریان امارتی برپا نمود. چون درگذشت دوپسر از او برجای ماندند. صارم و باباعمر. صارم در امور حکمرانی جای پدر را گرفت. مرگ میر سیف الدین و ظهور صارم همزمان بود با پیروزی شاه اسماعیل. صارم خان میخواست از نواحی تحت اقتدار خود حفاظت نماید. شاه اسماعیل نیز میخواست منطقه را تحت فرمان خود در آورد. بدین منظور چند لشکر بزرگ بجنگ صارم خان فرستاد بدون آنکه هیچ موفقیتی بدست آورد... شرفخان در این مورد مطلبی نوشته که ماخلصه آنرا در اینجا می آوریم:

"صارم بن سیف الدین مکرری چون قائم مقام پدر شد شاه اسماعیل صفوی بعزم تسخیر ولایت مکرری و قلع و قمع ایشان چند دفعه لشکر بر سر او فرستاده در میان او و قزلباش بکرات محاربات واقع شد هر مرتبه صارم مظفر و منصور شده شکست بر قزلباش افتاد و تادرشهور سنه اثنی عشر و تسعمایه که شاه اسماعیل قشلاق درخوی فرمود طایفه شاملورا بسرداری عبید بیگ والد دورمیش خان و صاروعلی مهرداد را به جنگ صارم فرستاد هر دو سردار بالشکر بشمار بر سر صارم رفته محاربه عظیم دست داد و هر دو سردار با خلق بسیار از اعیان شاملو بقتل آمده صارم برایشان غالب و مظفر شد آخر الامر باتفاق امر او حکام کردستان آستانه سلطان سلیم خان نموده از تحکم قزلباش خلاص گشته در تاریخیکه سلطان معدلت نشان سلطان سلیمان خان بر سریر اورنگ قیاصره روم جلوس همایونی فرمود صارم بعثه بوسی روانه درگاه گیتی پناه شده بنوازشات شاهانه عز اختصاص یافته ولایات و نواحی که از پدر بدو انتقال یافته بود بطریق اقطاع تملیکی بدو ارزانی فرموده نشان مکرمت عنوان سلطانی بشرف نفاذ پیوست. صارم کوتاه زمانی پس از دیدار با سلطان سلیمان درگذشت از او ۳ پسر ماند. قاسم و ابراهیم و حاجی عمر، از برادرش باباعمر نیز رستم و از برادرزاده اش رستم نیز ۳ پسر ایجاد شد. شیخ حیدرو میر نظرو میر خضر"<sup>۶</sup>

هریک از اینها بنوعی در رویدادهای منطقه خود نمائی کردند.

شرفخان رویداد را چنین باز میگوید، ولی یک نویسنده آذری در کتاب تاریخ عالم آرای صفوی که به زندگی و جنگهای شاه اسماعیل اختصاص داده همان واقعه را بگونه ای دیگر بازگو میکند، که هم دیدگاه رسمی در باره اربابان و هم نوع بینش آذریها را درباره کرد و کوششهایش برای رهائی روشن مینماید. نویسنده نامبرده یورش قزلباش را به ایلهای مکرریان چنین نقل میکند:

”که از جانب تبریز قاصد آمد و گفت: ای شهریار صارم خان پادشاه کردستان چکاری با قبیله‌های کردستان شنیده‌اند که محمد کرهی یاغی شده‌است و شاه اسماعیل رفت بجانب یزد و اونیز فرصت یافته، کوس مخالفت کوفته و چهل هزار کس برداشته بر سر ابراهیم برادر شاه به گرفتن تبریز راهی گردید.

چون رسید بقبیلۀ اورملو قراگونه سلطان باسیصد کس حاکم قلعه اورملو بود، صارم خان آمد به پای قلعه اورملو. چون قاصد این خبر آورد شاه، ساروحسین شاملورا سه هزار کس داده از اصفهان بجانب تبریز روانه نمود. و او للۀ شاهزاده بود که در تبریز باشد که شاهزاده جاهل است و روش جنگ نمیداند. او به الغار خود را رسانید به ملک تبریز و از شاهزاده احوال صارم خان پرسید. او گفت که یک ماه است که در پای قلعه اورملو در جنگ است، و از این جانب کار بر قراگونه تنگ شده و کس فرستاد به پیش صارم خان که مرا راه بده که بروم به جانب تبریز، و صارم عهد کرد که او قلعه را بدهد و با خانه کوچ برود به جانب تبریز چون قسم یاد نمود، او از قلعه بیرون آمد، فرمود کردان از عقب آمدند و تمام را کشتند و زن و فرزند آن جماعت را اسیر کرده برگشتند و خبر رسید به سلطان ابراهیم میرزا که صارم خان قلعه اورملو گرفته، متوجه تبریز گردید. شاهزاده باللۀ خود سارو سلطان مهرداد صلاح دید که ما را می باید رفت به استقبال صارم خان که اگر بیاید، تبریز را غارت می کند. سارو خان للۀ اش، گفت که سه هزار کس من آورده ام و تونیز چهار هزار کس داری و سه هزار کس نیز از جماعت تبریز بر می داریم و می رویم باده هزار کس سر راه صارم خان را می گیریم. پس قرار چنین شد و از تبریز بیرون آمدند و در خوی رسیدند. سارو سلطان صارم خان به میدان آمده مرد طلبید. شاهزاده خود میخواست که میدان رود که للۀ اش مزاحم شده نگذاشت. پس خود بمیدان آمد و در دست سارو سلطان کشته شد و سرش را بریده می خواست که خدمت پدرش برد که شاهزاده مرکب از جای جهانند و خود را رساند و او را به قتل آورده، سرش را برید باسر للۀ اش و می خواست که برگردد که صارم خان به خون فرزند بی تاب شده نگذاشت که کسی دیگر به میدان رود. آن بد گهر خود از غم فرزند به میدان آمد و بعد از آن که دانست شاهزاده است، گفت: دل بردار تر را به مرگ تو بسوزانم به طریقی که دل مرا از مرگ فرزندم سوزاندی. شاهزاده نهیب داده هر دو نیزه ربودند و چون جنگ نیزه کردند، پس عصادار بر تارک یکدیگر زدند تا نیزه ها بر هم شکست. دست به تیر و کمان کردند و سه چوبۀ تیر بر یکدیگر زدند در تیر سیم شاهزاده بی مرکب گردید. فی الحال جست و دست به تیغ حیدری زوالفقار نژاد زد و از غلاف در آورده تا صارم میرفت که تیر دیگری بجانب او بیندازد که هنگام شست کردن آن تیر شهریار جا را بدل کرد تیرش بر خاک نشست. شاهزاده خود را رساند و زد تیغ را برگردن مرکبش که سرش را جدا ساخت و از دو جانب جنیبت دو انیدند و دیگری باره سوار شدند و شمشیرها کنده روی بهم نهادند. آن کهنه گبر یزیدی زد شمشیر را بر قبۀ سپر شاهزاده که سپرش را شکافته، آمده به میان تیغ پیش سینه اش را شکافته از آنجا بر زمین زرامد و اسب را زخم کرد.

صارم از باد مرکب بدر رفته که قزلباش ریختند به میدان و جنگ عظیم رویداده، تا وقت عصر جنگ کردند و آن روز داد مردی و مردانگی را قزلباش دادند و قزلباش شاهزاده را برداشتند و به جانب تبریز روان شدند، و صارم به کردان خود اعراض نمود و گفت: ای گلۀ نامرد، چند قزلباش ربع شما بودند و از شما سه هزار کس کشتند و نتوانستید که از پیش بردارید و خون فرزند مرا بگیرید. ایشان گفتند که قزلباش آدم نیست، گویا تن ایشان از روی (و) فولاد ریخته‌اند. مگر ندیدی به چه قسم به دم شمشیر می آمدند؟

اما از آن جانب چون شاه سارو خان مهرداد را فرستاد و آمد به قزوین و عبدی خان شاملورا با چهار هزار کس دیگر از قزوین روانه نمود، سبب آنکه امیره مظفر پادشاه رشت به اغوای جماعت ترکمان که چهار هزار کس از جنگ الوند شاه فرار نموده بودند رفته بودند به گیلان و ملازم امیره مظفر شده بودند و ایشان شنیدند که صارم خان یزیدی از کردان چکاری یاغی شده و در طرف یزد و ابرقو محمد کرهی یاغی شده گفتند چرا ما قزوین را نگیریم. آن بی عقل گفت که مدت یک سال پدرم شاه را در ملک رشت نگاه داشت با صوفیان. و من چرا آن آشنائی را بر هم زنم؟

از این جانب شاه سپاه جمع کرده به جانب رشت روان شد، و عبدی خان را فرستاد بجانب تبریز، و چون عبدی خان شاملو به تبریز آمد، شنید که شاهزاده رفته است به استقبال صارم خان، و اونیز داخل تبریز شده و از عقب روان شد و چون به صوفیان رسید، دید که شاهزاده زخم دار می آید و هزارویانصد او را کشته اند و شاهزاده را برگردانید و در همانجا فرود آمدند.

روز دویم صارم خان نمودار شد و صف کشیدند و اردوان بیگ، پسر دیگرش، از پدر رخصت گرفته، به میدان آمد و مرد طلبید. عبدی خان بیگ شاهزاده را در پای علم بداشت که زخم دار بود و خود در یک طرف ایستاده بود که مرکب از جای برانگیخت و چون به میدان آمد، بعد از مکالمه تیری به جانب عبدی خان انداخت. بر نافش آمده او را از اسب انداخت و دور میش خان پسرش آه از نهادش بر آمده گریبان دریده به میدان آمد و او می خواست که پیاده شود و سرش را ببرد که امان نداده فریاد زدی شوم دست، اگر مردی با جوانان جنگ کن و مرد پیر هفتاد ساله را زدن مردی نیست. او گفت آن پدر تو بود؟ گفت آری، او رفت که سخن بگوید، دشنام داده گفت، ای نامرد باش که رسیدم. تیر دیگری در کمان نهاده شست کند. دیدند که دور میش خان در روی

زمین راست شده به پشت خوابید. آن تیر سینه مال گذشت. پس قد راست کرد. آفرین و احسنت از آندو سباه برآمده خود را رسانید و آن چنان تیغ را برقبه سیرش زد که تانافش برهم شکافت. پس صارم خان گفت مگذارید. کردان از جای در آمدند و سپاهشاملو آن دوهزارکس به یاری دورمیش مرکب به میدان جهانده زدند بیکدیگر. ایشان را در جنگ مغلوبه بگذارید. و از شاه اسمعیل بشنو که چون به جانب گیلان روان شد، خبر آمدن شاه راجاسوسان بردند به امیره مظفر. آه از نهاد او برآمد. با سرداران خود گفت: مرا چه باید کرد؟ ایشان گفتند: می باید جماعت ترکمان را به سر راهشان فرستاد و خود در کمین بود اگر کاری ساختند، خوب و الاگریزان شده و رفت به جانب فومن. شاید شاه از عقب نیاید. و آن بی خرد ترکمانان را طلبید و گفت: شما بروید در کنار بغداد سر راه شاه را بگیرید تا من بیایم از عقب بالشکر. ایشان رفتند و در راه شنیدند که چه خبر است. در میان جنگل زده گریزان بدر رفتند و شاه آمد به جانب رشت. چون خانه او را در میان گرفته، خبر آوردند که به جانب فومن فرار نموده است، شاه رفت به جانب فومن و از آنجا او خبردار شده رفت به میان جنگل. چون شاه به فومن رسید گفتند: دیروز رفت به میان جنگل. شاه فرمود کی گذارم. که از آن جانب امیره مظفر رفت به پیش امیر زین الدین که شاه را تعلیم قرآن درس گفته بود. گفت: بغیر از تو کس دیگری التماس مرا از شاه نمی تواند کرد که حق تعلیم در گردن شاه داری، برو به خدمت شاه. شاید مرا عفو نماید.

پس او برخاست و وقتی آمد که شاه در سخن اوست که میر رسید و کلام خدا در دست. چون شاه او را دید تعظیم کلام خدا نمود. گفت ای شهریار، این پیر غلام به التماس امیره مظفر آمده است، به حق این کلام از سرت قصیر او در گذر. پس شاه گفت: چون تو حق تعلیم داری در گردن من، می بخشم او را، اما به آن شرط که آن جماعت که او را اغوا نموده اند، دست بسته و خود شمشیر در گردن انداخته بیاید. پس میر گفت: ای شهریار بروم او را بیاورم؟ نوشت بیا و سه چهار نفر که تورا اغوا کرده اند همراه خود بیا که شاه طلب نموده.

پس او فرمود آن جماعت را گرفتند و خود تیغ و کفن برداشت و به خدمت شاه آمد، و پای شاه را بوسید. شاه او را بخشید و آن جماعت را گردن زد و احوال جماعت ترکمان پرسید گفت که فرار نموده اند. شاه فرمود که فرصت ایستادن ندارم. اگر ایشان را گرفتاری بکش و سر از برای من بفرست و خود سوار شده از راه اردبیل به جانب تبریز به الغار روان شد و از قزوین یازده روز رفت به گیلان و از آنجا خود را به تبریز رسانید. وقتی آمد که کار بر قزلباش تنگ شده بود و دورمیش خان بیرام زخم دار شده بودند و از غیرت تاب می آوردند و ننگ و عارف را می ترسیدند. که در آن اثناء از جانب بیابان علم سفیدآدها پیکر شهریار نمایان شد و صدای نعره آن شهریار برآمد. گویا که جان بر تن جوانان قزلباش آمده و چون شاه رسید خود را زد به آن کردان یزیدی و در آن جنگ صارم خان دچار آن شهریار شده از روی قهر و غضب غلاف کش زد برد و او را دونیم گردانید و بجهنم واصل کرده و سپاه کردان شکست خورده و مصطفی خان محمودی از جانب میدان گریزان شده بدر رفت و شش سردار به جانب الکاء خود فرار نموده، بدر رفتند و شاه برادر را دریافت و دورمیش خان را در بر گرفت و گفت: مردی بر تو حلال است و او را خطاب فرزند دانه بافت و نصرت داخل دار السلطنه تبریز گردید.<sup>۷</sup>

چند قرن پس از این رویداد، یک نویسنده معاصر ایرانی که خود را از نوادگان شاهان صفوی می شمارد همان رویداد را با همان وجه غیر علمی بازگو می کند و مینویسد: "پس از انجام این کارها سپاه از همدان عازم قزل اوزون شده در آنجا بود که بعرض شاه صفوی رساندند، مردی بنام صارم کرد گروهی از او باش و راهزنان نواحی کردستان را گرد آورده، در نزدیکی ناحیه گروس اردوگاهی برای خود ترتیب داده و از همه دهقانان و زمینداران آن ناحیه باجو و خراج میگیرد و قافله ها را لخت میکند. شاه اسمعیل خود برای غافلگیر کردن صارم خان کرد شبیخونی زد، ولی کرد نامبرده پیش از رسیدن موکب شاهانه بارونه خود را جا گذاشته و راه فرار در پیش گرفته بود، همه اموالش بدست لشکریان قزلباش افتاد و گروهی از کسان او که راه فرار می پیمودند بدست تعقیب کنندگان قزلباش از میان رفتند. آنگاه موکب شاهانه چون خبر رسیده بود که حسام الدین حاکم گیلان ...<sup>۸</sup>"

همان نویسنده در بازگویی درگیری قزلباش و صارم کرد مینویسد: "در فصل بهار سال ۹۱۲ (۵-ق/ ۵۸۸۵-ش/ ۱۵۰۶ م- مترجم) سپاه از گرمسیری طارم عازم قشلاق سلطانیه شد. مدتی در این منطقه خوش و خرم به اسب سواری و تیراندازی و آداب و رسوم روزهای جشن مشغول بود، آنگاه به مکان خود روی آورد، چون خبر رسیده بود که صارم کرد باز هم گروهی از او باش و اشرار کرد را بدور خود گرد آورده، در ناحیه ارومیه به فتنه و فساد پرداخته است. شاه اسمعیل بیرامخان قرامانلو و خادم بیگ خلیفه لو را به سرکوبی صارم کرد فرستاد. سرداران مذکور به اکراد باغی حمله کردند، صارم و هوادارانش از ناحیه ارومیه به منطقه کردستان گریخته بودند. سپاهش را به جای سختی برده بود که بر قلعه کوهی قرار داشت، ولی لشکری که مأمور تعقیب بود گریبانش را رها نکرد، بر سرش رسیدند. صارم در آنجا بالشکر خود بمقابله برخاست، جنگ سختی در گرفت. از هر دو سو گروهی از جمله دو تن از سرداران نامی قزلباش، یکی عبدی بیگ شاملو دیگری صارم علی مهرداد تکه لو کشته شدند،

ولی سرانجام فتح و ظفر بانیروی قزلباش بود. هر چند صارم خود از میدان جنگ سالمرهائی یافت، ولی پسر و برادران و شماری از سرداران لشکرش گرفتار آمدند، کسان بسیاری از او کشته شدند، همه ایل و عشیره صارم غارت شدند. بیرام بیگ و خادم بیگ خلیفه لو موفق و منصور به اردوگاه بازگشتند. هنگام بازگویی اخبار این جنگ برخی چیزها از گستاخی و رفتار ناشایست اکراد بعرض شاه رساندند، که آتش خشم او را شعله و رساخت و فرمان قتل همه اسرا را صادر نمود<sup>۹</sup>

نمونه ۴: یک کردیزیدی دمدار (۱۹۱۴-۵۰) (- ه-ق/ ۵۸۸۷-ش/ ۱۵۰۸ م - مترجم)  
شاه اسمعیل صفوی امرای آق قویونلورایکی پس از دیگری شکست داد. تعدادی را کشت و شماری را فراری داد. مرادمیرزا پسر سلطان یعقوب شکست خورده از برابر نیروهای قزلباش از شیراز بسوی بغداد گریخت که هنوز زیر سلطه خاندان بایندر مانده بود. مراد دست کمک بسوی سلطان عثمانی و علاءالدوله ذوالقدر و قانصوه الغوری سلطان مصر دراز کرد، هیچکدام بیاریش نرفتند. مراد که از پشتیبانی آنها نومید گشت، خود نیز یتنهائی از عهده لشکر قزلباش بر نمی آمد، بغداد را به باریک بیگ پرناک سپرد و خود به دیاربکر روی آورد. شاه اسمعیل بمصلحت دید که پیش از رفتن بجنک خراسان آخرین پایگاه اقتدار ترکمنهای آق قویونلور برچیند و از جانب آنان آسوده خاطر گردد. اسمعیل خود در همدان بود. ابتدا خلیل بیگ یساوول را که یکی از سران وفادار قزلباش بود بسوی باریک بیگ روانه کرد، تا او را بخوشی زیر سلطه شاه صفوی در آورد. باریک بیگ وقتی آگاهی یافت گروهی از اطرافیان را با پیشکشهای فراوان به پیشباز خلیل بیگ و فرستادگانش روانه نمود، آنان تا نزدیکیهای خانقین به استقبالشان رفتند. باریک بیگ فرستادگان شاه را بسیار گرمی داشت ولی آنچه آنکه از او خواستند حاضر نشد پیش شاه برود.<sup>۱۰</sup> تصرف بغداد برای شاه اسمعیل از چند جهت مهم بود؛ از لحاظ استراتژیکی قلمرو کشورش را گسترش میداد. شهر باستانی بغداد و آن منطقه ثروت مند و وسیع زیر فرمانش قرار میگرفت و با ممالک عرب همسایه میشد، آخرین پایگاه دشمنانش را از هم میپاشید، از لحاظ دینی، بیشتر اماکن مقدسه شیعه و آرامگاه تعدادی از امامان در آنجا قرار داشت. تصرف بغداد و کربلا و نجف و سامره نیروی معنوی عظیمی به قزلباش میداد.

نیروهای قزلباش به پیشروی بسوی بغداد پرداختند. ابتدانیروی بزرگی بسرکردگی "حسین بیگ لله" از کرمانشاه از راه خانقین براه افتاد و بدون مقاومت وارد شهر بغداد شد. باریک بیگ قبلاً گریخته بود. شاه خادم بیگ خلیفه رابه حکمرانی آنجا گماشت. خود نیز در جمادی الثانی ۹۱۴ (۱۵۰۸) (- ه-ق و م/ ۸۸۵-ش - مترجم) وارد بغداد شد. پس از زیارت آرامگاه مقدس امامان در کاظمین و نجف و کربلا، بانیروی بزرگش بسوی خراسان براه افتاد.<sup>۱۱</sup>

عالم آرای صفوی چون به بازگویی یورش شاه عباس و لشکر قزلباش برای گرفتن بغداد میبردازد، داستان کردی را بشیوه سرگذشت با آن درمی آمیزد که بگفته نویسنده گویا چون یزیدی بوده دم داشته است. منظور از یزیدی در اینجا نه دینداران دین یزیدی بلکه پیروان یزید پسر معاویه میباشد. که تشیع او را دشمن خونی آل علی می شمارند. کلمه یزیدی در اینجا و در بازگویی داستان صارمخان بجای دشنام بکار برده شده است. این داستان نگاره ای از شیوه نگرش قزلباش نسبت به کرد را نشان میدهد. عالم آرای صفوی مینویسد: "واز این جانب شاه فرمود که چشم می جهد، سپاه کوچ کند و حسن بیگ حلوچی او غلورا بادور می ش خان پیش فرستاد ایشان وقتی رسیدند که جنگ گرم بود. زدند به عقب لشکر بایرک سلطان آه از نهاد بایرک برآمده (باریک بیگ پرناک حاکم بغداد - نویسنده) لاعلاج مشغول جنگ شد. اما چون وقت چاشت شد که علم نصرمن الله از روی دشت بغداد نمودار شده، آه از نهاد بایرک برآمده هر چند خواست خود را به قلعه بغداد اندازد راه ندادند. اما چون شیعیان بغداد از برج باره نظر کردند طلعت از دها پیکر شاه را دیدند، دانستند که اگر بایرک سلطان داخل قلعه شود، ایام محاصره بدور خواهد کشید. رفته بر سرزندان سید محمد کمانه را از بند نجات داده آمدند برفراز دروازه و نقاره بشارت زدند که دولت، دولت شاه اسمعیل بهادر خان و تیغ تیغ غازیان قزلباش. چون بایرک بدرگ آن صدا بشنید، بلارا از هر چهار طرف بر خود محیط دید. شکافت آن سپاه را و خود را بدروازه رسانید. دید که سید محمد برفراز برج دروازه است و دروازه را بسته اند. گفت سیدنا سلام دروازه را بگشاکه کاری نساختیم. اگر شاه مرا بگیرد، امان نمی دهد. شاید در قلعه ایم و کس بفرستم و امان بطلبم، احتمال دارد که امان بدهد.

سید گفت که وقتی که ترا گفتم امان بطلب قبول نکردی، الحال کار از امان گذشته است. برو و شمشیر برگردن انداز تا شاه ترا ببخشد. هر چند که عجز کرد سید فرمود که تیر به جانب او انداختند اما بایرک لاعلاج شد، به جانب روم عنان گردانیده، دل از حرم و ناموس و خزینه برداشته باد و سه هزار کس که خانه ایشان در بغداد نبود، با موافقت کرده از عقب او راهی شدند. اما چون قدم مبارک شاه به میدان رسید کجکس بر بایرک بدرگ افتاد و فرار نموده بدر رفت. آن حضرت را گمان آنکه داخل قلعه شده که کس سید محمد کمانه آمده، عرض نمود که خوش باشد که بایرک بدرگ را راه ندادیم. آن حضرت فرمودند که او بکجا رفت؟

گفتند: به جانب روم روان شد. حضرت فرمودند که اگر او بدرود، فتنه خواهد شد. کجا گذام که بدرود. سر دردنبال بایرک بدرگ نهاده. چون بایرک پاره‌ای راه رفت، رایات شاهرا از دور دید. فرمود که جسرا برینند. شهریار چون یکنار آب رسید و جسرا بریده دید مادیان منصوررا درآب جهانید. مادیان خودرا زد بمیان دریا. چون قزلباش آن حال بدیدند، غلامان حضرت امیرالمؤمنین ریختند در شط بغداد. چون شاه از شط بیرون آمد، عنان کشیده باتمام سپاه از آب بیرون آمدند. آن حضرت فرمود ببینید که کسی را آب برده است؟ گفتند شاه سلامت باشد یکی را آب برده است که می‌رود. شاه فرمود که معلوم نیست اواز ما باشد بگیرید بیارید. شناوران او را گرفتند. حضرت فرمود ازار او را کنند اتفاقاً دم داشت و علامتی در او بود که از کردان یزیدی بود که نوکر بایرک بود. چون به تنهایی میان قزلباش جامانده بود، تاجی یافته و بر سر گذاشت و در میان سواران مانده بود. در عقب قزلباش رسیده بر آب زدند، اونیز لاعلاج بر آب زده، آن بود که غرق شده بود<sup>۱۲</sup>

#### نمونه ۵: امرای کرد و جنگ چالدران (۹۲۰هـ -) (- ۵-ق/۸۹۳-ش/۱۵۱۴م - مترجم)

رفتار قزلباش با کردها و بزرگانشان تا اندازه زیادی مایه رنجش آنان شده بود. سلطان بایزید به علت پیروی و نفاقت فرصت نیافت برای رشد جنبش قزلباش چاره‌ای اساسی بیندیشد و طرحی برای از میان برداشتنش بریزد. دولت صفوی در عصر او تأسیس شد و گسترش و حتی استقرار یافت. ولی پسرش سلیم که از قزلباش کینه‌ای دیرینه در دل داشت، چون بر تخت نشست، یکی از برنامه‌هایش کوشش برای برانداختن دولت تازه تأسیس ایران بود، از اینرو میکوشید از احساس مذهبی ملل منطقه و از جمله کردان بفروانی بهره‌گیرد. بزرگان کرد نیز که خود گرفتار بند و آزار و تبعید شده بودند، سلطان عثمانی را به حمله بر قزلباش برانگیختند. حتی حکیم ادریس بدلیسی مذهب قزلباش را "مذهب ناحق" نام نهاده بود، که از دیدگاه دینی مفهوم بسیار سنگینی دارد. شرفخان در این مورد بصراحت نوشته است:

"چون امیر شرفرا تسخیر ولایت بدلیس و اخراج طایفه قزلباش چند روز میسر نشد و از مافی‌الضمر سلطان گیتی‌ستان سلطان سلیم خان آگاه گشت که اراده تسخیر بلاد ایران دارد با اتفاق و تدابیر شهسوار مضماری تحقیق، و قافله سالار طریق توفیق مقنن قوانین اصول و فروع و مدون دواوین معقول و مسموع مدرّس مدرّسه تقدیس سلاله عارف بدلیس اعنی حکیم ادریس و گزیده خیر اندیشان خاندان رفعت‌آئین و ستوده دولت خواهان دودمان ضیاالدین محمد آغای کلهوکی اظهار اخلاص و اعتقاد با ستانه دولت نهاد عثمانی نمود در این مواد بیست نفر از امراء و حکام کردستان را بخود همداستان کرده عبودیت نامه مصحوب مولانا حکیم ادریس و محمد آغاروانه آستانه اقبال آشیانه سلطان دوست نواز عدوگداز حسب الاستدعای علمای کردستان بعزم تسخیر ولایت عجمستان متوجه ارمن و آذربایجان گشته در صحرای چالدران باشاه اسمعیل مضاف داده مظفر گشت و امیر شرف بابعضی از حکام کردستان در آن سفر در رکاب نصرت قرین سلطان ظفر رهین بود چون محمد والی دیاربکر در آن معرکه شربت فنا چشید و ایالت او ببردش قراخان و حکومت بدلیس بعوض بیگ برادر او جزیره باولاش بیگ برادرش از دیوان شاهی مفوض گشت و چون موکب رایت سلطانی از موضع تبریز بجانب روم معطوف شد حکیم ادریس بعرض جلالی سلطان رسانید که امراء کردستان از الطاف و احسان شاه جهان استدعا دارند که ولایت موروثی ایشانرا بایشان ارزانی داشته شخصی را در میانه ایشان بزرگو بیگلرکی نصب سازند که با اتفاق بر سر قراخان رفته او را از دیاربکر اخراج نمایند سلطان گیتی‌ستان در جواب ایشان فرمودند که هر کدام از امراء و حکام کردستان که لیاقت امیرالامرائی دارند در میانه ایشان نصب کرده شود که سایر امراء اکراد گردن بطاعت و انقیاد او نهاده بدفع و رفع قزلباش قیام و اقدام نمایند..."<sup>۱۳</sup>

سرداران کرد در آن دوران پایه‌ای چنان بلند داشته‌اند که سلطان سلیم در "استمالت نامه" ایکه مستقیماً پس از پیروزی جنگ چالدران بتاريخ دوم رجب ۹۲۰ (- ۵-ق/۸۹۳/۱/۱-ش/۱۵۱۴/۴/۲۱م - مترجم) برای سکنة تبریز نوشته، زاهد، فخر الکبراء الفخام، صاحب‌المجد و الاحتشام، شرف بیگ دام‌معالیه... "برای آزادسازی قلعه بدلیس از دست قزلباش همکاری کند. ۱۵ بهمین مناسبت نیز "فتحنامه" ویژه‌ای برای "امرای مشرق و قبایل کرد" نوشته مؤدّه فتح خود و شکست شاه اسمعیل را به آنان داده<sup>۱۶</sup> "فتحنامه" ویژه دوستانه‌ای نیز در این باره برای رستم بیگ حاکم لرستان ارسال داشته است.<sup>۱۷</sup> در حاشیه این رویدادها می‌توان به بیان دوروشنگری پرداخت: یکی میزان ناهمگونی دیدگاه‌های روم و ایران باهم درباره کرد و بزرگمردانش، که ممکن است بخشی از آن به اختلاف مذهبی بازگردد، و دیگری مقام بزرگمردان کرد در آن دوران و نقشی که می‌توانستند در برد و باخت هر رقابتی میان روم و ایران ایفاء کنند.



## شاه محمد خدابنده

نمونه ۶: کرد معدن شرّ و منبع ضرّ (۹۸۶) (- ه-ق/۹۵۷-ه/ش/۱۵۷۸ م - مترجم) شاه طهماسب پس از عمری دراز و بیش از ۴۰ سال حکمرانی مرد (۹۸۴-ه-ق/۹۵۵-ه/ش/۱۵۷۶ م - مترجم) وی مردی کینه‌جو و سنگدل با توطئه‌پریخان‌خانم، شاهزاده مقتدر دربار صفوی کشته شد. از میان پسران طهماسب، اسماعیل که بیست سال در زندان بود بنام اسمعیل دوم بجای وی بر تخت نشست (۹۸۴) (- ه-ق/۹۵۵-ه/ش/۱۵۷۶ م - مترجم) وی مردی کینه‌جو و سنگدل بود. اکثریت شاهزادگان صفوی را کشت (۹۸۴) از جمله بجز میرزا محمد برادر مادریش همه برادران خود؛ مصطفی، امامقلی، سلطانعلی، محمود، احمد و شماری از سران قزلباش را نابود کرد. وی مردی بدخو، تریاکی و همجنس‌ساز بود. خواهرش پریخان که در روی کار آمدنش دست داشت از کرده خود پشیمان شد و چون برادر مادریش سلیمان کشته شد می‌ترسید روزی خود نیز کشته شود. از اینرو با سران قزلباش اتفاق کرد و برای از بین بردنش توطئه‌ای چیدند. شبی زهر باتریاکش در آمیختند و او را کشتند. (۹۸۵) (- ه-ق/۹۵۶-ه/ش/۱۵۷۷ م - مترجم) از پسران طهماسب تنها محمد خدابنده زنده مانده بود که او نیز در شیراز میزیست (۹۳۸-۱۰۰۴) (- ه-ق/۹۱۱-۹۱۲-ه/ش/۱۵۳۲-۱۵۹۶ م - مترجم) محمد در آغاز از اینرو از کشته شدن رهائی یافت که کورو رنجور بود. اسماعیل از او نمی‌ترسید. گمان می‌برد که هیچ کاری علیه او از دستش ساخته نیست. ولی این هم بدادش نرسید و سرانجام فرمان قتلش صادر گردید. مأمور قتل محمد به علت رمضان کارش را عقب‌انداخت. این نیز برای محمد میرزا سبب خیر شد، چون در روزهایی که میبایستی کشته شود، اسماعیل خود مقتول گردید. محمد بوسیله پریخان با همکاری سران قزلباش شاه ایران شد. (۹۸۵) قاصدی از بی او به شیراز فرستادند که به قزوین بیاید و بر تخت شاهی بنشیند. شاه محمد خدابنده (۹۳۸-۱۰۰۴) نخستین پسر شاه طهماسب بود. هنگام مرگ پدر ۴۶ سال داشت.

پریخان در کجاوه‌ای ز رنگار که بوسیله ۴۰۰-۵۰۰ نفر حمل میشد تا پیره صوفیان در اطراف قزوین به پیشباز برادر شتافت. محمد خود ضعیف‌النفس بود، همسرش مهدعلیا که "فخر النساء بیگم" و "خیر النساء بیگم" خوانده میشد، بر او چیرگی داشت. وی از پریخان کینه زیادی در دل داشت. محمد را به کشتن او برانگیخت. شاه همانروز فرمان قتل پریخان را به خلیل‌خان افشار مرتب‌الله اوداد. وی چند روز بعد پریخان را خفه کرد. شاه در برابر این خدمت ارث مقتول را به قاتل بخشید. شاه مردی بی‌اراده و نابینا بود، با مورد دولت کاری نداشت. همسرش مهدعلیا که نوه یکی از امرای نامی مازندران و زنی شایسته و خود بزرگ‌بین بود، کارهای دربار را در دستهای خود قبضه کرده و عزل و نصب کار بدستان دولت با او بود. پسران مهدعلیا بچه بودند. حمزه را وقتی به "وکالت دیوان اعلی" یعنی جانشینی پدر گماشتند ۱۱ ساله بود. مادرش بجای او به کارها رسیدگی میکرد.

سران قزلباش در میان خود ناسازگار بودند. بر علیه هم توطئه می‌چیدند. اوضاع داخلی ایران آشفته بود. جنگ و نابسامانی مشهد، هرات، مازندران، قرم، شیروان و نواحی کرد نشین خوی، سلماس، ارومیه را فرا گرفته بود. سرداران ایران به فرامین شاه محمد توجهی نمی‌کردند. آنها سرگرم اختلافات درونی خویش بودند. مرزداران هم محتوی پیماننامه سلیمان-طهماسب را نادیده گرفته بودند. بابعالی اختلاف سران قزلباش و ضعف دربار ایران را غنیمت شمرده به جنگ افروزی با ایران پرداخت. ابتدا اکراد کینه‌جور را برانگیخت که به نواحی مرزی یورش برند. آنان به خوی و ارومیه حمله کرده آنها را تصرف کردند، دربار ایران یارای ایستادگی نداشت. نیروهای ایران نمیتوانستند در برابر یورشهای عثمانی پایداری کنند. شاه محمد از امیرخان موصلو بیگلربیگ آذربایجان و محمد تخماق استاجلو بیگلربیگ ارمنستان (چخوسعد) و امامقلیخان قاجار بیگلربیگ قره‌باغ خواست جلو یورشهای عثمانی را بگیرند. آنان بخاطر ناسازگاریهای خود کاری از پیش نبردند. اردوی عثمانی در قارص مستقر شد و از راه قفقاز به پیشروی پرداخت، گرجستان و شیروان را گرفت. (۹۸۶) (- ه-ق/۹۵۷-ه/ش/۱۵۷۸ م - مترجم) در این جنگها بویژه طی درگیری بزرگی در چلدر شمار بسیاری از بزرگان کرد به کمین قزلباش افتادند و کشته شدند.

مهدعلیا پسرش حمزه میرزا را برداشت و برای سرپرستی روند جنگ به قره‌باغ رفت. عادل‌گرای خان یکی از امرای تاتار در یکی از درگیریها اسیر شده بود. او را در بند پیش مهدعلیا فرستادند. نامبرده هم با احترام به قزوینش فرستاد. خود نیز بی‌احترامی و توهین سران قزلباش را بهانه کرد و با عجله به قزوین بازگشت. شاه از نیروهای خود و توان فرماندهانش نومید شد. اطمینان یافت که از راه جنگ نمیتواند جلو نیروهای عثمانی را بگیرد. کوشید از راه دیپلماسی بر مبنای پیمان آماسیه اختلافاتش را با بابعالی حل کند. بدین منظور چندین نامه برای مراد سوم سلطان عثمانی نوشت.

مهدعلیا عادل گرای را برای دنوازی و پذیرائی به یکی از کاخهای خود برده بود. سران قزلباش از این ایرانی نیرومند در پی بهانه جوئی بودند. میخواستند گردنش را بشکنند. او را به عشق بازی با امیر اسیر متهم کردند. از شاه خواستند این زن را از امور دربار بدور نگهدارد. وی برهمسرش چیرگی نداشت، از اینرو سران قزلباش به خانه اش ریختند. سرانجام مهد علیا مادرش را در آغوش شاه محمد کشتند.

عثمانیان فرصت را برای زنده کردن دوباره اختلافات میان دودولت غنیمت دانستند. شرایط گذشته را تکرار میکردند و برای خاتمه جنگ اصرار داشتند همه بخشهایی از ایران که سم اسبان عثمانی بر آن عبور داشته بود به خاک ترکیه افزوده شود. پذیرفتن این شرط برای دربار ایران آسان نبود. مناسبات ایران و عثمانی در زمان حکومت شاه محمد بگلی در هم ریخت، پیمان آماسیه نادیده گرفته شد. هیچ پیمان صلح تازه ای نیز بسته نشد. اختلافات کهن دوران شاه اسمعیل و سلطان سلیم از نو سر بر آورد. روند جنگ بسود عثمانیان بود. آنان به یورشهای خود ادامه دادند. بخش وسیعی از قفقاز و غرب ایران از جمله تبریز را گرفتند. ردوبدل نامه میان شاه و سلطان و میان کاربدستان بلند پایه دولتی به نتیجه ای نرسید. در همین زمان حمزه میرزا نیز که خود را به پادشاهی و همجنسبازی سرگرم کرده بود، در حال مستی بدست یکی از همدان خود کشته شد. (۹۹۴) شاه محمد طی نامه مفصلی برای مراد سوم، در مورد حمله اردوی عثمانی بداخل خاک ایران، پس از تفصیلی پر از آیت، شعر، سخنان نغز و ستایش دروغین و چاپلوسی و یاوه سرائی در مورد اکراد میگوید:

"... اعلی حضرت خاقان علین آشیان با اعلی حضرت شاه فردوس مکان انار الله برهانهما طریق موافقت و مصادقت مسلوک داشته اعلام فتنه و فسادو جدال که منشأ استیصال عجزه و مساکین بود نیافراشتندو حسب فرمان واجب الاذغان آما المؤمنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم ندای فیض انتمای وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما در دادندو جهت ترقه حال و قضای امانی و آمال فرق اسلام و امت خیر الانام علیها الصلوه والسلام بنای دیر بقای صلح و صلاح و افضل الصدقه اصلاح ذات البین در میان نهادند. شعر:

فصلح اذا كان الصّلاح موافقاً  
و الصّلاح ذات البین خیر فوائداً  
اگر به صلح میسر شود که بادشمن  
ره رفاق روی آستی به از جنگ است

بیت

در صلح و صلاح کوش و اصلاح  
زیرا که فلاح در صلاح است

والحمد لله تعالی که بنای صلح و صلاح از این جانب به اجابت دعوات مقرون بوده تا غایت در لوازم تعمیر و تشیید آن کمال کوشش نموده ایم و از ترهات اعوجاج پای اقدام باز کشیده طریق صواب را اقدام صدق و صفا حسب المقدور پیموده ایم و بعد از آن که حضرت شاه جنت مکان، اعلی الله مکانه و انار الله برهانه موجب کل شی هالک الأوجه از معبر فانی دنیا رخت فنا به مستقر باقی آن سر کشید اسمعیل میرزا مظهر آثار اشرار گردید و گام تاسی در وادی اخلاق و اطوار آباء و اجداد بزرگوار خود ننهاد و بر سفک دماء برادران و خویشان و قطع صلح رحم که مصدوق آنه من عمل شیطان بوده همت گماشته همه را خونین کفن به شکوه گاه عرصات فرستاد. بنابراین از شاخسار امل ثمره ای بغیر حسرت و ملامت نچید و از بخت و تخت سلطنتش به هیچ صورت برخوردار ندید و چون از بارگاه توتی الملک من تشاء و دیوان شهنشاه و مال النصر من عند الله منشور احسان عسی ربکم ان یهلك عدوکم و یستحفلکم و نشان رفیع الشان انا جعلناک خلیفه فی الارض به نام این مخلص توقیع فرمودند، توجه خاطر از همه وادی باز داشته به مقتضای الولد الحریقتدی با بآئها العزیز تیغ سنت سنیه حضرت شاه فردوس مکان همت گماشت. با وجود آن که اصلا و مطلقاً مراسم تهنیت و مراسم تعزیت در هیچ محلّ از آن جانب به ظهور نرسیده بود، صحیفه الوادی مبنی بر اظهار کمال مصادقت و اتحاد و مبتنی بر تجدید قواعد مخالفت و داد مصحوب سعادت مآب ولی بیگ وکیل حکومت درگاه محمدی سلطان روانه درگاه فلک اشتباه ساخت. هنوز مشارالیه به تبریز نرسیده بود، خبر رسید که اکراد عدیماً الاعتماد که چون بوم شوم شبروان روز کورند و از طریق سداد و سبیل رشاد محروم و مهجور، اخلاف کرام ابلیس و اهداف سهام تلبیس و معدن شر و منبع ضر، مضمون وجوه یومئذ علیها غیره ترهقا قتره بر ناصیه احوالشان مرقوم و منطوق کانه هم حمر مستنفره فرت من قصوره از صحیفه اعمالشان مفهوم، بهارومی تاخت آورده حسین خان سلطان خنوسلوی حاکم آن جارا به موافق دروغ بی بنیاد و مواعید بی فروغ و عید نهاد از شهر به در آوردند و رایات ظلمت آیات فسق و فجور بر افراشته مال و عیال دردمندان و زبردستان را به نهب و غارت برده و رعایا و عجزه و مساکین را که اصلاً اثر فساد و فتنه در وجود بی وجود ایشان مترتب نیست قتل نموده اند و اولاد و اطفال مسلمین را اسیر کرده دست بیع و شری برایشان گشودند و در این اثنا باز خبر رسید که فرقه ای دیگر از آن طایفه پرتفرقه بی بنیاد محمود بیگ روملو حاکم خوی را مست خواب غفلت یافته شبیخون آورده بقتل وی شتافتند. و این محبّ خیر خواه در این مراتب اصلا و مطلقاً التفات بدیشان ننمود و همگی مترقب این می بود که فساد و

افساد این جماعت به سامع جلال خواهد رسید. هر آینه بموجب کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیت هریک به ازاء عمل و کردار خویش عقوبت خواهند کشید که مقارن این حال خبر رسید که لله پادشاه در الکای شیروان و ثغور آن نزول نموده معموره صلح و سداد را به تندباد نقض عهد و میعاد ویران ساخت و به مجرد میل فساد و اندیشه عناد به اعلام عهد و میثاق نپرداخت...<sup>۱۹</sup> چنانکه گفته اند شاه خود کورو در عین حال بی اراده بود، در پیریزی سیاست داخلی و خارجی دولت صفوی مشارکت ناچیزی داشت. اقتدار واقعی زمانی در دست همسرش مهدعلیا و تعدادی از سران قزلباش و پس از قتل همسرش نیز در دست سران قزلباش و کاربدستان دربار بوده و او از پادشاهی تنهانی داشته است. محتوی این نامه را میتوان بعنوان نظر رسمی دستگاه حکمرانی قزلباش در مورد کردان و قیامهایشان تعبیر کرد. این امر نیز بعدها در سیاست شاه عباس در مورد کردها بروشنی بازتاب یافت.

### ۳ - ۲ شاه عباس کبیر

نمونه ۷: شاه عباس و قلعه دمدم (۱۰۱۸) (- ه-ق/۹۸۸-ه/ش/۱۶۰۹ م - مترجم)  
 "ذکر مخالفت و عصیان امیرخان برادوست و رفتن جناب اعتمادالدوله بولایت ارومی و محاصره قلعه دمدم و بیان

سوانح حالات

شرح احوال امیرخان چلاق عبرت بخش عالمیان است ای جوایای سخن لحظه ای مستمع بوده گوش هوش بامن دارو کیفیت معامله او را دریاب امیرخان از عشیره برادوست اگراد است در زمان حضرت شاه جنت مکان قراتاج نامی از آنطبقه شاهی سیون و درسلک ملازمان این دولت منتظم بود و آنحضرت الکای ترکور و مرکور را که بولایت ارومی و اشنی پیوسته بآنطبقه ارزانی داشته بود و بعد از واقعه حضرت شاه جنت مکان که رومیان طمع در ملک آذربایجان کردند و قبایل و عشایر اکراد تابعان این دولت روی گردان شده تابع رومیها شدند شاه محمدبیک نامی از میرزادهای برادوست بحکم خداوندگار روم میرعشیرت و صاحب سنجق الکاء برادوست بود. امیرخان سر باطاعت او در نیاروده هر چندگاه ملازمت یکی از امراء بزرگ اکراد مینمود و مدتی ملازم عمر بیگ حاکم سهران بود و در معرکه جنگ که عمر بیگ را با خصما دست داد یکدست امیرخان از بند بازو قطع شده به امیر بیگ چلاق مشهور گشت در سالی که طنطنه رایات جهانگشای شاهی در آذربایجان بلند آوازی یافته موبک همایون متوجه تسخیر نخجوان و ایروان بود مشارالیه باستان اقبال آشیان شاهی سیونی و اخلاص کرد حضرت اعلی او را نظر گردانیده امارت قبیله برادوست و الکاء ترکور و مرکور را باو عنایت فرمودند و او را بلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته الکاء ارومی و او شنی را که از توابع آذربایجان است و در زمان شاه جنت مکان حکومتگاه یکی از امراء عظام قزلباش بود علاوه الکاء قدیمی باو عنایت فرمودند و حسب الامر الاعلاء علی استادان زرگر صورت دستی از طلای احمر بجهت او ترتیب داده بجواهر و لالی ثمین ترصیع و تکمیل داده بر بازوی او بستند و بمظنه حق شناسی و ظهور مردانگی توجه تام درباره او میدول داشتند و او چندگاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت عتبه علیای شاهی و سده سنیه شاهنشاهی مینمود و بعد از آنکه رخصت یافته و بولایت مذکور رفت باستظهار شفقت و التفات شاهانه روز بروز بمدارج علیه ترقی نموده بر تمامی امثال و اقران برتری یافت و چند الکاء و ولایت از امیران قبایل اکراد تابع روم بدست آورده تصرف نمود و در میانه حکام کردستان بعلو جاه و کثرت سپاه بلند آوازه گردید بسیاری از قبایل و میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جست راه خدمت میسپردند و بدینجهت در اندک روزی بخارنخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته در هنگامی که چغال اعلی بولایت آذربایجان لشکر کشیده در حوالی تبریز مصادف واقع شد باوجود قرب جوار از سعادت حضور دوری جست بعد از انهزام چغال اوغلی که اردوی ظفر قرین بفتح و فیروزی در ولایت سلماس اقامت داشت بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافت و از شمول عاطفت و تربیتی که فرموده بودند از کم خدمتی و تقاعد او از آمدن حین مصاف اغماض نموده بنا بر اطمینان خاطر اوو تألیف قلوب سایر امراء اکراد که وحشی طوایف انسانند او را نگاه نداشته ببهانه خدمتی رخصت رفتن الکاء دادند و او ظاهرأ خود را از سره فدویان شمرده باطناً از تعصب مذهب یا شرارت نفس با امراء قزلباش آنسرحد عناد ورزیده سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته بود تا آنکه رای نفاق آلودش بتعمیر قلعه متین رصین قرار یافته بارکان دولت قاهره عرض کرد که قلعه قدیم ارومی انهدام و اندراس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد را نمیشاید بنده را حصار که صیانت مآل و حفظ اهل و عیال از سر مخالفان توان نمود لازمست اگر رخصت همایون باشد چهار دیواری در محل مناسب ترتیب نماید حضرت اعلی نظر بر ظاهر حال او انداخته رخصت دادند و او در سه فرسخی بلده ارومی بر بالای کوه رفیع که داخل ترگور است طرح قلعه انداخته شروع در کار کرد در میانه اکراد مشهور است که قبل از ظهور اسلام و زمان اکاسره در همان مکان قلعه بوده که بقلعه دمدم اشتها داشته و بتصاریف زمان منهدم گشته پر بود اقخان امیر الامراء تبریز که مردبارای و هوش و کار آزموده بود از اطوار نفاق آلود امیرخان

آثار عصیان مشاهده مینمود معروض درگاه عالمپناه گردانید که امیرخان پای از جاده اخلاص بیرون نهاده هوای خلاف و عصیان در سرداردو بدین سنن قلعه رفیع بلند اساس طرح انداخته که در حدوث وقایع روزی او را بکار آید و این غلام قلعه ساختن او را صلاح دولت روز افزون نمیداند حکم اشرف بنفاد پیوست که چون او امیرالامراء آن سرحدات و نیک بود امور ملک داری آنطرف در عهده او هرگاه صلاح دولت قاهره نبوده باشد کس فرستاده او را منع نماید پیر بود اقدخان حسب الفرموده معتمدی نزد او فرستاده اعلام کرد که او را در سلک امراء شاهی منسک و تربیت کرده آنحضرت است و دعوی اخلاص و بندگی مینماید هر چند حضرت شاه عالمیان او را در این دعوا مصدق داشته محل اعتماد میدانند اما از قلعه ساختن او راه سخن بدگویان گشوده میشود اگر سنن قلعه ساختن بیم مضرت و آسیب مخالفان رومیه است هرگاه رومیان بدین ولایت آیند تا قلاع معتبره تبریز و ایروان در میان باشد ملتفت این قسم قلاع نخواهند شد و اگر دغدغه از امر او قبایل اکراد داشته باشد هرگاه او ارحامه پیش آید ما غلامان درگاهشاهی که به حراست و نگهداری سرحدات مورییم در دفع آن حادثه چگونه اهمال و اغفال توانیم کرد و مع ذلک او را همان حصار قدیم ارومی که چند روز محافظت خود و ایل و عشیرت برادوست توانند نمود کافی است اول این است که ترک قلعه ساختن کرده زبان بدگویان را بر خود دراز نکنند و این نصیحت دوستانه ما را که متضمن دولت اوست بسمع رضا منقاد نموده خود را تهمت زده نفاق و عصیان مسازد و الحق نصیحت مشفقانه بود زیرا که باستضهار آن قلعه مرتکب امور ناهموار گشته عاقبت حال او بوبال و نکال کشیده رسید با آنچه رسید القصه امیرخان اصلا گوش بدین سخنان نکرده ملازم پیر بود اقدخان اکراد برادوست بقتل رسانند و او قلعه در کمال استحکام داد و آذوقه و یراق بقلعه کشیده از ارومی بانجا نقل کرده روز بروز در استحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه داری میکوشید و فی الحقیقه جهت خود اسباب ادا بر سر انجام میداد و با عمالی که منافی اخلاص و یکجتهی بود اقدام مینمود و از جمله خان ابدال مکرری برادر شیخ حیدر که با حضرت اعلی یاغی بود و از بیم عساکر منصوره در یورت و مسکن قدیم مجال اوقاتش نمانده بیسروسامان میگشت در این وقت با بیست نفر از خواهران خود پناه باو آورده و امیرخان او را در قلعه جای داده انیس و جلیس خود گردانیده رعایت مینمود اما بحیله و روپناه بازی کسان خود با عراض اخلاص بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار فدویت و یکرنگی میکرد در وقتیکه جماعت جلالی را روانه کردستان نمود فوجی از افواج بمرافقت ایشان مأمور گشتند پیر بود اقدخان را سر کرده افواج قاهره نموده بودند امیرخان این خبر شنیده بارکان دولت قاهره اعلام کرد که میانه من و پیر بود اقدخان غبار نقاری ارتفاع یافته سخنان غرض آلود در باره من معروض میدارد و رفاقت من بالشکری که او سر کرده آن باشد متعذرو دشوار است لهذا منشور استمالت با سم او در قلم آمد مشعر بر آنکه بنا بر رضاجوئی او پیر بود اقدخان را بر طرف کرده حسنخاترا که از امرای عراق و مرد هموار خوش سلوک بیغرض است تعیین فرمودیم و مع هذا اگر بجهت موانع ضروری خود رفاقت نتواند کرد یکی از پسران یاریش سفید کار دیده معتبر خود بادویست سیصد نفر همراه نماید که موافقت و یکجتهی او بر امراء و حکام کرد ظاهر گشته تقاعد او را حمل بر نوع دیگر نکنند امیرخان با این همه عنایت و التفات و مدارا و مواسا که از جانب اشرف بظهور پیوست در خلاف و عصیان اصرار نمود و بالجمله چون حسنخان استاجلو و امراء عظام قزلباش در مراغه بمحمدباشا و جلالیان ملحق گشته عازم خدمت مرجوعه شدند امیرخان را اخبار نموده اعلام کردند که بنوعی که حکم همایون صادر گشته عمل نموده اگر خود رفاقت مینماید و کارسازی سفر کرده آماده همراهی باشد و اگر خود نتواند آمد جمعی مردم کار آمدنی سربراه نموده چند نفر معتمد کار دیده صاحب تجربه که از نیک و بد کردستان و شوارع آگاه بوده شایستگی مشاوره و محاوره داشته باشند آماده سازد که همراه بوده غرچی لشکر ظفر قرین بوده باشند امیرخان عذری چند در نیامدن خود گفته بود خلاصه معذرتها آنکه طایفه جلالی مردم خود را بی اعتدال بی آمال نا اعتمادند هر چند امراء عظام رفیقند اما مرا حوصله آن نیست که بالشکری که هفت هشت هزار جلالی در آن میان باشد همراهی نمایم ایشان از هر راه که صلاح داشته باشند روانه شوند که من جمعی متعاقب خواهم فرستاد و امراء عظام این نا فرمانی و سرکشی را بدایت سفر از او نپسندیدند و صلاح دولت در آن دیدند که چون عبور ایشان از الکاء واقع میشود بهر طریق او را رام سازند چه هرگاه امیرخان با منسوبان درگاهشاهی چنین پیش آمده بیراه رود از دیگر امرا چه توقع توان داشت و چه مهم از پیش توان برد بنا بر آن سخنان محبت آمیز دوستانه القانموده اعلام کردند چون یکدوشب محل نزول در جوار او خواهد بود میهمان پذیر باشد که در زمان حضور بایکدیگر کنکاش نموده بدانچه صلاح او باشد عمل نمائیم امیرخان اصلا بمراسله و پیغام حسنخان و امراء التفات ننموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود روزی که مقدمه لشکر بحوالی الکاء او رسید فوجی از اکراد برادوست با اسلحه و یراق جنگ در برابر آمده با چند نفر از جلالیان که در پیش بودند آغاز محاربه کردند دو نفر جلالی کشته شده چند کس در میان زخم دار شدند حسنخان و امرا از این واقعه آگاه گشته پیش رفتارها باز گردانیده از جنگ وجدال منع کردند و به نیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند و اکراد بقلعه در آمده توپ و تفنگ بمعسکر امراء میانداختند حسنخان مرتبه دیگر معتمدی نزد او فرستاد از سبب آن حرکت ناهنجار پرسید هر چند از این طرف گفتگوی موافقت و

دوستی بمیان آوردند و عذرهای نامقبول گفته ابواب آشنائی مسدود ساخت و اگراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از قزلباش و جلالی که بجهت آوردن مایحتاج بموضع تردد مینمودند دچار میشدند قتل و غارت میکردند و این صورت تکرار یافته رفته رفته بین الجانبین خصومت و نزاع ازدیاد پذیرفته محمدپاشا نیز بطلب خون جلالیان در مقام انتقام درآمد و مردم او جوق جوق تپای قلعه میرفتند و از آنطرف نیز اگراد بمدافعه پیش آمده جمعی از طرفین مقتول و زخمی میگشتند. تا کار از رفق ومدارا گذشته فیما بین جنگ وجدال قایم شد و جمعی از جلالیان که از محمدپاشا خایف و ناراضی بودند مخصوصاً محمد بیگ برادر طویل و اتباع دفعه دفعه روی گردان شده نزد امیرخان رفته قریب سیصد چهارصد نفر ملازمت او اختیار نمودند این معنی علاوه ظهور عصیان او ازدیاد کدورت محمدپاشا شده نیران خصومت اشتعال پذیرفت و برطبق فرمان قضا جریان که عموماً در باب کل مخالفین اگراد صدور یافته بود الکا و ولایت متعلقه بدورا متصرف شد حسنخان بالضروره در آن منزل توقف کرده حالات بی پایه سریر سلطنت مصیر عرض کرد چون مقدمات مذکور در حین اقامت دارالارشاد اردبیل برضمیر منیر ملک آرا پرتو ظهور انداخت بنوعی که سبق ذکر یافت عالیجناب اعتماد الدوله حاتم بیگ را روانه آن صوب فرمودند که بدیده بصیرت نظر بر احوال آن سرحد انداخته اگر از اطوار امیرخان رایحه اخلاص استشمام نموده نشانه دولت روز افزون داشته باشد او را مستمال شفقت شاهی گردانیده خاطر دغدغه آلود او را از وقع اموری که بی اختیار روی داده باشد اطمینان داده از پرده حجاب بیرون آورد و جماعت جلالی را از پای قلعه او کوچانیده در هر جا مصلحت داند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و مبلغ پنجهزار تومان زر نقد رایج شاهی از خزانه معموره همراه کردند که بمدد خرج جلالیان دهد و اگر مهم او اصلاح پذیر نبوده در خلاف و عصیان راسخ بوده باشد آتش طغیان او را بآب تنبیه و تأدیب فرو نشانیده الکا ای او را بجلالیان قسمت نماید که در آنجا اقامت نموده همت بر قلع و قمع سایر طایغیان اگراد مصروف دارند.

ذکر توجه اعتماد الدوله بجانب ارومی و محاصره قلعه دمدم و سوانح پای قلعه

نسخه پرداز قلم دیباچه صحیف اخبار را بدین طرز بدیع آرایش میدهد که چون عالیجناب اعتماد الدوله دستوری یافته از دارالارشاد اردبیل متوجه خدمت مذکور گشته بتبریز آمد بایریداقخان حاکم تبریز و برخوردار بیگ انیس توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان اصفهانی و خراسانی و تبریزی و باقی که بمرافقت مأمور بودند روانه مقصد گشتند دوهزار نفر از جلالیان که از تاخت قراجه اردهان بازگشته بودند همراه شدند و در سلماس خان امیر الدوله غازی بیگ کرد حاکم آنجا و اولیا بیگ ولد کور سیف الدین حاکم انزل و صومالی که نصب کردهای همایونی اعلی بودند ملحق گشته بتاریخ روز سه شنبه بیست و ششم شهر شعبان داخل ارومی شدند حسنخان و محمدپاشا و امراء عظام رفیق ایشان استقبال کرده بملاقات فایز گشتند و مکان مناسب اختیار نموده نزول کردند روز دیگر جناب اعتماد الدوله ملازم معتمدیرا باتفاق ملک آقا محمد طسوجی که با امیرخان طریقه آشنائی داشت نزاد و فرستاد بعد از نصایح دوستانه خیر خواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه بایکدیگر ملاقات کرده بمافی الضمیر او اطلاع یابند و بمقتضی خیر اندیشی و دفع شر و فساد خاطر رزمیده او آرام بخشند امیرخان قبول این معنی نموده از قلعه پائین آمد و جناب دستوری نیز با چند نفری بوعده گاه رفته بایکدیگر ملاقات نمودند و از هر باب سخن بمیان آوردند امیرخان از مکرو حیل ظاهر خود را بتاج و هاج و لباس اخلاص و غلامی آراسته چنان نمود که بنا بر ظهور بی اعتدالی و اطوار ناهموار جلالیان و عدم وثوق و اعتماد بر حمایت حسنخان توهم نموده بدین چهار دیواری تحسن نمود و محمدپاشا طمع در الکاء من کرده مرا بدنام مخالفت حضرت شاه عالمپناه کرد اکنون ملتسم آنست که خدام و الامقام متکفل عذر تقصیرات من در خدمت اشرف شده در این زمستان مرابحال خود گذارند که از پسران خود یکی را با پیشکش لایق در مرافقت عالی بدرگاه عالمپناه فرستم و در ایام بهار که رایات ظفر آیات شاهی بجانب بیلاقات در حرکت آمد خود بسعدت آستانبوسی مشرف گردم جناب اعتماد الدوله تکفل مدعیات و قبول ملتسمات او کردند بشرط آنکه بمواعید خود وفا کنند و چون عصیان و قلعه بندی او بین الجمهور انتشار یافته ماظن خود را از آرایش بی اخلاصی پرداخته باخیل حشم بیدهشت بیرون آمده با امراء عظام قزلباش ملاقات و آمیزش نماید یکر روز میهمان اعتماد الدوله و روز دیگر امراء بقلعه رفته میهمان او باشند و از جانبین بلوازم رسوم و عادات دوستانه پردازند که آوازه موافقت او بدستور مخالفت در سرحد اشتها ریابد و فیما بین بدین قاعده قرار یافته وعده آمدن فردا کرد و جناب دستوری مجلس عالی آراسته امراء عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیرخان از صحبت جلالیان و محمدپاشا تخاصی مینمود قرار یافت که احدی از انطایفه در این مجلس نبوده باشند و آنروز هر چند انتظار کشیدند اثری از آمدن او ظاهر نشد دیگر باره آقا محمد طسوجی را فرستادند که حسب الوعده منتظریم بعد از گفتگوی بسیار که میانه او و آقا محمد واقع شده بود جواب صریح گفت که ریش سفیدان برادوست از غدرو خدعه های قزلباش و جلالی ایمن نیستند و اعتماد بر حمایت اعتماد الدوله که مرد تاجیک و از اهل قلم است ندارند و مانع آمدن من شدند مجملاً گریبان خود بدست شمانمیدهم و هر گاه صلاح داشته باشم پسر خود را با پیشکشی بدرگاه معلی خواهم فرستاد و اگر نوع دیگر بخاطریشان رسید بدین حصار خزیده جز قلعه داری چاره ندارم القصه خبث باطن او ظاهر گشته مشخص شده که گفتگوهای او محض چاپلوسی و حيله اندوزی بوده و بمتانت و استحکام قلعه مغرور

گشته سلوک طریق عناد و استکبار اختیار نموده است و عالیجناب اعتمادالدوله با امراء عظام در مهم امیرخان مشورت نموده اینقدرها مسامحه و مدارا در معامله او جایز داشتن اصلاً مناسب مصلحت دولت قاهره ندیدند چه آمدن وزیر اعظم و معتمد علیه دولت ابدقرین بپای قلعه و بی نیل مقصود بازگشتن منتج مفاسد عظیم بود بنابراین خاطر همگان بر محاصره و قلعه گیری قرار گرفت و حقایق حال بپایه سریر اعلیٰ عرض کرده شروع در سرانجام اسباب محاصره و قلعه گیری کردند در صدر داستان حذر اطالت و اطناب خواسته اشعاری شده بود که کماهی حالات این سفر را مشروحاً در سلک تحریر در میارَد لهذا لازم دید که اول شمه از صفت قلعه دمدم برسم اجمال نگاشته کلک شیرین مقال گردانیده شروع در مطلب نماید قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن گاودنبال است و دوطرف آن که شمالی و جنوبی است دره عمیقی است که از پائین بیابا جز بنردبان خیال نتوان رفت و ارتفاع محتاج بحصار نبوده و حصار نکرده از دوطرف دیگر که عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است که بجمال اتصال دارد و حصاری مضبوط مرتفع مع بروج عالی ساخته یکدروازه دارد و غربی آن که بزمین نزدیکتر است دو حصار استوار ترتیب داده یک دروازه در جانب جنوبی حصار دویم قرار داده اند که از دروازه تاروی زمین راهی است در میان سنگ در نهایت تنگی که عبور یکسوار از آنجا بغایت دشوار است و سببه پیش بردن بجز دوطرف که شرقی و غربی باشد میسر نیست و در جانب شرقی از پای حصار تا یک تیر پرتاب سنگ یک لخت است که از نقب زدن و جرکندن مصون است و در منتهای آن بر روی سنگ کنار دره از خوف نقب و جرو ممانعت نقبچیان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نهاده اند که فی الحقیقه آن هم قلعه ایست که باصل قلعه اتصال یافته تا آن برج بدست در نیاید محال است که سببه بپای قلعه توان برد و آب قلعه از حوض بزرگی است که بآب باران پرمیشود اما در میان دره جانب شمال حریم قلعه چشمه ایست که آب قلیل دارد و امیرخان تنقیه آن چشمه کرده بر سر آن حوضی فراخور آب ساخته که از اول شب تا صبح پرمیشود و یکروز مشروب خواص اهل قلعه را کفایت میکند و بر روی حوض گنبدی ساخته پشت آن از بزمین هموار کرده اند که از نظر برونیان پوشیده و پنهانست و آنرا سولق مینامند و بجهت محافظت حوضخانه و آب بردن برجی در جنب دیوار قلعه ساخته نردبان پایه از حوض تا بالا ترتیب داده اند که روی آن نیز پوشیده و بر مردم بیرون مخفی است و آن برج نیز قلعه ایست که در خارج قلعه واقع شده و باصل قلعه متصل گشته و در جانب جنوبی یخدانی در جنب قلعه ترتیب داده اند که در زمستان بیخ و برف پرمیکنند و حوضی در زیر آب آن ساخته شده که هر چه در تابستان و شدت گرما از یخ و برف آب شود در آن حوض جمع شده در هنگام قلت آب و گرما بکار آید و این یخدان را نیز قلعه کرده تیر انداز و تفنگ انداز بقاعده مقرر گذاشته کمال استحکام داده اند و آنرا بوزلق و قارلق نیز میگویند راه آن نیز بدستور راه سولق بر برونیان مخفی است. مجماً قلعه مزبور مشتمل بر پنج قلعه است یکی اصل قلعه پائین و یکی سولق و یکی بوزلق و یکی برج بزرگ دروازه شرقی که مذکور شد هر پنج در کمال استحکام که پیک تیز گام او هام را عبور و مورچه خیال را مرور بر آنها در نظر شبروان حوادث دور مینماید القصه جناب دستوری بوفور دانش تکیه بر اقبال همایون و جانفشانی خود کرد کمند همت برکنگره تسخیر آن قلعه انداخت بتدبیر امور قلعه گیری و سرانجام آنکار مشغول گردید در این اثناء موازی پاتصد نفر از تفنگچیان مازندرانی از اردوی معلیٰ باتفاق صفر علی بیگ یوزباشی و قورچیان چکنی بکومک رسیدند گنجعلی خان نیز که در تبریز بود با قشون آراسته متوجه گردید و امراء رفیق او و تفنگچیان اصفهانی و میرفتاح سرکرده ایشان بجانب شرقی رفتند و جانب غربی که قلعه پائین است بحسن اهتمام و کاردانی پیرو باقخان و تابینان و تفنگچیان خراسانی و بافقی قرار گرفت مرادخان سلطان مسیل سررا با محمد تقی بیگ مین باشی و تفنگچیان آذربایجانی بطرف جنوبی برابر قلعه بوزلق فرستادند و محافظت دروازه طرف مذکور را بعهده گنجعلی خان نمودند تفنگچیان مازندرانی با صفر قلی بیگ و قورچیان چکنی بطرف شمالی که برابر قلعه سولق است مأمور شدند بر خوردار بیگ انیس با عمل توپخانه مقرر شد که دو توپ بزرگ و یک بالمز ترتیب دهد قبان سلطان بیگدلی بسرکاری توپ و خدمات توپخانه تعیین شد و عجاله توپ کوچکی در قلعه کوکرت چلق موجود بود از دریای شبا با کشتی آورده در سببه حسنخان برابر برج خارج قلعه نصب کردند محمد پاشا را در خلال اینحال بیماری ضعف قلب طاری گشته از این خدمات معاف بود اما جمعی جلالیان را بکومک هر طرف تعیین نمود و مبلغ پنج هزار تومان زرشاهی که بجهت مدد خرج جلالیان آورده بودند میانه آن طبقه فراخور حال قسمت شد و جهت هر جماعت قشلاقی تعیین یافت عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نمودند و هر یک بر سر کار خود رفتند. امیرخان از این حالات خبر یافته در شبکه اضطراب افتاد مکرر کسان فرستاد و اظهار انقیاد و سخنان ملایم کرده خواست بلطایف الحیل و دفع الوقت شر اینجماعت را از خود دور کند چون مکرراً مکر و خدیعت او ظهور یافته بود سخنان روی اندود او بموقع قبول راه نیافت لاجرم اونیز در مدافعه و قلعه داری کوشیدن گرفت چند نفر از میرزاهای برادوست خود را از قلعه انداخته شاهی سیون شدند ایشان و هر کس دیگر که از قلعه میآمد منتفق اللفظ میگفتند که مردم قلعه از قلت آب در عذابند زیرا که در اینوقت از خشکسالی و قلت بارندگی آب حوض بسیار کم شده و آنچه مانده عفونت بهم رسانیده بچهار پایان میدهند و مدارش بر محصوران بآب سولق است که ظرف ظرف بخواص قسمت

میشود و هرگاه سولق بدست آمد جز استیمان و قلعه سپردن چاره ندارند و بنقب زدن تسخیر آن بسهولت میسر است چون در نظر عقل پسندیده مینمود و استیمان از جنگ وجدال و خون ریختن بخیر اندیشی اقرب بود و همت مصروف این امر داشته استادان چاهخو آورد ه شروع در نقب زدن کردند و حسنخان و امراء رفیق او از طرف شرقی سیبها و مورجلها قسمت کرده تا زمین خاک بود بحفر جر پرداختند و چون برسنگ رسیدند سیدها بافته شبها در طرف چیده و خاک و گل از راه دور آورده سیدرا پرمیکردند و کوچه گونه سروشیده ترتیب داده بدین وتیره پیش میرفتند و پیروا قخان نیز از طرف غربی که سرابا لامیباست رفت بدین شیوه عمل مینمود و جماعت اگر از شام تا سحر بر سر هر سیبه آمده جنگهای عظیم میکردند و دمدم از سهام تیز پراکراذ پیام اجل بگوش غازیان میرسید و گلوله تفنگ تگرگ آسا بر سردلیران سیبه میبارید و دوسه مرتبه در روز روشن بر سر مورجلها ریخته جنگهای نمایان و نبردهای قوی کردند و غازیان بیای ثبات استوار داشته در مدافعه میکوشیدند و از جانبین جمعی مقتول و زخمدمار میشدند نوبتی بسیبه نعمت الله صوفی ریخته بعد از محاربه بسیار اکراذ هجوم آورده رخنه در سیبه کردند که داخل سیبه شوند غرب مردانگی و جانفشانی در آنمعرکه از صوفیان صدور یافت پنجفر در دهنه آن رخنه از عقب یکدیگر کشته گشته اکراذ را مجال دخول ندادند هر کدام کشته شد سر گذشته دیگر بجای او ایستاد در آنروز از همگی اهل سیبه مردانگیها بظهور آمد و اکراذ کاری نساخته بقلعه بازگشتند در این جنگ از غازیان هفت هشت نفری مقتول و ده پانزده نفر زخمدمار شدند اکراذ تا بیست نفر مقتول و سی چهل نفر زخمدمار گردیدند و در سیبه حسنخان توپ کوچکی که بر برج بزرگ بسته شده بود بعد از بیست روز بلکه یکماه که اندک رخنه در جدار آن شده هنوز چنان نشده بود که صعودتوان نمود چون سدراه قلعه بود حسنخان بیتابی کرده بخود سر بیصلاح اعتماد الدوله آخر روزی یورش بر آن برج نموده دوازده نفر از یکه جوانان دلیر بسی تمام خود را ببالای برج رسانیدند چند نفر زخم تفنگ خورده بپائین غلطیدند دیگرانرا چشم ترسیده کسی اراده سعود نکرد و بالارفتن نیز خود را بپائین انداختند و تادویست نفر از مردم او که بپای برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده شروع در کندن دیوار کردند و تا نصف شب بین الجانبین جنگ وجدال بود در آن اثنا اکراذ هجوم نموده غافل از پس غازیان در آمده فیما بین جنگ شمشیر در پیوست و از بالای برج قلعه گلوله تفنگ ریزان بود بنابراین مددی بغازیان نمیرسید و غازیانرا دست از کار و رازار مانده باز گردیدند و جوانان دلیر و کآمدنی در این یورش ضایع و زخمدمار شدند حسنخان از آن جلادت جاهلانه خجلت زده و پریشان خاطر گردید چون امری واقع شده عالیجناب دستوری تسلی بخش خاطر او گردید چه در تمام عالم سپاهیگری تسخیر قلاع بی اینها نمیشود و بعد از چند روز که چاهخویان کار کردند از زیر زمین پی بسر چشمه نمیردند و متحیر بودند که نقب را بکدام طرف برند بالضرورة هر چند قدم که میرفتند سوراخی ببالا کرده علامتی نصب میکردند که معلوم شود نقب بکجا رسیده بدینجهت اکراذ از آثار علامت از قضیه سولق خبردار شدند و از قلت آب بیتاب و چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده طپیدن آغاز نمودند و همه شب بر سر نقب ریخته باتفنگچیان مازندران و صفرقلی بیگ و قورچیان چکنی که سرکار و نگهبان نقب بودند جنگ در پیوسته جیفلنهای عظیم میکردند و هیچ شبی از محاربه آسودگی نداشتند و چاهخویان فرصت کار نمی یافتند و تاسه ماه که رمضان و شوال و ذی القعدة بود بدین تیره زد و خورد میشد تادوسه مرتبه خلقی کثیر غیر سپاهی و عورات و اطفال قریب بهزار نفس از قلعه بیرون کردند و آنجماعت العطش گویان بیتابانه خود را بآب میرسانیدند و محصوران آنچشمه را آب حیات انگاشته فدائی وار در محافظت سولق میکوشیدند و از اینطرف سعی موفور بظهور میرسید معهذا در این سه ماه بی بسر چشمه برده نشد و چون آب حیوان پنهان بود جناب دستوری تدبیر دیگری بخاطر آورده قراردادند که از روی زمین سیبه بر بالای سولق آورده گنبد را سوراخ کنند و توپ بزرگ بالمیزرا که ریخته شده بود بردیوار نردبان پایه راهرو آب بسته آنرا فرود آورند که روی آن گشوده گشته افراد بسولق آمدند نتوانند نمود و نقب نیز بدستور از زیر زمین درکار باشد توپچیان حسب الفرموده عمل نمودند و مقرر شد که از امراء عظام میرصوفی و میربازوکی و میرمقدم دست از سیبهای خود باز داشته بر سر سولق سیبه آورند و حسنخان آقایان معتمد و ملازمان را بر سیبه خود گذاشته سرکار امراء مذکور مینموده باشد پیروا قخان نیز قرار یافت که از طرف سیبه خود یک سیبه از میان دره بر سر سولق آورد و امراء حسب الفرموده شروع در آن نمودند و خدام اعتماد الدوله از غایت اهتمایی که در لوازم قلعه گیری داشتند از محل خود بتوپخانه آمده بیست و یکروز در توپخانه بسر برده از صبح تا شام بانداختن توپ و محافظت سیبها توجه مینمودند و شب هر خدمتی که بهر یک از امراء رجوع میشد صبح تحقیق و تفتیش آن کرده اگر تقصیری شده بود صاحب تقصیر مورد عقاب و سرزنش میشد و اضطراب جماعت اکراذ از ظهور اینحال از دیاد پذیرفته یک پاس که از شب میگذشت جوانان جلد مکمل و مسلح بیرون آمده در سر سولق جنگ آغاز نهاده داد دلاوری میدادند از این طرف مشاعل افروخته شده در روشنائی مشعل تفنگچیان بمدافعه کردان میپرداختند و هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمدمار میگشتند در کمر کوه مغاره بود مشرف بر بام سولق اکراذ زیر مغاره نقبی میزدند که بمغاره در آمده بر سر سیبهای سولق ریخته غازیانرا پراکنده سازند و همیشه مانع آنکار میشده باشند بعد از اطلاع امراء عظام صلاح دیدند که پیشدستی کرده مغاره را متصرف شده تا تسخیر سولق نگاهدارند موازی سی نفر از یکه جوانان سر گذشته قزلباش و تفنگچی متقبل این خدمت شده در اول روز که آفتاب بلند شده بود این دلاوران سر

گذشته از دهنه سیبیه تا مغاره دویده مردانه خود را بمغاره انداختند از قله تفنگ بسیار انداختند زیاده از یک کس در آن دویدن ضایع نشد اما چون شب شده زمانه ملبس بلباس عباسیان گشت امراء عظام تا نصف شب بر سر سیبیه خود ایستاده محافظت نمودند و بعد از نصف شب اکراد دو جوقه بیرون آمده یک جوقه از طرف بالا بر سر سیبیه آمده با محافظان سیبیه جنگ در پیوسته آن مردم را بخود مشغول گردانیدند و جوقه دیگر از راه زیر مغاره سردر آورده با اهل مغاره محاربه آغاز نهادند و آن دلاوران تا گلوله باخویش و تیر در ترکش داشتند با اکراد جنگ کرده مغازه از دست ندادند بعد از اتمام یراق که تا ده نفر ایشان ضایع شده نزدیک بآن رسیده بود که یک تن زنده نگذارند لا علاج بیست نفر که مانده بودند دست بشمشیر یازیده خود را از مغازه بمیان اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون رفته در اجل هر کدام تأخیری باشد سلامت سیبیه رسند هشت نفر زخم دار بیرون آمده مابقی راه عدم پیمودند و نفر از مجروحان را که یک تفنگچی اصفهانی و یک نفر پازوکی بود گرفته بقلعه برده بودند امیر خان از مردانگی ایشان تعجب نمود و راضی بقتل نشده بمعالجه و مداوا پرداخته بعد از صحت بیرون فرستاد القصه قریب بصبح صادق این قضیه صادر گشته اجساد قتیلان را بر در مغاره افتاده دیدند اندک تزلزلی بجان غازیان راه یافته جناب اعتماد الدوله متأثر گردیده با مرء مقدم و پازوکی و صوفی سرزنش و عتاب آغاز نهادند و تهدیدات فرمودند اما در عالم سپاهگیری و رفع شماتت اعداء اغماض عین از آن کرده زیاده از روز دیگر اهتمام در کار خود می کردند در همان روز چهل نفر از غازیان استاجلو ملازمان حسنخان از وفور غیرت و مردانگی متکفل نگاه داشتن مغاره گشته اراده رفت کردند و اعتماد الدوله در تجویز آن متردد و از واقعه شب گذشته اندیشناک بودند حسنخان بمبالغه و ابرام متقبل شد که امشب خود با سیصد کس پاس آنجماعت داشته بدفع شر اکراد قیام نماید جناب دستوری طوعاً کرهاً رضادادند و قبان سلطان بیگدلی و امامقلی سلطان آجر کورانیز مقرر داشتند که باقشون خود در آن شب امداد حسنخان نموده پاس دارند و حسب اللتماس سایر امراء ده نفر دیگر از مردم ایشان تعیین شدند و مجموع که پنجاه نفر بودند در همان لحظه با یراق و اسباب جنگ و ذخیره چند روزه بآئین شایسته بالا دویده خود را بمغاره رسانیدند اکراد از این جلادت و دلیری تعجبها نموده چون شب شد زودتر از شب گذشته بیرون آمده و جنگ در پیوسته و فیما بین محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسنخان و امراء و تفنگچیان از بیرون و دلیران مغاره از اندرون تا طلوع صبح نبرد آزمائی کرده و جنگ و جدال اشتغال نمودند و اکراد با وجود سعی بسیار کار نساخته خایب و خاسر باز گردیدند و غازیان مردانه مغاره را نگاه داشتند و هر شب چند نفر از اکراد که تا صبح از سولق آب میکشیدند بزخم توپ و بالیمز و تفنگ نابود میشدند تا اینکه سیبیه بر حوض سولق رسیده گنبد حوضخانه را سوراخ کردند و از آن سوراخ راه آب رانیده بی سرچشمه بردند و اکراد چاره جوی گشته همه روزه از میان نقب بیرونیان جنگ کرده مانع کار نقبچیان بودند امراء عظام در هیجدهم شهر ذی الحجه الحرام وقت ظهر از سوراخ سولق کاه زیاد بگنبد ریخته آتش زده کاه دود کردند جماعت اکراد حارسان حوضخانه از بیم کاه دود بقلعه گریخته غازیان خود را بآئین انداخته سولق را متصرف شدند و راه آنرا ده پایه بالا رفته بخش و گل مسدود کردند در آن روز غوغای عظیم دریای قلعه شده اکراد سعی بسیار در دفع این حادثه نمودند اما هیچ اثری بر آن مترتب نشد و حراست سولق بعهدۀ تفنگچیان مازندران شده امراء عظام هر یک بسببه سابق خود رفتند و خدام اعتماد الدوله نیز از توپخانه مذکور بمنزل خود رفتند بعد از تسخیر سولق تاده پانزده روز امیر خان و خواص بآب قلیل بوزق و سایر محصوران بآب متعفن حوض بزرگ قناعت کرده روز گذرانیدند و بدستور در قلعه داری میکوشیدند چون تسخیر سولق از زمستان تا وقت بهار و هنگام تقاطر مطار کشیده بود در این اثناء بر خلاف سال گذشته سحاب چون پیلان مست در جوش و خروش آمده بارندگی آغاز شد و از حکمت بالغه الهی که عقل عقلاء بکنه آن نرسد قریب یک ماه باران انقطاع نیافت چنانچه محصوران تا شش ماه از آب بی نیاز گشتند چون دفع تقدیر بدستاری تدبیر از اندیشه خرد بیرونست آنهمه سعی و رهنمائی که در عرض سه ماه بدستاری همت والا و قانون مستمره قلعه گشایان روزگار در تسخیر سولق بوقوع پیوست بیفایده گشت و لهذا مردم قلعه بیشتر از پیشتر در قلعه داری کوشیدن آغاز نهادند<sup>۲۰</sup> شرح فتح قلعه دمدم و قتل امیر خان و اتباع و قضایائی که بعضی در زمان حیوه اعتماد الدوله و بعضی بعد از آن بتقدیر ملک منان روی داد.

خامۀ وقایع نگار صحیفۀ اخبار را بدین آئین آرایش میدهد که چون از تسخیر سولق بنا بر کثرت بارندگی و تقاطر امطار چنانچه مذکور شد مقصودی بحصول نه پیوست قرار یافت که همگی امراء عظام سیبیه با کوجه سید پیش برده قلعه را بتوفیق الله بزور بازوی مردانگی و قهر غلبه و مفتوح سازند و جناب دستوری از منزل خود کوچ کرده بطرف سیبیه حسنخان آمده یک سیبیه بسرکاری صفرقلی چگنی بخود و ملازمان درگاهشاهی مخصوص گردانیدند و در آن سیبیه نشیمن ساخته رحل اقامت انداختند و از همه طرف شب و روز سعی نموده مصالح می کشیدند و سید با فان سید می یافتند و جمعی خاک و گل جهت پر کردن سب از راه دور می آوردند و تخته ستبری را آهن بر روی کشیده کرد و نی تعبیه کرده در برابر کوجه سب میداشتند که کارکنان در عقب آن کار کرده از آسیب گلوله ضربزن و تفنگ محفوظ باشند و بدین وتیره شبها کار کرده ذرع ذرع پیش میرفتند و روز پاس میداشتند



معهدنا هیچ شبی نبود که دوسه کس از آسیب ضربزن و تفنگ ضایع نشود نخست حسنخان و الیاس خلیفه قراداغلوو میرفتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی و بدین طریق که مذکور شد سیه را بیای برج بزرگ خارج قلعه برده بدیوار رسانیدند قرایبگ نام وکیل امیرخان با فوجی از اکراد بحراست آن مشغولی داشتند نفتچیان دوسه روز کار کرده چوبهائی که جهته استحکام عمارت در میان خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند تزلزل در ارکان آن افتاده قریب بظهری که کارکنان بجهت اکل و شرب بیرون آمده بودند یکطرف برج کنار دره متحرک گشته فروریخت جمعی از مستحفظان در میان خاک از بالا بیائین دره افتادند چون اینحالت مشاهده افتاد جناب دستوری بحسنخان اعلام کردند که دیگر چه جای ایستادنست ببرج یورش میباید کرد و حسنخان مردم سیه خود را بیورش مأمور گردانید اول کسیکه قدم بر بالای برج نهاده قرایبگ را بتفنگ زدو سرش را بریده آورد پهلوان محمدنام شخصی بود از تفنگچیان خوزانی اصفهانی که از پی او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر ببرج برآمده هفت هفت نفر را در بالا بقتل آورده سر بریدند خواهرزاده امیرخان خوشروی صبیح الوجه در کمال حسن و لطافت از بالای برج بزیر افتاده آسیبی چنان باو نرسیده بود یکی از ابلهان طایفه چینی حارسان دره با او دست و گریبان شده همان لحظه بقتلش پرداخت و سرش را بریده آورد جناب اعتمادالوله متأسف گشته آنشخص را ملامت بسیار کردند و از جایزه و جلدوئی که چشم میداشت بهره نیافت القصه برج بتصرف درآمد مستحفظانش اکثر بقتل درآمدند و چند نفر در زیر خاک مانده هلاک شدند و تسخیر آن برج افتتاح فتح قلعه گردید چنانچه عنقریب نگاشته کلک بیان میگردد راقم حروف را که درین زد ذات رفیق جناب دستوری بود این رباعی از خاطر فاطر سرزده بود سمت تحریر یافت (رباعی)

این برج که یافتی بفتحش تأیید از مطلع آن برآمدی چون خورشید  
کوتاه بدی زفتحش کیوان را از دامن خاکریز او دست امیـد

چون برج مذکور که سنگ راه غازیان بود از میان برخاست کار بریشان آسان گشته در عرض ده روز سیه باحوالی قلعه رسانیدند و توپخانه ترتیب داده یک توپ بزرگ و بالیمزرا در طرف قلعه پائین سیه پیر بود اقاخان نصب نموده شروع در انداختن کردند و کار بر محصوران تنگ گشته امیرخان سراسیمه شد و اکراد قطع امید کردند چون جمعی از اعوان و انصار او در این معارک کشته شدند سایر محصوران متزلزل گشته آغاز بیرون آمدن کردند و هر روز ده کس و بیست کس از اکراد جلالی خود را بسیه با انداخته اظهار شاهی سیونی مینمودند و جناب دستور مکرم دست دریا نوال ببذل و احسان گشاده بیرون آمده را بخلاصه فاخره و انعامات مینواخت مجملاً مهم قلعه بجائی رسید که در همان دوسه روز مفتوح گردد از قضایای آسمانی واقعه ناگزیر اعتمادالوله که در فوق بتحریر پیوست روی داد شرح واقعه آنکه روزی باتفاق امراء در منزل گنجعلیخان بودند آخر روز که بمنزل خود آمدند بتوپخانه رفته سرکاری توپچیان اول شام بدیوانخانه آمده بعد از ادای فرایض تا دودانگ شب بدستور معهود با مجلسیان در کمال شکفتگی صحبت داشت هنگام خواب بخوابگاه خود رفت راقم حروف هنوز بوئاق خود نرسیده بود که کس بطلب آمد فقیر متحیر گشت که آیا باعث طلب چه بوده باشد دیگری رسید گفت که جناب میرزائی بفجاه از هم گذشت همگانرا حیرت عظیم دست داد و امراء عظام را اخبار نمودیم همگی جمع شده صورت واقعه را بخدمت اشرف عرضه داشت نمودند همان شب نعلش را از پای قلعه بزیر آورده بغسل و تکفین پرداختند و آخر همان روز روانه تبریز کردند امراء کس فرستاده امام قلی خانرا با جنود قاهره که در سلماس بودند طلب داشتند از وقوع این واقعه فی الجمله افسردگی روی داده کار قلعه بنزدیک رسیده بود بتعویق افتاد محصوران که فوج فوج بیرون می آمدند استقامت یافته پای در دامن کشیدند تا آنکه محمد بیگ بیگدلی بسرداری موسوم گشته بود رسید و امراء عظام سابق و لاحق و قورچیان از سر جد و اجتهاد شروع در کار کرده در اندک روزی سیه با طرف بالا و پائین بدیوار برج رسیده بضرر توپهای سنگ انداز تزلزل در بنیان بروج افتاده رخنه پدید آمد و از طرف بالا دلیران قلعه گشاهم هجوم آورده دوسر برج را متصرف شدند و از طرف غربی سیه پیر بود اقاخان نیز غازیان ترکمان بیای مردانگی بر بروج قلعه پائین که پسر بزرگتر امیرخان بحراست آن قیام داشت صعود نمودند و محافظان از مصادمه عاجز شده دست از آن باز داشته بقلعه بالا گریختند و حصار مفتوح گشته از آنجا شروع در کندن دیوار بین القلعتین کردند کار محصوران باضطرار انجامید محافظان بوزلق کس نزد امراء فرستاده امان طلبیده بوزلق را بتصرف دادند چون سه حصار استوار قلعه از دست رفت اکراد از مدافعه و حصار داری عاجز گشته همگی بخانه امیرخان که آنرا هم نارین قلعه کرده بود درآمد چاره جوی شدند و غازیان بیخوف خود را از بروج بمیان قلعه انداخته سوای خانه امیرخان بر سایر بروج و باره منازل تسلط یافتند امیرخان از همه طرف بلارابر خود محیط یافت اکراد را از جنگ و جدال منع نموده کس نزد محمد بیگ فرستاده التماس نمود که او با غازیان شاملو بقلعه آمده او را از حسنخان و لشکریانش که فیما بین خونهار یخته شده و از ایشان خایف است صیانت نماید و او را با پسران و منتسبان سلامت بدرگاه معلی رساند در این اثنا خان ابدال مکرری با چند نفر از مردم خود بیرون آمد و او را نیز با اتباع هر چند نفر را بجمعی میهمان او باشد بعد از او محمد بیگ برادر طویل با جلالیان که در قلعه بودند بیرون آمدند او را نیز با اتباع هر چند نفر را بجمعی سپردند که میهمان ایشان باشند بعد از آن محمد بیگ حسب التماس امیرخان بقلعه رفت امیرخان با پسر بزرگ و جمعی از قبیله

برادوست و غیرذلک قریب بیکصد نفر همه زره پوش با تفنگ و اسلحه و یراق جنگ از خانه بیرون آمده با محمد بیگ ملاقات کردند و تا دو بیست نفر دیگر در قلعه بودند محمد بیگ جمعی را بحراست اصل قلعه مأمور ساخت که احدی متعرض خانهای اکراد نگردد و امیر خان را با انجماعت بمنزل خود آورد و خیمه و خرگاه بزرگی جهت ایشان علیحده نصب کرد و حسنخان و امراء را طلب داشت که آمده با امیر خان ملاقات نمایند و درباره او و انجماعت بدانچه صلاح دولت قاهره دانند عمل شود خود با برادران با امیر خان در قفانشسته بلوازم میزبانی قیام داشت که حسنخان بحوالی خیمه رسیده کس فرستاده محمد بیگ را بیرون طلبید از نیامدن حسنخان با آن مجلس و بیرون رفتن محمد بیگ اضطرابی در حال ایشان پدید آمد و حسنخان با محمد بیگ خطاب کرد که عجب از عقل و دانش تو بود که با این جماعت یاغی طاغی که دست از جان شسته اند اعتماد نموده با برادران در میان ایشان شسته صلاح در این است که این جماعت را از یکدیگر متفرق ساخته امیر خان را پاسرو چند نفر از اقوام نزد خود نگاه داشته رفقا را هر چند نفر بیکی از امرا بسپاری که بعد از عرض بدانچه حکم شود عمل نمائیم محمد بیگ را معقول افتاده کس نزد امیر خان فرستاد که بودن شما و اینقدر مردم در یکجا میسر نیست شما با پاسرو اقوام در این خیمه بوده با ستراحت مشغول شوید امیر خان قبول کرد اما رفقا راضی نشدند و باو گفتند که ترا خاطر جمع است که امراء بخود سربقتل تو جرات نمی نمایند اما یک تن از ما زنده نمی گذارند و میانه ما و تو تعهد چنین بود که در شدت و رخاء با هم باشیم حالا تو حیات ده روزه را غنیمت شمرده از ما جدا می شوی ما جدا نمی شویم و اگر کشته باید شد بر سر یکدیگر کشته می شویم و جواب بیرون فرستادند در اثنای این رفت و آمد از خانه الیاس خلیفه شورش و غوغائی برخاست چنین معلوم گشت که در وقتیکه خان ابدال مکرری را بمنزل الیاس خلیفه فرستادند خلیفه در سبیه خود بود و ملازمانش بلوازم میهمان داری و توصیفات رسمی پرداخته شربت آورده اند در این اثنا خلیفه که مرد صوفی صاحب اخلاق ساده لوح بود با سه چهار خدمتکار میرسد با میهمان تواضعات میزبانانه کرده بملازمانش خطاب و عتاب آغاز مینماید که درین شدت گرما چرا تا غایت تکلیف گشودن اسلحه و یراق بیاران نکرده اید که با ستراحت مشغول شونید خدمتکاری پیش می رود که یراق ایشان را گشوده مخفف سازد خان ابدال خیال دیگر کرده فی الفور از جای خود جسته شمشیرها برهنه کرده در میان خرگاه دوسه زخم بر الیاس خلیفه زده چند نفر از ملازمانش که بی آلت جارحه و یراق در میان خرگاه بودند زخم دار کردند و غازیان قرا داغلو خبردار شده از بیرون شمشیرها آخته بخرگاه درآمدند الیاس خلیفه را با دو نفر قوم او مقتول و چند نفر را زخم دار یافتند و بوخان ابدال آورده او را با رفقا پاره پاره کردند و این واقعه مصدق قول حسنخان گشته اعتماد از انطایفه برخاست غازیان قزلباش دست بشمشیر برده شروع در قتل جمعی که در اینروز پیشتر از امیر خان بیرون آمده بودند خواه اکراد خواه جلالی کردند چه انقیاد انطباقه عدا در آنوقت حکم ایمان یأس داشت مجملاً تیغ یمانی غازیان بسرافشانی در آمد هوشور و غوغای عظیم پدید آمد امیر خان و رفقای او نیز از مشاهده اینحال و هجوم لشکر قزلباش که خیمه و خرگاه ایشان را مرکزوار در میان گرفته بودند از جای خود حرکت کرده سوراخها در نمود خرگاه کرده غازیان را بتفنگ گرفتند چون کار با اینجا رسید ازینطرف نیز تفنگچیان خیمه و خرگاه را بتفنگ گرفتند بیست سی نفر از ایشان تفنگ خورده دیگران با شمشیرهای آخته بیرون آمده جنگ کنان راه عدم پیمودند و جنود قاهره بمثابه دست بقتل و غارت بر آوردند که چند نفری از محصوران که شش ماه بود بیرون آمده اظهار شاهی سیونی مینمودند در این غوغا قتل و غارت یافته ترو خشک با تیش قهر سوخته شد انجماعت نیز که در نارین قلعه بودند بیتاب و توان گشته رضایقضا داده معروض تیغ یا ساگردیدند القصة از اقتضای قضا بی اختیار اینصورت روی داده بعقوبت نمک حرامی گرفتار آمدند و از تقریر بعضی اکراد بتحقیق پیوست که امیر خان و رفقا چنین کنکاش کرده بودند که رستگاری ما از دست قزلباش ممکن نیست یراق بسته بیرون میرویم جمیع امراء در آن مجلس جمع میشوند مادست بشمشیر کرده تا بیرونیان خبردار میشوند امراء را در اندرون خیمه بقتل میآوریم اگر توانیم بدر رفت فهو المطلوب و الأباری خون خود گرفته بمردی کشته شویم بدینجهت از خان ابدال این جسارت بظهور آمده بادی قتل الیاس خلیفه گردید العلم عند الله بعد از این واقعه پسران کوچک و باز ماندگان امیر خان را باردوی معلی آورده اموال و اسباب اهل قلعه بغازیان تقسیم یافت و در حینیکه اردوی گردون شکوه در گاو دول مراغ هنوز داشت حقایق اینحال بعرض اقدس رسید حسب الامر گنجعلیخان با جمعی از تفنگچیان چند روزی در پای قلعه توقف نموده سایر امراء عظام و عساکر ظفر فرجام بدرگاه عالمپناه آمده در چمن قرا جیوق بموکب همایون پیوستند ایالت و دارائی و الکاء ارومی بقیان خان برادر مقرب الحضرة محمد بیگ بیگدلی تفویض یافته سه هزار تومان زر نقد جهت ضروریات قلعه دمدم و مدد خرج غازیان ملازم او شفقت شد و مقرر گشت که از حدود ساروقورغان و گاورود تا سلماس همگی امراء و حکام بجار دیلجارا حاضر گشته از سخن و صلاح او بیرون نروند و اوباقشون آراسته بدانجا رفته بتعمیر قلعه و آبادانی پرداخت و گنجعلیخان و تفنگچیان آمده بموکب ظفر قرین ملحق شدند<sup>۲۱</sup>

رویدادهای فتح قلعه دمدم در میان اکراد به داستانی حماسی تبدیل شده که حکایت خوانان و بینگویان کرد آنرا زنده نگاه داشته اند. این داستان به چندین شیوه و چندین لهجه گوناگون سروده و باز گوشه است ولی محتوی همه آنها در شاد و

مقاومت جنگجویان کردو درندگی عجم متفقدند. کردشناسان بیگانه پیش از خود کردها بیت دمدم را ثبت کرده‌اند. چندین تکست جداگانه هم اکنون از آن موجود است که هر یک ارزش ویژه خود را دارد، از جمله آنها تکستی است که اسکارمان در آغاز قرن بیستم در مکریان از زبان رحمان بکر<sup>۱</sup> گرفته و ثبت کرده است نویسنده‌گان معاصره کرد به زنده کردن داستان قهرمانی دفاع دمدم اهمیت ویژه‌ای داده‌اند. عرب شنبه<sup>۲</sup> در داستانی هنری و مصطفی صالح کریم<sup>۳</sup> آن را در قالب داستانی دراز تنظیم کرده‌اند.

بیت دمدم:

دلَم آرام نگیرد از این غم از این حرمانه،  
بانگی از من بدرگاه خدا و دیگری بدرگاه پیغمبر آخر زمانه،<sup>۴</sup>  
بانگی دیگرم بر نیکمردان گرمسیر و کوهستانه،<sup>۵</sup>  
بانگ دیگرم بدرگاه پیر سلیمان بانه،<sup>۶</sup>  
بانگی دیگرم بدرگاه سلطان صمد که مسکنش دشت ارومیه و کهنه لاهیجانه،<sup>۷</sup>  
بانگی دیگرم بدرگاه سلطان بایعقوب که منزلش بکوه فرنگ روبروی تپه کوزه گرانه،<sup>۸</sup>  
بانگی دیگرم بدرگاه شیخ معروف که مسکنش دشت محمدشاه روبروی تپه کوزه گرانه،<sup>۹</sup>  
بانگی دیگرم بدرگاه جانماز سفید که در چوملانه،<sup>۱۰</sup>  
بانگی دیگرم بدرگاه خضرزنده و خضرالیاس، هیچکس مسکنشانرا ندانه، که سیاحندو جاودانه،<sup>۱۱</sup>  
بانگ دیگرم بر امام حسن و حسین غریب، مزارشان در مشهد و کربلاست، عجم و سیاهکلاه بزبارتشان روند، گویند  
بروز قیامت، از سوی خدا پاداش ایمانه،<sup>۱۲</sup>  
بانگ دیگرم بر حضرت علی بروز جمعه و جماعات، سوار دلدل شود، دست به ذوالفقار برد، مقصدش غزا با کافرانه،<sup>۱۳</sup>  
بانگی دیگرم بر سبزه پوش حاجی خوش در ترشکانه،<sup>۱۴</sup>  
بانگی دیگرم بر آن شهسوار سلطان سعد و قاص که منزل او در قلّه کوهستانه،<sup>۱۵</sup>  
جفت کبکهایم تیر خوردند در قیسقپانه،<sup>۱۶</sup>  
کلی برمن یاغی شده در مرغزار کوهستانه،  
بگوشم خوش آید نغمه یوغ و صدای گرنب ارابانه،  
خاتونها بالای برج دمدم رفته، خود را پرت میکنند، روبروی سنگ شمشیرخانه،<sup>۱۷</sup>  
دل خان زخمیه، چه زخمی و خونینه، روبرویم مرغزار کوهستانه، چه شیرین و نازنینه، باران دوزرود جاری میشود، چه  
زالال و شیرینه، مجلس آرائی، کساد بازارش بر کسی نمانده، بر ما هم نمی‌مانه،  
خان برادوست گفت به خان ابدال مگری، بیابا هم شویم برادر پدر مادری، برایت دست اندازم روی بالچوغه شمشیری،  
غلافها برایت جاگذارم، در اعماق دمدمی.  
خنجرها بشکنم زبهرت بغیر از نیروئی،<sup>۱۸</sup>  
شمشیرها بشکنم زبهرت بغیر از دانزاعی،<sup>۱۹</sup>  
تپانچه ها بشکنم زبهرت بغیر از مصری،<sup>۲۰</sup>  
تفنگها بشکنم زبهرت، خان من! بغیر از استاد شاهقلی،<sup>۲۱</sup>  
نیزه ها بشکنم زبهرت، خان من! بغیر از نظری،<sup>۲۲</sup>  
سپرها بشکنم زبهرت، خان من! بغیر از کرگدنی،<sup>۲۳</sup>  
رزه ها برایت پاره کنم، خان من! بغیر از داودی،<sup>۲۴</sup>  
اسبها برایت از نفس اندازم، خان من! بغیر از سگلاوی،<sup>۲۵</sup>  
مردها برایت از نفس اندازم، خان من! بغیر از سی سالی،<sup>۲۶</sup>  
مگر چنین نبردی کرده باشد، رستم مازندرانی، دیوسفید را از زیر کوه دماوند بیرون کشید بنیروی شمشیری،  
مگر چنین نبردی را کی کرده باشد؟ فرزندان ایران در خون سیاوشی،  
دل خان زخمیه، چه زخمی و خونینه، زبهرت روم به حوض دمدم، وه چه دمدم رنگینیه، باران دوزرود جاری میشود،  
چه زالال و شیرینه، بهرمن شهر اجنه شده‌ای، دلسوزان را نابود میکنی، از شاهی تا به خونکاری<sup>۲۷</sup> از خونکاری تا  
به پادشاهی، شاه با ابدال همیگشتی، در دمدم دید سازمانی، تدبیری کرد با اصفهانی، شاه عباس همیگوید، بیا ای

حسن خانی، اندیشیم تدبیری نهانی، بر ما گذشت زمستانی، کنون آمد تابستانی، زودباش و بکن کاری، دمدم رابگشای باری، هفت سالست یاغیند آری،

میگوید شاها جای سختیه، نروم به آن ناحیه، امدادش رسد از ارومیه، شکست ما حتمیه، خانه خراب میشویم، سنگ زیرآب میشویم، آماج عتاب میشویم،

شاه عباس میگوید: حسنخان خانه خراب، بس کن دگر حرف ناباب، گم شو از پیشم چون سراب، امدادت دهم باشتاب، میباریم بردمدم عذاب،

حسنخان میگوید: شاه بس کن ناز و عتاب، گرن گرفتمش چون شهاب، روا باشد بر من عذاب، ببند مرا جای دوآب،

مهتر<sup>۲۷</sup> اسبان بدر آرند، بر پشتشان زین گذارند، توشه و نعل بند آرند، پیک روانه ایلاته، بر شهر و بر ولایاته، بر ایروان و ایراته، رشت و کشمیر و گیلانه، ارومیه و لاجانه، از سلدوز و مکریانه، سنه، سقز، کرماشانه، دره گز و رشتسانه، هویزه، شوشتر، مریوانه، صد هزار خان و سلطانه، بایتختش اصفهان،

برون آمد از سپاهان، سپاهی سراسر طغیان، زمین و زمان شد لرزان، غبار رسید بر آسمان، شده روز آخر زمان، بر سپاه افتاد ولوله، لشکر تیپ تیپ و قافله، بر قافلان توشان منزله،

آن کافران پرحیله، سرنیزه شان جنان بیله، بدنبال لشکر خیله، منزلگهی اردبیل،

کافر می پیمود مجیزه، ملعون دین ریزه ریزه، منزلگه دشت تبریزه،

صدای علم ابلاغه، صوت زره و قلچاغه، منزل بناب و مراغه،

قشون آید راهی راهی، گوید خان مکری کجائی، بدشت خوی منزل جائی، ره پیمود لشکر مخصوصه، از خان مکری،

میپرسه، منزلگه دشت سلدوسه، چه لشکری پرهنگامه، باقشون و با زمزمه، گرفت دره دارنه، رحمان بکر با آنانه،<sup>۲۸</sup>

خبر بهر خان آمده، نیک خود را کند آماده، دنیا بچنگش آمده، جنگ دینی پیش آمده،

خان گوید: اگر او شاهست من خانم، خالق باشد پشتیبانم، عبد گله ای شیرانم، کشنده شیعیانم،

روزی چون سپیده دمید، لشکرشاهی در رسید، اردو هر جارا پوشانید، پای دمدم خرگه کشید،

بردمدم سنگ میدانی، زدند توپ اصفهانی، گردو خاک پوشید آسمانی، شگفتا نستوه مردانی، شد روز آخر زمانی،

دمدم سنگی به مرغزاری، زدندش توپ افشاری، هفت شب و روز آتشیاری، دنیا را پوشید غباری، خبر رسید به افشاری، دمدم سنگی لاجوردی، زیندش توپ نبرد ی، تاروز مرد ی، نامرد ی،

دمدم سنگی است برجسته، که دشمن بتویش بسته، دمدم یکی سنگ پهنه، زدندش توپ و توپخانه، تا قلعه گردد ویرانه،

دمدم سنگی در میدان، زدندش توپ کارخانه، دیرک رفت به کوهستانه<sup>۲۹</sup>

دمدم سنگ صخره ای، زدندش توپ کله ای، دیرک رسید به کوکه ای،<sup>۳۰</sup>

که خان به غذا مشغوله!

دمدم سنگیست مدور، چهار اطرافش را ببر، بهشت را با شمشیر بخر،

که خان به غذا مشغوله!

دمدم یک سنگ آبی، پنج تابستان چار اشتیه،<sup>۳۱</sup> توش خان دست طلائی، که ظفر بر آن قاصیه،<sup>۳۲</sup>

وزیر و وکلا گویند: خانا! اینان کینند؟

خان فرماید: اینان کاروانیند،

که خان به غذا مشغوله!

خانی برخاسته از کردان، کیست او؟ احمد بیگ لیطان، رویش سیاهست چون شیطان، برای اندکی تالان،<sup>۳۳</sup> قهر کرده رفت پیش آنان، نشان داد به آنان یخدان، کی بود کافر بی ایمان، ریختند دم قاتل در آن، تا که میرند مسلمانان، به تنگنا افتادند آنان،

رسید روز آخر زمان، گریستند بسی خاتونان، از دست دادند جای و مکان، خدا پشتیبان ایشان،

یکی خاتون بمیدانه، به خان همیزند طعنه، حرامت باد خواب خانه، آب نداریم بهر چانه،<sup>۳۴</sup>

خاتونی ضجه میزند، خان! الهی مارت زند، موهایم کپک میزند،

خاتونی هم بافقیری، زانوزند پیش میری، خان! وا ی بر من فقیری، آب نیست بقدر خمیری، خانا حیف که بی تدبیری،

که خان به غذا مشغوله!

بنگر خان پنجه زرین، بهیمن خاتون شیرین، بهیمن خان دست‌زرین، برفی بارید آن تابستان، هفت شب و روز با آن زیستن، در نظر بود بایک‌هزار، خضر زخمی کنیم سوار، تخت‌روان پیش‌خونکار، وزیر گفت ای خان نامدار، قلعه برای شاه گذار، نامه بهر او ارسال دار،

بنگر آن خان زیبائی، که گفت به قوم غزائی، هر کس گریزد رهائی، هر کس بمیرد فدائی، آنکه کشته شد غزائی، طایفه‌ای بود از کفار، گفتند به خان نیک‌رفتار، که بیجا گفتی ای سردار، باتیغ رویم به کارزار، بنگر آن خان زیبائی، میگوید: ندای حق برخدائی، بی‌شریک است، ندارد همتائی، غیر خدا نبود کسی، پناه بر شیخ گیلانی، بر شیخ جنید بغدادی، بر سلطان معروف کرخی، بر آن فرخ داودی، بر رابعه عربی، پناه بر شمس تبریزی، بر شیخ محمود بالکی، عبدالعزیز اشنوئی، بر شیخ رش گروئی،<sup>۳۵</sup> در میدان جنگ اغتشاشه، در شکارگه افتاده لاشه، خان می‌پرسد پس این کیه؟<sup>۳۶</sup> خان! نعره اصحاب رشه،<sup>۳۷</sup>

سواری آمد اسب کهریه، خان می‌پرسد پس این کیه؟

خان! نعره پیروت مرگه‌ایه،<sup>۳۸</sup>

سواری آمده بینظیره، کس نیست اسلحه بگیره، خان پرسد پس این کیه؟

خان! او حضرت خضره،<sup>۳۹</sup>

سواری آمده بگشتی، بدست فهرست بهشتی، خان می‌پرسد پس این کیه؟

اوهم ویس ماهیدشتی،<sup>۴۰</sup>

سوار آمده از کارخانه، دردست فهرست ایمانه، خان می‌پرسد پس این کیه؟

خان! شیخ عبدالقادر گیلانه،<sup>۴۱</sup>

سواری آمده هنرمنده، ابزار جنگش بسنده، خان می‌پرسد پس این کیه؟

خان! او شاه نقشبنده،<sup>۴۲</sup>

سواری آمده اسب تازه، گاه قتال پرانگازه، خان می‌پرسد پس این کیه؟

خان! سلطان سعد وقازه،<sup>۴۳</sup>

سلحشوران دست به چک، همراه با صفوف ملک، آید نعره شیخ بالک،<sup>۴۴</sup>

که خان بغزا مشغوله!

آمد عشره مبشره،<sup>۴۵</sup> حمزه و عباس و حیدره، همراه مقلوب پر به سره، علمدار سلطان سمره، آمده علم نبی، هفت

تیپ را برهم زد شبی، خان می‌پرسد پس این کیه؟

نعره حضرت علی‌یه،<sup>۴۶</sup>

آید علم پیغمبر، حمزه به‌همراه عمر، خالد بن ولید جنگاور،<sup>۴۷</sup>

که خان بغزا مشغوله!

خان میگوید: ای ابدال بیگ جان پدر! فرمانم را بجای آور!

گوید چکنم ای پدر؟ جنگل بی‌انتهائست،

گوئیم مدح هر مز بیگی، نیزه نظری بچنگی، بر هزاران بارد مرگی،

خان ابدال و کاکه‌خان، هفت‌شبان و هفت‌روزان، جنگیدند باشمشیران، شمشیرها دائم‌نمایان، جسدها افتاد چون خزان،

پرسد ز خون جویباران، نماند نیام شمشیران، شهیدش کردند کاکه‌خان،

خان میگوید، خان غازیم، تا در این دنیا می‌زیم، من خود یک سدّ جنگیم،

خان ابدال و کاکه‌خان، بسته‌اند عهد و پیمان، خالی نکنند میدان،

ندایم بر والا امیر، خان خود همی‌کند تدبیر، سکه دونیم کرد باشمشیر،

ندایم بر پادشاه قادر،

خان شهیدش با پتک چادر،

داد و فغانیست در دمدم،

روزی هنگام آفتاب، عجم آمدند با عتاب، بر پای قلعه بی‌شتاب،

کجایند سوار نازبین؟

یکی ز نسل آدمیان، بهر قلعه بود او ضمان،

کسی از آن آدمیان، بهر قلعه بود اوضمان، به هفت روزان و هفت شبان، جنگیده بود باتوپ باران، قلعه وان گذاشت به آنان، کجایند سوار نازین؟

بنگر آلی پر جربزه، بر آنان بسته دروازه، خنجرش همچون خدنگه، برهزاری پیک مرگه، داد و فغان شد در دمدم،

گفتا خاتون پریرو، آلی توتنهائی برو،

کاک آلی درپاسخ گفت: خاتونا واهی خیالی، سهم خود کردم جدالی،<sup>۴۸</sup>

شهید کردند کاکه آلی،

دادو فغانیست در دمدم،

بنگر که گفت خاتون خان، کی پسندیم کافرستان، خودپرت نمود از چل کوان،<sup>۴۹</sup> ای دمدم سنگ دلان، جای خان و خان ابدالان،<sup>۵۰</sup> شدی مسکن لاشخوران، کجایند سوار نازین،<sup>۵۱</sup>

نمونه ۸: لطایف الحیل؛ قتل عام مکرری (۱۰۱۹) (- ه-ق/۹۸۹-ش/۱۶۱۰ م - مترجم)

تا صارمخان زنده بود و امارت مکرری را در دست داشت، قزلباشها نتوانستند سرزمینش را تصرف کنند، چون مرد سه پسر از او بجا ماندند، قاسم، ابراهیم، حاجی عمر، ولی آنها هر سه در جوانی درگذشتند و نتوانستند جای پدر را پر کنند، از برادر زادگان صارمخان، رستم پسر باا عمر پسر میر سیف الدین سه پسر داشت، شیخ حیدر، میر نظر، میر خضر، پس از مرگ صارمخان کاروبار امارت مکرری بگردن آنان افتاد. ایشانهم منطقه را بین خود تقسیم کردند و خود را زیر سلطه شاه طهماسب صفوی قرار دادند. دیورشی که اردوی عثمانی به پشتیبانی از القاص میرزا برادر شاه طهماسب به ایران انجام داد، سلطان سلیمان نیروی متشکل از سپاه سلطان حسین حاکم عمادیه و زینال بیگ حاکم هکاری و امرای برادوست به جنگ بزرگان مکرری فرستاد (۹۴۸) (- ه-ق/۹۲۰-ش/۱۵۴۱ م - مترجم) هر سه برادر در این جنگها کشته شدند. از شیخ حیدر دو پسر: میره و حسین و از میر نظریک پسر بیرام و از میر خضر دو پسر: الغ بیگ و میر حسین بجای مانده بودند. آنان همگی بچه بودند. سلطان عثمانی پس از تصرف منطقه امارت مکرری را به میره بیگ پسر حاجی عمر پسر صارمخان سپرد. او نیز بمدت ۳۰ سال در کمال شایستگی امور مکرریان را اداره نمود، از او پس از مرگ مصطفی بیگ بر جای ماند. در آن زمان میر بیگ پسر شیخ حیدر نیز بزرگ شده و با طهماسب بیعت کرده بود و تا آخر به او وفادار ماند تا اینکه مرد و اسماعیل دوم بر جایش نشست. میره بیگ برای تجدید وفاداری به قزوین پیش شاه اسماعیل رفت، شاه او را گرامی داشت. دیری نپائید که شاه اسماعیل کشته شد. شاه محمد خدابنده بر تخت نشست. در این دوران سران قزلباش در میان خود دچار تفرقه شده بودند. دربار آشفته بود و میره بیگ با بسیاری از امرای و حکام کردستان و لرستان و اردلان زیر سایه سلطان مراد عثمانی رفتند. (۹۹۱) (- ه-ق/۹۶۲-ش/۱۵۸۳ م - مترجم) میره بیگ چهار پسر داشت: شیخ حیدر، بوداق، حسین، قاسم. سلطان مراد هر چهار تن را سنجاق بیگ<sup>۱۶</sup> خوانده بود. در همین دوران میره بیگ با محمد پاشا امیرالامرای وان از سوی ارومیه بمراغه یورش بردند و قزلباش را از آنجا بیرون راندند. رمه اسب مشهور شاه طهماسب را غارت کردند. میره بیگ بخاطر اینکار به بیگ بیگی مراغه منصوب شد بشرطی که آنجا را از قزلباش پاکسازی کند. در این روزگار مرزهای اقتدار امرای مکرری بسیار توسعه یافته بود. سلطان گذشته از مراغه چند جای دیگر از سنجاقهای اربیل و موصل را به آنان سپرده بود. منطقه مکرریان بعزت نزدیکی به تبریز و قزوین، جایگاه ویژه‌ای در رقابت میان روم و ایران داشت. کاربردستان ترک اگر چه در جنگهای خود از اکراد بر علیه قزلباش استفاده میکردند ولی نمیگذاشتند یک خان بزرگ در این منطقه نیرومند شود.

نیروهای عثمانی تبریز را گرفتند. جعفر پاشا وزیر دفاع آنجا بود. به میره بیگ پیکه کرد، سنجاقهای بابان و موصل و اربیل را از او پس گرفت. سرانجام مراغه را نیز از او گرفت. میره بیگ به نواحی اجدادیش محدود شد. جنگ ایران و روم در مناسبات خانوادگی آنجا نیز انعکاس داشت. آنانهم در میان خود بر رقابت برخاستند، جهت وفاداری خود را عوض میکردند. با هم به ستیز میپرداختند و بر علیه یکدیگر توطئه میچیدند. وقتی خضر پاشا بجای جعفر والی تبریز شد (۱۰۰۲) (- ه-ق/۹۷۳-ش/۱۵۹۴ م - مترجم) ایلات کرد آنجا را به جان هم انداخت. بزرگان مکرری نیز با هم صمیمی نبودند. بداق خود مرد، حسین برادرش قاسم را کشت، شیخ حیدر نیز به انتقام خون قاسم حسین را کشت. در نتیجه این رویدادها امارت مکرری ضعیف و مرزهایش نیز محدود شد. شیخ حیدر قلعه ساروقورغان<sup>۱۷</sup> را در مازندران آباد کرده بود.<sup>۲۳</sup>

چون شاه عباس تبریز و آذربایجان را از عثمانیان بازپس گرفت، شیخ حیدر زیر بیرق صفوی رفت. در جنگهای قفقاز شرکت نموده در پای قلعه ایروان کشته شد. شاه عباس در راستای سیاستش در مورد درهم شکستن شأن و شکوه ایلات کرد، خواست دهها هزار خانوار عشایر کرد شمال ارومیه را به خراسان منتقل، قلعه دمدم را فتح و ایلات برادوست را سرکوب کند. بر سر ایل مکرری رفت و بانهایت سنگدلی به قتل و غارتشان پرداخت. دوتن از نویسندگان فارسی زبان آن دوران، این رویداد را بطور مفصل بازگو کرده اند. یکی ملاجلال منجم که در بخش اول این اثر برخی نوشته هایش آمد و این رویداد را لطایف الحیل نام مینهد و دیگری اسکندر بیگ ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی (نویسنده از ترجمه کردی انجام گرفته بوسیله شاعر نامی کرد "هیمن" استفاده کرده ولی من آنرا از روی نسخه فارسی عیناً در اینجا نقل کرده ام - مترجم)

" ذکر توجه آیات شاهی بصوب مراغه و مغضوب گشتن طایفه مکرری و قتل عام آن طایفه "

"...عشیرت مکرری در سلک متابعان این دولت روز افزون منسک و در حدود گاودول مراغه و سلدوز و میان دو آب اقامت داشتند در زمان حضرت شاه جنت مکان امارت آن طایفه بامیره بیگ نامی متعلق بود بعد از سنوخ واقعه آنحضرت و اوان جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه که سلطان روم نقض عهد پدران نموده عالم آرمیده را بشورش آورده پر آشوب گردانید فتنه انگیزان شورش طلب سرحد را روز بازار گرم گشت امیره مذکور که سالها نمک پرورانیده دولت بود شیوه حرام نمکی و عصیان و طغیان پیش گرفته شعار هواخواهی رومیان ظاهر ساخت و بقتل و غارت ایل و الوسات ساکنین سلدوز و میان دو آب و مراغه و آنحدود اقدام نمود و بر سر ایلخی قراجیوق که ایلخی خاص حضرت شاه جنت مکان و بخوبی شهره جهان بود آمده جمعی کثیر از عمل و حارسان ایلخی بقتل آورده ایلخی را متصرف شد و پیوسته با امراء قزلباش که حاکم مراغه میشدند در تنازع و جدال بود و دقیقه از دقائق بی اندامی و قتل و غارت و اسرنساء و صبیان فرو گذاشت نمیکرد بعد از فوت امیره بیگ شیخ حیدر بوساطت بیگربگی رومیان تبریز سرکشانه سلوک میکرد و چند مرتبه کسان خود را با عریض اخلاص بدرگاه جهانپناه شاهی فرستاد و اظهار هواخواهی مینمود و درحینی که رایات جهانگشای شاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی بتسخیر مالک آذربایجان بلندی یافت شیخ حیدر بشرف آستانبوسی مشرف گشته نوازش و تربیت یافت و حضرت عالی شاهی ظل الهی زلات سابق طایفه مکرری را بعفو و اغماض مقرون گردانید و الکاء مراغه و توابع را که همواره بیکی از امراء عالیقدر قزلباش مفوض میگشت باو مرحمت فرمودند و او در پای قلعه ایروان چنانچه در طی آن احوال تحریر یافته در معرکه رومیان بقتل آمد و حضرت بمحض حق گذاری جای پدر و الکاء او را بقبادخان پسر او که هنوز طفل بود شفقت فرموده ریش سفیدان ایل و عشایر را مستمال عنایت و الطاف خسروانه گردانیده بمتابعت او مأمور ساختند و امر فرمودند که تا بزرگ شدن پسر از صلاح والده اش که از بنات اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون نروند و بنا بر انتظام مهم قبادخان یک برادر شیخ حیدر را که امیرخان بیک نام داشت از میان قبیله بیرون آورده در الکاء گرم رود جاو مکان و اقطاع مرحمت فرمودند و یک برادر دیگر خان ابدال نام که طالب امارت بود از تربیت برادرزاده طفل خردسال طریق عصیان و طغیان پیش گرفت جمعی از فتنه انگیزان قبایل مکرری را بر سر خود جمع نموده آثار خلاف از او بظهور میرسد مکرراً لشکر بر سر او فرستاده سلک جمعیت ایشانرا پراکنده ساختند بالاخره پناه بامیرخان برادوست برده بنوعی که مذکور شد باو میبود و بیمن تربیت و الطاف شاهانه کل قبایل مکرری بقبادخان تعلق گرفته استقلال یافت اما در میانه سرخیلان ایل مذکور جمعی مفسد خنازیر طینت ثعالیب طبیعت بودند که بدادیه خود سری نشوونما یافته از طریق فرمانبرداری دور بودند و با طبقه قزلباش که در مراغه املاک و اقطاع داشتند سلوک ناهموار پیش گرفته بطریق ارباب عنف و طغیان و تمکین صاحبان در املاک موروثی و قبادخان نیز بسن رشد و تمیز رسید از غایت جهل و خبث باطن باغوی مفسدان مکرری بخلاف حکم رقم تملک بر کل ولایات مراغه و املاک و اقطاع ملازمان درگاه شاهی کشیده و با طبقه قزلباش سلوک ناهنجار مینمود و هر چند در این چند سال نافرمانی و اطوار ناپسند از او و اتباع بظهور میآمد و خاطر مبارک اشرف غبار آلود میشد بمحض رأفت جبلی حق گذاری شیخ حیدر بعفو و اغماض مقرون میگرددانیدند تا اینکه بدسلوکی و نافرمانی ایشان از حد اعتدال تجاوز نمود چنانچه در سال گذشته حکم شده بود که قبادخان نزد اعتماد الدوله رفته در تسخیر قلعه دمدم باعساکر ظفر شعار رفیق و مددکار باشد از آن خدمت نیز تخلف جسته نرفت و چون دانست که آیات نصرت آیات در هنگام بهار جهت انتظام مهام آنطرف متوجه بیلاقات آنحدود خواهد شد بالضرورة باچند نفری از ملازمان متوجه قرا باغ شده در یورت قشلاق بملازمت اشرف رسید چون تمرّد و بدسری آن قوم سرکش ناعتماد بر ضمیر منیر پر توظهور انداخته زیاده از این مسامحه در دفع رفع خود سران مفسد منتج انواع مفاسد بود و شایستگی تربیت و اعتماد نداشتند لهذا سیاست بلیغ آنطایفه در خاطر جهان پیرا رسوخ یافت اما بنا بر حکمت های عملی و نظام سلسله ظاهر روز بروز نوازش و التقاط درباره او بظهور میآمد تا آنکه آیات جلال متوجه بیلاقات گشته در حدود مراغه نهضت واقع شد در آنجا بظهور پیوست که قبادخان و سفیدریشان قوم باندیشه بازخواست ایلخی قراجیوق افتاده از روی مکر و حیل اسبان خوب گزیده را بجای دور دست فرستاده یابوی چند بدنژاد کردی در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلخی بمیان آید آنها را بنظر رسانند و نیز بتحقیق پیوست که همیشه با سرداران روم و مخالفان این دولت

بازگشت نموده اظهارخواهی مینموده‌اند و باعجزه و رعایا و شیعیان مراغه بتعصب مذهب بآئین ظلمه و ستمکاران سلوک نموده و دود از نهاد مظلومان برآمده و از جور و تعدی و خواست و طلب عنیف بی حساب عموم آنطایفه آه مظلومان بکره اثر رسیده و دست تعدی ایشانرا از گریبان مظلومان کوتاه گردانیدن بسرحد وجوب کشیده مجملاً دفع شر آنقوم بدکیش نفاق اندیش که از مسلمانی جز نامی نداشته بر ذمت همت شاهانه و خاطرات معدلت آئین پادشاهانه لازم آمده آتش قهر و غضب که مکنون خاطر انور بود بنوعی شعله کشید که جز بخون آن شور بختان و تحریک شمشیر آبدار شعله نشان انطفاء نمی پذیرفت درحینیکه موکب همایون بحوالی قلعه گاودول که مسکن او بود رسید روزی قبادخان بایکصد و پنجاه نفر از مردم معتبر از مسکن خود متوجه اردوی معلی گشته وقت عصری بدولتخانه همایون رسید و با سه چهار نفر از اقربای خود ببارگاه سپهراشتباه درآمده و داخل سرا پرده محفل معلی گردید در وقت موزه کشیدن حسب اشاره اعلی غلامان او را بارفقا بمیان گرفته پیکر وجودشانرا بتیغ تیز ریز ریز کرده مجال حرکت و دم زدن ندادند و اجساد خبیث ایشانرا بعقب کوچه سر آورده کشیدند و بنا بر آنکه آسیبی از آن بداندیشان بغلامان و ملازمان رکاب اقبال نرسد علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملورا حکم شده بود که بر در سر آورده ایستاده آنجماعترا یک یک بمجلس طلبند و چون داخل سر آورده محفل معلی گردند غلامان درگاه معلی بقتل ایشان پرداخته اجساد قتیلانرا بعقب کوچه سر آورده کشیده از نظر آیندگان پنهان باشند و علیقلیخان و ایشک آقاسیان حسب الفرموده عمل مینمودند و هر کدام میآمد بیاران ملحق میگشت تا بیست سی نفری بدین قاعده کشته گشته سایر مردم بیرون اندکی بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان باندرون آمده خون بسیار مشاهده نمود و از قبادخان و یاران اثری نیافت فریاد بر آورده دست بخنجره برد و از حاضران بارگاه معلی محب علی بیگ شاهسیون شاملورا زخمی زده دوسه نفر دیگر که از عقب او میآمدند خودرا پس کشیده عزم بیرون رفتن کردند غلامان و قورچیان ایشانرا در حریم سر آورده بقتل آوردند بیرون خبردار شده بجانب اسبان خود دویدند بعضی در جلو خانه کشته شده بعضی دیگر در حین فرار در میان اردو بقتل آمدند و حضرت اعلی بدان محفل مهابت اثر تشریف آورده همان لحظه بدولت اقبال برسمند بادپای آسمانی خرام برآمده بر سر قلعه گاودول توجه فرمودند و جنود قزلباش جوق جوق بقتل و غارت عشایر مکرری مأمور گشته با طرف و جوانب رفتند و مرکب معلی پاسی از شب گذشته بپای قلعه گاودول رسید هنوز اینخبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال مآثر داخل قلعه شدند و هر کس در آنوقت بدست آمد از پای فتاد علیقلی خانرا بر سر حصار دیگر که در آن حوالی بود فرستادند و موازی پنجاه شصت نفر از مردم آنحصار را دست و گردن بسته بدرگاه معلی آورد غازیان کینه خواه بطرفه العین آنگروه را براه عدم فرستادند و بسیاری از آنطایفه را که غازیان میآوردند بیلداران و خدمت پیشگان بضر بیل و چماق و مطراق سرو معز ایشانرا در یکدیگر میکوفتند چهل پنجاه نفری از خیل مکرری با امیرخان بیگ برادر شیخ حیدر که در گمرود بودند اسفند یار بیگ اوچی باشی عربکولو حسب فرمان همایون بایلغار بدانجا رفته بفنون سپاهیان آن بیخبرانرا بدست آورده نقش وجود همگی را از لوحه هستی سترد حسین سلطان برادرزاده شیخ حیدر را باجمعی درارومی بودند حسنخان و امراء در آنجا بدفع ایشان پرداختند مجملاً قتل عام آنطایفه بقلم تقدیر در صحنه روزگار مثبت شده بود در آنچند روز که در پای قلعه گاودول بودند فوج فوج و گروه گروه را که میآوردند معرض تیغ سیاست گشته بهرام خون آشام لحظه از تیغ زدن و خون ریختن نمیآسود چنانکه از اویماق بینی و اوریا دو غیر ذالک که در میام مکرری مانده با آنجماعت میآوردند و بجرم آنکه در میان طبقه مخالف دولت توقف نموده در میان تسلط رومیه بمیان قزلباش نیامده اند کشته میشدند مجملاً دود از دودمان طایفه مکرری برآمده مردان طعمه شمشیر آبدار و نساء و صبیان بذل آسرو رقیه درآمده مکافات عمل یافتند بعد از چند روز که سودت غضب پادشاهی فی الجمله تسکین یافت شیربیک نامی از آنجماعت را که با حضرت اعلی شاهی دم از اخلاص و دولتخواهی میزد و برادرش مقصود بیک نام در سلک ایشک آقاسیان درگاه معلی انتظام داشت مورد عنایت و الطاف شاهانه گردانیده حکم شد که هر کس از جماعت مکرری که بر سر او جمع شود و از قتل و غارت ایمن بوده باشد قلیلی از بقیه السیف بر سر او جمع آمدند بعد از این قضیه از گاودول بچمن قراجیوق تشریف برده چند روز اوقات خجسه ساعات بدیدن اسبان ایلخی قراجیوق صرف فرمودند و الکاء مراغه باقاسلطان میرمقدم تف و یض یاقت.<sup>۲۴</sup>

## ۲ - ۴ شاه سلطان حسین

نمونه ۹: مناره از کله اکراد (۱۱۱۳) (- ه- ق/ ۱۰۸۱- ۱۷۰۲ م- مترجم)

شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) (- ه- ق/ ۱۰۷۳- ۱۱۰۲ ه- ش/ ۱۶۹۴- ۱۷۳۳ م- مترجم) پسر بزرگ شاه سلیمان صفوی پس از مرگ پدر بر تخت شاهی نشست. وی چون مردی ضعیف و دبنگ و در عین حال یکی از فاسدترین شاهان ایرانی شناخته شده است.<sup>۲۵</sup> نویسنده رستم التواریخ درباره عیاشیهای شاه مینویسد:



«قریب به هزار دختر صبیحه جمیله، از هر طایفه و قوم و قبیله، از عرب و عجم و ترک و تاجیک و دیلم، با قواعد عروسی و دامادی بقصد و نکاح و حباله خود در آورده و اولاد و احفادش از ذکورو اناث، کبار و صغار تخمیناً بقدر هزار نفر رسیده بودند...»<sup>۲۶</sup>

باز در توصیف روزهای عیش و مینوسد: «در آن سرای بهشت مانند، حجره دلگشائی ساختند و مکانی عمیق در آن بنا نمودند و از دو طرف سرایش که دهنه بالای آن هفت زرع و دهنه زیر زرع، و از بالا تا زیر، سنگ مرمر نصب کرده بودند. این حجره را بازینت بسیار ساخته و پرداخته آراسته و پیراسته بودند. گاهگاهی آن یگانه روزگار برهنه میشد و یک زوجه ماه سیمای سیم اندام خود را برهنه مینمودند از بالای آن مکان عمیق روبروی هم می نشستند و پاهای خود را فراخ می نهادند و از روی خواهش همدیگر را بدقت تماشایی نمودند و می لغزیدند، از بالا تا زیر تا بهم می رسیدند. الفراست بخانه کاف فرو میرفت. پس آن دو طالب و مطلوب دست بگردن همدیگر می نمودند و بعد از دست بازی و بوس و کنار... آن را حظخانه می نامیدند» شاه علاوه بر حظخانه جای دیگری نیز بنام لذتخانه داشت لذتخانه اطاق گرد و وسیعی بود، گاهگاهی شاه با چهل پنجاه زن خوش اندام به آنجا میرفت. خود لذت در وسط اطاق می نشست. و زنان هم جمله لذت در چهار طرفش، هر کدام بالشی زیر کمر می گذاشتند. زانوها را تابی کردند و پاهار از زیر کمرشان می گذاشتند و پشت می خوابیدند. برای تحریک شاه هر کدام میکوشید توجه او را بسوی خود جلب کند. شاه بهر کدام میل میکرد او را بر میگزید. اطاقی که این کار در آن اجرا میشد لذتخانه بود<sup>۲۷</sup>

در دوران او امپراطوری صفوی به واپسین مرحله فروپاشی رسیده بود و خاندان صفوی با حمله افغانها هم سلطنت را از دست دادند و هم نابود شدند. مرحله نوین تأسیس دوباره امارت بابان باضعف دولت صفوی و آغاز دورانی پراز ناآرامی و پریشانی و اختلافات خونین درونی و یورش بیگانه بر ایران مقارن بود. سلیمان بیه در ربع آخر قرن یازدهم به استقرار سلطه خود و تصرف دوباره ملک بابان پرداخت. دیگر پس از آن بزرگ این خاندان از سوی عثمانی پاشا لقب میگرفت. مرکز قلمرو بابان در آغاز دارشمانه واقع در ناحیه پشدر بود.

امارت بابان از شرق و شمال با امارت اردلان همسایه بود. والیهای اردلان بالقب خان از سوی شاه ایران منصوب میشدند. مرکز امارت آنان سنندج بود. هورامان، مریوان، بانه و سقز را زیر سلطه داشتند. رود سیروان و کوههای سورین و سرخ کوه مرز مشترکشان بود. امارت سوران در غرب مرزهای بابان بود. بزرگان خود را «میر» مینامیدند. والیهای عثمانی آنرا بنام بیگ میشناختند. مرکز امارتشان مدتی حریر و زمانی نیز رواندوز بود. زاب کوچک مرز طبیعی میان دو امارت بود ولی بسیاری اوقات پاشاهای بابان رانیه، کوی، حریر و آلتون کوپری را در آن سوی زاب در دست داشتند. از سمت جنوب نیز با ولایت بغداد همسایگی داشت. سلطه امرای بابان برخی اوقات به کفری، زنگاباد، خانقین، مندلی، زهاب، جسان، بدره و... یعنی جبل حمرین میرسید. سرزمین بابان هیچ شهری نداشت اما دارای شماری روستای بزرگ بود. مردمش نیز بخشی ساکن و بخشی کوچ نشین بودند. کوچ نشینان بطور کلی بجز در برخی جاها، سازمانی عشیره ای داشتند. بزرگترین ایل ساکن که سازمانی عشیره ای داشت نورالدین بود که در ناحیه پشدر و مرگه نزدیک به یکصد روستا داشت. بهنگام لزوم میتوانست تا یک هزار تفنگچی گرد آورد. با طوایف سکر، شینکی و گلالی همپیمان بود. علاوه بر اینها هم در شارباژیر، آلان، سیویل، بازیان، قره داغ، شهرزور، روستاها و آبادیهای بودند که سازمانی عشیره ای نداشتند و یا اگر هم داشتند بسیار ضعیف بوده است. بزرگترین ایل کوچ نشین هم جاف بود که از چند هزار خانواری تشکیل میشد. چند تیره بیگانه هم به آن پیوسته بودند. گذشته از ایل جاف شماری طایفه و تیره کوچک دیگر هر یک دارای ۵۰ - ۵۰۰ خانوار تحت فرمان بزرگ بابان بودند. از آنجمله: شیخ اسماعیلی، کلور، مندمی، مرزینگ (بلباس)، تیله کو، کوسته، هموند، صوفیوند، کچلی، چکنی، زند، گروه ای، لر، سدانی، گرزهای<sup>۲۸</sup> مرزومو ایران تعدادی از این ایلات و عشایر را میان طرفین تقسیم کرده بود بخش بزرگی از تعدادی از اینان در لرستان، کرمانشاه، اردلان، مکریان بودند. نیروی مدافع امارت بابان از پیاده و سواره مسلح این عشایر فراهم می آمد، همچنین نیروهای جنگی آن برای مشارکت در لشکر کشیهای اردوی عثمانی از همانها تشکیل یافته بود.

امارت بابان در آن زمان در حال شکوفائی و در خیال تحکیم استقلال و توسعه مرزهای قلمرو خویش بود. در سال (۱۱۰۲) (- ه-ق/ ۱۰۷۰-۵۱/ش/ ۱۶۹۱ م- مترجم) امرای بیه، سلیمان و حسن به کرکوک یورش بردند که در آن زمان مرکز ولایت شهر زور بود. در این جنگ داود پاشا والی آن ایالت کشته شد و کرکوک داخل مرزهای اقتدار بابان قرار گرفت. وزیر بغداد حسین پاشا را به استناداری کرکوک منصوب کرد و نیروئی از جنگجویان بغداد، جزیره و عمادیه برایش گرد آورد که فرمان نابودی میربابان و بازپس گرفتن شهر زور را داشت. این نیرو پس از چند ماه بدون پیروزی بازگشت.<sup>۲۹</sup>

مناسبات ایران و عثمانی پس از عقد پیمان زهاب عادی شد. حادثه مهمی پیش نیامده بود که مایه آشفتگی یا برهم زدن آن شود. در زمان شاه سلطان حسین دو واقعه روی دادند که میتوانستند آتش جنگ میان دو کشور را شعله ور سازند، ولی ضعف طرفین نگذاشت و قضیه از راه سازش حل شد. یکی از آنها شورش ایلهای عرب بصره بر علیه استیلای دولت عثمانی بود، که

بصره را تصرف کردند و پس از چندبرخورد، خود را زیر سایه دولت ایران انداختند، ولی شاه کلید شهر را بوسیله نوکرش رستم خان همراه بانامه‌ای دوستانه و پرازچاپلوسی برای سلطان عثمانی فرستاد (۱۱۰۹) هـ (۱۷۰۷ م-ش/ ۱۶۹۸ م- مترجم) بهمین مناسبت نیز برای مقابله با امیربابان و سرکوب او خواهان همکاری دولتی شد. دیگری یورش میرسلیمان بابان به منطقه اردلان و تصرف شماری از شهرها و نواحی آن بود. شاه در نامه‌ای که برای "...شهریار کشور حزم و وقار، شهسوار عرصه گیرودار، سلطان سلاطین جهان، خاقان خاقانهای زمان، ناصر الاسلام و المسلمین، قانع الکفار و المشرکین، قهرمان آب و زمین، سمی رسول رب العالمین، قان ارضین و بحرین، خادم الحرمین الشریفین، دومین اسکندر ذوالقرنین، سایه سایدار رحیم رحمان، خاقان ابن خاقان و سلطان ابن سلطان ماهشب چهارده آسمان سلطنت و بسالت و عظمت و جلالت و نجات و عدالت، و عزو شأن نصفه و امتتان، سلطان مصطفی خان ابن سلطان محمدخان، نصرالله انصاره و ضاعفا اقتداره..." فرستاد طغیان ایلات بصره و سرایت آن به منطقه هویزه و ایران را بازگو می‌کند. میگوید تصرف بصره را برای انضمام آن به خاک خود انجام نداده است، بلکه آنان این وظایف را بجای سپاهیان عثمانی انجام داده‌اند. آنجا بامانت در دست والی عربستان است. چون گذشته آنرا ملک سلطان میدانند و بدو باز میگردانند... آنگاه به حکایت میربابان میپردازد و مینویسد: چون سلیمان ببه مخدول العاقبه، مدت مدیدیست هرروزه جنگی نابجا به حکام لب مرزو قبایل کرد و ایلات و احشام این طرف تحمیل کرده محرک سلسله فساد و عناد گشته و برخی از نواحی آن حکام مرزی را اشغال نموده و با محافظانی که در آن حدود بجای آوردن شرایط صلح و میثاق بایشان سپرده شده به بدرفتاری میپردازد. چندین بار کردار ناشایست این پیرو ظلم و بیاد باطلاع شاهان بغداد رسیده و آنان هم هر بار وعده تنبیه ایشان و حل این قضیه را داده‌اند ولی بعلت تطمیع و حيله‌های آن سیه روز دغل بقول خود عمل نکرده‌اند. کرکوک و جاهائی را که از پاشاها و سنجاق بیگها گرفته بود در دست او باقی گذاشته‌اند و اونیز باعث افزایش طغیان بیابانگردی و وادی خودسری و خود رائی گردیده است. اینکه آن خیراندیش و دوست صداقت کیش در گفتار خویش به نوررستی کالشمس فی وسط السماء میدرخشد و اینکه آن سلطان شیاطین برای تهییج اسباب فساد اظهار داشته بود. نمودار موج سراب و آن ملعون مستحق بازخواست و عتاب است، از اینرو مایه فتنه و فساد گشته و بعلت اغماض بندگان شاهنشاه ثریا مکان در زندگی آموخته است."

"از این پس گذشت و اغماض در مقابل او موجب ناامنی و پریشانی امور جمهوری انام و همه اهل اسلام است. اگر از جهت نشاط انگیز خاقان فرمان لازم الامتنان صادر و در بذل اهتمام کامل بدفع آن ماده وبال و نکال که اشمناز بوی آن فتنه انگیز از دامان دولت ابد مدت سترده شود، و گرد حیات از روی آئینه پاک محبت بزداید، موجب استقرار و اساس اختصاص و باعث استحکام پایه محبت مخصوص خواهد بود. حامل نامه محبت عنوان، ایالت و شوکت پناه : رستم خان مأمور ابلاغ مقداری سخنان دوستانه است." ۳۱

مستوره کردستانی حرکت سلیمان پاشای بابان را بسوی خاک اردلان و سپس نبرد نیروهای ایران و بابان را چنین بیان میکند: "در دوران جلوس شاه سلطان حسین امور امارت کردستان (اردلان) به محمدخان پسر خسروخان اردلان سپرده شد؛ در زمان ایالت او، سلیمان پاشا بابان بعلت فراوانی سپاه و لشکر و ففورسیموزر مغرور شد، لشکری بشمار بیش از ستارگان فراهم آورد، در ولایات روم و ایران به غارت و راهزنی پرداخت، آوازه خودسری و یاغگری او بگوش ساکنان هر دو کشور رسید. نخست با سپاهی بیشمار بمقابله وزیر بغداد شتافت، وزیر پس از زدو خوردی شکست خورده گریخت. سپس آن سپاه گران را بقصد تصرف کردستان اردلان بحرکت درآورد دست تجاوز به مرزها دراز کرد و دروازه فتنه و فساد را گشود، در همان آغاز اورامان و مریوان و سقز را گرفتند. تمرخان بیگ پسر سهراب سلطان پسر کلعلیخان والی را، که در سقزو سیاه کوه بود، همچنین ابراهیم بیگ میراسکندر فرمانروای مریوان را کشتند. سرانجام وقتی خبر خیزش و قیام سلیمان پاشا بگوش شاه سلطان حسین رسید، از این رویداد برآشفت و عباسقلیخان قاجار را بفرماندهی گماشت و با سپاهی گران و لشکری بیشمار و فراوان برای از میان برداشتنش فتنه سلیمان پاشا بیاری سپاه اردلان فرستاد. چون موکب سپاه قزلباش و قشون اردلان بمریوان رسید، سلیمان پاشا قدم رشادت و مردانگی پیش نهاد و بنبرد پرداختند. در نهم ماه محرم الحرام ۱۳۱۰ (بیگمان اشتباه چاپیست - نویسنده) هنگامه جنگ و سیران از برق تیغ و صدای رعد آسای سنان، گرم شد. خنجر دلیران از بام تاشام بر یکدیگر کارگرمیافتاد و شمشیر دلاوران جان میستاند و سر می‌پراند. از هیچ جانب پیروزی حاصل نشد. روز بعد نهم ماه مذکور بود، دوباره طبل جنگ از طرفین بصداء آمد و به صف آرائی پرداختند و چون شیر نر بر لشکر یکدیگر یورش بردند، سلیمان پاشا خود از پشت خط حمله جلو آمده مردانه و دلیرانه به جنگ پرداخت و رشادتها نمود، سر چند سوار نامدار بضر بازویش بر زمین افتاد. سرانجام چون فتح و ظفر به تقدیر بنداست نه بزور بازوی دلیران رستم آسا و نیروی شمشیر شیران پرهنر، نسیم پیروزی بر علم دولت عباسقلیخان وزیدن گرفت. سلیمان پاشا و سپاهش شکست خوردند،

بسیاری از سردارانش کشته، زخمی و یا اسیر شدند، بقیه الصیف با هزاران حيله و نیرنگ جان بدر بردند. خیمه و خرگاه و اموال و اسباب خود را گذاشتند و بسوی روم و قسطنطین گریختند. پس از استراحت و رفع خستگی جنگ و جاعوز کردن هنگامه نبرد با بزم و شادی، قاسم سلطان هورامی بعلت کینه دیرینه‌ای که از خاندان اردلان داشت، بدلیل نادرستی و ناپاکی درون، به سردار قزلباش میگوید که سپاه اردلان بعلت تعصب همسایگی و هم مذهبی و عدم توجه و دوراندیشی دست از راه و رسم دوستی و آشنائی با دلیران بیه نکشیده و بهیچوجه بقصد جنگ دست بروی آنها بلند نکرده و در نبرد نام و ننگ بهیچوجه در جنگ شرکت نداشته‌اند. عباسقلیخان قاجار که سردار و به "زیاد اوغلو" مشهور بود از دو بهم زنی قاسم خان برآشفت. از کله سر مسلمانان سندانج مناری ساخت و سر قاسم سلطان را هم بر روی قله سرهای دیگر آویخت.

فرد: هر چه بکاری همان بدروی<sup>۳۲</sup> ×

تاریخ نگاران اردلان میگویند در این ماجرا یک هزار و پانصد تن از افراد اردلان کشته شدند و زیاد اوغلو تپه بزرگی از سرانان ساخت که در میان مردم به کولین کو مشهور بود.<sup>۳۳</sup> چنانکه شاه ایران خواسته بود دولت عثمانی حسن پاشا یکی از پاشاهای مقتدر را به وزارت بغداد گماشت و وظیفه او سرکوب ایلات کرد و عرب بود و استقرار سلطه عثمانی را به او واگذار کرد. دولتین برای از میان برداشتن سلیمان پاشا به همکاری دست زدند حسن پاشا خود از سلیمان پاشا کینه در دل داشت، شکایت شاه ایران هم بدان افزود و هشد. وی از جانب دولت عثمانی به سرکوبی کردهای سنجار و سوران و اعراب بصره پرداخت.<sup>۳۴</sup> و حسنخان لر از جانب ایران به شهر زور فرستاده شد و به قتل و غارت مردم دست یازید و ایل بلباس را تا قندیل فراری داد.<sup>۳۵</sup> حسن پاشا سرانجام توانست به یاری پاشاهای حلب و دیار بکر سلیمان پاشا را با ۱۷ بیگ کرد از همکاران او بکشد.<sup>۳۶</sup> بدین ترتیب کوشش سلیمان بیه برای توسعه قلمرو اقتدارش و تأسیس یک دولت مستقل در میان سنگ آسیاب نیروهای روم و ایران خرد شد و سرنگرفت.

شاه رسال ۱۱۰۶ (- ه- ق/ ۱۰۷۴- ۱۰۷۵- ش/ ۱۶۹۵ م- مترجم) گرگین خان گرجی را که مسیحی بود به فرمانروائی مسلمانان قندهار گماشت. گرگین خان علاوه بر اختلاف دینی با مردم آن دیار، ستم بسیاری نیز بر آنان روا داشت. پنج سال در آنجا ماندگار شد بی آنکه در رفتارش با مردم تغییری دهد. میرویس هوتکی که یکی از سران ایل غلجائی بود، برای شکایت از ستمکاری گرگین خان، از آنجا به دربار صفوی در اصفهان روی آورد. شاه و کاربدستانش به شکوه میرویس وقعی نهادند. او نیز از بهبود حال ملتش بدست شاه نومید شد. وی همچنین دریافت که امور دربار صفوی به منتهی درجه فساد و سستی رسیده است. از آنجا به قندهار بازنگشت بلکه به حج رفت. دوباره پس از زیارت به اصفهان بازگشت و بار دیگر دادخواهی خود و مردمش را پیش شاه و دربار برد (۱۱۱۲) (- ه- ق/ ۱۰۸۰- ۱۰۸۱- ش/ ۱۷۰۱ م- مترجم) اینبار نیز سودی نداشت و کسی توجهی به خواسته‌هایش نکرد و نومید به قندهار بازگشت.

میرویس سران ایلش را گرد آورد و ضعف دربار صفوی را برای آنان بیان کرد و آنها را به همدستی و شورش برانگیخت. وی روزی گرگین خان را بهنگام شکار کشت. (۱۱۱۳) (- ه- ق/ ۱۰۸۱- ۱۰۸۲- ش/ ۱۷۰۲ م- مترجم) و کاربدستان صفوی را در کوتاه زمانی از قندهار راند و خود امور ولایت را در دست گرفت. شاه چند بار لشکر بر سر آنان فرستاد ولی هر بار شکست خورده باز می‌گشتند.

میرویس پس از هفت سال حکمرانی مرد. (۱۱۲۱) (- ه- ق/ ۱۰۸۸- ۱۰۸۹- ش/ ۱۷۰۹ م- مترجم) برادرش عبدالله بجای او نشست. وی خواست زیر سایه حکومت صفوی برگردد، ولی بزرگان ایل غلجائی تسلیم نظرش نشدند و میرویس پسر میرویس را به کشتن او برانگیختند تا جای پدر را بگیرد. محمود عمویش را کشت و خود حاکم قندهار شد. (۱۱۲۲) (- ه- ق/ ۱۰۸۹- ۱۰۹۰- ش/ ۱۷۱۰ م- مترجم) او که از اوضاع دربار ایران آگاهی دقیقی داشت، به پیشروی پرداخت، سیستان را تصرف کرد و از راه کرمان و یزد به اصفهان رفت و آنجا را محاصره کرد. پس از محاصره ای طولانی و بروز قحطی در پایتخت، شاه و وابستگانش تسلیم شدند. شاه بادست خود تاج شاهی را از سر برداشت و بر سر محمود گذاشت. (۱۱۳۵) (- ه- ق/ ۱۱۰۲- ۱۱۰۳- ش/ ۱۷۲۳ م- مترجم) محمود وارد اصفهان شد و شاه مخلوع را در یکی از کاخهایش بازداشت کرد و خود بر تخت نشست. شاه نزدیک به ۶ سال تحت نظر بود. محمود سرانجام او و همه شاهزادگان دیگر را کشت. تک و توکی از آنها بندرت در اینجا و آنجا باقی ماندند. از جمله آنها یکی از پسران شاه بنام طهماسب بود که او هم از سوی نادر شاه خلع شد و به اقتدار این خاندان که بنیانگذار ایران نوین بودند خاتمه داده شد.

کشته شدن سلیمان پاشا بابان و ۱۷ سردار دیگر کرد و پس از آن بکریگ بابان از سوی والی بغداد، در رویدادهای آینده خود نمائی کرد و کارگری برائی بر جنگ عثمانی-افغانی داشت. (۱۱۴۰) (- ه- ق/ ۱۱۰۷- ۱۱۰۸- ش/ ۱۷۲۸ م- مترجم) در این نبرد بزرگ که هفتاد تا هشتاد هزار سپاهی عثمانی بسرکردگی احمد پاشا پسر حسن پاشا وزیر بغداد در برابر هفده هزار افغان بسرکردگی اشرف در نبردی که در نزدیکی همدان رخ داد، پس از دادن دوازده هزار کشته شکست خورده عقب نشستند.

زیرا که بیست هزار سواره کرد بسرکردگی خانه پاشا بابان که جناح چپ سپاه عثمانی را تشکیل میداد، در جنگ شرکت نکرد. همه تاریخ نگاران کرد رفتار سواره کرد را در این نبرد به گرفتن رشوه و وعده پاپه و مقام به سرداران کرد و تبلیغات دینی ملاهای افغان درباره نامشروع بودن جنگ همدین و هم‌مذهب نسبت می‌دهند.<sup>۳۷</sup> ولی هیچیک به قتل عام سرداران کرد از سوی حسن پاشا پدر احمد پاشا بی‌هائعدم وفاداری به ترک اشاره نمی‌کنند.

### ۳ - عصر قاجار

#### ۳ - ۱ احمدخان مقدم مراغه

نمونه ۱۰: دام تبریز و پاپیر آقای منگور (۱۱۹۸) (- هق/۱۱۶۳/هش/۱۷۸۴م- مترجم)  
درباره ایل بلباس که اکنون در مکریان و خانه دوسوی قندیل و پشدر و بیتوین و شهرزور و گرمیان و دشت اربیل سکونت دارند بررسیهای چندانی وجود ندارد. امیر شرفخان درباره بلباس میگوید: "... ایل روزکی، روزی ۲۴ تیره کرد در مکانی بنام تاب تابع ناحیه خویت جمع و به دودسته تقسیم شدند؛ دوازده تیره آنان به بلباس و دوازده تیره دیگر به قوالیس معروفند. بلبیس و قوالیس دوروستایند از روستاهای هکاری و بنابه روایتی دو طایفه‌اند از ایل بابان<sup>۳۸</sup> این ایلها زمانی باید در چهاگوش ارومیه- سفز- شهرزور- رواندوز، دارای نیروی بزرگی بوده باشند، زیرا نامشان در رویدادهای مناطق مکریان، اردلان، بابان و سوران بسیار بچشم میخورد. کاربردستان ایرانی و عثمانی چندین بار باهم یا هریک در قلمرو خود بر آنان تاخته‌اند. در سال ۱۱۲۵ (- هق/۱۰۹۲/ش/۱۷۱۳م- مترجم) بدرخواست ایران، از جانب عثمانی وزیر بغداد و از سوی ایران والی اردلان لشکر کشی بزرگی بر علیه آنان انجام دادند.<sup>۳۹</sup> در سال ۱۱۵۰ (- هق/۱۱۱۷/ش/۱۷۳۸م- مترجم) باردیگر وزیر بغداد بی‌هائعدمزدی و راهزنی برای راندن و کشتار و تاراج به آنان یورش برد. شاهد دیگری در آن زمان مینویسد: "آنان راهزن نبودند، بلکه این ادعا منطوری بود که وزیر بغداد داشت. وگرنه آنان شافعی و دارای غیرت و حمیت دینیند. بسیاری از ایشان طلاب علمی و دارای مسجد و روستایند، مهمان را گرمی میدارند. وزیر میخواست با آنان حمله و غارتشان کند. وی به دستاوردهائی که میخواست رسید..."<sup>۴۰</sup>

پس از آمدن ایل افشار به ارومیه و اطراف آن و تضعیف ایلهای برادوست، ایل بلباس ظاهر شد و به چنان نیروئی در منطقه تبدیل شد که خطری جدی برای سلطه آذری در ارومیه و مراغه ایجاد نمود، و آنها نیز همواره در تلاش برای تسلیم و تضعیف و نابودیش بوده‌اند. کنفدراسیون بلباس در پایان قرن ۱۳ هجری از ۴ عشیره اصلی منگور، مامش، پیران، بالک تشکیل شده بود. در آن زمان بدافخان پسر شیخ علیخان مکری حاکم مهاباد و احمد آقای مقدم حاکم مراغه و امامقلیخان افشار حاکم ارومیه و نجفقلیخان دنبلی حاکم تبریز بودند. در آن سالها ناآرامی سرتاسر ایران را فرا گرفته بود، رقابتی که میان خانواده‌های زند و قاجار و چند تن دیگر از مامداران ایران بر سر تخت شاهی در اوج شدت خود قرار داشت، هنوز به نتیجه‌ای نرسیده بود. نجفقلیخان دنبلی حاکم تبریز، علی محمد آقای مراغه را به اتهام راهزنی کشت. (۱۱۹۰) (- هق/۱۱۵۵/ش/۱۷۷۶م - مترجم) بجای او مدتی اسماعیل بیگ و زمانی نیز زین العابدین بیگ را گماشت. که هر دو از خویشاوندان نزدیک حاجی علی بودند. احمد آقا پسر حاجی علی محمد بیاری سران ایل مقدم مراغه‌ای و پشتیبانی احمدخان دنبلی حاکم خوی برادرزاده نجفقلیخان، حاکم مراغه شد. در آن زمان سران زند در میان خود در رقابت قدرت بودند. علیمرادخان زند خواست او را از فرمانروائی برکنار سازد. ولی احمد آقا گوش به فرمان او نداد و بیاری امامقلیخان افشار بیگلربیگ ارومیه، در جای خود تثبیت یافت. احمد آقا وفاداری و اطاعت کامل خود را به کاربردستان تبریز نشان داد. بالیاقت و دلسوزی برای خاندان قاجار توانست به یکی از مردان بزرگ و نامی دوران قاجار تبدیل شود دخترتر زینب خان همستر هفدهم فتحلیشاه قاجار و دختر دیگرش همسر محمدعلیمیرزا دولتشاهی پسر فتحعلیشاه حاکم کرمانشاه بود. احمد آقا بمناسبت قتل خدعه‌آمیز پاپیر آقا منگورو یک هزار نفر از مردان برگزیده ایل بلباس لقب "خان" و بیگلربیگی یافت نزدیک به چهل سال نقش کارگری در سرکوب شورش همه ایلهای کرد داشت و بویژه چندین بار بر عشاير بلباس تاخته و آنها را قتل عام و غارت نمود. او همچنین لشکر بابان را که به یاری ایل بلباس رفته بود در یالتیمور شکست داد و محمود پاشا را کشت. (۱۱۹۸) (- هق/۱۱۶۳/ش/۱۷۸۴م - مترجم) و نیز در سرکوبی یاغیگری ایلهای کردماکو، خوی و سلماس بسرکردگی جعفرقلیخان شرکت داشت (۱۲۱۴) (- هق/۱۱۷۹/ش/۱۸۰۰م - مترجم) احمدخان در جریان سرکوب عبدالرحمان پاشای بابان یکی از سرداران نامی محمدعلیمیرزا حاکم کرمانشاه بود. (۱۲۲۶) (- هق/۱۱۹۰/ش/۱۸۱۱م- مترجم) همه نقاطیکه در دسترس آن نیرو قرار گرفت

بگفته عبدالرزاق دنبلی «چنان مورد قتل و غارت واقع شدند که شیرازة جماعت عبدالرحمان پاشا را از هم گسست»<sup>۴۱</sup> در بسیاری از درگیریهای جنگهای ایران-روس و ایران-عثمانی تحت فرماندهی عباس میرزا بانبروهای مقدم مراغه شرکت داشت. یکی از کسانی بود که پس از آمدن هیئت فرانسوی، در ساختن گردانهای پیاده نظامی ایرانی شرکت کرده بود. شاهکار احمد خان کشتن باپیرآقای منگورو سران ایل بلباس بود.<sup>۴۲</sup>

نویسنده تاریخ افشار رویدادها را چنین باز میگوید: «... چون از طائفه‌ی بلباس ساکنین محال لایجان ارومی و سلدوز همه اوقات اقدام تخطی بحدود ارومی و مراغه می‌نهادند و از قتل و غارت نفوس و اموال آنچه میتوانستند دریغ نمی‌کردند لهذا احمدآقا، همت بلند بر تنبیه و گوشمال بلکه استیصال آن طائفه‌ی طاغیه خسران مآل گماشت. همانا در آن هنگام رئیس طائفه‌ی مزبور که با صلاح ایشان مزین می‌گویند باپورآقا نام منگورو بود که به تهور و جلالت اشتهار داشت احمدآقا به ارسال رسل و رسائل با مشارالیه طرح دوستی و الفت انداخته و بدانه‌ریزی زخارف او را بدام تزویر آورد وقتی به باپورآقا نوشت که بر عالمیان روشن است عداوت فیما بین من و نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز تا کجاست زیرا که مشارالیه پدر مرحومم حاج علی محمد را با غدور و حيله کشته و انتقام خون پدر بردمست پسر واجب است خواهش اینست که با معدودی از طائفه‌ی خود قدم معاونت پیش گذارد و حق دوستی و همجواری بجای آرد، در ضمن دست‌بردها و غارت‌های غنیمتی موفور البته از اموال نواحی و خود تبریز خواهد بود، باپورمنگور بطمع اموال فریقته گردیده با هزار نفر از جوانان جرار و سواران جنگ آرموده‌ی ماش و منگور مکمل و مسلح عازم مراغه شد، احمد آقا با استقبال بیرون آمده ایشان را داخل شهر گردانید و در منازل اهالی شهر هر پنج نفر و ده نفر را گنجانید و تدارکات لازمه بمنزل هر یک از آقایان آن طائفه فرستاد، ولی قبل از ورود تدبیر کشتن ایشان را با اعیان و کدخدایان و سران سپاه مقدم کرده بود، باین قسم که هر چند نفر از ایشان بخانه‌ی هر کس که مهمان باشند صاحب آن خانه در وقت موعود که صدای تفنگی شنود مهمانهای خود را در خواب مقتول و روانه‌ی دیار عدم سازند. پس بنا بر مواعید مقرر در نصف شب صاحبان هر خانه که بیدار کار بودند بمحض شنیدن صدای تفنگ دفعتاً ریخته آنان را بدیار عدم فرستادند چنانکه احدی از آن هزار نفر زنده نماند!... علی‌الصبح رئوس منحوس ایشان را بموجب تفصیل بنظر احمدآقا رسانیدند نقش رئیس ایشان باپور را از دروازه‌ی شهر متلوب و عبره‌لناظرین ساختند و هنوز این خبر انتشار نیافته علی‌الصبح با استعداد تمام ایلغار کنان بلایجان رفت و در حالت غفلت اشرار، دست نهب و غارت با اموال آنها گشوده بعد با غنائم فراوان معاونت نمود، چون طائفه‌ی بلباس را این قضیه‌ی موحشه روی داد سیراشرار از خوف اینکه مبادا این بلا‌ی ناگهانی برایشان نیز سرایت کند همگان هم قسم و متحد شدند که بقصاص خون باپور و اتباع او به اولکای مراغه هجوم آورند و تلافی مافات نمایند، احمدآقا از استماع این توطئه‌ی اشرار مضطرب گردیده لاجرم بر مدافعه‌ی ایشان مبادرت نمود در هنگامی که آنان در قصبه‌ی ساوجبلاغ مکرری بودند علیه الغفله از آب جغات و تاناتو عبور نموده برایشان تاختن آورد، در حالیکه بیخبر از کار بودند جمعیت ایشان را پراکنده ساخت لهذا تهور مردان مقدم زیاد گشت و تزلزل به ارکان اشرار افتاد، عاقبت چاره در دفع این غائله ندانستند مگر اینکه ملتجی به پاشای قراچوران (منظور پاشای بابان در قلاچوالان - نویسنده) شدند و عریضه‌ی نیز به علیمرادخان زند که در آن ایام سلطان فارس و عراق بود نوشتند، از آنجا در طبق استدعای آنان حکمی صادر گردید که محمود پاشای قراچوران معاونت اکراد نموده اموال من هوبه‌ی امرای بلباس را از احمدآقا حاکم مراغه استرداد و بصاحبانش برساند و احمدآقا را از حکومت مراغه معزول نموده بود افخان ساوجبلاغی مکرری را در جای او حکمران گرداند چون این اخبار بگوش احمدآقا رسید بتوسط رسل و رسائل از امامقلی خان بیگلربیگی ارومی و احمدخان دنبلی حاکم خوی استمداد نموده بدستیاری استعداد افشار و دنبلی بر محمود پاشا غالب آمد چنانکه محمود پاشا در آن معرکه هدف تیر تفنگ گردیده چون زخمش مهلک بود بمرد، و بقولی وقوع این قضیه در سال ۱۹۱۸ م. (۱۳۳۶ هـ.ق/ ۱۲۹۶ هـ.ش - مترجم) بوده است. بعد از این مقدمات احمدآقا بروایت گلشن‌التواریخ به ارومی رفته از امامقلی خان بیگلربیگ افشار... لقب و حکم خانی یافت و به احمدخان مقدم معروف شد»<sup>۴۳</sup> یک بیتگوی مکریان این رویدادها را به نظم در آورده، اسکارمان آنرا در آغاز این قرن ثبت کرده است:

### بیت باپیرآقای منگور:

بشنوید از من دیوانه، گوشم دهید دیوانخانه،

سهب و سه‌روز شایگان، گویم ثنای شیران، ناروز دندبه مکریان، نامه نوشتند به ایلان، رشه رسول آقان،<sup>۱</sup> آید با احمدشینان، رهبرشان عبدالرحمان، ترک نمودند باگردان، قسم به عزت سبحان، صبحگه سپیده دمان، لشکریان باپیرخان، همچون وزیر رومیان،<sup>۲</sup> سوار گردید در باگردان، سه‌شنبه سرهمگانه، سوی مراغه روانه، به سه‌شنبه پرهنر، باپیرآقای برجگر، بدخاننش ضمانتگر،<sup>۳</sup> از سابلان آمده بدر، میگوید: «مانع ناید به پیش اندر»

خالقا خداوندا،<sup>۴</sup> موانع این دنیا،<sup>۵</sup> بامید آن خدا،<sup>۶</sup> زدند دهل و سورها،<sup>۷</sup> برقص آمدند اسبابا، آماده بهر دعوا، امید به رسول الله،  
 "چنین پیش نرود کارا،" آمد رسید به فقرقا،<sup>۸</sup> زدند بر دهل و سورها، ایستاده اند هفتصدفتی، بخوشی با پیر آقا، بزید بر طبل صفا،  
 بهرخدا حمد و ثنا، نکشید سید و ملا، قرآن در سینه آنها، رسیدند به خاتون باغی، با پیر آقای قوچاغی، باخان ساوجی بلاغی،  
 بنگر چه کیف و دماغی، چگونه از عجم یاغی،  
 با پیر آقای خال پرو، روز سه شنبه رفته او، عامه مردم دنبال او، نگریستندش بافندی،<sup>۹</sup> رسیدند به وکیل کندی،  
 با هفتصد سوار رندی،  
 فردایش وقتی چاشت خوردند، قاصد خود برگردانند، هر آنچه ماند بسیج دادند، باز قشون تمام نکردند، باهم چاره جوئی کردند،  
 سحر چون سپیده سرزد، هر آنچه جنبید نوشتند، هنوز دو عشیره ماندند،  
 نیزه ها اغلب نظریست، از صد تایی هم کم نیست، بیندیشید مصلحت چیست، "آیند تیپ مرکنان"<sup>۱۰</sup> از ایشان عالمی حیران،  
 به عقلم جور نایب اندر، که دارند مقصودی دیگر، سلیمان خود با برادر، نیزه داران دلاور، مصلحت همه اندر: رویم به جنگ  
 عجمان، بر هبری بداخان، مراغه را کنیم ویران، بدینجا بنشینید یاران، مدبرمان کاک سلیمان، چونکه اوست بزرگ ایلان،  
 چه فرمانم دهی ای جان؟ اینجا باید شود ویران؟ پس چگونه است سبزیخان؟  
 ای سلیمان غزالی، نوه رستم زالی، جفتی قبه اش بر سپر، گویندت: کودکی پسر! نکر دزین مرکبها، مثال ابر پر غوغا، نابود  
 کنم دودمانها، دیرست راه بیفتید یالله!  
 رسید به الله اکبری، رفت پیش خان باچه شوری! "خانا از کدام دیاری؟" ننهصد سوار تمام داری"  
 سوی مراغه شد سوار،  
 ای خالق پروردگار، کجا رواست نهصد سوار، ای بخشنده ای جبار، عزرائیل شده جلودار،  
 سوی مراغه شد سوار،  
 به مراغه هشدند روان، درخشان بند کمران، بابوی مشک و عنبران، ترفند پایاغ به سران،<sup>۱۱</sup> هیچ نخواهیم داشت گذران،  
 هیچ نخواهی داشت گذران، عجمه بسی بی ایمن، از ما بر هم زنند مکان، اینجا میبرند سرمان، خضر آقای نوجوان، بانیزه رفت  
 بالای خان، "بزنم پدر، ای امان!"  
 با پیر میگوید، کاکاکس اینکار نکند، بداغ پاکدلی میکند، حیلت با ما نمیکند، به که تدبیری آوریم، جای غم انگیزی داریم،  
 از عجم دمار بر آریم، "عجم ضعیف و حیلت دان، بانیزه رفت بالای خان، گفت "بزنم پدر ای امان!"  
 ندایم بر شاه غفور، خان فرستاده دور بدور، بلباس آمدند به جمهور،<sup>۱۲</sup> رانک اسبها چکمه سرخ، خان فرستادشان به سخط،  
 بلباس بی طالع و بخت،  
 بارخت و فشنگدان زرد، آن کاکه رش بس نامرد، از بالا به پائین آمد، ایمن از او گردیده خرد،  
 منگورهای نیزه جنبان، به طلا افتاد چشمشان، وارد شدند بی همتا، غذاهای پردوا، با چندین شیشهرابی، عجمها شدند  
 جلایی،<sup>۱۳</sup> منگورها شدند قصابی، هیچکسی نیافت رهایی، کی دادند چنین حسابی، همگی مست شرابی، رسید دسته جمعی  
 مرگی، بداخان چون پیک مرگی، رهایی نیابد کسی، خالقاتو فریادرسی، نابود کرد از آنان بسی،  
 طایفه خان با پیر، شدند طعمه شمشیر، در خانه ها غافلگیر، "اسلام" نابود باشمشیر،  
 باشمشیر نابود اسلام، گرفتار قتل عام، به قتل عام گرفتار، سلیمان با برادر، از دربان کردند گذر، چو از دربان برگذشت، چار  
 پنچی دنبالش گشت، از بلارها نگشت،  
 از بلا نرهدا، زان کافران دورو بانیزه های سه سو، باداسهای گرفتو،<sup>۱۴</sup> چو گندم کردند درو،  
 همچون گندم و کلش، غرقه به خون گشته لش، بلباس پریشست حالش، بر آن شیران جنگی، زدند توپهای قوی، هفت تن  
 افتادند بیجان، برید صدای ایشان،  
 آفرین استاد خراط، دست بدسته خنجر داد، هفت خاندانرا داد بر باد،  
 استاد عزیز هندو،<sup>۱۵</sup> خنجر شام و تیشه، جنگید با یک محله، هیشکی خلاص نمیشه!  
 آن استاد عزیز مرد، هفت خانه اجاق کور کرد، تنهایی فرار کرد، با گرز جزایری، زدش بر توق سری، آن یکی هم شد بری،<sup>۱۶</sup>  
 مرزینگ<sup>۱۷</sup> کو او مربل<sup>۱۸</sup> کجا، آن نوجوانان رعنا، افتاده اند در کوجها،  
 افتاد بکوی و بر زنان، لاشه نوجوانان، افتاده بود در بر زنان، در برزن و کناران، اجساد شهسواران، چنان برگهای خزان،  
 به حیاط افتاد سرهاشان، در آن حیاطهای گرد، بلباسهای چنان گرد، لاشه هاشان شدند پل، عجم بر آن گذر کرد،  
 هر که مهمان خود کشت،

بادهل و سورنا بسوی باپیرآقا آمدند، آنگاه باپیرآقا از بداخان پرسید:

آن باپیرآقای جندی، از بداخان پرسد همی، خان این سرو صدا از چی؟

میگوید: "ای پیرشوگایی، دهل و سورنای شادی، از عادات ترکانه، به ذوق مردمانه"

روزی بهنگام غروب، خان باپیر درسرا بود، توپخانه را آتش کردند، باپیرآقا عاجز شد، کاری ازش ساخته نبود، خضرزیار ابلند کرده اند، پیش پدر نگاهداشته اند، همه سور چابک سوار، سینه اش را شکافته اند، پسر بر سینه پدر، چون جلاد گردن زده اند، "هرگز مسلمان نخواهی شد!"<sup>۲۳</sup>

سپیده دم گاه سحر، اسبان خاکستری، کهر، از اصطبل آوردند بدر، "بندید زین معتبر، تندبکشیدش تنگ وبر،" پای برکاب نهاد اندر، "سوار شود پایاغ بسر، پایاغ بسر سوار شود، قوم بینوا زار شود، مکریان داغدار شود، ناله، ضرب و آزار شود،" ضرب و ناله و آزاره، بیخانمان و سرداره، گوئی: رمه بی شبان، دردشت و صحرا سرگردان، که از مکر بیگزادگان، سرکردگان مکریان، سرزد اینکار از بدکاران، نابود شدند مسلمانان، یکی هم نماند از آنان، امید بود بداغ سلطان، که نه پذیرد از آنان، چرا خائن بی ایمان، چنان کرد بهر عجمان، نمود به آنان اطمینان، متعصبند آن سگان، جاودانست آن بداخان؟ اونمیترسد از گورخان؟<sup>۲۴</sup> چه گناهی داشتند آنان؟ خود را نمود خانه ویران، کس باقی نماند از ایلان، خدایا شکر هزاران، چونکه پیشاهنگ بود شیطان، دست بردارد از این کاران، آمد رسید به کهریز، در آغوش بچه ای نیز،<sup>۲۵</sup> اسیر رسید به تبریز، آمد رسید به دریا،<sup>۲۶</sup> محبوبان صف بسته باز، سرازیر شد از لاجین<sup>۲۷</sup> نیم شوی از وسط زین، از بلباسها داری کین، ابراهیم آقا سر رسید، آن سوار بی غش رسید، زن و بچه درهم پیچید، جمع کرد زن و بچه ها، حسن بکراقا، مرد روز تنگنا، رهان کرد آنها را، ملا رسول بی ایمان، آمد جلو بداخان، "دیگر بس است این جنگ ای خان! از دین بدر شد مسلمان!"<sup>۲۸</sup> مسلم از دین بدر گشته، تا به سلیم دنبال گشته،<sup>۲۹</sup> تا به سلیم و به بیطاسی،<sup>۳۰</sup> اسیر از زد سه عباسی، سه عباسی از داسیر، زین رومی برابر گیر،<sup>۳۱</sup> بر پشتش نیزه و شمشیر، بداخان بود جهانگیر، بداخان بد دنبال روان، گوسفند شوگا هزاران، بسیار مفت و بسی ارزان، هر گوسفند یک شاهی یاران! بز آرد دویز غاله، مویش کفاف پلاسی، نرخ آن بز دو عباسی، هزاری گاو بی دهقانه، قیمت گاو خدادانه، بلباس خالش پریشانه، بلباسهارند و مردند، خدمت خان نکردند، که چنین بد آوردند، خان به شاه شکایت برد، این به روزشان آوردند، خان گفت: "به گرمسیری خدمت کردند،"<sup>۳۲</sup> زینرو نابودشان کردند، نابودشان کرد دیکر زمان، نیک بنگر تدا بیرخان، چنین میدانند گذران، از دولتها تا مین جان، بلباسهای بسته زبان،<sup>۳۳</sup> خدمت نکردید پیش خان، بهر خود ساختید خائنان، طایفه بداق سلطان،<sup>۳۴</sup> شدند خدمت شاه روان، منگور بسیار بسته زبان، زبان بسته بیشمار، ندادند خراج و بیگار، خان از آنان شد دعوا کار، پیش آمد پیاده، سوار، مالیات ندیم هیچ بار "چنین گفت باپیرنازدار،"<sup>۳۵</sup> "خودشوم حاکم دیار،" خان را بیرون کنم اینبار، خان را بیرون کنم به کین، خود آنگه شوم جانشین، گویم بیگزاده هیچ نیند،" چون این سخن آمد گذشت، خان هم به تدبیری نشست، جمله را سخن یکی گشت، خدمت پادشاه عرضه گشت، شاه نیز از آنان قبول کرد، پس بداخان را بزرگ کرد، یک ماه دیگر صبر کرد، منگور را همه گرد آورد، همه را یکسر خلعت کرد، بداخان گفت: گرمانم، باپیر من تورا ضمانم، سابلاغ برایت ستانم، باپیرنمان در انتظار، خواهی شد حاکم دیار، پیش رو که دارم یکی کار! من به آنجا دارم کاری، ارسال میدارم چاپاری، فرستم چاپاری روان، به پیش شاه از دل و جان، مراغه را کنم ویران، شاه را کنم بی خانمان، خود شو سرور همگان، منگورها گرد و مردند، حرف خان باور کردند، به یک هفته گرد آمدند، در مهاباد تدبیر کردند، "گوش کنید مراجعات،"<sup>۳۶</sup> از بیگزاده نخورید حیلت!

### ۳ - ۲ عسکرخان افشار

نمونه ۱۱: کمند تدبیر؛ اسماعیل آقایی شکاک ۱۲۳۵ (-) هق/۱۹۹۱ هس/۱۸۲۰ م- مترجم)

عسکرخان بیگلربیگ افشارمدتی حاکم ارومیه و یکی از نوکران بسیار وفادار عباسمیرزا و در جنگهای ایران-روس (۱۲۲۰) (- هق/ ۱۱۸۴-۵/ ش- ۱۸۰۵م- مترجم) یکی از فرماندهان نیروهایش بود. پس از آمدن هیئت نمایندگی فرانسه بسرکردگی گاردان به ایران، برای اجرای توافقنامه فینکن اشتاین فرانسه- ایران (۱۸۰۷/۱۲۲۵) (تاریخ صحیح ۱۲۲۲-۵/ ق- ۱۱۸۶ هس/ ۱۸۰۷م- مترجم) و نوسازی نیروهای نظامی ایران، وی که آنگاه یکی از مردان نامی ایران بود، گذشته از مشارکت در ایجاد گردانهای پیاده نظامی آذربایجان، از جانب فتحعلیشاه نیز بعنوان دومین سفیر دربار قاجار نزد ناپلئون امپراطور فرانسه منصوب شد (۱۲۲۲-۱۲۲۶) (- ۵/ ق- ۱۱۸۶-۱۱۹- ۵/ ش- ۱۸۰۷-۱۸۱۱م- مترجم) وی هدایائی بارزش پنجاه هزار تومان به پاریس برده بود. پس از چهار سال ماندن در آنجا بدون کسب هیچ نتیجه مطلوبی باده هزار تومان بدهی بازگشت. این بدهی بردوش او سنگینی میکرد و میخواست از غارت مردم کردستان آنرا جبران نماید. پس از بازگشت، از سوی عباسمیرزا به حکمرانی ارومیه گمارده شد. برخی منابع میگویند عسکرخان یکی از بنیانگذاران مجمع فراماسیون در ایران بوده است.<sup>۴۵</sup> ایل شکاک که از چندین تیره تشکیل میشد، در نواحی مرزی ایران-عثمانی میزیست. کاربردستان آذری نتوانسته بودند این ایل را تحت فرمان خویش در آورند. جنگجویان شکاک در صفوف جنگجویان آذری در لشکر کشیهای عباسمیرزا و دیگر فرماندهان نظامی آذری هم برای سرکوبی ایلهای کرد از جمله بلباس و رزوا و نیروهای میرسوران درسیدکان<sup>۴۶</sup> و نیز در جنگهای ایران- عثمانی مشارکت و حتی با آذریها همسرگزینی از یکدیگر داشتند. ولی همه اینها بدادشان نرسید. میرزا رشید جریان سربچی اسماعیل آقای شکفتی رئیس عشیره شکاک و کشته شدنش را بدست عبدالصمدخان چنین نقل میکند:

"توضیح این مقال آنکه اسماعیل آقا بن میرزا آقا سرخیل ایل شکفتی در بالای جبل بناب نازلو قلعه ای محکم ساخته که مشتمل بر اندرونی و بیرونی و دو حصن حصین است. این شخص سابقاً در محاربات دولتین ایران و عثمانی در رکاب نائب السلطنه خدمات نمایان کرده و مورد توجهات ملوکانه آمده رفته رفته کار او بالا گرفت و دست تصرف بر عموم ایلات و عشایر ارومی دراز گشت معهداً بر حسب امر دیوان، حسینقلی خان بیگلربیگی را یکی از منقادان بود از آنجا که شرارت و جسارت جبلی بعضی از این قبیل افراد است احیاناً از امتثال بیگلربیگی و الامقام ترمردورزیده تنبیه و گوشمالی بلیغ میدید. در ازمنه ی سابقه برای تشدید مبانی مرابطت و تجدید قواعد متابعت صبیبه ی خود را در عقد نکاح فرج الله خان پسر ارشد عسکر خان آورده بود. در این تاریخ باستظهار و اطمینان خویشی با عسکرخان و حصانت قلعه ی چونان که سابقاً ذکر یافت باز ابواب عصیان و طغیان گشوده راه تردد اهالی را بست یعنی چند پارچه از دهات حول وحوش قلعه ی خویش را مالاً و حاصلات غارت نمود چون اخبار شورش و مخالفت اسماعیل آقا بعرض بیگلربیگی رسید نخست محض اتمام حجت و برهان و ملاحظه ی خویشی او با عسکرخان، عبدالصمدخان را با عالی سلطان ریش سفید طائفه ی کلهر و عمله ی موقت بقلعه مأمور و روانه فرمود که شاید او را به مواظبو بنصایح براه آورند. خان مزبور با اشخاص مأمور حسب الامر بقلعه ی اسماعیل آقا رفت و در قلعه ی پائین جمعی از (افراد او) که مسلح و مکمل دیده بان بودند اسماعیل آقا را در قلعه ی بالا از مقدم عبدالصمدخان خبر دادند پس به اجازت (او) ملا صالح نام که ندیم او بود عبدالصمدخان را پذیرائی کرده بحصار بالا بردند. اسماعیل آقا نیز چند قدم از حصار بالا بیرون گذاشته پیش آمد و باتفاق به اندرون حصار رفتند. عبدالصمدخان زبان به نصایح مشفقانه گشاده و عود و وعید هاداد معهداً از آن سخنی و جوابی که دلیل بر موافقت و مقرون بصواب باشد نشنید، عبدالصمدخان همچنان به ملایمت و مهربانی نصایح خود را اعاده مینمود و میگفت خلاف و خیانت نسبت بدولت هر آینه موجب خذلان و خسارت خواهد بود و نتایج و خیمه خواهد بخشود آن بی باک از این سخنان غضبناک شده به عبدالصمدخان هم فحش مخفی داد! لهدا عبدالصمدخان شیرصولت خشمگین و دل پراز کین از نزد او برخاسته در دل خود سوگند مغلظه خورد که اگر این (را) زنده بگذارم هر آینه از نامردان روزگارم، آنگاه از قلعه ی اسماعیل آقا سواره فرود آمده در دو ساعتی خود را در شهر بحضور حسینقلی خان رسانیده و ماجرا را برشته ی عرض کشیده این بار بیگلربیگی خود عسکرخان را بقلعه مزبوره مأمور فرمود عسکرخان روز یکشنبه چهاردهم محرم الحرام با چند تن از اکابر و اعیان و برادرزاده و پسر خود نظر علیخان بقلعه ی مزبوره رفت و در حوالی قلعه فرود آمد، متعاقب او عبدالصمدخان با سواران نامدار نظام ابواب جمعی خود را بر او نهاد اما عسکرخان کاردان چون مقصودش این بود که آن... (را) بکمند تدبیر گرفتار کند نه بچنگ و پیکار، لهدا بوساطت ترجمانی زبانندان نزد وی پیغام گزار و رسالت رسان شد مشعر بر اینکه در پائین قلعه طالب ملاقات اوست که شفهاً با وی مقالات نماید. اسماعیل آقا قبول کرد و نوا و گروگان خواست که در قلعه گذاشته خود تنها پائین بیاید عسکرخان محض اطمینان او نظر علیخان و فرج الله خان هر دو را برسم گروگان و نوا بقلعه فرستاد اسماعیل آقا قوت قلبی یافته با پیش خدمت خود به چادر عسکرخان که در حوالی چمن چنزه بود درآمد.



مقارن آنحال عبدالصمدخان باسواران و یک دودسته سرباز رسیدو اسماعیل آقارابابرا در خود سرگرم سؤال و جواب دید، همچنان سواره بانگ برعسکرخان زده گفت دشمن چو بدست آری از پای درآور!

اسماعیل آقا از دیدن عبدالصمدخان و مصرعی که خواند خود را به اسب خود رسانید هنوز پای دیگر بحلقه رکاب نهاده بود که بیک ناگاه عبدالصمدخان تفنگ خود را بسوی وی آتش داد و بیک ضرب گلوله اش کار تمام کرد سواران و سربازان از دیدن این حال آغاز شلیک کردند چند نفر را که همراه اسماعیل آقا بودند هدف گلوله ساختند. عسکرخان چون حال را بدین منوال دید از طرف نظر علیخان و فرج الله خان که در قلعه موقوف بودند (عبدالصمدخان از این واقعه خبر نداشت) بغایت مضطرب و نگران مانده که مبادا ساکنان قلعه ایشان را زنده نگذارند. اما چون آواز شلیک تفنگ در قلعه بگوش قلعه گیان رسید نظر علیخان بفراستی که داشت دانست که اسماعیل آقا به (دیار عدم) شتافته اظهار بشاشت نمود به اکراد بشارت داد که لله الحمد فیما بین صلح و آشتی دست داده و این شلیک علامت آنست. (آنرا) این سخن باور افتاده از محافظت آندو جوان غافل ماندند آنگاه نظر علیخان و فرج الله خان هر دو سوار شده بسرعت برق و باد بسوی اردو نهادند پدر بزرگوار و عم نامدار از آمدن و خلاص شدن ایشان جانی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند بعد از آن سواران و سربازان شورش یورش بقلعه انداخته کلاً اموال اسماعیل آقا را تاراج ساختند اما اولاد اسماعیل آقا، میرزا آقا و یحیی بیگ فراراً از میان بدر رفتند ولی زن اسماعیل آقا که معروف به (جازی) بود و حریفه‌ی عاقله و جسور، بعد از این مقدمه بدار السلطنه‌ی تبریز رفته به ولیعهد نائب السلطنه عارض شد و در طبق عرض او علیخان افشار که نسقچی باشی دربار بود مأموراً به ارومی آمده و به ملاحظه‌ی ایللیت قرار و مرداری فیما بین داده معاودت نمود.<sup>۴۷</sup>

### ۳- ۳ عباس میرزا نایب السلطنه

نمونه ۱۲: جماعت اکراد مایه فتنه و فساد (۱۲۳۸) (- هق/ق ۱۲۰۲/هش/۱۸۲۳ م - مترجم) آقامحمدخان اولین شاه قاجار که در کودکی مقطوع النسل شده بود، اجاق کور بقتل رسید، ولی برادرزاده اش فتحعلی را پیش از مرگ خود به ولیعهدی برگزیده بود. به او وصیت کرده بود که شاه ایران باید از پدر و مادر هر دو از ایل قاجار باشد. فتحعلی شاه قاجار زنان بسیاری داشت بهمین ترتیب نیز دختران و پسران زیادی از او ایجاد شده بودند، چون مرد پسرانش بیش از یکصد تن بودند. وی در زمان حیات خویش از میان پسران عباس میرزا را به نیابت سلطنت یعنی ولیعهدی برگزیده بود. عباس در سال ۱۲۰۳ (- ه-ق/۱۶۸۱/هش/۱۷۸۹ م - مترجم) در روستای نوادرمان دران بدنیا آمده بود. در سال ۱۲۱۳ (- هق/۱۷۸۱/هش/۱۷۸۹ م - مترجم) هنوز در سن ۱۱ سالگی بود که پدرش او را به ولیعهدی خود و ولایت آذربایجان گمارد. سلیمانخان قاجار (اعتماد السلطنه) را برای اداره امور بعنوان للهو میرزا عیسی فراهانی (میرزای بزرگ) را وزیر و ابراهیم خان قاجار را چون سردار او منصوب کرد.

در نخستین یورش روسیه به قفقاز (۱۲۱۸) (- هق/۱۱۸۳/هش/۱۸۰۴ م - مترجم) عباس که هنوز ۱۶ ساله بود از سوی شاه بفرماندهی نیروهای ایران گمارده شد. در همه جنگهای هردو در ایران و روس، فرماندهی نیروها بر عهده عباس میرزا بود.<sup>۴۸</sup> توافق ایران و فرانسه و کوشش فرانسه برای سازماندهی سپاه ایران بشیوه نوین اروپائی برای پایداری در برابر فشار روسیه سودی در بر نداشت. ایران دور اول جنگ را باخت که به تحمیل عهدنامه گلستان (۱۲۲۸) (- هق/۱۱۹۲/هش/۱۸۱۳ م - مترجم) انجامید. عدم توازن نیروهای طرفین، دربار قاجار را واداشت که شرایط بسیار سنگینی را از روسیه بپذیرد. در این عهدنامه روسیه دستاورداری، سیاسی و اقتصادی فراوانی را از ایران کسب نمود.

ایران دور دوم جنگ باروسیه را (۱۲۴۱-۱۲۴۳) (- ه-ق/۱۲۰۵-۱۲۰۷/ش/۱۸۲۶-۱۸۲۸ م - مترجم) بدتر از پیش باخت. نیروی روس به تبریز رسید و در حالیکه برای تصرف تهران پیشروی میکرد، انگلیس برای توقف جنگ و جلوگیری از سقوط و تلاشی ایران به تلاش و میانجیگری پرداخت. گفتگوی آشتی میان عباس میرزا بنمایندگی شاه و ژنرال پاسکویچ فرمانده نیروهای روسی بنمایندگی قیصر آغاز شد. در روستای ترکمنچای بجای عهدنامه گلستان، عهدنامه دیگری به امضا رسید. (۱۲۴۳) (- ه-ق/۱۲۰۷/ش/۱۸۲۸ م - مترجم) شرایط روسیه در این عهدنامه بسیار سنگینتر و دستاوردهای ارضی و سیاسی و اقتصادی بسیار بیشتر از عهدنامه پیشین بود. طبق این عهدنامه عباس میرزا بنفع روسیه از قسمت وسیعی از سرزمین ایران چشم پوشید، استقلال سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران را به بند و ابستگی کشانید. عهدنامه ترکمنچای ایران را به کشوری ضعیف تبدیل کرد و آنرا بصورت حایلی میان روسیه و هندوستان درآورد. ولی عباس میرزا این پیمان مذبحانه را برای خود موفقیتی بزرگ میشمرد، زیرا در ماده هفتم آن روسیه قول داده بود که برای رسیدن او به شاهی ایران از پشتیبانی نماید و پس از اونیز سلطنت در دست پسران و نوادگانش بماند.<sup>۴۹</sup>

دربار قاجار در نتیجه هردو جنگ روس-ایران بخش بزرگی از شمال قلمرو خود را از دست داده بود و میخواست آنچه را که در آنجا باخته بود از جای دیگری جبران نماید، یادقیقتر بگوئیم، میخواست در مرزهای غربی، در خاک کردستان که بخشی از قلمرو عثمانی بود مایه بگیرد. در این راه نیز میخواست از کردها بویژه امرای بابان استفاده کند. همزمان با این رویدادها، جنبش ملی کرد در حال گام نهادن به مرحله رشد و کوشش برای رهائی از سلطه بیگانه و اتحاد منطقه‌ای بود. در بسیاری از نواحی کردستان جنبشها و قیامها داشتند گسترش می‌یافتند. شماری از آنها کم‌وبیش رنگ جنبش ملی و شماری نیز رنگ یاگیری عشیره‌ای و تعدادی نیز رنگ نارضائی اقتصادی برخوردار شدند. از جمله آنها کوشش امرای بابان، بویژه عبدالرحمان پاشا و پسرش محمود پاشا، تقلا میرسوران و یاغی شدن ایلهای دنبلی، حیدرانلو، سیپکی، زیلان، جلالی، بلباس، شکاک. دربار قاجار با هر کدام از این رویدادها بنوعی در آمیخته بود و در سرکوبی و شکست و نابودیشان مشارکت داشت. عباس میرزا برای سیاست خود درباره کردان چهار چوبی را در نظر گرفته بود که بکلی بیانگرنوع برداشت دربار قاجار از مسأله کردو چگونگی رفتار با آنها بود. هسته این سیاست عبارت بود از اینکه در رقابت با دولت عثمانی چگونه اکراد را با بهترین وجه بسود خویش بکارگیرد. وی نامه مفصلی برای فتحعلیشاه نوشته و سیاست خود را درباره کردها ضمن آن برایش روشن میکند. در اینجا بعلت اهمیت نامه، آنرا عیناً نقل میکنیم:

«عرض نواب نایب‌السلطنه دام‌اجلاله اینست که: چون کل دول کفر در این اوقات صلح و سازش دارند همیشه سعی و کوشش و تلاش و جهد من در این میانه این بود که غبار نقاری مابین دو دولت اسلام نباشد. تا پارسال کار از سلم و صلح گذشت، جای سازش نماند. بعد از مقدمه موش و بایزید و ارجیش که به تبریز رسیدیم فوراً از جانب خود قایم مقام را بسازش فرستادیم، جواب درست ندادند. چند بار هم از گوشه و کنار در صلح زدیم و بجایی منجر نشد، تا امسال بخواست خداوندو طالع شاهنشاه روحانفاده آن شکست را خوردند و بعد از آن فوراً آدم فرستادیم و تکلیف صریح از جانب خود بصلح کردیم و بعد میرزاتقی را فرستادیم و تعهد خدمت اقدس نمودیم و او را روانه کردند و وعده چهل روزه دادند که خبر برسانند و فانشدو با وجود این مطلب باز چند بار بتوسط انگلیسها بایلچی متوقف اسلامبول اظهار شده است و هنوز بهیچوجه جواب نرسیده و بشدت از اطراف و جوانب در تدارک جنگند و هیچ اثری از صلح و سازش معلوم نیست و باوصف این مطلب هرگاه ما، که چاکران این دولت و سرحددار این مملکت می‌باشیم، بامید صلح بنشینیم و از تدارک کار غافل شویم خلاف مصلحت دولت قاهره است و این مطلب را از روی بلدیت و فدویت صریحاً عرض میکنم که: هرگاه پیشدستی از جانب ما نشود و در ماه دوم بهار داخل خاک دشمن نشویم و آنقدر تامل کنیم که جوزا و سرطان برسد و قشون و توپخانه و استعداد و جیره رومی از اطراف جوانب جمع شود و اگر اداحشام و خانه و عیال و دواب و اموال خود را در ییلاقات و مصافات جاده‌اند و سواره و سپاهی از اطراف مثل مور و ملخ هجوم آور شوند. اگر جنگ خواهیم بکنیم یا صلح خواهیم بکنیم کار مشکل میشود و چاره دشوار خواهد شد، و لکن هرگاه از این جا زود حرکت شود و تا ییلاقات برف دارد و در شقاق نمی‌توان زیست داخل ملک دشمن بشویم و قبل از آنکه قشون عثمانی جمع شود شراره اشرا را کردار که مایه هر شر و فساد همانها هستند، بفضل و کرم الهی و طالع فیروز شاهنشاهی از هم بپاشیم و ان‌شالله تعالی از موش بیائین برانیم اگر خواهیم جنگ بکنیم یا صلح، بعون الله تعالی آسان میشود و با سهل و جوه میسر خواهد بود و کبر و غرور رومی بتعارف و تملق بدل میشود و بعجز و قصور منجر خواهد گردید و باین جهت اگر رای مبارک شاهنشاهی قرار گیرد که پیشدستی شود باید قشون سواره، مامورو مقرر میفرمایند، وقتی از آنجا حرکت کند که او آخر حمل یا اگر بسیار دیر شود اوایل ثور بتبریز برسند، که قشون اینجارا معطلی دست نداده، بی‌انتظار با کمال استظهار ان‌شالله تعالی در همان اوقات عازم خدمت شوند و در این صورت که از ابتدای ثور بکار این طرف شروع شود امیدواریم که تا اوایل میزان، خواه بصلح و خواه بجنگ فراغت ازین طرف حاصل توان کرد. وقت قشون کشی سمت بغداد هم همان وقتهاست و کدام نعمت بهتر و بالاتر از اینست که درین عزیمت ملوکانه پروانه احضار ما برسد درین سفر ملازم رکاب فلک فرسا شویم و جان نثاری در حضور ظهور نمائیم. در باب حرکت موکب جهان‌گشا امر امرشرف همایونست، و لکن چون از روی کمال عاطفت از ما استفسار فرموده‌اند امتثال الامر بالا علی عرض میشود که موکب اقدس هر قدر زودتر از سلطانیه بسان سپاه و اجتماع عساکر ظفریناه حرکت فرماید و برای احتساب روس و روم و اطمینان ولایات سرحد بهتر و خوشتر است. و لکن معلومست که زودتر از شهرشوال پرزودست و همان وقتها بسیار بسیار مبارک و میمونست و از هیچ جا عایقی و گرفتاری نداشته‌باشد، بلکه پیشرفت همه کارها بنوعی که بارها تجربه شده طالع همایونی روز افزون شاهنشاهیست که بفضل و تایید و توفیق الهی بهر کس آفتاب توجه سلطان پرتوافکن شود و بهر طرف که وجهه عزم اقدس باشد هر کار که پیش آید بی‌زحمت و تشویش از پیش میرود و چون مقرر شده است که هر قراری در کار آن طرف داده‌باشد مفصل عرضه داشت خاکپای مبارک میشود که، حکومت شهرزور و بابان و توابع و مضافات بر حسب اجازه همایون با محمد پاشا است (منظور محمود پاشا

پسر عبدالرحمن پاشا-نویسنده) و خاطر جمعی از صدق و عقیدت و خدمت گذاری او که حالا مالا باید حاصل شود بچندشق ممکن الحصول است که یکی یکی عرض میشود، اولاً بگرفتن گروهی چون پسرهای او و او عثمان بیگ، که هر دو در کرمانشاه بودند و معهداً این مخالفت را در یکسال نمودند، گرفتن این طور گرو را مایه خاطر جمعی ندانستم و قرار بر این دادم که وقت سفر خیر اثر عثمان بیگ خودش با هزار سوار یازده از اعیان و بزرگان و بزرگ زادگان بابان انشاءالله تعالی همراه باشند و در پیش روی سپاه منصور علانیه و آشکارا سپاه لشکر عثمانی محاربه نمایند.

ثانیاً: با آمدن محمدپاشا و عثمان بیگ برادرشست که چندگاه قبل ازین عثمان آمد، یک ماه در تبریز ماند و شب عید پاشا خودش استدعا کرده است، انشاءالله تعالی می آید و او که رفت باز عثمان بفضل خدا خواهد آمد و بشرط حیوه در مراجعت هم بهمین ضابطه نخواهیم گذاشت که بازار آمدن سردشود.

ثالثاً: با وجود قشون و سپاه و استعداد دولت قاهره در ولایت بابان است که تاحال ابراهیم خان سرتیپ، که بر جمعیت و سپاه بابان بمراتب شتی غالب و قاهر است، در آنجاها بوده، در ایام سفر هم باز معتمدی در آنجا خواهد گذاشت و هر قدر قشون که از غازیان سرباز و سواره رکابی بساخلو بگذارم عوض آن را از سواره بابان و بلباس دیگری بسفر خواهد برد و در حقیقت جمعیت کردستان و اردلان و ساوجبلاغ مگری هم پشت بند و معاون خواهد بود و اگر مقرون بصلاح دولت دانند اشارت خدیوانه در باب معاونت هنگام ضرورت خواهند فرمود.

رابعاً: عمده اسباب وحشتیکه امثال محمدپاشا را بهم رسیده ازینست که بارسنگینی از نقد و جنس و طمع و توقع بردوشش بگذارند و از عهده بر نیاید و حجت و تمسکی بدهد و وفانماید و از جانبین اسباب وحشت فراهم آید و ما الحمدلله نه باری بردوش او گذاشته ایم نه طمع و توقعی داشته ایم، سهلست پیشکش سرکار اقدس راهم که در حضرت همایون نقد متقبلیم و انشاءالله تعالی میدهیم از او گوسفند و گاو و قاطر و یابو و اینطور چیزها نوشتیم ابراهیم خان بگیرد و بقشون مامور بدهد و بفضل خدا حساب این تنخواه را هر طور باشد از جنس نابکار و نقد نارواج تا خودمان بسفر نرفته ایم می پردازیم و یقینست که همین تنخواه را پرداخت و حسن خدمت ظاهر خواهد ساخت. عبثت این خدمت را ضایع نمی کند و بعد از دادن پول خلاف رسم و راهی که زحمت افزای خاطر همایون شود نخواهد کرد.

خامساً: ولایت شهر زور و کوی و حریر از سه طرف به ساوجبلاغ و اردلان و سرحدات کردستان و کرمانشاهان اتصال دارد که ممالک محروسه سرکار شاهنشاهیست و یک طرف آن بمحل اختیار وزیر بغداد متصلست در هر راه آشوب و فشاری روی آن ولایت و این طایفه بهم رسد از همان یک طرفست و بس، آن یک طرف درین اوقات که ابراهیم خان سرتیپ و محمدپاشا تاحوالی موصل رفته اند و کرکوک و اربیل و پل سرخ غاشیه ارادت و اطاعت بردوش کشیده اند وزیر بغداد نوعی از خدمت و سازش در آمده است که تاحال دوسه بار آدم او نزد سرتیپ و محمدپاشا آمده و از قراری که نوشته بودند جملگی کار آنجا روبراه شده اگر قبل از رفتن ما بسفر انشاءالله تعالی بطوریکه منظور و مقصود اولیای دولت قاهره است کار بغداد و وزیر پیشرفت بهم رساند از آن طرف هم اطمینان حاصل میشود و آن هم در حکم ولایت محروسه شاهنشاهی خواهد بود و هرگاه پیشرفت بهم رساند عرض می کند که در کار بغداد در وجه همت و الانهت سلطان نیست در همین بهار و تابستان امر آنجا را هم تمام خواهد کرد و اگر نامی بماند در فصل پائیز، که بشرط حیوه وقت مراجعت ما خواهد بود انشاءالله قشلاق زمستان در سرزمین عراق عرب میتوان کرد و بغداد را بالفعل از تصدق فرق همایون آن استعداد نمانده که تاب صدمه لشکر جهان آشوب شاهنشاهی را بیاورد.

سادساً: عبدالله پاشا که اکبر و اسن اولاد پاشایان بابان است بامسای هزارخانه از اهل ایل بابان که اکثری از معاریف و آقایان و اکابر میباشند اینجاست و با کمال احترام و اعزاز او را نگاه داشته ایم در نظر داریم که این روزها در حدود ساوجبلاغ بخش و تیولی باو بدهیم و چون هر کسی از اهل روزگار را ببیم و امید باید نگاه داشت این راه بیم محمود پاشا خواهد بود و باین قاعده و اسلوبی که باین تفصیل عرض شد امیدواریم که عیب و نقصی در خدمت این طرف از غیبت حضور ما روی ندهد و بفضل خدا و باطن ائمه اطهار متوکلیم و بامداد طالع همایون متوسل و آنچه تدبیر بخاطر ما رسیده باین تفصیل بیان کرده ایم و می کنیم انشاءالله تعالی با تقدیم موافق خواهد شد و استدعا داریم که در هر یک از این فقرات هر آنچه بخاطر عرض مظاهر برسد و حی و تنزیل بارشاد و هدایت فرمایند و خطاب مبارک زودتر برسد که هیچ جزئی کاری بی اجازت و عرض شهریار نشود.<sup>۵۰</sup> از این نامه چندین مسأله اصلی مستفاد میشود:

۱ - چگونه با اکراد رفتار شود و آنها را رام کنند.

۲ - چگونه بعنوان یک نیروی جنگی و سیاسی در رقابت ایران- عثمانی بهنگام برخورد مسلحانه یا گاه گفتگوهای سیاسی بکار گرفته شوند.

۳ - چگونه از دوشیدن توان کردها برای تسهیل کار لجستیکی بهره برداری شود.

۴ - چه سیاست ریاکارانه‌ای در قضیه درپیش گرفته‌شود که نزد بزرگان کرد بنوعی و پیش‌دولتین ترک و انگلیس بنوعی دیگر بنماید.

قضیه بابان اشکالات عمیقی در مناسبات ایران و عثمانی بوجود آورد. منطقه بابان هم به یکی از میادین برخورد های خونین هردو نیروی منطقه‌ای تبدیل شد و به اولین عهدنامه ارزروم (۱۲۳۸) (- هق/۱۲۰۲ هس/۱۸۲۳ م- مترجم) و دومین عهدنامه ارزروم (۱۲۶۳) (- هق/۱۲۲۶ هس/۱۸۴۷ م- مترجم) انجامید. این دو عهدنامه روابط ایران و عثمانی را دوباره تنظیم و اختلافات ارضی سرحدات راحل و اصول سیاست مشترک دولتین را درباره کردها پیریزی کرد. یکی از نتایج مستقیم آنهم نابودی امارات خودمختار کرد بود. دوروثی در سیاست عباس میرزا و دیگر کاربدستان درباره کردها در نامه‌هایشان بخوبی خودنمائی میکند. در زمانیکه بریتانیا میان دربار قاجار و باعالی برای صلح سرگرم میانجیگری بود و نمایندگان دولتین در ارزروم داشتند برای رسیدن به توافق گفتگو می‌کردند، میان عباس میرزا و نمایندگانش و فتحعلیشاه و کاربدستان ترک و انگلیس چندین نامه ردوبدل شد. سیاست دربار قاجار در مورد کردان بروشنی از این نامه‌ها خوانده می‌شود. عباس میرزا که خود در جریان گفتگوهای صلح و زمان جنگ رهبری روند اختلافات ایران و عثمانی را برعهده داشت در نامه‌هایش این نکته را روشن می‌کند.

فتحعلیشاه در نامه‌ای که در سال ۱۲۲۱ (- هق/۱۱۸۵ هس/۱۸۴۷ م- مترجم) برای وزیر بغداد نوشته عبدالرحمن پاشای بابان را "عالیجاه رفیع جایگاه عزت و نبالت همراه، فخامت و بسالت انتباه، اخلاص و ارادت آگاه، امیرالامراء العظام، عبدالرحمن پاشا حاکم قلعه چوالان... " ۵۱ نام می‌برد.

عباس میرزا در نامه‌ای به محمود پاشا بابان او را "عالیجاه، رفیع جایگاه، مجددت و مناعت پناه، فخامت و نبالت اکتناه، ارادت آگاه، امیرالامراء عظام، حاکم سلیمانی و بابان و شهرزور... " ۵۲ می‌خواند.

محمدعلیمیرزا طی نامه‌ای که در سال ۱۲۳۵ (- هق/۱۹۹۱ هس/۱۸۲۰ م- مترجم) برای قاسم آقا بزرگ ایل حیدرانلو نوشته او را "عالیشان، رفیع مکان، عزت و مناعت بنیان، سنی القدر و مکان، اخلاص و ارادت نشان، عمده الاعیان و زبده العشاير و الارکان، قاسم آقا سرخیل طایفه حیدرانلو... " ۵۳ خطاب می‌کند. ولی عباس میرزا در نامه‌ای بتاريخ محرم ۱۲۳۸ (- هق/۱۲۰۲ هس/۱۸۲۳ م- مترجم) برای لرد استراتفورد کانینگ سفیر بریتانیا نزد باعالی (۱۸۲۵-۱۸۳۰) (- م/۱۲۴۰-۱۲۴۵ هق/۱۲۰۴-۱۲۰۹ هس- مترجم) نوشته می‌گوید: "برخی فقرات به عالیجاه فتانت آگاه جرج ولک (نماینده بریتانیا در دربار قاجار - نویسنده) فرمودیم که به عالیجاه... (یعنی کانینگ - نویسنده) اظهار کنند تا آن عالیجاه... از اوضاعی که در این دو سال فی مابین این دو دولت جاوید بنیان اتفاق افتاده و باعث حصول فتنه و نفاق شده است مطلع گشته سبب وقوع این جنگ و دعوا و آشوب و غوغا که بین المملکتین روی داده و میل و رغبت اولیای این دو دولت جاوید مدت که بالفعل باز با هم سازش و ترک کاوش حاصل است و رفتار و کرداری که هر بار در وقتی که ما ارائه صلح کرده ایم از جانب اکراد بدنهاد و سرحد نشینان آن طرف برای گرمی هنگامه فساد ظاهر شده... " ۵۴

ابوالقاسم قائم مقام ثانی وزیر عباس میرزا در ماه صفر ۱۲۳۸ (- هق/مهر ماه ۱۲۰۲ هس/اکتبر ۱۸۲۳ م- مترجم) در نامه‌ای که برای جرج دیلوک مینوید از این صریحتر می‌گوید: "عالیجاها، دوستا، مهربانا، عزیزا، ارجمندا، کامکارا، رقعہ (ای) که بیاد اوری آن دوستدار نوشته بودند ملاحظه شد و در باب قرار مصالحه دولتین علیتین ایرانی و عثمانی که میبایستی بایلچی بزرگ دولت بهیبه انگلیس اظهار شود، خواهش نموده بودند که شروط و عهد که در ضمن این مصالحه از طرف دولت دائم‌القرار ایران در نظر دارند، مفصل و مشروح بان دولت عزیز حالی و معلوم شود، تا ایلچی معزی‌الیه از مقصود اولیای دولت قاهره ایران مستحضر شده از روی آگاهی و استحضار بانجام کار پردازد. دوستدار مضمون رقعہ آن دوست را بخاک پای ساطع الضیای نواب مستطاب و لبعهد معروض داشت، فرمودند که: شروط و عهد کلی که ما داریم همین است که آنچه باعث برهم زدگی دو دولت و دو مملکت شد، انشاء الله تعالی موقوف شود تا کار دوستی و موافقت دولتین بفضل خدا بحال اول باز آید و ایلچیان مختار در ابتدای قرار مصالحه، از جانبین تعیین خواهد شد که شروط و عهد جزئی که در میان دو سرحد، در همسایگی باشد به اذن و اختیار تمام از جانب هر دو دولت انجام دهند و چون شروط و عهد کلی ما رفع و دفع امور است که از اول باعث برهم زدگی دولتین شده لهذا لازم است که امور مذبور را بوجه تفصیل بان دوست حالی و خاطر نشان سازیم. اولاً امری که باعث حدوث فتنه و فساد مابین دو مملکت گردید این بود که جماعت اکراد از دو جانب بنای آشوب گذاشتند و پاشایان سرحدات تصاحب آنها کردند و جاویدانند و هر روز اذیت و آزار از دغلی و راهزنی بر عیای ممالک محروسه ایران می‌رسید و از جانب سرعسکرها رفع این فتنه و آشوب نمی‌شد. تا عاقبت بناچار کار به حرب و پیکار انجامید. حالا که بنای مصالحه میشود باید ایلات و اکرادی که در ایام محاربه و قبل از آن از ممالک محروسه ایران بولایات عثمانی رفته،

کلاً استردادشود و بعد از این هم تصاحب نکنند و راه ندهند و نگاه ندارند. تا بالمره رفع آشوب و فساد از میان دودولت جاوید بنیاد گردد. و ثانیاً امری که موجب کدورت بین الدولتین گردید رفتار نیست که در ممالک عثمانی نسبت به حجاج و زوار و تجار ایرانی میشد... و ثالثاً بعضی اوقات از جماعت عثمانی واکراد در سمت ارمینه بغداد تجاوز می افتاد و تعدی و تظاولی میشد. بعد از این که بنای موافقت و مطابقت خواهد بود بالمره موقوف و متروک شود...<sup>۵۵</sup> قائم مقام در نامه دیگری به سرعسکر ارزروم نماینده دولت عثمانی برای گفتگوی عقد پیمان ارزروم اکراد را " فتنه جویان اکراد و سایر اهل فساد" نام میبرد.<sup>۵۶</sup>

### ۳ - ۴ محمدخان امیر نظام

نمونه ۱۳: همکاری ایران و روم- میر رواندوز (۱۲۴۵) (- هق/۱۲۰۹ هس/۱۸۳۰ م- مترجم)  
 سراغاز تأسیس امارت سوران روشن نیست. زیرا در جای کوهستانی سخت و دور افتاده ای واقع شده در رویدادهای منطقه نیز نقش چندانی نداشته است. سلطان سلیمان قانونی هنگام گرفتن بغداد و سرو صورت دادن به کارهای منطقه مفتوحه، عزالدین شیرمیر سوران را کشت (۹۴۱) (- هق/۹۱۴ هس/۱۵۳۵ م- مترجم) امور امارت سوران را ضمیمه استان اربیل نمود و آنرا به حسن بیگ داسنی که امیری یزیدی بود سپرد. یکی از امرای سوران بنام سیف الدین، عشایر منطقه را بدور خود گرد آورد. ابتدا قلعه اربیل را از داسنیان گرفت و سپس همه منطقه را بزیر فرمان خود در آورد. حسن بیگ هر چند کوشید نتوانست از عهده میر سیف الدین بر آید. باین دلیل به استانبول فراخوانده شد و در آنجا بقتل رسید. میر سیف الدین منطقه سوران را مستقلاً اداره مینمود، لشکر عثمانی چندین بار بجنش آمد و نتوانست نابودش کند. وی خود برای اظهار ارادت بدرگاه سلطان سلیمان رفت، بامید اینکه خاک اجدادش باز باو سپرده شود، اما به آرزویش نرسید و در آنجا کشته شد. سلطان به خواهش حاکم آمدی (عمادیه- مترجم) امارت سوران را به قلی بیگ یکی از بزرگان همان خاندان سپرد. بارگاه امارت آنگاه در حریر بود.<sup>۵۷</sup>

حدود اقتدار امارت سوران میان هر دو زاب بزرگ و کوچک قرار داشت. از طرفی با امارت بابان و از سوئی با امارت بادینان هم مرز بود. قلمرو آن بنسبت نیرومندی یا ضعف امرایش محدود یا وسیع میشد. سختی و دور افتادگی بارگاه امارت آنرا تا اندازه ای از تأثیرات رویدادهای منطقه محفوظ داشته بود. امرای آنجانب اغلب به آنچه که در دست خود داشتند قناعت میکردند. اوضاع سوران چندین دهه بدینسان گذشت تا در سال ۱۲۱۸ (- هق/۱۱۸۳ هس/۱۸۰۴ م- مترجم) اوغریگ مرد. از او شش پسر برجای ماند که در زمان حیات خود منطقه را میانشان تقسیم کرده بود. پسر بزرگش مصطفی بیگ که رواندوز و آکو و بالک را سرپرستی میکرد، بجای پدر به بزرگی سوران برگزیده شد. برادران و دیگر خویشاوندانش با او رقابت میکردند و به خواست و فرمانش وقتی نمینهادند و بابزرگان بابان بر علیه او توطئه میچیدند. وی از دشمنی برادرانش بتنگ آمد و از قدرت دست کشید (۱۲۲۹) (- هق/۱۱۹۳ هس/۱۸۱۴ م- مترجم) و پسرش محمد بیگ را بجای خویش گماشت و خود به روستای آکوهارفت و تادم مرگ گوشه گیری اختیار نمود. (۱۲۳۸) (- هق/۱۲۰۲ هس/۱۸۲۳ م- مترجم) محمد بیگ ۱۱۹۸-۱۲۵۳ (- هق/۱۱۶۳-۱۲۱۶ هس/۱۸۷۴-۱۸۳۷ م- مترجم) پیش ملا احمد آدم یکی از داناترین ملاهای کرد آن دوران درس خوانده بود. مدتی سرپرستی دره هروتیان<sup>۱۹</sup> را بر عهده داشت. وی از نزدیک شاهد رقابت و اختلافات نا جوانمردانة عموها و خویشاوندانش بود. ظهور محمد بیگ در منطقه با چند رویداد مهم همزمان بود:

- ۱- آمدن هیئت جنگی فرانسوی بسرکردگی ژنرال گاردان به ایران و سازماندهی نیروهای مسلح ایران بشیوه نوین و تأسیس کارخانه اسلحه سازی.

۲- شورش محمد علی پاشا در مصر و لشکرکشی پسرش ابراهیم پاشا به سوریه و آناتولی

۳- انعقاد پیمان اول ارزروم میان روم و ایران.

۴- کوشش باب عالی برای اصلاح اوضاع داخلی امپراطوری عثمانی "تنظیمات" و استقرار قدرت مرکزی.

محمد بیگ در آغاز به آبادانی و تحکیم بارگاه امارتش که شهر رواندوز بود اهمیت ویژه ای مبذول داشت. وی چندین قلعه و برج در داخل و اطراف شهر بنانهاد و حصار محکمی برای م حافظت آن بدورش کشید و به ایجاد شبکه گردآوری اطلاعات و اخبار توجه فراوانی نمود و برای ملاها و باسوادان احترام زیادی قائل شد و برایشان مستمری تعیین کرد و مدرسه و مسجد بنانهاد. وی برای رشد امارت سوران چندین کار مهم انجام داد

۱- صفوف داخلی را متحد ساخت. کسانیرا که نافرمانی میکردند یا کشت یا بزور به فرمانبرداری وادار نمود. عموها و خویشاوندان نافرمان خود را پیش از همه سرکوب کرد. به اختلافات و رقابت و دشمنیهای بزرگان قلمرو خویش پایان داد.

۲ - به‌سازماندهی امور اقتصادی پرداخت و مالیات و زمینانه را وضع کرد. امنیت کاروبار بازرگانی و کاروانی را در سرتاسر ناحیه برقرار ساخت. برای امورداری در همه مناطق مسئول و برای تنظیم هزینه‌های دستگاه رهبری و لشکری چند خزانه‌دار تعیین نمود.

۳ - سپاه پیاده بزرگی از عشایر سوران تشکیل و آنرا بشیوه‌ای نوین سازمان داد و پایه و مقامهای داخلی آنرا مشخص نمود. مسلحش کرد و مرتباً به‌بالا بردن کمیت و کیفیت اسلحه‌هایش سرگرم بود.

۴ - کارخانه اسلحه‌سازی تأسیس کرد و گذشته از ساختن خنجر، تپانچه، تفنگ و باروت، از سال ۱۲۳۳ (هـ.ق/ ۱۱۹۷ هـ.ش/ ۱۸۱۸ م- مترجم) بعد به ریخته‌گری لوله توپ نیز پرداخت و چند صد لوله گوناگون را قالب‌ریزی کرد.

۵ - اهمیت بسیاری به آبادانی داد. روی رودخانه‌های منطقه سوران ده‌ها پل زد. ده‌ها مسجد در روستاها و درجا‌های سخت و استراتژیک تحت فرمان خود ده‌ها قلعه و مرکز جنگی ساخت. او اعتقاد عمیقی به دین اسلام داشت. برای ملاها احترام فراوانی قائل میشد. بدرخواست ملایحیی به یزیدیان حمله و آنها را قتل عام نمود و شریعت را اساس اداره امور و حل اختلافات میان مردم قرار داد. در برابر دشمنان و مخالفانش سنگدل و بیرحم و در رفتار با سکنه و زیردستانش داد‌پرور بود. محمدبیگ پس از تحکیم قدرت خود در سال ۱۲۳۴ (هـ.ق/ ۱۱۹۸ هـ.ش/ ۱۸۱۹ م- مترجم) بفکر استقلال و کوشش برای توسعه طلبی افتاد، قلمرو سوران تا آن زمان در محدوده‌های تنگ و کوهستانی گیر کرده بود ولی او به دست اندازی به هر چهار سوی امارتش پرداخت. تلاشهای محمدبیگ بی‌شک تحت تأثیر رویدادهای زمان خودش قرار داشت.

در زمینه جنگی برای توسعه مرزهای حکومتش به لشکرکشیها پرداخت، بدون آنکه به سلطه عثمانی یا ایرانی توجهی کند. قسمتی از مناطق امارات بابان و بادینان و بعضی جاها را در ولایات موصل و بغداد و دیاربکر و وان و حلب از قلمرو عثمانی و برخی از جاهای کردنشین ولایات آذربایجان و اردلان را در قلمرو قاجار بتصرف درآورد. در زمینه سیاسی کاملاً مستقل بود. به کاربردستان ایرانی و عثمانی واقعی نمینهاد. بلکه هنگامیکه محمدعلی پاشا از سلطان عثمانی یابی شد و پسرش ابراهیم پاشا به لشکرکشی به شام و آناتولی پرداخت، او دیگر نام "امیر منصور" بر خود نهاد و در میان مردم به میرمحمد مشهور شده بود. با محمدعلی پاشا و پسرش ابراهیم پاشا ارتباط برقرار کرد و برای ریختن طرح همکاری سپاهی و سیاسی با آنان به تبادل نامه پرداخت.<sup>۵۸</sup>

حرکت نظامی و سیاسی میرمحمد و ترقی سریعش وحشت در دل کاربردستان باعالی و قاجار انداخت. هر دو دولت این جنبش را تهدیدی واقعی برای خود می‌شمردند. امارت سوران در سایه رهنمود سیاسی و جنگی میرمحمد میتوانست به‌هسته‌ای برای تشکیل یک دولت مستقل کرد تبدیل شود و دول عثمانی و ایران را با خطر تجزیه روبرو کند. کاربردستان ایران برای مقابله با این تهدید به فعالیت پرداختند. هم خود مستقیماً برای کاربردستان عثمانی نامه نوشتند تا در از میان برداشتن میرمحمد و جنبش او با آنها همکاری کنند و هم کاربردستان انگلیس را برانگیختند که از باعالی بخواهند هر چه زودتر آتش این تهدید را خاموش کند. از سوی دیگر قاجار محمدخان امیر نظام و از جانب باعالی سردار اکرم رشید محد پاشا برای فعالیت مشترک روم و ایران بر علیه میرمحمد تعیین شدند.

میرمحمدخان امیر نظام (؟- ۱۲۵۷) (هـ.ق/؟- ۱۲۲۰ هـ.ش/؟- ۱۸۴۱ م- مترجم) یکی از مردان مقتدر و نامی دربار قاجار بود. پدرش علیخان هم در دوران فتح‌علیشاه یکی از نام‌آوران دربار بشمار میرفت. وقتی گریبایدوف سفیر روس در تهران کشته شد (۱۲۴۴) (هـ.ق/ ۱۲۰۸ هـ.ش/ ۱۸۲۹ م- مترجم) عباس میرزا محمدخان را بخاطر لیاقتش به پیشکاری پسرش خسرو میرزا برای عذرخواهی به پترزبورگ فرستاد. وی در آنجا بانیکولای اول امپراطور روس ملاقات نمود و از انجام مأموریت محوله پیروزمند بازگشت. پس از کشته شدن میرزا قاسم قائم مقام (۱۲۵۱) (هـ.ق/ ۱۲۱۵ هـ.ش/ ۱۸۳۶ م- مترجم) خلیها انتظار داشتند که صدارت ایران به محمدخان سپرده شود ولی شاه او را به پیشکاری قهرمان میرزا به آذربایجان فرستاد.<sup>۵۹</sup>

رشید محمد پاشا در سالهای ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۸ (هـ.ق/ ۱۲۰۸-۱۲۱۲ هـ.ش/ ۱۸۲۹-۱۸۳۳ م- مترجم) صدراعظم دولت عثمانی بود. در سال ۱۲۴۹ (هـ.ق/ ۱۲۱۲ هـ.ش/ ۱۸۳۳ م- مترجم) والی سیواس شد و در عین حال ولایت دیاربکر نیز زیر فرمان او قرار گرفت. تانیر و اقتدار کافی برای حل مشکل شورش میرمحمد داشته باشد، زیرا این موضوع به یکی از بزرگترین نگرانیهای دولت عثمانی تبدیل شده بود.<sup>۶۰</sup>

محمدخان زنگنه امیر نظام ایران در نامه‌ای برای محمد رشید پاشا صدراعظم پیشین عثمانی مینویسد: "بعد از شرح مراسم اشتیاق، بر ورق یگانگی و رفاق می‌نگارد که بحمد الله و الهی مننه رابطه دوستی و اتحاد فی مابین دو دولت قوی بنیاد از هر جهت کامل و واقعه یک‌جهتی و مسالمت از هر حیث ظاهر و حاصل است. بشکر این نعمت عظمی و موهبت کبری امنای

دولتین در حال شوکتین، در همه حال لازم و واجب می‌باشد، اقتضای مواحد حاصله بین الحضرتین و مهر و محبت واقع بین‌الجانبین لازم است که دوستدار آن جناب را که بحکم دولت بهیبه عثمانی نظم امور ولایات کردستان را پیشنهاد ساخته به عمادیه آورده‌اند، از مأموریت خود آگاه و مخبر و اوضاع واقعه مطلع و مستحضر دارد.

آن جناب خود میداند که محمدبگ در جزو توابع پاشایان بابان مردکد خدامنشی بود و به هیچ وجه اسم و رسمی نداشت به واسطه جدیت پاشایان و مشغولیت ایشان به یکدیگر فرصت یافته بنای جسارت گذاشت. جمعیتی منعقد ساخته کوی و پل سرخ و اربیل و پاره‌ای از محلات حریر و شهرزور و اکثری از دهات لایجان مگری را تصرف نمود، کسی پیچیده او نشد رفته رفته شهرتی کرد و صاحب اسمی شد. حیل و تزویر هانموده بر سر عمادیه رفت و تصاحب نمود. سه سال بیشتر که دوستدار در آذربایجان نبود بحکم خاقان رضوان مکان به سفر عراق رفت به محلات ساوجبلاغ مگری قشون فرستاد و خسارت بی حد رسانده، محال سردش را متصرف شدند. بعد از مراجعت از سفر عراق بتأدیب او تعیین کرد. جمعیت او را به جنگ و جدال از آن محال بیرون نموده داخل جاهای متصرفه او شدند. و قلعه مشهور به در بند و پاره‌ای قلاع دیگر را خراب و بایر ساختند. و اراده آن بود که کارش بالمره تمام شود. شدت سردی هوا و بعضی قضایا که در آن سال اتفاق افتاد عایق آمده قشون مأجوره به حکم و اشارت دوستدار معاودت نمودند. سال گذشته نیز که دوستدار چندی در عراق ملتزم رکاب شاهنشاه جمجاه روحانفاده بود هفت هشت هزار قشون به محال مرگور فرستاد. قریب چهل هزار تومان مال غارت شد و چهارصد نفر نفوس محترمه مسلمین... ذکوراً و انثاً به قتل رسید و چند نفر آیرملو که از جمله مهاجرین ایروان و در مرگور متوقف‌اند، برواندوز بردند که در آنجا محبوس و معذب‌اند و اکثری از آنها که بالفعل در رکاب اقدس ملتزم‌اند، عیال و نسوان ایشان را کشته‌اند. این خبر بعرض شاهنشاه اسلام پناه رسید بغایت متأثر و متغیر شدند. آتش قهر و غضب در کانون ضمیر مبارک اشتعال یافته تأدیب او و تلافی اعمال صادره و خونخواهی مسلمین را بعهد کفالت دوستدار محول فرمودند.

بعد از ورود به آذربایجان علی‌العجاله اقدام این امر بانجام خدمات دیگر مقدور نگردید. حالاکه آنجا فصل یافت و فراغت بهم رسید، فرصت عزیمت به هر جا و هر کار هست و تهیه و تدارک آن از توجه و التفات اعلیحضرت - ظل‌الهی - اید شوکت - حاضر و موجود می‌باشد. دوستدار برای تنظیم امور بسرحداً آذربایجان خواهد رفت. نظر بمأموریت خود لازم است انشاءالله به مشیت و خواست جناب باری - عزآسمه - به انهدام بنای شرارت و فساد او پرداخته تلافی اعمال او را بکند.

دفع و استیصال خائن دین و دولت به چاکران هر دو حضرت، از واجبات است. آن جناب که از آن طرف مأمور شده تشریف آورده‌اند دوستدار هم از این طرف عزم و اقدام نماید که، بمعاونت یکدیگر ماده فساد و بالمره قلع و قمع بشود. و من بعد اسمی از او در دولت مذکور نشده، رعایا و برایای مملکتین از مضرات او آسوده و ایمن باشند. هرگاه آن جناب تعیین قشون را از این طرف مصلحت دولت بهیبه‌ندانند و خود بتهائی به دفع او بپردازند به حکم اتحاد دولتین لازم است دوستدار را بجهت چند اطمینان قلبی دهند:

اولاً، از اضمحلال و استیصال او بنحو کامل.

ثانیاً، از امن آن سرحداً که من بعد این طور امور روند و تعرض بر عیای دولت علیه نرسد.

ثالثاً، از رسیدن چهل هزار تومان و دیه خون مسلمانان

رابعاً، از استخلاص محبوسین که بالفعل در رواندوز هستند.

خامساً، کوتاه داشتن دست تصرف او از قراء لایجان مگری و غیره، سند مهور مضبوط دولتی مشتمل بر قیودات خمس مذبوره بسیارند که هر دو دولت علیه مستمسک دوستدار بوده، مورد بحث و ایراد نشود.<sup>۶۱</sup>

برخی منابع نگارش این نامه را به سال ۱۲۴۵ (- هق/ ۱۲۰۹ هس/ ۱۸۳۰ م - مترجم) نسبت میدهند ولی بنا به روند

رویدادها میبایستی چند سال بعد از آن نوشته شده باشد. بهر حال از این نامه و نامه‌های دیگر وابسته به این مسأله چند حقیقت مستفاد میشود:

۱ - پیمان اول ارزروم (۱۲۳۸) (- هق/ ۱۲۰۲ هس/ ۱۸۲۳ م - مترجم) که کار مشترک حکومت‌های روم و ایران را پیریزی کرده بود در سیاست دولتین در مورد اکراد که هر یک بخشی از سرزمینشان را زیر دست خود داشتند بازتاب یافت، بویژه در هنگامیکه دیگر احساسات ملی کرد در راستای "شعور ملی" و تأسیس دولت مستقل بر اساس ملت در حال رشد بود.

۲ - خطری که بر پائی یک مرکز مستقل نیرومند در آن مکان که چندین قرن "ناحیه حاجز" میان دو دولت بزرگ منطقه بود میتوانست برای هر کدام از دولتین ایجاد کند.

۳ - خطری که تأسیس یک دولت جدید با تجزیه بخشی از خاک عثمانی و ایران برای منافع دول اروپائی بویژه بریتانیا ایجاد کند.

۴ - نادیده گرفتن هر نوع روائی جنبشها و قیامها و شورشهای اکرادو پنهان داشتن همه جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی... هتد روشن و درخشان آن.

کمبل سفیر انگلیس در دربار قاجار در نامه‌ای که در ربیع الثانی سال ۱۲۴۸ برای امیرانتظام نوشته میگوید: "درین وقت ... نواب فریدون میرزا به عزم تأدیب میررواندوز نهضت آرای سمت مراغه و سلدوز است. بنابراین اتحاد دولتین علیتین مصلحت مخلص در این است که هرگاه نواب معزی الیه با خود آنجناب بعزم تنبیه میر نهضت فرما می‌باشید، بعد از آنکه تنبیه و تأدیب او به عمل آمد و او را و سپاه او را از خاک آذربایجان و آن صفحات بیرون نمودید و دوانیدید، سپاه نصرت همراه والا از خاک متعلقه به دولت بهیه ایران نگذرند و تجاوز جایز ندارند، چرا که مخلص به ایلچی دولت خود متوقف در اسلامبول نوشته که مراتب ارتکاب این حرکت خلاف میرا خدمت سلطان عرض نماید که فرمانی صادر می‌رود از این حرکت مخالف منع نماید. هرگاه بعد از این که مراتب مقروع سمع شریف سلطان گردید و مانع نشدند و او را تأدیب نفرمودند آن وقت راه حرفی و گله و شکایتی از این دولت نخواهد بود. البته اگر نواب والا تشریف برده‌اند، بعد از مطالعه شرح مذکور ارسال حضور والا و آنجناب هم شرحی معروض دارند..."<sup>۶۲</sup>

امیر نظام در پاسخ کامل مینویسد: "در باب امر رواندوز که بدان نحو نوشته بودید و اظهار داشته بودید که قشون بخاک رواندوز داخل نشود که مبادا باعث بحث امنای دولت عثمانی شود، حقیقت امر محمد بیگ رواندوز بطریقی است مشارالیه چند سال است از دولت عثمانی روی گردان شده و مادام وزارت داود پاشا در دارالسلام بغداد بزور و خلاف رای او پل سرخ که یک محال معظمی است با چند محال سلیمانیه تصرف نموده همیشه مخالف او بوده، تا آنکه وزارت بغداد به علی رضا پاشا تفویض شده در آن وقت اغتشاشی بهم رسیده و او جمعیت خود را فرستاده اردبیل<sup>۶۳</sup> راهم تصرف کرده و همچنین اکثر جاهای عمادیه و آن صفحات را ضبط نموده و به غایت خلاف قاعده با جناب معزی الیه رفتار و نسبت به دولت خود بی حرمتی کرده تا این روزها، از راه نادرستی که دارد، صفحه آذربایجان را از قشون جرار نظام و توپخانه خالی دانسته غفلتاً جمعیتی بقدر سه هزار نفر بر سر سردشت فرستاده و موسی خان حاکم آنجا زنی آدمی تاب نیاورده قلعه آنجا را تصرف کرده، بمجرد وصول این خبر نواب امیرزاده اعظم دوفوج افشار و جمعیت مکرری که بقدر سه هزار نفر میشد مأمور تنبیه او فرمودند. همچنانکه پیشتر خدمت جناب آصف الدوله نوشته بودم بعد از ورود قشون منصوره و توپخانه مبارکه به آنجا اول طوایف اکراد بلباس و پیران که از عشایر معظم او بود تاخت و تاراج نمود و بعد بر سر قلعه سردشت رفته ده روزه قلعه را محاصره کرده توپ بسیار زده شب یازدهم قلعه را به یورش تسخیر کرده، برخی از جمعیت رواندوز را به قتل رسانده و برخی دستگیر شده و بعضی فرار کرده، و بعد آن عالیجاه مقرب الحضرت العلیه محمدخان سرتیپ به آن جمعیت و سربازان خوبی و دو دسته از فوج بهادران و سربازان قره داغی و سواره اکراد و غیره باهشت عراده توپ و خمپاره مأمور و رواندوز شده است. و از آن طرف وزیر بغداد هم سه چهار عراده توپ و دوهزار جمعیت از ضابطه و غیره به همراه سلیمان پاشا بر سر او فرستاده که مشارالیه را تنبیه نماید.

هرگاه نواب امیرزاده اعظم او را مخالف و روگردان دولت عثمانی نمی‌دانستند، قشون مأمور خاک روم نمی‌فرمودند، اما این نادرست روگردان هر دو دولت است. اینکه شما به ایلچی متوقف اسلامبول این مطلب را نوشته‌اید که به امنای دولت عثمانی حرفی بزنند، بسیار خوب کرده‌اید، و لکن اگر این عمل او را کارگزاران حضرت ولی النعمی متحمل میشدند، فردا که از آن طرف فراغتی حاصل می‌نمود جسارت دیگر می‌کرد هوا زمستان میشد، استعداد دیگر و زیادتر برای دفع او لازم و وجوب کلی بهم می‌رسانید. پس در این صورت بهتر این بود که در این وقت دفع او را کرد..."<sup>۶۳</sup>

عباس میرزا هنگامیکه برای سرکوب یاغیگری ناراضیان خراسان به آنجا رفته بود در جواب یکی از نامه‌های امیر نظام، در ماه شوال ۱۲۴۸ (هـ/شهریور ماه ۱۲۱۱ هـ/ش/اوت ۱۸۳۲ م- مترجم) درباره میر محمد مینویسد: "مسطورات او مصحوب محمد صالح بیگ چاپار رسید و از گزارش کردستان اطلاع حاصل شد. حسن تدبیر آن عالیجاه و ضرب شمشیر سرتیپ بر عالمی آشکار گردید و مجال انکار نماند. اما قطعید، بل که حلقوم میر وقتی خواهد شد که ان شاء الله تعالی کوی بدست آید و رواندوز مفتوح شود..."<sup>۶۴</sup>

ایرانیان میخواستند در لشکرکشی بابعالی بر سر میر سوران شرکت کنند، کار بدستان ترک نمیخواستند لشکر ایران وارد خاک عثمانی شود. آنان میخواستند خود بتنهائی کار را به انجام برسانند. این امر هم نوعی سردی در میانشان ایجاد میکرد. دیپلماتهای انگلیس در تهران و استانبول میکوشیدند از اختلاف نظرات طرفین بکاهند. وزیر مختار انگلیس در نامه‌ای که به میرزا مسعودخان وزیر امور خارجه ایران نوشته میگوید: "به آنجناب معلوم است که امنای دولت سنیه انگریز بسیار مشتاق اند که اموراتی که متعلق به سرحدات ایران و روم می‌باشد موافق اتحاد و یگانگی درست شود و هر وقت از برای تنبیه مفسدی و



راهزنی لشکرکشی لازم گردد در آن کار ملازمان هر دو دولت باهم متفق شده دفع آن مفسد نمایند و قبله عالم از روی دانایی و آگاهی به جناب امیر نظام و امنای دولت قاهره به این طریق حکم فرموده اند جناب امیر نظام هم حسب الحکم قبله عالم نوشتجات در این خصوص به جناب رشیدپاشا و سرکرده مفسدان و راهزنان است و مملکت دو پادشاه عظیم القدر را خراب و مغشوش نموده است و اورا به کلی قلع و قمع نموده، از روی زمین بر اندازند و از خبری که از نایب البیوز دولت بهیه انگریز که در ارضه الروم (ارزنه الروم) متوقف است رسید که جناب رشیدپاشا عمادیه را گرفته و آن بدبخت با سیصد نفر بطرف رواندوز گریخته معلوم است که به سهل و آسانی و بزودی دفع او خواهد شد. بعد از رسیدن این خبر دوستان لازم دانست که عالی جاه کپیتان (کاپیتان) شیل صاحب را روانه اردوی رشیدپاشا نماید به جهت سه مطلب، مطلب اول آنکه به جهت تسخیر و گرفتن عمادیه به رشید پاشا تهنیت و مبارک باد بگوید، مطلب دوم آنکه از کاروبار آن سمت مطلع و مستحضر گردد، سیم آنکه چون پارسال عالی جاه مشارالیه با فوج ارومی مشغول به دور کردن آن طاغی بود و هر تاخت و تازی که به مملکت قبله عالم شده بود از مقتول رعایای آن سمت اطلاع داشت رشیدپاشا را از این امورات مخبر و مطلع گرداند...<sup>۶۵</sup>

همزمان با فشار سیاسی و جنگی ایران برای "قطع حلقوم" میر محمد، با عالی به توطئه چینی برای نابودی او پرداخت. این مأموریت به محمد رشیدپاشا محول شده بود. وی یکی از مردان لایق دولت عثمانی بود. به امور سیاسی و جنگی و مدیریت آشنائی داشت. بیش از چهار سال صدراعظم سرتاسر امپراطوری عثمانی بود. ضمن اینکه والی سیواس شده بود برای موفقیت کارش ولایت دیابکر نیز به او سپرده شد. به محمد پاشا اینجه بیرقدار والی موصل و علیرضا پاشای لاس وزیر بغداد فرمان داده شد با او کمال همکاری را بنمایند. رشیدپاشا همزمان با بسیج نیروی نظامی بزرگی بر علیه میر محمد، به سازماندهی نیروی سیاسی ملاهای کرد نیز بر علیه او پرداخت. میر محمد بازداشت و به استانبول فرستاده شد (۱۲۵۲) <sup>۶۶</sup> (-) (هـ/ق ۱۲۱۶ هـ/ش ۱۸۳۷ م - مترجم) از آن زمان گم شد و هیچکس خبر درستی از او ندارد.

### ۳ - ۵ فرهاد میرزا معتمدالدوله

نمونه ۱۴: خلعت: حسن سلطان هورامی (۱۲۸۴) (-) (هـ/ق ۱۲۴۶ هـ/ش ۱۸۶۷ م - مترجم)  
 فرهاد میرزا (۱۲۳۳-۱۳۰۵) (-) (هـ/ق ۱۱۹۷-۱۲۶۷ هـ/ش ۱۸۱۸-۱۸۸۸ م - مترجم) پسر عباس میرزا یکی از سیاست مداران بزرگ عصر خود و یکی از نویسندگان روشنفکر ایرانی بوده است. از سال ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۲ (-) (هـ/ق ۱۲۱۳-۱۲۱۵ هـ/ش ۱۸۳۴-۱۸۳۶ م - مترجم) حکومت لرستان و خوزستان را در دست داشته و از ۱۲۵۲ تا ۱۲۵۵ (-) (هـ/ق ۱۲۱۵-۱۲۱۸ هـ/ش ۱۸۳۶-۱۸۳۹ م - مترجم) نایب السلطنه محمد شاه و در سال ۱۲۵۷ (-) (هـ/ق ۱۲۲۰ هـ/ش ۱۸۴۱ م - مترجم) حکمران فارس و از سال ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ (-) (هـ/ق ۱۲۴۶-۱۲۵۳ هـ/ش ۱۸۶۷-۱۸۷۴ م - مترجم) حکمران کردستان بوده است. در سال ۱۲۹۰ (-) (هـ/ق ۱۲۵۲ هـ/ش ۱۸۷۳ م - مترجم) که ناصرالدین شاه برای گردش به اروپا رفته بود فرهاد میرزا نایب السلطنه بود. وی در زندگی سیاسی به طرفدار سیاست بریتانیا در ایران شناخته شده، بهمین جهت نیز چندین بار دچار مشکل و تنگنا گردیده و بناچار خود را به سفارت بریتانیا در تهران انداخته و در آنجا بست نشسته بود تا مورد عفو قرار گیرد. در زندگی ادبی خود اشعار زیادی سروده و چندین کتاب نوشته است از جمله: نصاب، کنز الحساب، جام جم درباره جغرافیا و تاریخ، زنبیل (بروش کشکول شیخ بهائی) فلک السعاده در ستاره شناسی، هدایت السبیل که نقل خاطراتش از سفر حج میباشد.

در سال ۱۲۸۴ (-) (هـ/ق ۱۲۴۶ هـ/ش ۱۸۶۷ م - مترجم) که به حکمرانی کردستان گمارده شد برای همیشه به اقتدار خاندان اردلان پایان داد. برای زهر چشم گرفتن از مردم روشی تند و تیز و قاطعانه در پیش گرفت. جمعی از مأموران وارد را برای تنظیم امور مناطق و نیروی نظامی و مالیات و اداره امور حکومت با خود برده بود تا در آنجا مستقرشان سازد. روزیکه برای بدست گرفتن امور حکمرانی کردستان به نزدیک شهر سنندج رسید، از جانب مردان نامی آنجا مورد استقبال قرار گرفت. او هم ضمن خواندن خطابه ای برایشان، گفت: "من تادراین ولایت حاکم باشم با احدی از شما در هیچ مورد موقعی دروغ نخواهم گفت، شما هم باید هیچوقت و در هیچ کاری بامن دروغ نگوئید. هرگاه دروغ و تقلب از احدی صادر شود بدون اغماض و پرده پوشی مجازات خواهم کرد..."<sup>۶۷</sup> فخر الکتاب کشته شدن حسن سلطان را چنین بازگو میکند:

"... بعد از سه ماه برای سرکشی و باز دید قلعه شاه آباد میروان با قلیل جمعیتی از شهر (سنندج - نویسنده) حرکت نموده علی اکبرخان اشرف الملک و میرزا عبدالغفار معتمد و میرزا رضا علی دیوان بیگی و معدودی از اعیان ولایات راملتزم رکاب کرده در ورود سرحد میروان حسن سلطان اورامی که سالها از حکومت کردستان یاغی و مصدر شرارت و جسارت بوده با مصطفی بیگ و

بهرام بیگ برادران خود و هزار تنگچی بی‌باک و مغرور بحضور شاهزاده آمده از طغیان و شرارت حسن سلطان مسبوق و باطنا مصمم تأدیباو بوده از این آمدن و بی‌باکی او قلب‌دلگیر شده و چندین حرکات وحشیانه هم در عرض راه از تنگچی‌های اورامی سرزده و شاهزاده کارآگاه همه را چشم‌پوشی و تغافل نموده تا بقریه بیلک<sup>۶۸</sup> که یکی از دهات مریوان است رسیده و شاهزاده در مسجد آن قریه منزل فرموده بعد از مراجعت بسندج خود شاهزاده گزارش کشتن حسن سلطان را باین تفصیل بیان می‌فرمود: که آنشب در مسجد بیلک از وفور خیالات و غرور تأمل در اجرای قصد باطنی خودم و دفع حسن سلطان شرور خواب بچشم پر از خشم آشنانش بعد از تفکرو تعمق زیاد بانیاز خالصانه بقرآن مجید استخاره نمودم آیه مبارکه «یا یحیی خذ الکتاب بقوه» آمد هیچ تردیدی از برای من باقی نماند و باکمال قوت قلب عزمم باجرای مقصود خود جزم شد اذان صبح که شنیدم بادای فریضه حق و استمداد نصرت و استغاثت و انابت بدرگاه رب‌العزت قیام نمودم پس از فراغت از نماز و نیاز، بتوفیق خداوند غالب و کارساز زین‌العابدین فراسباشی را خواسته و بی‌اطلاع احدی از همراهان خودم او را دستور العمل کافی دادم که باده‌نفر از فراشان منتخب و زده در قهوه‌خانه مسجد حاضر و بدون توحش مردانه از برای این کار دشوار مستعد باشند همینکه حسن سلطان و دونفر برادرش بقهوه‌خانه آمدند فوراً حسن سلطان را زنجیر نمایند چون بآیه مبارکه استخاره و بکفایت و کاردانی فراسباشی و رشادت و اورنگی فراشها مطمئن و مسبوق بودم علی‌اکبر خان و معتمد دیوان بیگی را نزد خود طلبیدم و قدری با آنها صحبت داشتم اول آفتاب بادل بی‌تاب حسن سلطان و اخوانش را احضار کردم که بیایند خلعت گرفته بجای خودشان مراجعت نمایند سلطان و اخوانش بانهایت غرور نزد من آمدند و قدری با آنها اظهار لطف و مهربانی کردم و وعده امتیاز و مواجب بآنها دادم و بعد بآنها گفتم که چون مریوان چندان آبادی و وسعت ندارد توقف شما باین همه جمعیت اسباب خسارت و زحمت اهالی و رعیت است خلعت شما در قهوه‌خانه حاضر است بروید خلعت خود را بپوشید و مرخص شوید و مشغول انجام خدمات و وصول مالیات باشید. هر سه برادر بقهوه‌خانه رفتند و بعد از رفتن آنها من بعلی‌اکبر خان و سایرین آهسته گفتم که اگر حالا بگرفتن و بستن این اشرار فرمان بدهم چه خواهد شد؟ ایشان مضطربانه از روی کمال خیر خواهی بمن گفتند که حالا این کار موقع ندارد چون هزار تنگچی جرار در بیرون مسجد دست به تفنگ ایستاده‌اند و ما استعداد کافی نداریم من تبسمی کردم و گفتم اگر خدا بخواهد چندان اهمیت ندارد هنوز آنها جوابی نداده بودند از قهوه‌خانه و لوله بلند شد و فوری فراسباشی بمسجد درآمد و مژده انجام خدمت مرجوعه را داد که حسن سلطان مقتول و دو برادرش مغلول شدند من بامسرت خاطر بادای تشکر حضرت احدیت رطب اللسان شدم علی‌اکبر خان مردانه باشمشیر برهنه بیرون رفت و در درب منزل من ایستادم من گفتم طناب ریسمان پهای حسن سلطان بستند و از مسجد بیرون برده لاشه منحوس او را جلوتنگچی‌های اورامی انداختند...»<sup>۶۸</sup>

#### نمونه ۱۵: ایل جاف زنده به چال

ایل جاف یکی از ایلات بزرگ کوچ‌نشین کرد بود. برای چرای دام‌هایش از جبل حمرین تا کوهستانهای نزدیک سندج به بیلاق و قشلاق میرفت. عشایر بزرگ این ایل وابسته به امارت بابان و تعدادی از تیره‌های دیگر آن هم در مرز امارت اردلان و کرمانشاهان واقع شده بودند. این ایل در پیماننامه زهاب (۱۶۳۹/۱۰۴۹) (-) هق و م/ ۱۸/ ۱۰ هـ- مترجم) تقسیم شد، بخشی در طرف ایران و بخش بزرگی در طرف عثمانی قرار گرفتند که به جاف مرادی مشهورند. مرز تعیین شده در پیمان زهاب نتوانست جلو آمده شود و بیلاق و قشلاق جاف را سد کند. این رفت و آمد بسیاری اوقات برای مأمورین مرزی دردسر ایجاد میکرد. یکی از مباحث همه مذاکرات روم و ایران حل مسأله رفت و آمد کوچ‌نشینان بود که سرانجام در عهدنامه اول ارزروم (۱۲۳۸) (-) هق/ ۱۲۰۲ هـ/ ۱۸۲۳ م- مترجم) بر سر آن بتوافق رسیدند.

کار بدستان ایران میخواستند از ورود ایل جاف بداخل خاک خود جلوگیری کنند، بدین منظور نیز چندین بار راه بر آنان بستند و قتل و غارت یا زندانیشان کردند ولی بعلت محدودیت چراگاهها و ناسازگاری آب و هوای تابستانهای شهر زور و گرمسیر بناچار باز ریه‌های خود را به کوهستانهای ایران میبردند. گاهی با دادن رشوه و پیشکشی و باج و گاه با گردن کلفتی و قاچاق تابستان را در آنجا سرمیکردند. یکی از نویسندگان ایرانی در این باره مینویسد:

«دوازده طایفه چادر نشین ایل جاف که جمعیتشان تقریباً چهل و پنج هزار خانوار است و بیش از پنجاه هزار نفر سوار رشید و شجاع با اسبهای شکیل و راهوار داشتند که جزو قلمرو والی بغداد بودند و رئیسشان در آن زمان «محمد پاشا» بود اگر بحکم دودولت اطاعت میکرد و ایل خود را تابستانها در «شهر زور» (سلیمانیه فعلی) نگاه میداشت، حشم و غنم آنها از گرما و بادهای مسموم تلف میشد و اگر اطاعت نمیکرد و به بیلاقات کردستان می‌آمدند حالا دیگر گیر می‌افتادند و جان و مالشان در معرض خطر بود و حال آنکه بیشتر در خاک ایران، جاف‌ها متفرقاً در دهات مریوان و خور خوره و تیلکو نه تنها مافت و مجانی، احشام و اغنام خود را در کوهستان‌ها می‌چراندند و خوش بودند، سهل بود، از هر گونه شرارت و راهزنی و هرزگی کوتاهی نمیکردند.

«فرهاد میرزا» برای اجرای حکم دولتین و جلوگیری از تجاوز جافها قوطی شمعچه‌ای برای دیوان بیگی فرستاد و نوشت: «اشرار جاف را بکش، خانه‌شان را آتش بزن، شمعچه ارسال شد که این کار را آسان انجام دهی!» همان اوقات از اردوی دیوان بیگی چند بار گندم فرستاده شده بود، در آسیاب دهات آرد کنند، جافها در راه بارهای گندم و الاغهای حامل آن را زدیده چاروادارها را کشته بودند. دیوان بیگی فرستاد مرتکب اصلی این عمل موسوم به «علیشاه پری» با چهار نفر از همدستانش را دستگیر کرده بکردستان آوردند. علیشاه که از شجاعان بنام ایل جاف بشمار می‌آمد تصور نمی‌کرد یقوت گرفتار شود. وقتی او و گماشتگانش را بچوب بستند، در عوض عجز و التماس و اظهار ندامت، مغرورانه بنای بدگونی به دیوان بیگی گذاشت و جسارت و وقاحت را بجائی رساند که به فرهاد میرزا و ناصرالدین شاه نیز فحاشی نمود، باین واسطه هر پنج نفر را زنده زیر خاک کردند که صدایشان در نیاید...»<sup>۶۹</sup>

### ۳- ۶ عباس میرزا ملک آرا

نمونه ۱۶: تسلیم قاصد (۱۲۹۷) (- هق/۱۲۵۹-۵/ش/۱۸۸۰ م - مترجم)  
 عباس میرزا ملک آرا (۱۲۵۵-۱۳۱۶) (- هق/۱۲۱۸-۱۲۷۷/ش/۱۸۳۹-۱۸۹۸ م - مترجم) پسر دوم محمدشاه و با ناصرالدین‌شاه برادر پدیری و هشت سال از او کوچکتر بود. ملک جهان خانم مشهور به مهدعلیا مادر ناصرالدین و خدیجه خانم دختر یحیی خان چهریق مادر عباس بود. خانواده یحیی خان از امرای هکاری بودند و خود را از نوادگان خلفای عباسی میدانستند. از لحاظ طریقت مرید سید طه شمزینان بودند. محمدشاه پیش از مرگ از مهدعلیا رنجید، بیشتر با خدیجه خانم گرم می‌گرفت. بخاطر محبتی که به او داشت پسری را که از او متولد شد بنام پدرش عباس میرزا نام نهاد و به نایب السلطنه ملقبش کرد. باین دلیل مهدعلیا از هویش خدیجه و ناپسریش عباس میرزا متنفر بود. از هر راهی میکوشید تا او را بکشد و پسرش ناصر را بجای شاه بنشاند. عباس میرزا هنگام مرگ محمدشاه نه ساله بود. (۱۲۶۴) (- هق/۱۲۲۷/ش/۱۸۴۸ م - مترجم) مهدعلیا بمنظور اینکه برای همیشه از شر این مزاحم پسرش ناصرالدین رهائی یابد، برادرانش را مأمور کرد چشم عباس را کور کنند. عباس با وساطت عمویش فرهاد میرزا و کوشش سفارت بریتانیا از این توطئه رهائی یافت. ناصرالدین به تهران رسید و بر تخت شاهی ایران نشست. از همان روزهای نخست پادشاهی به بهانه جوئی از عباس و مادرش پرداخت. همه جواهرات و ثروتشان را مصادره نمود و برای نابودیشان به توطئه چینی پرداخت. همواره از عباس مشکوک بود که مبادا تاج و تختش را غصب کند. تا هنگامیکه بقتل رسید این گمان را در دل داشت. بابیه‌ها کوشیدند شاه را بکشند. (۱۲۶۸) (- هق/۱۲۳۱/ش/۱۸۵۲ م - مترجم) او زخمی شد و خواست عباس میرزا را متهم کند و به این بهانه او را بکشد یا ببنده کشد. عباس به سفرای بیگانه پناه برد. سفرای بریتانیا و روسیه بگرمی به یاریش شتافتند و از مرگ و بند نجاتش دادند و ناصرالدین‌شاه را راضی کردند که برای ایمنی از خطر عباس او را به اماکن مقدسه زیر دست عثمانی در عراق تبعید نماید. عباس میرزا در پایان سال ۱۲۶۸ به بغداد رسیده ۲۷ سال در آنجا تبعید زیست و مدت کوتاهی نیز در استانبول ماندگار شد. ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۴ (- هق/۱۲۵۶/ش/۱۸۷۷ م - مترجم) اجازه داد به ایران بازگردد. وی در سال ۱۲۹۵ (- هق/۱۲۵۷-۵/ش/۱۸۷۸ م - مترجم) به تهران رسید. شاه برای اینکه او را از نایب السلطنه محروم کند به ملک آرا ملقبش کرد. شاه مدتی زنجان را به عباس میرزا بخشید ولی او زیاد در آنجا نماند و از بیم جان به قفقاز گریخت. پس از چند ماه مورد عفو قرار گرفت و به ایران بازگشت (۱۲۹۶) (- هق/۱۲۵۸/ش/۱۸۷۹ م - مترجم) (شیخ عبیدالله باید از رقابت قدرت در دربار قاجار با خبر بوده باشد زیرا وقتی دست به شورش زد، نامه ویژه‌ای برای عباس میرزا نوشت و از او درخواست همدستی کرد و در عوض قول داد او را بعنوان شاه ایران بشناسد ولی وی بجای همکاری با شیخ، ناصرالدین‌شاه را آگاهی داد و فرستادگان را تسلیم نمود. شاه پاس اینکار او را حاکم قزوین کرد و بنماینده‌ی ایران برای تبریک جلوس نیکلای دوم، به روسیه فرستاد. از سال ۱۳۱۴ (- هق/۱۲۷۶/ش/۱۸۹۷ م - مترجم) پس از مرگ ناصرالدین‌شاه وزیر عدلیه شده در سال ۱۳۱۶ (- هق/۱۲۷۸/ش/۱۸۹۹ م - مترجم) مرد. عباس میرزا شرح حال خود را نوشته و در آن به نقل «فتنه اکراد آذربایجان» می‌پردازد. شماری از دلایل آنرا بویژه با شرح ستم و تجاوز کاربدستان دولت و آزمندی مظفرالدین میرزا ولیعهد که در تبریز نشسته بود و برای جمعآوری پول و رشوه و خوشگذرانی و ایذاء اکراد آذربایجان روشن میکند. عباس میرزا خود داستان تسلیم فرستادگان را در کتاب شرح حال نقل میکند و مینویسد: «شرح بعضی از این احوال را تلغرافچی از تبریز به تهران اطلاع داد. از تهران اردویی تشکیل داده بسر داری حمزه میرزا ملقب به حشمت الدوله پسر مرحوم عباس میرزا نایب السلطنه روانه نمودند و میرزا حسین خان مشیر الدوله را که به قزوین فرستاده بودند، حکم شده سمت پیشکاری آذربایجان معجلا روانه تبریز شود و میرزا احمد مخدولاً به تهران بیاید و حکم شد تیمور پاشا خان ماکوئی با فوج ماکو ابواب جمعی خودش به سمت ارومیه روانه شود. حمزه میرزا در بین راه مریض شد به رحمت ایزدی پیوست. این لشکر

که از طهران رفت لشکری که از تبریز و ماکو آمدند تمام دهات عرض راه و اطراف ارومیه و مراغه را چپیدند و از عرض و ناموس بهیچ چیز ابقان نکردند و به مراتب از اکراد بدتر خرابی نمودند. در این گیرودار، روزی تنها در کنج خانه نشسته بودم دیدم. دو نفر داخل خانه شدند و از نوکران سراغ مرا گرفتند نزد من آمدند. پاکتی از بغل درآورده به من دادند. دیدم شیخ عبیدالله به من نوشته و مرا دعوت به جنگ کرده است و آورنده هایکی عبدالرحیم نام داشت و پیر بود، دیگری حسین قلی و هر دو برادر بودند عبدالرحیم نام به من گفت تأمل جایز نیست. یقیناً اگر بیائی شاه خواهی شد. صورت مکتوب شیخ عبیدالله این است... (جای نامه را خالی گذاشته) این مکتوب را که خواندم حواسم پریشان شد. از یک طرف واهمه کردم که مبادا نوکران مطلع شده و رفته به هر طور است خبر را به امناى دولت شاه برسانند. زیرا که رسم ایران این شده است که از طرف شاه جاسوسان در هر جا هستند و هر شخص معتبری که باشد یکی یا دو تا از نوکران او را بطوری که آن شخص ابدأ نفهمد در جزو پول می دهند که اخبار و حرکات و سکنات آن شخص را روزنامه بدهد از نوکران قدیمی من هم زیاده از سه نفر باقی نبودند. مابقی تماماً از اهل طهران ان بودند. یک طرف هم وسواس دردلم پیچید که چه باید کرد. آیابه ملاحظه تلافی این همه بدیها که ناصرالدین شاه بمن کرده است باید رفت و اسباب قوت شیخ عبیدالله شده به کاغذ پرانی بدون خونریزی تبریز را گرفته و بر طهران تاخت و چون تمام خلق از وضع حرکات ناصرالدین شاه، نهجیده اند طهران را هم می توان تصرف نمود یا آنکه به ملاحظه حب وطن و هم دینان و خوردن نان و نمک نباید خیانت کرد و نباید باعث ریختن خون شیعیان شد. در صورت رفتن چطور باید رفت که در این بیست منزل راه گرفتار نشوم و در صورت ماندن چه تدبیر باید کرد که این دونفر را که به طلب من آمده اند کسی نشناسد و عبث عبث به هیچ و پوچ در طهران مبتلی نشود. خلاصه وسواس مرا گرفت که آرزوی مرگ کردم. مطلب هم چیزی نبود که بشود مشورت کرد. آن دونفرا گفتم شما عجالاً به نوکران من بگوئید که ما آمده ایم نوکر شویم و قوشچی و شکارچی هستیم. قدری هم التماس کنی که نوکران من واسطه شما شوند و از اطاق خارج شوید. اینهارفتند و من مشغول فکر شدم تا شب شد.

آن شب مرا خواب نبرد قبل از صبح برخاسته و وضو گرفتم و روبه قبله نشسته گریه بسیار کردم و تضرع و زاری نمودم و از قاضی الحاجات آنچه خیر است خواستم به دلم افتاد که خیانت به ولینعمت ظاهری خود نکنم و باعث فتنه و فساد نشوم. اگر به من بدی کرده اند به خدا واگذارم و خودم به حضور شاه رفته کاغذ شیخ عبیدالله را بدهم آن دونفرا به دست بدهم که النجاه فی الصدق. بعد از آنکه عزم به این مطلب کردم استخاره ذات الرقاع هم نمودم نعل خوب و ترک بد آمد. بعد از طلوع آفتاب از اندرون بیرون آمده به طریق هر روز نشستیم. از آن دونفرا جویا شدم که کجا هستند. نوکران گفتند که آنها مذکور داشتند که از راه رسیده و خسته ایم، اسبهای ما هم در کاروانسراست. می رویم به کاروانسرا شب می خوابیم و فردا صبح می آئیم. این را که شنیدم حواسم پریشان شد که مبادا این دونفر نیابند یا آنکه گرفتار شوند من مبتلا شوم. دو ساعت به این حالت ماندم که بدتر از حالت نزع بود. تا آنکه دیدم از در داخل شدند. شکر خدا را کردم. به فراشباشی سفارش کردم که این دونفرا در قهوه خانه مشغول کن و مگذار جایی برونند خودم سوار شده به حضور شاه رفتم. در باغ عمارت پهلوی نارنجستان نشسته بودند. عرض کردم عرض دارم. فرمود چیست. عرض کردم این مطلب معلوم شاهی بوده باشد که من آدم خیانتکار نیستم. اگر اسلایمبول رفتم خدامی دانند که از گرسنگی بود. اگر به روسیه رفتم از ترس بود و از شاه ترسیدن عیب نیست و گناهی نه. ولی خیانت از من سر نمیزند. روز گذشته نزدیک غروب دوسوار از طرف شیخ عبیدالله آمده مکتوبی آورده اند و مراد دعوت به جنگ نموده است. فرمود مکتوب کجاست. فوراً به دستش دادم. مطالعه کرده فرمود آن دونفر کجا هستند. گفتم هر دو در خانه من می باشند. فرمود بفرست بیاورند. گفتم چند نفر نوکر دیوانی مأمور بفرمائید برون آنها را بگیرند زیرا که خنجر دارند. مبادا زخم زده فرار نمایند. چند نفر مأمور شدند. بعد آمده عرض کردم اینهار من به دست داده ام مبادا از ترس جان و تلافی تهمتی به من بزنند. فرمود مطمئن باش. آن دونفرا آوردند و به محمد رحیم خان علاءالدوله سپردند که استنطاق کند و از وضع اردوی شیخ مطلع شود و بعد از استنطاق حکم به حبس ابدی فرمودند و درازای این خدمت یک حلقه انگشتری الماس که دوست تومان ارزش داشت التفات فرمودند و حکومت قزوین را هم بدون اینکه از من پیشکش بگیرند مرحمت کردند و یک ثوب سرداری ترمه بدی خلعت دادند...<sup>۷۰</sup>

### ۳ - ۷ حسینعلیخان وزیر فواید

نمونه ۱۷: دست تدبیر؛ حمزه آقای منگور (۱۲۹۸) (- ه-ق/۵۱۲۶۰/ش/۱۸۸۱م - مترجم)  
 پس از قتل پاپیر آقای منگور و شمار زیادی از مردان برگزیده ایلش (۱۱۹۸) (- ه/ق/۱۱۶۳/ش/۱۷۸۴م - مترجم)  
 خانواده های منگور بنام زنهایشان نامگذاری شده بودند. ص<sup>۲۲</sup> نزدیک به یک سده بدرازا کشید تا آنها توانستند دوباره روی پای خود بایستند. حمزه آقا نوه پاپیر آقا در دوران جوانی شبی در یکی از مرغزارهای نزدیک ساوجبلاغ به دسته ای از پاسبانان

آذری از ایل قره‌پایاغ تاخت. بنا بر منبعی سی‌ویک<sup>۷۱</sup> و طبق منبعی دیگر هفتاد تن از آنانرا کشت.<sup>۷۲</sup> پس از آن نیروئی فراهم آورد و به قلعه لاهیجان که نماینده اقتدار اشغالگران در منطقه و بهنگام خود برای تحت نظر گرفتن و سرکوبی ایل بلباس بوسیله آذریها ساخته شده بود یورش برد و آنجا را گرفت و ویران کرد.

نیروهای آذربایجان تحت فرماندهی مردی بنام شجاع الدوله در آمدند. سواره برخی از ایلهای کرد نیز به ایشان پیوستند و در لاهیجان به جنگ حمزه آقارفتند. وی نتوانست پایداری کند و به روستای ژار او در آنسوی قندیل که آنگاه زیر دست عثمانیان بود عقب نشست. ایرانیان خواستار تسلیم حمزه آقا شدند. او پس از اندکی زد و خورد از جانب عثمانیان دستگیر شد و نزدیک به ده سال در زندان روم بسر برد.<sup>۷۳</sup> وی در سال ۱۲۹۵ (-هق/ ۱۲۵۷ هـ/ ۱۸۷۸ م- مترجم) از جانب ایران مورد عفو قرار گرفت و به مکران بازگشت. روزگارش در میان شهر ساوجبلاغ و روستاهای منگور سپری میشد. دستگاه رهبری ایران بویژه در مناطق کردنشین در نهایت گنبدیگی و فساد بود. حکومت ساوجبلاغ در آن دوران به یکی از شاهزادگان قاجار بنام لطفعلی میرزا ایشیکچی سپرده شده بود. او نیز مانند حکام سلف خود از راه رشوه‌گیری و جریمه کردن مردم و بدست آوردن منافع ویژه خود، با عجله مشغول گردآوری ثروت بود.<sup>۷۴</sup> فیض‌الله بیگ را به زنجیر کشید و ۱۵۰۰ تومان جریمه کرد، حاکم پیشین هم از همین فیض‌الله بیگ پس از آزار و شکنجه‌ای در ندانه چهار هزار تومان جریمه گرفته بود. از مینه‌آقای قادر آقا هم ۵۰۰ تومان گرفت. چند نفر سرشناس و از جمله یکی از خویشاوندان قادر آقا و عزیز آقای فتاح را نیز بخاطر پول زندانی کرد. ثانویت به حمزه آقا رسید.

یک نویسنده ارمنی، اسکندر غوریانس، خود در آن روزها در تبریز بوده، رویدادهای باغی شدن حمزه آقا را چنین بازگو میکند: "روزی حمزه آقا هم بخيال قرارداد عقد مالیات و هم جهت اتمام کار عزیز آقای فتاح وقت غروب به دارالحکومه می‌رود. چونکه میرزا ابراهیم تذکره نویس دولت ایران در آنجا حضور داشته اینک ما از قرار نقل او بی‌کم و زیاد می‌نویسیم: در اتاق تحتانی شاهزاده که بنده با میرزاتقی محرر- که در هر کار مداخله می‌کرد و سبب اکثر مفسده‌ها و خرابی‌ها اوشد - نشسته بودیم، ناگاه دیدیم که حمزه آقا با یکی از برادرزادگان خود و یک نفر (از) نوکرها و یک تن چوبوقچی<sup>۷۵</sup> داخل اتاق شد و دو نفر دیگر هم از نوکرهایش در خارج ماندند. در باب مالیات میانۀ او و میرزا تقی گفتگو شد. میرزاتقی مالیات حمزه آقا را به هزار تومان حساب داد. حمزه آقا در جواب گفت مالیات اصلی ما همیشه چهار صد تومان بوده، میرزاتقی در جواب گفت اگر چنین بود چرا پارسال در حکومت میرزا محمدخان هزار تومان دادید؟ حمزه آقا دوباره در جواب گفت که چهار صد تومان مالیات و دو صد تومان هم به طریق تعارف داده‌ام. اگر شما هم بخواهید اینقدر تعارف داده خواهد شد. و حال آنکه من درین چند مدت که درین شهر ساکن بوده‌ام، همه را مشغول خدمات دیوانی بوده، قریب هشتصد تومان مخارج اسراف کرده‌ام. میرزاتقی بر ضد حمزه آقا بطریق حقارت گفت: به دیوان چه خدمت کرده‌ای؟ بگو شما که صاحب و رئیس هزار خانوار هستی و از هر خانوار دو تومان می‌گیرید، چه میشود که نصف این دو هزار تومان را به شاهزاده تعارف کنید. میرزاتقی این سخن را بطوری ادا کرد که باعث دل‌تنگی و آزرده‌گی اوشد. پس میرزاتقی در این اثنا برخاسته گفت بروم کیفیت را به شاهزاده عرض کنم. چندان فاصله‌ای نکشید که دیدیم فراشباشی شاهزاده بایک نفر فراش که زنجیر در دست داشت داخل اطاق شدند. فراشباشی روبه حمزه آقا کرد و گفت: شاهزاده این زنجیر را بجهت شما فرستاده، باید زیارت کنید، حمزه آقا از شنیدن این سخن از حالت طبیعی خود برگشته، دست به خنجر برد و بزبان ترکی عثمانی گفت "من بونی قبول ائیتیم" من این را قبول نمی‌کنم. پس خنجر را کشیده و از جابر خاسته رو بطرف فراشباشی کرد. میرزاتقی و فراشباشی از هول جان به پیش شاهزاده که در اطاق فوقانی منتظر نتیجه حکم خود بود، فرار کردند. این تذکره می‌گوید من هم خود را بجای تاریک اطاق کشیدم و بر دیوار چسبانیده حیران و مخوف تماشا می‌کردم. حمزه آقا بجلدی چراغ را خاموش کرده با برادرزاده خود از پنجره بیرون جستند. در این تاریکی صدای تفنگ چند از حیاط شنیده شد و برادرزاده حمزه آقا با چوبوقچی او تیر خوردند و افتادند. حمزه آقا هم با خنجر یکی از نوکران شاهزاده را بزمین انداخت و نوکران دیگر فرار کردند. حمزه آقا بخيال اینکه این تدبیر پیش از وقت کرده‌اند و در حیاط را گرفته‌اند، رو بطرف در کرده بتعجیل بیرون شتافت. قراول بانیزه‌ای خواست جلو بیرون رفتن حمزه آقا را بگیرد. حمزه آقا بدستی نیزه را گرفت و بادست دیگر با ضرب‌های خنجر سر بازرا کشت. پیش از بیرون رفتن از دروازه به محبس رفت و عزیز آقا را صدا کرد ولی از قرار معلوم در آن هنگام نوکران شاهزاده عزیز آقا را که زخمی بود بجای دیگری منتقل کرده بودند. حمزه آقا هیچ جوابی نشنید بسوی دروازه روی آورد و به ضرب قنداق تفنگ دروازه بان را انداخت. با دو نوکر دیگرش دروازه را باز کرده در رفتند.

این تذکره می‌گوید: وقتی حمزه آقا رفت تیر اندازی متوقف شده من پیش شاهزاده رفتم. یکی از نوکران شاهزاده را دیدم که تفنگ مارتینی در دست روی پلکانها برای محافظت شاهزاده ایستاده بود. وقتی داخل اطاق شدم شاهزاده را دیدم در نهایت پریشانی تفنگ در دست داشت. عرض کردم گرفتن حمزه آقا نمی‌بایست چنین باشد. در جواب گفت روی فراشباشی سیاه- آنوقت او هم

جلوش ایستاده بود۔ مرامطمئن کرد که ترتیب گرفتن او را از هر جهت آماده نموده. بدین ترتیب گناه را بگردن فراشباشی انداخت. هنگام این گفتگو احمدبیگ تفنگ مارتینی درشانه داشت، خود را بداخل انداخت و شروع کرد؛ شاهزاده بفدایت گردم من کی بشما گفتم حمزه آقا را اینطور بگیرید. در این وقت شب و بدون تدبیر و نابخوابی می‌بایستی قبلاً چند تن از آقایان را خبر میکردید و روز روشن او را می‌گرفتید. از این سخنان معلوم شد که قبلاً میان شاهزاده و احمدبیگ مشورت شده بود.<sup>۷۵</sup>

حمزه آقا پس از این رویداد به ناحیه منگور بازگشت و به تدارک پرداخت. این رویدادها همزمان بود با تدارک دیدن شیخ عبیدالله شمزینی برای قیام بزرگش. حمزه آقا به فرماندهی نیروهای شیخ عبیدالله در جناح اشنویه، لاهیجان، ساوجبلاغ، بناب و میان‌دوآب... گمارده شد و همراه با عبدالقادر پسر شیخ ربه‌رین جناح بود تا اینکه در برابر نیروهای ایران شکست خورده عقب نشستند. حمزه آقا با شماری از خویشاوندان و مردان مسلح ایلش در نواحی مرزی ماندگار شد با این امید که شیخ عبیدالله دوباره بر خیزد ولی نامبرده پس از آنکه در لباس مبدل از استان بول به کردستان بازگشت دیری نپائید که پس از چند زد و خورد نچیز در شمرینان اسیر و روانه حجاز گردید. حمزه آقا نومید شد. به تلاش برای بدست آوردن امان نامه و عفو ایران پرداخت. حسنعلیخان امیر نظام بوسیله میرزا ابوالقاسم نسخه‌ای از قرآن برای فرستاد که بخط و مهر خود برایش روی آن امان نامه نوشته بود. حمزه آقا بانگ این امان نامه به ساوجبلاغ رفت و در آنجا کشته شد. چند تن از نویسندگان ایرانی آن دوران درباره این رویداد نوشته‌اند. علی افشار در کتاب رساله شورش شیخ عبیدالله نوشته:

در تاریخ دوم شعبان علاءالدوله امیر نظام بمنظور سرکشی سرحدات از تبریز حرکت کرد. از طریق دهخوارقان و مراغه و ساوجبلاغ روانه آذربایجان غربی شد و در مسیر مسافرت خویش افرادی را که در جریان جنگهای شیخ عبیدالله خدمتی کرده یا صدمه‌ای دیده بودند مورد توجه و استعانت قرار داد و بانحاء مختلف از آنان استمالت نمود. وقتی به منطقه‌ی لاهیجان رسید مورد استقبال محمد آقای مامش واقع شد و چون لیاقت و شایستگی او را برای اداره‌ی امور آن حدود سنجید، حسام‌الملک و علیرضاخان سر تیپ را که مأمور توقف در سلدوز بودند، مرخص و امور آن حدود را به محمد آقا سپرد و تأکید کرد که با افراد ایل منگور اجازه‌ی آمد و شد بآن حدود را ندهد و در صورت امکان حمزه آقا منگور را که سپهسالار شیخ عبیدالله بود مرده یا زنده پیش او آورد.

امیر نظام پس از این تمهید روانه‌ی اشنویه شد و پس از سامان دادن بامور آنجا و تفقد و تلافی به رؤسای ایل زرزا، دره‌ی جدم شعبان باشکوه و جلال وارد ارمی شد و مورد استقبال نیروهای متوقف در ارمیه واقع و سپس در باغ دلگشا اقامت گزید. وزیر فوئاد نیز که در این موقع در ساوجبلاغ بود بفعالیّت خود افزود تا بتواند حمزه آقا را دستگیر سازد، حمزه آقا نیز که پایان کار شیخ عبیدالله را بانصورت دیده و از کرده نادم و دائم‌الدرد و خوف و هراس بود، چون ایل منگور نیز که میدانستند او لایق دولت شاهنشاهی و وجود او را موجب فساد دانسته و در اندیشه‌ی از میان بردنش هستند، از حمزه آقا دوری میکردند و از یاریش ابا مینمودند. حتی کار بانجا کشیده بود که برادر حمزه آقا، کاک‌الله نام بخدمت وزیر فوئاد پیوسته و در آرزوی از بین بردن برادر و جانشینی او بود. حمزه آقا که اوضاع خویش را چنین ناگوار و رعب‌آور میدید برای حفظ جان به راه‌های متوسل میشد در این اواخر جمعی از علماء و روحانیان ساوجبلاغ را شفیع قرار داده و از فرمانده قوا تأمین خواست.

وزیر فوئاد میل داشت این مشکل بدست تدبیر حل شود موافقت کرد که حمزه آقا را با معدودی از سوارانش به پذیرد قبلاً برای از بین بردنش نقشه‌ای کشید و عده‌ای از تیراندازان مبرزو شجاع سپاه خویش را در چاله‌ای مشرف بچادری که میبایست حمزه آقا در آنجا بنشیند در کمین نشانند و منتظر ورود او شد.

حمزه آقا بایکصد نفر از سواران مسلح خویش در موعدمقرر وارد اردوی وزیر فوئاد شد و بچادرمعهود راهنمائی گردید و بمحض ورود بچادر تیراندازی شروع گردید و حمزه آقا و اطرافیانش بخاک در غلطیدند.

وزیر فوئاد دستور داد سر او را بریده و برای ملاحظه‌ی امیر نظام بارومیه فرستاد. علاءالدوله امیر نظام بمحض وصول سر حمزه آقا دستور داد آنرا به سرنیزه بزنند و در شهر بگردانند و باین ترتیب سپهسالار و یار غار شیخ عبیدالله بسزای اعمال خویش رسید.<sup>۷۶</sup> نویسنده دیگری، امین‌الدوله در "خاطرات سیاسی" مینویسد: "حسنعلیخان وزیر فوئاد عامه بوسائل و رسائل با حمزه آقا طریق ملافت گشود... او را پیش خود خواست حمزه آقا مطمئناً بار دوی حسنعلیخان آمده به خیمه او وارد شد در عین این مهربانها بر حسب مواضعه‌ای که از پیش داشته حسنعلی خان برخواست و بخیمه دیگر رفت یکباره از پس خیمه چند تیر تفنگ کشاد دادند حمزه آقا و کسانش بیروح گشته و فراشباشی حسنعلیخان هم که در چادر بود کشته شد، با کشته شدن حمزه آقا قوای اکراد متواری و متفرق شدند و غائله ختم می‌شود."<sup>۷۷</sup>

در آن هنگام، وزیر فوئاد حسنعلیخان (۱۲۳۶-۱۳۱۸) (- هق/ ۱۲۰۰- ۱۲۸۰ هق/ ۱۸۲۱- ۱۹۰۱ م- مترجم) پسر محمد صادق خان گروس بود. مقام سرتیپی از پدر برایش به ارث مانده بود. در جنگ هرات شرکت کرده و یکی از کاربدستان

نزدیک دربار قاجار بود. بهنگام ولایتعهدی مظفرالدین میرزادرتبریز پیشکار او بود. درسفر ناصرالدین شاه به اروپا ۱۲۹۰ (ه.ق/ ۱۲۵۲ ه.ش/ ۱۷۸۳ م- مترجم) یکی از اعضای حواشی او بود. مدتی نیز وزیر مختار فرانسه و بریتانیا و زمانی هم حکمران کرمانشاه بود. وی چندین کتاب از جمله: منشآت، پندنامه یحیویه که بویژه برای پسرش نوشته به رشته تحریر درآورده است.<sup>۷۸</sup> بیستگویان مکریان این رویداد را بصورت بیتی دراز سروده اند و باهنگ میخوانند. در اینجای تکمیل برخی از مناظر به بازنویسی آن میپردازیم:

خالق توفی بالای سر، یارب توفی بالای سر، هرچه کنی اراده، نگذرد هیچ مقدر،  
سه مقدر بر مارود، مرگ و کشتار و گرانی، دوخیل بودند در مکریان، بیگزاده و قهرمانی،  
یکی بود از بیگزادگان، چه حیف شد علی خانی، پادشاه مشورت میکرد، شاهزاده ای صدامیکرد، نیک او را نصیحت  
میکرد، باکیکه بود بدبده، به سابلغ راهیش میکرد، برو هیچ معطل نمان، آواره نکن مردمان، مخلوقات را هیچ مترسان،  
به آقاها بده فرمان، انبارها را بشکان، بارش کن بر قطاران، به سابلغش کن روان،  
حاکم اینچنین نکرد، بی ناموسی آغاز کرد، از مردان حسین آقا بیگناهی دستگیر کرد، دماغش را سوراخ کرد، حسین آقا مدبر بود،  
بنیکی با او تا کرد، چون به منزل عودت کرد، داشت از این غصه میمرد، باخانها مجلسی آراست، تدبیر و مشورت کرد، حمزه آقا  
را بگیریم، ولایت را ویران کرد،

حمزه مرد کاخانه، هیچ از این کار ندانه، هم خود هم قلیاندارش آیند به مهمانخانه، خواجه را بیدار کردند، حاکم رفت  
بالاخانه، صدای زنجیر آمد فراش اندر پیشخانه، "کاک حمزه باید بیوسی، که مقصد دیوانی، بیایت میبندم کندی، بگردن  
یوغ گرانی، بدینجانیز نگذارمت، فرستمت به تهرانی،"

حمزه آقای باغیرت، دستی به خنجرش زد، کشید خنجر دبان،<sup>۷۹</sup> چنان ضربی بر او زد، دادش رفت بر آسمان، از تق تق  
مارتینان، از شعله ششخانان، جنب و جوشی پیدا شد، در کوچه و دالانان، حمزه آقا نعره زد، تفنگم را آورید، سوزن و باروتدانی،  
اسبم را بیاورید سپر حیزرانی، گروهی بیرون رفتند، کادرویش، کوهستانی، رفتند به باغ قبله، در آنجا دادند سانی،  
حمزه آقاروی گرداند، کوچه کوسلیمان؟ صدها حیف بهر حمد، کشته شد مرد میدان، سه طلاقه قسم خورد، برهرسی جزء  
قرآن، اینجانیز نگذارمش، برانمش به تهرانی، خون دیرین یاد آید، سال شوم سربران، باید به نهری روم، شیخ را با سند آرم،  
از بهر عجم کشان،

پس آنگه به نهری رفت، بالردوی شیخ آمد، اشنویه را گرفت، مامش همه مکر کردند، داشتند تدبیر میکردند، حمزه آقا سوار شد،  
سوی سابلغ آمدند، باحاکم مشورت کرد، ماشاءالله نادر، باتیپو با لشکر، من مردی نام آورم، بی اجل نمی میرم،  
گرما یاری دهید، راه او را میگیرم،

مجلس یکصد گفتند، بیگزاده، قهرمانی، گرلشکر کشی کنیم، چون عهد نوشیروانی، گویند شیخ همراه اوست، باطل شود  
طلاقان، پس میمیریم بی ایمان، حمداقاسوار شد، قراپا باغ فراخواند، چون اردوی شیخ آمد، تاجران فرار کردند، همه جا  
گریز گریز، هفتاد مملت گرد آمدند، خرناله بیت میگوید، حاکم بزودی دانست، کس مدافع او نیست، حاکم بید رنگ گریخت،  
ندا میدهم لشکری، که آیند رمک و پیران، زرزا آیند به نادری، منگورو مامش و پیران،  
گورک آورد لشکری، خیل فیض الله بیگی، بیگزاده و دهبکری، کاکه حمزه میگوید، همه دهیدم سند، که در روز  
مبادا، کس عیب کس نگیرد، شیخ ملکش را میخواهد، تا تبریز را میگیرد،  
تابه تبریز مال اوست، یکی داخل شهر است، داداش تاجر باشیست، حجه را نکرد رها، گوید علم دست شیخ، ساخت  
دست سابلغیست،

"صدای خش خش علم، طمع اهل این عالم، امان از واپسین ایام، که گیرند از ما انتقام،"  
حمزه آقاسوار شده، به نوکران خیره شده، بزیند بر طبل نبرد، همینکه آفتاب بردم، میان دو آب حصار شود، حمزاغا نعره  
میزند، سلیم خان چاردولی، چون دراج صدامیکند، اولین تیر را خالی کرد، خال شیخ را نشانه کرد، چون از زین سرنگون  
گردید، مثل جلاد سرش برید، همچو عقاب آنرا قاپید،

پس از چنین رویدادی، از مردان شیخ برخی، بنام کالمونی، خبر بردند بهر شیخ، شیخا خالوت شد مقتولی،  
شیخ قبل اینرا شنیده، باسوادو دنیا دیده، هم طلبه هم ملاست، در گذرید از این حرف، چه کنیم کار خداست، بروید  
بدنبالش، بیابیدش هر کجاست، شهر را شعله ور کنید، چنان روز محشر کنید،

از تق تق مارتینها، آتش تپانچه ها، برپاشده پیچ پیچها، در کوچه پسکوچه ها، گل آلود زن و بچه ها، پریدند بروی بامها، بکشتند  
چندان عجمها، در باغ و در بوستانها، در آورید کلیدها را، یابشکنید دکانها را، اطلس و کیمخووا خارا، گاوچران و شبانهارا،<sup>۸۰</sup>  
حمداقای مامش مردکی است حیلت دان، باعجمها متحد، خائنست بامنگوران، سوی بنابر گرفت، ول نموده جلوشان،

میان دو آب غارت شده، سحر سپیده دمان، اموال غارت شده، همه یکسر شد پنهان، مینه قادر اغا نامی، مردی از دهبکریان، از دامنه سهند، مال تاراجی آورد، به این هم راضی نشد، بار ابراه می آورد  
جمله زدند تلگراف، نایب و مدبران، بر ما بسی بدگذشت، سلام بر شاه ایران، ذغال فروش گورک، آمدند از آن سامان، سردشت را که دیده ای، خانه ها همه سوزان، عجم میاندوآب، نمانده ریشدارشان، شاه گوید نکم چنان، باور نکم حرفتان، ولایت نکم ویران،

آن شیخ که چشمانش مسته، صبحدم از خواب برجسته، آن شیخ که با چشمان مست، تفنگ را گرفته بدست، حمزه را صدا کرد بقصد، حمزه از آن میان بجست، درخشان زره و رکاب، اینبار روم سر بناب، حمزه آقا سوار شد، سوار پیش روان شد،<sup>۲</sup>

حمزه گوید برادرزاده! تپانچه کرم آماده، بزنید شکار گرازه،<sup>۳</sup>  
حمزه آقا آماده میشود، سرتاپا تکان میخورد، نیزه اش را گز میکند، خارا، کیمخوا گز میکند، این بار بیت خوان داستان را چنین نقل میکند:

حمزه آقا زیناب بازگشت، اینجانیز نتوانست پایداری کند، به مرز ترکیه رفت و وارد خاک آن کشور شد. پادشاه ترکیه او را خائن دانست و بندش کشید، هفت سال در استانبول گرفتار بود، پس از این هفت سال پادشاه ترکیه آزادش کرد، به سرحد ایران بازگشت، چون به آنجارسید، شاه وزیری در سابلاغ گذاشت که او را "وزیر لاغره" میگفتند، وی بدنبال حمزه آقا میفرستد و میگوید: خودش بیاید شاه او را خلعت خواهد بخشید، من برایش سوگند میخورم که شاه با او کاری ندارد. پادشاه سازش کند و در ولایت تأمین یابد.

میگویند با هفتصد تن به علی آباد آمد، لشکرش را آنجا گذاشت و آمد پائین. وزیر لاغره نیز در کنار باغ شیخ بالای کهریزی که در آنجا بود خیمه زد. خیمه ای بسیار بزرگ، بدور خیمه نقب میزند، چند سرهنگ و سرتیپ و بزرگان در آنجا در خیمه مینشینند، حمزه با چهار کادرویشی و چهار نوکرش پائین می آیند، پشت باغ شیخ به یک گله گاو میرسد، گاوچران میگوید: "حمزه توئی؟" میگوید: بلی حمزه آقا منم" میگوید: "ترا بخدا حمزه آقا نرو، بخدا میکشندت!" به حرف او گوش نمیکند، پس از آن پیرزنی بدنبال گله گاو می آید، او هم میگوید: "اگر حمزه آقائی التماس میکنم برگرد، بخدا میکشندت" حمزه آقا به برادرش کاک الله میگوید: "بخدا کاک الله، حرفهای این پیرزن و آن گاوچران بدلم چسبید، بخدا باز میگردم به سرحد میروم، فقط هزل<sup>۴</sup> و گیاه ولایتم را میخورم، کاری با کار دولت ندارم" کاک الله گفت: "پسرتوبه حرف چه کسی گوش میکنی، والله من میروم، سوار شدند، پائین آمدند، به درگاه خیمه رسیدند، پیاده شدند، هر چهار کادرویشی وارد خیمه شدند و رفتند با وزیر بزرگان نشستند، نوکران هم دهنه اسبها در دست جلو خیمه ایستادند، حمزه آقا در فکر بود، مرتب با وزیر لاغره حرف میزد، وزیر قرآن کوچکی در دست داشت و گنجشکی در جیب، میگفت: "حمزه آقا به این قرآن قسم تا این سر بر این تن باشد، هیچ زبانی بر تو وارد نخواهد شد.

وزیر ضمن این سخنان آفتابه را برداشت و از خیمه بیرون رفت، حمزه مشکوک شد، به نوکرش گفت: "این چارقه های شمامه بند<sup>۵</sup> سبکند بده بمن، کفشهای مرا بیوش. یک لنگه چارق بپاکرد، نتوانست لنگه دیگر را بیوشد که صدای تیری برخاست، حمزه آقا گفت: "کاک الله من تیر خوردم، گلوله ای به پشتم زدند." کاک الله خنجر کشید، از هر چهار سو خیمه را دریدند، بسویشان تیر اندازی شد. هر کسی تکان میخورد هدف قرار میگرفت، دو کادرویشی دیگر نیز بیرون پریدند. بسوی شهر شتافتند. دسته ای سوار از پائین آمدند، آن دورا نیز کشتند.

چهار نفر کرد نزد هفتصد نفری که پشت علی آباد بودند گریختند، رویداد را بازگو کردند و گفتند که حمزه آقا و کادرویشی ها کشته شدند. آن هفتصد نفر نیز از آنجا فرار کردند.

سر حمزه آقا را بریده به تهران خدمت شاه فرستادند. شاه دستی به ران خود کوبید و گفت: "حیف که این مرد کشته شد، او را بر سر ولایت لرستان میفرستادم، آنجا را فتح و او را حکمرانش میکردم. حیف که این مرد کشته شد."<sup>۶</sup>

### ۳ - ۸ نظام السلطنه

نمونه ۱۸: حرمت کلام الله؛ جعفر آقای شکاک (۱۳۲۳) (- ه-ق/۱۲۸۴-۵/ش/۱۹۰۵-م- مترجم)



ایل شکاک مدت‌ها با کاربدستان آذری ارومیه و تبریز اختلاف داشتند. سران ایل نافرمانی میکردند و چون بسیاری از آنان گول زبان چرب و نرم کاربدستان را خورده و ناجوانمردانه کشته شده بودند، نسبت به وعده‌های دولت دودل بودند. علی‌آقای شکاک در زندان درگذشت و پسرش محمدآقا در نواحی مرزی بدون توجه به کاربدستان ایرانی در میان ایل خود میزیست. محمدعلی میرزا ولیعهد که بعدها شاه ایران شد، والی تبریز بود. طرح قتل این مردان سرکش را میریخت. آنها سرانجام توانستند جعفرآقا را به دام بیندازند و بکشند. احمد کسروی تبریزی که خود شاهد این رویداد بوده مینویسد: «در سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) (- هـ و هـ ق / ۱۹۰۵ م- مترجم) بهنگامیکه مظفرالدین شاه در اروپا میبود و محمدعلی میرزا در تهران عنوان نایب‌السلطنگی داشت... چون در این زمان در قفقاز گرما گرم جنگ ارمنی و مسلمان میبود و آگاهی‌هایی که از آنجا میرسید در تبریز مردم را می‌سورانید و در اینجا نیز همزمان بیم آشوب میرفت نظام‌السلطنه که پس از رفتن محمدعلی میرزا به تهران به پیشکاری آذربایجان آمده بود به جعفرآقا زینهار داد و او را بتبریز خواست (برای اطمینان او نیز قرآنی با مهر و امضاء خود برای او فرستاد زیرا که هم جعفرآقا و هم پدرش محمدآقا با کاربدستان اختلاف داشتند.)

نظام‌السلطنه نگهداری آسایش ارمنستان را به جعفرآقا سپرد... تا چندی آنان در شهر میبودند و بالباس خود در شهر میگردیدند... محمدعلی میرزا از تهران با تلگراف دستور بنظام‌السلطنه فرستاد که جعفرآقا را بکشد و او نیز چنین درست کرده که محمدحسین ضرغام را که از سرکردگان سواران قره‌داغ بود بسرای خود خوانده و نیز بچند تن از فراشان و دیگران تفنگ و تپانچه داده و در زیرزمین‌های سرای آماده گردانیده و پس از آن جعفرآقا را با نجا خوانده.

جعفرآقا بدون آنکه بدگمان باشد با کسان خود درآمده، آنان را در حیات دریائین گذارده و خود برای دیدن نظام‌السلطنه از پله‌ها بالا رفته، فراشان او را با طاق کوچکی راه نموده‌اند ولی همینکه نشسته ضرغام تفنگی بدست از روزه او را نشانه گردانیده جعفرآقا جسته و افتاده و جان سپرده.

کسان او دریائین همینکه آواز تیر را شنیده‌اند چگونگی را دریافته‌اند و شلیک کنان از پله‌ها بالا رفته‌اند فراشان گریخته‌اند، و آنان خود را بسرکشته جعفرآقا رسانیده چون او را بیجان یافته‌اند نایستاده و باندیشه‌رهائی خود افتاده‌اند و بجزه‌ای را باز کرده و از آنجا یکایک بالا خریده و خود را به پشت بام رسانیده‌اند، از آنجانی خود را بکوچه رسانیده و شلیک کنان راه افتاده‌اند و بهر کسی رسیده‌اند زده‌اند و از شهر بیرون رفته‌اند کسان نظام‌السلطنه بیش از این نتوانسته‌اند که دو تن از ایشان را بزنند (یکی در حیات و دیگری را بهنگام خزیدن به پشت بام) و دیگران جان بدر برده‌اند... کشته جعفرآقا را با دو تن آوردند و در عالی‌قاپو آویزان گردانیدند. ۸۰»

ارفع‌الدوله سفیر دربار قاجار در استان بول این داستان را چنین پایان میبرد: «یکروز یکی از تنباکوفروش‌های سلماسی آمد بسفارت و خواهش کرده بود که مرا ببیند. خواستم، آمده دفتر من، گفت این روزها بدبختانه اتفاقی افتاده که اگر خدای نخواست به روزنامه‌های اینجا بیفتد بکلی رسوا خواهیم شد. گفت این روزها محمدآقا رئیس ایل شکاک با زن و بچه و پسر و چند نفر از اقوام خود آمده‌اند باسلامبول، روز جمعه بعد از سلام اینهار برده‌اند در عمارت یلدیز بحضور سلطان، زن محمدآقا خودش را انداخته به پای سلطان و یک دست قرآن و دست دیگر پیراهن خون‌آلود جعفرآقا پسرش با چشم گریان بسطان عرض کرد، این همراه از کردستان به اینجا برای دو مطلب آمده‌ایم. اولی این است که نظام‌السلطنه حاکم تبریز احترام کلام الله را بکلی برداشته و این قرآن را مهر کرده و قسم خورده که پسر مرا بسلامت باخلعت و منصبی راه خواهد انداخت و او را به تبریز خواست با آدم‌هایش مظلومانه کشته و مقصود دیگر ما این است که شما بچشم خودتان پیراهن خون‌آلود پسر ما ببینید و خون او را که باطمینان کلام الله به تبریز رفته ریخته‌اند، از نظام‌السلطنه بگیرید. شما پادشاه اسلام و خلیفه پیغمبرید، اگر شما زایل‌کنندگان احترام قرآن را بسزایش نرسانید پس که برساند؟ سلطان خطومهر نظام‌السلطنه که در قرآن میبیند خیلی متحیر میشود و برئیس تشریفات میگوید که بوزیر داخله ابلاغ نمائید منزل باینها بدهد و اسباب استراحت و مخارج بدهد تا باین کار رسیدگی نماید و حالاً در کمال راحت در یکی از عمارات دولتی نشسته‌اند و منتظر امر سلطانند.

گفتم از چه مأخذ این اخبار را تحصیل کرده‌اید و بمن میگوئید؟ گفت پیش از اینکه باسلامبول بیایم در سلماس دکان بزازی داشتم و معامله کسان محمدآقا با من بود و اغلب بدکان می‌آمدند و حالا هم که اینجا آمده‌اند مرا خواستند ببردند نزد خود و بعضی خریدهای خود را توسط من میکنند، این تفصیل از خود محمدآقا شنیدم. گفتم بارک‌الله هزار آفرین حال که بصراحت بمملکت خود خدمت میکنید از محمد آقا غفلت نکنید پیش او بروید و هر چه میشنویید بیاید بمن بگوئید. دوز دیگری آمد گفت محمدآقا را با پسرش برده‌اند به بابعالی پیش صدراعظم و صدراعظم با آنها گفته در این فقره دولت عثمانی هیچ صلاح نمی‌بیند با دولت ایران داخل جنگ بشود، ولی قرارداد داده‌اند که بخود محمدآقا همه قسم کمک نکنند، اسلحه بدهند و خودش در تبریز قصاص خون پسرش را از نظام‌السلطنه بگیرد و میدانند که محمدآقا به تنهایی از عهده کار بر نمی‌آید و به تمام آقایان کرد موصول و وان و تمامی خط کردستان امر خواهند داد همینکه محمدآقا با جمعیت خود بطرف آذربایجان

رفت بیهانه هم‌مذهبی از هر طرف بکمک او بروند و به محمدآقا منصب پاشا و به پسرش منصب میرالائی داده‌اند. محمدآقا حالا عالمی دارد خودش را پادشاه ایل شکاک میدانند، دوزدیگر آمدگفت محمدآقا حقیقتاً خود را پادشاه میدانند، بچند نفر از اصناف و حمالهای کرد منصب و لباس می‌دهد و از هر یک ده‌لیره بیست‌لیره می‌گیرد و منصب او نباشی و سر جوگی می‌دهد و گفت من خود با چشم خود دیدم این اشخاص لباس نظامی مناسب رتبه خود خریده پنهان کرده‌اند برای وقتی که از اسلامبول حرکت بکنند. چون میدانستم که این شخص دروغ نمی‌گوید، فی‌الوقت پیش فریدپاشا صدراعظم تفصیل را گفتم، خیلی متعجب و متحیر گردید، گفت تا ما این تفصیل را پورت بکنیم بحضور سلطان طول میکشد خودتان مستقیماً از این جابروید بسرای سلطنتی و بتوسط تحسین پاشا مراتب را بعرض سلطان برسانید این کار را کردم. امر فوری سلطان بوزیر داخله و رئیس نظمیه صادر شده فوراً مورین بروند بمنزل محمدآقا و هر چه پیدا کردند بعرض برسانند. در منزل محمدآقا چندین احکام که حاضر کرده بودند با کرا و بفر و شنود در منازل سایر اکراد عین لباس نظامی که خرید ه بودند با احکام بدست آوردند و راپورت دادند. امر شد که همه آنها را گرفته حبس کنند و لقب پاشا و میرالائی را هم از آنها پس گرفتند. زن محمدآقا را حبس نکرده بودند در خانه شیخ ابوالهدی بست نشست و باو ملتجی شد. بعد از یک ماه امر شد که محمدآقا را با سایر اکراد مرخص کردند قدری مخارج دادند که بروند و خودشان را بچهریق برسانند.<sup>۸۱</sup>

یک بیتگوی ناشناس کشته شدن جعفرآقا را بصورت آواز در آورده، چون تکست اصلی گیر نیامد، در اینجا ترجمه فارسی آنرا آورده‌ایم:

«آه‌ای آقای جوانی که در چهریق چند رنگ ساکنی، جایی که در دره‌ای عمیق واقع است و رودخانه‌ای در آن جریان دارد. مرض طاعون در سیران است که امیدوارم به‌خانه شاهزاده ولیعهد ایران بیفتد! اونا مه‌ای برای پدر گلزار (نام دختر جعفرآقا) نوشت به این عبارت: «بیابن زدن!» از آنجاکه او (یعنی جعفرآقا) سال گذشته و سال پیش از آن نیز برای خود نیمه سلطانی بود آن سال در خاک عجمستان (ایران) باقی ماند. (یعنی برای ییلاق و قشلاق به ترکیه هم‌جوار نرفت). ای آقای جوان، تو همچون لنگری هستی فرو کرده در زمین (به هنگام جنگ)، خاری هسی در چشم دشمن، تو پاشای واقعی بیابان هستی. ای آقای جوان! آسمان با عرش برینش با ما دشمن است. پدر بزکو (عزیز خان پسر جعفرآقا که موهای طلائی داشت)، سوار بر اسب خود ریش‌نام، پوستینش (کولکو) و لباس زیرش (قاپوتی) را به کناری نهاد، لباس قجری (یعنی شهروند ایرانی) به تن کرد، و فانوسقه موزر را به گردنش حمایل کرد امیدوارم بیماری طاعون که در سیران است به‌خانه ولیعهد ایران بیفتد. آن دو تیر در تن پدر بزکو که سوار بر ریش‌نام بود خالی کردند، در حالیکه او هم سه بار دست بروی گلنگدن (پشکوپ) طپانچه شش‌تیر (شش‌آگره) ش گذاشت ولی بیهوده. ای آقا! های بهمه، های، مگر بلا باید هر سه روز یک بار بر سر جهان فرود بیاید؟ قوای امدادی برای پدر بزکو دور است و دیگر به او نمی‌رسد. در تبریز خراب شده جشن و شادی برقرار است و مژده بر سادات کربلا هم داده‌اند. هله ای آقای جوان، ای پدر بزکو، که در میان سواران سواری رشیدتر از همه هستی، هده (زن جعفرآقا) ناله و زاری می‌کند، ای مطهره (زن دیگر جعفرآقا)، ای زن بیچاره، برخیز و دستمالی بروی لباس پدر بزکو بینداز تا گرد و غبار بر آن ننشیند. طاعون که در سیران است... الی آخر... بگوئید لقمان حکیم بیاید... زخمها عمیقند و چرک از آنها بیرون نمی‌زند. او ای آقای جوان... ای لنگر زمین... ای خار چشم دشمن، ای پاشای بیابان! هله از آقای جوان، دل من بر حالش می‌سوزد. هده جیغ ی‌کشد، بیچاره مطهره! الهی طاعونی که در سیران است بروی خانه ولیعهد ایران بیفتد! آنان دو گلوله در تن پدر بزکو که بر ریش‌سوار بود خالی کردند. آن لحظه برای پدر بزکو ساعت تلخکامی و درد سربود. چرادران دم تمر آغا و اسماعیل آقا (عمو و برادر جعفرآقا) ظاهر نشدند؟ مگر بلا باید هر سه روز یک بار به روی این دنیا بیاید؟ قوای امدادی برای پدر بزکو دور است و به او نمی‌رسد. در تبریز لعنتی چراغانی می‌کنند و مژده به سادات کربلا داده‌اند...»<sup>۸۲</sup>

#### ۴- عصر پهلوی

##### ۴- ۱ امیر احمدی

نمونه ۱۹: تأمین رضاشاهی و سران ایلات کرد.

پس از پایان اقتدار شاهان قاجار و روی کار آمدن رضاخان پهلوی، از همان رسوم حکمرانی در برابر بزرگان کرد پیروی شد. سپهبد حسین فردوست، یکی از نزدیکترین یاران محمد رضاشاه پهلوی، در یادداشت‌هایش مینویسد: «در جریان سرکوب کردستان، امیر احمدی به‌عنوان امیر لشکر نیروهای غرب شهرت یافت. او پس از سالها جنگ موفق شد برخی از

سران کرد را با تأمین فریب دهد. سران شورشی کرد از امیراحمدی خواستند که رضاخان بآنها کاری نداشته باشد و این مطلب را پشت قرآن بنویسد و امضاء کند. بهر تقدیر شورش کردها پس از چهار سال جنگ پایان رسید و امیراحمدی بعنوان "فاتح غرب" وارد تهران شد و رضا شاه او را سپهبد کرد. او تنها سپهبد دوران رضاخان بود، که بلافاصله او را خانه نشین کرد و بعداً شغل بسیاری اهمیت بی‌اوداد هشد. ولی امیراحمدی از کردستان طلاآت زیادی جمع کرده بود، بامقداری از این پول توانست ثروت خود را به پانصد خانه برساند، که تماماً در کوچه‌های اطراف چهارراه حسن‌آباد قرار داشت. خانه او هم در همین منطقه بود. با فرارسیدن سقوط رضاخان امیراحمدی وضع بهتری پیدا کرد و در شهریور ۲۰ فرماندار نظامی تهران شد و در دوران محمدرضا شاه سناتور بود و در همین سمت فوت کرد. خانه نشین شدن امیراحمدی پس از "فتح غرب" فقط به این دلیل بود که در ایران بجز رضاخان نباید هیچ "ستاره" دیگری میدرخشید. ولی رضاخان با جمع‌آوری ثروت او از کردستان کاری نداشت! ۸۳

#### حاشیه های بخش دوم

- ۱- نوسکارمان، تحفه مظفریه، ساخر کرده و هینانه وهی بؤسه ر پئووسی کوردی : هیمن (بغداد کۆری زانیاری کورد، ۱۹۷۵)، ص ۲۰۹ - ۲۱۷
- ۲- د. عبدالحسین نوائی، شاه اسمعیل صفوی، (تهران: ارغوان، ۱۳۶۸ ش)، ص ۳۱؛ رحیمزاده صفوی، زندگانی شاه اسمعیل صفوی، باه تمام یوسف پور صفوی، (تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۴۱ ش)، ص ۲۷۱
- ۳- د. نوائی، ساه اسمعیل... م ن، ص ۳۲ - ۳۳؛ رحیم زاده صفوی، م ن، ص ۲۷۲
- ۴- امیر شرفخان بدلیسی، شرفنامه، بکوشش محمد عباسی، ج ۲، (تهران: علمی، ۱۳۶۴ ش) ص ۲۱۷ - ۲۱۸
- ۵- م. ه. ص ۵۳۱ - ۵۳۲
- ۶- م. ه. ص ۳۷۳ - ۳۷۴
- ۷- تاریخ عالم آرای صفوی، بکوشش یداللهشکری، ج ۲، (تهران: موسسه اطلاعات، ۱۳۶۳ ش)، ص ۱۰۳ - ۱۰۸
- ۸- رحیم زاده صفوی، م ن، ص ۱۷۶
- ۹- م. ه. ص ۱۷۷ - ۱۷۸
- ۱۰- م. ه. ص ۱۹۴
- ۱۱- م. ه. ص ۱۹۳ - ۱۹۹؛ مجموعه من الاساتذه، العراق فی التاريخ، (بغداد: دار الحریه، ۱۹۸۳)، ص ۵۶۴ - ۵۶۶؛ المحامی عباس العزاوی، تاریخ العراق بین الاحتلالین، ج ۳، ط ۲، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۰ ق ۱۳۶۹ ش)، ص ۳۲۶ - ۳۳۰
- ۱۲- عالم آرای صفوی، ص ۱۲۴ - ۱۲۶
- ۱۳- بدلیسی، م ن، ص ۵۳۷ - ۵۳۹
- ۱۴- نوائی، م ن، ص ۱۷۹
- ۱۵- م. ه. ص ۲۲۵
- ۱۶- م. ه. ص ۲۲۱
- ۱۷- م. ه. ص ۱۷۷
- ۱۸- درباره زندگانی شاه محمد خدابنده رجوع کنید به: د. نوائی، شاه عباس، ج ۲، ۱، (تهران: زرین، ۱۳۶۷ ش) ص ۳ - ۲۸؛ نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس، ج ۲، ۱، ج ۴، (تهران، انتشارات علمی، پائیز ۱۳۶۹ ش)، ص ۶۳ - ۱۷۳
- ۱۹- برای تکست کامل نامه رجوع کنید به: نوائی، شاه عباس، ج ۲، ۱، ص ۴۳ - ۶۳
- ۲۰- اسکندربیک ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۲، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش)، ص ۷۹۱ - ۸۰۱، ترجمه بزبان کردی هیمن، تحفه مظفریه،
- ۲۱- م. ه. ص ۸۱۱ - ۸۱۴
- ۲۲- نوسکارمان، م ن، ب ۱، ص ۲۰۱ - ۲۲۱
- ۲۳- بدلیسی، م ن، ص ۳۷۲ - ۳۸۲
- ۲۴- اسکندربیک ترکمان، ص ۸۱۱ - ۸۱۴، ترجمه بزبان کردی ه-و من بنقل از تحفه مظفریه، ب ۱، ص ۵۹ - ۶۵

- ۲۵ - برای زندگانی شاهسلطان حسین رجوع کنیده: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، (تهران: زوار، ۱۳۴۷ش)، ص ۸۰-۸۶؛ محمد هاشم آصف (رستم الحکما) رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، ج ۳، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷؛ لارنس لکهارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه مصطفی قلی عماد، ج ۲، (تهران: مروارید، ۱۳۶۴ش)، ص ۴۰-۵۰
- ۲۶ - رستم الحکما، م ن، ص ۷۰-۷۱
- ۲۷ - همانجا، ص ۷۵
- ۲۸ - کلودیوس جیمس ریچ، رحله ریج الی العراق فی عام ۱۸۲۰، ترجمه بهالدین نوری، (بغداد: ۱۹۵۱)، ص ۱۹۹-۲۰۰
- ۲۹ - العزاوی، م ن، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۳۱
- ۳۰ - م.ه. ص ۱۴۲
- ۳۱ - د. عبدالحسین نوائی، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ هق، (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۳)، ص ۱۲۷-۱۳۰
- ۳۲ - مستوره، تاریخ اردلان، به اهتمام ناصر آزادپور، چاپخانه بهرامی، ص ۵۹-۶۲؛ شیخ محمد مردوخ کردستانی، تاریخ کرد کردستان، کتابفروشی غریقی، ج ۳، ج ۲، ص ۱۱۲-۱۱۳، سال جنگ و قتل عام در هریک بنوعی جدا از یکدیگر نوشته شده، طبق شعری که بدین مناسبت سرود هشدو در حاشیه تاریخ بچاپ رسیده مستوره آمده میبایستی سال ۱۱۱۳ باشد.
- ۳۳ - مستوره، همانجا،
- ۳۴ - هامرپورگشتال تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، باهتمام جمشید کیانفر، ج ۴، (تهران: زرین، بهار ۱۳۶۸)، ص ۳۰۱۰
- ۳۵ - مستوره، م ن، ص ۶۲
- ۳۶ - هامر، م ن، ص ۲۸۸۳
- ۳۷ - لکهارت، م ن، ص ۳۳۲
- ۳۸ - بدلیسی، م ن، ص ۴۶۷-۴۶۸
- ۳۹ - العزاوی، م ن، ج ۵، ص ۱۸۸؛ مستوره، م ن، ص ۳۶-۳۹
- ۴۰ - العزاوی، م ن، ص ۲۵۴، بنقل از حدیقه الزوار، ص ۱۴۴
- ۴۱ - عبدالرزاق دنبلی، مآثر سلطانیه، باهتمام صدر افشار، ج ۲، (تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱ش) ص ۲۶۲
- ۴۲ - بامداد، م ن، ج ۶، ص ۱۹-۲۰؛ عبدالرزاق دنبلی، م ن، ص ۵۶ و ۱۱۲ و ۱۶۱ و ۱۷۲ و ۲۰۷ و ۲۶۳ و ۲۷۵
- ۴۳ - میرزا رشید ادیب الشعراء، تاریخ افشار، بکوشش محمود رامیان، پرویز شهریاری افشار، (تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۴۶ش)، ص ۱۸۹-۱۹۱
- ۴۴ - نوسکارمان، م ن، ج ۲، ص ۷۴۲-۷۵۹
- ۴۵ - سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، ص ۱۹۵؛ بامداد، م ن، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۳۷
- ۴۶ - میرزا رشید، م ن، ص ۳۵۹-۳۶۱
- ۴۷ - م.ه. ص ۳۶۶-۳۷۰
- ۴۸ - در باره زندگانی عباس میرزا رجوع کنید به: بامداد، م ن، ج ۲، ص ۲۱۵-۲۲۲
- ۴۹ - برای تکست کامل عهدنامه گلستان، رجوع کنیده: نفیسی، م ن، ج ۱، ص ۲۵۴ تا ۲۶۱؛ و برای عهدنامه ترکمانچای به: م.ه. ج ۲، ص ۱۷۹-۱۸۴
- ۵۰ - نفیسی، م ن، ج ۲، ص ۲۰۷-۲۱۰
- ۵۱ - محمد رضانصیری، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، قاجاریه، جلد ۲، (تهران: کیهان، بهار ۱۳۶۸ش)، ج ۱، ص ۵۵
- ۵۲ - م.ه. ج ۲، ص ۹۶
- ۵۲ - م.ه. ص ۲۳۴
- ۵۴ - غلامحسین میرزا صالح، اسناد رسمی در روابط ایران، با انگلیس و روس و عثمانی، ج ۱، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۵ش)، ص ۲۴۷

- ۵۵ - ۵۰-م، ص ۲۴۸ - ۲۵۰
- ۵۶ - ۵۰-م، ص ۲۵۳
- ۵۷ بدلیسی، م ن، ص ۳۵۲ - ۳۶۲
- ۵۸ - درباره میرسوران و محمدبیگ رجوع کنیده: حسین حزنی، میژووی سؤران، چ ۲، هه ولیر، ۱۹۶۲؛ محمد امین زکی، کوردو کوردستان، چ ۳، ص ۴۰۱-۴۰۴، د. جلیل جلیل، کورده کانی ئیمپراتوریه تی عوسمانی، ترجمه دکتر کاوس قفتان، بغداد، ۱۹۸۷، ص ۱۳۳ - ۱۶۳
- ۵۹ - بامداد، م ن، ج ۳، ص ۲۴۵ - ۲۴۶
- ۶۰ - العزوی، م ن، ج ۷، ص ۳۳
- ۶۱ - نصیری، م ن، ج ۲، ص ۱۲۷ - ۱۲۹
- ۶۲ - میرزا صالح، م ن، ج ۲، ص ۱۴۴
- ۶۳ - ۵۰-م، ص ۱۴۵ - ۱۴۶
- ۶۴ - سیدبدرالدین یغمائی، منشات قائم مقام فراهانی، (تهران: شرق، پائیز ۱۳۶۶ ش)، ص ۸۹
- ۶۵ - واحد نشر اسناد، گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۱، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین المللی، ۱۳۶۹ ش، ص ۵۲۹ - ۵۳۰
- ۶۶ - العزوی، م ن، ص ۳۴
- ۶۷ - میرزا شکرالله سنندجی، (فخرالکتاب)، تحفه ناصری، به اهتمام د. حشمت الله طبیعی، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶)، ص ۲۷۶؛ مردوخ، م ن، ص ۱۷۸
- ۶۸ - ۵۰-م، ص ۲۸۱ - ۲۸۴
- ۶۹ - اسماعیل نواب صفا، شرح حال عباس میرزا ملک آرا، بکوشش د. عبدالحسین نوائی، چ ۲ (تهران، بابک ۲۵۳۵)، ص ۲۰
- ۷۰ - شرح حال عباس میرزا ملک آرا، بکوشش د. عبدالحسین نوائی، چ ۲، (تهران: بابک ۲۵۳۵)، ص ۱۵۶-۱۵۸
- ۷۱ - میرزا رشید، م ن، ص ۵۰۴
- ۷۲ - ۵۰-م، ص ۵۳۲
- ۷۳ - رجوع کنیده: تحقیقات مشترک عثمانی - ایران از حمزه آقا در ۲۲ محرم ۱۲۸۷ زندان بغداد، گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۲، ص ۶۲۱-۶۲۳. همچنین دستخط ناصرالدین شاه درباره فرار حمزه آقا وقتل پسرش، ص ۶۸۳
- ۷۴ - اسکندر غوریانس، قیام شیخ عبیدالله شمزینی در کردستان، به اهتمام عبدالله مردوخ، (تهران: دنیای دانش، ۲۵۳۶)، ص ۱۵
- ۷۵ - ۵۰-م، ص ۱۷ - ۱۹
- ۷۶ - میرزا رشید، م ن، ص ۵۷۱ - ۵۷۲
- ۷۷ - علی دهقان، رضائیه یا سرزمین زردشت، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸)، ص ۴۱۰
- ۷۸ - فرهنگ معین، ص ۱۶۹۸
- ۷۹ - سید عبدالله صمدی، بهیتی هه مزاغای مه تگو، سروه (مجله) شماره ۲۸ تا ۳۲، آبان تا اسفند ۱۳۶۷؛ ابراهیم افخمی، قیام ملاخلیل ورد فرمان رضاخان، (سقز: انتشارات محمدی) تابستان ۱۳۶۸، ص ۱۰۵-۱۱۰
- ۸۰ - احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، چ ۱۴، (تهران: امیر کبیر ۱۳۶۶)، ص ۱۴۳ - ۱۴۵؛ استاد سجادی این رویداد را بصورت یک داستان کوتاه ادبی در آورده است، رجوع کنیده: علاءالدین سجادی هه میشه به هار، به بغداد، چاپخانه ی مه عاریف، ۱۹۶۰
- ۸۱ - پرنس ارفع الدوله، ایران دیروز، (تهران: ۱۳۴۵ ش)، ص ۴۳۳ - ۴۳۵
- ۸۲ - واسیلی نیکیتین، کوردو کوردستان، ترجمه محمد قاضی، (تهران، نیلوفر، تابستان ۱۳۶۶)، ص ۵۴۶ - ۵۴۸
- ۸۲ - حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، بخش اول، چ ۲، ص ۳

## سر آغاز شکل گیری شعور ملی کرد

۱ - قیام ۱۸۸۰ (- م/۱۲۹۷ هـ ق/۱۲۵۹ هـ ش - مترجم)

### ۱ - ۱ توضیح برخی کلمات

در مورد اصطلاحات ملت، شعور ملی، جنبش ملی، دستاورد ملی، هدف ملی، نیروی ملی، دولت-ملت، ملت-دولت، اگر چه نویسندگان غربی تاکنون بر سر تعریف معینی بتوافق نرسیده‌اند، ولی یک چهارچوب کلی در ذهن نویسندگان وجود دارد که از تجربه ویژه جنبش ملی خلق‌های اروپا استخراج شده است.

در جهان سوم در مورد این اصطلاحات سردرگمی وجود دارد، زیرا روند توسعه در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین راهی جدا از آنان پیموده است. اگر در کشورهای اروپائی دولت واحد سیاسی ملتها بوده و اتحاد ملی دولت را بوجود آورده باشد و ملت بمفهوم سکنه دولتی بکار برده شود، در این کشورها بعلاوه اختلاف نوع دیگر گونی و توسعه اوضاع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، این تعریف در هر جا و هر بار با واقعیت‌های زندگی نمیگنجد، زیرا کشور چندملیتی، کشور دملیتی، کشور یک‌ملیتی و ملت بی کشور و ملت تقسیم شده میان چند کشور و یک ملت دارای چند کشور وجود دارد و ملتی نیز هیچ دولتی ندارد.

اگر نامیدن یک گروه بزرگ انسانی بنام یک ملت به داشتن دولت بستگی داشته باشد، شماری از خلق‌ها و از جمله کردها بایستی ملت بشمار نیابند. روند رشد خلق‌ها در راستای گذاختن در پوته ملی اگر از برخی جهات دارای تشابهاتی باشد، بیگمان چون هر ملتی راه دیگر گونی و رشد و تکامل ویژه خود را پیموده است، دارای برخی تمایزات نیز هست، از اینرو این اصطلاحات نیز هر یک در زمان و زمینه معین خود دارای محتوی و معنی و مفهوم ویژه خود میباشند.

### ۱ - ۲ اسلام و دولت

اسلام چون یک ایدئولوژی فوق ملی بدنیا آمد و کوشید خلق‌های جهان را به زور سلاح بدون توجه به ناهمخوانیهای زبان، نژاد، مذهب، رنگ و... بر مبنای عقیده به یکتائی خدا و پیامبری محمد و تعلیمات اسلام، در چهارچوب یک اقتدار سیاسی متحد کند. ایجاد سلطه‌های سیاسی جدا جدا مستقل بر مبنای اختلاف نژاد، زبان، رنگ و... با دیدگاه‌های فقهای اسلامی نمیگنجد. آنان دنیا را به دو قلمرو تقسیم کرده بودند: یکی قلمرو "دارالسلام" که در "دارالسلام" بود و میبایستی بدون توجه به هرگونه اختلافات ملی، دولت همه مسلمانان باشد و دیگری قلمرو "دارالحرب" که در "دارالکفر" بود و خارج از مرز اقتدار خلیفه و کاربردستان دارالسلام واقع شده بود.

"امیر المؤمنین" و کاربردستان دارالسلام میبایستی پیوسته در راه بسیج مسلمانان برای جهاد و توسعه مرزهای قلمرو دارالسلام و محدود کردن و اشغال قلمرو دارالحرب تلاش کنند. تجزیه بخشی از قلمرو دارالسلام برای برپائی یک دولت جدا گانه مستقل از اقتدار خلیفه - سلطان بر مبنای غیر دینی همانند "خروج از دین" بشمار می‌آمد، که میبایستی بزور زیر بار فرمانبرداری کشیده شود. امپراطوری عربی - اسلامی در دوران صدر اسلام، اموی، عباسی، بر این پایه بنا نهاده شده بود. پس از آنهم امپراطوری ترکی - عثمانی از همان روش پیروی نمود. موضعگیری عثمانی در برابر افغانها نمونه‌ای از این مورد است. چون افغانها ایران را متصرف شدند، اشرف کوشید تا یید شرعی سلطان عثمانی را بدست آورد و بدین منظور نامه‌ای برای او نوشت. این فتوی از سوی مفتی در یک گردهمائی ملاها و مفتی‌ها و کاربردستان دولت عثمانی صادر شد:

(سؤال) قبول کردن حکومت دو امام به یک مرتبه جایز است یا نه؟

(جواب) اتفاق جمع فقها بر این است که دو امام در پهلوی یکدیگر نمی‌توانند حکومت نمایند. می‌باید یک مانع و حایل عظیمی مانند محیط هندوستان در میان ایشان واقع باشد.

(سؤال) پس اگر همه مسلمانان به اعلیحضرت سلطان البحرین والبرین و زاده بزرگترین سلاطین و امامان اول و منهدم کننده همه اهل بدعت اظهار خدمت و اطاعت کردند اگر یک نکره‌ای بظلم و تقلب نواحی اصفهان را ببهانه اینکه از متعلقات محل مغضوبه و مفتوحه او می‌باشند متصرف شود و اگر آن شخص ادعای امامت کند و بعضی از مسلمانان او را تصدیق نمایند و فرستاده را بایک مکتوب نزد اعلیحضرت سلطان بفرستند و غرورش بقدری باشد که از اعلیحضرت خلیفه که خداوند ارکان دولت او را پایدار و استوار بدارد و ادعای استرداد ولایات و ممالکی را که عساکر منصوره از رافضی ایران گرفته‌اند نماید، حکم عادلانه در حق آن مرد چیست؟

(جواب) آن مرد نکره یکی از باغی‌ها است که باید معزول گردد، اگر ترک ادعاهای سفیهانه را گردن بقید اطاعت و بندگی ظل‌الله فی‌الارض درآورد بسیار خوب و اگر در بی‌اطاعتی و سرکشی اصرار نماید، حکم آن خداوند مجید در قرآن فرموده است «اگر یک فرقه‌ای بمخالفت فرقه دیگر برخیزند یاغیان را بکشید تا وقتیکه باطاعت خدا درآیند» و موافق حدیث که می‌فرماید «اگر دو امام به یکبار ادعای امامت نمایند یکی را بکشید»<sup>۱</sup>

دولت عثمانی برای اثبات مشروعیت و اقتدار خود ایدئولوژی اسلام را علم لشکرکشیها و اشغال همه نواحی مسلمان نشین آسیا و آفریقا و جهاد برای اشغال همه نواحی مسیحی نشین اروپا قرارداد. عشایر کرد پس از آنکه میهنشان در قرن هفتم از سوی نیروی عربی - اسلامی فتح شد، بطور جمعی به اسلام گرویدند و سرزمینشان بخشی از قلمرو دارالسلام عربی - اموی، عباسی و پس از آنهم ترکی - عثمانی گردید. کرد در طول زمان، نتوانست مانند سایر ملل منطقه؛ عرب، ترک، فارس، ترکمن و ارمن، دولت ویژه خود را تشکیل دهد، بلکه امیرنشینهای محلی کرد در کردستان، در چهارچوب این امپراطوریه‌ها بسته به قدرت یا ضعف اقتدار مرکزی دینی - سیاسی شام، بغداد یا استانبول، کم و بیش و بطور مقطعی در داخل قلمرو دارالسلام زیر سلطه ظاهری خلیفه - سلطان باقی مانده‌اند.

امپراطوری صفوی - ایرانی در تلاش دوباره زنده کردن نظام باستانی «شاهنشاهی» ایران بود. برای اثبات مشروعیت اقتدار خود ایدئولوژی اسلامی را علم کوششهای خود برای تصرف نواحی مسلمان نشین آسیا قرارداد. و برای استقلال از سلطه دینی - سیاسی دولت عثمانی، تشیع یعنی مذهبی جدا از مذهب سنت عثمانیان را دین رسمی خود قرارداد. دودولت اسلامی متخاصم بوجود آمدند که بمدت چهار رسده در رقابت بودند.

کردستان، که چند امیرنشین محلی نیمه مستقل در آن تشکیل شده بود، پس از اولین جنگ عثمانی - صفوی در چالدران (۱۵۱۴ م) (۹۲۰ هـ - ق/ ۹۳۱ هـ - ش - مترجم) بسته به سنگینی کفه‌های ترازوی نیروهای دو کشور تقسیم شد. میرنشینهای غرب و شمال و جنوب کردستان زیر سلطه ظاهری عثمانی و میرنشینهای شرق آن هم زیر سلطه صفوی واقع شدند، بدون آنکه هیچکدام خودمختاری خود را از دست دهند.

### ۱ - ۳ کردستان تحت تسلط مستقیم روم و عجم<sup>۲</sup>

در ربع دوم قرن نوزدهم از سوئی باعالی همه امارات خودمختار کردستان عثمانی؛ بتلیس، هکاری، بوتان، سوران، بادینان، بابان و از سوی دیگر ایران امارات خودمختار کردستان ایران؛ اردلان، لرستان، مکریان را برهم زدند و سلطه مرکزی روم و ایران را در آنها برقرار کردند.

ملل اروپائی در این دوران بسرعت در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و... در حال پیشرفت بودند و «ملت» مبنای تأسیس دولت جدید قرار میگرفت. نمایندگی مردم در زندگی سیاسی دولت روبه‌تزايد بود، ولی در این حال دستگاههای حکومتی عثمانی و ایرانی تا میرفت از مردم فاصله میگرفتند و بیشتر بسوی زور گوئی و بیحالی و پوسیدگی میرفتند. دول اروپائی قسمت وسیعی از خاکشان را تصرف و پیمانهای نابرابر و سختی بر آنان تحمیل میکردند. هر دو دولت زیر بار سنگین بدهی و نفوذ مخرب دول نیرومند اروپائی قرار گرفته بودند. ورشکستگی و ستم و فساد و رشوه‌خواری سر تا پای دستگاههای حکومتیشان را فرا گرفته بود. آنان که مقامهای اداره امور دولتی را عهده‌دار میشدند، پستهای خود را از کاربردستان نزدیک به باعالی و دربار میخریدند. نه از لحاظ علمی و نه از جهت ثنوری برای دارالسلام و دارالکفر ارزشی باقی نمانده بود.

محوسلطة امرای کرد و برپائی دستگاههای اقتدار مرکزی روم و ایران بجای آنان، گذشته از اینکه قدرت و امتیازاتی را از طبقه بالای جامعه کرد غصب کرد، بلکه وضع زندگی مردم را نیز ناخوشتر از پیش نمود. کاربردستان روم و ایران بجای دستگاههای رهبری نوین کارآمد، دادگاه، مشارکت مردم در زندگی عمومی، راههای ارتباط جدید، بیمارستان، مدرسه، کارگاه، دانشگاه، چاپخانه، روزنامه و... ستم بیشتری با خود به کردستان آوردند.<sup>۳</sup>

۱ - گماردن کاربردستان ناشناس و زورگو بجای کاربردستان شناخته شده محلی.

۲ - تأسیس قلعه و پایگاه برای لخت کردن مردم و اردوگاه برای نیروهای اشغالگر.

۳ - بالابردن میزان مالیات سرانه و رشوه.

۴ - زندان و تبعید و کشتار و غارت بدون رسیدگی.

۵ - بسیج بدون بازگشت جوانان برای سربازی.

بدین ترتیب تعویض اقتدارخانها با سلطه اشغالگر روم و ایران که بالشکرکشی بزرگ و طولانی و خونینی انجام گرفته بود و بانروی مسلح سرکوبگری نیز پاسداری میشد، نه تنها پیشرفتی در زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و...

بوجود نیامد بلکه با رستم اقتصادی و اجتماعی را نیز سنگینتر نمود. استثماری نیز سربارش، و حتی در سایه دربار قاجار (در حقیقت ستم مذهبی از زمان صفوی شروع شد- مترجم) ستم مذهبی نیز به آن افزود. اگر در زمان شرفخان (۱۵۴۳-۱۶۰۴) (۱۶۰۴ هـ/ ۹۲۲-۹۸۴ هـ/ ۱۵۴۳-۱۶۰۵ م- مترجم) و سپس احمدخانی (۱۶۵۰-۱۷۰۷) (۱۰۶۰ م- ۱۱۱۹ هـ/ ۱۰۲۹-۱۰۸۶ هـ- مترجم) احساس بیگانگی باروم و عجم و خود را کرد دانستن، احساس یگانگی و تأسیس یک دولت مستقل نیرومند کرد، که کرد و کردستان را از دست درازی و رقابت ناروای ایندونیروی بیگانه پاس دارد، چون ایده و آرزوی افرادی نابغه در دوائر "شرفنامه" و "مهموزین" برجای ماند، بعلمت نارسائی شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... جامعه آن زمان کرد نه بصورت ایدئولوژی منتخب طبقه ممتاز جامعه درمی آمد و نه بصورت خواسته و جنبش همگانی مردمی بخود میگرفت، در نیمه اول قرن نوزدهم بشیوه اعمال بریده بریده و از هم گسیخته ناتمام در تلاشهای منطقه ای امرای بتلیس، بابان، سوران، بوتان، خودنمائی کرد. ولی در ربع پایان سده نوزدهم، همزمان با کامروائی ملت های آلمان و ایتالیا در ایجاد دولت ملی متحد خود، و همدم با گسترش مبارزه ملل بالکان، بلغار، صرب، رومانی، یونان و... در راه رهایی از زیر دست ترک و برپائی دولت ملی مستقل، در نتیجه دگرگونی عمیق هسته ای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی... بوجود آمده در میان مردم کردستان که زیر سلطه مستقیم امپراطوری های پوسیده و ستمگر عثمانی و قاجار قرار گرفته بودند و خود آنها نیز بصورت قرق و چرای دول بزرگ امپریالیستی درآمده بودند، مبارزه کردها برهبری بزرگمرد روشنفکر انقلابی، شیخ عبیدالله ششمینی (۱۸۸۳-۹) (۱۸۸۳-۹ هـ/ ۱۲۶۲-۹ هـ/ ۱۸۸۳ م- مترجم) بمرحله نوینی گام نهاد، که میتوان آنرا به دگرگونی شورملی به شعورملی و پیریزی اصول عمومی چهارچوب استراتژی کارملت کرد در راه رهایی و اتحاد و ایجاد دولت مستقل تعبیر کرد.<sup>۴</sup>

#### ۱ - ۴ کرد در نخستین پارلمان عثمانی

شش دولت اروپائی در تاریخ ۳۱ مارس ۱۸۷۷ (۱۶/۴ م- ۱۲۹۴ هـ/ ۱۱ فروردین ۱۲۵۶ هـ- مترجم) بر اساس یک پرتکل کتبی از باعالی خواسته بودند که: با "سیاهکوه" که آن زمان در حال شورش بود صلح برقرار کرده و از آن ناحیه به این دلیل که زبانشان اسلاو و دینشان مسیحی است دست بردارد. در همان پرتکل روسیه تهدید کرده بود که اگر خواسته اش اجابت نشود با ترکیه وارد جنگ خواهد شد. در یک جلسه "مجلس نمایندگان" که بویژه برای گفتگو درباره این تهدید منعقد شده بود، در حالیکه تعدادی از کاربدستان باعالی خالی بودن خزانه و نبودن پول را بهانه پذیرفتن شرایط سنگین دول اروپائی قرار میدادند، یک نماینده کرد گفت:

"شمامیگوئید امور داری مادچار تنگنای سختی شده است، چگونه میتوان این سخن را باور داشت، در حالیکه شما این همه فیس و افاده بالباسهای فاخرو رنگارنگ، خانه آراسته پراز اناثیه زیبا و کالسکه اسبی قشنگ دارید؟ نزد ما به کردستان بیائید و با چشم خود مشقات و سختی زندگی ما را ببینید. تادرو لایت خود بودم همچون سایر مردم همیشه لباس پاره و پینه شده بتن داشتم، ولی چون شمارا با این لباسهای رسمی نایاب و فاخر دیدم از خود خجالت کشیدم، بر خود فشار آوردم و از بازار دلانان نه از فروشگاههای بزرگ، لباسی را که به تن دارم خریدم. پس برای سلامت وطن و جلوگیری از دخالت بیگانه در امور مملکت، من آماده ام در صورت لزوم این لباسهای پینه شده را بفروشم"<sup>۵</sup>

از سخنان این نماینده میتوان چند نکته را استخراج کرد:

- ۱ - اختلافات فاحش میان سطح زندگی طبقه حاکم ترک و توده مردم کرد.
- ۲ - بتنگ آمدن دلسوزان استقلال عثمانی و پیشنهاد شیوه مقاومت در برابر خواسته های دول بیگانه.
- ۳ - درخواست هوشیارانه باصدای رسا برای بهبود زندگی مردم. که همه اینها سند نیست دال بر هشیاری نماینده کرد که بیگمان نمونه ای از روشنفکران کرد در آن دوران میباشد. اکنون معلوم نیست این نماینده چه کسی بوده ولی از قرائن برمیاید که شیخ عبیدالله بوده باشد.

#### ۱ - ۵ درباره شیخ عبیدالله

از هنگامیکه مولانا خالد شهرزوری (۱۷۷۷-۱۸۲۶) (۱۱۹۱ م- ۱۲۴۲ هـ/ ۱۱۵۶-۱۲۰۵ هـ- مترجم) به احیای طریقت نقشبندی پرداخت، این طریقت در مدت کوتاهی در میان مردم کردستان گسترش یافت. دهها بلند پایه نامور در نقاط مختلف برای انتشار عقاید این طریقت تازه، خلیفه مولانا شدند و هزاران صوفی و مرید و منسوب بدوران گرد آمدند. پس از کوچ ناگهانی مولانا به بغداد (۱۸۲۰) (۱۲۳۵ هـ/ ۱۱۹۹ هـ- مترجم) و سپس برای همیشه به شام، دوتن از خلفا بیش از سایرین نفوذ پیدا کردند و خانقاهشان مرکز مهم "ارشاد" و رهبری و اشاعه طریقت شد. یکی شیخ بیاره و دیگری شیخ



نهری بود. خاندان نهری دارای نفوذ دینی و دنیوی بودند. از لحاظ سید بودن چنانکه خود میگفتند از نوادگان شیخ عبدالقادر گیلانی بودند.<sup>۶</sup> از نظر دینی ملاهای خوب و مشهوری از میان آنان برخاسته بودند، از جهت مادی نیز دارای آبادیهای فراوان و زمینهای زراعتی وسیعی بودند. اقتدار ارشادی طریقت نیز پایه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی آنان را بیش از پیش نیرومیبخشید. شیخ عبیدالله پسر این خاندان محترم بود. وی گذشته از سیادت و مهارتش در علوم دینی مالک حدود ۲۰۰ آبادی بود.<sup>۷</sup> و بجای پدرش سید طه مرشد طریقت نقشبندی نیز بود. «حکایت میمنت و کاردانی شیخ بگونه‌ای در همه جا منتشر شده بود که چون رهبر ملت کرد بشمار می‌آمد... همه روزه در مهمانخانه‌اش از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر پذیرائی میشد، آموزش را باتوانائی و هیبت اداره مینمود... در میان کردان امیری کوچک شمرده میشد.»<sup>۸</sup>

خانقاه محل ارشاد شیخ و اجتماع خلیفه و ایجاد «رابطه» بود. شیخ از آنجا سازمان گسترده‌ای را رهبری میکرد که از صدها خلیفه و مرید صوفی از مناطق گوناگون کردستان و ممالک اسلامی تشکیل شده بود. خانقاه یا در حقیقت بارگاه دینی و دنیائی خاندان شیخ عبیدالله نهری بود. نهری نیز در ولایت هکاری یکی از آبادیهای منطقه شمزینان شمرده میشد که از لحاظ جغرافیائی در وسط کردستان قرار داشت.

در زمان جنگ روس و عثمانی سلطان عبدالحمید برای مشارکت در جنگ روسیه (۱۸۷۷) (- م/ ۱۲۹۴ هـ ق/ ۱۲۵۶ هـ ش - مترجم) اعلان جهاد داد. شیخ عبیدالله با چند صد تن از مریدانش به این اعلان پاسخ گفت و به جناح بایزید رفت که در اشغال سپاه روس بود. در روزهای جنگ نزدیک به ۵۰۰۰ کرد از سرتاسر کردستان آمده و تحت فرماندهی او گردآمده بودند. اگرچه نیروهای چریکی کرد در تقویم سرنوشت این جنگ نقش مؤثری ایفا نکردند و جنگ با پیروزی روسیه بر عثمانی پایان یافت، ولی شیخ در میان کردان بیش از پیش ترقی کرد و نیرومندی و ثبات بیشتری یافت. هشیاری سیاسی ژرف‌تر و درکش از جنبه‌درونی امپراطوری عثمانی و ضعف و مشکلات آن بیشتر شد. طبیعت دینی دولت و جهاد و غزوه عثمانی را شناخت، نفوذ کارگر بیگانه و مناسبات میان کشورهای دریا، با بزرگمردان کرد و نواحی آنان آشنائی بیشتری یافت، بهتر با اوضاع نابسامان زندگی مردم کردستان آشنا شد. مقداری اسلحه و مهمات و تجربه جنگی بدست آورد. جایگاه شیخ عبیدالله در میان کردان، آوازه‌اش را در منطقه نه تنها همچون یک شیخ طریقت بلکه چون یک رهبر شناخته شده مذهبی، سیاسی، نظامی درخشان کرد.

## ۲ - پایه‌های استراتژی کار ملی شیخ عبیدالله

شیخ عبیدالله پس از پایان جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷) به بارگاه خود در نهری بازگشت. در نتیجه ارزیابی اوضاع داخلی کردستان تحت تسلط باعالی ترک و دربار قاجار، شرایط درونی هر دو امپراطوری و اوضاع سیاسی جهان، به بنا نهادن پایه‌های اصلی استراتژی خود و تعیین اهدافش، نیروهای اصلی آن، دوستان و هم‌پیمانان، دشمنان و نقاط ضعف آنان و میادین تحرک و اسلوبهای اجرای آن پرداخت.

هرچند نوشته مشخصی از خود شیخ باقیام ۱۲۹۷/۱۸۸۰ (- هـ ق و م/ ۱۲۵۹ هـ ش - مترجم) برجای نمانده، که بروشنی همه جنبه‌های گوناگون استراتژی او را آشکار کند، ولی با دوباره در هم آمیختن همه اسناد باقیمانده چون: سخنرانی ژوئیه ۱۸۸۰ (- م/ شعبان ۱۲۹۷ هـ ق/ تیرماه ۱۲۵۹ هـ ش - مترجم) شیخ در نهری، نامه‌هایش به اقبال الدوله استاندار ارومیه و دکتر کوچران و کردهای مرزی، گفتگوهایش با کلایتون و آبت و دیگر بیگانگان، گفتگوی نمایندگانش با دیپلماتهای روسیه و بریتانیا در ارزروم و وان و تبریز، گزارش سفرا و دیپلماتهای روسیه و بریتانیا در تهران و تبریز و استانبول و ارزروم و وان و همچنین مواضع آشکارش درباره رویدادها، همگی میتوانند سیمای کلی استراتژی جدیدش را از نو بطور پیوسته در دیدما قرار دهند.

هدف استراتژی شیخ «تشکیل دولت مستقل کردستان» بود که ؛

- ۱ - همه کردان را بدون توجه به اختلاف خانواده، خاندان، طایفه، منطقه، لهجه زبان... بر مبنای پیوندهای ملی گردآورد و از دولت باصطلاح اسلامی جدا سازد.
- ۲ - دشمنان کرد: امپراطوریهای قاجار و عثمانی را از کردستان بیرون براند.
- ۳ - هر دو بخش ایرانی و عثمانی کردستان را از چنگ باعالی و دربار قاجار درآورد و متحد سازد.
- ۴ - امنیت جان و مال مردم، بازرگانی، باسوادی، صنعت و تمدن را در کردستان تأمین نماید.
- ۵ - با خلقهای مسیحی: ارمنی و آسوری هم‌میهن کرد بر اساس گذشت دینی و احترام متقابل، همکاری دوستانه برقرار نماید.
- ۶ - با خلقهای مسلمان ایرانی و عرب (ولایات موصل، بغداد، حجاز، مصر) هم‌پیمان شود.

۷ - تایید سیاسی و قانونی دول بزرگ اروپائی را بدست آورد.  
برای رسیدن به این اهداف بزرگ نیز روشهای سیاسی، دیپلماسی و نظامی را بکارگیرد.

## ۲ - ۱ کوشش برای اجراء: کار سیاسی

### ۲ - ۱ - ۱ آماده سازی مردم کردستان

در طول تاریخ نوین کردستان، هرگز یک مرکز نیرومندیسیاسی در آن تأسیس نشده که بتواند پایتختش باشد و از آنجا بر همه کردستان سلطه برقرار گردد. تا اینکه گذشت زمان بتواند زبان و فرهنگ متحد، نوع یکسان حکمرانی، شیوه سازماندهی اقتصادی و اجتماعی همسان... را بر کسانی تحمیل کند که به زبان کردی سخن میگویند یا در کردستان زندگی میکنند. بالعکس، کردستان همواره زیر سلطه بیگانه بوده است. کوهستانی بودن این سرزمین از سوئی و چگونگی ترکیب اجتماعی کرد از سوی دیگر زمینه مساعدی را بوجود آورده اند که باست شدن اقتدار مرکزی بیگانه، آنان هم هر بار فرمانروائیهای خودمختار جدا از هم در مناطق خود برقرار سازند. از زمانیکه دستگاه خلافت عباسی به سستی گرائید و تسلط آن بر مناطق دور قلمروش کاهش یافت، در گوشه و کنار امپراطوری عباسی چندین میرنشین مستقل یا خودمختار تشکیل شد که تنها در ظاهر تحت فرمان خلیفه یعنی امیردارالسلام بودند. از آن زمان در کردستان چندین امیرنشین تأسیس شدند. اگرچه خاورمیانه به میدان تاخت و تاز و لشکرکشی مغول و ترکمن تبدیل شد، برخی از آنان بدر ازای چندین قرن باقی ماندند و ترکیب خود را حفظ کردند.

از آغاز قرن شانزدهم، کردستان عملاً به دو بخش ایرانی و عثمانی تقسیم شد. طی سلسله ای از پیمان نامه و توافق نامه هایی که در نتیجه جنگهای عثمانی و ایران منعقد شدند، پیمان نامه زهاب ۱۶۳۹ (- م/ ۱۰۴۹ هق/ ۱۰۱۸ هـ - مترجم) نادر شاه ۱۷۴۶ (- م/ ۱۱۵۹ هق/ ۱۱۲۵ هـ - مترجم)، ارزروم اول ۱۸۲۳ (- م/ ۱۲۳۸ هق/ ۱۲۰۲ هـ - مترجم)، ارزروم دوم ۱۸۴۷ (- م/ ۱۲۶۳ هق/ ۱۲۲۶ هـ - مترجم) بخشی بزرگ و طولانی از مرز میان دو امپراطوری از شمال تا جنوب از قلب کردستان میگذشت. عواملی چون تقسیم سیاسی کردستان میان دودولت، یکی سنی و دیگری شیعه با دوزبان و دوفرنهنگ رسمی مختلف که از دو نوع نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جداگانه پیروی میکردند و همچنین تقسیم هر بخش کردستان میان چند میرنشین جداگانه، با وجود شرایط توپوگرافی نامناسب سرزمینش که کوهها و دره ها و رودخانه ها آنرا از هم جدا کرده بودند، نه تنها کردان را از پیشروی بسوی تشابه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی باز داشته بلکه مایه های اختلاف و ناهمسازی را در میان سکنه کردستان ژرفتر کرده اند. ملت کرد از لحاظ اجتماعی به چند تیره و عشیره بسیار بزرگ و کوچک تقسیم شده بود. از نظر اقتصادی بخش بزرگی از آن کوچ نشین باقی مانده و شمار کمی مشغول کشاورزی بودند که در روستاهای عقب افتاده میزیستند و تعداد اندکی نیز ساکن شهرها بودند. از دیدگاه سیاسی؛ دولتی از آن خود نداشتند. آنانی که زبردست ایران بودند میبایستی به شاه وفادار و آنهایی هم که زبردست عثمانی بودند میبایستی دارای وفاداری سیاسی برای سلطان باشند و کسانیکه در نواحی مرزی میان دودولت میزیستند، بر حسب دگرگونی رویدادها و دستاوردهای خود به آسانی جهت وفاداری خود را تغییر میدادند. از لحاظ فرهنگی؛ اگرچه اغلب کردها مسلمان بودند و ملاهای کرد میبایستی عربی یاد بگیرند، ولی حکومت ایرانی عجم فرهنگ فارسی و حکومت عثمانی ترک فرهنگ ترک را بر او تحمیل میکردند. فرهنگ روشنفکران کرد، بسته به شیوه تقسیم آنان زیر تأثیر فرهنگ ۳ ملت جداگانه قرار میگرفت. هیچکدام از گویشهای زبان کردی؛ گورانی، کرمانجی، یا بابانی نتوانست به زبان و فرهنگ نگارش تمام کردها تبدیل شود و این اختلاف گویشها را بیشتر و ژرفتر نمود. از دیدگاه دینی، اگرچه بیشتر کردها مسلمان بودند، ولی دین هم خود به مذاهب گوناگون تقسیم شده بود. با وجود اکثریتی سنی شماری نیز شیعه و علوی در میان نشان بودند. در کنار مسلمانان، تعدادی از کردها نیز بر دین یزیدی باقی مانده بودند. در این اجتماع بریده بریده، تعلق به خاندان، عشیره، منطقه، دین و مذهب بالاتر از همه تعلقات دیگر مانند؛ تعلق ملی، یا تعلق دولتی قرار میگرفت. این هم خود مایه دوگانگی و اختلاف و خود خوری شده و بزرگ ترین درد کرد بشمار می آید. شرفخان و احمدخان و حاجی قادرو دیگر روشنفکران کرد از این درد نالیده و با حسرت و اندوه از آن یاد کرده اند. همه نویسندگان بیگانه از آن چون بخشی از شخصیت کردها یاد کرده اند..

تنها تعلق مشتاقانه ای که گاهی میتوانست مرزهای خاندان، عشیره، گویش و منطقه... را در نوردد، تعلق به شیخ طریقت بود. دو طریقت در کردستان رواج داشت، یکی قادری و دیگری نقشبندی، پس از مرگ مولانا خالد، طریقت نقشبندی نیز یگانگی رهبری را از دست داد و میان چند شیخ از خاندانهای مختلف در مناطق جداگانه تقسیم شد. شیخ عبیدالله در عصر خویش یکی از بزرگترین مشایخ طریقت نقشبندی بود. این نیز خود کمک مؤثری نمود به اینکه ارتباط گسترده ای با صدها ملا و

میرزا و آقاها و سران عشایرو هزاران تن دیگر داشته باشد و از نفوذ فراوان خود برای اهداف سیاسی استفاده کند. خانقاه شیخ درنهری گذشته از اینکه مرکز ارشاد طریقت و بهم پیوستن این سازمان بزرگ بود، شیخ آنرا بازگاه سیاسی و نظامی خود قرار داد. وی در آنجا بانام آوران کرد دیدار میکرد. با آنان با گفتگو مینشست، جمعشان میکرد و اندرزشان میداد. بنا به گفته کوزن روزانه ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر را میدید.<sup>۹</sup>

بنابر گزارش دیپلماتهای روسی، شیخ در ماههای ژوئیه و اوت ۱۸۸۰ چندین گردهمایی بزرگ با بسیاری از نام آوران آندوران کردستان تشکیل داد. در یک نشست ماه ژوئیه دویست تن از بزرگمردان، از جمله رؤسای طوایف و مالکین و ملاها و میرزاها را در بارگاهش درنهری گرد آورد. شیخ در این گردهمایی سخنرانی مهمی ایراد کرد که اهداف و بخشی از طرحهای کارش را روشن میکند. وی ضمن سخنانش گفت:

«امپراطوری عثمانی ۵۵ سال پیش تأسیس شد، عثمانیان از راه نامشروع قدرت را در دست گرفتند، پس از ۴۰۰-۵۰۰ سال حکمرانی از دین اسلام برگشته و راه کفر در پیش گرفتند. دیگر پس از آن حکومتشان به سستی گرائیده و رفته رفته به سقوط و فروپاشی نزدیک میشود، این فروپاشی هم بقدری سریع پیش میرود که بیگمان به این زودیها سقوط میکند و بپایان میرسد. پسران گرامیم!

باید مطیع توصیه های پدران و اجداد خویش باشیم. دیگر پس است، نباید بار ستم و زور گوئی و اسارت ترک کافر را بر دوش بکشیم. لازم است خود را آزاد کنیم. نه تنها ما کردهای ترکیه عثمانی بلکه برادران کرد ایرانیمان را هم از این دو حکومتی که راه پیشرفتشان را گرفته اند رهائی دهیم. پدران و اجدادمان از ما میخواهند، که در راه دین و آزادی میهن از خون خود در گذریم. دانایان گفته اند: استفاده از فرصت مناسب دانهائی و هوشیاری است. فارسها اکنون با ترکمنان به جنگ مشغولند. همه نیروهای خود را بر سر آنان فرستاده اند. این نیز بدان معناست که اکنون شرایط برای جنبش ما بر علیه حکومت ایران مناسب است. اگر چه ما از فارس نمیترسیم، زیرا اگر به جنگ نیز مشغول نباشند، هر چند نیروی بزرگی جمعآوری کنند از صد هزار سرباز بیشتر نمیتوانند گرد آورند که بیش از نیمی از آنان هم از برادران کرد خودمانند که حکومت ایران استثمارشان میکند و دارای همان احساس مامیباشند. چون بخش ثروت مند و پر برکت کردستان زیر دست ایران قرار دارد باید جنبشی را که در پیش داریم ابتدا در مقابل دشمن ضعیف آغاز کنیم. باین کار نیز برادرانمان و سرزمین غنی آنها را رهائی میدهیم. این هم منبع ثروتی را برایمان تأمین میکند و برای مقابله با دشمن دوممان که نیرو مند تر است ما را یاری میدهد که آنها هم دولت عثمانی است...»<sup>۱۰</sup>

هنگام محاصره ارومیه، خلیفه کلودیک پیشوای دینی کاتولیکها، خواهجداود نماینده کنسول عثمانی در ارومیه را با کشیش سولومون پیش شیخ عبیدالله فرستاد و از او خواست به لشکرش فرمان دهد آسیبی به مسیحیان نرسانند. شیخ از آنان استقبال بعمل آورد و پس از گوش دادن به سخنان کشیش سولومون از خواهجداود پرسید: تو کیستی؟ در پاسخ گفت که نماینده شایندر عثمانیست، شیخ گفت: تصمیم گرفته ام ایران و توران را فتح کنم و این دو کشور را از دست زمامداران ستمگر بیرون آورم و مردم را از بیداد برهانم. کسانی را که اینجامیبینی سران ایلات خاک عثمانیند. از دست ظلم کار بدستان عثمانی پیش من آمده اند. پس از اتمام کار ایران نوبت دولت عثمانیست. «<sup>۱۱</sup>»

شیخ برای سازماندهی بسیار میکوشید: از نظر اجتماعی؛ متحد باشند، اختلافات را کنار بگذارند و از دشمنی با هم دست بردارند. از میان برداشتن دزدی، راهزنی، غارت و تجاوز و گسترش داد پروری در انجام امور مردم و استقرار امنیت، آشتی دادن طوایف مخالف با یکدیگر، بهبود مناسبات و رفتار با مسیحیان همسایه... را برنامه کار خود قرار داده بود.

از دیدگاه سیاسی؛ دارای شعور ملی باشند، ستم و زور گوئی کار بدستان ایران، ناروایی اقتدار هر دو دولت، روایی اهداف خودش درباره رهائی و همبستگی کردستان و برپائی یک دولت ویژه خود را درک کنند. از لحاظ نظامی؛ برای تسلیح و سازماندهی خود و ایجاد لشکر مسلح، که بتواند سلطه ایران و روم را از کردستان برچیند و میهن را آزاد نماید و از تجاوز اشغالگر حفظ کند آماده باشند.

شیخ در نامه هایش برای حاکم ارومیه و همچنین دکتر کوچران بر این نکته تأکید میکند که در هر دو بخش کردستان نیم میلیون خانواده کرد وجود دارد که به اختلاف و دوگانگی و اعمال نازوا متهم میشوند. بزرگان کرد قول داده اند برای خاتمه دادن به زور گوئی روم و ایران از اختلافات داخلی خود دست بردارند و متحد شوند.<sup>۱۲</sup> بدین ترتیب شیخ عبیدالله میکوشید که مردم را بر اساس ترجیح تعلق به ملت بر همه تعلقات دیگر سازمان دهد.

## ۲ - ۱ - ۲ فانائیزم یا گذشت دینی

### ۱ - موضع در برابر شیعه

برخی از کسانی که به بحث درباره این جنبش پرداخته‌اند، بر آن تهمت فانائیزم (تعصب دینی) می‌بندند. بگفته دیگر آنرا فانائیزم دینی می‌شمارند. تعصب مسلمانی بر علیه مسیحیت و تعصب ستیگری بر علیه شیعه و حتی یکی از مردان افشار مینویسد:

"... بعد از مرگ پدر استقلال خود را بسر حد کمال دید و برخدا و رسول طغیان نمود و بخیال جور و ستم افتاده ثالث فرعون و شداد گشته میگفت:

پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم من اگر نفروشم به جوی  
و برای اینکه نفوذ خود را بین مردم و عشیره‌ی خویش تعمیم دهد و خود را انسانی خارق العاده معرفی نماید اظهار کشف و کرامت کرده و خوابهای دروغ میبافت  
گاهی شخصی را در مدفن شیخ طه گذاشته خود بالباس سفید در برابر قبر پدر آمده و سؤال و جواب میکرد و برای تحریک عوام الناس میگفت شیخ طه میگوید باید خروج کرده و عشایر را جمع نمائی و در ایران صاحب تاج و تخت شده و ریشه‌ی رافضی‌ها را از بیخ و بن براندازی و طریقه‌ی حقا را رواج دهی و حکم خدا و رسول را جاری نمائی.

و آنگاه برای تحریک سایر عشایر اعلام جهادی بر این شرح نوشته و در سراسر بلاد منتشر ساخت که: شیخ ماضی شفاها بر قتل و نهب رافضی‌راضی و خون و مال ایشان بر شما مباح نموده و نوید حکومت و بهشت داده است.<sup>۱۳</sup>  
در حقیقت سندی تاریخی در تایید این حکایت و اعلان جهاد بر علیه شیعه وجود ندارد، بلکه اسناد و نوشته‌های آن عصر نشان میدهند که شیخ هوای تاج و تخت ایران در سر نداشته، زیرا که از عباس میرزا برادر ناصرالدین شاه خواسته که شاه ایران شود. همچنین گذشت دینی را در ارتباط جنبش با خلقهای منطقه چه مسلمان و چه غیر مسلمان برنامه کار خود قرار داده نه اینکه تعصب دینی را همیشه میکوشید آنان را به دوستی و همکاری مشترک بر علیه دربار و باعالی جلب نماید.  
وی در نواحی تحت تسلط خود به نیروهایش فرمان داده بود که با همه مردم به نیکی رفتار کنند و بهیچوجه به کسی اجازه دست درازی نداده است. گذشته از اینها نیز برای بسیج خلقهای ناحیه بدون در نظر گرفتن اختلاف دینی؛ مسیحی-مسلمان، و مذهبی؛ تشیع-تسنن، از عباس میرزا ملک آرا (شیعه) و اقبال الدوله (شیعه) و آخوندهای شیعه ارومیه و مارشیمون آسوری (مسیحی) و رئیس کلیسای ارامنه باشقلعه دعوت به همکاری نمود، همچنانکه با دیپلماتهای روس و انگلیس هم که مسیحی بودند ارتباط برقرار کرد گمان میرود این سخنان، تبلیغات کاربردستان آن دوره ایران بوده باشد که برای مقاصد سیاسی خود چون وسیله‌ای مهم در جهت تشدید اختلافات میان کرد و آذری و آماده کردن و به خروش در آوردن احساسات بخشی از مردم آذربایجان که از لحاظ مذهبی و ملی از کرد جدا بودند و برای تحریک خلق آذری شیعه بر علیه یک جنبش استقلال خواه کرد سنی آنرا مورد استفاده قرار دهند. یا اینکه بدون آگاهی شیخ از میان مسئولین کردان کسانی بوده‌اند که دست به چنین تهدیدهایی زده باشند، و گرنه همان نویسنده خود محتوای چند نامه را ذکر کرده که شیخ عبیدالله برای تعدادی از بزرگمردان ارومیه نوشته که همگی شیعه بوده‌اند. نه تنها از اینگونه حرفها اثری در آنها دیده نمیشود، بلکه احترام و دلنوازی فراوانی را نیز در بردارند. شیخ عبیدالله هنگام محاصره ارومیه در نامه‌ای به "میرزا حسین آقامجتهد" بزرگ آخوندهای شیعه در ارومیه نوشته است:

"... من بجهت دادخواهی عشایر و رفع ظلم از رعایا آمده‌ام و دوروز در ارومیه مهمان شما هستم و ارشما بغیر از سیورسات لشکر چیز دیگری نمیخواهم و در مسجد جامع ارومیه با اهل اسلام نماز خوانده و هر صاحب شغل را در سرکار خود گذاشته به تبریز خواهم رفت، اگر سرکار اقبال الدوله اطاعت کرد منصب بزرگ باو خواهم داد، و اگر بدستور من تمکین نکرد او را بشهر راه ندهید چون رفع و رجوع او برای اینجانب آسان است و اگر غیر از این کردید به اهل ارومیه همان رسد که به اهل میاندا آب رسید!!

من شخصاً بالشکر خود آمده‌ام تا مبادا از افراد لشکر آسیبی بمردم شهر رسد چون ارومیه را خانه خود میدانم ... انشاء الله محبتها در حق مردم خواهم کرد...<sup>۱۴</sup>

درنامه دیگری که در روزهای جنگ و محاصره برای اقبال الدوله نوشته میگوید:  
"امیرالامراء العظام، دوستا، مهربانا!! اولاً بخود آندوست مهربان معلوم است که خانواده‌ی شما باد و دمان سیدطه مرحوم از قدیم دوست بودند و داعی بشما کمال محبت دارم ارومیه را خانه‌ی خود میدانم، و بریختن خون مسلمانان هیچ وقت راضی

نشده چندین دفعه سران سپاه و عشایر خواستند که دست بشمشیر و خنجر داخل شهر شوند، دوستدار مانع شده نگذاشته و نخواستیم که قتل و غارت در میان اهل اسلام شود و اگر استادگی شما بجهت امداد است راه امداد مسدود شده است از هیچ جا امداد نخواهد رسید اگر دوسه روزی در قلعه خودداری نمائید آب و آذوقه و سرب و باروت شما تمام شده امروز از لاعلاجی اطاعت و تمکین خواهید کرد.

اگر امروز خونریزی در میان باشد دوز دیگر پشیمان خواهید شد، بهترین است کار امروز را فردا مگذارید و باعث عداوت نباشید، با صدق دل تمکین نموده امیدوارم به مقامات بلند خواهید رسید والسلام.<sup>۱۵\*</sup> این نامه و چندین نامه دیگر شیخ برای سران شیعه هیچ نشانه‌ای از هیچگونه بی‌احترامی به شیعه در بر ندارد. آنچنان که دشمنانش میگویند بحثی از "رافضی" و "حلال کردن خون و مال" و "حکم جهاد" نکرده، بلکه در همه نامه‌ها آنان را با احترام مسلمان خوانده است. اگر شیخ عبیدالله خیال "مباح" کردن جان و مال شیعیان ارومیه را میداشت بجای اینکه برای آنان چنین نامه‌ای بنویسد یکسر بر آنان یورش میبرد و فرصت را نیز از دست نمیداد.

## ۲ - ارتباط با عباس میرزا ملک آرا

شاهان ایران در طول تاریخ از توطئه و رقابت یکدیگر ترسیده‌اند؛ پدر برای پسر، پسر برای پدر و برادر برای برادر توطئه چینی کرده است. تاریخ خاندانهای صفویه، افشار و قاجار سرشار است از قتل و مقطوع النسل کردن و چشم از حدقه در آوردن و تبعید و بنید کشیدن برای رهائی از دست مزاحم و انگلهای خود.

از محمدشاه قاجار پس از مرگ چند پسر و دختر بجامانده‌اند. از میان پسران دو تن بردیگران پیشی داشتند. یکی ناصرالدین و دیگری عباس. خدیجه خانم، مادر عباس میرزا دختر یحیی خان یکی از خانهای اصیل چهریق بود. خانواده خدیجه خانم مرید شیخ طه پدر شیخ عبیدالله بودند. مادر و پسر به محمدشاه نزدیک بودند. چنانکه میگویند، شاه پیش از مرگ در نظر داشت ناصرالدین را از ولیعهدی معزول و عباس میرزا را که نایب السلطنه و هنوز بچه بود بجای او به ولیعهدی خود برگزیند. پس از مرگ محمدشاه، ناصرالدین شاه ایران شد. وی میت رسید عباس میرزا برادر پدرش بر علیه او توطئه چینی کند و جایش را بگیرد. شاه به توقیف همه دارائیهای او و مادرش پرداخت و در نابودیش کوشید و مهدعلیان نیز میخواست عباس را کور کند. ولی در نتیجه فشار وزیر مختار روسیه و انگلیس جان سالم بدر برد و به "عتبات عالیات" در عراق عرب تحت تسلط عثمانی تبعید شد و بیش از ۲۵ سال در آنجا بسربرد. وی در این حال نیز برای شاه مایه نگرانی بود.

شیخ عبیدالله که از این جریان آگاهی داشت، همزمان با آغاز لشکرکشی به کردستان ایران، برای درهم ریختن صفوف دشمن و بهره گیری از اختلافات درونی خانوادگی آنان بر سر حکمرانی، نامه‌ای بوسیله دونه‌مانده خود برای عباس میرزا فرستاد. در این نامه او را به مشارکت در لشکرکشی بر علیه ناصرالدین شاه دعوت نمود تا پس از پیروزی قیام، صاحب تاج و تخت ایران شود. در ضمن گردودن مادرش رانیز یادآوری نمود. عباس میرزا بجای اینکه به ندایش شیخ عبیدالله پاسخ گوید، برای پاک کردن دل ناصرالدین شاه نسبت به خود و اطمینان خاطر او هردو فرستاده را همراه نامه تسلیم نمود. شاه نیز بیاس این فداکاری حکمرانی قزوین را به او بخشید. عباس میرزا خود در خاطر لثش این رویداد را بتفصیل بازگو می‌کند.<sup>۱۶</sup>

## ۳ - موضع گیری در برابر مسیحیان

خاور میانه در طول تاریخ بشر، در بهم پیوستن ۳ قاره بزرگ جهان، آسیا و آفریقا و اروپا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. راههای ارتباطی تاریخی شرق و غرب و نیز لشکریان بزرگ روم، یونان، فارس، عرب، مغول، ترک... از این ناحیه گذشته‌اند و روی کوچ تاریخی موج عظیمی از برخی از ملل به آنجا بوده است، از این رو گذشته از ملل باستانی بومی منطقه شماری از ملل دیگر نیز در آنجا سکنی گزیده‌اند و ناحیه به یک موزائیک رنگارنگ از نژاد و زبان و دینهای گوناگون تبدیل شده است. کردستان در قلب این ناحیه واقع شده و نیروی مرکزی بزرگی از آن خود نداشته که از سیل مهاجمان در امانش بدارد و گمان می‌رود بیش از همه تحت فشار قرار گرفته باشد. چندین ملت از دیرباز با هم در کردستان زندگی میکنند. آسوریان و ارمنیها هم در برخی مناطق با کردان همزیستی و هم‌میهنی داشته‌اند.

آسوریان که در سده‌های پیشین نستوری نامیده شده‌اند، خود را از بقایای امپراطوری معروف آشوری میدانند که پس از انحلال امپراطوری نامبرده ویران شدن پایتخت آن در بدر شدند و خود را به نواحی کوهستانی کردستان کشیدند. مجتمعهای کوچک و همانندی در نواحی هکاری، وان، بتلیس، اورفا، دیار بکر، ماردین، نصیبین، قارص، موصل، سلماس، ترگور، مرگور، ارومیه... تشکیل دادند و روستاها و آبادیهای ویژه خود را بنا نهادند و ترکیب ویژه خود را حفظ کردند. ارمنه از کهنترین ملل ناحیه‌اند و دارای تمدنی کهن و تاریخی طولانی میباشند. دولتی نیرومند داشته‌اند و زمانی بخشی از کردستان زیر دست آنان بوده است. تا دورانهای اخیر بخشهایی از کردستان جزو ارمنستان شمرده می‌شد. در قرن گذشته در

بسیاری از نواحی کردستان بویژه بتلیس، وان، دیاربکر، قارص، ارزروم، ارزنجان و هکاری بتعداد فراوانی ساکن بوده و آبادیهای بزرگو و پرجمعیتی داشته‌اند.

دین مسیح زیرسایه دین اسلام برسمیت شناخته شده ولی هرگز یک مسیحی از همه حقوقی که یک مسلمان داشته برخوردار نبوده‌است. بسیاری اوقات اختلاف دینی بهانه‌ای برای استثمار و غارت و کشتار آنان بوده‌است. در قرن هفدهم دول اروپائی مسیحیان ایران و عثمانی را بهانه دخالت در امور منطقه قرار دادند. میسیونرهای دینی بعنوان کمک و محافظت پایگاههای نیرومندی در آن برپا داشتند. پس از آنهم دول اروپائی مسیحیان ایران و عثمانی را پایگاه دخالت خود در امور ناحیه کردند و از آن برای تأمین منافع خود بهره فراوانی گرفتند. در جنگهای میان روسیه با ایران و روسیه با عثمانی روی میداد، روسها از همکاری و شناخت و آگاهیهای آنان بر علیه ایران و ترکیه بفروانی بهره می گرفتند. قدرتمندان روم و ایران نیز اینرا بهانه‌ای میکردند برای تشدید استثمار مسیحیان.

کردها خلقی مسلمانند و از دیدگاه دینی و زبان و نژاد از هم میهنان آسوری و ارمنی خود جدا هستند. ناهمخوانی منافع اقتصادی گاهی اوقات میان کرد و ارمن اختلاف بهم رسانیده و جدائی دین و زبان این اختلاف را ژرفتر نموده‌است. تعدادی از مآها و شیوخ نیز گاهی آتش اختلاف را دامن زده و کردها را بر علیه آنان برانگیخته‌اند. میسیونرهای اروپائی و آمریکائی نیز گاهی در اوجگیری اختلافات و برانگیختن مسیحیان بر علیه کردان، نقش ویرانگری داشته‌اند. پس از آنهم کنسولگریها بریتانیا و روسیه از نفوذ بزرگی که میان آنها بهم زده بودند، برای خدمت به دول خود بهره می گرفتند. در عصر قیام بدرخان بیگ (۱۸۴۳-۱۸۴۷) (۱۸۴۷-۱۲۵۹م/ ۱۲۶۳ هـ/ ۱۲۲۲-۱۲۲۶ هـ- مترجم) آسوریان به تحریک انگلیسیها بر علیه او برخاستند و درگیری خونینی میانشان روی داد. کنسول بریتانیا پیش عثمانیان بر علیه بدرخان بطرفداری از آسوریان اقدام نمود. روسیه و بریتانیا که چشم طمع به منطقه دوخته بودند، یکی از دستاویزهایشان مسیحیان کردستان و یکی از بهانه‌های ایشان هم حفاظت آنان از دست درازی مسلمانان بویژه کردها بود. پیمان برلین (۱۸۷۸) (۱۲۹۵ م/ ۱۲۹۵ هـ/ ۱۲۵۷ هـ- مترجم) که پس از جنگ روس و عثمانی از سوی روسیه، بریتانیا، ایتالیا، اتریش و آلمان بر بابعالی تحمیل شده بود، برای رضایت ارامنه بعلت همکارهایشان باروسیه بر علیه عثمانی و برای انتقام گیری از کردان بسبب همکاری با ترکیه بر علیه روسیه در ماده ۶۱ مینویسد: "بابعالی قول میدهد در مناطق ارمنی نشین، سازماندهی و اصلاحات مورد نیاز منطقه را بانجام برساند و از سلامت ارمنیان در مقابل کرد و چرکس محافظت کند، بابعالی باید این دول را از طرحهای اجرائی این کار پیوسته آگاه سازد، و آن دولتهان نیز بر اجرای طرحها نظارت خواهند کرد" این پیمان از سوئی بهانه دیگری بدست روسیه و بریتانیا داد که بنام محافظت از ارامنه و نظارت بر دستگاههای دولت عثمانی درباره چگونگی اجرای پیمان، در امور داخلی آن دولت دخالت بیشتری بکنند و از سوی دیگر نیز اسلحه برنده‌ای بدست ترکیه داد که کردها را بر علیه ارامنه برانگیزد و این دو ملت را با هم درگیر ساخته و از آنان برای تهدید یکدیگر بهره بگیرد.

شیخ عبیدالله بادوراندیشی زیر کانه اش کوشید تا خلق کرد و قدرتمندانش بر علیه خلقهای مسیحی، بویژه ارامنه، تحت تأثیر ترکها و تعدادی از متعصبین کرد قرار نگیرند. وی مردم کرد را اندرز میداد که با مسیحیان به نیکی رفتار کنند. خود نیز از حقوقشان دفاع میکرد و آنان را گرامی میداشت. پیوسته میکوشید ضرورت حفظ روابط دوستانه با ارامنه را به کردان بفهماند. در همان حال برای جلب دوستی و پشتیبانی ملل مسیحی، ارامنه و آسوریان و مشارکت آنان در جنبش خود بر علیه دربار قاجار و بابعالی به کوششی پیوسته پرداخت. شیخ دریافته بود که جلب آنها به همکاری و مشارکت در جنبش، گذشته از اینکه آنرا بیشتر تقویت میکرد و آرامش و آسایش را در کردستان محفوظ تر مینمود و توطئه چینی ترکیه را برای تفرقه اندازی میان این ملتهای تحت ستم باطل میساخت، برای بدست آوردن پشتیبانی روسیه و بریتانیا از جنبش نیز اهمیت بسزائی داشت. زیر نفوذ روس در میان ارامنه و نفوذ بریتانیا در میان آسوریان عمیق بود و موضعگیری آنان بر نقش هر دو نیروی اروپائی در جنبش تأثیر مثبت یا منفی میداشت.

در گرد همائی وسیع ژوئیه ۱۸۸۰ (شعبان ۱۲۹۷ هـ- ق/ تیر ماه ۱۲۵۹ هـ- ش- مترجم) در نهری، وقتی چند تن از شرکت کنندگان پیشنهاد کردند که پیشتر "جبهه داخلی" پاکسازی شود و ابتداء به کشتار ارامنه در کردستان بپردازند، شیخ نه تنها مخالفت کرد بلکه در پاسخ گفت: "اگر استانبول ظاهر آتابحال پشت کردها گرفته باشد به این منظور بوده که آنان را بر علیه گیرهای آناتولی برانگیزد. اگر ارامنه در اثر این موضعگیری از بین رفتند، آنگاه کرد نزدیکار بدستان عثمانی ارزشی نخواهد داشت و آنان را به پول سیاهی نخواهند خرید... اگر قیام کرد متوجه ارامنه شود، دول اروپائی بر علیه کرد اقدام خواهند کرد... ۱۷"

شیخ چندبار نامه و قاصد خود را پیش رئیس کلیسای ارامنه با شقلعه فرستاد تا بایکدیگر دیدار داشته باشند و در مورد اوضاع مملکت گفتگو کنند و طرح مفیدی ارائه دهند.<sup>۱۸</sup> همچنین چند نامه و قاصد نزد مارشیمون بزرگ آسوریان فرستاد.<sup>۱۹</sup> مقصودش از این همه تَقلاً این بود که ارامنه و آسوریان مانند کردها در جنبش بر علیه دولتهای ایران و عثمانی مشارکت داشته باشند، تا در کردستان مستقل آزاستثمار رهائی یابند و به حقوق خود برسند. وی هنگام فرارش از استانبول به شمزینان، از تعدادی از نواحی ارمنی نشین عبور کرد، بزرگانشان را دید از کلیساهای آنان بازدید کرد و با ایشان به گفتگو نشست. او اگرچه نتوانست بزرگان این دو خلق را راضی کند که دوشادوش کردها برای به انجام رساندن استراتژی او در کوششهای دیپلماسی- مسلحانه شرکت کنند، زیرا کاربردستان روس و انگلیس در ارزروم، وان، تبریز و ارومیه... هر کدام از جانب خود ارامنه و آسوریان را رهنمود میدادند و بر آنان فشار وارد می آوردند که در جنبش شرکت نکنند از همکاری با آن بپرهیزند و از آن دوری جویند.<sup>۲۰</sup> ولی شیخ اگر هم نتوانسته باشد دوستی این خلقها را بدست آورد، حداقل توانست آنانرا وادارد تا در رقابت کردان با دشمنانشان بیطرف باشند.

## ۲ - ۱ - ۳ پیوند با بزرگان عرب

از آنگاه که لشکر اسلامی عرب کردستان را فتح نمود، خلق کرد باعلاقه مسلمان شد. زبان عربی که زبان قرآن و در برخی مراحل تاریخی زبان ملت مسلط و کاربردست بوده، در میان کردان بنسبت ملل دیگر احترامی ویژه و جایگاه بلندتری داشته است. شمار بسیاری از خاندانهای سید و شیخ و ملا و پیران و بزرگمردان کرد واقعاً یا بطور ساختگی شجره نامه خود را به عشایر و خاندانهای بزرگ تاریخی عرب می رسانیدند. شرفنامه دههانمونه در این مورد آورده است. خلق کرد از سمت غرب و جنوب میهنش همسایه عرب بود. گذشته از پیوندهای همدینی و هم مذهبی، مناسبات بازرگانی نیرومندی نیز میان دو ملت و حتی در برخی نقاط آمیزش و خویشاوندی نیز میان عشایران برقرار بوده است.

شیخ عبیدالله نیز اهمیت ملت عرب و اهمیت و تأثیر اماکن مقدسه اسلامی موجود در ممالک عربی را دریافته و بویژه چون خود مردی روحانی و جنبش او نیز بر علیه سلطه گرانی بود که خود را حافظ مسلمانان جهان دانسته و هر قیام یا سرپیچی از حکمرانی خود را (ارتداد از دین) می شمرد، نیاز داشته که رو بودن جنبش خود و بیرون رفتن کاربردستان را از راه و رسوم اسلام به آنان ثابت کند و بکوشد پشتیبانی معنوی و سیاسی مردم عرب و بزرگانشان را بدست آورد. بدین منظور با چند مرجع تماس گرفته و برایشان نامه و پیک فرستاده است.<sup>۲۱</sup> از جمله:

- شریف مکه<sup>۲۲</sup> که خادم آرامگاه پیغمبر و اماکن مقدسه اسلام بوده و همه ساله دهها هزار تن از سرتاسر ممالک اسلامی برای اجرای مناسک حج بدان روی آورده اند که کارگرترین و مهمترین گردهمائی سالانه مسلمانان جهان بوده است. بدیهیست که منظورش از اینکار نیز بدست آوردن پشتیبانی معنوی- سیاسی کاربردستان مقدس ترین مرکز اسلامی مورد احترام همه مردم دنیا بوده است.

- خدیوم مصر<sup>۲۳</sup> اگرچه در آن دوران تضعیف شده و زیر نفوذ دول اروپائی قرار گرفته بود، ولی کشورش از اهمیت فرهنگی ویژه ای برخوردار بود. گذشته از اینهم مهمترین دانشگاه دینی اسلامی (جامعه الازهر) در قاهره بود.

- برخی بزرگان عرب و ولایات موصل و بغداد در همسایگی نفوذ سیاسی و دینی او قرار داشتند. برخی منابع نشان میدهند که در آخرین قیام شیخ نزدیک به ۵۰۰۰ عرب از ولایات موصل و بغداد برای کمک به شیخ در نواحی هکاری گرد آمده بودند.<sup>۲۴</sup> اگرچه ممکن است این شمار بزرگ نوعی اغراق باشد ولی از سوئی دلالت بر نفوذ عمیق شیخ در میان مسلمانان عرب دارد و میزان پشتیبانی آنان را از جنبش او بر علیه سلطه عثمانی و ایران می رساند.

## ۲ - ۲ کوشش برای اجرا: کار مسلحانه

### ۲ - ۲ - ۱ نیروهای کرد

نیروی مسلح هم در زمان جنگ و هم در دوران صلح برای ملل و دول اهمیت بسزائی دارد و حتی نشانه مهمی از نیروی ملی و نیروی دولت است. بودن یا نبودن، نیرومندی یا ناتوانی و کمیت و کیفیت نیروهای مسلح نقش برائی را در شکست یا پیروزی کار سیاسی و دیپلماسی و تحقق اهداف یک ملت یا دولت دارد. دولتها برای سرکوب یا غیگری داخلی، حفاظت خود از دست اندازی بیگانه یا دست اندازی به دیگر کشورها همیشه به کاربرد زور و شدت و نیروی مسلح متوسل شده و برای خاموش کردن قیام آزادیخواهان ملل و خلقهای زیر دست در راه حق تعیین سرنوشت خود نیز، همزمان با کاربرد سایر زمینه ها از اسلحه و نیروی مسلح سود جستند.

جنبش آزادیخواهی ملت کرد نیز از آغاز همین راه را در پیش گرفت و آنرا شیوه اصلی کار خود برای رسیدن به اهدافش قرارداد، ولی چون دولت و رسوم تشکیل سپاه و لشکر و جنگ نظامی و همچنین در این مرحله نیروی مسلح متشکلی نداشته

است، پدیده‌های: جنگ داخلی عشایر بایکدیگر، درگیری نیروهای دول مقتدر، راهزنی و سرقت مسلحانه و یاغیگری از کاربدستان بیگانه همواره برقرار و اسلحه زیور و آرایش مردان و برخوردار از ارزش ویژه سیاسی و اجتماعی نزد عموم بوده است. رشادت، بیباکی و از خودگذشتگی، جوانمردی و دلیری و جرئت خواهی پسندیده بودند. بویژه چون حفاظت هر کس وظیفه خود او بوده زیرا که حاکمان روم و ایران از جان و مال مردم و آسایش مملکت حراست نکرده‌اند، مردم از دیرباز در مسلح کردن خود کوشیده‌اند. خانها و اربابهای کرد چه کوچ نشین و چه ساکن گذشته از اینکه خود مسلح و دارای دسته کوچک یا بزرگی از نوکران مسلح ویژه خود بوده‌اند، بر مردان عشیره برای بدست آوردن و خرید اسلحه فشار وارد آورده‌اند. داشتن تعداد بیشتری مسلح، نشانه بلندپایگی و فزونی اقتدار خانها در میان همسایگان و منطقه بوده است.

کردستان سرزمین غیر صنعتی و عاری از کارگاههای اسلحه سازی بوده است. در نیمه اول قرن نوزدهم، بدرخان پاشا در جزیره بوتان و میر محمد سوران در رواندوز کارخانه اسلحه سازی؛ خنجر، تپانچه، تفنگ، توپ... راپیریزی کرده‌اند ولی پس از اشغال کردستان این کارگاهها نیز نابود شدند. در ایران و ترکیه نیز کارگاه اسلحه سازی وجود نداشته است. آنانهم تفنگ و توپ را از کشورهای اروپائی خریداری کرده‌اند. اسلحه دست کردها بیشتر کهنه و فرسوده بوده و تک و توکی بیش اسلحه خوب نداشته‌اند. سلاحهای آنان تفنگهای کهنه فتیله دار، تفنگهایی از نوع روم و ایران، خنجر، زوبین، چماق و... بوده است.

از ژوئیه ۱۸۸۰ (شعبان ۱۲۹۷ هـ ق/ تیر ماه ۱۲۵۹ هـ ش - مترجم)، شیخ عبیدالله سازماندهی نیروهای مسلح عشایر شمزینان، گور، ترگور، مرگور، اشنویه، سردشت، ساوجبلاغ... بویژه عشایر منگور، مامش، پیران، زرزا، شکاک، مگری و دهبکری پرداخت. این نیروها که منبع آگاهی چون ظل السلطان آنها را سی هزار سوار و پیاده کرد بر آورد می‌کند<sup>۲۵</sup> دارای کمبودهای مرگباری بوده‌اند؛

- ۱ - هیئت ارکان یافرماندهی وارد به علوم جنگی و تجربه رزمی نظامی نداشتند.
- ۲ - در دسته و تیپهای مشابه هم و بدون توجه به عشیره و منطقه گردآوری و سازماندهی نشده بودند، بلکه هر عشیره‌ای بفرماندهی رئیس خود گردآمده بود.
- ۳ - نه فرماندهان نیرو نه جنگاوران لشکر مشق جنگی ندیده بودند.
- ۴ - اسلحه سنگین نداشتند. سلاحهایی نیز که داشتند بیشتر خراب و کهنه و شماری نیز اصلاً بدون اسلحه گرم بودند.
- ۵ - خوراک و پوشاک و دیگر وسایل زندگی آنان را میبایستی خودشان تهیه کنند.
- ۶ - سپاهی نامرتب، مشق ندیده، بی‌دیسپلین، بدون آزمون... بدخواه خود گردآمده بودند و بدخواه خویش نیز پراکنده شدند.

## ۲ - ۲ - ۲ قشون ایران

ایران از چند قرن پیش دارای قشون بود. در آغاز قرن نوزدهم در جنگ روس و ایران، عباس میرزا که فرماندهی نیروهای ایران را برعهده داشت، دریافت که جنگ بایک دولت اروپائی بدون فراگیری علم جنگ و اسلحه و مشق نوین اروپائی کاری دشوار است. ناپلئون برای سازماندهی دوباره قشون و مشق دادن به آن یک دسته افسر فرانسوی برایش فرستاد، بریتانیا برای جلوگیری از گسترش نفوذ فرانسه به مناطق دیگر کاری کرد که افسران انگلیسی بجای فرانسویان وارد قشون ایران شوند. به نسبت گرمی یا سردی مناسبات دربار قاجار با کشورهای اروپائی، افسران فرانسوی، ایتالیائی، مجارستانی، روسی و اطریشی برای سازماندهی قشون ایران به شیوه سپاهیان اروپا به ایران آمده‌اند.<sup>۲۶</sup> در ربع پایانی سده نوزدهم، نیروهای مسلح ایران بر سه گونه بوده‌اند:

- ۱ - سواره میلیشیا متشکل از نیروی تیره‌ها و عشایر مناطق گوناگون ایران که بسرکردگی روسای خود گردآوری میشدند.
  - ۲ - قشون ایران، سواره، پیاده، توپخانه که به تقلید از سپاهیان اروپائی سازمان یافته و مشق دیده و مسلح شده بودند.
  - ۳ - یک نیروی شبه نظامی تفنگدار که برای حفظ جان و مال کاربردستان، از مردم داخل شهر تشکیل شده بود.
- قشون ایران میبایستی از یکصد هنگ تشکیل شود که هر هنگ ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر باشد، ولی در حقیقت چنانکه کرزن میگوید از ۶۰۰ تا ۷۰۰ تن تشکیل میشدند. جاهائیکه این هنگها در آن مستقر میشدند عبارت بودند از: ۲۶ هنگ در آذربایجان، ۱۲ هنگ در خراسان، ۷ هنگ در مازندران، ۱۰ هنگ در گیلان، ۵ هنگ در اصفهان، ۵ هنگ در خمسه، ۴ هنگ در دماوند،



۳ هنگ در قزوین، ۴ هنگ در کرمانشاهان، ۶ هنگ در کزازوزاهان، ۴ هنگ در همدان، ۲ هنگ در لرستان، و در هر یک از نواحی گروس، گلپایگان، ملایر، نهاوند و کردستان ۱ هنگ... مراکز پادگانهای قشون در جاهای زیر مستقر شده بودند: تبریز، تهران، میاندوآب، اردبیل، ساوجبلاغ، مشهد، سرخس، استرآباد، نصرت آباد، قاین، انزلی، اصفهان، محمره، کلات، بوشهر، بندرعباس، شیراز، مرزبلوچستان، مرکز کردستان، مرزروسیه.<sup>۲۷</sup>

دستگاههای ایرانی در سالنامه رسمی خود همه نیروهای مسلح ایران را ۲۰۰ هزار تن برآورد می‌کردند که از اینها ۱۵۰ هزار نظامی و ۵۰ هزار میلیشیا بودند. کرزن این شمار بزرگ را یک اغراق گوئی نادرست دستگاههای ایرانی میدانند. زیرا خود نیروهای ایران را که عملاً در صفوف قشون بودند ۳۰ هزار نفر برآورد می‌کند. از لحاظ اسلحه سنگین، نوبخانه ایران دارای ۱۶۴ توپ قابل استفاده و از کار افتاده گوناگون بود. برای پروردن افسر نیز طبق روش فرانسوی (کالج سلطنتی) هر سال چندین افسر پرورده می‌کرد.<sup>۲۸</sup>

## ۲ - ۲ - ۳ طرحریزی قیام

### ۱ - گزینش میدان قیام

شیخ عبیدالله قیامش را چنان طرحریزی کرده بود که نیروهای مسلحش بدلائل زیر بکوشند ابتدا کردستان ایران و سپس کردستان عثمانی را آزاد کنند:

- ۱ - ایران از ترکیه ضعیفتر است.
- ۲ - نیروهای ایران (طبق آگاهی شیخ در آن زمان) به جنگ با عشایر ترکمن مشغولند.
- ۳ - بخشی از نیروهای ایرانی کردند، امید داشت که صف دشمن را ترک گویند و به لشکر او بپیوندند.
- ۴ - کردستان ایران سرزمین ثروتمند پربرکتی است، میتواند پایگاه مناسبی برای تدارک آزادسازی کردستان عثمانی باشد.
- ۵ - همچنین ستم آذریها، باج سرانه فراوان، جریمه و مجازات ناروا، هتک حرمت و آبروریزی، قتل و کتک و تعقیب کردستان ایران را به حد انفجار رسانده است.

شیخ نواحی جنوبی دریای خزر را برای میدان لشکرکشی و قیام بر علیه سلطه ایرانی برگزید. این نواحی ترکیبی بودند از کرد، آذری، اقلیتهای مذهبی و از دیرباز مرکز اختلافات شدید مذهبی، سنی و شیعه، و رقابت خونین کرد و آذری بوده است. چرا این ناحیه را که چون موزائیک دین و مذهب و زبانهای گوناگون بود برگزید و منطقه دیگری از کردستان ایران را انتخاب نکرد که دارای همگونی دینی و مذهبی باشد؟ پاسخ به این پرسشها آسان نیست.

### ۲ - حرکت دادن نیرو و جناحها

نیروهای شیخ عبیدالله عبارت بودند از مردان طوایف بزرگ کرد شمزینان، ترگور، مرگور، زرز، پیران، مامش، منگور، گورک، دهیکری، مگری... وی در مدت کوتاهی همه را آماده کرد و در دو جناح بحرکت درآورد، شاخه‌ای از آنان را از میان مکریان بر سر بناب و میاندوآب و نقده و بسوی شمال، و دیگری را از راه برادوست به ارومیه بسوی شمال فرستاد.<sup>۲۹</sup>

جناح اول فرماندهی شیخ عبدالقادر (۱۸۵۷-۱۹۲۵) (م/۱۲۷۳-۱۳۴۳ هق/۱۲۳۶-۱۳۰۴ هس- مترجم) پسر اول شیخ و حمزه آقای منگور با ۱۵۰ سواره از شمزینان بسوی مرگور و از آنجا به اشنویه براه افتادند. به درخواست حمزه آقا ۸۰۰ سواره منگور بفرماندهی برادرش کاک الله و ۳۰۰ سوار پیران بسرکردگی رسول آقا در اشنویه گردآمدند. حمزه آقا کوشید سران طوایف را با طایفه شان زیر علم شیخ گرد آورد. بسیار کوشید که محمد آقا بزرگ مامش و بیوک آقا بزرگ قره پایاغ را به مشارکت در قیام بکشاند. محمد آقا کوشید در ساوجبلاغ کاربردستان ایران را از بزرگی خطرو عظمت قیام آگاه کند، تا از همان آغاز راه گسترش آنرا ببینند و چون از آنها نومید شد و قیام گسترش یافت بناچار به آن پیوست.

این نیرو و اشنویه بسوی لاهیجان، پیران و ساوجبلاغ براه افتاد. مردم در طول راه به استقبالشان میشتافتند و مردان به لشکر میپیوستند. اهالی ساوجبلاغ با دهل و سوراو پرچم به پیشباز شیخ و نیرویش رفتند. همه ناحیه مکریان بدون مقاومت نیروهای ایران آزاد شد. شیخ عبدالقادر بارگاه فرماندهی خود را در کنار رودخانه ساوجبلاغ برپا داشت، چندین هزار پیرو جوان مسلح و غیر مسلح متشکل از سکنه سرتاسر منطقه بدور شیخ عبدالقادر گرد آمدند. طبق برخی سرشماریها در مدت چند روز ۹۰۰۰ سوار و ۸۰۰۰ پیاده و چند هزاری نیز برای غارت جمع شدند. این تعداد اگر هم اغراق آمیز باشد میزان همگانی بودن قیام را نشان میدهد.

شیخ عبدالقادر دائیش میره بیگ را با ۲۰۰ سواره چون پیشاهنگ لشکر روانه میاندوآب کرد. آنها در میانه راه به کمین علی خان حاکم مراغه افتادند. میره بیگ کشته شد و سرش را بریدند. نیروهای کرد بسیار خشمگین شدند، به سختی بر میاندوآب

تاختند. شهر در ۲۶ شوال ۱۲۹۷ (- هق/ ۱۱ مهرماه ۱۲۵۹ هـ/ ۳ اکتبر ۱۸۸۰ م- مترجم) پس از نبردی خونین فتح شد. در این جنگ صدها شیعه کشته شدند. تعدادی از خانه‌ها و بازار میاندوآب پس از غارت به آتش کشیده شدند. نیروی کردها روز چهارم ذی‌القعدة از ملک‌کندی بسوی بناب براه افتاد. مردم بناب خبر کشتار و غارت میاندوآب را شنیده و خود را برای دفاع آماده کرده بودند. ملا علی‌قازی که آخوندی شیعه بود به برانگیختن و آماده کردن مردم بناب برای پایداری در برابر کردها پرداخت. آنان از خود و شهرشان قهرمانانه دفاع کردند و چندین یورش کردها را درهم شکستند. همزمان با شکست این یورشها یک نیروی ایرانی بفرماندهی اعتماد السلطنه مرکب از ۶۰۰ پیاده و ۲۵۰ سواره برای خاموش کردن این قیام به نزدیکی بناب رسیده بودند. نیروهای شیخ از گرفتن بناب نومید شدند و به پراکنده شدن بینظمی پرداختند. شیخ عبدالقادر به ملک‌کندی و از آنجا به ساوجبلاغ عقب- نشینی کرد.

روز ۲۷ ذی‌القعدة آبوت کنسول انگلیس از ارومیه به ساوجبلاغ رسید. نامه شیخ عبیدالله را آورد که او را از آنجا به تبریز روانه سازند. شیخ عبدالقادر حمزه‌آقای فتاحی را با ۱۵۰ سوار محافظ همراه او فرستاد. آنان تا نزدیک بناب همراهِش کردند. آبوت در آنجا با نیروهای ایران دیدار کرد و همه آگاهیهائی را که از نیروهای قیام کننده داشت به آنها داد. قشون ایران در اوایل ذوالحجه بفرماندهی اعتماد السلطنه برای راندن نیروهای قیام از بناب بسوی ساوجبلاغ براه افتادند. در همان حال ۵۰۰ سوار شاهسون که بفرماندهی فرجی‌خان و نجفقلی‌خان یورتچی که از تبریز برای کمک به نیروهای دولت آمده بودند تا به ساوجبلاغ رسیدند از هر جا که میگذشتند غارت میکردند. نیروهای عبدالقادر در مقابل نیروهای دولتی یارای مقاومت نداشتند و به عقب نشینی بسوی اشنویه پرداختند.

جناح دوم بفرماندهی شیخ عبیدالله

شیخ پیشتر نیروئی بفرماندهی پسر دوم خود، شیخ محمد صدیق و خلیفه محمد سعید به منطقه فرستاده بود و با همکاری شیخ محمد امین که یکی از بزرگان کردهای آنجا بود به آماده کردن نیرو پرداخته بودند. در چهاردهم ذی‌القعدة ۱۲۹۷ (- هق/ ۲۹ مهرماه ۱۲۵۹ هـ/ ۲۱ اکتبر ۱۸۸۰ م- مترجم) شیخ عبیدالله با نیروی بزرگی از ایلات مرگور بسوی ارومیه براه افتاد. چند ساعتی برای استراحت در باراندوز توقف کرد و از آنجا مستقیماً به روستای سیری در نزدیکی شهر ارومیه رفت. نیروهایش نزدیک به ۱۲۰۰ نفر میشدند. در آن زمان نیروی چندانی برای محافظت ارومیه در آنجا نبود. گردانهای افشار بفرماندهی اقبال‌الدوله در قلعه پولبو خیمه زده بودند. شیخ این فرصت را از دست داد، بجای اینکه یکسره به ارومیه بتازد و آنجا را بگیرد، ایستاد و دوروز بعد دو نامه یکی برای میر جمال‌الدین آقا شیخ الاسلام ارومیه و دیگری برای میرزا حسین آقا مجتهد نوشت. وی در نامه‌هایش آنها را به همکاری فراخوانده بود تا شهر را بدون جنگ تسلیم کنند. و سورات لشکرش را تأمین نمایند. آنها را آگاهی داده بود که تنها دوروز در آنجا خواهد ماند و در مسجد بزرگ با آنان نماز خواهد خواند و از آنجا بر سر تبریز خواهد رفت. آنان پاسخ شیخ را بتأخیر انداختند تا طرح دفاعی شهر را بریزند و به نیروهای اقبال‌الدوله و دیگر کار بدستان دولت خبر دهند. از شیخ سه روز مهلت خواستند تا مردم را با خبر و خود را برای استقبال از او آماده کنند. شیخ دوروز به آنان مهلت داد، ولی آخوندهای ارومیه بجای اینکه شهر را برای پیشباز آماده کنند به تدارک خویش و تحکیم دیوار و برج و باروی آنجا برای مقاومت پرداختند و به اقبال‌الدوله نیز نامه نوشتند که فوراً بازگردد و یورش احتمالی شیخ را چاره سازد.

هنوز مهلت شیخ تمام نشده بود که اقبال‌الدوله با گردانهای زیر فرمانش به ارومیه رسیدند. شیخ محمد امین و خلیفه محمد سعید نیز با نیروهایشان به شیخ رسیدند. بگفته برخی منابع نیروهای گرد آمده به سی هزار نفر میرسیدند.<sup>۳۰</sup> این شماره اگر هم اغراق آمیز باشد میزان عمقی بودن ریشه قیام را در میان مردم نشان میدهد. اقبال‌الدوله بلافاصله به طرح ریزی محافظت شهر پرداخت و مسجد یوردشاه را مقرر فرماندهی قرار داد. گذشته از نیروهای نظامی همه آخوندها و بازرگانان بزرگ ارومیه با سکنه شهر دست به اسلحه بردند و برای مقابله با یورش کردها در میان برج و بارو محلات شهر تقسیم شدند. قضیه بکلی رنگ ملی و مذهبی بخود گرفته بود. همه کردان سنتی در یکجانب و همه عجمهای شیعه در سوی دیگر. چرا خلق آذری بدینگونه با قیام کرد بدشمنی برخاست و پیش از اینکه نیروهای دولتی سرکوبش کنند در برابرش ایستادند؟ جواب این پرسش را میتوان در بخش اول این بحث جستجو کرد.

شیخ عبیدالله دریافت که مهلت خواستن آنها نه برای تسلیم شهر بلکه برای طفره رفتن و وقت‌کشی بوده تا خود را برای دفاع از شهر آماده کنند. شب ۱۸ ذی‌القعدة اولین یورش کردها به ارومیه آغاز شد. اقبال‌الدوله و نیروهایش و مردم ارومیه یورش را دفع کردند. این حمله هیچگونه پیروزی بدست نیاورد. هر چند میان شیخ عبیدالله و اقبال‌الدوله چند نامه رد و بدل شد و نمایندگان مردم ارومیه چندین بار برای گرفتن مهلت پیش شیخ رفتند و کنسول انگلیس نیز خواست میانجیگری کند و به این

دلیل، جنگ گاهگاهی متوقف می‌شد ولی زدوخوردها همچنانکه از شب هیجدهم ماه آغاز شد تا بیست و هشتم ذی القعدة در برابر دیوار قلعه و برج و باغهای ارومیه بدرزا کشید بی آنکه نیروهای کرد بتوانند شهر یا برخی از محلات آنرا تسخیر کنند. اقبال الدوله به امید رسیدن نیروهای کمکی ایران میخواست وقت کشی کند. نیروهای کرد زیان جانی قراوانی دیده بودند. تنها در یورش یک شب چنانکه علی افشار نوشته بایستی نزدیک به ۲۵۰۰ تن از کردها کشته شده باشند.

روز ۲۹ ذی القعدة امیر تیمور پاشا خان سردار ماکو باشش هزار سپاهی خوی و سلماس و ماکو از چمن درشکی سلماس به ارومیه حرکت کرد و همانروز به قوشچی رسید. شیخ عبیدالله برای بستن راه تیمور پاشا خان همه نیروهای خود را به قلعه اسماعیل آقابد. اولین نبرد نیروهای امیر تیمور و شیخ عبیدالله در قیزلار قلعه به سود ایران تمام شد و امیر تیمور بسوی ارومیه راه افتاد و در بیرون شهر اردوزد. نیروی تیمور پاشا همه آبادیهای سررا را غارت کرد و همه کسانی را که از نیروهای شیخ به اسارت گرفته بود سر برید و همه کله‌ها را بنشانه پیروزی به تبریز فرستاد. شیخ نیروهایش را از نو سازمان داد و عصر روز چهارم ذی الحجه از کوه جهودلر که بر اردوی تیمور پاشا مسلط بود به حمله ناموفقی دست زد. نیروهای آذری نیروی قیام را شکست داده و به عقب راندند. نیروهای شیخ باردیگر از همانجا به اردوگاه تاختند ولی اینبار نیز بیهوده بود. همزمان با آمادگی جنگی در دربار قاجار و تدارک برای روانه کردن قشون و میلیشیا ایلات برای خاموش کردن قیام، تلاشهای دیپلماتیک شاه به موفقیت انجامید. از سوئی الکساندر دوم فرمان داد نیروهای روسیه به مرزهای آذربایجان جنوبی بروند تا بهنگام لزوم بسود ایران وارد جنگ شوند. از سوی دیگر همدستی دیپلماتیک روسیه و بریتانیا و ایران در استانبول توانست با عالی را ناچار سازد نیروهای خود را در موش، بتلیس، ارزروم، ارزجان و وان گرد آورد و بسوی هکاری و نواحی قیام روانه سازد و جاهای استراتژیک را بگیرد و مرز ایران و عثمانی را استحکام بخشد.

#### ۲ - ۲ - ۴ عقب نشینی و شکست.

نیروهای هر دو جناح دچار آشفتگی کامل شدند. تعدادی پس از کسب غنایم خود سرانه به خانه‌های خود بازگشتند، شماری نیز هراسان و پراکنده شدند و گروهی نیز آشکارا یا نهانی صفوف قیام را ترک کردند و به دشمن پیوستند. نیروهای ایرانی به دنبال کردن نیروهای قیام و در عین حال مجازات عمومی سختی پرداختند. بیشتر سکنه روستاها را میکشند و اموال و دارائیشان را به غارت میبردند و آبادیها را به آتش میکشیدند. کسانی که توانستند از تاخت و تاز رهائی یابند به نواحی کوهستانی مرزی ایران و عثمانی پناه بردند. نیروهای هر دو جناح لشکر شیخ بطور نامرتب متفرق شدند. شیخ عبیدالله و عبدالقادر و پسرش محمد صدیق با شماری از نیروهایش در ماه ذی الحجه ۱۲۹۷ (نوامبر ۱۸۸۰) (- هج و م/آبان ماه ۲۵۹ هج - مترجم) از مرز به داخل خاک عثمانی عبور کردند و به منطقه شمزینان بازگشتند، حمزه آقائیز از راه کوه قندیل به منطقه منگور عبور کرد. نقشه جنگی آزاد سازی کردستان به شکست انجامید. لشکر قیام نتوانست در آزادسازی شهرهای مهم یا منطقه‌ای استراتژیک پیروزی چشمگیری بدست آورد و حتی قیام نتوانست به نواحی سنندج و کرمانشاه، که بخش مهم و گسترده‌ای از کردستان بودند سرایت کند. همچنین بعلت بینظمی و بی‌دسیپلینی و بی‌بندوباری نتوانست چند هفته‌ای بیش پایداری کند و چه برای نگهداری مناطق آزاد شده زیر دست خود و چه برای رویارویی و درهم شکستن قشون ایران. بعلت آشنان بودن به دانشها و تاکتیکهای جنگی نتوانست با قشون ایران بجنگد و نتوانست بشیوه پارتیزانی هم به جنگ ادامه دهد. طبق نوشته کرزن، قشون ایران متشکل از بیست هزار نفر و یک عراده توپ فرماندهی حشمت الدوله<sup>۳۱</sup> برای خاموش کردن قیام راه افتاده بود. حشمت الدوله در میان راه مرد و از اینرو ناصرالدین شاه به میرزا احسینخان فرمان داد که رهبری عملیات را به گردن بگیرد. چند افسر اطریشی نیز در میان قشون ایران بودند. سپهسالار به سلدوز رسید. به مجازات گروهی مردم و کشتار و غارت و به آتش کشیدن خانه و آبادیها پایان داد، روز ۱۲ محرم الحرام به ارومیه رسید و در آنجا به ترتیب امور منطقه پرداخت. میرزا رضاخان سرتیپ و معین الصداره و میرزا هاشمخان سرپرست ارامنه را برای گفتگو با کاردستان عثمانی درباره شیخ عبیدالله و همکارانش فرستاد.<sup>۳۲</sup>

#### ۲ - ۲ - ۵ مذاکرات با ترکها

کاردستان ترک میخواستند شیخ را بزبان خوش بدام بیندازند. باوی به آمد و شد و مذاکره پرداختند تا او را به استانبول بکشاند. گمان می‌رود شیخ وعده‌های ترک را باور داشته زیرا این نامه را برای کردهای مرزی و آوارگان به همین مناسبت نوشته است:

”پس از ابلاغ سلامی مشتاقانه

هرگاه از روی محبت احوال اینجانب را بپرسید بحمدالله کارها از جانب والای دولت علیه بمیل دل محبتین است. در این روزها جناب سعادت‌آباد احمد بیگ در حضور همایونی حضرت شاهانه، خلدالله ملکه، برای بعضی امور مخفی به اینجا

فرستاده شده بود، آمدو الحمدلله از هر جهت کارها رو بر راه و برو فوق مراد است. اگر نفاق اهالی کردستان و بیصبری آوارگان نباشد، کار به انجام رسیده و درست شده است، زیرا که همه دولت‌ها حکومت عجم را ناحق دانسته و مباح داده‌اند. مقرر است کردستان را تسلیم خودمان کنند. از این عجمها برآشفته‌اند و در تلاش استمالت آوارگانند، البته تا آنجاکه در توان باشد باید در اتحاد و اتفاق کردستان آن یک طرف بکوشید و آوارگان را تقویت و توصیه کنید که آرام باشند و بی صبری نکنند و فریب دروغ ایرانیان را نخورند و هر کس بدون اجازه ما رفت و آمد کند و باز گردد دشمن بزرگ نامیده میشود... منتظر جواب سلامت و مرجوعاتم.<sup>۲۳\*</sup>

کاربدستان ترک نیروهای بسیاری به کردستان آورده بودند، بجای اینکه چنانکه به شیخ وعده داده بودند کردستان را تسلیمش کنند، او را توقیف و روانه استانبول کردند و در آنجا تحت نظر قرار دادند.

## ۲ - ۳ کوشش برای اجرا : کار دیپلماسی

### ۲ - ۳ - ۱ خاورمیانه میدان تاخت و تاز روس و انگلیس

در ربع آخر قرن نوزدهم دول اروپائی در زمینه صنعت سریعاً در حال پیشرفت بودند و برای بدست آوردن بازار مصرف کالاهایشان و تهیه مواد خام لازم در میدان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... برای تقسیم ممالک آسیا و آفریقا و تبدیل آنها به مناطق نفوذ خود بشدت در رقابت بودند.

بریتانیا هندوستان را مستعمره خود کرده بود و لقمه لقمه، چندین نقطه استراتژیکی را بر سر راهش به هندوستان از دولت عثمانی بلعیده بود. مالت (۱۸۰۰)، عدن (۱۸۳۹) قبرس (۱۸۷۸) کانال سوئز (۱۸۸۲) (این تاریخها میلادی و بترتیب: ۱۲۱۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۹ هـ/ق ۱۱۷۹ و ۱۲۱۸ و ۱۲۵۷ و ۱۲۶۱ هـ - مترجم) و بعدها نیز امارات خلیج فارس را.

روسیه نیز در راه توسعه طلبی خود بسوی جنوب، ایران را طی چندین جنگ شکست داده بود. عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) را به آن تحمیل کرد و سپس باردیگر به بهانه جوئی و جنگ با آن کشور پرداخت و عهدنامه ترکمنچای (۱۸۲۹) را تحمیل نمود. روسیه در سالهای ۱۸۷۶، ۱۸۷۳، ۱۸۶۸ خانهای بخارا و خیوه و جوقندرا زیر دست خود درآورد، در غرب دریای قزوین به کنار آبارس و در شرق آن به ساحل اترک رود رسیده بود. در شرق مرز عثمانی نیز پس از پیمان برلین (۱۸۷۸) قارص، اردهان و باتوم نصیبش شده و به تحریک خلقهای مسیحی بالکان و ارمنه بر علیه باعالی ادامه داد. (تاریخهای این پاراگراف میلادی به ترتیب آمده در کتاب معادل: ۱۲۲۸ و ۱۲۴۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۵ هـ/ق ۱۱۹۲ و ۱۲۰۸ و ۱۲۴۷ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۷ هـ میباشند - مترجم)

روسیه و بریتانیا بعنوان دنیروی اصلی بر سرگسترش اعمال نفوذ خود در منطقه باهم در رقابت بودند ولی هرگاه خطر نیروی سومی چون مزاحم پیش می آمد تابیرون راندن رقیب جدید آهنگ رقابت خود را بایکدیگر کند می کردند. در آغاز قرن نوزدهم در برابر ناپلئون اینکار را کردند همچنانکه در پایان همان قرن بپیدایش خطر آلمان این بازی را تکرار نمودند. روسیه و بریتانیا برای حفظ منافع خود گذشته از سفارتهایشان در استانبول و تهران چندین کنسولگری نیز در شهرهای مهم ایران و ترکیه تأسیس کرده بودند.

تبعه اروپا بویژه روسها در سرتاسر خاورمیانه بنام سیاحان باستانشناسی، تحقیقات جغرافیائی، خرید و فروش کالاهای بازرگانی... درباره اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم منطقه و جاهای استراتژیکی برای استقرار نفوذ سیاسی و اقتصادی خود به گردآوری اطلاعات میپرداختند. میسیونرهای مذهبی بنام محافظت و مساعدت مسیحیان چندین پایگاه زیر نام کلیسا، مدرسه و بیمارستان تأسیس کرده بودند. آنان هم در کنار سایر دستگاههای سیاسی و اقتصادی کشورشان به استراتژی دولت خویش خدمت میکردند. صدها بیگانه تحت عنوان اصلاح دستگاه رهبری در دستگاههای اداری عثمانی و ایران کار میکردند و بنام سازماندهی دوباره نیروهای مسلح هردو کشور، صدها افسر اروپائی در صفوف سپاهیان ایران و ترکیه کار بدست بودند. تبعه اروپا در قلمرو این دولت از حق کاپیتولاسیون یعنی دادگاه کنسولی برخوردار بودند که هیچکدام از تبعه دولت چنین حقی را نداشتند. روسیه با بزرگترین نیروی زمینی در آن دوران ابر قدرت منطقه بود، بادول عثمانی و ایران هم مرز بود و نفوذ سیاسی، اقتصادی و جنگی نیرومندی در آن کشورها بهم زده بود. بریتانیا نیز با بزرگترین نیروی دریائی آن زمان جهان، بعلت حضور در هندو پایگاههایش در مالت، قبرس، عدن، و شیخ نشینهای خلیج فارس، اگرچه هم مرز هیچکدام از دولتین ترکیه و ایران نبود ولی از نفوذ سیاسی، اقتصادی و جنگی نیرومندی در آنها برخوردار شده بود. آلمان

هم که تازه دولت متحدملی خود را تشکیل داده بود چون یک نیروی صنعتی مهم جهان در منطقه وارد میدان رقابت شده بود تا اونیز جای پای خود را باز کند و فرانسه، ایتالیا، اطریش نیز همچین.

سرزمینهای ایران و عثمانی به میدان رقابت سختی میان دول اروپائی تبدیل شده بودند ولی روسیه از سوئی و بریتانیا از سوی دیگر که نیروهای متنقد منطقه بودند، میکوشیدند از ورود نفوذ نیروهای دیگر جلوگیری کنند. بعلت پیشرفت سریع اروپا و عقب ماندگی شرق به سبب وابستگی اقتصاد عقب مانده اش به اقتصاد پیشرفته دول اروپائی، درجه بزرگی میان این دو قاره باز شد.<sup>۲۵</sup> مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی... ایران و ترکیه عمیقتر شدند. ارگانهای دولتی بیشتر به فساد گرویدند و ستم بیشتری بر مردم روا میداشتند. بیشتر زیر بار بدهی به دول اروپائی و آوار نفوذشان میرفتند و سرنوشت مسایل مهم داخلی شان از سوی آنان رقم زده میشد.

### ۲ - ۳ - ۲ دیدگاههای شیخ عبیدالله

شیخ عبیدالله در میان این شرایط درونی و بیرونی برای اجرای استراتژی خود دست بکار شد. وی اهمیت نقش دولت را در رقم زدن سرنوشت ملل میدانست، بویژه خود در جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷) - (۱۲۹۴ م/ ۱۲۵۶ هـ - مترجم) شرکت داشت. جنگی که روسیه به بهانه دفاع از ملل ستم دیده بالکان بر علیه عثمانی برپا داشته بود و در نتیجه پیروزی روسیه، پیمان سان استفانو بر عثمانی تحمیل شد، که میبایستی از چندین منطقه گسترده بالکان و قفقاز و آسیای صغیر دست بردارد و پس از آن هم طبق پیمان برلین زیر فشار دول اروپائی از چند ناحیه قلمرو خود چشم پوشید و به آزادی دینی و ملی چند ملت زیر دست خود اعتراف نمود. شیخ میدانست دول اروپائی میتوانند دولت را ساقط کنند یا برپا دارند ولی با رقابت استراتژیکی دولتهای اروپائی و رقابت استراتژیکی روس و انگلیس در خاور میانه و استراتژی هر یک از آنها در منطقه آشنائی نداشت، که بیگمان این آشنائی میتواند در پیروزی یک استراتژی حرکت دیپلماسی جنبش نقش کارگری داشته باشد بطوریکه کاملاً متناقض و مستقیماً مخالف یکدیگر نباشند.

یکی از روشهای اصلی شیخ عبیدالله برای اجرای استراتژی خویش کار دیپلماسی بود. از این رو پیش از گردآوری نیروهای مسلح و آغاز لشکرکشی برای رهائی کردستان از سلطه ایران و روم به یک تحرک دیپلماسی پرداخت. با ارسال نامه و یادداشت و نماینده ویژه برای گفتگو و توضیح دیدگاههای خود درباره اوضاع کردستان و منطقه جهان بانمایندگان دول اروپائی به ایجاد ارتباط پرداخت. شیخ دولتی نداشت تا تشکیلات امور خارجه، دیپلمات متخصص آشنابه امور سیاست جهانی و دانشگاه و آموزشگاه دیپلمات آشنابه قانون و سیاست و جغرافیا و مناسبات میان دولتها داشته باشد. وی همچنین حزبی هم نداشت که چند نفر را به بررسی و تفسیر امور سیاسی منطقه و جهان و تعیین روش کار سیاسی - دیپلماتیک اختصاص داده باشد. عقب ماندگی کردستان هم در زمینه ارتباط ؛ نبودن راه، تلگراف، روزنامه و مجله و... قوزبالا قوز شده بود.

شیخ عبیدالله خود سرکرده جنبش بود، عقاید و دیدگاههایش نیز در تعیین روش و چهار چوب مناسبات با جهان خارج نقشی بر داشتند ولی آیا آمال و آرزوهایش و ایدئولوژی و نوع فرهنگ و پرورش او تنها منبع پیریزی حدود کار دیپلماسی جنبش بودند یا اینکه جو درونی کردستان و جو بیرونی منطقه ای و جهانی در آن مؤثر بوده اند؟ بیگمان عامل ژئوپولیتیکی نقش کارگری در شکل گیری دیدگاههایش داشته اند. موقعیت جغرافیائی کردستان میان ایران و عثمانی، هم مرزی با روسیه نیرومندی که چندین بار پیروز مندانه با عثمانی جنگیده و شکستش داده بود، آمیختگی اجتماعی و بازرگانی و فرهنگی کردهای هردوسوی مرز عثمانی - روس و ایران - روس، نداشتن مرز سیاسی با هیچ کشوری در دنیا جز با روسیه، نداشتن مرز دریائی، کمبود توان مادی جنبش، پائین بودن سطح تولید مردم، نبودن کارخانه اسلحه و مهمات جنگی، نفوذ نیرومندی روسیه و انگلیس بر هر دو دولت و سکنه منطقه و... همه اینها بیگمان نقش کارگری در تعیین دیدگاههای او داشته اند.

### ۱ - هدف او از حرکت دیپلماسی

هرآنکه بخواهد حقوقش را بدست آورد باید شایستگی خود را به اثبات برساند، باید به مردم بفهماند که احقاق این حقوق برای او، اگر هم برای آنان سودی در بر نداشته باشد زیانی ببار نخواهد آورد. کرد نیز دارای دولت نبوده و در صف دول جهان جایی نداشته است. برای اینکه حق داشتن یک دولت را بدست آورد میبایستی شایستگی خود را ثابت کند. به دول دیگر بفهماند که نه تنها برای آنان زیانی نخواهد داشت بلکه از او بهره مند نیز خواهند شد. میبایستی برای جدائی خود از دولتهای ایران و عثمانی بهانه مناسبی در دست داشته باشد.

کردستان سرزمینی کوهستانیست، هرگز اقتدار مرکزی نیرومندی در آن استقرار نیافته و همواره زیر سلطه بیگانگان اشغالگر بوده و عدالت در آن چیرگی نداشته است. خاندان، طایفه، عشیره، ایل، روستا، پیروان ادیان و مذاهب برای حفظ منافع خود ناچار بوده اند به نیروی ویژه خود متکی باشند. خاک کردستان پیوسته در معرض طمع ملل نیرومندی منطقه و

میدان زور آزمائی خونین دولتهایشان بوده است. رقابت قدرتهای مرکزی روم و ایران در کردستان برای دستاوردهای و رقابت داخلی طوایف و عشایر بر سر دستاوردهای منطقه‌ای آسایش را از کردستان سلب کرده بود. جهانگردانی که از کردستان بازدید یا از آن عبور کرده‌اند، تصویر ملتی عقب افتاده، بیسواد، درنده، جنگ طلب، متعصب، سارق مسلح، راهزن و چپاولگر و... را که شایستگی اداره سرزمین خود را ندارد، به اروپائیان القاء کرده بودند. شیخ عبیدالله میخواست این تصویر را اصلاح کند و به آنان ثابت نماید که کرد نیز اگر اداره امور خود را درست داشته باشد، در کردستان امنیت برقرار میشود، سرقت مسلحانه و دزدی و غارت و جنگ و ستیز باقی نخواهد ماند، کاروان بازرگانی در امنیت رفت و آمد خواهد کرد، باسوادی رواج خواهد یافت، شایستگی برپا کردن و اداره دولت خود را دارد. اگر محتوای نامه‌های شیخ عبیدالله و گفتگوی خود و نمایندگان با اروپائیان تفسیر شود، روشن خواهد شد که اهداف شیخ از حرکت دیپلماتیک بسوی دول اروپائی عبارت بوده اند از:

- ۱ - خوشنام کردن کرد و اثبات روابط جدائی از ایران و ترکیه و بدست آوردن حق آزادی تعیین شرنوشت خود.
  - ۲ - رسوا کردن ستمگری و زورگویی روم و ایران در کردستان با نسبت دادن کردارهای زشتی که روی میدهد به اقتدار آنان.
  - ۳ - آشکار کردن اهمیت کردستان مستقل برای دول اروپائی از راه استقرار امنیت داخلی و تأمین آزادی و سلامت بازرگانی و نیک رفتاری با خلقهای مسیحی و اهمیت استراتژیک کوهستانهای کردستان بهنگام جنگ.
- هدف اصلی از همه اینها نیز عبارت بود از بدست آوردن پشتیبانی معنوی دول اروپائی برای مبارزه ملت کرد و تایید قانونی آنان بر دولت کردستان یکپارچه و مستقل از سلطه دربار قاجار و باعالی ترک.

## ۲ - دیپلماسی شیر و روباه

در ربع پایانی سده نوزدهم شمار دول مستقل در دنیا زیاد نبود. دول بزرگ و مهم اروپا عبارت بودند از: بریتانیا، روسیه، فرانسه، ایتالیا، آلمان، اتریش... که در امور جهان بویژه خاورمیانه دارای اهمیت بودند. از این میان هم روسیه و بریتانیا که دو قدرت اصلی منطقه بودند برای شیخ عبیدالله اهمیت ویژه‌ای داشتند، زیرا که نفوذ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، جنگی... آنان در داخل ایران و ترکیه عمیق بود. درجه تأثیر نفوذ دیگران بپای این دو نمی‌رسید. شیخ عبیدالله نیز توجه سیاسی خود را برای انجام اهدافش معطوف این دو نیرو نمود. در میان این دو نیز چنین می‌انگاشت که "طرفدار شیر باشد بهتر است تا طرفدار روباه" <sup>۳۴</sup> این راهم از این منظر گرفته بود که میگوید: "شیر بشکندم به که روباه بخوردم" شیر نزد کرد نشانه جوانمردی و روباه نشانه مکاری است. منظور او نیز از شیر روسیه و از روباه انگلیس بود. این دیدگاه شیخ از کجا باید ناشی شده باشد؟ کرد که دارای دولت نبود تا با این دو دولت رفتاری کرده و در آرشو آن مناسبات میان کرد و انگلیس و کرد و روس مثبت رسیده باشد تا در نتیجه بررسی و ارزیابی رفتار هر دو طرف این نظریه را پیریزی کند. همچنین آزمون پیشین کرد نیز باروس و انگلیس ارزش آنرا ندارد که چنین تفسیری بر آن بنا نهاد شود.

## ۲ - ۳ - ۳ استراتژی منطقه‌ای روسیه:

اهداف اصلی امپراطوری روسیه در قرن نوزدهم در خاورمیانه ادامه همان وصیتنامه پتر کبیر و کاترینا بود

- ۱ - کوشش برای تأمین امکانات دریائی در آبهای گرم.
  - ۲ - کوشش برای تصرف دهانه‌های میان دریای سیاه و دریای سفید.
  - ۳ - توسعه بازرگانی
  - ۴ - سد کردن راه شیوع نفوذ فرانسه، انگلیس و سپس آلمان. <sup>۳۵</sup>
- برای تأمین این اهداف نیز به قسمتی از اراضی تحت تسلط عثمانی و بخشی از سرزمین ایران واقع در جنوب روسیه چشم دوخته بود و میکوشید از راه نزدیکی با ایران و افغانستان برای هندوستان خطر ایجاد و بریتانیا را نگران نماید. با گذشت زمان و به آرامی مرز خود را به کرانه‌های شمالی دریای سیاه رسانید، ارمنستان، گرجستان، آذربایجان، ترکمنستان و تاتارستان را گرفت و رودخانه‌های ارس و اترک مرزهای جنوبی‌اش شدند و جای پای اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی خود را در ایران محکم کرد.

رقابت موجود میان روسیه و دول بزرگ اروپائی، در ربع پایانی قرن نوزدهم ضامن اصلی بقای امپراطوریهای ایران و عثمانی بود. هیچیک از دول اروپائی نمیخواست کشور دیگر با تسخیر و تحت تسلط مستقیم در آوردن یکی از آندو خود را قوی کند. ایران میان سلطه روس و نفوذ انگلیس نقش مانع را ایفا میکرد. برای اینکه از طمع روس جلوگیری کنند، آنرا به تعدادی پیمان بین المللی از جمله پیمان پاریس مقید کرده بودند. (۱۸۵۶) <sup>۳۶</sup> (- م/ ۱۲۷۲ هـ/ ق/ ۱۲۳۵ هـ - مترجم)

## ۱ - کرد و روس

دردورانی که کردستان میان دولتهای ایران و عثمانی تقسیم شد، ملت کرد در شمال ایران و شرق عثمانی با قلمرو سلطه روس هم مرز بود. روسیه در تلاش توسعه طلبی خود بسوی جنوب پس از تحمیل عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) - (م/۱۲۲۸ هق/ ۱۹۲ هس - مترجم) و سپس ترکمانچای (۱۸۲۸) - (م/۱۲۴۳ هق/ ۱۲۰۷ هس - مترجم) برای ایران و همچنین تحمیل عهدنامه سان استفانو (۱۸۷۷) - (م/۱۲۹۴ هق/ ۱۲۵۶ هس - مترجم) و سپس عهدنامه برلین (۱۸۷۸) - (م/۱۲۹۵ هق/ ۱۲۵۷ هس - مترجم) بردولت عثمانی، برخی نواحی کردستان و شماری از عشایر بزرگ کرد زیر دستش قرار گرفته بودند، میدان اصلی شماری از جنگهای روس- ایران و روس- عثمانی در سرزمین کردستان بوده است. بخشی از نیروهای ایران و عثمانی در این جنگها کربودند. روسیه بهنگام جنگ، برای اینکه کردها را بر علیه ایران و عثمانی بکار گیرد تعدادی تیپ سواره و پیاده کرد تشکیل داد و باشماری از خانها و توانمندان کرد ارتباط دوستانه ای برقرار نمود. روسیه در جنگ (۱۸۲۹) (۱۲۴۴ هق/ ۱۲۰۸ هس/ ۱۸۲۹ م - مترجم) چهار تیپ مسلمان تشکیل داده بود که یکی از آنها کربود. در جنگ کریمه (۱۸۵۴-۱۸۵۶) - (م/۱۲۷۰-۱۲۷۲ هق/ ۱۲۳۳-۱۲۳۵ هس - مترجم) دو تیپ، یکی از کردهای قارص و دیگری از کردهای ایران و در جنگ (۱۸۷۷) یک تیپ حدود ۱۳۰۰ نفری از کردان تشکیل داده بود.<sup>۳۷</sup> بدین ترتیب نزدیکی کردستان با کشور نیرومند روسیه، آمیختگی سیاسی، بازرگانی، اجتماعی، جنگی و... برای پیریزی نوع موضعگیری جنبش آزادیخواهی ملی ملت کرد در گزینش دوستی با روسیه دلیل کارگری بوده است. موقعیت جغرافیائی کردستان چنان بود که این آزادی را از سران کرد سلب کرده بود که بتوانند مطابق با دستاوردهای ملی دوست و دشمن را برگزینند. از آغاز برپائی جنبش آزادیبخش ملی کرد، دلیل ژئوپولیتیکی عامل اصلی تصمیم گیری در گزینش دوست و دشمن بوده است.

## ۲ - حرکت دیپلماتیک به سوی روسیه

شیخ پس از بازگشت به نهری (۱۸۷۸) به کوشش برای ایجاد ارتباط با کاربدستان روسیه افتاد. با فرستادن نامه و پیک خواست دیدگاههای خود را به آنان بشناساند.<sup>۳۸</sup> وی چندین بار نماینده خویش را پیش او بر میلر کنسول روس در ارزروم فرستاد. هنگامیکه کنسولگری روس در وان گشایش یافت، شیخ این نزدیکی را غنیمت شمرد و معتمد خویش یوسف آقارا دوبار با پیشنهادات خود نزد کامساراکان فرستاد. همچنین در اکتبر ۱۸۷۹ - (م/شوال ۱۲۹۶ هق/ مهر ماه ۱۲۵۸ هس - مترجم) سید محمد سعید را بنمایندگی خود برای گفتگو با او به وان گسیل داشت. وی ضمن سخنانش کامساراکان را آگاه ساخت که: "شیخ بر این باور است که دولت عثمانی توانائی تأمین ملل زیر دستش را ندارد و اینهم تهدیدی است بر جان و مال مردم آن سامان، از اینرو قیام در راه خیر و نیکی ملت را کاری روا و مسئولیتی بردوش خود میدانند و ملت نیز او را مدافع واقعی خویش می شمارد. شاهرگ هریدی از آزمندی دستگاههای اداری، از نمایندگان پائینترین مقامات یعنی ضابطین آغاز میشود و به بالاترین سطوح آن خاتمه پیدا میکند. کسانی که آخرین قطره خون ملت را میمکند، ملتیکه تا خرخره در گرداب فقر و ستم فرورفته و طاقتش را از دست داده است، نه تنها خون مسیحیان بلکه خون کردها نیز مکیده میشود. این اعمال بدو ناروای دستگاههای رهبری، کردها را ناچار میکند که به سرقت مسلحانه و چپاول روی آورند.

شیخ در مبارزه های که بر علیه عثمانی برپا داشته، بر حمایت و توجه روسیه تکیه نموده و همیشه روی آن حساب میکند و دلیلش هم این است که روسیه با کردها همسایه و از اینرو همیشه بیش از بریتانیا مورد احترام قرار گرفته است. اگر روسیه با ترکیه یا بریتانیا وارد جنگ شود، کردها میتوانند بر سرنوشته جنگ تأثیر بگذارند، زیرا همه راههای مهم کوهستانی و دیار بکر در دست آنانست"<sup>۳۹</sup>

شیخ پس از شکست مرحله اول جنبش در کردستان ایران و تحت نظر بردهدشدها به استانبول، به کوشش خود برای بدست آوردن پشتیبانی روسیه همچنان ادامه داد. پس از فرار از استانبول و بازگشت به کردستان، یکبار دیگر علی قاسم را بنمایندگی خود پیش نماینده روس فرستاد و او را از جانب خود آگاهی داد که "بیش از این نمیتوانیم فرمانروائی خشن ترک را بپذیریم. در مبارزه بر علیه استانبول از روسیه پشتیبانی می خواهیم و اگر دولت راضی باشد یک شورش سرتاسری کردی برپا میکنیم"<sup>۴۰</sup>

تلاشهای شیخ با دیپلماتهای روسی در منطقه سودی در بر نداشت. اگر چه دیپلماتهای روس و جاسوسانشان در هر دو سوی مرز نشست و برخاستهای شیخ، جنبش و آرمان و پیوندهای او و رویدادها را زیر نظر و از شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی منطقه آگاهی داشتند ولی ارزیابی آنان از جنبش از بسیاری جهات بازتاب استراتژی روسیه در آن ناحیه و سیاست خارجیش در برابر عثمانی و ایران بود و نتیجه مثبتی نداشت. آنان در گزارشهای خود برای مقامات بالاتر روشن میکنند که:

۱ - با خواسته های کردها مخالفت شود و مورد پشتیبانی واقع نگردند.

۲ - از حکومت های مرکزی آنان حمایت شود.

۳ - بجای کردها بر مسیحیان تکیه شود که پیشرفته‌تر و زرنگ‌تر و ثروتمندترند و بیشتر یاد می‌گیرند.<sup>۴۱</sup>  
۴ - برای مخدوش کردن قضیه کرد نزد ارگانهای بالاتر چنین وانمود می‌کنند که انگلیس در جنبش دست دارد و ممکن است آنرا به سود خویش دریابد.

اگرچه ارزیابی دیپلماتهای کوچک منطقه ممکن است در موضع‌گیریهای دولتهایشان عامل تعیین‌کننده‌ای نباشد، ولی بیگمان می‌تواند تأثیری مثبت یا منفی بر آن بگذارد. بدین ترتیب موضع غیردوستانه دیپلماتهای روسی در منطقه، در برانگیختن دستگاههای بالاتر برای تصمیم‌گیری بر علیه آن گار گرفتار.

## ۲ - ۳ - ۴ استراتژی منطقه‌ای بریتانیا

استراتژی منطقه‌ای بریتانیا در سه نوزدهم در خاور میانه بطور خلاصه چنانکه لینچوفسکی نوشته است عبارت بودند از:  
۱ - محافظت از هند.

۲ - حفظ سلامت راههای ارتباط و امپراطوری.

۳ - گسترش بازرگانی بریتانیا.

۴ - تأمین حد اقل شرایط زندگی انسانی .

برای نیل بدین آرمانها نیز، سیاست معینی را پیریزی کرده بود که بر چند پایه استوار بود. نخستین پایه اش حفظ استقلال و یکپارچگی ارضی هردو امپراطوری ایران و عثمانی در برابر تهدید و آزمندی روس و پس از آنهم آلمان بود.<sup>۴۲</sup> تصرف قبرس و مالط و کانال سوئز و عدن که بخشی از سرزمین عثمانی بودند گرچه ظاهراً مخالف این استراتژی بود ولی بریتانیا آنرا بی‌بهره تأمین راه هندوستان رومیدانست.

بریتانیا نمی‌خواست ایران یا ترکیه را اشغال کند و آنها را مستقیماً تحت سلطه خود درآورد و همچنین نمی‌گذاشت دولتهای دیگر نیز به اشغال آنها بپردازند، بلکه می‌خواست همچون یک ترکیب سیاسی زیر نفوذ خودش و مستقل در برابر دول دیگر، باقی‌مانند و ایران حایل میان روسیه و هندوستان باشد. به این دلایل طرفدار رفورم و اصلاح اوضاع داخلی آنان و مخالف تقسیم و سقوطشان بود و با هر خطر واقعی که از درون یا بیرون ترکیب این دو کشور را تهدید می‌کرد به رویارویی بر می‌خواست.

## ۱ - کرد و انگلیس

کرد در هیچیک از پاره‌های میهن خود با سلطه بریتانیا همسایگی نداشته است. هر چند از دیرباز جهانگردان و دانشمندان انگلیسی به کردستان رفت و آمد داشته و در آن گردش کرده و در چند جایی هم کنسولگری و مرکز بازرگانی برپا داشته‌اند ولی هیچگاه آمیختگی بازرگانی، سیاسی، فرهنگی یا نظامی گسترده‌ای میان کرد و انگلیس بوجود نیامده و مناسبات بریتانیا - ترک و بریتانیا - فارس از چند جهت بر کرد کارگر افتاده است:

یکی اینکه کاربردستان بریتانیا همیشه بر باعالی و دربار برای انجام مقداری رفورم و اصلاح در امور رهبری و دارائی و نظامی دولتهایشان فشار وارد می‌آوردند تا آنقدر تو خالی نباشند که روسیه بتواند به آسانی آنها را ببلعد. این فشار در ترکیه به "تنظیمات" انجامید. یکی از مواد اصلی "تنظیمات" دستکاری ساختار رهبری ولایات بود که بیکباره به نابودی امارات خود مختار کردستان می‌انجامید. دیپلماتهای بریتانیایی برای لشکرکشی بر سر محمد بیگ میرسوران و بدرخان میر بوتان و جایگزین کردن سلطه مستقیم ترک بجای آنها بر باعالی فشار وارد آوردند.

دیگری میانجیگری پیوسته میان باعالی و دربار برای حل اختلافاتشان از راه گفتگوی مسالمت‌آمیز، این میانجیگری توافقنامه‌های اول و دوم ارزروم را بار آورد که به رقابت طولانی مسلحانه میان این دو کشور پایان داد و سیاست مشترکی را در برابر قضیه کرد پیریزی نمود.

## ۲ - حرکت دیپلماتیک بسوی بریتانیا

شیخ عبیدالله در مناسبات دیپلماتیک خود بر این باور بود که باید بسوی روسیه سنگینی کند ولی اهمیت بریتانیا را نیز در سیاست بین‌المللی و نفوذ فراوانش را بر دولتهای ایران و عثمانی دریافته بود. به این دلیل چنانکه به روسیه اهمیت میداد به همان نسبت نیز به ایجاد مناسبات حسنه با کاربردستان انگلیس توجه می‌کرد و میکوشید پشتیبانی آنرا بدست آورد.

انگلیسها خود سازمان دیپلماسی، بازرگانی، جاسوسی گسترده‌ای در درون هر دو دولت و هر دو بخش کردستان داشتند. بمحض شنیدن بوی جنب و جوش شیخ به گشت‌زنی و بررسی و گردآوری اخبار و آگاهی‌ها پرداختند. در سال ۱۸۷۷ (- م/ ۱۲۹۴ هـ/ ۱۲۵۶ هـ - مترجم) رامسان برای گردآوری آگاهی به باشقلعه در هکاری رفت. در ۱۸۷۹ (- م/ ۱۲۹۶ هـ/ ۱۲۵۶ هـ - مترجم) رامسان برای گردآوری آگاهی به باشقلعه در هکاری رفت.



هق/ ۱۲۵۸ هـ- مترجم) کروندیرو فوزر برای بررسی درباره اخباری که از قیام مردم در جریان بود به ایالات شرقی از جمله سامسون، آماسیه، سیواس، ارزجان، موش، بتلیس، ملازگردو ارزروم رفتند. کلاتون در همان سال ۱۸۷۹ به هکاری سرزد، به بارگاه شیخ عبیدالله رفت و در آنجا با او دیدار و گفتگو کرد. وی نامه‌ای از شیخ برای بریتانیا برده بود. شیخ در این نامه اظهار داشته بود که: "...سکنه سرتاسر کردستان می‌خواهند یکی باشند و نمی‌خواهند تقسیم شده باقی بمانند." ۴۲

در گرماگرم لشکرکشی شیخ عبیدالله به کردستان ایران در حالیکه نیروهای کرد در پای دیوارهای ارومیه سرگرم جنگ بودند، آبوت کنسول بریتانیا در تبریز در سپتامبر ۱۸۸۰ (- م/شوال ۱۲۹۷ هق/ شهریور ۱۲۵۹ هـ- مترجم) به ارومیه رسید. در آنجا به دیدار شیخ رفت و میان او و اقبالالدوله به میانجیگری پرداخت و بخاطر ناامنی منطقه با کمک شیخ از نواحی زیر دست قیام به ساوجبلاغ رفت و در آنجا شیخ عبدالقادر پسر شیخ و حمزه آقای منگور را دید و آنگاه به تبریز باز گشت. شیخ عبیدالله در این دیدار کوشیده است ستم ترکیه و ایران و بهره‌کشی از ملت کرد و یکپارچگی این خلق و آرمان جنبش را که برپائی دولت مستقل کردستان بود برایش روشن کند. چنانکه آبوت مینویسد: "شیخ تنها یک چیز می‌خواهد، آنهم پشتیبانی معنوی دول اروپائیت، و می‌خواهد کشورهای اروپا خیرخواهی و نیک‌اندیشی شیخ را باور کنند..." ۴۴

وی همچنین برای بیگانگان چندین نامه نوشته است از جمله دو نامه برای دکتر کوچران که پزشک دسته‌میسوینورهای آمریکائی در ارومیه بود و شیخ در نامه ۵ اکتبر ۱۸۸۰ (- ۱ م/ ذی‌قعدة ۱۲۹۷/ ۱۳ مهر ماه ۱۲۵۹ هـ- مترجم) برای دکتر کوچران مینویسد: "ملاً اسماعیل را مخفیانه آنجا فرستاده‌ام، چنانکه به او گفته‌ام وضع این‌جا را برایتان توضیح دهد. خواهشمندم اوضاع کردستان و مسافرت پسرم به سنندج (درواقع ساوجبلاغ است، مترجم کردی اشتباه کرده- نویسنده) را بطور واقعی به حکومت بریتانیا برسانید و توضیح دهید.

"خلق کرده‌ام از ۵۰۰ هزار خانوار تشکیل شده، ملتی است ویژه، آئینش (می‌بایستی منظورش از آئین مذهب باشد نه دین- نویسنده) از دیگران جداست، آداب و رسوم ویژه خود را دارد. در میان ملتها چون ملتی خشن و سرسخت و درنده بی‌اخلاق نام برده می‌شود. از کردستان چنین یاد می‌شود. اگر از کسی کرداری بد و ناروا سرزند نام هزاران نیکمرد به‌مراه او لکه دار می‌شود. بر شما معلوم باشد که این همه صفات ناپسندیکه از سوی کاربردستان عثمانی و ایران بیهوده برای کردها ساخته شده، به‌زور به آنان می‌چسبانند. کردستان میان این دو کشور تقسیم شده است. آنها توانائی تمیز دادن خوب و بد را از هم ندارند. اگر کسی بدی کند هزاران بیگناه را گرفتار عذاب و درد سرمیکنند. اینچنین بدها میمانند و خوبها نابود می‌شوند. حتماً نام... را شنیده‌ای که به بدکرداری معروف است. وی به همان ترتیب که بیگانگان دارای... را آزار میداد، بروی مسلمانان هم دست دراز میکرد. هر دو کشور از کردار بدش آگاهی داشتند. پس اگر ایران ثبات بیشتری بدست آورد و دارای توان و قاطعیت بیشتری نیز بشود، آنگاه مردم همچنان برای همیشه بدو راز تمدن و در عقب ماندگی و درنده‌خوئی باقی میمانند. گناه طایفه... که در دولت عثمانی روشن و آشکار است. حکومت عثمانی یا خود را در ترقی دادن این ملت به نفهمی میزند یا آنرا حقیر می‌شمارد. کردستان همیشه بدیده تحقیر نگرسته می‌شود، متحد نیست، سران و رهبران کردستان عثمانی و ایران و همه سکنه کردستان به این تصمیم رسیده‌اند و متفق‌القولند که زیستن در زیر سایه این دو دولت در توان آنها نمانده و باید کاری کنند که دول اروپا ناچار شوند این وضع را درک کنند و مورد دقت قرار دهند.

مانیز ملتی هستیم تقسیم شده، می‌خواهیم اداره امور سرزمینمان بدست خودمان باشد. می‌خواهیم خودمان کسانی را که از راه راست منحرف می‌شوند بسزای خود برسانیم. از حقوقی که همه ملل دیگر دارند برخوردار شویم. اگر کارناروائی نیز روی دهد قول میدهیم برای هیچ ملت دیگری زیان در بر نداشته باشد... ملت بیش از این در توان ندارد که بدی و ستمکاری بی‌وقفه دولت را تحمل کند." ۴۵

خواسته‌های شیخ عبیدالله که در این یادداشت بروشنی آمده‌اند نتوانستند توجه کاربردستان بریتانیا را جلب کنند، حتی دیپلماتهای انگلیسی در منطقه، در هر دو کشور عثمانی و ایران در نظریات خود اگر چه اوضاع نابسامان داخلی هر دو دولت و اوضاع بد مردم کرد را در هر دو سوی میهنش دریافته بودند، چون دیدگاه‌های دیپلماتهای انگلیسی در منطقه بازتاب سیاست خارجی بریتانیا در برابر ایران و عثمانی و استرانژی منطقه‌ای آن کشور بود، آنان در نامه‌ها و گزارشهای خود برای مقامهای بالاتر، دیدگاههای خود را به شیوه‌ای غیردوستانه بروز میدادند:

- ۱ - از خواسته‌های کردان پشتیبانی نشود.
- ۲ - از کردها خواسته شود که مطیع حکومت‌های مرکزی خود باشند.
- ۳ - خلقهای مسیحی از مشارکت در جنبش بدور باشند.

۴ - آوازه مخدوش و اتهام تحریک روسیه و آگاهی و پشتیبانی سلطان بدان بسته شود تا وانمود کنند که گویا هدف آنست که ایران تضعیف شود و روسیه از این فرصت استفاده کند.

۵ - اطلاعات سری جنبش به کاربدستان عثمانی و ایران داده شود تا در طرح خاموش سازی آن مورد استفاده قرار گیرد.

البته بخشی از این ارزیابیها به تفکر خود دیپلماتها بستگی دارد، ولی روند اصلی دیدگاهها بازتاب استراتژی منطقه‌ای بریتانیا در آن دوران است.

### ۲-۳-۵ عدم تطابق کردستان مستقل با استراتژی خاورمیانه‌ای بریتانیا و روسیه

دولتهای کهن ایران و عثمانی در خاورمیانه قرارداداشتند. استراتژی بریتانیا و روسیه در منطقه بر پایه حفظ ترکیب ظاهری سیاسی این دو کشور پیریزی شده بود. ایران و ترکیه هر دو از سوی دول اروپائی برسمیت شناخته شده بودند. اگرچه در مسأله شرق، موضوع چشم‌دوختن به سرزمینهای این دو کشور از قدیم سبب رقابت میان آنها بود ولی ایران و ترکیه به بخشی از سیستم بین‌المللی آن دوران تبدیل شده بودند که بر پایه حفظ توازن نیروها در میان دول اروپائی استقرار یافته بود. ماندگاری ایران و ترکیه به یک ستون مهم برای نگهداری این توازن در جهت امنیت و نبودن جنگ در اروپا تبدیل شده و آنرا حفظ کرده بود. کوشش هر کشور اروپائی برای اشغال یکی از این دو کشور یا کوشش یک نیروی داخلی برای تجزیه بخشی از آن و ایجاد دولتی تازه در منطقه یاسقوط آن، نظام بین‌المللی را بلرزه درمی‌آورد و توازن قوا را برهم میزد و سرانجام آسایش اروپا را در هم میریخت و خطر جنگ را به مرحله انفجار میرسانید.

هدف شیخ عبیدالله که عبارت بود از تجزیه بخش مهم و بزرگ سرزمین و سکنه هر دو دولت، برای ایجاد دولت جدیدی در منطقه که بتواند تأیید دول اروپا را بدست آورد یعنی تضعیف دنیروی منطقه‌ای و پیدایش یک نیروی دیگر که سرنوشت آن هنوز معلوم نبود، در یک ناحیه مهم جهان که میدان رقابت شدید همه دول امپریالیستی اروپا بود، با استراتژی دولتهای بزرگ اروپائی ناسازگاری داشت.

دول بزرگ بویژه روسیه و بریتانیا که دنیروی آن دوران جهان بودند نه تنها از این تلاش پشتیبانی مادی و معنوی نکردند و آماده نبودند آنرا برسمیت بشناسند و تأیید سیاسی و قانونی خود را تقدیم دارند، بلکه به کوشش برای خاموش کردنش پرداختند و با وجود همه ناسازگاریهای میان خود بطور غیرمستقیم به این توافق رسیدند که نگذارند کوشش برای یکپارچگی کردستان و برپائی یک دولت مستقل به حساب ایران و ترکیه بجائی برسد.

### ۳ - همکاری گروهی چهار جناحی برای خاموش کردن قیام.

#### ۳ - ۱ راههای شاه برای رویارویی

اخبار کردستان و شورش مردم و برچیدن سریع سلطه ایران از بخشی از کردستان و پیشرفت در جهت پاکسازی سایر نواحی و ایجاد دولت کردستان از سوی شیخ طریقت، تهدید تبریز که پس از تهران دومین شهر ایران بود، برانگیختن برادر شاه عباس میرزا برای قیام و شرکت در شورش، همگی خطر بزرگی برای تخت سلطنت ناصرالدین شاه بوجود آوردند که خود گرفتار مشکلات عمومی عمیقی بود. جنبش شیخ عبیدالله که در مجامع و نوشته‌های رسمی دربار قاجار بنام فتنه، غائله، شورش، طغیان... نام برده میشد و شاه آنرا تهدیدی جدی می‌شمرد که باید برایش چاره‌ای اساسی و سریع اندیشید. کرزن میگوید: «... شاه از روسیه استمداد طلبید، با انگلستان مشورت کرد، از ترکیه خسارت خواست. شورای "دولت" را برای طرحریزی آن گرد آورد. برای تدارک و آماده کردن سپاه به شهرها تلگراف زد. سپهسالار اعظم میرزا حسین خان که از کار برکنار و به قزوین تبعید شده بود، از جانب شاه برای مشورت درباره چگونگی خاموش سازی جنبش فراخوانده شد. شاه نیروی بزرگی تشکیل داد که طبق برخی منابع از بیست هزار سرباز و چندین عراده توپ تشکیل میشد و بفرماندهی حشمت‌الدوله به کردستان گسیل داشت. حشمت‌الدوله که پیشتر وظیفه خاموش سازی یا گیری ترکمنها به او سپرده شده بود، پیش از رسیدن به کردستان در میان راه مرد. میرزا حسین خان که پس از مشاوره به قزوین بازگشته بود از سوی شاه بجای حشمت‌الدوله به فرماندهی سپاه ایران برای خاموش سازی جنبش شیخ عبیدالله گمارده شد. شاه طی فرمانش برای حسین خان نوشته است: "آب در دست داشته باشید، نخورده بروید به آذربایجان و رفع این اختلاف را بزودی بکنید. با وجود خستگی و کار زیاد لابد به خط خودم دستور العمل مختصری برای شما نوشتم. این دستور العمل را فوراً به ولیعهد بده بخواند. حقیقتاً عقیده

من این است که اگر در نظم آذربایجان باشما همراهی نکنند و به خیالات قدیم خود برقرار باشد، اورا به تهران احضار نمایم. مملکت نظم می خواهد. عمل این اگر اذخیلی بد شده است. به محض ورود یک تدبیری و خیالی بکنید که عجلالتادفع اینها شود.<sup>۴۸</sup> گزینش میرزا حسین خان که اروپا دیده و مدتی سفیر دربار قاجار نزد بابعالی و مدتی وزیر امور خارجه و زمانی هم صدر اعظم ایران بود، برای این کار و همچنین مضمون فرمان شاه، نشان می دهد که ناصرالدین شاه تا چه اندازه نسبت به این شورش نگران بوده و چه وحشت عظیمی از گسترش و بدرازا کشیدن آن داشته است. شاه نه تنها به لشکرکشی بر سر جنبش بسنده نکرد، بلکه همزمان حرکت دیپلماتیک فعالی را برای محاصره سیاسی و دیپلماسی و جنگی آن با سفرای روسیه و بریتانیا آغاز نمود. ضمناً به محسن خان سفیر خود نزد بابعالی فرمان داد که او هم به فعالیت بپردازد.

ناصرالدین شاه در گفتگوهایش با زینوفیف سفیر روسیه به او فهمانید که ایران از همه تحركاتش در خاور میانه دست برداشته، از روسیه نیز درخواست مینماید که در این گرفتاری از او بر علیه ترکیه جانبداری نماید. همچنین خواهش نمود که آنکشور برای سد کردن راه انقلابیون کردو کمک به سپاه ایران بهنگام لزوم به مرزهای آذربایجان نیرو بفرستد و بردولت عثمانی فشار وارد آورد که اغتشاش کردها را خاموش و سرانش را تنبیه و زیانهای وارده بر ایران در این جنگ راجبران نماید.<sup>۴۹</sup>

زینوفیف به پیروی از سیاست قیصری روسیه چنین انگاشت که ضعف ایران به زیان روسیه است، به شاه قول داد که خواسته هایش را به پترزبورگ برساند و او را به مساعدت نیز امیدوار نمود. ناصرالدین شاه از تاسون سفیر بریتانیا نیز خواست که ترکیه را زیر فشار بگذارد که بر علیه کردها وارد جنگ شود و برای خاموش سازی شورش با ایران همکاری نماید. در استانبول میرزا محسن خان سفیر دربار قاجار نزد بابعالی به تلاش پرداخت و از سوئی با کاربردستان بابعالی برای همکاری با ایران در سرکوب جنبش و فرستادن نیرو به مرز ایران- عثمانی برای گرفتن پشت سر از جنبش و با سفرای روسیه و بریتانیا نیز از سوی دیگر برای وارد آوردن فشار بر بابعالی بمنظور دست کشیدن از پشتیبانی جنبش و خاموش کردن اغتشاش کردها و تنبیه سران آن پرداخت.

کردها در لب مرز همیشه یکی از علل مهم تعمیق اختلافات میان هردو دولت بوده اند، بطوریکه گاهی اوقات به شعله ور شدن آتش جنگی خونین میان طرفین انجامیده اند. جنبش ۱۸۸۰ یک گرفتاری دیپلماتیک در میان آنها بوجود آورد ولی ضعف داخلی هردو کشور و کوشش و میانجیگری روسیه و بریتانیا نگذاشت به جنگ بینجامد و آنرا از راه دیپلماسی حل کردند. این دو کشور بعلت رقابتهای کهن به یکدیگر باور نداشتند. مسائل و مشکلات عمیقی در میان نشان وجود داشت و بویژه برای یکدیگر به ایجاد مشکلات و گرفتاریهای داخلی میپرداختند. شاه ایران و همکارانش علت برپائی قیام را به اوضاع نابسامان اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... ایران و شکوفائی هوش رهائی ملی کرد نسبت نمیدادند بلکه امپراطوری عثمانی را به برانگیختن شیخ عبیدالله و کردان برای تاختن به سرزمین ایران متهم میکردند و جنبش را ساخته دست عثمانی و بریتانیا می شمردند. میرزا محسن خان در نامه ای به تهران مینویسد: امپراطوری عثمانی از زمانیکه اقتدارش در اروپا کاهش یافته، می خواهد روی حساب ایران آنچه را که از دست داده دوباره بدست آورد، برای این کار نیز متحد کردن مسلمانان را بهانه قرار داده است و می خواهد ستیان را زیر دست خود در آورد. استانبول کردان را برای قیام برمی انگیزد.<sup>۵۰</sup>

### ۳ - ۲ موضع روسیه

پس از بازگشت شیخ به نهری، دیپلماتهای روس جنب و جوشهای او را زیر نظر گرفتند. بزودی کاربردستان وزارت امور خارجه خود را آگاه ساختند که شیخ به ایجاد ارتباط با مقتدران کرد و سران ارمنی و آسوری و شریف مکه و خدیو مصر پرداخته است. دیپلماتهای کوچک بر این باور بودند که خواسته های کرد میبایستی مورد قبول واقع نگردد و از حکومت های مرکزی آنان پشتیبانی شود. حتی نوفیکوف سفیر روس نزد بابعالی از کارمندان کنسولگریهایش خواست که بانمایندگان شیخ هیچ تماسی نگیرند تا کاربردستان عثمانی خیال نکنند که از قیام پشتیبانی میکنند. زینوفیف در نامه هایش چنین میسراند که ایران اسلحه و توان آن را ندارد که آشوب را بسرعت خاموش سازد. انگلیس برای شورش از کردها پشتیبانی میکند. استانبول و تهران خبردارند که انگلیس در آشوب کردها دست دارد و وسوسه بهم پیوستن نواحی کرد را به مغز شیخ عبیدالله انداخته است.

روز ۱۸ اکتبر ۱۸۸۰ (- م/ ۱۴ ذیقعه ۱۲۹۷ هق/ ۲۶ مهر ماه ۱۲۵۹ هس- مترجم) الکساندر دوّم موافقت کرده که وزارت امور خارجه تصمیم روسیه را به زینوفیف ابلاغ کند که به شاه اطلاع دهد که روسیه آماده است به او کمک کند. از لشکر قفقاز نیز خواست که در مرز آذربایجان جنوبی اردو بزنند و بهنگام لزوم به حکومت ایران یاری برساند. همچنین

از سفیر خود در استانبول خواست که: هرگونه کوششی بخرج دهد تا ترکیه را به مشارکت در جنگ بر علیه کردها ترغیب کند. در نتیجه فشار شدید روسیه، ترکیه به کردستان لشکر فرستاد. کاربردستان روس در منع مسیحیان از مشارکت در شورش بسیار کوشیدند.<sup>۵۱</sup>

### ۳ - ۳ موضع بریتانیا

انگلیسیها آگاهیهای فراوانی را در مورد جنبش کرد گرد آوردند. با آن مخالف بودند و شیخ را اندرز میدادند که از قیام دست بردارد و مسیحیان را اندرز میدادند که در آن شرکت نکنند. اخبار قیام را به کاربردستان عثمانی میدادند و برای طرحریزی نابودی آن تحریکشان میکردند. میجر تروتر کنسول بریتانیا در ارزروم طی نامه‌ای برای سفیر کشورش در استانبول از پاشاهای ترک گلایه میکند که نمیدانند جنبش را ارزیابی کنند و برای ازمیان بردنش طرح بریزند. وی اعتراف میکند که اخبار مهمی را که درباره سرپای جنبش به ارمیه رسیده‌اند به کاربردستان ترک داده و همچنین خود نیز مدت درازی در ارزروم مانده تا در تهیه طرح نابودی جنبش مشارکت کند.

ناصرالدینشاه در ۱۱ اکتبر، ضمن دیدار با تامسون سفیر بریتانیا در دربار قاجار از وی خواست که حکومت بریتانیا بر ترکیه فشار وارد آورد که بر علیه کردها به جنگ بپردازد. تامسون به مقامات بالای خود اطلاع داد که: موفقیت کردها در ایران موجب خواهد شد که روسیه مستقیماً در ایران دخالت کند. شاه از این واهمه دارد که روسیه به بهانه اینکه ایران نمیتواند منافع هم‌میهنان روس را در آن کشور حفظ کند مستقیماً به مداخله بپردازد. در ۳۰ اکتبر ۱۸۸۰ (-) م/ ۲۷ ذی‌قعدة ۱۲۹۷ هـ/ ۸/ آبانماه ۱۲۵۹ هـ - مترجم) وزیر امور خارجه بریتانیا را آگاه ساخت که شیخ عبیدالله برای اقبال الدوله و سازمانهای آمریکائی نامه فرستاده، در نامه‌هایش آنرا آگاهی داده که روسای طوایف کرد بمنظور اتحاد و استقلال کردستان متحد شده‌اند. سفیر بریتانیا در تهران و استانبول باشاه و سلطان بگفتگو پرداختند تا نیروی هر دو طرف را برای ضربه زدن به جنبش کرد یکی کنند. تامسون سفیر بریتانیا در تهران از آنجا متباً لندن را از اینهمه کوشش و تلاش آگاهی داد. سفیر بریتانیا در استانبول از کاربردستان عثمانی خواست یا شیخ عبیدالله را به سزا برسانند یا به ایران تحویلش دهند.<sup>۵۲</sup>

### ۳ - ۴ موضع بابعالی

بابعالی باینکه پیشتر از جنب و جوش و سازماندهی سیاسی شیخ عبیدالله آگاهی داشت، به علت شکست در جنگ روسیه (۱۸۷۷) (-) م/ ۱۲۹۴ هـ/ ۱۲۵۶ هـ - مترجم) هنوز از نظر نظامی ناتوان بود، به پیماننامه سنگینی سرگرم بوده که دول اروپائی در برلین برای جدا کردن مناطق بالکان از قلمرو عثمانی بر او تحمیل کرده بودند، همچنین ناسازگاری دیرینه اش با ایران و سربر آوردن دوباره این ناسازگاریها در نتیجه موضعگیری ایران در جنگ روس - عثمانی و درخواست استرداد مناطق و اراضی مرزی در قطور و زهاب از سوی ایران... بابعالی از آغاز با استهزاء به موضوع مینگریست، میکوشید از راه گفتگوهای سیاسی و وعده‌های چرب شیخ را از شورش پشیمان کند. پس از آن زیر تأثیر عظمت خطر رویداد و فشار شدید دول اروپائی برای درهم شکستن جنبش و دستگیری و تبعید سرانش به کاربرد نیروهای مسلح پرداخت. کرزن میگوید: "کاری که از ماه سپتامبر با مرده‌های فراوانی آغاز شد در ماه نوامبر بر سوائی پایان یافت، در اثر اصرار دول اروپائی بابعالی سرانجام عبیدالله را دستگیر کرد."<sup>۵۳</sup>

رویدادهای ۱۸۸۰ (-) م/ ۱۲۹۷ هـ/ ۱۲۵۹ هـ - مترجم) میان دربار قاجار و بابعالی بصورت مشکلی سیاسی درآمد. دربار قاجار عثمانیان را به تحریک کردها برای دست‌درازی به ایران و قیام متهم میکرد و بابعالی ایران را به وارد کردن خسارت به شیخ متهم مینمود. پس از آنکه کاربردستان عثمانی شیخ را در توقیف به استانبول بردند، خواستند از این رویداد چون عامل فشار بر ایران استفاده کنند. در پایان اکتبر ۱۸۸۱ فخری بیگ سفیر ترکیه در تهران از ایران خواست همه زیانهائی را که در سالهای ۱۸۸۱، ۱۸۷۶، ۱۸۷۰ (-) م/ ۱۲۹۸، ۱۲۹۳، ۱۲۸۷ هـ/ ۱۲۵۵، ۱۲۴۹، ۱۲۶۰ هـ - مترجم) بر شیخ وارد آمده برایش جبران نماید و تهدید میکرد که اگر خواسته‌های شیخ برآورده نشود ممکن است قیام دیگری بر پا گردد.<sup>۵۴</sup> ولی میرزا سعیدخان وزیر خارجه ایران به راهنمایی زینوفیف سفیر روسیه، یاد داشت ترکیه را به بهانه اینکه هیچ‌یک از نواحی مورد ادعای شیخ ملک او نبوده بلکه آنها را اجاره کرده و شماری را با سند ساختگی تصرف نموده که در نتیجه یا غیریهایش همه آنها توقیف شده‌است، رد کرد و اظهار شگفتی نمود از اینکه ترکیه در دشمنی با ایران از شیخ عبیدالله پشتیبانی مینماید. ایران هم جبران خسارتهائی را که در نتیجه شورش شیخ عبیدالله بر آن کشور وارد شده بود خواستار شد. خواسته‌های شیخ که سیاسی بودند و هر دو دولت را در بر می‌گرفتند، در نتیجه شکست جنبش و دخالت مستقیم روسیه و انگلیس بجائی نرسیدند. عثمانی آنرا بهانه ادعاهای مادی و عقب‌انداختن اجرای ماده

۶۰ پیمان برلین درباره بازپس دادن قطور و نواحی دوروبر آن به ایران قرارداد. در نوامبر ۱۸۸۰ (-) م/ذیحجه ۱۲۹۷ هـ/ق/ آبانماه ۱۲۵۹ هـ- مترجم) همزمان بالشکرکشی ایران به نواحی ارومیه و مکران، ترکها لشکرکشی به کردستان عثمانی را آغاز کردند و از شیخ خواستند که نیروهایش را پراکنده سازد و به استانبول برود. وی با احترام فراوان در توقیف به استانبول برده شد. اگرچه در آنجا مورد استقبال شاهانه قرار گرفت، خواسته‌های سیاسییش بفراموشی سپرده شد و خود نیز تحت نظر در آنجا درجائی سکونت داده شد. وی نومید از باعالی دوباره به کوشش برای سازماندهی نیروهایش پرداخت و تماسش را با هواخواهان و نمایندگان بیگانه تجدید کرد. در ماه اوت ۱۸۸۲ (-) م/ رمضان ۱۲۹۹ هـ/ق/ مردادماه ۱۲۶۱ هـ- مترجم) با پاسپورتی جعلی بنام بازرگان ویزای روسیه را دریافت داشت و از راه دریای سیاه، تفلیس، یروان، بایزید، آلاشگرو هکاری برای ادامه مبارزه به بارگاه خود بازگشت.

فرار شیخ نگرانی بسیاری برای دربار قاجار ایجاد کرد. ایران از باعالی خواست او را بازداشت و تبعید کند و روسیه و بریتانیا نیز درخواست پشتیبانی نمود. این سه کشور باعالی را وادار کردند از راه نظامی مسأله را چاره کند. نیروهای مسلح ترک در هکاری بر شیخ عبیدالله تاختند. وی در پایان اکتبر ۱۸۸۲ (-) م/ ذیحجه ۱۲۹۹ هـ/ق/ مهرماه ۱۲۶۱ هـ- مترجم) به اسارت درآمد و بایکد خانوار از هواخواهانش به همراه نیروی بزرگی روانه موصل گردید. از آنجا به اسکندرون و سپس بیروت و بعد نیز به حجاز تبعید و در آنجا نگاه داشته شد تا در سال ۱۸۸۳ (-) م/ ۱۳۰۰ هـ/ق/ ۱۲۶۲ هـ- مترجم) دار فانی را وداع گفت.<sup>۵۵</sup>

### ۳ - ۵ خاموشی

طرحهای اجرائی برنامه کار دربار ایران برای خاموش کردن قیام در میادین جنگی، دیپلماسی و سیاسی سرگرفت و در زمینه جنگی، شاه گذشته از اینکه توانست یک نیروی مشق دیده و منظم بادیسپیلین بفرماندهی یک فرمانده لایق سیاسی- نظامی و با همکاری افسران متخصص اطریشی به کردستان روانه کند. همچنین نیروی بزرگ طوایف آذری و کردهای آذربایجان را بر سر آنان گرد آورد. در عین حال توانست روسیه را نیز قانع کند که نیروهای خود را در مرزهای آذربایجان مستقر سازد تا بهنگام لزوم بسود نیروهای شاه وارد جنگ شوند. همچنین توانست سلطان عثمانی را نیز ناچار کند که نیروهای مسلحش را بفرستد و در نواحی مهم و مرزها اردوگاه و پاسگاه دایر سازد. قیام بدین ترتیب در محاصره نظامی قرار گرفت. این کار در مدت زمان کوتاهی روحیه نیروهای شیخ را درهم شکست و آنها را باناکامی روبرو ساخت.

در زمینه دیپلماسی، شاه توانست حکومتهای روسیه و بریتانیا را قانع کند که نه تنها از جنبش شیخ عبیدالله پشتیبانی مادی و معنوی نکنند و آنرا مورد تایید قرار ندهند، بلکه باعالی را بسختی زیر فشار بگذارند تا ناچار شود برای پراکنده ساختن نیروهای شیخ عبیدالله و دست کشیدن او از جنگ به یک تلاش سیاسی بپردازد و برای اشغال نواحی آشفته کردستان و مرزهای دولتین به اقدام نظامی دست بزند و سرانجام شیخ را توقیف و از کردستان تبعید کند.

در زمینه سیاسی نیز شاه توانست جنبش را از بزرگترین بخش کردهای ایران منزوی سازد. شورش نتوانست به نواحی سنندج و کرمانشاه گسترش یابد. شاه حتی توانست نیروهای کرد را نیز بر سرش گرد آورد و همچنین توانست احساس شیعه گری آذریها را بر علیه شیخ و جنبش که سنی بودند برانگیزد و آنها را درگیر لشکرکشی خونینی کند که نه تنها بر علیه شیخ و هواخواهانش بلکه همه کردها و سنیان مکران بکار گیرد. در مقابل آن، کوشش شیخ عبیدالله برای اجرای جنبه‌های سیاسی و دیپلماسی و جنگی استراتژییش سرنگرفت.

در زمینه جنگی بعلت نابرابری شمار نیروها و اسلحه و چگونگی سازماندهی و مشق و دیسپیلین و فرماندهی، جنبش نتوانست هیچ پیروزی چشمگیری چه در تصرف شهرها و مناطق مهم استراتژیک و چه در وارد آوردن شکست سختی بر نیروهای عظیم ایران بدست آورد، بلکه بخش بزرگی از نیرویش پس از بدست آوردن چند پیروزی کوچک، بعلت نبودن نظم و دیسپیلین باتصاحب مقداری کالای بی ارزش پراکنده شدند و باقیمانده نیروها نیز با پدیدار شدن لشکریان ایران شکست خورده و بطور نامرتب به عقب نشینی و پراکنده شدن پرداختند.

در زمینه دیپلماسی نه تنها نتوانست پشتیبانی معنوی- سیاسی یا مادی و تایید سیاسی و قانونی دولت بزرگی چون روسیه را بدست آورد تا ازش دفاع یا محافظت کند بلکه حتی در آخرین مرحله جنبش، همکاری دیپلماتیک روس- بریتانیا- ایران بر علیه کرد به وارد آوردن فشار بر ترکیه انجامید تا از راه مداخله نظامی به قیام پایان دهد و سرانش را گرفتار و از کردستان دور کند.

در زمینه سیاسی، جنبش نتوانست خلق کرد را سازمان دهد. در نتیجه عقب ماندگی همه جانبه مردم کردستان و عدم رشد شعور ملی در میان همه قبایل کردها هنوز در آنها تعلق به خانواده، عشیره، مذهب و دین بالاتر از تعلق به ملت قرار

داشت، بیشتر نواحی خود را بدور نگاه داشتند و شماری نیز از آنانی که در آغاز مشارکت کردند بزودی پشیمان شدند و باز گشتند. جنبش همچنین نتوانست پشتیبانی ملل مسیحی استثمار شده ارمنی و آسوری و استثمار شدگان آذری و عرب و ملل مقتدر فارس و ترک را بدست آورد. همه اینها از سوئی زمینه پیروزی دربار قاجار و باعالی را در خاموش کردن جنبش هموار کردند و از سوی دیگر زمینه شکست و پایان گرفتن قیام ۱۸۸۰ ملت کرد را فراهم آوردند.

۳- ۶ پیامدهای شکست جنبش ۱۸۸۰ (۱۲۹۷-۵۱/ق/۱۲۵۹-۵۱/ش/۱۸۸۰م- مترجم)  
۱- در کردستان ایران، نیروهای مسلح ایران؛ نظامی و چریک چنان با قاطعیت به سرکوبی مردم و مجازات گروهی آنان پرداختند که از آنها زهر چشم بگیرند تا بار دیگر جرأت بسریچی و قیام را نداشته باشند، که این کار توان انسانی و اقتصادی را از مردم منطقه سلب نمود. بگفته منبع آگاهی چون مسعود میرزا ضل السلطان پسر ناصرالدین شاه، طی این چند هفته یکصد هزار تن کشته و یکصد هزار نیز در بدر و دوهزار روستای بزرگ و کوچک ویران شدند.<sup>۵۶</sup> این خسارت نیز که به کردها وارد شد چنان عظیم بود که تا حدود ۳۰ سال نیروی محرکه ای در جنبش ملی کرد ایران باقی نگذاشت.  
۲- در کردستان عثمانی، سلطان عبدالحمید برخلاف ایران کوشید خلق کرد را بسوی خود جلب کند و به نیروی بزرگ و سازمان یافته برای حفظ سلطنت خود و سرکوبی ارامنه و مشارکت دادن آنها در جنگ علیه ایران و روس تبدیل کند. سلطان عبدالحمید با مشایخ و ملاهای کرد از تباطن نزدیکی برقرار کرد و برای بسیاری از آنان مقرری تعیین نمود. پسران و نوادگان امرای برکنار شده را در استان بول به خود نزدیک کرد. تعدادی مدرسه در برخی نقاط کردستان برپا داشت. از سال ۱۸۸۵ م (- م/ ۱۳۰۲ هـ/ق/ ۱۲۶۴ هـ- مترجم) نیز به نزدیک نمودن خوانین و مشایخ و ملاهای کرد به خود برای تشکیل تیپهای "حمیدیه سواری آلایلی" از عشایر و طوایف کرد پرداخت.

با گذشت زمان مضمون سیاسی جنبش ملی کردستان رشد بهتری کرد که بعدها بشیوه شعور میهنی، پیدایش مجله و مطبوعات، برپائی باشگاه روشنفکری و سازمان سیاسی و ازدیاد نقش کرد در باعالی... خود نمائی کرد.  
۳- جنبش ملی ۱۸۸۰ بیش از پیش توجه دول بزرگ اروپائی را بسوی خود جلب نمود. اهمیت این خلق در منطقه، بویژه اهمیت ژئوپولیتیکی میهنش برای آنان آشکار شد. کوشیدند بیش از پیش نفوذ خود را در میان کردها عمیق سازند. جهانگرد و افسر باستان شناس و جاسوس و... از کردستان بازدید میکردند. بررسی زبان و فرهنگ و تاریخ و جنبه های سیاسی و اجتماعی زندگی مردم کردستان و جغرافیای سرزمینشان از سوی دستگاه های علمی روسیه و بریتانیا در آلمان رشد کرد و بیشتر شد. که این نیز خود اهمیت دادن این دول را به کرد و زیستگاهش نشان میدهد.

حاشیه های بخش سوم

- ۱- هامر پور گشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا علی زکی آبادی، باهتمام جمشید کیانفر، ج ۴، تهران: زرین، بار ۱۳۶۸ ش، ص ۳۱۲۰
- ۲- در اینجا به پیروی از شعرای کرد: احمدخانی (۱۶۵۱-۱۷۰۷)، سالم ۱۸۰۰-۱۸۶۶، حاجی قادر کوئی (۱۸۱۷-۱۸۹۷) برای دولت ایران "عجم" و برای دولت عثمانی "روم" بکار برده شده، همچنانکه در آن دوران در میان مردم کردستان بر سر زبانها بوده است.
- ۳- برای نمونه رجوع کنید به: قصیده سالم در پاسخ به قصیده نالی (۱۸۰۰-۱۸۵۶) درباره نابودی سلطه امیر نشین بابان و استقرار سلطه مستقیم عثمانی.
- ۴- جرج ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، ج ۱، ج ۲، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگ (۱۳۶۲) ص ۷۰۱، میرزا شکرالله سنندجی (فخرالکتاب)، تحفه ناصری، مقابله و تصحیح از: د. حشمت الله طبعی، (تهران: امیرکبیر ۱۳۶۶)، ص ۵۳۱؛ واسیلی نیکیتین، کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، (تهران: نیلوفر، ۱۳۶۶) ص ۴۱۳؛ مینورسکی، الاکرا، ترجمه د. معروف خزنده دار، (بغداد: ۱۹۶۹)
- ۵- روحی بک الخالدی المقدسی، الانقلاب العثماني والتركيا الفتا، (مجله الهلال)، الجزأ الولی، السنه ۱۷، الکانون الاول، ۱۹۰۸، ص ۸۱
- ۶- برای شجره نامه خاندان شان رجوع کنید به: نیکیتین. م ن، ص ۴۹۹
- ۷- د. جهلیلی جهلیل، راپه یینی کورده کان سالی ۱۸۸۰، وهر گتیرانی د. کاوس قه فتان، (به بغداد: ۱۹۸۷)، ص ۸۰
- ۸- کرزن، م ن، ص ۷۰۱
- ۹- همانجا

- ۱۰ - د. عزیزشمزینی، الحریکة القومیة التحرریة للشعب الکردي، من منشورات الاتحاد الوطنی الکردي، مطبعة الشهيد ابراهیم عزو، نیرسان ۱۹۸۶، ص ۶۲؛ همچنین بخشهائی از این گفتار در: خالفین، خبات له (کوردستان دا، وهرگیترا نی جهلال تهقی، (سلیمانی: چاپخانه ی راپه رین ۱۹۷۱)، ص ۱۷۹؛ جهلیلی جهلیل، م ن، ص ۱۱۴، که همه آنها نیز از آرشیو وزارت امور خارجه روسیه استخراج کرده اند.
- ۱۱ - علی دهقان، رضائیه یا سرزمین زردشت، (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸) ص ۴۱۰
- ۱۲ - جهلیل، م ن، ص ۱۷۱، ۱۷۴
- ۱۳ - علی افشار، رساله شورش شیخ عبیدالله بانضمام میرزارشید ادیب الشعرا، تاریخ افشار، به تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار، محمودرامیان، (تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۴۶)، ص ۵۲۹ - ۵۶۰
- ۱۴ - م. ه. ص ۴۰۶ - ۴۰۷
- ۱۵ - م. ه. ص ۵۴۴
- ۱۶ - عباس میرزا ملک آرا، شرح حال، به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی، ج ۲، (تهران: بابک ۲۵۳۵)، ص ۱۵۳ - ۱۵۸، هر چند عباس میرزا در زندگی نامه اش به نوشته شیخ عبیدالله اشاره میکند ولی تکست نامه را نوشته، زیرا چنانکه خود میگوید آنرا به ناصرالدین شاه داده است.
- ۱۷ - جهلیل، م ن، ص ۱۱۵؛ نیکیتین، م ن، ص ؟
- ۱۸ - جهلیل، م ن، ص ۱۰۸
- ۱۹ - م. ه. ص ۱۰۹
- ۲۰ - م. ه. ص ۹۱، ۹۲، ۱۰۹
- ۲۱ - م. ه. ص ۸۶
- ۲۲ - م. ه. ص ۱۶۷؛ خالفین، م ن، ص ۱۶۶ و ۱۶۷
- ۲۳ - همانجا
- ۲۴ - م. ه. ص ۱۴۷ و ۱۹۳
- ۲۵ - ظل السلطان به نقل از تحفه مظفریه، ص ۵۳۰
- ۲۶ - کرزن، م ن، ص ۷۴۶
- ۲۷ - م. ه. ص ۷۶۲
- ۲۸ - م. ه. ص ۵۴۸ - ۷۴۹ و ۸۶۳
- ۲۹ - رویدادهای لشکرکشیهای شیخ عبیدالله از سوی چند تن که در آن زمان شاهد عینی بوده اند نوشته شده اند: اولی: اسکندر غوریانس، قیام شیخ عبیدالله شمزینی در کردستان، به اهتمام عبداللّه مردوخ، (تهران: دنیای دانش، ۲۵۳۶)، دومی: علی افشار، شورش شیخ عبیدالله، ضمیمه میرزارشید ادیب الشعراء تاریخ افشار، به تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار - محمود رامیان (تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۴۷ ش)، اولی بیشتر درباره رویدادهای جناح مهاباد صحبت میکند چون خود آن روزها در آنجا بوده است، دومی نیز از رویدادهای جناح ارومیه میگوید که خود در آنجا بوده است. هر چند هر دو بارو حی خصمانه به بازگوئی رویدادها میپردازند، ولی آگاهیهای تاریخی ارزشمند و بیمانندی را در بردارند. بسیاری از آگاهیهای اینجا نیز از آنها استخراج شده است.
- ۳۰ - افشار، م ن، ص ۵۳۶
- ۳۱ - کرزن، م ن، ص ۱۰۷
- ۳۲ - افشار، م ن، ص ۵۷۰
- ۳۲ - ابراهیم صفائی، مدارک تاریخی، (تهران: چاپ شرق، ۱۳۵۵)، ص ۱۱۳
- ۳۴ - جهلیل، م ن، ص ۸۳
- ۳۵ - لنینچوفسکی،
- ۳۶ - درباره استراژی منطقه ای روس و بریتانیا رجوع کنید به: پیوه کارلوتیر نیزیو، رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، (تهران: ج ۲، ۱۳۶۳ ش)
- ۳۷ - مینورسکنی، م ن، ص ۸۲ - ۸۳
- ۳۸ - جهلیل، م ن، ص ۸۵؛ خالفین، م ن، ص ۱۶۹
- ۳۹ - جهلیل، م ن، ص ۸۴ - ۸۵؛ خالفین م ن، ص ۱۶۹ - ۱۷۰

- ۴۰ - خالفین، م ن، ص ۲۰۶
- ۴۱ - م. ص ۱۷۰
- ۴۲ - لینچوفسکنی، خاورمیانه درامور جهان (چاپ ۱۹۷۱ انگلیسی)، ص ۶۵۳
- ۴۳ - خالفین، م ن، ص ۱۷۶
- ۴۴ - م. ص ۱۳۰
- ۴۵ - جهلیل، م ن، ص ۱۷۶
- ۴۶ - کرزن، م ن، ص ۷۰۲
- ۴۷ - م. ص ۷۰۱
- ۴۸ - مرتضی‌راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، (تهران: امیرکبیر)، ص ۵۸۲
- ۴۹ - م. ص ۱۸۵ و ۲۰۲
- ۵۰ - م. ص ۲۰۱
- ۵۱ - م. ص ۱۷۰ و ۱۹۷ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷
- ۵۲ - م. ص ۹۲ و ۹۳ و ۱۳۶ و ۱۷۶ و ۱۱۱ و ۱۴۱
- ۵۳ - کرزن، م ن، ص ۷۰۲
- ۵۴ - خالفین، م ن، ص ۱۹۹
- ۵۵ - رجوع کنید به مرثیه‌ای که وفائی برای شیخ سروده "دیوان وفائی" لیکوئینه‌وه و له‌سره‌نوو‌سینی محمدعلی قهره‌داغی
- ۵۶ - ظلّ السلطان، بنقل از تحفه مظفریه، ص ۵۳۱

#### ۴ - جنگ و صلح هردو مشقت

##### ۱ - شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول

توازن نیروئی که مدت‌ها مدید صلح را میان دول بزرگ اروپائی حفظ کرده بود، پس از کامل شدن اتحاد آلمان و ایتالیا و پیشرفت سریع صنعت آلمان و آمریکا، به شیوه‌ای اساسی بهم ریخت. دولتهای نیرومند امپریالیستی میخواستند از دستاوردهای دیرین خود حفاظت کنند و دول پیشرفته نیز میخواستند بر طبق تغییرات موازنه نیروها دنیا بار دیگر از نو تقسیم شود. دول اروپائی به نیرومند کردن خود و مسابقه تسلیحاتی پرداخته بودند. زیرا همگی در انتظار شعله‌ور شدن جنگ بودند. روز ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ (-) م/ ۶ شعبان ۱۳۳۲ هـ ق/ ۷ تیر ماه ۱۲۹۳ هـ ش - مترجم) ولیعهد اتریش و همسرش در سارایوو کشته شدند. اتریش این رابهانه کرد و پس از دوازده روز بر علیه صرب اعلان جنگ نمود. روسیه نیز که خود را مدافع ملل اسلاو می‌شمرد، نیروهای خود را برای پشتیبانی از صربها آماده نمود و بر علیه اتریش اعلان جنگ داد، پس از چند روزی آلمان هم برای پشتیبانی از اتریش بر علیه روسیه وارد جنگ شد، همچنین به دولتهای بلژیک و فرانسه نیز اعلان جنگ داد، بریتانیا هم جنگ بر علیه آلمان را اعلان نمود، در همان روزها ژاپن هم جنگ را بر علیه آلمان اعلان کرد. آتش جنگ سرتاسر اروپا را دربر گرفت و دول درگیر در جنگ به دو جبهه تقسیم شدند:

جبهه دول محور، که از آلمان، اتریش و پس از آن هم ترکیه تشکیل شده بود.

جبهه دول متفق که عبارت بودند از: بریتانیا و روسیه و فرانسه و دریایان جنگ ایالات متحده آمریکا نیز بدان پیوست. اگرچه میدان اصلی و سرنوشت ساز جنگ اروپا بود ولی مناطق خاور دور و خاور میانه برای طرفین جنگ از لحاظ استراتژیکی اهمیتی حیاتی داشتند. هردو طرف جنگ بر این باور بودند که: از دست دادن یا بدست گرفتن این ناحیه میتواند در سرنوشت عمومی جنگ نقش مؤثری داشته باشد.<sup>۱</sup> از اینرو هم آلمان و متحدینش و هم انگلیس و متفقینش از هر راهی در تلاش درگیر کردن یا اگر نیز نشد بیطرف کردن ایران و ترکیه بودند.

##### ۱ - ۱ ترکیه: ابتدا بیطرفی و سرانجام مشارکت کامل

بهنگام شعله‌ور شدن اولین جنگ جهانی، محمد پنجم سلطان عثمانی و سعید حلیم پاشا نخست وزیر بابعالی بودند ولی اقتدار واقعی در دست سران حزب "اتحاد و ترقی" بویژه سه تن از ناموران آن، طلعت پاشا وزیر داخله، انور پاشا وزیر جنگ و جمال پاشا وزیر دریا قرار داشت. ارتش ترکیه نیز عملاً در دست ۴۲ افسر آلمانی به فرماندهی ژنرال لیمان فون



ساندرس بود، که سرگرم تمرین دادن و سازماندهی آن بودند. عقاید سران ترک در مورد جنگ همانند نبود. از آن میان شماری خواهان بیطرفی و گروهی هوادار مشارکت با دول محور و شماری نیز طرفدار همکاری با دول متفق بودند. باعالی در اوان شعله ور شدن جنگ، بیطرفی خود را اعلام نمود ولی انور و طلعت دوتن از سران نیرومند اتحادیه ای حکومت ترک به گرمی کوشیدند امپراطوری عثمانی در کنار نیروهای آلمان بر علیه متفقین وارد جنگ شود. آنان چنین می انگاشتند که آلمان بزودی جنگ را بسود خویش بی پایان خواهد برد و برنده خواهد شد.

روز دوم اوت ۱۹۱۴ (- ۱۱/م ۱۱/رمضان ۱۳۳۲ هـ ق/ ۱۱/مرداد ماه ۱۲۹۳ هـ ش- مترجم) که روز آغاز جنگ بود شماری از سران "اتحاد و ترقی" مخفیانه یک پیمان سیاسی- جنگی با آلمان امضاء کردند که عده ای از سران حکومت ترک از آن بیخبر بودند. روز بیست و نهم اکتبر ۱۹۱۴ (- ۲۶/م ذی قعدة ۱۳۳۲ هـ ق/ ۷/آبان ماه ۱۲۹۳ هـ ش- مترجم) یک زیر دریائی آلمانی متعلق به ترکیه در دریای سیاه به ناوگان روسیه یورش برد. روسیه نیز بدنبال آن در روز دوم نوامبر ۱۹۱۴ (- ۱/م ذیحجه ۱۳۳۲ هـ ق/ ۱۱/آبان ماه ۱۲۹۳ هـ ش- مترجم) بر علیه ترکیه اعلان جنگ داد. بدنبال روسیه، فرانسه و بریتانیا هم در روز پنجم همان ماه جنگ بر علیه ترکیه را اعلام داشتند و آن کشور بطور کامل درگیر جنگ جهانی شد. در اینجانب هدف آلمان تحقق یافت، زیرا برای آن کشور مهم نبود که ترکیه از جنگ چه هدفی دارد یا چه بر سرش خواهد آمد، مهم این بود که از فشار براوبکا هدو بخشی از نیروهای روس و انگلیس را از میدان اصلی اروپا حذف کند و آنها را در میدان جنبی در آسیا سرگرم نماید و امنیت راه رفت و آمد امپراطوری بریتانیا به هندوستان را بمخاطره بیندازد.

آلمان بمنظور استفاده کامل از همکاری ترکیه، از آن کشور خواست که تنگه ها را بروی همه کشتیهای دول دیگر ببندد و آبراههای سوئز و عدن را مسدود کند به قفقاز یورش برد و بخشی از نیروی روسیه را سرگرم نماید، "خلیفه" نیز بر علیه متفقین اعلان جهاد کند.<sup>۲</sup> رهبری آلمان از سوئی شماری دیپلمات کارآمد را برای کار سیاسی و دیپلماسی در ترکیه گذاشته بود و از جانب دیگر تعدادی افسر شایسته و نامی را برگزید تا ماشین جنگی ترکیه را در اختیار خویش گیرند. افسران آلمانی در رده های بالای ارتش ترکیه بکار پرداختند. ژنرال لیمان فون ساندرس سازماندهی دوباره ارتش را سرپرستی میکرد. ژنرال فون فالکنهاین فرماندهی نیروهای فلسطین و فیلد مارشال گولتس فرماندهی نیروهای بین النهرین را بر عهده داشتند و ژنرال فون لوسو ادمیرال هومان نماینده هیئت ارکان آلمان نزد فرماندهی جنگی ترکیه بودند.<sup>۳</sup> سران اتحاد و ترقی امید فراوانی بر مشارکت ترک در جنگ بنا نهاده بودند. آنان بخیال پیروزی بزرگ و دستاورد فراوان بودند. اهداف سیاسی و جنگی ترک از مشارکت در جنگ عبارت بودند از:

- ۱ - رهائی امپراطوری عثمانی از نفوذ بیگانه و گسترش فرهنگ ترک.
- ۲ - بازپس گرفتن مصر و قبرس و در صورت امکان لیبی و تونس و الجزایر.
- ۳ - آزاد کردن ناحیه ترک زبان روسیه از جمله قفقاز و ترکمنستان و الحاق آن به ترکیه.
- ۴ - گسترش نفوذ خلیفه در سرتاسر ممالک اسلامی.<sup>۴</sup>

#### ۱ - ۲ ایران: یک بیطرفی رعایت نشده

بهنگام افروخته شدن جنگ، دیپلماتهای آلمان، انگلیس و روس، چه مستقیماً و چه از راه دوستان و هواخواهان ایرانی خود، بسیار کوشیدند که ایران را درگیر جنگ سازند. ولی حکومت ایران برهبری علاءالدوله رسماً بیطرفی خود را در جنگ اعلام نمود. هیچکدام از دول شرکت کننده در جنگ این بیطرفی را ارج نهادند و حکومت ایران خود نیز چنان نیروئی نداشت که از خود محافظت کند و بیطرفی خود را تحمیل و حفظ نماید. ایران در آن زمان نیروی مسلح نامرتب و ضعیفی داشت. خزانه خالی و دربار قاچار در اوج فساد و گندیدگی بود. نیروهای روسیه شمال آنها اشغال کرده بودند و بریتانیا نیز پس از گذشت چند هفته ای از جنگ طرف جنوبش را تصرف نمود. انگلیس گذشته از آن، بیشتر در افغانستان هم نیرو داشت. ایران از نظر ژئوپولیتیکی در موقعیتی بود که از شمال با روسیه و از غرب با عثمانی و از شرق با سلطه بریتانیا هم مرز و از جانب طرفهای درگیر در جنگ در محاصره بود.

چون دولت عثمانی وارد جنگ شد، غرب ایران به یکی از میادین گرم نبرد تبدیل گردید. کردستان هم از لحاظ جغرافیائی چنان واقع شده بود که بدون آنکه دخالتی یا دستاوردی در جنگ داشته باشد، بصورت یکی از میادین زد و خورد شدید نیروهای طرفین جنگ بویژه روسیه و ترکیه درآمد. سلطان در اعلان جهادش، از همه مسلمانان جهان خواست بر علیه متفقین بجهنگند. این ندا در میان کردها و دیگر خلقهای مسلمان ایران بازتاب یافت و حتی ترکیه توانست کردان را در جنگ خونینی بر علیه مسیحیان هم میهن خویش درگیر نماید. سپاه ترک بدون توجه به بیطرفی ایران، از یک سو لشکر کشی بسوی قفقاز را آغاز کرد و از سوی دیگر به برانگیختن و کمک به ایلات کرد و ایرانیانی پرداخت که از جو روستم سلطه گران روسی بداخل خاک عثمانی

گریخته بودند تا بنام جهاد و غذا در داخل ایران بمقابله نیروهای روس بفرستد. بدینجهت حکومت ایران با کاردستان روسی و عثمانی بگفتگو پرداخت و از روسیه خواست لشکرش را از شهرهای ایران پس بکشد تا طرفهای دیگر جنگ بهانه‌ای برای آوردن لشکر به داخل ایران در دست نداشته باشند. از عثمانیان هم خواست که جلو ایجاد اغتشاش کردها را بگیرند و در مرزهای ایران تمرکز نیرو نکنند. ترک‌ها می‌گفتند اگر روسیه لشکر خود را از آذربایجان پس بکشد، آن کشور هم خواسته‌های ایران را بجای خواهد آورد، ولی روسها می‌گفتند که آنان سپاهیان خود را از آذربایجان پس کشیده‌اند و گذشته از چند دسته کوچک برای محافظت هم میهنان خود کسی را در آنجا باقی نگذاشته‌اند.<sup>۵</sup> بمصلحت هیچیک نبود که به خواسته‌های ایران توجه کند، بلکه هر دو طرف هر کدام به شیوه خود برای استقرار خویش میکوشیدند.

## ۲ - برنامه جنگی ترکیه و میدانهایش

سلطان بمنظور تحقق اهداف مورد نظر خویش در ۲۳ نوامبر اعلان جهاد نمود. از مسلمانان جهان خواست که در جنگ شرکت کنند. فرماندهی جنگی ترک نیز نیروی انسانی همه خلقهای ترکیه را آماده و از مسیحیان هم سربازگیری نمود. با مشورت و همکاری افسران آلمانی برنامه جنگی گسترده‌ای آماده نمود. نیروهای خود را در دو میدان اصلی برای یورش سازمان داد: میدان اول: جبهه سینا، بفرماندهی جمال پاشا و همکاری یک ژنرال آلمانی میبایستی کانال سوئز را از انگلیس بگیرد. مصر را از نیروی بریتانیا پاک کند و از آنجا به سودان و لیبی بتازد و آنها را ضمیمه ترکیه نماید.

میدان دوم: جبهه قفقاز بفرماندهی انور پاشا و همکاری ژنرال شیلیندورف، میبایستی بسوی آذربایجان و گرجستان و هر چهار بسوی دریای خزر بخرزد. باین امید که خلقهای آذری، ترکمن، ترک و تاتار را از زیر دست روس در آورد و ملت توران متحد شود و برای تشکیل یک سپاه مسلح عظیم آماده گردد و همه خلقهای مسلمان روسیه و ایران و افغانستان و هندوستان... به استقبالش بروند و به نهای جهاد سلطان بر علیه روس و انگلیس قیام کنند.

سپاه ترک ابتدا تابا تومو تبریز پیشروی کرد بدون اینکه بیطرفی ایران را محترم بشمارد، نواحی کردنشین باختر ایران را اشغال نمود. سپاه روس را در ساروقامیش شکست داد ولی در میانه زمستان ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵، سپاه روس به یورش متقابل بر اردوی ترک پرداخت و آنرا در حال شکست تالب مرز راند و آنگاه وارد اعماق خاک عثمانی شد. برنامه جنگی ترکیه سرنگرفت، بجای دو میدانی که فرماندهی ترک میخواست آنها را صحنه اصلی جنگ قرار دهد، متفقین توانستند چندین میدان غیر منتظره از جمله: داردانل، سینا، بین التهرین، عربستان و قفقاز را از آن منشعب کنند تا بادیواری قطور از نیروهای متفق از جانب ارمنستان، کردستان و عربستان محاصره اش کنند. از میان جبهه‌های خاور میانه ۳ جبهه مستقیماً یا غیر مستقیم با کردها ارتباط داشتند:

## ۲ - ۱ جبهه قفقاز

ترکیه برای اجرای برنامه‌های جنگی خود بدون توجه به بیطرفی ایران از میان آذربایجان ایران بسوی قفقاز و دریای قزوین (خزر - مترجم) حرکت درآمد. ابتدا مقداری پیروزی بدست آورد و توانست بخشی از آذربایجان ایران و قفقاز روسیه را تصرف کند در میانه زمستان ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ سپاه روس به یورش متقابل پرداخت. نیروهای عثمانی را شکست داده بسوی مرز روس - عثمانی عقب رانده و در خاک ترکیه به پیشروی دست زد و ترابوزان، وان، ارزروم، ارزنجان، بتلیس، موش و... را اشغال نمود. میدان این حرکت سرانجام بسوی بخش جنوبی کردستان امتداد یافت. سپاه روس در دسامبر ۱۹۱۵ (- م) محرم ۱۳۳۴ هق / آذر ماه ۱۲۹۴ هس - مترجم) تبریز و در ماه مه ارومیه و سپس اشنویه و ساوجبلاغ و بانه را گرفت و در فوریه ۱۹۱۶ (- م) / ربیع الاول ۱۳۳۴ هق / بهمن ماه ۱۲۹۴ هس - مترجم) به کرمانشاه رسید. در بهار ۱۹۱۶ (- م) / سه ماهه دوم ۱۳۳۴ هق / بهار ۱۲۹۵ هس - مترجم) از مرز ایران - عثمانی از ۳ جهت: رواندوز، پنجوین، خانقین بسوی کردستان جنوبی خزید.

رفتار نیروهای روسی عموماً و تیپهای مسلح ارمنی و قزاق خصوصاً، در کردستان بسیار ناروا بود. از کشتن و غارت اموال و دارائی مردم و ویران کردن شهرها و آبادیها فروگذار نکردند. طوایف کرد در بسیاری جاها ناچار بودند نومیدانه در برابر پیشروی نیروهای روسیه پایداری کنند. در این جبهه آرمانهای برنامه جنگی ترکیه تحقق نیافت و به شکست مؤثری انجامید و بخشی از قلمرو خود را از دست داد. ولی هدف آلمان که میخواست با سرگرم کردن بخشی از نیروهای روس در خاور میانه جبهه جنگی تازه‌ای درست کند، بجا آمد. این میدان هر چند در تاریخ جبهه قفقاز نام گرفته، ولی در حقیقت میبایستی بنام جبهه کردستان باشد. زیرا جنگ گرم و اصلی این میدان و بیشتر جنگها و درگیریهای شدید میان نیروهای روس و ترک روی خاک کردستان روی داده و شمار بسیاری از قربانیانش چه سرباز در صفوف نیروهای عثمانی و چه سکنه منطقه کرد بودند.

## ۲ - ۲ جبهه بین النهرین

در ششم نوامبر ۱۹۱۴ (-) ۱۹/م ذیحجه ۱۳۳۲ هـ/ق ۱۵/آبانماه ۱۲۹۳ هـ - مترجم) نیروهای بریتانیا در فاو پیاده شدند و در بیست و دوم ماه وارد بصره گردیدند. هدف از این عملیات جنگی حفاظت چاههای نفتی جنوب غربی ایران در مقابل خطر حمله دشمن بود. انجام این یورش چنان آسان بود که فرماندهی نیروها را برانگیخت تا پیشنهاد کند اجازه داده شود بیشتر در جهت شمال خود بسوی بغداد پیشروی کنند. نیروهای بریتانیا در سوم ژوئن ۱۹۱۵ (-) ۲۳/م شعبان ۱۳۳ هـ/ق ۱۳/تیرماه ۱۲۹۴ هـ - مترجم)، عماره و در بیست و پنجم ژوئیه ناصریه و در سی ام سپتامبر کوت والاماره را گرفتند و در پایان نوامبر جنگ به نزدیکی سلمان پاک واقع در سی کیلومتری شهر بغداد رسیده بود. در آنجا نیروهای عثمانی بفرماندهی ژنرال آلمانی گولتس، نیروهای بریتانیا را شکست داده ناچار کردند به کوت پس بنشینند و در آنجا این نیروها را محاصره کردند. در بیست و پنجم آوریل ۱۹۱۶ (-) ۲۳/م جمادی الثانی ۱۳۳۴ هـ/ق ۵/اردیبهشتم ۱۲۹۵ هـ - مترجم) نیروی بریتانیا در کوت شکست خورد و سیزده هزار تن از افرادش به اسارت درآمدند. ولی این نیرو با آمدن نیروی تازه نفس تقویت و برای پیشروی بسوی بغداد آماده شد. هدف از حرکت اینبار آنها پیوستن به نیروهای روسی بود که در داخل خاک ایران بسوی بین النهرین پیشروی میکردند. در یازدهم مارس ۱۹۱۷ (-) ۱۷/م جمادی الاول ۱۳۳۵ هـ/ق ۲۰/اسفندماه ۱۲۹۵ هـ/م ۱۱/مارس ۱۹۱۷ - مترجم) نیروهای بریتانیا بفرماندهی ژنرال مورد به شهر بغداد رسیدند. رفتار نیروهای بریتانیا با مردم مناطق اشغالی بارفتار نیروهای روسی متفاوت بود. نیروهای بریتانیا ضمن اینکه میکوشیدند از راه عملیات جنگی منطقه را صرف کنند، تلاش میکردند دوستی و پشتیبانی سکنه نواحی اشغالی را نیز جلب کنند. به آنان وعده رهایی از سلطه سیاه ترک، اصلاح وضع زندگی و تأمین آسایش و امنیتشان را میدادند. ژنرال مورد طی بیانیۀ مفصلی که در نوزدهم مارس ۱۹۱۷ برای مردم بغداد پخش نمود، نوشته بود: "... نیروهای مانع بعنوان اشغالگری دشمن بلکه بمثال رهائی بخش بداخل شهر یاسرزمین شما آمده اند..."<sup>۶</sup> واز نامداران آنجا دعوت میکرد که برای تنظیم امور خویش با افسران و سیاستمداران نیروهای همکار نمایند.

کار بدستان بریتانیا در بغداد روز چهارم ژوئیه ۱۹۱۷ (-) ۱۳/م رمضان ۱۳۳۵ هـ/ق ۱۳/تیرماه ۱۲۹۶ هـ - مترجم) پخش روزنامه عربی زبان "العرب" را آغاز کردند. این روزنامه گذشته از پخش اخبار پیروزیهای متفقین و شکست ترکیه و آلمان میکوشید احساسات ملی اعراب را بر علیه ترکیه بجوش آورد، دوستیشان را جلب کند و وعده متفقین را درباره آزادی ملل به آنان ابلاغ نماید. هدف این نیروها در پیوستن به سپاه روس بوقوع پیوست و هردو نیرو در سمت خانقین بهم پیوستند تا با هم بسوی موصل پیشروی کنند. برپائی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ (-) ۱/م ربیع الثانی ۱۳۳۵ هـ/ق ۱/بهمن ماه ۱۲۹۵ هـ - مترجم) بر علیه قیصر در صفوف نیروهای روس آشوب برپا کرد. در اکتبر همان سال هنگامیکه بلشویکها قدرت را بدست گرفتند، جنگ با ترکیه را متوقف ساختند و به طر حریزی پس کشیدن یکباره همه نیروهایشان از نواحی اشغالی برداختند.

بیرون رفتن روسیه از جنگ، بریتانیا را از فکر اشغال موصل پشیمان نکرد و خود بتنهائی به زمینه سازی سیاسی و جنگی و اجرائی نقشه اش پرداخت. در اول ژانویه ۱۹۱۸ (-) ۷/م ربیع الاول ۱۳۳۶ هـ/ق ۱۱/دیماه ۱۲۹۶ هـ - مترجم) کار بدستان بریتانیا در بغداد برای تبلیغات در میان کردان، جهت برانگیختن احساسات ملی آنها بر علیه ترکیه به نشر روزنامه کرد زبان "ت- تیگه یشتنی راستی" (درک حقیقت - مترجم) پرداختند.<sup>۷</sup> نشانه های سقوط روز به روز بیشتر در نیروهای عثمانی آشکار میشد. بریتانیا به خزیدن بسوی شمال ادامه داد. در بیست و هشتم آوریل (۱۶/رجب ۸/اردیبهشت - مترجم) به طوزخرماتو رسید و روز بعد کفری و کرکوک را اشغال نمود. این هم پیشاهنگ جنگ بیرون راندن یکباره اقتدار ترک از کردستان جنوبی بود.

## ۲ - ۳ جبهه عربستان

در گرما گرم جنگ، حسین شریف مکه پسرش امیر عبداللہ را در قاهره نزد لرد کیچنر بریتانیائی فرستاد تا در برابر آزادی اعراب و تحقق آرمانهایشان آمادگی خود را برای همکاری با بریتانیا بر علیه دولت عثمانی به او ابلاغ نماید. بریتانیا در آغاز به این پیشنهاد واقعی ننهاده ولی در سال ۱۹۱۵ (-) ۱۳/م ۱۳۳۳ هـ/ق ۱۲۹۴ هـ - مترجم) بمصلحت دانست از اعراب بر علیه ترکها بهره برداری کند. سرهنگ مک ماهون نماینده بریتانیا در قاهره با حسین تماس گرفت. چندین نامه میان طرفین رد و بدل شد. حسین در نامه روز چهاردهم ژوئیه ۱۹۱۵ (-) ۱/م ۱/رمضان ۱۳۳۳ هـ/ق ۲۳/تیرماه ۱۲۹۴ هـ - مترجم) که خواسته های خود را برای مک ماهون بیان میدارد، در بند اول آن مینویسد:

۱ - بریتانیا استقلال ممالک عربی را که مرزهای آن از شمال میریسین و آدانا آغاز میشود و به خط ۳۷ در بیرجیک، اورفا، ماردین، میدیات، جزیره ابن عمر، عمادیه تامر از ایران میرسد، از شرق تا مرز ایران تاخلیج بصره، از جنوب اقیانوس

هند بجز عدن که بدون تغییر باقی میماند، از مغرب دریای احمر، دریای مدیترانه تا میرسین مورد تایید قرار دهد. انگلیس خلافت عرب را بر اسلام قبول کند.<sup>۸</sup>

حسین در این تعیین حدود بخش بزرگی از میهن ملت کرد را در داخل سرزمین مورد ادعای خود قرار داده، در حالیکه همه دول عربی آفریقا را از آن کنار زده است. طمع نژاد پرستان عرب به خاک کردها از آن زمان آغاز شد. بریتانیا بدون آنکه تعهد روشن و کاملی به حسین بدهد، با او برای مشارکت در جنگ بر علیه دولت عثمانی بتوافق رسید. حسین در پنجم ژوئن ۱۹۱۶ (م - ۲۲ رجب ۱۳۳۳ هـ/ ۱۵ خرداد ماه ۱۲۹۴ هـ - مترجم) شورش اعراب را بر علیه سلطه ترکها اعلام نمود و از همه اعراب خواست صفوف سپاه ترک را ترک کنند و به نیروهای او بپیوندند. بریتانیا کلنل لورنس و چند افسر دیگر را برای فرماندهی و سازماندهی امور جنگی شورش به حجاز فرستاد و همچنین شماری از افسران عربی را که اسیر انگلیس بودند بشرط مشارکت در آن آزاد نمود. نیروهای عربی برای پاکسازی حجاز به یورش به سپاه ترکها پرداختند. حسین خود را ملک عرب نام نهاد، ولی چون انگلستان این نام را نپسندید، آنرا به ملک حجاز تغییر داد. در این جبهه شصت و پنج هزار سرباز ترک به شورش اعراب سرگرم بودند. شورش سرانجام راه خود را برای بیرون راندن نیروهای ترک از حجاز و سوریه و فلسطین هموار ساخت.

### ۳ - موضع خلقهای غیر ترک

تحقق اهداف انور پاشا و همراهانش به یک استراتژی نظامی - سیاسی نیازمند بود. پیش از هر چیز به میزان همبستگی خلقهای عثمانی و وفاداری آنان به آن امپراطوری بستگی داشت. ترکیه سرزمینی چند ملیتی و چند مذهبی بود. طبق برخی سرشماریها سکنه آن زمان سرزمین عثمانی به بیست و پنج میلیون میرسید که تنها ده میلیون آنان ترک بودند که کمتر از نصف کل جمعیت کشور را در بر می گرفت. بقیه آنرا ده میلیون عرب و دو میلیون ارمنی و یک میلیون ونیم کرد و مابقی را سایر ملل مختلف تشکیل میدادند. ترکیه فاقد سازش دینی بود.

حکومت عثمانی بدرازی زمان بر علیه خلقهای غیر مسلمان سیاست استثمار در پیش گرفته بود. پس از پیدایش "ترکهای جوان" هم سیاست بهره کشی ملی را در برابر ملیتهای غیر ترک بکار برد. کوشش ترکهای جوان برای ذوب خلقهای غیر ترک و غیر مسلمانان در بوتله ملی ترک، در عصریکه آزادی دین و مذهب و ملت در دنیا معمول شده بود، همه خلقهای غیر ترک داخل خاک عثمانی را از حکومت ترک دل آزرده کرد. اگر اشتراک دین کرد و عرب را بملت ترک گردهم می آورد؛ خلقهای مسیحی با آنان نه اشتراک دینی داشتند و نه اشتراک ملی، بلکه همیشه زیر بارستم ملی و دینی بودند. این هم آنان را بسوی پناه بردن به دول بیگانه برای حفاظت خود و استفاده از هر فرصتی برای رهائی از دوزخ استثمار عثمانی سوق میداد. در میان خلقهای مسیحی امپراطوری عثمانی بهنگام جنگ جهانی اول، سه خلق از اهمیت ویژه ای برخوردار بودند؛ ارمنی، آسوری و یونانی. یونانیان زیر دست ترکیه گرچه همیشه بر علیه امپراطوری بادل اروپائی همکاری کردند ولی در سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ (م - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۶ هـ/ ۱۲۹۳ - ۱۲۹۷ هـ - مترجم) هیچ گرفتاری مهمی برای ترکها درست نکردند. اختلاف یونانی - ترک، پس از توقف جنگ پدیدار شد.

### ۳ - ۱ آرامنه

زمان درازی بود که ملت ارمن استقلال خود را از دست داده، میان روسیه و ترکیه تقسیم شده و نیز اقلیتهای پراکنده ای از آنان در ایران بودند. جنبش ملی ارمن قبل از جنبشهای ملی خلقهای مسلمان و عرب و کرد رشد کرده بود. آرامنه امیدوار بودند به یاری روسیه به اهداف ملی خود برسند، در جنگهاییکه میان روسها و ترکها روی میداد، آشکارا و نهانی باروسیه در برابر ترکها همدمستی میکردند. این نیز بهانه ای تاریخی بود در دست ترکها و متعصبین برای آزار و مجازات گروهی آنان. باشعله و شدن جنگ جهانی اول، آرامنه مشارکت ترکها در جنگ با احساسی آمیخته از بیم و امید و ترس از انتقام مورد انتظار ترکها که هیچ فشار خارجی نمیتوانست مانع آن شود و امید شکست ترکیه و پیروزی متفقین بویژه روسها پذیرفتند. کلیساهای آرامنه اعلام کردند که قیصر روسیه محافظ همه آرامنه جهان است و درخواست نمود: هرارمنی، هر کمک مادی یا انسانی را که از دستش بیاید به سپاه روسیه تقدیم کند. روسیه نیز بیانیهای رسمی صادر کرد که آرامنه را به قیام بر علیه ترکها تشویق میکرد و به آنان وعده رهائی میداد. آرامنه به این ندا پاسخ دادند آنان صفوف سپاه ترک را ترک مینمودند و دسته جمعی به سپاه روس میپیوستند و روسیه را برای پیشروی یاری میدادند و از نیروی اشغالگر همچون رهائی بخش استقبال میکردند.

ترکیه موضع گیری از آرامنه را بسختی پاسخ داد و از آنها بشدت انتقام گرفت. در ماه ژوئن ۱۹۱۵ (م - ۲۲ رجب ۱۳۳۳ هـ/ خرداد ماه ۱۲۹۴ هـ - مترجم) قرار انتقال آرامنه را از ناحیه غرب آناتولی صادر نمود. طلعت پاشا وزیر امور داخله ترکیه خود

مستقیماً شیوه انتقال ارامنه را در سالهای ۱۹۱۵-۱۹۱۶ (م/ ۱۳۳۳-۱۳۳۴ هق/ ۱۲۹۴-۱۲۹۵ هس- مترجم) سر پرستی کرد. اجرای این قرار ایالات شرقی را از ارامنه خالی کرد. بنا بر گفته برخی از منابع موثق میبایستی دو میلیون ارمنی به این مشقت گرفتار شده باشند که از آن جمله ۶۰۰ هزار نفرشان مرده‌اند.<sup>۱۰</sup> این فاجعه در تاریخ به "کشتار ارامنه" معروف است. روسیه تعدادی تیپ مسلح از ارمنیان درست کرده بود. آنان انتقام بدبختی خود را از نواحی کردنشین می‌گرفتند که توسط سپاه روس اشغال میشدند. کاربدستان روسیه بجای کوشش برای آشتی دادن خلقهای کرد و ارمنی، تیپهای مسلح ارمنی را در انتقام‌گیری از کردها و تعمیق ناسازگاریهای میان دو خلق همسایه آزاد گذاشته بودند. پیروزی انقلاب اکتبر و عقب‌نشینی روسیه از کردستان و چشم‌پوشی از پشتیبانی ارامنه و الغای تیپهای مسلحشان، مشقت خلق ارمن را شدت بخشید.

### ۳ - ۲ آسوریها

آسوریان باندازه ارمنیان گرفتار محنت نشدند ولی آنان هم زیر بار ستم‌دینی و اجتماعی و اقتصادی قرار داشتند. پس از پیشروی سپاه روس در کردستان، آسوریان هکاری بر علیه ترکها قیام کردند. در تابستان ۱۹۱۵ (م/ اواخر ۱۳۳۳ هق/ تابستان ۱۲۹۴ هس- مترجم) دسته‌جمعی شکست‌خورده به نواحی زیر سلطه سپاه روس در خوی، سلماس و ارومیه کوچیدند و چندین هزار نفرشان به صفوف سپاه روس پیوستند. کاربدستان روس شماری تیپ ویژه از آنها تشکیل دادند. در آغاز سال ۱۹۱۸ (م/ سه ماهه دوم ۱۳۳۶ هق/ اواخر ۱۲۹۶ هس- مترجم) شمار آنان به حدود دوازده هزار مسلح میرسید که تحت فرماندهی آقاپطرس بودند.<sup>۱۱</sup> این نیروها دوش‌بدوش سپاه روس در جنگ بر علیه عثمانی شرکت داشتند، با این امید که به آرمانهای خویش در راه آزادی و استقلال برسند.

سمکون رئیس عشیره شکاک، مارشیمون پیشوای دینی آسوریان را کشت. این نیز به ایجاد اختلافی خونین میان آسوریان و کردها انجامید و هردو از قتل‌عام یکدیگر دریغ‌نمی‌ورزیدند. پس از عقب‌نشینی روسیه از ایران، آسوریان بی‌پشت و پناه ماندند. ترک‌هابهانه تنبیه نسطوریان هکاری که تبعه عثمانی بودند به ناحیه ارومیه یورش بردند. روسیه در منطقه نموده بود، بریتانیا نیز نسطوریان را آگاهی داد که به یاری بریتانیا امیدوار نباشند و به خود تکیه کنند.<sup>۱۲</sup> آنان زیر فشار جنگی ترکیه از جنوب دریاچه ارومیه به نواحی زیر دست بریتانیا در همدان عقب‌نشستند و از آنجا به عقب‌بسته منتقل شدند. آسوریان به یک فاجعه ملی گرفتار آمدند. آنان از میهن خویش آواره و در ممالک خاورمیانه و اروپا آمریکادردرو پخش و پلا شدند.

### ۳ - ۳ اعراب

اعراب در شماره با ترک‌ها برابر و حتی بیش از آنها بودند. با ترک‌ها و کردها اشتراک دینی داشتند و در سپاه ترکیه و دستگاه‌های حکومتی آن چند افسر عالی‌رتبه و کاربدست بزرگ داشتند. سیاست "تمرکز" و ترکی کردن که حکومت اتحادیه‌دار مناطق عربی به اجرا گذاشته بود، نابرابری در نمایندگی "مجالس"، فشار بر سازمانهای فرهنگی و سیاسی اعراب، شعور تجزیه‌طلبی رادرمیان روشنفکران عرب ایجاد کرده بود. از سالهای پس از انقیاد عثمانی تا بروز جنگ، در استانبول، قاهره، دمشق، بیروت، بغداد، پاریس و... چندین سازمان ملی عربی آشکارا و نهانی برای بررسی خواسته‌های ملی اعراب تشکیل شده بود، که بر حسب اختلاف عقیده متفاوت بودند. شماری از آنان خواستار "لامرکزی" در چهارچوب دولت عثمانی و شماری خواهان جدائی همه ملت عرب و تشکیل یک دولت متحد عربی بودند.

رهبری ترک بهنگام در گرفتن جنگ، شکی در مورد وفاداری اعراب نداشت. برپائی شورش اعراب با همکاری انگلیس در حجاز بر علیه دولت عثمانی (۱۹۱۶) (م/ ۱۳۳۴ هق/ ۱۲۹۵ هس- مترجم) برای حکام ترک امری غیرمنتظره بود. شورش عرب بسرکردگی حسین ضربه‌کشنده‌ای بود بر پیکر دولت عثمانی. ترک‌ها با وجود سیاستی که برای مجازات گروهی ارامنه به دلیل همدستی با روسیه در پیش گرفتند، در برابر اعراب که با همکاری انگلستان بر علیه آنان قیام کرده بودند، از اجرای سیاست همانندی خودداری کردند.

جمال‌پاشا فرمانده نیروهای ترک در سوریه و فلسطین در میان اعراب به "جمال‌السقاح" مشهور است زیرا چند سرکرده جنبش ملت عرب را بدلیل پیداشدن نامشان در آرشیو کنسولگری فرانسه در بیروت، در شام به دار آویخت. ترکها از بکارگیری روش درندانه‌ایکه برای سرکوب ارامنه در پیش گرفته بودند، در مورد اعراب خودداری کردند و حتی به سیاست مذاکره با شریف حسین پرداختند. جمال‌پاشا بسیار کوشید حسین را در برابر پذیرفتن خواسته‌های ملت عرب از همکاری با انگلیس پشیمان کند. هم‌اوست که حسین را از راز توافق نهانی متفقین برای تقسیم ولایات عرب آگاه ساخت ولی دیگر دیر شده بود. چرب‌زبانی جمال‌پاشا بر شریف حسین کارگر نشد. وی نه تنها به وعده‌های جمال‌پاشا درباره آینده ولایات عرب توجهی

نکرد بلکه برای تقویت اطمینان انگلیسها نسبت به خود، نامه‌های او را برای اثبات پاکدلی و وفاداری خود در مقابل بریتانیای کبیر برایشان فرستاد<sup>۱۳</sup>

### ۳ - ۴ کردها

کردهانیز همدین ترکها و اعراب بودند. اگرچه همواره باسلطه ترکها به رویارویی برخاسته بودند ولی در سالهای جنگ وفادار ماندند، در حالیکه بجز آنان همه ملت‌های دیگر، عرب، ارمنی و آسوری بر علیه ترکیه برگشتند و قیام کردند، حتی فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی و تشکیلاتی کردی که پیش از جنگ برای دستیابی به حقوق ملی انجام میگرفت در زمان جنگ خاموش شد. کردان هیچگونه گرفتاری نظامی یا سیاسی کارگری برای کار بدستان ترک پیش نیاوردند. افسران و سربازان کرد در صفوف سپاه ترک در همه میادین نبرد شرکت داشتند. علت چه باید باشد؟ چرا سران کرد نیز چون شریف حسین از شرایط زمان جنگ که فرصت مناسبی برایشان پیش آورده بود سود نبردند تا کوششهای خود را در راه تحقق آرمانهای ملی خویش تجدید کنند، بلکه برعکس گذشته به عثمانی وفادار ماندند؟

گمان میرود کسانی بر این باور باشند که "فتوای خلیفه" برای "غزاه جهاد" یعنی احساسات دینی کردها را بر آن داشت که وفادار و امین در خدمت ترک بمانند، در کشتار مسیحیان شرکت کنند بدون آنکه در این فرصت طلائی هیچ نافرمانی یا شورش در کردستان روی دهد. در حالیکه کردها پیش از جنگ همواره در حال یاغیگری و شورش بوده‌اند. این تفسیر یکجانبه است. بسیاری از مردان نامی کرد از جمله چندین شیخ و ملای متدین پیش از جنگ و در سالهای جنگ آمادگی خود و ملت کرد را برای همکاری هم با روس و هم با انگلیس در برابر پشتیبانی آنها از حقوق ملی کردها اعلام داشتند. هر چند شمار زیادی از شیوخ و ملاهای کردستان در آغاز جنگ به ندای جهاد پاسخ گفتند و مردم را به غزای با کفار تشویق کردند ولی طولی نکشید که این جوش و خروش فروکش کرد. در هماندم چندین شیخ و ملای کرد هیچ باوری به جهاد و غزای عثمانی نداشتند، در برابر آن ایستادند و بدینجهت به مجازات و آزار و حتی قتل و طناب دار گرفتار شدند. از آنجمله شیخ باباسعید غوث آبادی<sup>۲۶</sup> شیخ طریقت قادری در مکریان<sup>۱۴</sup> چندین شاعر کرد نیز بر علیه این جنگ شعر سروده‌اند.<sup>۱۵</sup>

گروهی نیز این رفتار "درست" کردان را به این نسبت میدهند که ترکها زیرکانه توانسته‌اند احساس اغتشاش خواهی آنان را بسوی مسیحیان همسایه‌شان؛ آرامنه و آسوریان سوق دهند و به جنگ با آنها سرگرمشان سازند. این ممکن است یکی از علل این رفتار باشد ولی تهادلیل آن نیست. جنبش ملی کرد در آن زمان از یک رهبری وارد به کاروبار دنیوی و دارای سازمانهای گسترده برخوردار نبوده است که بتواند پایه‌های استراتژی عمومی جنبش را بریزد و مردم کردستان را برای اجرای آن آماده کند و از شرایط میهنی-کردستان، شرایط منطقه‌ای- خاورمیانه، شرایط جهانی- دول اروپائی و آمریکا استفاده کند. متفقین هم در آن زمان به نیرو و توان خود میبایندند، گمان میبردند به نیروی خلقهای منطقه نیازی ندارند، خود میتوانند بر حسب توافقات نهانی که در حال آماده کردنش بودند به اشغال و تقسیم آن بپردازند. پیش از برپائی جنگ، همه کوششهای سران و مردان نامی کرد با کار بدستان روسیه برای ایجاد مناسبات دوستی و همکاری کرد - روس و بدست آوردن پشتیبانی روسیه برای آرمانهای ملی جنبش رهائیبخش کرد به نتیجه‌ای نرسید. از آنجمله:

- رفتن عبدالرزاق بدرخان به قفقاز و مسکو<sup>۱۶</sup>

- رفتن شیخ عبدالسلام بارزانی و سمکو به تفلیس<sup>۱۷</sup> (۱۹۱۴) - (م/۱۳۳۲/هق/۱۲۹۳/هش - مترجم)

- تماس سران قیام بتلیس؛ ملا سلیم افندی و همراهانش با دیپلماتها و کار بدستان روسی (۱۹۱۴)<sup>۱۸</sup>

کار بدستان روسی بجای اهمیت دادن به جنبه سیاسی در مناسبات خود با بزرگان کرد، در تلاش یافتن نوکر و جاسوس و خریدن مردان نامی کرد بودند تا بهنگام لزوم از ایشان بهره برداری کنند. متفقین در آغاز جنگ هیچ اهمیتی به همکاری و پشتیبانی جنگی ملت کردندادند. در گرما گرم جنگ با هم هیچ یک از تلاشهای سران کرد با روس و انگلیس نتیجه نرسید. انگلیس بیهانه اینکه کردستان در آن دوران در حیطه مناطق مورد توجه او نبود به این خواسته توجهی نکرد و روس نیز بدان اهمیتی نداد زیرا آن کشور نیز روی همکاری مسیحیان کردستان؛ آرامنه و آسوریان شرط بندی کرده بود. از آنجمله:

- تلاش شریف پاشا با انگلیس، بار اول در سال ۱۹۱۴ در آغاز در گرفتار جنگ و بار دوم در سال ۱۹۱۸ - (م/۱۳۳۶/هق/

۱۲۹۷/هش - مترجم) در نزدیکیهای پایان گرفتن جنگ.<sup>۱۹</sup>

- تلاش کامل بیگ و حسن بیگ بدرخان با روس.<sup>۲۰</sup>

متفقین در آن زمان به این دعوت پاسخ نگفتند، زیرا روسیه نمیخواست حقوق ملی کرد را تایید کند بلکه میخواست با همکاری خلقهای مسیحی منطقه را اشغال نماید. بریتانیان نیز نمیخواست وظایف خود را با گسترش مسئولیتش به آن مناطق "که میبایستی

منطقه نفوذ روسیه و فرانسه «باشد، سنگین کند. نیکیتین در این باره موضوعی را باز گوی می کند که خود شاهد آن بوده است: «می دانیم که کمال بیگ بوتان، یکی از افراد خانواده بدرخانی، در ۱۹۱۶ (-) ۱۳۳۴/م/هق/۱۲۹۵ هـ- مترجم) در تفلیس فعالیت زیادی بخرج داد تا مگر مسأله آلمان ملی کردن را به دوک بزرگ نیکلا، نایب السلطنه قفقاز و سرفرمانده نیروهای روسیه در جبهه ترکان بقبولاند. بهر حال بنظر نمی رسد که در آن زمان دولت روسیه از سیاست معینی نسبت به کردن پیروی کرده باشد. مسئله کردن با دورنمای یک ارمنستان مستقل اشتباه میشد. من در اواخر سال ۱۹۱۷ (-) ۱۳۳۵/م/هق/۱۲۹۶ هـ- مترجم) در دفتر قنصلگری خود در ارومیه پیکی را که از جانب «جمعیت استخلاص کردستان» آمده بود بحضور پذیرفتم. این پیکی نامه ای از سیدطه بدستم داد که در آن از من خواسته شده بود ترتیب ملاقاتی بین او و فرماندهان روس بدهم تا برای یک اقدام مشترک علیه ترکان به منظور آزادی کردستان باهم به توافقی برسند. سیدطه که از بند اسارت روسها گریخته بود برادر زاده شیخ عبدالقادر بود. خود شیخ که تا ۱۹۱۷ در قسطنطنیه مانده بود بعداً از آنجا گریخت و به مکه نزد حسین رفت.<sup>۲۱</sup>

سیاست روسیه در مورد کردها در آن زمان زیر تأثیر تفسیرهایش از وضع منطقه هنوز درباره نظریه روشنی به نتیجه نرسیده بود؛ اولاً چون روسیه کشوری گسترده و چندملیتی بود، به اشغال قلمرو ایران و ترکیه طمع داشت و نمیخواست هیچ ملت دیگری از آن منطقه شریکش باشد. بلکه میخواست به تنهایی این ناحیه را به بخشی از اراضی خود تبدیل کند. دیگر اینکه روسیه محافظت خلقهای اسلاو و مسیحیان زیر دست عثمانی را یکی از بهانه های استراتژیکی توسعه طلبی خود قرار داده بود، از اینرو نیز خود را چون محافظ مسیحیان نشان میداد و نمیخواست با نزدیکی به کردها و قبول خواسته های ملی آنان، مسیحیان را که در آن دوران با کردها ناسازگاری داشتند برنجاند.

بدست آوردن پشتیبانی کردها تادیرگاه در برنامه کار متفقین نبود، بلکه نیروهای روسیه بانهایت درندگی با آنان رفتار میکردند. برخی از سران دیپلمات روس بویژه چایخوفسکی، مینورسکی و گردینسکی در گزارشهای خود برای دستگاههای مقتدر بالائی بسیار تلاش کرده بودند که آنها را قانع کنند تا بجای کاربرد شدت و حدت برای به تسلیم واداشتن کردها روش بدست آوردن دوستی و پشتیبانیشان را بابهود رفتار نیروهای اشغالگر روسیه در کردستان و ایجا دناسبات دوستی با سران کرد و وعده تأمین حقوق ملی آنان بکار گیرند. ولی دیگر دیر شده بود زیرا این عقیده جدید درباره مسأله کرد در میان کردن مقتدر روسیه زمانی طرح ریزی شد که رژیم قیصری داشت به سقوط نزدیک میشد. تا اینکه در اکتبر ۱۹۱۷ (-) م/ ذیحجه ۱۳۳۵ هق/ مهرماه ۱۲۹۶ هـ- مترجم) روسیه شوروی بیکباره از جنگ کنار کشید و این ایده ها هرگز به اجرا در نیامدند. ژنرال نیسل فرمانده میسیون فرانسه در روسیه، طی گزارشی که چند روز پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ برای حکومت فرانسه نوشته، برخی از جنبه های این مسأله را روشن میکند. وی در این گزارش نوشته است: «هر عمل نظامی علیه ترکیه میتواند باید متکی بر یک عمل ایجاد اغتشاش سیاسی علیه این امپراطوری چندملیتی باشد. متفقین پیش از این «عربستان را متعلق به عربها» اعلام داشته اند، آنها باید با اعلام «کردستان از آن کردهاست» به این سیاست ادامه دهند... این یکی از اعمال موثری است که می تواند در جبهه قفقاز و در زمانی که بنظر میرسد عملیات نظامی روس دارد ارزش قبلی خود را از دست میدهد بکار برده شود... تمام مساعی روسها برای جلب کردها به پشتیبانی از خود ناموفق ماند... تاراجها و کشتارهایی که قزاقها مرتکب شدند باین امر کمک فراوانی نمود»

نیسل برای اجرای این سیاست جدید در مورد کردن پیشنهاد میکند متفقین یک گردهمایی تشکیل دهند و مینویسد: «ارامنه در این امر ما را یاری خواهند داد هر چند که خصومت بسیار کهنی که بین این دو خلق وجود دارد امری تاریخی باشد. ولی آرامنه درک میکنند که بوجود آمدن یک کردستان خودمختار تضمین جدیدی خواهد بود برای اجرای واقعی اصل ملیتها و تشکیل ارمنستانی خودمختار در آینده ای نزدیک.<sup>۲۲</sup>

حکومت فرانسه در سیزدهم دسامبر ۱۹۱۷ (-) م/ ۲۸ صفر ۱۳۳۶ هق/ ۲۲ آذرماه ۱۲۹۶ هـ- مترجم) در پاسخ ژنرال نیسل طی تلگرافی به او و همه فرماندهان منطقه اطلاع داد که: «دولت چنین می انگارد که جلب همکاری مداوم آرامنه و تمام مسیحیان قفقاز با اندک خرجی ممکن است... در مقابل، اظهار علاقه نسبت به ایلات کرد احساسات خصومت آمیز مسیحیان منطقه را نسبت به ما بر خواهد انگیخت... در نتیجه دولت فکر نمیکند که اگر مطابق با برنامه مشروح در گزارش ژنرال نیسل، آشکارا با ایجاد کردستان خودمختار موافقت کند، مناسب باشد... با این همه دولت در نظر دارد با استفاده از امکانات موجود کمک نظامی عشایر کرد را جلب نماید... کلنل شاردینی را میتوان مأمور یافتن واسطه های برای گفتگو با روسای کرد نمود...<sup>۲۳</sup>

اگر چه کرد تنه ملت بزرگی بود که در سالهای جنگ به عثمانی وفادار ماند ولی برعکس بیش از همه ملت های دیگر- بجز ارمنی - از دست ترکها رنج و مشقت دید. با وجود اینکه کردستان به ویرانه بزرگی تبدیل شد، گذشته از آنهایی که در میدان یا در نتیجه جنگ کشته شدند، کار بدستان ترک ۷۰۰ هزار کرد را ببهانه اینکه نواحی آنان بصورت میدان جنگ در

آمده بود، بزور از کردستان به ژرفای آناتولی کوچ دادند، اموال و دارائیشان را غصب کردند، بخشی از آنان درمیانه راه از گرسنگی مردند و بخشی دیگر نیز بینوا و درمانده شدند، که این وضع چیزی از مشقت خلق ارمنی کم نداشت، درحالیکه مصیبت ارامنه در سرتاسر دنیا بازتاب یافت، کسی از فاجعه کرد سخنی میان نیاورد.

#### ۴ - طرح پشت پرده برای تقسیم خاورمیانه

روسیه و بریتانیا اگر در سیاست منطقه‌ای خود در خاورمیانه و خاور نزدیک ناسازگار بودند. منافقشان بایکدیگر نمیخواند، استراتژی آنها در برابر همه منطقه بطور کلی و در برابر حفظ ترکیب امپراطوریهای ایران و عثمانی یا تقسیم آن باهم متفاوت بود. دونیروی مخالفی که هر دو چشم طمع به منطقه دوخته بودند و هر کدام بر پایه استراتژی منطقه‌ای خود به روش ویژه خویش، در پی جوئی تحقق اهداف و دستاوردهای ویژه خود بودند در سیاست منطقه‌ای تنها دوبار توانستند باهم بتوافق برسند: بار اول از بیم تهدید سرایت انقلاب فرانسه و رشد خطر ناپلئون بناپارت. بار دوم از بیم تهدید آلمان و گسترش نفوذ آن در اروپا و آسیا. بریتانیا و روسیه برای سدره خطر آلمان، بر سر حل ناسازگاریهای دیرینشان در نواحی خاورمیانه و خاور نزدیک، پس از ۱۵ ماه گفتگوی پیوسته بتوافق رسیدند، در سی و یکم اوت ۱۹۰۷ (- / م ۲۲ رجب ۱۳۲۵ هـ ق / ۹ شهریور ماه ۱۲۸۶ هـ ش - مترجم) وزیر امور خارجه روسیه، الکساندر ایزولسکی و سفیر بریتانیا در پترزبورگ، سرآرتور نیکلسون پیمان دوجانبه‌ای بستند. در این پیمان توافق نمودند که:

- ۱ - تبت بیطرف باقی بماند و هیچ طرفی در آن دخالت نکند.
- ۲ - در شرایط موجود "استاتوس کفو" در افغانستان همچنان منطقه نفوذ انگلستان باقی بماند.
- ۳ - ایران به منطقه نفوذ انگلیس و روس و یک منطقه بیطرف مابین هر دو منطقه تقسیم شود. بنابر این پیمان، خاک ایران به سه بخش تقسیم میشد:

*منطقه نفوذ روس:* همه آذربایجان، خراسان، گرگان، مازندران، گیلان، اراک، قم، ساوه، یزد، نائین، اصفهان، بروجرد، تهران، قزوین، زنجان، همدان، کرمانشاه، کردستان، قصر شیرین.

*منطقه نفوذ انگلیس:* کرمان، بیرجند، سیستان، بلوچستان، کناره‌های تنگه هرمز، چاه‌بهار، بندرعباس، منطقه بیطرف: قاینات، خوزستان، فارس، لرستان، چهارمحال بختیاری، بوشهر.<sup>۲۴</sup>

بنابراین توافق از سال ۱۹۱۱ (- / م ۱۳۲۹ هـ ق / ۱۲۹۰ هـ ش - مترجم) نیروهای روس و بریتانیا داخل ایران شده بودند، وقتی هم که جنگ آغاز شد سپاهیان روس و انگلیس بدون آنکه استقلال و بیطرفی ایران را محترم بشمارند، یا ایران خود بمقابله برخیزد، عملاً آنرا اشغال کردند. جنگ هنوز در همه میدانهای اروپا و خاورمیانه بگرمی ادامه داشت و سرنوشت آن هنوز روشن نبود که به کدام جانب میل خواهد کرد، که دول امپریالیستی اروپائی میان خود برای توافق بر سر شیوه تقسیم سرزمینهای عثمانی و ایران به گفتگو و معامله پرداخته بودند. در همان زمان جنگ، بر سر چگونگی تقسیم خاورمیانه بتوافق رسیدند. طرحهای این توافق کلی ۴ مرحله اصلی را طی میکرد: توافق استانبول، توافق لندن، توافق سایکس- پیکو، توافق سان ژن دمورین.

#### ۴ - توافق استانبول

در ماههای مارس و آوریل ۱۹۱۵ (- / م / ماههای ربیع الثانی و جمادی الاول ۱۳۳۳ هـ ق / اسفند ماه ۱۲۹۳ و فروردین ماه ۱۲۹۴ هـ ش - مترجم) چند نامه میان پترزبورگ و پاریس و لندن رد و بدل شد. سرانجام روسیه از طرفی و بریتانیا و فرانسه از جانب دیگر به توافق سری استانبول رسیدند. بنابر این توافق<sup>۲۵</sup> میبایستی: استانبول، کناره غربی بسفر، دریای مرمره، داردانل، همچنین تراس جنوبی تا خط انوس - میدیا، کناره آسیای صغیر مابین بسفر و رودخانه ساخاریا و محلی در خلیج اسمیدکه بعداً تعیین شود، جزایر داخل دریای مرمره و جزایر ابروس و تیندوس به روسیه ملحق شود. روسیه نیز در مقابل، تعدادی از خواسته‌های بریتانیا و فرانسه را قبول کرد؛

۱ - درباره ترکیه:

- الف - استانبول برای متفقین بندری آزاد باشد و آزادی کشتیرانی در بغازهایش تأمین شود.
- ب - روسیه حقوق ویژه بریتانیا و فرانسه را در ترکیه آسیا ضمن توافقی جداگانه قبول میکند.



ج - اماکن مقدسه از ترکیه جدا شود و همراه با عربستان تحت یک حکومت اسلامی مستقل درآید.

۲ - درباره ایران:

الف - روسیه رضایت خواهد داد که منطقه بیطرف آنچنانکه در توافق انگلو- روس تعیین شده به منطقه نفوذ بریتانیا ملحق شود.

ب - در این توافق باید ۳ دگرگونی در نظر گرفته شود، اولاً نواحی همسایه شهرهای اصفهان و یزد به منطقه روسیه ملحق شود. ثانیاً بخشی از خاور دور منطقه بیطرف که همسایه قلمرو افغانستان است به منطقه روسیه ملحق شود. ثالثاً روسیه در منطقه نفوذ خود آزادی عمل کامل داشته باشد (یعنی آزادی تصرف دائمی آن مناطق را داشته باشد).

۴ - ۲ توافق لندن:

سال اول جنگ، ایتالیا در پیوستن به یکی از طرفهای جنگ دودل بود. میکوشید در یاد که از کدام طرف دستاورد بیشتری نصیبش خواهد شد. سرانجام متفقین توانستند با وعده سهمی از دستاوردهای جنگ، آن کشور را بسوی خود جلب نمایند. در آوریل ۱۹۱۵ (- م / جمادی الاول ۱۳۳۳ هـ ق / فروردین ماه ۱۲۹۴ هـ ش - مترجم) بریتانیا و فرانسه و روسیه در لندن با ایتالیا پیمانی بستند. متفقین ادعاهای ارضی ایتالیا را در شمال آفریقا و غرب آناتولی و کنار دریای مدیترانه تأیید کردند، که در عوض، ایتالیا دوش بدوش آنان در جنگ شرکت کند. ایتالیا در بیستم اوت ۱۹۱۵ بر علیه ترکیه اعلان جنگ نمود.

۴ - ۳ توافق سایکس - پیکو:

در سال ۱۹۱۵ بریتانیا و فرانسه برای تقسیم سرزمین آسیای ترکیه به مشورت پرداختند. از سوی بریتانیا سر مارک سایکس و از جانب فرانسه ژرژ پیکو برای گفتگو و معامله تعیین شده بودند. آنان پس از رد و بدل کردن چند نامه بایکدیگر بتوافق رسیدند. برای جلب رضایت روسیه نیز در بهار ۱۹۱۶ نزد سازانوف وزیر امور خارجه روسیه رفتند. سازانوف و پالیولوگ سفیر فرانسه در آوریل ۱۹۱۶ بر سر خواسته‌های روسیه توافق کردند. بدین ترتیب توافق عمومی بریتانیا و فرانسه و روسیه بر سر شیوه تقسیم خاور میانه و سهم هر کدام، به انجام رسید که رویهم عبارت بودند از ۱۱ نامه و در تاریخ بتوافق سایکس - پیکو مشهور است. بموجب آن میایستی:<sup>۲۶</sup>

۱ - الف - مناطق ارزروم، ترابوزان، بتلیس، تاملی در غرب ترابوزان بر روی دریای سیاه بروسیه ملحق شود.  
ب - مناطق کردستان از جنوب وان و بتلیس، از مابین موش، سییرت، آبراه دجله، جزیره ابن عمر، سلسله کوه‌های مشرف بر عمادیه تا منطقه مرگور نیز از آن روسیه باشد.

۲ - نواحی ساحلی دریاهای سوریه، ولایت آدانا، سرزمینی که از عینتاب ماردین تا مرز روسیه و از شمال روی خطی از آداداغ از میان قیصریه، آداداغ، جیلوداغ زازا به ایجن - خاریوت میگذرد سهمیه فرانسه باشد.

۳ - نواحی جنوب بین النهرین و بغداد و همچنین بنادر حیفا و عکا در فلسطین سهمیه ایتالیا باشد.

۴ - در نواحی واقع در مابین مناطقی که زیر سلطه فرانسه و بریتانیا واقع میشوند، کنفدراسیونی از چند دولت عربی یا یک دولت عربی تشکیل داده شود. آنجا هم به منطقه نفوذ فرانسه و بریتانیا تقسیم شود. بر این اساس سوریه و ولایت موصل به منطقه نفوذ فرانسه و سرزمینی هم که از فلسطین تا مرز ایران ادامه می‌یابد به منطقه نفوذ بریتانیا تبدیل میشود.

۵ - اسکندرون باید بندری آزاد باشد.

۶ - فلسطین بین المللی شود.

بعدها در آوریل تا اوت ۱۹۱۷، این توافقها با کمی دستکاری از سوی بریتانیا و فرانسه و ایتالیا در سان ژن دمورین دوباره تجدید شدند.

۴ - ۴ توافقها و آرمانهای خلقها

در این توافقات وعده‌های آشکار این دول به خلقهای منطقه بکلی بفراموشی سپرده شده و آرمانهای ملی خلقهای خاور میانه پایمال گردیده بود.

۴ - ۴ - ۱ آرمانهای اعراب

همزمان با گفتگوهای پنهانی دول اروپائی برای توافق بر سر چگونگی تقسیم منطقه، دفتر بریتانیا در قاهره به رد و بدل کردن نامه با شریف حسین سرگرم بود تا شورش بر علیه عثمانی را با همکاری بریتانیا، در برابر قبول وعده استقلال

ممالک عرب اعلام کند. حسین لشکر مسلحی تشکیل داد که دوش بدوش نیروهای بریتانیای مسیحی بر علیه نیروهای اسلامی عثمانی می‌جنگیدند، باین امید که پس از جنگ به آرمانهای خود برسند. در این توافق اگرچه از "کنفدراسیون چند دولت عربی یا یک دولت عربی" و "جدا کردن اماکن مقدسه اسلام و عربستان از ترکیه و قرارداد آن در یک حکومت اسلامی مستقل" سخن به میان آمده بود. ولی اینها هرگز با وعده‌هایی نمیخواندند که مک‌ماهون از جانب دولت بریتانیا به شریف حسین داده بود و با آرمان ملت عرب نیز همخوانی نداشتند. با وجود اینها نیز "بلفور" وزیر امور خارجه بریتانیا به "سازمان جهانی صهیونیستی" وعده داد که از آنان برای ایجاد یک میهن ملی یهودیان در فلسطین پشتیبانی کند که بعدها به بزرگترین مشکل اعراب تبدیل شد.

#### ۴ - ۴ - ۲ آرمانهای ارامنه

همکاری ارامنه با روسیه بر علیه امپراطوری عثمانی در راه استقلال ملی همیشه یکی از بهانه‌های ترکها برای استثمار و قتل عام آنان بود. قیصر روس در آغاز جنگ در برابر قیام ایشان بر علیه ترکها و همکاری با روسیه به آنها وعده آزادی و استقلال داد. ارمنیان تیپها و دسته‌های مسلح تشکیل دادند و در صفوف سپاه روس بر علیه ترکیه جنگیدند با این امید که پس از جنگ به اهداف ملی خود برسند، در حالیکه در این توافقنامه آرمانهای خلق ارمن بکلی نادیده گرفته شده و موطنش و مناطقی از کردستان که ارامنه در آن سکونت داشتند به خاک روسیه ملحق شده بود.

#### ۴ - ۴ - ۳ آرمانهای کردان

توافق سایکس- پیکو از سوی کسانی پیریزی شد که با امور کردستان و زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ملت کرد آشنائی داشتند. سرمارک سایکس خود گشتی طولانی در کردستان انجام داده، از نزدیک با عشاير کرد دیدار کرده و چندین رساله تحقیقاتی درباره آنها نوشته بود. سازانوف از نزدیک با مسأله کرد آشنائی داشت. سخنان کردی چون عبدالرزاق بیگ بدرخان را گوش داده بود. هر چند هیچیک از دول اروپائی زیر بار قبول آرمانهای ملی کرد نرفته و هیچ وعده ویژه‌ای نداده بودند، آرمانهای کرد نیز در این توافقها بکلی فراموش شده بود. دولتهای اروپائی با غرور امپریالیستی نقشه تقسیم ناحیه را کشیده بودند. آنان گذشته از منافع ویژه خود، بدون توجه به هیچیک از ارزشهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ملی، دینی و زبانی خلقهای منطقه، وطن ملت‌های کرد و عرب و آذری و ارامنه را میان خود تقسیم کرده بودند. بموجب این توافقنامه بخش بزرگی از کردستان در شرق دجله زیر دست روسیه قرار میگرفت و بخشی از آن در غرب دجله زیر دست فرانسه و بخش کوچکی هم در جنوب زیر دست بریتانیا می افتاد.

#### ۵ - سال آخر جنگ

##### ۵ - ۱ تأثیر بیرون رفتن روسیه از جنگ بر سرنوشت ملت کرد

در فوریه ۱۹۱۷ انقلاب بر علیه قیصر روسیه برپا شد. در آن حال سپاه روس در شرق کردستان: ارومیه، ساوجبلاغ و کرمانشاه و در کردستان شمالی: ارزروم، ارزنجان، وان، بتلیس، و در کردستان جنوبی: خانقین، پنجوین و رواندوز را در اختیار داشت و در طرف خانقین در حال پیوستن به نیروهای بریتانیا و ریختن طرح مشترک برای تصرف موصل بود. بخش بزرگی از این نواحی را که بموجب توافقیهای نهانی میبایستی زیر سلطه او یا منطقه نفوذش باشد، عملاً تصرف کرده بود. رویدادهای فوریه و ماههای بعد، صفوف سپاه روس را درهم ریخت. در اکتبر ۱۹۱۷ که بلشویکها قدرت را در دست گرفتند، سیاست روس در برابر جنگ از بنیان تغییر کرد و "کنگره نمایندگان کارگران و کشاورزان و سربازان سراسر روسیه" که در هشتم نوامبر ۱۹۱۷ بسته شد، مقرر داشت که همه توافقیهای انجام شده بوسیله "روسیه قیصری" بادل امپریالیستی برای تقسیم دنیا فوراً و بدون هیچ پیش شرطی لغو شوند و روزنامه‌های روسیه به انتشار تکستها و افشای مواد پنهانی آن پرداختند.

در پایان نوامبر "انجمن کمیساریای خلق" از طرفهای جنگ خواست برای توقف آن و استقرار صلح در میان خلقها با روسیه شوروی بگفتگو بنشینند. حکومت شوروی برای مسلمانان شرق بیانیه‌ای صادر کرد و از خلقهای فارس و ترک و عرب و هند درخواست میکرد بر علیه امپریالیزم قیام کنند. در این بیانیه از بسیاری از خلقهای منطقه نام برده شده ولی نام کرد در آن نیامده است. در پنجم دسامبر ۱۹۱۷ یعنی ۴۰ روز پس از پیروزی انقلاب اکتبر، رژیم جدید بیانیه‌ای به امضای لنین رئیس انجمن کمیساریای خلق برای خلقهای اسلامی شرق انتشار داد. در آن آمده بود:

”رفقا! برادران!

در روسیه دگرگونی مهمی در حال تکوین و انجام است. جنگ خونین کنونی که بقصد دست‌درازی بر اراضی بیگانه و تقسیم خاک ملل دیگر آغاز شد، به پایان خود نزدیک می‌شود. دنیائی دیگر قدم بعرصه وجود گذاشت. این دنیای زحمتکشان و خلقهای آزاد است. بدنبال انقلابی که در روسیه بوقوع پیوست، حکومتی تأسیس شده که به خواست کارگران و کشاورزان زاده شده است.

ای مسلمانان شرق! ای ایرانیان! ای ترکها! ای اعراب! ای هندوها! روی سخن ما باشماست! باشما که زندگی و مال و ناموستان چندین قرن است که زیر پای غارتگران اروپائی است و پایمال شده‌بود. ما رسماً اعلام می‌داریم، همه پیمانها و توافقهائی که قیصر معزول روسیه با انگلیس و فرانسه امضاء، که بموجب محتوای آنها میبایستی پس از خاتمه جنگ استانبول به روسیه داده شود، و حکومت معزول ”گرسنگی“ نیز این پیمان را پذیرفته بود، همگی ملغی شده‌اند، کان‌لم‌یکن تلقی میشوند و فاقد ارزشند.

”جمهوری سوسیالیست روسیه و حکومتی که فرمانهایش را اجرامی کند، یعنی انجمن کمیساریای خلق، هر دو مخالف اشغال ارضی کشورهای دیگرند. ما رسماً اعلام می‌کنیم استانبول مال خود ترکهاست و باید همچون گذشته در دست مسلمانان باقی بماند. ما رسماً اعلام میداریم که پیمان نامه‌ها و توافقهائی پیشین روسیه و بریتانیا که ایران را میان دو دولت امپریالیستی تقسیم کرده است ملغی و کان‌لم‌یکن تلقی میشوند و فاقد ارزشند...“

”ای ایرانیان! بشما قول میدهم بمحض خاتمه امور جنگی، سربازان ما خاک کشورتان را ترک می‌کنند، و شما مردم ایران خود حق خواهید داشت آزادانه برای سرنوشت آینده خود تصمیم بگیرید.“

حکومت شوروی برای طرح ریزی توقف جنگ و پس کشیدن نیروهایش، تماسهای خود را با حکومت ترک آغاز نمود. نمایندگان روس و ترک در ماه آخر سال ۱۹۱۷ در موصل آتش‌بس کردند. در سوم مارس ۱۹۱۸ نمایندگان روس و ترک در ”برست لیتوفسک“ توافقهائی توقف جنگ را امضاء کردند. موضوعات مهم این توافق، عقب‌نشینی نیروهای روسی از نواحی اشغال شده خاک عثمانی، ترمیم مرزهای پیش از جنگ، انحلال تیپهای مسلح ارمنی، تعیین مرزهای روس-عثمانی بر اساس مرزهای پیش از جنگ ۱۸۷۸، صرف‌نظر از بدهیهای ترکیه به روسیه، آزادی اسرای جنگ بودند.<sup>۲۷</sup> حکومت شوروی توافق ۱۹۰۷ روسیه و بریتانیا بر سر ایران را لغو نمود و برای تنظیم مناسبات طرفین با حکومت ایران بگفتگوشست. از بیست و ششم ژوئن تا بیست و هفتم ژوئیه ۱۹۱۸ از همه امتیازات و وامها و سرمایه‌هائی که روسیه قیصری در ایران داشت چشم پوشید و آنرا به مردم ایران بخشید.<sup>۲۸</sup> این هم برای دربار ورشکسته و بدهکار قاجار کمک اقتصادی بزرگی بود.

بر ملاکردن توافقهائی نهانی متفقین در دنیا و حتی در میان دول اروپائی نیز انعکاس یافت. جمال‌پاشا شریف حسین را از توافق آگاه ساخت و آنرا برای هشیار ساختن او درباره مقاصد بریتانیا و وعده‌های نادرستش غنیمتی بشمار آورد، تا بلکه از همکاری با انگلیس دست بردارد. کار بدستان متفقین به تکرار وعده‌های پیشین خویش پرداختند که گویا هدف آنان از این جنگ رهائی خلقهای زیر دست ترکهاست.

روسیه شوروی در آغاز گرفتار مشکلات جنگ داخلی شد و از سوی دول امپریالیستی جهان هم در سطح بین‌المللی برای براندازیش در محاصره قرار گرفت. مسأله محافظت رژیم شوروی در سیاست مرکزی منطقه‌ای و جهانی آن دولت و حاکمانش درجه اول اهمیت را داشت. شوروی اگرچه خلقهای شرق را به مبارزه بر علیه امپریالیسم، در راه استقلال و حق تعیین سرنوشت خود تشویق میکرد، ولی با ارزیابی موضع آن کشور در مورد جنبشهای انقلابی خلقهای منطقه‌ای که آشکارا به تشویقشان دست میزد و بطور رسمی هم روابط حسنه‌ای با دولتهای آنان برقرار میکرد، روشن میشود که این کار بیشتر جنبه تبلیغاتی داشته است، زیرا شوروی در سیاست خارجی خود ایجاد روابط حسنه بازرگانی، اقتصادی، فرهنگی و جنگی را با دول منطقه بدون توجه به سرشت سیاسی رژیمشان، و رفتار آن رژیمها با خلقهای خود، بویژه با دول همسایه جنوبی، در درجه اول اهمیت قرار داده بود، نه پیوند با خلقهای ناحیه‌ها، و منظورش از آزادی تعیین سرنوشت، حقوق دولتها بود نه حقوق خلقها بویژه خلقهای دوست. اگر یکبار از مبارزه انقلابی ملتی پشتیبانی کرده باشد، برای وارد آوردن فشار بر دولتش بوده است تا آنرا به ایجاد مناسبات بهتر با خودش وادار نماید. این کار به یک عادت همیشگی در سیاست خارجی شوروی در مراحل دیگر نیز تبدیل شد.

در حالیکه ایران در بخش شمالی جنبش انقلابی نیرومندی و در تهران حکومتی ارتجاعی داشت، حکومت شوروی جنبش انقلابی را نادیده گرفت و خواست آنرا بعنوان عامل فشاری بر حکومت واپسگرا بکار گیرد، تا ناچارش سازد که با اتحاد شوروی مناسبات حسنه‌ای برقرار کند. در ترکیه نیز گذشته از اینکه ارمنه و آسوریان را به حال خود گذاشت تا بتهنئائی با

سرنوشت سیاه‌خود روبروشوند، برای جلب رضایت حکومت ترکیه از مبارزه خلق کرد هیچگونه حمایتی بعمل نیاورد و به‌هیچیک از فریادهای یاری خواهیش پاسخ نگفت، بلکه برای ایجاد بهترین مناسبات با آن کشور و بعدها نیز با حکومت تازه تأسیس عراق در تلاش بود. جای خود دارد در اینجا به یکی از آنها برای نمونه اشاره کنیم:

در بیست و ششم فوریه ۱۹۲۱ "پیمان دوستی ایران و روس" امضاء شد. بموجب این پیمان حکومت شوروی گذشته از اینکه "همه پیمانها و توافقها و وعده‌هایی را که روسیه قیصری با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران در آن پایمال شده، ملغی و کان‌لم‌یکن تلقی میکند" و "همه توافقها و پیمان‌نامه‌های حکومت پیشین روسیه را که بادل ثالث بزبان ایران منعقد نموده کان‌لم‌یکن تلقی میکند" ایران را از همه دیون زمان قیصر معاف میدارد و همه سرمایه‌های منقول و غیر منقول "بانگ استقراض ایران" و پول نقد و اشیاء قیمتی، جاده، راه آهن، اسکله و انبار و کشتی و وسایل حمل و نقل در دریاچه ارومیه و بندر انزلی، خط تلفن و تلگراف، خانه‌ها و تالارها، کارخانه‌های برق که ملک حکومت روسیه و کمپانیها و اتباعش بودند برایگان به حکومت ایران داد. ماده چهارم این پیمان میگوید: "طرفین معظمین متعاهدتین تقبل مینمایند که:

(۱) از ترکیب و یا توقف تشکیلات و دستجات (گروهها) بهر اسم که نامیده شوند و یا اشخاص منفرد که مقصود تشکیلات و اشخاص مزبور مبارزه با ایران و روسیه و همچنین با ممالک متحده با روسیه باشد در خاک خود ممانعت نمایند و همچنین از گرفتن افراد قشونی و یا تجهیزات نفرات برای صفوف قشون و یا قواء مسلحه تشکیلات مزبور در خاک خود ممانعت نمایند.

(۲) بکلیه ممالک و یا تشکیلات قطع نظر از اسم آن تشکیلات که مقصودشان مبارزه با متعاهد معظم باشد نباید اجازه داده شود که بخاک هر یک از طرفین معظمین متعاهدتین تمام آنچه را که ممکن است برضد متعاهد دیگر استعمال شود وارد نموده یا عبور دهند.

(۳) با تمام وسائلی که به آن دسترسی باشد از توقف قشون و یا قواء مسلحه مملکت ثالث دیگری در صورتیکه احتمال برود توقف قواء مزبور باعث تهدید سرحدات و یا منافع و یا امنیت متعاهد معظم دیگر می‌شود باید در خاک خود و متحدین خود ممانعت نمایند.

فصل ششم میگوید:

طرفین معظمین متعاهدتین موافقت حاصل کردند که هرگاه ممالک ثالثی بخواهند بوسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد شوروی روسیه یا متحدین آنها تهدید نماید اگر حکومت ایران پس از اخطار دولت شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را بخاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را بعمل آورد. دولت شوروی روسیه متعاهد است که پس از رفع خطر بلا درنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.<sup>۲۸</sup>

کمک نکردن به دشمنان داخلی و خارجی یکدیگر یعنی نظریه استرانیسی و جنگی بر روح پیمانها مسلط بود. حکومت شوروی در اختلاف جنبش کمالیست بادل اروپائی در رقابت با باعالی پشتیبانی مالی و تسلیحاتی کارگری از مصطفی کمال بعمل آورد و مناسبات بازرگانی، سیاسی، دیپلماسی و جنگی با او برقرار کرد و چند توافقنامه مهم به امضاء رسانید. از جمله "پیمان دوستی و همکاری روسیه و ترکیه" در مارس ۱۹۲۱ اگر هم این توافقنامه از نقطه نظر شوروی برای خلقهای این دو کشور سودی در برداشته باشد، بیشترین منفعت را در استقرار و تقویت این دو حکومت داشته است، در حالیکه موج ناراضی خلقهای منطقه در حال طغیان بود. سیاست شوروی نیز این بود که همسایگان جنوبی، ایران، ترکیه و همچنین افغانستان یکپارچه باقی بمانند و حکومتهایشان نیرومند باشند تا در برابر فشار دولتهای دشمن روسیه پایداری کنند و زیر سلطه یا نفوذ آنها نروند و از آنجا برای اتحاد شوروی خطری ایجاد نمایند.

نویسندگان مترقی کرده همیشه با ستایشی فراوان از تأثیرات مثبت انقلاب اکتبر بر جنبش رهاییبخش ملی کرد سخن گفته‌اند.<sup>۲۹</sup> این نظریات بیشتر زیر تأثیر ایدئولوژی سیاسی شکل گرفته‌اند نه در نتیجه ارزیابی موضوع رویدادهای تاریخ معاصر، و گرنه پیداست که پیروزی انقلاب اکتبر تأثیر منفی بر عاقبت سیاسی ملت کرد داشته است. در نتیجه سقوط رژیم قیصری و بر سر کار آمدن بلشویکها هر دو دشمن دیرینه کرد؛ دولتهای ایران و ترکیه از سقوط و تجزیه رهایی یافتند. بخشی از کردستان زیر سلطه ایران و بخشی دیگر زیر دست ترکیه و عراق و سوریه در حالت سیاسی و قانونی "نامشخصی" باقی ماند، که نه آزاد و نه فدرال و نه خودمختار بود و نه در حکومتهای این کشورها مشارکت داشت، نه تحت حمایت آنها بود و نه مستعمر هشان، در حالیکه اگر نقشه‌های رژیم قیصری اجرا میشد: اولاً دولتهای ایران و ترکیه باقی نمی‌ماندند،

یابدیل به دو کشور کوچک منطقه می‌شدند. ثانیاً: کردستان در بدترین حالت، صورت مشخص مستعمره روس و فرانسه و انگلیس را بخود می‌گرفت، که لااقل امپریالیستی پیشرفته‌تر از دول اشغالگر عقب افتاده ایران و ترکیه و عراق بودند. آنگاه برای پیروزی جنبش در راه استقلال، مانند سایر جاهای زیر دست امپریالیزم فرصت بیشتری می‌داشت.

## ۵ - ۲ نیروی بریتانیا در کردستان

سپاه بریتانیا در آغاز جنگ بندرفاوو چند روز پس از آنهم بصره را گرفته بود. مدت درازی گذشت و چندین درگیری خونین میان ترکیه و بریتانیا روی داد تا انگلیس توانست در ماه مارس ۱۹۱۷ شهر بغداد را اشغال کند. پس از عقب‌نشینی روسیه از میادین جنگ نیروهای بریتانیا به تنهایی در میادینهای خاور میانه باقی مانده بودند و بر علیه ترکیه پیکار می‌کردند. بریتانیا بر حسب شرایط جدید منطقه، که در نتیجه بیرون رفتن روسیه از جنگ و تغییرات زیربنایی رژیمش بوجود آمده بود که میبایستی در طرح‌های خود تجدید نظر کند. اگر پیشتر در پیمان سایکس-پیکو از تعدادی نواحی بنفع فرانسه چشم‌پوشیده بود تا بصورت حایلی بین سلطه روسیه و بریتانیا درآید، این کنار کشیدن دیگر معنی نداشت، بویژه که متخصصین انگلیسی از غنی بودن حوزه‌های نفتی کرکوک مطمئن بودند و میخواستند بهر قیمتی زیر دست آنان قرار گیرد. بریتانیاییها برای جلب اعراب و کردها بسوی خود میکوشیدند. از چهارم ژوئیه به انتشار روزنامه عربی زبان "العرب" و در اول ژانویه ۱۹۱۸ به پخش روزنامه کردی زبان "تیگه یشتنی راستی" (درک حقیقت- مترجم) در بغداد پرداختند. "تیگه یشتنی راستی" و "العرب" هر دو به تبلیغات بر علیه ترک و آلمان و بعدها نیز بلشویکها و تشویق نامداران عرب و کرد و عشایر ساکن منطقه برای قیام بر علیه سلطه ترک اختصاص یافتند. قحطی و گرسنگی و مرگ و میر گروهی مردم و جوورستم نیروهای ترک، زمینه سیاسی را برای تبلیغات این روزنامه ایجاد کرده بود که وانمود کنند: در سایه آمدن نیروهای بریتانیا خیر و خوشی به منطقه روی می‌آورد و با اینکار میخواستند زمینه را برای پیشروی نظامی جهت اشغال کردن کردستان جنوبی و موصل آماده کنند و در عین حال به ارتباط با مردان نامدار کرد پرداختند و چند افسران انگلیسی وارد به امور کردستان را به اینکار اختصاص دادند.

در بیست و هشتم آوریل ۱۹۱۸، سپاه بریتانیا کفری و روز بعد طوز خرما تورا اشغال کرد. بدین ترتیب پیشاهنگ نیروهای بریتانیا به سرزمین کردها رسید و به پیشروی بسوی شمال ادامه داد. در هفتم مه ۱۹۱۸، کرکوک را گرفت ولی از آنجا پس نشست. علی احسان پاشا فرمانده سپاه هشتم عثمانی، امور سلیمانیه را به شیخ محمود حفید سپرده بود که در آن زمان نام آورترین سرکرده کرد در کردستان جنوبی بشمار می‌آمد. انگلیسها هنوز در کفری بودند که شیخ محمود برای باردوم نامه نماینده پیش آنان فرستاد و درخواست نمود که انگلستان کردستان جنوبی را از صف خلقهای آزاد جدا ن سازد. وی بیانیه چهارده ماده‌ای ویلسن رئیس جمهوری آمریکا و وعده‌های نخست وزیر بریتانیا لوید جرج را شنیده بود. پیشقدمی شیخ به نسبت مراحل جنگ دیر بود، زیرا نشانه‌های شکست و سقوط ترک بظهور رسیده بود.<sup>۲۰</sup>

نیروهای بریتانیا پیش از توقف جنگ به موصل نزدیک شده بودند آنها پس از آتش بس، نیروهای ترک را در موصل ناچار کردند که آنجا را بنفع نیروهای بریتانیا ترک کنند. کردستان جنوبی که بخشی از آن روی ولایت موصل و پخش دیگرش روی ولایت بغداد بود تماماً زیر سلطه انگلیس درآمد.

## ۵ - ۳ زیانهای وارده به کردستان در نتیجه جنگ

میدان جنگ شدن کردستان، لشکرکشی ترکها و آنگاه لشکرکشی روسیه و تاخت و تاز تیپهای مسلح ارمنی و بعداً هم لشکرکشی بریتانیا، جنگ و زد و خورد شدید این نیروها بایکدیگر، مقاومت گاه به گاه کردن... زیان جانی فراوانی به سکنه کردستان وارد آورد.<sup>۳۱</sup> نیروهای اشغالگر به کسی رحم نمی‌کردند. سپاه ترک هنگام تاختن به کردستان ایران، گذشته از غارت و ویران کردن آن سرزمین، هزاران بیگانه را نیز کشت. لشکر روس و تیپهای قزاق و ارمنی و آسوری، بسیاری را در نواحی ارزروم، ارزنجان، بتلیس، وان، آلاشگر، بایزید، ارومیه، ساوجبلاغ، خانقین و رواندوز بقتل رساندند و آبادیهایشان را ویران کردند. کار بدستان ترک برای انتقال کردها از کردستان دستوراتی سرتاسری به مسئولین داده بودند، در این دستورالعمل آمده بود: "سکنه مناطقی که در آنها تراکم کردن وجود دارد باید منتقل و از اماکن خود دور و به سکونت در مناطقی و ادار شوند که ترکها در آنها تراکمند، بشرطی که شمار آنان از ۵٪ مجموع سکنه ترک تجاوز نکند، فرماندهان و رهبران و مشایخ باید از جامعه و هواداران و طوایف خود دور و ادار شوند جدا و در راهم در مناطق دوردست ترک نشین سکنی گزینند. نباید بگذارند بچه‌ها و جوانان همراه آنها بوده و آمیختگی داشته باشند و باید هرگونه پیوند و آمیزشی از میانشان

برچیده‌شود، بر آنها فشار وارد آورند که به ترکی سخن گویند و از آداب و رسوم و خو و روشهای خویش دست بردارند و جبراً دسته‌جمعی به ترک تبدیل شوند.<sup>۲۲</sup>

از آغاز تا پایان جنگ، در نتیجه اجرای این سیاست سپاه ترک به بهانه اینکه آن نواحی به میدان جنگ تبدیل شده‌اند ۷۰۰ هزار کرد را بزور به اعماق آناتولی کوچ دادند. آنان در فصل زمستان و پای پیاده گسیل شدند، از این‌رو در نتیجه برف و سرما و گرسنگی و بیماری و خستگی بخش بزرگی از ایشان در میانه راه در گذشتند و به مقصد نرسیدند.<sup>۲۳</sup>

کاهش نیروی کار به علت گسیل به میدان جنگ و ضبط وسایل تولید بویژه چهارپایان برای حمل و نقل ضروریات سپاه ترک و غصب خوراک و ذخایر مردم و بذر کشاورزان، بریدن جنگلها و آتش زدن مزارع و غارت و خوردن رمله‌ها... مشکلات عمیقی را در کردستان خلق کردند که گرسنگی، عقب ماندگی، بیماری و مرگ و میر دسته‌جمعی برای سکنه ببار آورد. با وجود اینها نیز بخش بزرگ نیروهای انسانی کردها در صفوف سپاه ترک سازمان داده شده بودند. گذشته از بقایای علمهای حمیدیه که در آغاز جنگ ۴ لشکر و یک گردان (جمعاً ۱۳۵ گروه) بودند، شمار بسیاری از سربازان سپاه ۶ (بغداد)، سپاه ۹ (ارزروم)، سپاه ۱۰ (سیواس) سپاه ۱۱ (معموره العزیز) و سپاه ۱۲ (موصل)، کرد بودند و قسمت اعظم آنها در جنگ نابود شدند. گذشته از این سپاهها در همه نیروهای عثمانی در همه جبهه‌ها کردها بعنوان سرباز و افسر شرکت داشتند. محمد امین زکی که خود یک افسر مطلع عثمانی بود، شمار سربازان کردی را که در جنگ از بین رفتند ۳۰۰ هزار و با سکنه غیر نظامی ۵۰۰ هزار تن برآورد می‌کند.<sup>۲۴</sup> عزیز یاملکی، یک افسر آگاه دیگر کرد عثمانی آن را ۷۰۰ هزار تن تخمین می‌زند.<sup>۲۵</sup>

کرد، نه در افروختن جنگ دستی داشت و نه از آن دستاوردی، ولی یکی از بزرگترین زیان دیدگانش بود و خانه و بران و پسر کشته از جنگ بیرون آمد. با وجود این هم گرفتار مشقت سیاسی بی‌پایانی گردید. گمان می‌رود علت اساسی بدبختی کردها این باشد که جای نامناسبی را در روی زمین برای زندگی خود برگزیده‌اند منطقه خاور میانه در طول تاریخ اهمیتی جهانی داشته‌است، زیرا سه قاره بزرگ جهان، آسیا و اروپا و آفریقا را بهم پیوند می‌دهد و راه زمینی و آبی تاریخی و بازرگانی خاور به باختر و بالعکس از میان منطقه‌ای گذشته که کردها در قلب آن سکنی گزیده‌اند. در طول تاریخ، گذشته از کردها چندین ملت نیرومند تر و پیشرفته تر از آنها در آنجا زیسته‌اند. از خاور همسایه ارامنه و آذریها و فارسها، از جنوب و بخشی از باختر همسایه اعراب، از شمال و بخش شمال شرقی همسایه بیزانسی‌ها و پس از آن ترکها بوده‌است. کردستان در طول تاریخ از ۳ مرکز نیرومند زیر فشار شدیدی قرار داشته‌است؛ مرکز شرقی - فارس، مرکز غربی - بیزانس و پس از آنهم ترک و مرکز جنوبی - عرب. بدبختی کردان از اهمیت موقعیت جغرافیائی محل زندگی‌شان ناشی می‌شود. همه زد و خوردهای مهم و سرنوشت ساز تاریخی منطقه روی سرزمین آنها بوقوع پیوسته‌اند:

نبرد داریوش هخامنشی و اسکندر یونانی در گوگامل نزدیک اربیل (۳۳۱ ق م) که به اقتدار ایران پایان داد و آغاز سلطه چندین قری یونان در منطقه بود.

نبرد لشکر عربی - اسلامی با سپاه ساسانیان در جلولا و حلوان نزدیک خانقین (۶۴۱) - (۱/م ۵۲۰ ق - ۲۰/هش - مترجم) که به سلطه ایران پایان داد و آغاز اقتدار چند قری عرب در منطقه بود.

نبرد لشکر عباسی با امویان در کنار آب زاب بزرگ (۷۵۰) (۷۵۰/م ۱۳۲ ه ق / ۱۲۹ ه - مترجم) که به اقتدار امویان پایان داد و آغاز اقتدار چند قری عباسی بود.

نبردهای مغول در نواحی گوناگون کردستان که به اقتدار عباسی پایان داد و آغاز افول تمدن منطقه بود.

نبرد شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی در چالدران نزدیک بایزید (۱۵۱۴) - (۱/م ۵۲۰ ق - ۸۹۳ ه - مترجم)

که منطقه را تا جنگ جهانی یکم به دو بخش تقسیم کرده بود. همچنین چندین پیکار خونین بزرگ میان نیروهای بیگانه در کردستان و میان نیروهای بیگانه و مردم کردستان.

هریک از این نبردهای بزرگ باید چقدر زیان جانی و مالی به کردان وارد آورده باشند، بدون آنکه در افروختن یا خاموش کردن آن دستی داشته باشند؟ جنگ جهانی اول نیز بهمین ترتیب زد و خوردهای بخش مهمی از رقابت نیروهای بر سر خاور میانه روی خاک کردستان بوقوع پیوستند. جبهه قفقاز جنگ روس - ترک تنها بنام قفقاز بود و گر نه اگر میدان نبرد

ها و قربانیان جنگ در نظر گرفته شوند میبایستی نام جبهه کردستان را بخود می‌گرفت. اگر در اعصار پیشین اهمیت

استراتژیکی - جنگی و اقتصادی - بازرگانی منطقه خاور میانه علت جنبش نیروهای بیگانه برای تاخت و تاز بوده باشد، در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم علت دیگری پیدا شد که بر سایر علل پیشی داشت و آنهم نفت بود.

مردم از بسیار قدیم نفت را می‌شناختند ولی گمان نمی‌رود هیچ خلقی به اندازه انگلیسها به اهمیت این ماده پی برده باشد. انگلستان از آغاز سده بیستم دگرگونی انرژی بگردش درآوردن کشتیهایش را از ذغال به نفت آغاز کرد. متخصصان در جنوب ایران و کرمانشاه و خانقین و کرکوک بسیاری جاها را مشخص کرده بودند که ممکن بود نفت داشته باشند. چون جنگ آغاز شد، نفت منبع اصلی بگردش درآوردن ناوگان جنگی بریتانیا بود. بهمین دلیل نیز نیروهای بریتانیا با عجله چاههای نفتی جنوب ایران را اشغال کردند. نفت نقش چنان مهمی در سرنوشت جنگ داشت که لرد کرزن درباره آن میگوید: "...روزی خواهد آمد که خواهند گفت که متفقین از روی دریای نفت بسوی پیروزی رفتند." همچنین هنری پیرانژه نماینده فرانسه در جلسه ویژه‌ای که در سال ۱۹۱۸ (م/ ۱۳۳۶ هـ/ ۱۲۹۷ هـ - مترجم) در روم برای گفتگو درباره نفت بسته شده بود گفت: "نفت در این جنگ برایش چون خون بود، اگر خون دیگری نیز نبود این پیروزیها را بدست نمی‌آوردیم. یعنی خون زمین که نفت نامیده میشود." ۳۶

پس اگر نفت در بردو باخت جنگ جهانی اول چنین نقشی داشت، هنگام پایان جنگ و پس از آن به عاملی تعیین کننده در سرنوشت سیاسی خلیجها و خاور میانه تبدیل شد. این ماده مهم بجای آنکه مایه خیر و خوشی خلقها شود، بلای جانسان گردید و بویژه برای سرنوشت کردها لعنتی تاریخی شد. زیرا بزرگترین کان نفت منطقه در کردستان یافته شد. یک گزارش مشترک فرماندهی نیروهای بریتانیا در ایران و عراق این حقیقت را تایید میکند: "کسی که دارای کمی زیرکی در وجودش باشد، نباید بگوید بریتانیا بخاطر مردم دیگر این مسئولیت را در عراق برعهده گرفته است. بموقع خود گفته شده که بریتانیا در خاور میانه دارای منافع اصلی و همیشگی و حتی هدف اصلی است که در جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ (م/ ۱۳۳۲ - ۱۳۳۶ هـ/ ۱۲۹۳ - ۱۲۹۷ هـ - مترجم) جانهای فراوانی در راه آن قربانی کرده است. این اصل نیز عبارت است از اینکه به هیچ دشمنی اجازه داده نمیشود که راه ارتباط بریتانیا را مورد تهدید قرار دهد. همچنین بریتانیا در آنجا منافع اقتصادی بسیار بزرگی دارد که مهمترین آنها کانهای نفت کرکوک است..." ۳۷

#### ۵ - ۴ توقف جنگ

پس از چند روز گفتگو میان نمایندگان ترک و بریتانیا، روز ۳۱ اکتبر ۱۹۱۸ (م/ ۲۷ محرم ۱۳۳۷ هـ/ ۹ آبان ماه ۱۲۹۷ هـ - مترجم) ادمیرال کارلتورب از جانب متفقین و حسین رثوف بیگ و رشاد حکمت بیگ و سعدالله بیگ از سوی ترکیه در کشتی انگلیسی "راآگامون" در بندر مدرس در دریای اژه توافقنامه‌ای امضاء کردند که بموجب آن جنگ در خاور میانه رسماً متوقف شد.

در روز امضاء سند آتش بس، انور پاشا و طلعت پاشا و سایر سران ترکهای جوان به آلمان گریختند. یک حکومت جدید سند را پذیرفت. سند توقف جنگ پیش از آنکه یک توافق دوجانبه برابر باشد، نوعی تسلیم مذبحخانه عثمانی بود به شرایط متفقین بویژه بریتانیا پیروزمند، محتوی آتش بس مدرس عبارت بود از: ۳۸

- تسلیم داردانل، بسفر، همه پادگانهای حجاز، عصیر، یمن، سوریه، بین النهرین و همچنین کشتیهای جنگی ترکیه، افسران ترک در طرابلس، عقب نشینی نیروهای ترکیه از شمال غربی ایران به مرزهای پیش از جنگ، تخلیه ماوراء قفقاز و ترک سیلیسیا،
- دارا بودن حق اشغال هر نقطه استراتژیکی که متفقین برای تأمین آسایش خود لازم بدانند یا اشغال ۶ ولایت ارمنی شرق ترکیه در صورتیکه در آنها آشوب روی دهد.
- پراکنده کردن نیروهای سپاه ترک بجز شماری که برای نگهداری مرزها و آسایش داخلی لازم است.
- پاکسازی میادین مین زمینی و دریائی و آزادی استفاده از بنادر ترکیه برای کشتیهای متفقین.
- کنترل تلگراف، راه آهن، تونل توروس و نظارت بر وزارت بنادر.
- آزاد کردن بی قید و شرط همه اسرای متفقین و آرامنه.
- قطع مناسبات با آلمان و اطریش و بیرون راندن همه تبعه نظامی و غیر نظامی آنان از خاک عثمانی.

تحمیل شرایط متفقین بر دولت عثمانی بطور غیر مستقیم، عموماً بر خلق کرد نیز که یکی از ملل اصلی زبردست ترکیه بود مؤثر میافتاد. ولی مواد هفتم درباره اشغال هر منطقه استراتژیکی که لازم بدانند، یازدهم درباره عقب کشیدن فوری سپاه ترکیه از شمال غربی ایران، شانزدهم درباره تسلیم همه سربازخانههای بین النهرین و ماده بیست و چهارم درباره اشغال شش ولایت باصطلاح ارمنی شرق ترکیه اگر در آنها آشوب روی دهد، همگی مستقیماً مسئله کرد مرتبط بودند. پس از توقف جنگ، نیروهای بریتانیایی، فرانسوی، ایتالیایی و یونانی به جنوب آناتولی ریختند و آنجا را اشغال کردند و یک

نیروی مشترک استانبول را تصرف کرد. تحمیل این شرایط سنگین علت مهمی بود برای برانگیختن شعور ملی خلق ترک و جنبش کمالیستها.

#### ۶ - نشست برندگان برای تقسیم دستاوردهای جنگ

در ژانویه ۱۹۱۹ (- م/ربیع الثانی ۱۳۳۷ هـ ق/ بهمنماه ۱۲۹۷ هـ ش - مترجم) طرفهای پیروز در جنگ برای گفتگو درباره طرح صلح در پاریس گرد آمدند.<sup>۳۹</sup> آنان در خاورمیانه با دو مسأله مواجه بودند که میبایستی آنها را حل کنند. یکی تصمیم در مورد نواحی اشغالی و دیگری راههای اجرای توافقیهای زمان جنگ.<sup>۴۰</sup> در سالهای جنگ ولایات عثمانی بصره، بغداد، بخش بزرگ ولایت موصل، سوریه و فلسطین از سوی بریتانیا از راه جنگ اشغال شده بودند. پس از توقف جنگ نیروهای متفقین شماری از ولایات دیگر را نیز اشغال کردند، نیروهای بریتانیا به سیسیلیا و آدانا رفتند و پس از مدتی آنها را برای نیروهای فرانسوی جا گذاشتند. نیروهای ایتالیا نیز در آدالیا مستقر شدند. استانبول در اشغال نیروهای مشترک بود. جاهائی از سرزمین عثمانی که از راه جنگ اشغال شده بودند، بجز دمشق برای مدتی از جانب ملک فیصل و مابقی مستقیماً بوسیله نیروهای بریتانیا اداره میشدند. ایران هم با اینکه در جنگ شرکت نداشت بوسیله نیروهای روسیه و بریتانیا اشغال شد و پس از عقب نشینی سپاه روس عملاً زیر دست نیروهای بریتانیا بود.

مشکل دوم با توافقیهای پنهانی امپریالیستها ارتباط داشت. این توافقیها علناً برعکس وعدههایی بودند که متفقین به خلقها داده بودند و مخالف پرنسیپهای ویلسن رئیس جمهوری آمریکا بودند و با آرمانهای خلقها همخوانی نداشتند. ویلسن تأکید میکرد که این توافقیها پس از قبول اصول او از سوی متفقین ملغی شده اند. بر پایه این پرنسیپها میبایستی دیپلماسی آشکار جای دیپلماسی پنهانی را بگیرد و حق آزادی تعیین سرنوشت خلقهای زیر دست ترک مورد قبول واقع شود. بریتانیا و فرانسه حاضر نبودند دست از توافقیها و دستاوردهای دوران جنگ بردارند و نیز نمیخواستند با آمریکا دچار اختلاف شوند بلکه میخواستند راهی بیابند که هم مصالح آنان را تأمین کند و هم آمریکا با آن مخالفت ننماید. در سی ام ژانویه ۱۹۱۹ (- م/ ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۷ هـ ق/ ۱۰ بهمن ماه ۱۲۹۷ هـ ش - مترجم) انجمن بالای کنفرانس صلح مقرر داشت: "متفقین و دولتهائی که به صفوف آنان پیوسته اند بتوافق رسیدند که ارمنستان، سوریه، بین النهرین، کردستان، فلسطین، شبه جزیره عربستان برای همیشه از ترکیه جدا شوند."<sup>۴۱</sup>

#### ۶ - ۱ درخواستهای خلقها از کنفرانس صلح

دول بزرگ برای تقسیم خاورمیانه بایکدیگر سرگرم دادوستد و دول کوچک منطقه نیز بحساب دولت شکست خورده ترک در تلاش گسترش قلمرو خود و خلقهای ناحیه نیز به امید بدست آوردن آزادی تعیین سرنوشت خود و ایجاد کشوری مستقل بودند. این خواستههای گوناگون که بازتاب مصالح ملی طرفها بودند با یکدیگر همخوانی نداشتند.

دولت یونان مدت کوتاهی پیش از پایان جنگ بر علیه عثمانی اعلان جنگ داد. پس از توقف نبرد، هیئت نمایندگی خود را بسرکردگی ونزولوس به کنفرانس صلح فرستاد. وی اشغال ازمیرو نواحی دوروبر آنرا خواستار شد و خواستههای خود را بر عوامل نژادی و تاریخی بنا نهاده بود.<sup>۴۲</sup> عامل نژادی بخاطر اکثریتی یونانی که از دیرباز در آن نواحی ساکن بودند و ادعای تاریخی نیز این بود که سواحل خاوری دریای اژه با کنارههای باختری آن ارتباط تاریخی و اتحاد اقتصادی دارند. بریتانیا از خواسته یونانیان پشتیبانی کرد. انجمن بالای متفقین به یونان اختیار داد از میرا اشغال کند. در پانزدهم مه ۱۹۱۹ (- م/ ۱۶ شعبان ۱۳۳۷ هـ ق/ ۲۵ اردیبهشت ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) نیروهای یونان در آنجا پیاده شدند و به پیشروی پرداختند.

#### ۶ - ۱ - ۲ خواستههای ایران

ایران در جنگ مشارکت نداشت، حتی نیروهای روسیه از شمال و بریتانیا از جنوب و ترکیه از غرب برای اشغال آن جنبش درآمدند. نیروهای ایران در برابر آنان هیچ پایداری و ممانعتی نکردند. چون جنگ متوقف شد، ایران عملاً در اشغال بریتانیا بود. آن کشور میخواست پیش از عقب نشینی نیروهایش یک پیماننامه نابرابر برای ایران تحمیل کند و آنرا عملاً تحت الحمايه خود سازد. ایران در آن شرایط سخت، شکست دیرینه اش از عثمانی را بیاد آورد و عدم حضور بلای قدیمیش روسیه را در کنفرانس صلح غنیمت شمرد و تحت عنوان دستکاری مرزهای ادعاهای ارضی خود را در کردستان و جاهای دیگر از نوبمیان آورد. در این کار نیز به دوستی بریتانیا متکی بود و بویژه میخواست در برابر قبول آن پیمان نابرابر، دستاوردهای



ارضی مذکور را کسب کند. فیروز میرزا ناصرالدوله وزیر امور خارجه ایران چندین باره ادعاهای ارضی ایران به حکومت بریتانیا داد و خود نیز در لندن به دیدار لرد کرزن رفت تا به کوشش برای جلب رضایت بریتانیا و پشتیبانی آن کشور از خواسته‌های ایران بپردازد، تا بهنگام طرح این خواسته‌ها در کنفرانس صلح از حمایت بریتانیا مطمئن باشد.

ایران میخواست مرزهایش را با روسیه و ترکیه دستکاری کند. نصرالدوله در یادداشت روز ۱۷ نوامبر ۱۹۱۹ (م - ۲۶ صفر ۱۳۳۸ هـ ق / ۲۶ آبانماه ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) که برای لرد کرزن نوشته میگوید: "کردها به تعداد کثیری ایلات و عشایر بومی تقسیم شده اند که همگی نسبت به هم حسادت و همچشمی دارند. این اقوام کرد هرگز در گذشته تشکیل ملت نداده اند و بعید است که در آتیه بتوانند از این امکان برخوردار گردند یا اینکه در داخل یک واحد سیاسی شکل یابند. بازگشت این مناطق کردنشین به ایران، یعنی به کشوری که نفوذش میان عشایر کرد با تأثیر و قوتی مخصوص اعمال شده و آثار و نتایج مفید خود را در تطبیف و روحیات آن عده از کردها که در مناطق مکرری، گروس و صحنه تخت قاپوشده اند به نحوی آشکار نشان داده، خود می تواند راه حلی برای این مسأله دشوار باشد... کردها هرگز زیر سلطه ارمنیان نخواهند رفت. به عکس یگانگی نژاد و مذهب و زبان و علایقی که از این سرهگذر با ایرانیان دارند آنها را به طبع به ایران نزدیک خواهد کرد." آنگاه پیشنهاد میکند مرز ایران بگونه‌ای اصلاح شود که به غرب دریاچه وان برسد. ایران خواسته‌های خود را در کردستان بر اساس دلایل تاریخی و نژادی و زبانی و دینی کردها بنانهاده بود. خواسته‌های ایران از سوی بریتانیا مورد پشتیبانی واقع نشد، از این رو در کنفرانس صلح مطرح نگردید. بریتانیا به بهانه شرکت نداشتن در جنگ و بی طرفی ایران، نگذاشت در کنفرانس صلح شرکت کند ولی در واقع میخواست ایران را از هرگونه مشارکت در امور گفتگوی آینده سیاسی خاورمیانه بدور نگهدارد.<sup>۴۳</sup>

#### ۶ - ۱ - ۳ خواسته های اعراب

اعراب در نتیجه توافق حسین و مک ماهون، در جریان جنگ بر علیه دولت عثمانی بانیروهای بریتانیا همکاری کردند. مک ماهون از جانب حکومت بریتانیا به آنها وعده داد که اگر بر علیه ترکها در جنگ شرکت کنند، از آرمانهای ملیشان پشتیبانی خواهد کرد. امیر فیصل بجای پدرش حسین ملک حجاز، همراه یک هیئت نمایندگی ۳ نفری بالورنس مشهور به پاریس رسیدند. در اوایل ژانویه ۱۹۱۹ (م - ۲۸ ربیع الاول ۱۳۳۸ هـ ق / ۱۱ دیماه ۱۲۹۷ هـ ش - مترجم) یادداشتی به انجمن بالای کنفرانس صلح تسلیم کرد.<sup>۴۴</sup> در این یادداشت، فیصل از متفقین خواسته بود که وعده‌های خود را درباره تأیید استقلال عرب بجای آورند و درخواست کرده بود یک دولت یکپارچه برای همه اعراب خاورمیانه، از اسکندرون بسوی شرق تا مرزهای ایران و بسوی جنوب تا قیانونس هند تأسیس شود. وی خواسته‌های خود را بر مبنای تشابه نژادی - سامی، زبانی - عربی و دینی - اسلامی نواحی مورد درخواست بنا نهاده بود. همچنین قول داده بود که اگر خواسته‌هایش برآورده شود، بزودی از ثروت بین النهرین بهره‌مند گردند.

فیصل در ادعاهای ارضی خود به حقوق ملت کرد تجاوز کرده بود، زیرا بخشی از جاهائی را که از اسکندرون تا مرز ایران درخواست کرده بود، موطن ملت کرد است و در بخش بزرگی از آن اعراب سکونت نداشتند و در قسمتی از آنهم اقلیتی عرب و اکثریتی کرد زندگی میکردند. در حالیکه در یادداشت‌هایش به وجود ملت کرد نه چون یک ملت اصلی و نه چون اقلیتی در منطقه اعتراف نکرده است و در صورت تحت سلطه قرار گرفتنشان هم، هیچ حقی را برایشان وعده نداده است.<sup>۴۵</sup>

#### ۶ - ۱ - ۴ خواسته های یهودیان

یهودیان در آن دوران دولتی نداشتند تا زیر نام آن در کنفرانس شرکت کنند. "سازمان جهانی صهیونیستی" یک هیئت نمایندگی مرکب از یهودیان اروپا و آمریکا را بسرکردگی وایزمن تشکیل داده بودند تا در پاریس آرمانهای جنبش صهیونیستی را دنبال کند. صهیونیستها میخواستند تأیید بین المللی را برای وعده بلفورد بدست آورند که درباره ایجاد وطن ملت یهود در فلسطین داده شده بود و میخواستند این دستاورد در پیمان صلح گنجانده شود. آنها مخالف بودند که فلسطین به یک دولت عربی ملحق شود، همچنین مخالف حق تعیین سرنوشت خلقها بودند زیرا اگر این حق در فلسطین اجرا میشد بعلت اکثریت عرب، فلسطین دولتی عربی میشد، در همان حال مخالف بین المللی کردن فلسطین بودند که در توافقنامه سایکس - پیکو به آن رأی داده شده بود. آنان میخواستند فلسطین مستقیماً تحت تسلط بریتانیا باشد.<sup>۴۶</sup>

#### ۶ - ۱ - ۵ خواسته های ارمنه

هیئت نمایندگی ارمنه از جانب بوگوس نوباریشا رهبری میشد. ارمنه درخواست میکردند که ارمنستان ترکیه که منظورشان ۶ ولایت شرق عثمانی؛ ارزروم، ارزنجان، وان، بتلیس، خارپوط و دیار بکر بود یک دولت ارمنی ایجاد شود. این درخواست بر اساس دلایل تاریخی بنا نهاده شده بود که در موقع خود ارمنه اکثریت سکنه این نقاط بودند ولی بهنگام

اظهار این خواسته، آنها اقلیت کوچکی از سکنه را تشکیل میدادند. ۴۷ ادعاهای ارامنه با آرمانهای ملت کرد متباین بودند. زیرا کردان نقاطی را که آنان میخواستند دولتشان در آن تأسیس شود، میهن خویش بشمار می‌آوردند، نه قبل از کشتار ارامنه و نه بعد از آن هم ایشان اکثریت سکنه منطقه نبودند، بلکه در طول تاریخ چندسده اخیر در بیشتر این اماکن شمار کردها بیش از ارامنه بوده است.

تباین خواسته‌های کردان و ارامنه مانع بزرگی بر سر راه هر دو طرف بوده است. سرانجام بوگوس نوباریاشا بنمایندگی ارامنه و شریف‌پاشا بنمایندگی کردان روی این مسأله توافق کردند که تفکیک مرزهای ملی هر دو وطن به داوری بین‌المللی سپرده شود.

#### ۶ - ۱ - ۶ - ۱ - ۶ خواسته‌های آسوریان

در ماه ژوئیه ۱۹۱۹ (- م / رجب ۱۳۳۷ هـ ق / فروردین ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) دوتن بنامهای سعیدصادق و رستم نجیب بعنوان هیئت‌نمایندگی آسوری- کلدانی یادداشتی به کنفرانس صلح تسلیم کردند. در این یادداشت درخواست می‌کردند دولت بزرگی در برخی ولایات شرق ترکیه که حلب و دیرزور و موصل نیز جزو آن باشند تشکیل شود و راهی نیز برای این دولت به کنار دریا در نظر گرفته شود. دول بزرگ آنرا تضمین کنند و تحت‌الحمایه یکی از آنان باشد. هیئت‌نمایندگی آسوری خواسته‌های خود را بر اساس دلایل تاریخی و کثرت شمار آسوریان نسبت به ارامنه و سلسله‌نسب آسوری شماری از عشایر کرد و عرب بنا نهاده بود. این درخواستها با واقعیت‌های جغرافیایی و تاریخی مطابقت نداشتند، با آرمانهای کردان و ارمنیان و اعراب متباین بودند، بویژه که آسوریان در منطقه مورد درخواست اقلیت کوچکی از سکنه بوده‌اند.

#### ۶ - ۱ - ۷ - ۱ - ۶ خواسته‌های کردان

جمعیت‌تعالی کردستان که تازه در استانبول دست‌به‌فعلیت زده بود، شریف‌پاشا را مأمور کرد که هیئت‌نمایندگی کرد را سرپرستی کند. شریف‌پاشا در ۲۲ مه ۱۹۱۹ (- م / ۲۴ شعبان ۱۳۳۷ هـ ق / ۱۱ خردادماه ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) "یادداشتی در مورد خواسته‌های خلق کرد" را به انجمن بالای کنفرانس صلح در پاریس تسلیم کرد. وی در این یادداشت درخواست کرده بود که یک دولت مستقل‌کردی در ایالات کردنشین دولت عثمانی تشکیل شود، و خواسته‌های خود را بر اساس دلایل تاریخی، شیوه زندگی، زبان و زیستگاه کردها و همچنین وعده متفقین در مورد قبول حقوق خلقها در آزادی تعیین سرنوشت خود بنا نهاده بود. در این یادداشت به مناسبات کردها و ارامنه اشاره کرده بود. چون کردستان هیچگاه دولت‌ویژه‌ای نداشته تا که دارای سرزمین سیاسی یا جغرافیایی مشخصی باشد، سرحداتش مورد مناقشه بود. خواسته‌های کردان از سوئی با خواسته‌های ارامنه و اعراب در آمیخته بود، زیرا برخی مناطقی را که آنان درخواست می‌کردند، کردان جزو میهن خویش می‌شمردند، و از جانب دیگر با مطامع بریتانیا و فرانسه درمی‌آمیخت، چون برخی نقاط مورد درخواست کردان جزو نقاطی بود که آنان میخواستند به اشغال خود در آورند. شریف‌پاشا با نمایندگان ارمنی بتوافق رسید؛ مسأله مرز میهن هر دو خلق برای تصمیم‌گیری به کنفرانس صلح سپرده شود و هر دو به این تصمیم رضایت دهند.

#### ۷ - تلاش کردها برای استقلال

بخشهای شرق و شمال و جنوب کردستان در سالهای جنگ و در نتیجه آن به ویرانه بزرگی تبدیل شدند. سران جنبش کرد در ترکیه گمان نمی‌رود در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و جنگی فعالیت چشمگیری بسود جنبش رهاییبخش ملت کرد انجام داده باشند. در ایران تنها در غرب دریاچه ارومیه جنبش مسلحانه‌ای بسرکردگی سمکو وجود داشت که هم با آذریها و هم بامسیحیان درگیر جنگ داخلی شد. کشتار کور کورانه مسیحی و آذری و غارت آبادیها و چپاول مردم، اعمال سمکورا بویژه از جلد سیاسی بیرون آورده و به آن سیمای باندجنایت و سارق مسلحی داده بود، که نمیتوانست اطمینان و پشتیبانی هیچیک از دول متفق را جلب کند. مدت کوتاهی پیش از توقف جنگ و بلافاصله پس از آتش‌بس، یعنی پس از شکست عثمانی در جنگ، جنبش ملی کرد در کردستان جنوبی و شماری از نواحی کردستان شمالی و استانبول چون عاملی فعال در صحنه سیاسی منطقه از نو سر بر آورد.

#### ۷ - ۱ - ۱ - ۷ - ۱ - ۶ تلاشهای سلیمانیه

هنوز آتش‌بس مدرس صورت نگرفته بود که کار بدستان ترک امور سلیمانیه را به شیخ محمود حفید سپرده بودند. وی در آن زمان در کردستان جنوبی نام‌آورترین رهبر کرد بود. پس از کشته شدن پدرش شیخ سعید و برادرش شیخ احمد در موصل (۱۹۰۸)

(- م/ ۱۳۲۶ هـ ق/ ۱۲۸۷ هـ ش- مترجم) که از سوی حکومت اتحادیه‌ها به آنجا تبعید شده بودند، عملاً رئیس خاندان سادات برزنجی و مشایخ منطقه شده بود. در سالهای جنگ فرماندهی مجاهدین کرد را در جنگ رم دهنده پنجوبین بر علیه سپاه روس و جنگ شعیبیه بر علیه بریتانیا بر عهده داشت. وی از نفوذ فراوانی در میان عشایر منطقه برخوردار بود.

شیخ محمود باراول برای کاربردستان انگلیس نامه نوشت. آن نامه به دست ترکها افتاد و به این دلیل دستگیر و به اعدام محکوم شد. چیزی به اعدامش نمانده بود که روندرویدادهای جنگ به گونه‌ای پیش رفت که ترکها هیچ مصلحتی در کشتن او ندیدند، بلکه ویرا آزاد کردند و به اداره امور سلیمانیه گماشتند. وی بار دوم در اکتبر ۱۹۱۸ (- م/ محرم ۱۳۳۷ هـ ق/ مهرماه ۱۲۹۷ هـ ش- مترجم) عزت توپچی و احمد فائق را بنماینده‌گی خود بانامه‌ای نزد کاربردستان بریتانیا در کفری فرستاد. در این نامه خواسته بود؛ بریتانیا خلق کرد را نیز در صرف خلقهای آزاد قرار دهد و تضمین کند در هیچ شرایطی اجازه بازگشت سلطه ترک را به کردستان ندهد، در برابر نیز آمادگی خود را برای همکاری با آن کشور ابراز داشت.<sup>۴۸</sup>

بریتانیا در آزمون به آرامش کردستان و جلب کردان بسوی خویش نیاز داشت. ویلسن فرماندار کل عراق، میجر نوئل را برای گفتگو با شیخ محمود و گماشتن او به حکمرانی منطقه و تشویق عشایر کرد میان زاب کوچک و رودخانه سیروان بشکل اتحادیه‌ای برهبری وی در میان خود، به سلیمانیه فرستاد.<sup>۴۹</sup> نوئل در شانزدهم نوامبر ۱۹۱۸ (- م/ ۱۲ صفر ۱۳۳۷ هـ ق/ ۲۵ آبانماه ۱۲۹۷ هـ ش- مترجم) به سلیمانیه رسید و از آنجا طی تلگرافی به آگاهی فرماندار کل رسانید که: "امروز به سلیمانیه رسیدم. مورد استقبال شاهانه‌ای قرار گرفتم، نمایندگان روستاها در طول راه ایستاده بودند. با رسیدن ما شادی خود را بروز میدادند... من تأسیس یک دولت کردی را در آینده تحت سرپرستی خود و تسلط افسران سیاسی ما دشوار نمی‌بینم، بشرطی که طرحی برای آن ریخته شود."<sup>۵۰</sup>

نوئل در سلیمانیه نیز ضمن یک گردهمایی همگانی بنام حکومت بریتانیا گمارده شدن شیخ محمود را به فرمانروایی اعلام نمود و به مردم وعده داد و برای تشکیل یک کنفرانس ۴۰-۵۰ نفری از مردان نامی منطقه به ایجاد رابطه پرداخت. در آن دوران سلیمانیه شهر کوچک و عقب افتاده‌ای بود. تازه از گرسنگی و اسهال و استفراغ رهایی یافته بود. در سرتاسر شهر یک خانه خوب وجود نداشت. بخش بزرگی از آن به ویرانه تبدیل شده بود. روشن فکرانش بدور از آنجا در سپاه عثمانی و دستگاههای دیگران بودند. ستم همگانی برخی از قدرتمندان شهر و منطقه، دزدی و سرقت مسلحانه و کشتار ناروای مردم، آنجا را بکلی ناآرام و زندگی را دشوار کرده بود.

در اول دسامبر ۱۹۱۸ (۲۸- م/ ربیع الاول ۱۳۳۷ هـ ق/ ۱۱ دیماه ۱۲۹۷ هـ ش- مترجم) ویلسن فرماندار کل عراق خود با هوپاما به باز دید سلیمانیه رفت. وی در پیریزی سیاست بریتانیا در ناحیه مردم مهمی بود. رفتن او خود بخود از اهمیت سیاسی برخوردار بود. این فرصت خوبی بود تا شیخ محمود و دیگر بزرگمردان کرد لیاقت سیاسی خود و خلقشان را برای اداره امور منطقه به وی ثابت کنند، زیرا او میتواند نقش مهمی در نوع سرنوشت کردستان جنوبی ایفا کند. ویلسن در سلیمانیه با شیخ محمود و چند بزرگمرد دیگر دیدار نمود. وی در این کنفرانس بطور مفصل با آنان گفتگو کرد. بارضایت او در سلیمانیه یک حکومت موقت کردی تأسیس شد که شیخ محمود بنماینده‌گی بریتانیا فرماندارش باشد. شرکت کنندگان در کنفرانس اگر چه قدرتمندان ناحیه بودند ولی چون بسیاری از آنها رئیس عشیره بیسواد و ناوارد به امور سیاسی و رهبری بودند، درباره آینده به اظهار نظرهای گوناگون پرداختند. ویلسن خود در این باره مینویسد: "برخی از آنان رهبری بریتانیا را در کردستان میخواستند و تعدادی نیز مخالف آن بودند، برخی اصرار داشتند که کردستان مستقیماً وابسته به لندن باشد، برخی دیگر در نهان بمن گفتند نمیخواهند شیخ محمود رئیسشان باشد، بدون آنکه شخص دیگری را در نظر داشته باشند."<sup>۵۱</sup>

شیخ محمود در پایان گفتگوها یادداشتی بامهر چهل تن از بزرگمردان منطقه به ویلسن داد و در آن وعده ریتانیا را برای رهایی خلقها از سلطه ترکها و کمک به آنان برای ساختن چهارچوب مستقل خود یادآوری نمود. آنها چون نمایندگان خلق کرد از حکومت بریتانیا درخواست کرده بودند که کردان را از این قولها بی بهره نکنند و به تنظیم روابط آنان با عراق بپردازد.<sup>۵۲</sup> دیری نپایید که میانه شیخ محمود بانمایندگان بریتانیا در سلیمانیه بهم خورد. وی مرز قلمروش را محدود و سلطه خویش را کم‌ارزایی مینمود و خود را نماینده همه کردان ولایت موصل و شماری از عشایر کرد ایران میدانست. بریتانیاییها از رفتار شیخ محمود شیوه اداره امور منطقه و خواسته‌هایش رضایت نداشتند. سرانجام وی به کاربرد اسلحه بر علیه نیروهای بریتانیا پناه برد و در جنگی بیهوده در دربندبازیان در هیجدهم ژوئن ۱۹۱۹ (- م/ ۲۵ رمضان ۱۳۳۷ هـ ق/ ۲ تیرماه ۱۲۹۸ هـ ش- مترجم) زخمی و دستگیر و به دادگاه سپرده شد و حکومت سلیمانیه منحل گردید. نیروهای بریتانیا شهر را اشغال کردند و افسران انگلیسی مستقیماً اداره امور آنرا بر عهده گرفتند.

## ۷ - ۲ تلاش‌های استانبول

در ماه‌های آخر سال ۱۹۱۸ (- م/سه‌ماهه اول ۱۳۳۷ هـ ق/ پائیز ۱۲۹۷ هـ ش - مترجم) نشانه‌های شکست دولت ترک بظهور رسید. سران جنبش کرد در استانبول به‌سازماندهی خویش پرداختند. سید عبدالقادر شمزینی با همکاری امین‌علی بدرخان و چندبزرگمرد دیگر خاندان بدرخان و بابان و چند نامدار کرد دیاربکر، مالاتیه، درسیم، خارپوط، سلیمانیه، ساوجبلاغ، سنج و... "جمعیت‌تعالی و ترقی کردستان" را برپا داشتند. اشغال استانبول از سوی نیروهای متفقین آزادی بیشتری را برای فعلیت‌سیاسی، فرهنگی و دیپلماسی برای آنها تأمین کرد.<sup>۵۳</sup>

برنامه جمعیت‌تعالی کردستان در دسترس نیست. از یادداشت‌هایش برای کاربردستان بریتانیا و متفقین و کنفرانس صلح و گفتگوی سران بنمایندگان بریتانیا و باغالی معلوم می‌شود که آرمانش ایجادکردستان مستقل با همکاری متفقین بویژه بریتانیا بوده است. نظریه جمعیت‌تعالی برای استقلال کردستان کاملاً روشن و معلوم نشده است زیرا در یادداشت‌ها و گفتگوها از کردستان مستقل از هرگونه سلطه‌ای، کردستان مستقل تحت‌الحمايه انگلیس، کردستان خودمختار تحت تسلط بریتانیا، کردستان خودمختار در چهارچوب دولت عثمانی سخن رفته و منظور از همه اینها نیز استقلال یا نوعی از استقلال بوده است. از هفتم نوامبر ۱۹۱۸ (- م/۳ صفر ۱۳۳۷ هـ ق/ ۱۶ آبان‌ماه ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم)، جمعیت برای اظهار نظریات خود مجله کردی - ترکی "ژین" (زیستن - مترجم) را برسرپرستی حمزه مکی انتشار میداد و میکوشید در شهرهای کردستان باشگاه و کمیته‌های جمعیت را تأسیس کند و برای اهمیت دادن به باسواد و انتشار کتاب کردی، سازمان فرهنگی "کردتعمیم معارف و نشریات جمعیتی" (جمعیت‌تعمیم معارف و نشریات کرد - مترجم) را تأسیس کرد. این جمعیت اهمیت ویژه‌ای برای سازماندهی زنان کرد و اصلاح زندگی کارگران کرد در استانبول قائل شد و برای بازگشت کردانی که در سالهای جنگ بزرگ از کردستان به نقاط آنا تولی تبعید شده بودند، در تلاش بود. جمعیت‌تعالی کرد برای بدست آوردن حقوق ملی کرد در جهت حرکت میکرد؛ ارتباط با متفقین، کوشش در کنفرانس صلح، گفتگوی سیاسی با باغالی.

## ۷ - ۲ - ۱ تلاش با متفقین

در آغاز ژانویه ۱۹۱۹ (- م/ اوایل ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ هـ ق/ اوایل خردادماه ۱۲۹۷ هـ ش - مترجم) در حالیکه کنفرانس صلح در پاریس تازه سرگرم تشکیل جلسه بود یک هیئت‌نماینده بسرکردگی سید عبدالقادر شمزینی برای گفتگو و تسلیم یادداشت جمعیت‌تعالی کرد، به دیدار امیرال کارلتورب کمیصر عالی بریتانیا در استانبول رفت. بجای وی مستر ریان با این هیئت دیدار کرد. هیئت کرد نگرانی خود را از نادیده گرفتن خواسته‌های کردان ابراز داشت و گفت که اغلب سکنه مناطق شرقی ترکیه کردند و همچنین در آن سوی مرزهای ایران، لرستان و نواحی دیگر همه یا اکثریت مردم مقیم کرد میباشند. مناسبات کرد و ارمنی در شرایط عادی خوب بوده است. برهم خوردن این مناسبات در برخی مواقع مشخص به کردار حکومت عثمانی باز میگردد. روبا با نستوریان هم حسنه بوده است. برای اثبات این امر نیز یک مترجم مسیحی با خود برده بودند. بموجب ارزیابی "ریان" گفته‌هایشان در مورد مرز کردستان خودمختار مورد نظر روشن نبود. بهتر دیدند این موضوع به تصمیم روی کنفرانس صلح موکول شود. هیئت درخواست کرده بود تسهیلاتی برایشان فراهم شود که نماینده خود را به اروپا بفرستند تا در آنجا مستقیماً از مسأله دفاع کنند. هیئت یادداشتی بهمراه داشت که بتاريخ روز دوم ژانویه ۱۹۱۹ (- م/ ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ هـ ق/ ۱۲ دیماه ۱۲۹۷ هـ ش - مترجم) بوسیله رئیس کمیته کردستان: سید عبدالقادر، سکرتر کمیته: خلیل بدرخان، سید عبداللهم شمزینی، مصطفی پاشا، عبدالعزیز بابان، ملا سعید بدیع‌الزمان و ملا علیرضا امضاء شده بود. این یادداشت را مستقیماً برای کمیصر عالی نوشته و درخواست کرده بودند آنرا به حکومت بریتانیا برسانند. در آن آمده بود که: "سران کردهمیشه از خلیفه و شاه و سلطان به پشتیبانی برخاسته‌اند ولی هر دو دولت عثمانی و ایران به شیوه‌ای بسیار ناروا کردستان را میان خود تقسیم کرده‌اند... اینکه کردها با ترکیه و ایران بوده‌اند همه‌اش باز میگردد به بیم از بلعیده شدن بوسیله روسیه در آینده... موضع کردان را در جنگ نه تنها کردارهای سلطان بلکه اعمال روسیه نیز که اقلیت‌های غیرمسلمان را بر علیه آنان برمی‌انگیخت و میهن کرد را به اشغال تهدید می نمود، موجب شده بود. روسیه کردان را به نابودی تهدید میکرد. پس از حذف روسیه از صحنه و پیروزی متفقین هیچ‌دلیلی نمانده که خلق کرد از دست استثماردیرینه‌اش آزار ببیند... کرد همه ویژگی‌های را داراست که شایستگی بدست آوردن جای خود را در میان خلق‌های دوست داشته‌باشد و حق‌روای خود را در زمینه آزادی تعیین سرنوشت بدست آورد." در میان کردان تعداد چشمگیری باسواد وجود دارد. سکنه کرد حداقل پنج میلیونند. کمیته بکمک بریتانیا برای پیشرفت کرد امیدوار است."

سیدعبدالقادر در دوازدهم ماه مه دیدار دیگری با ادمیرال ویی داشت. اینبار گذشته از تکرار درخواستهای پیشین، درخواست نمود بریتانیا بر حکومت عثمانی فشار وارد بیاورد؛ به هزاران کردی که در زمان جنگ به جاهای دوری تبعید شده‌اند اجازه دهد به موطن خود بازگردند. وی طی ملاقاتی دیگر مستر هوهرل را دید. سید در این دیدار گفت: "کردان خود را در شرایط نامناسب و حتی وحشتناک می‌بینند." هوهرل در گزارش خویش نوشته است، کاربردستان استانبول بسرکردگی صدراعظم فریدپاشا برای کردان شماری پیشنهاد ممکن داشتند. به او وعده داده بود که در سایه حکومت ترکیه به کردان خودمختاری کامل بدهند. وی از زبان سیدعبدالقادر مینویسد؛ فریدپاشا وعده‌های بسیاری داد، ولی تابرسرکار بود هیچیک را بجای نیاورد. حکومت کنونی هم به ریاست علی‌رضا وعده داده است "اداره ذاتی را برای کردان به اجراء آورد، ولی در عین حال خود تحت فشار قرار دارد. چون خطر مصطفی کمال در پیش است، حکومت می‌خواهد پشتیبانی کردها را بدست آورد. سید عبدالقادر می‌خواهد با متفقین بویژه بریتانیا کاملاً هماهنگی کند، زیرا بنظر او آینده کردان به سیاست حکومت بریتانیا بستگی دارد. همچنین با خوشوقتی توافق کرد و ارمن را در ترکیه و پاریس به آگاهی وی رسانید. سیدعبدالقادر به هوهرل گفت: "در حقیقت کردان باید امیدوار باشند که از طریق کنفرانس صلح به آرمانهای خود برسند نه از راه حکومت عثمانی در استانبول. همچنین ممکن است با گذشت زمان فرصتهای دیگری پیش آید... ولی زیرکانه دشواریهای را که نبودن نیروی کافی متفقین برای فشار بر عثمانی در راستای قبول همه مواد پیمان صلح رودر روی کردان قرار خواهند گرفت، روشن کرد. در این مدت در استانبول گذشته از دیدارهای سیدعبدالقادر و همکارانش با کاربردستان بریتانیا برای توضیح دیدگاههای کردان و یادداشت‌های شریف پاشا برای کنفرانس صلح در پاریس، چندین یادداشت کتبی در همانجا به بریتانیا و متفقین داده شده است و همچنین وقتی کمیسیون کینگ-کرین به استانبول رسید، چند نفری بنام حزب دمکرات کرد پیش رفتند و استقلال کردستان را خواستار شدند. فعالیت سیاسی کردها در استانبول بطور محسوسی اوج گرفته بود. تا آنجا که کمیسیون عالی در استانبول از وزیر امور خارجه بریتانیا پرسید که موضعش در برابر فعالیتهای کردها باید باشد؟ مستر بلفورد به او آگاهی داد که: "کردان را راهنمایی کن که آرامش را حفظ کنند و نگذارند آشوب برپا شود و منتظر کنفرانس صلح باشند زیرا که نقطه نظرات کردان اکنون برای کنفرانس صلح معلوم است."

کاربردستان انگلیس بطور کلی بتوافق رسیده بودند که بخشی از حقوق ملی کرد مورد قبول واقع شود. ولی در مورد شماری از مسائل مهم در میان خود به نتیجه نرسیده بودند، بویژه: اولاً نوع حقوق چه باشد؟ استقلال به باری دول بزرگ، فدرالی، چند ناحیه خودمختار در یک دولت، اداره ذاتی... ثانیاً حقوق کردان در کدام منطقه جغرافیائی پذیرفته شود، یا بگفته دیگر کردستان کجاست؟ ثالثاً چه کسی کردان را نمایندگی کند تا با او معامله شود؟

بریتانیاییها خبر آشتی کرد و ارمن را با خوشوقتی دریافت داشتند. کاربردستان آن کشور هر دو طرف را به تعمیم صلح و سازش تشویق میکردند. سیاست بریتانیا در کردستان عبارت بود از استقرار صلح و امنیت. سران کردان ندامت‌اند که نفوذ خود را برای صلح و جلوگیری از هرگونه ناآرامی بکار گیرند. این نیز عملاً فرصتی تاریخی برای مصطفی کمال پیش آورد که آزادانه بدون برخورد بار و بارونی سیاسی یا مسلحانه با کردان در کردستان، طرح تأسیس ترکیه جدید و ذبح مسأله کرد را بریزد.

#### ۷ - ۲ - ۲ کرد و ارمن: آشتی در حاشیه کنفرانس صلح

در بیست و دوم مارس ۱۹۱۹ (- م / ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۳۷ هـ ق / ۲ فروردین ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) ژنرال شریف پاشا یادداشتی تحت عنوان "یادداشتی درباره خواسته‌های خلق کرد" به انجمن بالای کنفرانس صلح تسلیم کرد. در این یادداشت تاریخ کرد و مرز جغرافیائی کردستان و خواسته‌هایش در رابطه با خلق ارمن روشن شده بود. مسأله آرامنه از دو جهت مورد توجه دول اروپائی بود؛ اولاً چون خلقی مسیحی که چند سده در حال استعمار زیر سلطه یک دولت اسلامی ستمگر بود. ثانیاً قتل عام ناروای صدها هزار تن از این خلق و در بدر شدن باقیمانده آنان. خواسته‌های آنان و کردان بعزت همزیستی طولانی در منطقه‌ای مشترک و پس از آن قتل عام یکدیگر، علمهای حمیدیه کرد بر علیه آرامنه و تیپهای مسلح ارمنی بر علیه کردان، نوعی ناسازگاری ژرف ایجاد کرده بود که بدون یافتن راه چاره‌ای برای رفع آن، مشکل بود خواسته‌های این دو خلق بویژه کردان به نتیجه برسد.

گناه قتل عام ارمنی در اروپا با زتاب بزرگی داشت. اگر چه این کار تحت سرپرستی طلعت پاشا وزیر امور داخله ترکیه انجام گرفته بود، ولی چون علمهای حمیدیه در آن مشارکت داشتند، ترک‌ها می‌خواستند این گناه را بگردن کردها بیندازند تا آنان را بدنام کنند، و چون خلقی درنده و عقب افتاده پیش چشم جهانیان جلوه‌اش دهند. توفیق پاشا که چندین بار وزیر مدتها سفیر ترکیه در بریتانیا بود، بدنبال توقف جنگ در لندن اظهار داشته بود: "کسانیکه آرامنه را کشتند کرد بودند. ترک‌ها و حکومت

ترکیه از اینکار مبرّی هستند. اگر احتیاجات و مشغولیت‌های جنگ نمی‌بود حکومت می‌توانست نگذارد این کار روی دهد و مقصرین را مجازات میکرد.

کردان نه خود رسانه‌های داشتند و نه یک‌ارگان دیپلماسی که بتوانند این گناه را از خود دور سازد و کناهاکار اصلی را به افکار عمومی جهان بشناساند. بسیاری از مجامع جهانی این گناه را بگردن کرده‌ها انداختند. دوشاهد بیگانه در آن دوران که یکی خود ارامنه و دیگری یک افسر انگلیسی بود، بخشی از این تبلیغات را رد کردند. هیئت نمایندگی ارامنه بسرکردگی بوگوس نوبارپاشا در ژوئن ۱۹۱۸ (- / م شعبان ۱۳۳۶ هـ / خرداد ماه ۱۲۹۷ هـ - مترجم) یادداشتی درباره مسئله ارمن<sup>۵۶</sup> را به همه سران جهان داد و در آن گناه همه مشقات وارده به خلق ارمن را بگردن سلطان عبدالحمید و دیگر کاربردستان ترک انداخته بود، همچنین میجرنوتل در گزارشی که از سفر طولانی به کردستان درباره خلق کرد نوشته بود، گواهی میدهد که تقصیر این گناه بگردن کاربردستان ترک است نه کردان، بلکه کرده‌ها تا آنجا که توانسته‌اند در نجات جان ارامنه گریزان کوشیده‌اند.<sup>۵۷</sup>

سران جنبش کرد اهمیت توافق با ارامنه را درک کرده بودند. اولاً برای اینکه مانند دولت همسایه باید راه همزیستی مسالمت‌آمیز را در پیش گیرند، ثانیاً برای اینکه آمیختگی خواستهای ارضی این دو خلق برای پشت‌گوش انداختن حقوقشان در صلح جهانی بهانه قرار نگیرد. زیرا کاربردستان دول اروپائی بهرمناسبتی آنرا تکرار میکردند.

پس از گفتگوهای بسیار میان شریف‌پاشا بنماینده خلق کرد و بوگوس نوبارپاشا بنماینده خلق ارمن و او هانجیان بنماینده حکومت ارمنی در قفقاز موافقتنامه‌ای امضاء شد که برای کسان بسیاری و حتی کاربردستان دول اروپائی غیرمنتظره بود. توافق از سوی هر دو طرف بشرح زیر برای رئیس کنفرانس صلح فرستاده شد.

پاریس ۲۰ نوامبر ۱۹۱۹ (- / م ۲۸ صفر ۱۳۳۸ هـ / ۲۹ آبان ماه ۱۲۹۸ هـ - مترجم)  
جناب رئیس!

خوشوقتیم که نسخه‌ای از نامه‌ای را بحضورتان تقدیم داریم که برای کنفرانس صلح نوشته شده و از سوی ما نمایندگی متحد ارمنی و نمایندگی متحد کرد در کنفرانس صلح امضاء شده است. جنابعالی میبینید که برعکس گفته دشمنانمان که ادعا میکنند ارامنه و کردان نمیتوانند باهم در صلح زندگی کنند، پیمان صلح بستیم، در روشنائی تحقق آرمانهای ملیمان که پیمانۀ آینده است.

خواهشمند است احترامات ما را بپذیرید

رئیس نمایندگی ملی ارمن - بوگوس نوبار

رئیس نمایندگی کرد در کنفرانس صلح - شریف  
اینک تکست پیمان نامۀ صلح هر دو نمایندگی:

۱۲ - خیابان رئیس ویلسن، پاریس

۲۰ نوامبر ۱۹۱۹

نمایندگی متحد ارمن

ما امضاء کنندگان ذیل، نمایندگی حلقهای ارمن و کرد افتخار داریم کنفرانس صلح را مطلع سازیم که هر دو خلق ما دارای مصلحت واحدی هستند، برای آرمانهای واحدی میکوشند، به آزادی و استقلال خود واقفند، بویژه آزادی ارامنه و رهائیشان از سلطۀ شدید حکومت عثمانی یعنی رهائی آنان از اتحاد و ترقی.

ما همه باهم بتوافق رسیدیم که از کنفرانس صلح درخواست کنیم بموجب حقوق ابتدائی ملت‌ها به یاری یکی از دول بزرگ، قرار تأسیس ارمنستان متحد مستقل و کردستان مستقل را صادر کنند.

شریف، هیئت نمایندگی کرد برای کنفرانس صلح

بوگوس نوبار، رئیس هیئت نمایندگی ارامنه

د. ادهانیان، رئیس موقت نمایندگی جمهوری ارمنستان

این موققت بزرگی بود که موضع نمایندگان هر دو خلق را در کنفرانس صلح و میان دولتها استحکام بخشید. متفقین بویژه بریتانیا با خوشوقتی این خبر را دریافت داشتند. کرزن به کمیسر عالی در استانبول آگاهی داد که به تشویق این روند پردازد.

بابعالی و همچنین جنبش کمالیست که در شرق آناتولی در حال گسترش بود از این گام ناراحت بودند. به تحریک مصطفی کمال و زیر فشار هوادارانش، از جانب طوایف کرد و بویژه آنهایی که در کشتار ارامنه دست داشتند، یک تلگرام نارضائی بر علیه نمایندگی شریف‌پاشا و توافق ارامنه با کردان برای متفقین و کنفرانس صلح و بابعالی فرستاد.

## ۲ - ۳ - مذاکرات باباعالی، درهم ریختن صفوف کردان

جمعیت تعالی کرد، همزمان با فعالیت گرمی که در میدان مناسبات بین‌المللی نشان میداد، راه دیگری نیز در پیش گرفته بود؛ راه گفتگو با باباعالی برای یافتن راه‌چاره‌ای برای مشکل ملت کرد. پس از توقف جنگ، کرد تنها ملت بزرگی بود که زیر دست حکومت ترک باقی مانده بود. ترکیه میخواست بهر قیمت شده آنرا از دست ندهد. بویژه در آن حال که سران کرد برای تحقق آرمانهای جنبش به مبارزه سیاسی حادی دست زده بودند، زمینه بین‌المللی نیز تا اندازه‌ای برای اینکار مساعد بود. باباعالی میخواست مسئله کرد بین‌المللی نشده و وارد مجالس و مجامع جهانی نشود. بلکه همچنان چون یک مسئله داخلی ترکیه باقی بماند. برای اجرای این سیاست به مانور پرداخت. روزنامه‌های ترکیه در مورد لزوم اتحاد دو خلق مسلمان و مصایبیکه با جدائی کردان از دولت عثمانی بر سر هر دو خلق خواهد آمد، مقالات مهیجی مینوشتند. باباعالی به نزدیک کردن برخی از سران کرد به خود پرداخت و مقامات و مناصب عالی به آنان تفویض نمود. در اول ژوئن ۱۹۱۹ (۳۰/م - ۳۰/م) ۱۳۳۷ هـ/ق ۱۱ خرداد ماه ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) باباعالی دسته‌ای از سرکردگان جمعیت را برای مذاکرات سیاسی با هیئتی از وزارت عثمانی فراخواند.<sup>۵۸</sup> از جانب کردان سید عبدالقادر شمرزینی، امین علی بدرخان، مراد بدرخان و از سوی باباعالی شیخ الاسلام ابراهیم افندی حیدری، احمد عبوق پاشا وزیر راه، عون پاشا وزیر جنگ در گفتگوها شرکت کردند. پس از چند نشست مشترک، باباعالی به هیئت نمایندگی کرد وعده داد:

- ۱ - به کردستان خودمختاری داده شود بشرطی که در جامعه عثمانی باقی بماند.
  - ۲ - طرح موثری برای اعلام این آزادی ریخته شود و اجرای آن فوراً آغاز گردد.<sup>۶۰</sup>
- هنگام سفر فریدپاشا صدراعظم و توفیق پاشا وزیر امور خارجه به پاریس، شریف پاشا بر پایه دیدگاه‌های رهبری جمعیت، سلسله گفتگوهای با آنان انجام داد، که همان وعده‌های پیشین را تکرار کردند. عقب انداختن اجرای وعده‌ها از سوی وزارت فریدپاشا دست بدست کردن وزارت پس از اونیز بی‌آنکه گامی برای اجرای آن برداشته شود، در دل سران کرد بویژه سید عبدالقادر، از همان آغاز درباره واقعیت مقاصد کاربردستان ترک ایجاد شبهه نمود. سران کرد گمان میکردند که باباعالی در فکر طفره دادن آنهاست نه احقاق حقوقشان، زیرا که تامیرفت خطر جنبش کمالیست‌ها و نیاز حکومت استانبول به پشتیبانی کردها فزونی می‌یافت.

گفتگوی جمعیت تعالی کردستان با باباعالی برای قبول حق خودمختاری کردستان در چهارچوب جامعه عثمانی، در صفوف رهبری جنبش ایجاد اختلاف نمود. سران این جنبش در مورد نحوه چاره‌سازي مشکل اختلاف نظر داشتند. برخی به خودمختاری در چهارچوب جامعه عثمانی راضی نبودند و میخواستند کردستان مستقل "باباکمک یکی از دول بزرگ اروپائی خودمختار و از دولت عثمانی جدا باشد. همچنین درباره شیوه موضعگیری در برابر ترکیه اختلاف نظر داشتند. برخی معتقد بودند که از ضعف حکومت ترک بطور کامل استفاده شود تا کردان خواسته‌های ملی خود را تحمیل کنند و برای همیشه از این دولت ستمگر جدا شوند. برای این کار همه راههای سیاسی، دیپلماسی و مسلحانه در پیش گرفته شود. در حالیکه برخی عقیده داشتند که در این شرایط کردان نیایستی برای ترکها مشکل ایجاد کنند و باید آنان را یاری دهند تا خود را از این مشقت برهانند. ناسازگاری دیدگاههای سیاسی باناسازگاری منافع خصوصی و عشیره‌ای و منطقه‌ای در آمیخته بود و به جد شدن چند تن از رهبران جمعیت تعالی کردستان و ایجاد چند سازمان سیاسی تازه انجامید. امین علی بدرخان "جمعیت تشکیلات اجتماعی" را تشکیل داد، ممدوح سلیم و همراهانش "حزب دمکرات کرد" را تأسیس کردند، احمد ثریا بدرخان در قاهره "حزب استقلال کردستان" را ایجاد نمود. هر کدام از اینها جدا از دیگری به ایجاد ارتباط با دول و مجامع جهانی پرداختند.

باباعالی در بهم زدن صفوف سران جنبش کرد پیروزی چشمگیری بدست آورد و هر گز به وعده‌هایش عمل نکرد. رهبری جنبش استانبول را پایگاه فعالیت خود قرار داده و برای کردستان اهمیت ویژه‌ای قائل نشده بود. کردستان شمالی به مرکز سازماندهی کمالیست‌ها تبدیل شده بود. تلاشهای شیخ محمود در سلیمانیه سرنگرفت. کردستان جنوبی زیر سلطه بریتانیا و بخش جنوب غربی کردستان تحت تسلط فرانسه قرار گرفته بود. سمکو بر بخش شمال شرقی کردستان مسلط بود، جمعیت و سازمانهای دیگر هر چند کوشیدند در کردستان شعبه‌ای بازکنند، کوششهایشان در حد لزوم آن زمان جنبش نبود. جمعیت تعالی میبایستی در ارزیابی رویدادها دچار دست‌بالا گرفتن سلطنت عثمانی و دست کم گرفتن جنبش کمالیست‌ها بوده باشد. برای خلیفه و باباعالی ارزش فراوانی قائل شده و جنبش کمالیست را نادیده گرفته بود. نه تنها نکوشید هیچگونه توافق و گفتگویی با آن برقرار کند بلکه تامیتوانست به دشمنیش پرداخت. رهبری کرد از آغاز روی حکومتی باز نده و بی‌آینده شربندی کرده بود.

جمعیت تعالی کردستان روی کار دیپلماسی بویژه تسلیم یادداشت به کار بدستان متفقین و گفتگو با آنان با اتکاء بر اصول رئیس ویلسن و کار بدستان بریتانیا و فرانسه تمرکز نمود، با این امید که آنها به کردان آزادی بدهند بدون آنکه خود برای تدارک سیاسی و تسلیحاتی کردستان چاره‌ای بیندیشد، کردستان را برای مصطفی کمال جا گذاشته بود. او در آنجا نیروهای مسلحش را نوسازی کرد، دستگا‌ه‌های دولتیش را از نو سازمان داد. طرح باقی گذاشتن کردستان را در زیر دست ترک‌ها و برقراری تسلط بر سر تاسر ترکیه را ریخت.

رهبری جنبش کرد گذشته از وعده متفقین، از هیچ پشتیبانی گسترده همگانی، هیچ سازمان سیاسی استواری، سازمان دیپلماتیک کرائی یا تشکیلات مسلحی برخوردار نبود تا بتواند ضمن تلاش دیپلماتیک برای بدست آوردن تایید بین‌المللی حقوق ملی کرد، برای اجرای آن به کوشش سیاسی مسلحانه‌ای نیز در کردستان بپردازد. سید عبدالقادر در یکی از دیدارهایش به این موضوع اعتراف میکند؛ که اگر متفقین برای اجرای پیمان صلح در مورد حقوق کرد نیروی کافی در نظر نگیرند، کردها دچار اوضاع دشواری خواهند شد. جمعیت ضمن نداشتن اینها و تمرکز روی کار دیپلماسی، نتوانست یک سازمان پایدار نیز برای کار دیپلماتیک برپا دارد تا بی‌وقفه خواسته‌های خلق کرد را نزد سازمانهای جهانی و دول بزرگ اروپائی دنبال کند.

## ۸ - زمینه‌سازی توافق

### ۸ - ۱ - گردهمایی سان‌رمو

قضیه دشواری که در این مدت بر سر آن توافق شد، تقسیم نفت کردستان بود. پیش از آغاز جنگ، حکومت عثمانی امتیاز استخراج نفت را به "کمپانی نفت ترک" داده بود، که ۷۵٪ سرمایه‌اش بریتانیائی و ۲۵٪ آن آلمانی بود. بریتانیا پس از آغاز جنگ سهم آلمان را نیز متصرف شده بود. در دسامبر ۱۹۱۸ (- م/ صفر ۱۳۳۶ هـ ق/ آذر ماه ۱۲۹۷ هـ ش - مترجم) کلمانسو ضمن دیدارش از لندن، با لویجرج بتوافق رسید که ولایت موصل در برابر انتقال ولایت سوریه به منطقه نفوذ فرانسه و اختصاص بخشی از نفت کردستان به آن کشور، به بریتانیا منتقل شود. کلمانسو بهنگام انجام این دادوستد به ارزش نفت کردستان پی نبرده بود. در هیجدهم آوریل ۱۹۱۹ (- م/ ۱۶ رجب ۱۳۳۷ هـ ق/ ۲۹ فروردین ۱۲۹۸ هـ ش/ ۱۸ آوریل ۱۹۱۹ م - مترجم) پیرمنگراز جانب فرانسه و دالتزلونگ از سوی بریتانیا توافقنامه تقسیم نفت کردستان را امضاء کردند. بنابراین توافق ۲۵٪ یعنی سهمیه آلمان که انگلیس آن را در دست خود گرفته بود به فرانسه داده شد. فرانسه میبایستی اجازه دهد نفت از ایران یا بین‌التهرین، بوسیله لوله یاراه آهن از جاهای تحت‌الحمایه‌اش به کناره دریای مدیترانه حمل شود.<sup>۶۱</sup>

در بیست و چهارم آوریل ۱۹۲۰ (- م/ ۴ شعبان ۱۳۳۸ هـ ق/ ۴ اردیبهشت ۱۲۹۹ هـ ش - مترجم) کنفرانس صلح برای یافتن راه چاره حد وسطی مابین اصل حق اشغال که کشورهای اروپائی از آن پیروی میکردند و در توافقیهای نهم زمان جنگ گنجانده بودند و اصل حق آزادی تعیین سرنوشت خلقها که ویلسن در اطلاعیه زمان جنگ وعده‌اش را داده بود، تشکیل جلسه دادند. وی در این نشست روی این مسأله اصرار ورزید. برای حل این اختلاف اصل نوبنی را بمیان آوردند، که آنهم اصل تحت‌الحمایگی بود و مورد پسند ویلسن رئیس جمهوری آمریکا قرار گرفت. این اصل نوعی از اداره ولایاتی بود که از سرزمین دولت عثمانی جدا یا مستعمراتی بودند که از آلمان پس گرفته میشدند. اصل مذکور در ماده بیست و دوم پیمان "جامعه ملل" تثبیت شد. استدلال ابداع تحت‌الحمایگی این بود که هنوز این خلقها به مرحله‌ای از رشد نرسیده‌اند که بدون یاری دولتی بزرگتر "حامی" بتوانند خود را اداره کنند. دولت حامی باید برای پیشرفت به دولت تحت‌الحمایه کمک کند تا آنجا که بتواند به حدی برسد که لیاقت اداره خود و استقلال را بدست آورد. تحت‌الحمایگی در حقیقت نوعی امکان دادن به اصل حق اشغال ولی زیر نام دیگری بود. آمریکا نیز در ابتدا مخالف اشغال امپریالیستی سرزمین جدا شده از عثمانی بود ولی به این اصل رضایت داد و بعلا مشکلات داخلی آرام آرام خود را بسوی گوشه‌گیری دیرینش از سیاست خارجی در کنفرانس صلح کنار میکشید.

چندین قضیه مهم در جلسات سان‌رمو حل شدند قبول اصل تحت‌الحمایگی راه را برای اجرای توافقیهای سری دوران جنگ هموار ساخته بود. آنان بر سر تقسیم دستاوردها بتوافق رسیدند. ولایات موصل، بغداد، بصره و فلسطین تحت‌الحمایه بریتانیا قرار گرفتند. اگر چه این تصمیم در ولایات عرب نارضائی ببار آورد، ولی در عمل سنگ‌زیر بنای برپائی چند دولت عربی را گذاشت که میبایستی در آینده مستقل باشند. همچنین آرزوی صهیونیستها را نیز تحقق بخشید. زیرا تحت‌الحمایه بریتانیا قرار دادن فلسطین وعده‌های بلفور را به اجرا در آورد.



تقسیم دوباره نفت کردستان و اراضی اشعالی عثمانی بسیاری از ناسازگارهای میان دول پیروز در جنگ راحل نموده راه را برای به نتیجه رسیدن جلساتشان هموار ساخت. در دهم اوت ۱۹۲۰ (۲۴/م ذی القعدة ۱۳۳۸ هـ ق/۱۹ مرداد ماه ۱۲۹۹ هـ ش - مترجم) متفقین از سوئی و حکومت عثمانی از سوی دیگر پیمان سور را امضاء کردند. بموجب این پیمان، ترکیه زیر بار سنگینی رفت، چنانکه لنینچوفسکی خلاصه میکند:

۱ - قرار ارضی:

الف - اراضی عربی: همه اراضی عربی از آن پس گرفته شود، حجاز دولتی مستقل و سوریه، فلسطین و بین النهرین از زیر دستش خارج و سرنوشتشان به دول بزرگ سپرده شود.

ب - ترکیه اروپا: ترانس شرقی تا خط شاتالحو و همچنین ترانس غربی به یونان داده شود. بدین ترتیب استانبول در سی کیلومتری مرز یونان قرار میگیرد.

ج - از میرو جزایر اژه، شهر از میرو حومه آن برای مدت پنج سال به یونان سپرده شود، پس از این مدت برای الحاق دائمی آن به آراء عمومی سکنه رجوع شود. جزایر مبروس و تانادوس به یونان ملحق گردد، جزایر دوکانزو جزیره استراتژیکی رودنر به ایتالیا داده شود.

د - ارمنستان: به استقلال ارمنستان اعتراف شود و تفکیک مرزهای دو کشور به ویلسن سپرده شود.

ه - کردستان: در بخش دوم پیمان سور ماده ۳ بشرح زیر برای کردها در نظر گرفته شده بود:

ماده ۶۲ - در استانبول کمیسیون مرکب از ۳ عضو از سوی دول بریتانیا، فرانسه و ایتالیا تشکیل شود، شش ماه پس از آخرین تاریخ اجرای این پیمان، یک فرماندار محلی برای اماکن واقع در شرق رود فرات و جنوب غربی مرزی که ترکیه را از سوریه و بین النهرین جدا میکند، در صورتیکه نژادکرد در آن مسلط باشد، طبق تعلیمات داده شده در ماده... تأسیس شود، در صورتیکه بعثت برخی مسائل موجود توافق سرنگرفت، اعضاء کمیسیون هر یک باید نظر دولت خود را جویا شوند. این نوع توافق لازم است اجازه دهد این موضع روشن شود که اقلیتهای ملی و مذهبی چون نستوریان و دیگران که در این ناحیه زندگی میکنند از بودن خود در زیر چتر امنیت و حفاظت مطمئن باشند. بدین منظور کمیسیون از اعضاء بریتانیا و فرانسه و ایتالیا و ایران و کرد برای بررسی و تصمیم گیری در مورد ایجاد اصلاحاتی در مرزها در صورت لزوم که بر طبق پیمان برای ترکیه در نظر گرفته شده و به مرز ایران متصل است، بگردش می پردازد.

ماده ۶۳ - حکومت عثمانی از این ساعت قول میدهد که از تاریخ توصیه و ابلاغ این پیمان تا ۳ ماه تصمیماتی را بمرحله اجرا در آورد که در ماده ۶۲ مذکور بر عهده او واگذاشته و ابلاغ گردیده است.

ماده ۶۴ - اگر تا یک سال پس از تاریخ آغاز اجرای پیمان، در نواحی مندرج در ماده ۶۲، قوم کرد به جامعه اقوام مراجعه کند و اطلاع دهد که قسمت اعظم سکنه این ناحیه میخواهند از ترکیه جدا و مستقل شوند، و در صورتیکه جامعه اقوام بر این باور باشد که کردان ظرفیت دریافت استقلال خود را دارند و آنرا توصیه کند، ترکیه از هم اکنون این توصیه و اعطای استقلال به قوم کرد و دست برداشتن از هر نوع حقوق و تقالید خود در این نواحی را میپذیرد. این تنازل دولت عثمانی از حقوق و تقالید خود ضمن گفتگوی ویژه مفصلی میان نیروهای قسم خورده و ترکیه مورد بحث قرار خواهد گرفت. پس از تنازل مذکور نیز هیچ مانعی در مقابل خواسته کردان و ولایت موصل جهت الحاق بخش کردستان آن ولایت به کردستان ترکیه و حکومت کردی که از آن درست میشود، قرار نخواهد گرفت.<sup>۶۲</sup>

د - تنگه ها و استانبول: تنگه ها تحت سرپرستی بین المللی قرار گیرند و نواحی اطراف آن خلع سلاح شوند، استانبول تحت تسلط ترکیه باقی بماند.

۲ - تحدید سیادت ترکیه

الف - کاهش سپاه ترک به ۵۰ هزار نفر، لغو سربازگیری، تعیین میزان تسلیحات آن و قراردادنش زیر نظارت بازرسان متفقین یا کشورهای بیطرف، تجاوز نکردن ناوگانش از تعداد مشخصی، متفقین برای اجرای این قرار کمیسیونی تشکیل خواهند داد.

ب - قرارداری: ترکیه تحت نظارت کمیسیون مشترکی از نمایندگان بریتانیا، فرانسه، ایتالیا قرار گیرد که از اختیارات کامل برای کنترل دیون میهنی، بودجه حکومت، پول، قرضه دولتی، امتیازات، گمرک و مالیات غیر مستقیم برخوردار باشد.

ج - کاپیتولاسیون: ضمن ابقای قانون کاپیتولاسیون، شماری مواد سنگین تازه نیز به آن افزوده شود.

د-اقلیتها: حقوق و امتیازات اقلیتهای ملی و دینی بویژه ارمنه، یونانیان، آسوریان، کلدانیان، کردان و بطور کلی مسیحیان را بپذیرد.<sup>۶۳</sup>

همزمان با پیمان سور، یک توافق سه‌جانبه میان بریتانیا و فرانسه و ایتالیا منعقد گردید که ترکیه را به مناطق نفوذ فرانسه و ایتالیا تقسیم می‌کرد. پیمان سور ترکیه را به یک کشور کوچک با استقلال ناقص و وابسته تبدیل نمود. کمالیست‌ها در زمانیکه پیمان سور در آن منعقد گردید به نیروی بزرگی تبدیل شده و چند ولایت آناتولی را تصرف کرده بودند. آنان از همان ابتدا هیئتی را که حکومت استانبول را نمایندگی می‌کرد قبول نداشتند. از اینرو پیمان سور را رد کردند و حتی آنرا به وسیله خوبی برای برانگیختن ملت ترک و آماده کردنش برای "جنگ استقلال" تبدیل نمودند.

خروج روسیه از جنگ فرصت بزرگی برای ابقای ترکیه ایجاد نمود، زیرا متفقین که میخواستند ترکیه شکست خورده را در حلقه آهنین کشورهای پیروز قرار دهند تا شرایط خود را بر آن تحمیل کنند، پس از انقلاب اکتبر خواسته‌هایشان کاملاً بوقوع نپیوست. متفقین می‌توانستند خواسته‌های خود را در استانبول، تنگه‌ها، ولایات غربی، بخش جنوبی آناتولی که تحت تسلط خودشان بود تحمیل کنند، ولی وسط آناتولی و جنوب شرقی از فشار خارجی آزاد بودند.

اتحاد شوروی انقلابی، دشمن سرسخت کشورهای امپریالیستی که از همه دستاوردهای خود در ترکیه چشم‌پوشیده بود و با کمالیست‌ها همکاری می‌کرد، جایگزین روسیه قیصری دشمن دیرینه ترکیه شده بود. مصطفی کمال از آنجا به تدارک خود پرداخت و پیمان سور را باطل ساخت.

#### ۹- مصطفی کمال، پاشای کردستان.

همزمان با کوشش سران و بزرگمردان کرد در استانبول، سلیمانیه، ارومیه، پاریس و قاهره برای تشکیل کردستان مستقل، مصطفی کمال از کردستان به کوشش برای تشکیل ترکیه نوین و بی‌اثر کردن تلاش‌های جنبش ملی کرد پرداخت. او در ماه مه ۱۹۱۹ (- م / شعبان ۱۳۳۷ هـ ق / اردیبهشت ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) با موافقت سلطان وحیدالدین، از سوی باب عالی بعنوان بازرس کل سپاه سوم در شرق آناتولی گمارده شد. کمال نقشه بزرگی برای بلند کردن ترکیه شکست خورده، تسلط بر نیروهای مسلح آن، جلوگیری از از دست دادن پارچه‌های دیگری از خاک تحت تسلط آن کشور، مبارزه با جنبش‌های آزادیبخش ملی کرد و ارمنی، بیرون راندن نیروهای اشغالگریونانی، فرانسوی، ایتالیایی و بریتانیایی در دست داشت. او بدون توجه به فرمان فراخوانده شدنش به استانبول و سپس عزل و آنگاه فرمان اعدامش، کوشید بازمانده نیروهای ترکیه را زیر فرمان خود درآورد و یورش تبلیغاتی گسترده‌ای را برای احیای روح ملی ترک آغاز نمود.

مصطفی کمال برای اجرای نقشه‌اش میبایستی منطقه‌ای را بعنوان حوزه کار خود قرار دهد، که تحت تسلط نیروهای ترک، از سلطه نیروهای متفقین بدور، به روسیه که بادل امپریالیستی اروپا اختلاف داشت نزدیک باشد. این ناحیه نیز کردستان شمالی بود که پس از عقب نشینی سپاه روس، زیر دست نیروهای ترک قرار گرفته بود. مصطفی کمال در خاطرات آزمون خود بازگو می‌کند که: "نوزدهم ماه مه ۱۹۱۹ (- م / ۲۰ شعبان ۱۳۳۷ هـ ق / ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) در بندر سامسون پیاده شدم. اوضاع کشور از این قرار بود. سپاه عثمانی در همه میادین جنگ درهم شکسته، پیمان آتش بس را با شرایط سنگینی امضاء کرده بود. سلطان معزول وحیدالدین بدنبال راهی میگشت که خود و تختش را رهائی دهد. وزارت تحت سرکردگی فریدپاشا درمانده بود و جرئت نداشت. مملکت مورد تاراج فرانسویان، انگلیسیان، یونانیان و ایتالیاییان قرار گرفته بود. گروه‌های غیرمسلمان از هر راهی برای اجرای نیت ویژه خود بگرمی در تکاپو بودند و برای سقوط امپراطوری عجله می‌کردند... یک سازمان یونانیان بنام ماو دی میرا به تشکیل گروه‌های راهزنی میپرداخت. ولی در مشرق برای حفاظت حقوق میهنی ولایات شرقی در ارزروم و العزیز اتحادیه‌ای تأسیس شد که مرکز آن استانبول و هدف آن دفاع از حقوق مسلمانان در این ایالات بود. شاخه‌ای در ارزروم بگرمی تلاش می‌کرد برای دنیا روشن کند که مردم پس از کوچ ارمنه هیچ تجاوزی انجام نداده‌اند و دارائیشان را هنگام اشغال منطقه بوسیله روس حفظ کرده‌اند. کمیته دفاع در ارزروم پس از تحقیق در مورد مسأله ترک، کرد و ارمنی بر مبنای علمی و تاریخی مقرر داشت کوشش خود را در آینده روی این نکات متمرکز کند:

۱ - کوچ نکردن تحت هیچ شرایطی

۲ - ایجاد سازمان علمی، اقتصادی و دینی بزودی.

۳ - اتحاد برای حفظ کوچکترین بخش ولایات شرقی که گمان می‌رود از آن جدا شوند.

مرکزیت کمیته دفاع به پیروزیهای تکیه از راه برانگیختن احساسات دینی بدست آورده بود خوشبین بود. گمان میرود بیم از الحاق ولایات شرقی به ارمنستان علت برپائی این کمیته‌ها بوده باشد. خطر دیگری نیز وجود داشت که از یونانیان سرچشمه میگرفت... سازمانها و دستگاه‌های دیگری نیز روی صحنه پدیدار شدند. در ولایات دیاربکر و بتلیس و العزیزو غیره جمعیت هشیاری و احیای کرد پدید آمد که مرکز هبریش در استانبول بود. هدف این جمعیت ایجاد یک دولت کرد بود تحت سرپرستی بیگانگان. در قونیه نیز جمعیت احیای اسلام قرار داشت. یکی از جمعیت‌های مهم جمعیت دوستان انگلیس بود... در چنین شرایطی تنها یک تصمیم میتواند گرفته شود، آنهم ایجاد دولت ترکیه نوین است، زیرا فعالیت برای ابقای امپراطوری فروریخته عثمانی به مجازات ناروای ملت ترک می انجامید. در نامه‌ای که برمزد در هیجدهم ژوئن ۱۹۱۹ (م/ ۲۰ رمضان ۱۳۳۷ ه/ق/ ۲۸ خرداد ماه ۱۲۹۸ هـ - مترجم) برای جعفر طیار بیگ فرمانده سپاه یکم فرستادم گفته بودم: تو میدانی که دول بزرگ متفق که استقلال کشورمان را خفه میکنند، چکار میکنند... همچنین تسلیم حکومت ما و عدم توجهش را. تصمیم گرفته‌ام آناتولی را ترک نکنم، برای بالا بردن روحیه در تراقیه در پیام بیسیمی این راهم نوشته بودم، با موفقیت با تبلیغاتی مقابلهد که برای تأسیس کردستان مستقل بعمل می‌آمد. طرفداران این جنبش متفرق شدند. کرد به ترک پیوست» ۶۴

اولین کنگره کمالیستها در روزهای ۲۳ ژوئیه تا ۷ اوت ۱۹۱۹ (م/ ۲۴ شوال تا ۱۰ ذی القعدة ۱۳۳۷ ه/ق/ ۱ تا ۱۵ مرداد ماه ۱۲۹۸ هـ - مترجم) در شهر ارزروم بسته شد. گذشته از کمیته حفظ حقوق ولایتهای شرقی شماری از مردان بزرگ کرد بویژه عشایرو شیخ‌هایش در آن مشارکت کارگرمی داشتند. کمال خود برای شماری از ایشان نامه مینوشت و احساسات مذهبی‌شان را برمی‌انگیخت و آنانرا از خطر آرامنه میترسانید. کنگره ارزروم مقرر داشته بود: "ولایات ارزروم، سیواس، دیاربکر، خارپوط، وان، بتلیس... واحدهای بهم پیوسته اند و بهیچوجه از امپراطوری عثمانی قابل تجزیه و تفکیک نمی‌باشند... مسلمانان این مناطق اختلاف نژادی و اجتماعی این گروه از مسلمانان را مدنظر قرار میدهند که همه یک ملت را تشکیل میدهند، همه خود را چنین می‌انگارند که از یک پدر و مادر زاده شده‌اند."

کنگره سیواس (۴-۱۱ سپتامبر) که در مورد اصولش در کنگره ارزروم رأی داده شده بود، بیشتر و عمیقتر با روح نژادپرستی ترک تکرار شد، در روزهای برپائی این کنگره، میجر نوئل به همراه جلادت و کامران بدرخان و اکرم جمیل پاشا در سفر طولانی خود به مالاتیه رسیده بودند. این سفر نگرانی فراوانی برای مصطفی کمال درست کرد. وی از قیام کردها میترسید و فرمان دستگیری آنها را صادر کرد، ولی چون هنوز کاملاً استقرانیافته بود، کار بدستان آنجا به بهانه‌های گوناگون فرمانش را اجرا نکردند و نوئل و همراهانش به حلب گریختند. مصطفی کمال برای همه کار بدستان ترک در کردستان فرمان صادر کرد که شاخه‌های جمعیت تعالی کردستان و دیگر سازمانهای کرد را تعطیل کنند و با هر نوع فعالیت ملی کرد به رویارویی برخیزند. "آنادولی و روم ایلی مدافعه حقوق جمعیتی" (جمعیت دفاع از حقوق مردم آناتولی و روم - مترجم) به جنبش سیاسی نیرومندی تبدیل شد. در بیست و سوم آوریل ۱۹۲۰ (م/ ۳ شعبان ۱۳۳۸ ه/ق/ ۳ اردیبهشت ماه ۱۲۹۹ هـ - مترجم) اولین جلسه انجمن ملی بزرگ در آنکارا گرفته شد. آنکارا در آن زمان شهر کوچکی بود. در این اجتماع چندین نماینده پارلمان عثمانی و غیره شرکت داشتند. سلطه حکومت سلطان را نادیده گرفت و اعلام نمود که حکومت استانبول یک اسیر و امانده متفقین است، نمی‌تواند هیچ تصمیمی به نفع ترکیه بگیرد. پیشتر گروهی از نمایندگان نژادپرست درون پارلمان عثمانی در استانبول یک برنامه ۶ ماده‌ای را در ۲۸ ژانویه ۱۹۲۰ (م/ ۸ جمادی الاول ۱۳۳۸ ه/ق/ ۸ بهمن ماه ۱۲۹۸ هـ - مترجم) طرح ریخته بودند. انجمن آنکارا آنرا "میثاق ملی" شمرد.

اگرچه در آن زمان مسأله کرد به یکی از مهمترین مسائل ترکیه تبدیل و وارد مجامع بین المللی شده بود ولی در میثاق ملی ترکیه کاملاً بفراموشی سپرده شده بود. در ماده پنجم آن از احترام به حقوق اقلیتها بحث شده بود بشرط آنکه دول همسایه بهمان طریق با اقلیتهای مسلمان رفتار کنند. منظورشان هم اقلیتهای دینی بود نه قومی. مصطفی کمال برای اجرای میثاق ملی به فعالیت جنگی و دیپلماتیک پرداخت. افسران ارشد ارتش با او همصدا بودند. بر نیروهای شرق آناتولی تسلط پیدا کرده بود. از آنجمله سپاه نهم قفقاز، نام آورترین نیروی ترک که در جنگ شکست نخورده بود. نیروهائی که در روسیه به اسارت درآمده بودند پس از انقلاب اکتبر آزاد شدند و با ۱۳۰ هزار اسیری که متفقین پس از پیمان سورآزاد کردند تقویت شدند. کمال سپاه تازه‌ای از آنان تشکیل داد و روسیه شوروی نیز بخشی از نیازهای تسلیحاتی و تدارکاتی جنگی آنها را تأمین کرد. وی آنها را با روح میهن پرستی و ملی گرایی برای جنگ استقلال تربیت نمود. سپاه جدید ترکیه میبایستی با پنج دشمن خارجی؛ آرامنه در شرق، فرانسه در سیلیسیا، ایتالیا در آدالیا، یونان در آز میرو بریتانیادر استانبول رویارویی کند.

نخستین عملیات جنگی در آغاز سال ۱۹۲۰ (-) م/اواسط ۱۳۳۸ هـ ق/اواخر ۱۲۹۸ هـ ش- مترجم) در سیلیسیا بر علیه نیروهای فرانسه آغاز شد و در بهار توانست آنها را به حلب براند. فرانسه در آن زمان در جلسه سان رمو کوشید حلب و اسکندرون و دمشق و لبنان زیر سلطه اش قرار گیرند و پایگاه خود را در سوریه تثبیت کند. از اینرو میبایستی با مصطفی کمال به جنگ پایان دهد. در سی ام مه ۱۹۲۰ (-) م/ ۹ رمضان ۱۳۳۸ هـ ق/ ۹ خرداد ماه ۱۲۹۹ هـ ش - مترجم) در آنکارا توافق آتش بس بین طرفین به امضاء رسید.

خیال کمال از جانب فرانسه راحت شد و توانست نیروهای خود را در جبهه آرامنه گرد آورد. پیمان سور و لایات ترابوزان، ارزروم، موش، وان... را به جمهوری ارمنی- که تازه در ارمنستان تشکیل شده بود- داده بود. به رئیس ویلسن اختیار داده شده بود که مرز میان ترکیه و ارمنستان را تفکیک کند. نیروهای ترک که بخش بزرگی از آنها را کردها تشکیل میدادند، بفرماندهی ژنرال کاظم قره بکر بسوی ارمنستان به پیشروی پرداختند. در نوامبر ۱۹۲۰ (-) م/ صفر ۱۳۳۹ هـ ق/ آبان ماه ۱۲۹۹ هـ ش- مترجم) قارص را گرفتند و در همان حال نیروی شوروی به اریوان یورش برده و آنجا را تصرف کرد. ترکیه در سوم دسامبر ۱۹۲۰ (-) م/ ۲۱ ربیع الاول ۱۳۳۹ هـ ق/ ۱۲ آذر ماه ۱۲۹۹ هـ ش- مترجم) بموجب توافق الکساندرپول، قارص و اردهان را پس گرفت ولی باتومرا از دست داد و آرزوی آرامنه که بخشی از آن در پیمان سور مورد تایید قرار گرفته بود، به گورسپرده شد. بدین ترتیب مصطفی کمال در اواخر سال ۱۹۲۰ (-) م/ سه ماهه اول ۱۳۳۹ هـ ق/ پاییز ۱۲۹۹ هـ ش- مترجم) خطر فرانسه و ارمنی را رفع نمود و به طرح نقشه جنگی برای بیرون راندن یونانیان از مناطق اشغالی ترکیه پرداخت. او همزمان با این پیروزی به سه موفقیت دیپلماتیک دست یافت:

- ۱ - در سیزدهم مارس ۱۹۲۱ (-) م/ ۳ رجب ۱۳۳۹ هـ ق/ ۲۲ اسفند ماه ۱۲۹۹ هـ ش- مترجم) پیمانی با ایتالیا بست. آن کشور وعده داد آناتولی را در برابر چند امتیاز اقتصادی ترک کند. در ماه ژوئن ایتالیا از خاک ترکیه عقب نشست.
  - ۲ - در شانزدهم مارس ۱۹۲۱ (-) م/ ۶ رجب ۱۳۳۹ هـ ق/ ۲۵ اسفند ۱۲۹۹ هـ ش- مترجم) پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی امضاء نمود و اختلافات مرزی را حل کرد. ترکیه رضایت داد باتوم در دست روسیه بماند. آن کشور نیز در عوض سلطه ترکیه را بر قارص و اردهان تایید کرد. طرفین به یکدیگر وعده دادند بر علیه امپریالیسم غرب همکاری کنند و به هماهنگی جنگی بپردازند. روسیه پیوسته به کمالیستها اسلحه و مهمات میداد.
  - ۳ - در بیستم اکتبر ۱۹۲۱ (-) م/ ۱۷ صفر ۱۳۴۰ هـ ق/ ۲۸ مهر ماه ۱۳۰۰ هـ ش- مترجم) توافقنامه ای با فرانسه امضاء نمود. آن کشور در مقابل چند امتیاز عمده اقتصادی وعده داد سیلیسیا را ترک کند. علت آنهم تضاد منافع فرانسه و انگلیس بود. پشتیبانی بریتانیا از پیشروی یونان مایه تقویت اقتدار انگلیس در دریای اژه و سرانجام سلطه اش بر تنگه هامیشد.<sup>۶۵</sup> اینهم با منافع فرانسه نمیگنجید، از اینرو نیروهای خود را از ترکیه عقب کشید تا مصطفی کمال بتواند به جنگ بر علیه یونان ادامه بدهد. بموجب این پیمان خط تفکیک مرز ترکیه و سلطه فرانسه مشخص گردید. در نتیجه آن تعدادی از پارچه های جدا و دوراز هم کردستان و بخشی از خلق کرد تحت تسلط فرانسه قرار گرفتند که بعدها برای دولت سوریه بجا ماندند. مصطفی کمال پس از تأمین کمک شوروی و بیطرفی فرانسه و ایتالیا، همه توان خود را به جنگ با یونان اختصاص داد، در حالیکه ترکها در جبهه آرامنه سرگرم جنگ بودند، آنها شمار دیگری از مناطق ترکیه را اشغال کرده بودند. در مارس ۱۹۲۱ (-) م/ رجب ۱۳۳۹ هـ ق/ اسفند ۱۲۹۹ هـ ش- مترجم) یورش یونان دوباره آغاز شد و چند جای دیگر را گرفتند و به آنکارا پایتخت کمال نزدیک شدند. زد و خوردهای ساحل رودخانه ساخاریا از اوت تاسپتامبر بنفع ترکیه تمام شد. پس از یک سلسله درگیریهای شدید، یونانیان ناچار شدند در حال شکست بسوی دریای مدیترانه عقب بنشینند.
- مصطفی کمال بخش اعظم ترکیه را زیر سلطه خود در آورد و به تدارک برای آزادسازی استانبول پرداخت. پس از شکست یونان و تهدید استانبول از سوی کمال، لوید جرج نخست وزیر بریتانیا از متفقین خواست تنگه ها را محافظت کنند. فرانسه و ایتالیا هر دو بتوافق رسیده بودند از اینرو جواب رد دادند، نیروی بریتانیا خود بتنهائی در کناره آسیای دار دائل پیاده شد. نیروی ترک و بریتانیا در برابر هم قرار گرفته بودند ولی این امر بجای آنکه به آغاز جنگ بینجامد در یازدهم اکتبر توافق مودانیا از آن سبب شد. این توافقنامه به خشونت پایان داد و تراقیای شرقی و آدریانوپول را در برابر قبول کنترل بین المللی تنگه ها به ترکیه بر میگردانید.

پیروزیهای مصطفی کمال جان پیمان سور را گرفت. از سوئی روسیه دشمن دیرینه ترک میخواست ترکیه نوین پایدار بماند و نیرومند باشد تا در برابر فشار دول امپریالیستی دشمن انقلاب اکتبر ایستادگی کند و به منطقه حائل میان طرفین تبدیل شود و از سوی دیگر متفقین میخواستند ترکیه نیرومند و پایدار بماند تا سبیل کمونیزم آنرا از جای نکند. تا میرفت زمینه بین المللی پیمان جدیدی بجای سور آماده میشد. در بیستم نوامبر ۱۹۲۲ (-) م/ ۳۰ ربیع الاول ۱۳۴۱ هـ ق/ ۲۹ آبان ماه ۱۳۰۱ هـ ش- مترجم)

کنفرانس صلح از نوو اینبار با حضور عصمت پاشا نماینده ترکیه نوین در لوزان منعقد شد. این خود بخود سندی بود دل‌آبر  
تایید متفقین بر نفو پیمان سور، تایید حکومت کمالیستی ترکیه و آمادگی برای بستن یک پیمان صلح جدید.  
وقتی نیروهای کمالیستها به استانبول نزدیک شدند، چند ماهی بود که فعالیت سیاسی جمعیت تعالی کردستان و دیگر  
سازمانهای کردی ضعیف شده بود. برخی از اعضاء این سوآنسو گریخته و برخی دیگر از کار سیاسی دست کشیده بودند. در  
جلسات لوزان سران جنبش کرد در استانبول و هیئت نمایندگی موجود در پاریس برهبری شریف پاشا هیچ فعالیتی از  
خود نشان ندادند. کسی نبود که خواسته‌های کردان را در لوزان مطرح کند، بلکه بالعکس عصمت پاشا چند کرد را با  
خود به لوزان برده بود تا به متفقین ثابت کند که کرد تجزیه یا حقوق ملی نمیخواهد و میخواهد با ترکیه بماند.

حاشیه‌های بخش چهارم

- ۱- لینچوفسکی، تاریخ خاور میانه، ترجمه هادی جزایری، تهران: اقبال، تیرماه ۱۳۳۷ ش، ص ۴۸،  
این کتاب به عربی نیز ترجمه شده است. رجوع کنید به جرج لنشوفسکی، الشرق الاوسط فی الشئون العالمیه،  
ترجمه جعفر خیاط، بغداد، دارالکشاف، بلا
- ۲- همانجا
- ۳- همانجا
- ۴- م.، ص ۵۳ - ۵۴
- ۵- احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ج ۲، چ ۹، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷، ص ۶۰۰؛ علی دهقان،  
رضائیه یا سرزمین زردشت، تهران: ابن سینا، اسفند ۱۳۴۸، ص ۴۶۳
- ۶- برای متن کامل بیانیه رجوع کنید به: عبدالرزاق الحسنی، تاریخ العراق السیاسی الحدیث، ج ۱، بیروت، مطبعه  
دارالکتب، ۱۹۸۳، ص ۱۱۴ - ۱۱۵
- ۷- برای کسب آگاهی بیشتر درباره روزنامه "تیگه یشتنی راستی" رجوع کنید به: د. کمال مظهر احمد، تیگه گه یشتنی  
راستی و شوپنی له رژه نامه نووسی کوردی دا، به غداد؛ ک- (س) زانیاری کورد، ۱۹۸۷
- ۸- هور هویتز، دیپلماسی در خاور میانه و خاور نزدیک، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۴، "انگلیسی"
- ۹- لینچوفسکی، م ن، ص ۶۰
- ۱۰- م.، ص ۵۸
- ۱۱- دانیال متی، "رویدادهای ارومیه و کردستان شمالی، دسامبر ۱۹۱۷ تا ژوئیه ۱۹۱۸ در آرشیوهای فرانسه" مجله  
مطالعات کردی، دراسات کردیه، ش ۱، پاریس، مرکز تحقیقات انستیتو کرد، کانون دوم ۱۹۸۴، ص ۴۶
- ۱۲- م.، ص ۵۳
- ۱۳- الحسنی، م ن، ص ۵۸
- ۱۴- دهقان، م ن، ص ۵۱۱
- ۱۵- برای نمونه رجوع کنید به اشعار ملاحمدون، ملاعارف صائب و ملاکریم ناطق در: د. مارف خزنده دار، له بابته  
میژووی نه ده بی کوردی یه وه، به غداد، ۱۹۸۴، ص ۱۵۱ - ۱۵۷
- ۱۶- درباره ارتباط بدرخان باروس رجوع کنید به: جه لیلی جه لیل، نهضه الاکراد الثقافیه... ترجمه مافی نازی،  
بیروت ۱۹۸۶، ص ۱۶۱ - ۱۸۹؛ اسماعیل حقی شاهو هیس، "میر عبدالرزاق بدرخان" مجله رژی نوی، ش ۷،  
سلیمانی، تشرین اول ۱۹۶۰، ص ۵۰ - ۵۳
- ۱۷- ف. نیکیتین، العائله البارزانیه، ترجمه د. کاوس قفطان، مجله شمس کردستان، ۵۴، س ۲، بغداد، آب ۱۹۷۳، ۱۹-  
۲۲؛ مسعود البارزانی، البارزانی والحركة التحریریه الکرديه، انتفاضة البارزانی الاولی: ۱۹۳۱-۱۹۳۲، مطبعه خبات،  
۱۹۸۶، ص ۲۱ - ۲۲
- ۱۸- درباره ملاسلیم و قیام بتلیس رجوع کنید به: اسماعیل حقی شاهو هیس، "ملاسلیم افندی" مجله رژی نوی  
نوی، ش، سلیمانی، تشرین دوم ۱۹۶۰، ص ۲۱ - ۲۸
- ۱۹- برای تلاشهای شریف پاشا با انگلیس رجوع کنید به: درایور، کرد و کردستان ۱۹۱۹، ص ۷۷ - ۷۹ "انگلیسی"؛  
میس بل، فصول من تاریخ العراق القریب، ترجمه جعفر خیاط، طبعه بیروت،  
۲۰- متی، م ن، ص ۳۵
- ۲۱- واسیلی نیکیتین، کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، تهران: نیلوفر، ۱۳۶۶، ص ۴۱۶

- ۲۲ - متی، م ن، ص ۳۷
- ۲۳ - همانجا.
- ۲۴ - د. محمد جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار، ج ۱، تهران؛ گفتار، ۱۳۶۸، ص ۴۲۲ - ۴۲۴
- ۲۵ - هوره ویتز، م ن، ص ۷
- ۲۶ - م. ه. م، ص ۱۸ - ۲۳
- ۲۷ - م. ه. م، ص ۳۱ - ۳۲
- ۲۸ - م. ه. م، ص ۳۴ - ۳۵
- ۲۹ - برای نمونه ارزیابی تأثیر مثبت انقلاب اکتبر بر مسأله کرد رجوع کنید به: د. سید عزیز شمزینی، الحركه القومیه التحریریه للشعب الکردی، منشورات الاوک، ۱۹۸۶، ص ۲۷۷؛ جلال طالبانی، کردستان و الحركه القومیه الکردیه، بیروت، دار الطلیعه، ۱۹۷۱؛ د. عبدالرحمن قاسم، کورد و کردستان، وهرگتیرانی عبدالله حسن زاده، بنکه‌ی پیشه‌وا، د. که مال مه‌زهر نه‌حمده، نوکتوبه‌رو مه‌سه‌له‌ی کورد، مجله برایه‌تی، ش ۹، س ۱، خولی ۲، به‌غداد، سه‌ره‌تاکانی کانونی یه‌که‌می، ۱۹۷۰، ص ۴ - ۲۱
- ۳۰ - رفیق حلمی، یادداشت، به‌شی یه‌که‌م، چاپ مجدد محمدی، ص ۵۱
- ۳۱ - گمان میرود بهتر از هر کسی در این مورد نوشته‌باشد، رجوع کنید به: محمد امین زکی، کورد و کردستان، چاپ مجدد سیدیان، ص ۲۴۵-۲۵۱، همچنین: رفیق حلمی، یادداشت، بخش اول، چاپ مجدد محمدی، ۳۹-۳۳؛ د. که مال مه‌زهر نه‌حمده، کردستان له‌ساله‌کانی شه‌تی یه‌که‌می جیهانیدا، به‌غداد، ک-تی زانیاری کورد ۱۹۷۵؛ شمزینی، م ن، ص ۷۵
- ۳۲ - شمزینی، ص ۷۵ به‌نقل از: عبدالعزیز یاملکی، کردستان و کرد اختلالری، تهران، ۱۹۴۶، ص ۶۲
- ۳۳ - نیکیتین، کرد... م ن، ص ۴۱۷؛ امین زکی، م ن، ص ۲۴۸؛ شمزینی، م ن، ص ۷۵
- ۳۴ - امین زکی، م ن، ص ۲۵۱
- ۳۵ - شمزینی، م ن، ص ۷۵
- ۳۶ - الحسنی، م ن، ج ۱، ص ۷۲
- ۳۷ - م. ه. م، ص ۷۶
- ۳۸ - هوره ویتز، م ن، ص ۳۶ - ۳۷
- ۳۹ - درباره‌ این مرحله از مبارزه‌کردان رجوع کنید به سلسله‌گفتارهای: د. احمد عثمان ابوبکر، کردستان فی‌عهدالسلام، مجله "الثقافه‌الحدیده" بغداد، شماره‌های سالهای ۱۹۷۱-۱۹۷۴، نویسنده در این گفتارها براسناد منتشره از آرشیوهای بریتانیا تکیه نموده، در بخشهایی از این بحث از آنها بفرآوانی استفاد ه‌شده‌است.
- ۴۰ - لینچوفسکی، م ن، ص ۹۱
- ۴۱ - د. احمد عثمان، م ن،
- ۴۲ - لینچوفسکی، م ن، ص ۹۳
- ۴۳ - برای اسناد مربوط به‌خواسته‌های ایران در مورد دستکاری مرزهای ایران - ترکیه و ایران - روسیه، رجوع کنید به: د. جواد شیخ‌الاسلامی، اسناد محرمانه‌ وزارت خارجه‌ بریتانیا درباره‌ قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس ص ۱۱۱ و ۱۱۸ و ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۱۴۶ و ۱۸۵ و ۲۰۴
- ۴۴ - هوره ویتز، م ن، ص ۳۸ - ۳۹
- ۴۵ - سلیمان موسی، الحركه‌العربیة، المرحله‌الاولی للنهضة‌العربیة‌الحدیثه، ۱۹۰۸ - ۱۹۲۴، بیروت، دارالنهار، ۱۹۸۶، ص ۴۶۱ - ۴۷۹
- ۴۶ - لینچوفسکی، م ن، ص ۹۳
- ۴۷ - م. ه. م، ص ۹۴
- ۴۸ - د. احمد عثمان ابوبکر، م ن؛ حلمی، یادداشت، بخش اول، ص ۴۹ - ۵۹
- ۴۹ - ویلسن، ص ۱۲۷ - ۱۲۸
- ۵۰ - د. احمد عثمان ابوبکر، م ن،
- ۵۱ - ویلسن، میسوپوتامیا، ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰، ص ۸۷

- ۵۲ - ه.م.، ص ۱۲۹
- ۵۳ - دربارهٔ جت ک و دیگر سازمانهای کردی آن زمان رجوع کنید به: جلال طالبانی، کردستان و الحریه القومیه الکردیه، بیروت، دارالطلیعه، ۱۹۷۱؛ د. عزیز شمزینی، الحریه القومیه التحریره للشعب الکردی، من منشورات الارک، نیسان ۱۹۸۶، ص ۸۳-۸۶؛ د. عبدالستار طاهر شریف، الجمعیات والمنظمات الاحزاب الکردیه فی نصف قرن ۱۹۰۸-۱۹۵۸؛ اسماعیل حقی شاهو بیس، "خهباتی کوردله" ژه کانی جهنگی گیتی یه که مین له ده ره وه و ناوه وهی کوردستان "مجله" ژی نو، ش ۹، سلیمانی: کانون اول ۱۹۶۰، ص ۲۴ - ۳۰
- ۵۴ - بگفته استاد شاهو بیسی نژادپرستان ترک این مجله را "جن" نام نهاده بودند، تعدادی از شماره های "ژین" دوباره از جانب محمد امین بوز ارسلان در سوئد چاپ شده اند.
- ۵۵ - د. بلج شیرکو، القضیه الکردیه، طبعه بیروت، ص ۷۸
- ۵۶ - نمایندگی ملت ارمن، یادداشتی دربارهٔ مسأله ارمن، لندن، ۱۹۱۸
- ۵۷ - میجر نوئل، ملاحظاتی دربارهٔ اوضاع کردستان ۱۹۱۹
- ۵۸ - شیرکو، م ن، ص ۸۰
- ۵۹ - منابع بریتانیایی میگویند نمایندگی کرد؛ سید عبدالقادر، مولا زاده رفعت بیگ، امین علی بیگ بودند.
- ۶۰ - شیرکو، ه.م.
- ۶۱ - لینچوفسکی، م ن، ص ۹۸
- ۶۲ - تکست کامل کردی این مواد از یادداشت های رفیق حلمی گرفته شده، بسیاری از نویسندگان کرد دربارهٔ این مواد پیمان سور نوشته اند. از این میان تعدادی قابل توجهند، برای نمونه رجوع کنید به: محمد امین زکی، م ن، ص ۲۵۲ - ۲۵۵؛ د. کمال مظهر احمد، "سه رنجدانیکی نوئی به رامبه ر به په پیمانی سیقه ر و مه سه له ی کورد." "مجله برایه تی، ش ۷، س ۱، خولی ۲، بغداد، اواسط تشرین اول ۱۹۷۰، ص ۱۵ - ۱۹
- ۶۳ - لینچوفسکی، م ن، ص ۱۰۷ - ۱۰۹
- ۶۴ - برای این بخش از: ریچارد رابینسون، جمهوری اول ترکیه، ترجمه ایرج امینی، تهران، کتابفروشی تهران، ۲۵۳۶؛ محمد محمد توفیق، کمال آتاتورک، ترجمه اسماعیل فردوسی فراهانی، چ ۲، تهران: نشریات نامه، عراق، ۱۳۱۸؛ سلسله گفتار د. احمد عثمان ابوبکر.
- ۶۵ - لینچوفسک، م ن، ص ۱۰۵

## ۵ - آسوریان

### ۱ - سابقه تاریخی

#### ۱ - ۱ تبار آسوریان

شکی نیست که آسوریان از خلقهای کهن خاورمیانه‌اند ولی: آسوریان کیستند و از چه زمانی به این نام شناخته شده‌اند؟ نوادگان کدام ملتند و به کدامیک از ملل دیگر منطقه می‌رسند؟ از چه زمانی به این ناحیه آمده‌اند و چرا پخش و پلا شده‌اند؟ به این پرسشها هنوز پاسخ کاملی داده نشده است. خلق آسوری دولت ویژه خود را نداشته است. این خلق بدبخت همیشه تحت استعمار دینی و اجتماعی بوده، چندین بار قتل عام و دیرهایش ویران و کتابخانه‌هایش سوزانده شده‌اند. در حیات منطقه نیز برای دول بزرگ و ابرقدرتها منافع چندانی نداشته است. از اینرو نه خود توانسته تاریخش را بشیوه‌ای علمی بنگارد و نه سازمانهای علمی هیچ دولتی نیز اهمیت چندانی به آن داده‌اند. از اینرو تاریخ آسوری تاکنون هم محل جر و بحث و تفاسیر گوناگون است.

درباره تبار و نام و میهن آسوریان تئوری و نظریات گوناگونی وجود دارد. یکی از تئوری‌های بیانیگر این است که آنان نواده کلدانیان سرزمین بین‌النهرینند که در زمانی کهن در تنگنا قرار گرفته، نواحی جنوبی عراق کنونی را ترک گفته و زیر فشار همسایگان به نواحی کوهستانی کردستان رفته‌اند. تئوری دیگری آنان را به بازماندگان ایلات مسیحی‌ای نسبت می‌دهد که پس از یورش مغول از قتل عام رهایی یافته و از دشتهای موصل به کوهستانهای هکاری و ارومیه روی آورده‌اند. دیدگاه دیگری تبار آنان را به کردان می‌رساند که پس از گرویدن به دین مسیح با گذشت زمان اختلافشان با کرد عمیق شده است.<sup>۱</sup> از میان این نظریات گوناگون دو تئوری قابل اهمیت و توجهند:

تئوری اول: آسوریان را بازماندگان امپراطوری آشور میدانند که در قرن دهم (ق م) پیشرفت و گسترش یافته و سپس بدست اقوام ایرانی سقوط کردند و پایتختشان نینوی ویران شد. بازماندگانشان هم در کوهستانهای کردستان جا گرفتند<sup>۲</sup> از جمله معتقدین این تئوری که چندین مطلب تحقیقاتی درباره‌اش نوشته‌اند؛ جهانگرد انگلیسی لایارد در کتابش بنام «نینوی و بازماندگانش» که در سال ۱۸۴۸ (- م / ۱۲۶۳ هـ ق / ۱۲۲۷ هـ ش - مترجم) انتشار داده<sup>۳</sup> و پس از او میسیونر انگلیسی و دیگران در چندین بحث و بررسی برای اثبات آن کوشیده‌اند.<sup>۴</sup>

آسوریان خود نیز بر این باورند و ضمن بررسی‌هایشان در اثبات و تکمیل این تئوری کوشیده‌اند و بر آن تأکید می‌ورزند. از آنجمله نویسنده روسی تبار آسوری ماتیف<sup>۵</sup> آسوریان خود بر این باورند که چون ایلات کوهستانی ایرانی نینوی را فتح کرده و به اقتدار امپراطوری آشور پایان داده‌اند، آسوریان شکست خورده در کوهستانهای کردستان بویژه مناطق میان دریاچه‌های وان و ارومیه ماندگار شدند و چند نقطه را زیستگاه خود کردند.

تئوری دوم، آسوریان را جزو بازماندگان ده ایل یهودی می‌شمارد که امپراطوری آشور (۹۱۱ - ۶۱۲ ق م) طی سه یورش پیاپی، پس از نابود کردن مملکت اسرائیل به اسارت گرفته و بزور از فلسطین به جاهای زیر دست خویش کوچ داده و در آنجا نیز بمنظور اینکه برای همیشه از سرزمین خود جدا مانده و نتوانند بار دیگر بهم بیوندند و بفکر بازگشت بیفتند، در نواحی کوهستانی دور و جدا افتاده از هم سکونت داده است.<sup>۶</sup> آنان پس از انتشار آئین مسیح دست از دین خود شسته و به مسیحیت و سپس مذهب نسطوری گرویده ولی از همان گویی بهره برده‌اند که در آن زمان در فلسطین بدان سخن گفته بودند. این تئوری را ابتداء کرانت بمیان آورده و درباره آن نوشته است.<sup>۷</sup> سپس دانشمند عراقی د. احمد سوسه چه با هدف سیاسی و چه بمنظور علمی چندین اثر تحقیقاتی درباره آن نوشته و در اثباتش بسیار کوشیده است.<sup>۸</sup>

همچنانکه درباره تبار آسوریان بگومگویی فراوانی وجود دارد، نام و شمار زیستگاهشان هم مورد مناقشه است. طی سده‌های پیشین این خلق نام یگانه‌ای نداشته و بنامهای گوناگون، گاه نسطوری، گاه کلدانی و زمانی نصرانی و بجز اینها نیز آسوری و تیاری و جیلوو و فله و کافرو گبر نامیده شده است. برخی افراد از جمله احمد سوسه بر این باورند که انگلیس بمنظور خاصی اسم آسوری را ابداع کرده و برای اولین بار رئیس کشیشهای کانتربری در سال ۱۸۸۶ (- م / ۱۳۰۳ هـ ق / ۱۲۶۵ هـ ش - مترجم) چنین نامی را برای خلق نهاده است.<sup>۹</sup> این گفته با واقعیت نمیخواند، منابع کلاسیک نویسندگان ناحیه مدت زمانی بسیار پیش از آن در نوشته‌های خویش نام آسوری را آورده‌اند، از جمله سفرنامه که در سال ۱۰۰۵ هجری برابر با ۱۵۹۶ میلادی (۱۰۰۵ هـ ق / ۹۷۵ هـ ش - مترجم) نوشته شده است.<sup>۱۰</sup>



نامیده شدن آسوریان "به نسطوری" به مذهب آنها برمیگردد. نسطوریوس، یکی از پیشوایان بزرگ مسیحی شهر اورفادر سال ۴۲۴ (میلادی- مترجم) عقیده نوینی را وارد دین مسیح نمود. این نیز نخستین تقسیم عمیق را درون این دین موجب شد. نسطوریوس بر این باور بود که عیسی دارای دو شخصیت جداگانه است. شخصیتی انسانی "پسر" و شخصیتی خدائی "پدر". مریم نباید مادر خدا شمرده شود، چون او نیز بشر است و مسیح را زاده است. مسیح نیز بر روی صلیب مرده است. این باور با عقاید موجود در دین مسیح همخوانی نداشت، زیرا دیگر پیشوایان مذهبی بویژه در روم و اسکندریه با آن به مخالفت برخاستند و آنرا یک نوآوری ناسازگار با باور مسیحیت و ارتداد از دین بشمار آوردند.<sup>۱۱</sup> ولی نسطوریوس با گذشت زمان طرفداران بیشتری پیدا کرد و برخی از مسیحیان از جمله مسیحیان کردستان به عقیده او گرویدند و به این دلیل نسطوری نامیده شدند. جدائی کلیسای نسطوری از کلیسای غربی- رومی و استقلال دینی آنان، شاهان ایران را بر وفاداریشان مطمئن ساخت و بدینجهت نیز از تعقیب و آزار آنان در مرزهای امپراطوری ایران کاسته شد. ابتدا مرکز اصلی نشر عقیده نسطوری در اورفابود، سپس در مداین و دیگر شهرهای مهم ایران مراکز خود را برپا کردند.<sup>۱۲</sup> دگرگونیهای شرایط سیاسی و جنگی و دینی منطقه، آنرا به تغییر مکان واداشت.

پیشوای دینی نسطوریان که "مارشیمون" نامیده میشود، در یک خاندان به ارث باقی میماند. مارشیمون مدتی در القوش نزدیک موصل و سپس در عینکاه نزدیک اربیل بود و پس از آن مارشیمون سیزدهم (۱۶۶۰-۱۷۰۰) (م/ ۱۰۷۰-۱۱۱۱ هق/ ۱۰۳۹-۱۰۷۹ هـ- مترجم) به روستای جوله مرگ در هکاری منتقل شد.<sup>۱۳</sup> نسطوریان مناطق کوهستانی از زبان، آداب دینی و اجتماعی و حتی عشیره‌ای خود محافظت کرده‌اند. جیلو، تیاری، بازی، تخومی، آشوتی... نام برخی از ایلهای نیرومندان این خلق بوده‌اند. یک کشیش آسوری در موصل اسامی ایلهای مسیحی را چنین شجره نویسی کرده است: تیاری، تکوب (تخومی)، جلودی (جیلو)، لیوینی، برواری، نیروئی، برواری آمیخته‌ای بودند از مسلمان و مسیحی.<sup>۱۴</sup> هر یک از این ایلهارئسی داشتند که امور دینیشان را سرپرستی میکرد و او را ملک مینامیدند. کشیشی نیز از سوی مارشیمون گمارده میشد و امور دینی آنها را سرپرستی میکرد. رئیس دینی و دنیائی همه آنان مارشیمون بود که بارگاش در روستای قوچانس در هکاری قرار داشت. آمدن میسیون مذهبی بیگانه یگانگی مذهبی آنها را برهم زد و در میانشان کاتولیک، پروتستان، ارتدکس و... پدید آمد.

آسوریان زیر سلطه عثمانی در داخل مرزهای امارات هکاری، بوتان، بادینان و سوران میزیستند که جزو ولایات وان و دیار بکرو موصل بودند. آسوریان زیر دست ایران هم در ارومیه و روستاهای دور و بر آن میزیستند که جزو ولایت آذربایجان بود. لرد کرزن در ۱۸۹۱ (م/ ۱۳۰۸ هق/ ۱۲۷۰ هـ- مترجم) شمار همه آنان را ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار تن برآورد کرده است. چهل هزارشان در آذربایجان بودند. سرشماری آسوریان در آذربایجان راهم که اغلب در مناطق کردنشین بوده‌اند، بدین ترتیب نوشته است: باراندوز ۱۰۰ خانوار، ناحیه ارومیه ۳۶۰ خانوار، ناحیه سلماس ۷۰۰ خانوار، سومای و چراغ ۱۰۰ خانوار، ترگور ۵۰۰ خانوار، سلدوز ۴۰۰ خانوار، مرگور ۱۰۰ خانوار و ریه مرفته ۵۵۰ خانوار.<sup>۱۶</sup> آسویان بزبان سریانی سخن میگویند که ریشه آن به زبان آرامی برمیگردد و آنها مانند عربی و عبری از خانواده زبانهای سامی است. د. سوسه بر این باور است که زبانیکه آسوریان کردستان در میان خود با آن سخن میگویند، همان زبانیکه مسیحیان و یهودیان فلسطین در زمان خود بکار برده‌اند. علت محفوظ ماندنش را هم با وجود همه دگرگونیهای ژرفی که در منطقه روی داده است، به انفصال آنان در نواحی سخت کوهستانی نسبت میدهد.<sup>۱۷</sup> تابحال در چند جای کردستان آثار دیرینه آشوری و دیر تاریخی آسوری برجای مانده‌اند. بررسیهای زبانشناسی روشن میکنند که ریشه زبان شناسی نام شماری از روستاها و آبادیها و کوهها و رودخانه‌های کردستان سریانیست.

## ۱ - ۲ مناسبات آسوریان با کردان

ایدئولوژی رسمی هردو امپراطوری عثمانی و ایران دین اسلام بود. امور دولتی عثمانی در دست ترک سنی و امور دولتی ایران در دست آذربایان شیعه بوده و ملت کرد نه دارای دولت مستقل خود بوده و نه در تصمیمات سیاسی ایران و ترکیه مشارکت داشته است. در هردو دولت زیر دست بوده و دین یا مذهب بویژه خود را نداشته است که با ایدئولوژی ملیش آمیختگی داشته باشد تا مشوق او برای لشکرکشی و اشغال ممالک دیگر و تسلیم حلقهای همسایه بشود. در میان ملت کرد "وحدت دینی" وجود نداشته است. اگر چه اغلب کردان مسلمان بوده‌اند، ولی همه از مذهب واحدی پیروی نکرده‌اند. مسلمانان به سنی، شیعه، علوی و... تقسیم میشده‌اند. در کنار اسلام شماری از ایلات کرد پیرو دین یزیدی بوده‌اند و در برخی نقاط نیز کاکائی یا چنانکه مشهور است "علی الهی" وجود داشته است و گذشته از اینها مسیحی و یهودیها نیز در کردستان بوده‌اند، ولی در تاریخ کرد بحثی از هیچ جنگ داخلی دینی در میان نیست، بلکه بطور کلی همزیستی مسالمت آمیز بر روابط مذاهب و

ادیان نامبرده چیره بوده است. شرفخان چندین رویداد تاریخی را درباره همکاری کردمسلمان با آسوری مسیحی بر علیه سلطه ایلات ترکمن آق قوینلو بازگو میکند.

رویداد اول: در روز هائیکه ایلات ترکمن آق قوینلو بسرکردگی صوفی خلیل و عربشاه بیگ منطقه هکاری را از دست امرای آن خارج و اشغال کردند، آسوریان دیزج میبایستی روزهای شنبه هیزم و وسایل لازم را بر پشت خود بداخل قلعه آنجا که مرکز اقتدار هکاری بود حمل کنند. امرای هکاری هر کدام بسوئی آوار هشدند. چند آسوری برای کار کردن راهشان به مصر و شام می افتد و در آنجا عزالدین زرین چنگ راکه یکی از امرای هکاری بود می یابند. از او می خواهند در نهان پیش آنان بازگردد تا منطقه را آزاد کنند. عزالدین بر اساس وعده آنان به منطقه باز میگردد و در میان ایلات آنها پنهان میشود و طرح بازپس گرفتن ناحیه رامیریزد. در یکی از شنبه ها که میبایستی آسوریان به بیگاری با پشت هیزم وارد قلعه شوند، در میان کوله بارهایشان اسلحه مخفی کردند و عزالدین هم لباس آنان را به تن کرد و به همراهشان وارد قلعه شد، آنگاه کوله بارها را انداخته دست به اسلحه بردند، عزالدین قلعه را تصرف کرد و به سلطه آق قوینلو پایان دادند و فرمانروائی امرای هکاری با همکاری آسوریان دوباره برقرار شد.<sup>۱۸</sup>

رویداد دوم: در همان سالهای سلطه آق قوینلو، در حالیکه بزرگان ایل روژکی سرگرم کشیدن نقشه برای آزادی بتلیس از دست اشغالگران بودند، محمد آقای کلهوکی که امرای بتلیس او را پنهانی از قم به کردستان آورده بودند، بحدی به آسوریان اطمینان داشت که در هکاری در میان آنان پنهان شد.

کرد و آسوری هر دو زیر دست بابعالی و دربار ایران بودند. شریعت اسلام اساس قانون و شیوه سازماندهی امور هر دو دولت بود. آسوریان زیر سایه هیچیک از این دولتها با مسلمانان یکسان و برابر نبودند. مسلمانان هم ولایتی کامل و غیر مسلمانان بویژه مسیحیان و یهودیان هر دو از اهل کتاب بشمار می آمدند، که در صفت "اهل الذمه" قرار داشتند و وظایف و حقوقشان بر این پایه تعیین و بانسطوریان مانند بخشی از مسیحیان رفتار شده است. قانونیکه بر مسیحیان تحمیل شده در مورد آنها نیز به اجرا در آمده است. مسیحیان بطور کلی زیر بار استعمار دینی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بودند. با اینحال هم مناسبات مسلمانان کرد و غیر مسلمانان ساکن کردستان بطور کلی آرام و معمولی بوده و جنگ مذهبی تاسده نوزدهم در آنجا بوقوع نپیوسته است.

آسوریان کردستان در مرز امارات خود مختار هکاری، بوتان، بادینان و سوران در آسایش زیسته اند. ملکهای آسوری خود رئیس ایلهایشان بوده اند. آنان بجای همه ایلات خود مستقیماً در برابر امرای کردی و والی و کاربدستان عثمانی درگردآوری مالیات و سرانه و سازماندهی جنگاوران طوایف خود بهنگام لزوم، مسئول بوده اند. امرای کرد در امور داخلی دینی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان دخالت نکرده اند. ریج در ملاحظاتی خود درباره آنان مینویسد: "برای رسیدن به آسیای صغیر از این راه بایستی از نواحی سختی عبور نمود که ایلات کلدانی مسیحی در آن زندگی میکنند. کسانی که بنظر من تنها مسیحیان خاور میانه اند که استقلال خود را در برابر مسلمانان حفظ کرده اند، و نیرومندانه برای آن آماده شده اند." وی همچنین در یادداشتهاش مینویسد: "کوهستانی ترین ایلات جوله مرگ یا هکاری که جدا افتاده اند کلدانیانند، چهار ایلند، به فرمان میر هکاری توجهی نمیکند، زندگی کاملاً در ندانه ای دارند، دینشان مسیحی و پیرو نسطوریوسند، مردانشان در درشت اندامی و بلند قدی و رشادت نام آورند. میگویند گذشتن از منطقه آنان خطراتی بیش از عبور از منطقه مسلمانان در بردارد. آنان در مناطق مابین عمادیه و جوله مرگ ساکنند. بجز آنها تنها یک ایل مسلمان در آنجا مسکن دارد. میر هکاری اگر بتواند رضایتشان را بدست آورد، مقداری مالیات به او میدهند ولی نه بسیار."<sup>۲۰</sup>

ریج در جاهای دیگری از سیاحتنامه اش مینویسد: "جوله مرگ پایتخت ناحیه هکاری کردستان است، قوچانس بارگاه پاتریارک کلدانی در آنجا قرار دارد. او (پاتریارک - م) در هر جنگی که میان میر هکاری و ایران رود، خود فرماندهی لشکر را بر عهده میگیرد... به مهارت در کاربرد تفنگ و شمشیر مشهور است، همچنانکه همه دزدان او میدانند.<sup>۲۱</sup> وقتی قاصد ریج میخواهد برای بردن پست به استان بول از ناحیه هکاری بگذرد زیر پاشامیر بابان او را اندرز میدهد: "... هر چه که از آنان میگیرد بهایش را بپردازد، در پرداخت بهای هیچ غذایی که برایش می آورند خست بخرج ندهد بلکه هر چه جلوش گذاشتند بخورد و به ستایش آن بپردازد، زیرا کسانی که اواز منطقه آنان میگذرد از همه درنده تر و خشن ترند... کوچکترین تجاوز به آنان به نابودیش خواهد انجامید."<sup>۲۲</sup>

یکی از تاکتیکهای بابعالی و دربار ایران برای استقرار سلطه خود، ایجاد اختلاف میان حاندانها و طوایف و ایلات و خلقها و ملتها و پیروان ادیان و مذاهب گوناگون بود. سنی را بر علیه شیعه و مسلمان را بر علیه مسیحی و یهودی برمی انگیزتند، ایلات

را بجان هم می‌انداختند و افراد یک خانواده را با هم دشمن میکردند. توطئه دول اروپائی برای خزیدن به منطقه و سپس فرستادن میسیون دینی، آتش اختلاف دینی مسیحی-مسلمان را دامن زد.

هنگام قیام بدرخان بیگ، میانه کرد و آسوری بانیرنگ دیپلماتها و میسیونهای بیگانه برهم خورد و زدو خورد های خونینی روی داد. (۱۸۴۳) (-) م/۱۲۵۹ هق/۱۲۲۲ هس- مترجم) پ. روند در این باره مینویسد: "... زدو خورد های میان کردان و مسیحیان کوه نشین، که از لحاظ اجتماعی شباهت فراوانی به یکدیگر دارند، به امور عشایری مربوط بوده نه اموردینی." ۲۳ ولی مناسبات پس از آن دوباره عادی شد و بحالت پیشین برگشت. هنگام شورش یزدانشیر تعدادی از نسطوریان در آن شرکت داشتند. ۲۴

شیخ عبیدالله هنگام تدارک خود برای شورش بر علیه ترک و ایران برای جلب آنان به همدستی و هم پیمانی با خویش تلاش فراوانی کرد. اگر چه تلاشهایش به نتیجه نرسید و آسوریان بر اهنمائی دیپلماتها و میسیونرها، در جنبش شیخ بی طرف ماندند، شیخ بیطرفی آنانرا محترم شمرد. در جنگ خونینی که در ارومیه و اطراف آن رخ داد، نگذاشت به مسیحیان زیان و خسارتی وارد شود، حتی گاهی اوقات بزرگان مسیحی چون میانجی میان شیخ و کاربدستان ارومیه قرار میگرفتند و حتی در گرما گرم نبرد نیز وقتی نمایندگان مسیحیان ارومیه نزد شیخ رفتند و حفظ جان و مال خود را خواستار شدند، او بدون تردید سلامت جان و مالشان را وعده داد و به وعده های خویش نیز وفا نمود و نگذاشت آسوریان در جنگ درگیر یافرتار قتل و غارت شوند. ۲۵

در سالهای ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۶ (-) م/۱۳۱۱ - ۱۳۱۳ هق/۱۲۷۳ - ۱۲۷۵ هس- مترجم) چون با عالی فرمان قتل عام ارامنه را صادر کرد، سپاه ترک بیرحمانه به اجرای امر پرداخت. علمهای حمیدیه که از طوایف کرد تشکیل شده بودند، در آن شرکت داشتند ولی آتش این بدبختی به آسوریان سرایت نکرد، بلکه ارتباط با آنان عادی بود. شیخ عبدالسلام بارزانی چون نتوانست در برابر یورش وسیع سپاه ترک پایداری کند و ناچار شد از منطقه بارزان عقب نشینی کند و مدتی در جای امنی پنهان شود، به بارگاه رئیس آسوریان در قوچانس روی آورد، مارشیمون در آنجا تشویق و پنهانش کرد تا نیروهایش را دوباره سازمان داد. ۲۶

### ۱-۳ دخالت دول اروپائی در امور داخلی شرق

در آغاز سده نوزدهم دول نیرومند اروپا به خاور میانه چشم طمع دوخته بودند و میخواستند سرنوشته امپراطوری عثمانی را که به مرحله ضعف و سستی رسیده بود، تعیین کنند. در همان دم اصطلاحی بنام "قضیه شرق" در میان سیاستمداران اروپائی بر سر زبانها افتاد. بریتانیا "محافظت راه هندوستان" و روسیه "رسیدن به دریای آزاد" و فرانسه "محافظت کاتولیک های درون کشور عثمانی" را مبنای جنبشهای سیاسی، جنگی، اقتصادی خود در ناحیه قراردادده بودند. دولتهای اروپائی در پیجویی منافع خود بر سر محفوظ ماندن استقلال امپراطوری عثمانی یا تقسیم قلمرو آن و اینکه مسیحیان آنجا زیر دست عثمانی بمانند یا بر پایه دگرگونه بودن ملیتهایشان سازمان ویژه خود را داشته باشند، با هم در ناسازگاری بودند. این ناسازگاریها در سیاست خارجی بریتانیا و روسیه بازتاب یافت و بر خلق کرد و جنبش ملیش که بتازگی در حال رشد و مطرح شدن بود، تأثیر میکرد. در نتیجه این سیاست، دو قضیه با تاریخ کرد و خلقهای مسیحی همسایه آنان در آمیختند. یکی اینکه دول اروپائی دیگر نیرومند شده، به گسترش خواهی پرداخته، به قلمرو ایران و عثمانی چشم دوخته و بدین منظور به تشویق گسیل میسیون دینی و بهره گیری از مسیحیان تبعه این دو دولت و مداخله در امور داخلی خاور میانه و استحکام پایگاه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود پرداخته بودند و دیگری تشویق با عالی برای نابودی اقتدار بزرگان کرد و امارات خود مختارشان و استقرار قدرت مرکزی بجای سلطه آنان بود.

### ۱ - ۳ - ۱ آمدن میسیون دینی

یکی از تاکتیکهای دول اروپائی برای باز کردن جای پای خود در منطقه، گسیل میسیونهای دینی بود. سازمانهای متعددی برای گسترش جنبش میسیونری در اروپا و آمریکا برپا شده بودند. این تأسیسات دینی به آسوریان چشم دوخته بودند و میکوشیدند از شرایط نامساعد زندگی و مورد استثمار دینی و اجتماعی و اقتصادی واقع شدن آنان استفاده و جای خود را در میانشان باز کنند و از راه آنان به گسترش خواهی بپردازند. چندین بار نماینده خود را برای ارزیابی شرایط فعالیت خود در میان آسوریان کردستان فرستادند. یک پزشک میسیونر بنام گرانت در سال ۱۸۳۹ (۱۲۵۵ هق/۱۲۱۸ هس/۱۸۳۹ م- مترجم) دیداری از کردستان بعمل آورد، در این دیدار به آسوریان هم سرزد. در نتیجه همین سفر نیز مرکز بزرگی در آشتیاد و هکاری تأسیس کردند. میسیونهای فرانسوی، روسی، بریتانیائی، آمریکائی و واتیکان در سرتاسر منطقه به جنبش و تأسیس مراکز میسیونری، آموزشگاه و بیمارستان پرداخته بودند. در برخی نقاط، این مراکز را به قلعه جنگی تبدیل میکردند و موجب ایجاد ترس و نگرانی

در دل بزرگان کرد میشدند که مسلمان بودند و زیر تأثیر انگیزش دینی ملاحظه قرار داشتند. ارومیه به یک مرکز بزرگ میسیونهای مسیحی تبدیل شده بود، حتی واتیکان بجای اینکه سفیر خود را در تهران که پایتخت ایران بود بگذارد، او را در ارومیه سکونت داده بود و از آنجا همه سازمانهای کاتولیک را سرپرستی میکرد.<sup>۲۷</sup> میسیونهای مسیحی در قلمرو عثمانی هم به فعالیت گسترده‌ای پرداخته بودند، بویژه از این نظر که هم‌شمار مسیحیان در آنجا بیشتر بود و هم بیشتر از ایران برای اروپا خطر داشت.

#### ۱ - میسیون فرانسوی

ایران در جنگ باروسیه (۱۸۰۳-۱۸۱۳) (م/۱۲۱۸-۱۲۲۸ هق/۱۱۸۲-۱۱۹۲ هـ) مترجم) شکست خورد، در آن زمان فرانسه نیز باروسیه در حال جنگ بود. فتحعلی، شاه ایران چون این دریافت نامه‌ای برای ناپلئون نوشت و از او بر علیه روسیه یاری خواست. در نتیجه پیمان فیکن اشتاین (۱۸۰۷) (م/۱۲۲۲ هق/۱۱۸۶ هـ) مترجم) میان ایران و فرانسه بسته شد و ناپلئون هیئتی را بسرپرستی ژنرال گاردان به ایران فرستاد. همراه با افسران جنگی متخصص و مهندس و پزشک، دو کیش زوئیت نیز جزو این هیئت بودند. این کیشیان ارومیه را مرکز خود قرار داده بودند. وظیفه اصلی آنها این بود که با فعالیتهای روسیه و انگلستان در ایران به رویارویی برخیزند و از همان ابتدا به ایجاد ارتباط بانسپوریان پرداختند. دگرگونیهای درونی فرانسه، مانعی در راه کار کلیساها ایجاد نکرد و به فعالیت خود ادامه دادند. میسیون فرانسوی در سال ۱۸۴۱ (۱۲۵۷ هق/۱۲۲۰ هـ/۱۸۴۱ م- مترجم) در ارومیه مستقر شد. ابتداء در نزدیکی ارومیه سه آموزشگاه در روستاهای اردوشاهی و بارباری و مواناگشود، در همان سال دومدرسه، یکی پسرانه و دیگری دخترانه نیز در شهر ارومیه تأسیس نمود.<sup>۲۸</sup> دیری نپایید که ۳۵ مدرسه در روستاهای آن شهر گشودند. در این مدارس گذشته از درس دینی، زبان فرانسوی و فارسی نیز آموزش داده میشد. میسیونهای فرانسوی برای چاپ کتاب بزبان و حروف کلدانی چاپخانه ایدر ارومیه دایر کردند و از سال ۱۸۹۶ (۱۳۱۳ هق/۱۲۷۵ هـ/۱۸۹۶ م- مترجم) به چاپ و انتشار ماهنامه "کالادشوارا" یعنی "نوای حقیقت" پرداختند.<sup>۲۹</sup>

#### ۲ - میسیون آمریکائی

در سال ۱۸۲۹ (م/۱۲۴۴ هق/۱۲۰۸ هـ) مترجم) یک مؤسسه دینی آمریکائی برای شناسائی شرایط زندگی نسپوریان و تلاش برای تأسیس بارگاه میسیون آمریکائی دوتن را بنامهای اسمیت و دوايت به زیستگاه آنان فرستاد. پس از مسافرت آنان در سال ۱۸۳۲ (م/۱۲۴۷ هق/۱۲۱۱ هـ) مترجم) یک میسیون آمریکائی را بسرپرستی پیرکینز به ارومیه فرستادند.<sup>۳۰</sup> پیرکینز و گروهش پیرو پرسبیتریان نیویورک بودند.<sup>۳۱</sup> وی در سال ۱۸۳۶ (م/۱۲۵۱ هق/۱۲۱۵ هـ) مترجم) آموزشگاهی در ارومیه دایر کرد و به کوشش برای گسترش باسواد پرداخت. پس از ۳ سال شمار آموزشگاه - هایش به ۱۲ رسید و در سال ۱۸۴۰ (م/۱۲۵۶ هق/۱۲۱۹ هـ) مترجم) در ۷۰ روستا آموزشگاه برپا کرده بود. در همان سال اولین چاپخانه را در ارومیه دایر نمود که دارای حروف سریانی، عربی، انگلیسی بود و اولین کتاب را بزبان و خطاً سریانی چاپ نمود.<sup>۳۲</sup> بدین ترتیب ارومیه پس از تبریز و تهران سومین شهر ایران بود که چاپخانه در آن تأسیس شد.<sup>۳۳</sup> در ایران اولین روزنامه در تهران در سال ۱۲۵۰ هجری (- هق/۱۲۱۴ هـ/۱۸۳۵ م- مترجم) و ۱۷ سال بعد دومین روزنامه بنام "وقایع اتفاقیه" در همانجا در سال ۱۲۶۷ (- هق/۱۲۳۰ هـ/۱۸۵۱ م- مترجم) منتشر شد. همان میسیون در همان سال از اول دسامبر ۱۸۵۱ (- م/۶ صفر ۱۲۶۸ هق/۱۰ آذرماه ۱۲۳۰ هـ) مترجم) به انتشار مجله "تحریرادی ماهرا" یعنی "تابش روشنائی" پرداخت. بدین ترتیب سومین روزنامه در ایران در ارومیه از سوی آنان بزبان کلدانی انتشار یافته است.<sup>۳۴</sup> میسیون آمریکائی از میسیونهای دیگر قدرت مالی بیشتری داشت و میتواند برای تقویت نفوذ خود در میان مسیحیان بیش از دیگران به تأسیس بیمارستان همت بگمارد. توجه به آمار ذیل میتواند اهتمام میسیونهای آمریکائی را به سوادآموزی روشن سازد:

سالها	شمار آموزشگاه شمار محصلین	سالها	شمار آموزشگاه شمار محصلین
۱۸۴۷ - ۱۸۳۷	۲۴ ۵۳۰	۱۸۶۷ - ۱۸۵۷	۵۱ ۱۰۹۶
۱۸۴۷ - ۱۸۳۳	۵۰ ۴۹۸	۱۸۸۷ - ۱۸۷۷	۸۱ ۱۸۸۸
۱۸۵۷ - ۱۸۴۷	۵۱ ۱۰۹۶	۱۸۹۵ - ۱۸۸۷	۱۱۷ ۱۸۷۷
۲۴ ۵۳۰	۵۱ ۱۰۹۶	۵۸ ۱۸۷۷	۲۰۲۴
۲۴ ۵۳۰	۵۱ ۱۰۹۶	۵۸ ۱۸۷۷	۲۰۲۴

(سالهای جدول فوق همه میلادی و بترتیب برابرند با: ۱۲۵۲/هق/۱۲۱۶ ه.ش، ۱۲۶۳/هق/۱۲۲۶ ه.ش، ۱۲۷۳/هق/۱۲۳۶ ه.ش، ۱۲۸۳/هق/۱۲۴۶ ه.ش، ۱۲۹۴/هق/۱۲۵۶ ه.ش، ۱۳۰۴/هق/۱۲۶۶ ه.ش، دربرنامه این آموزشگاه‌ها گذشته از امور دینی، تاریخ عمومی و جغرافیا، آموزش زبانهای سریانی و فارسی و انگلیسی و ترکی رانیز گنجانده بودند.<sup>۳۶</sup> دکتر کاران پس از اتمام تحصیلات پزشکی در آمریکا در سال ۱۸۷۹ بیمارستانی در ارومیه دایر کرد. در آن گذشته از معالجه بیماران به برخی از محصلین درس پزشکی نیز میداد.<sup>۳۷</sup>

### ۳ - میسیون انگلیسی

آسوریان در زمان شورش بدرخان درگیر جنگ شدند. دیپلماتهای انگلیسی از سوئی نسطوریان را برای پایداری در برابر بدرخان ترغیب میکردند، از جانب دیگر کار بدستان ترک را تشویق میکردند جنبش او را خاموش کنند. در این شرایط آشفته پیشوای نسطوریان در سال ۱۸۴۳ (- م/۱۲۵۹ هق/۱۲۲۲ ه.ش - مترجم) از رئیس کشیشان کانتربری یاری خواست.<sup>۳۸</sup> اگرچه مارشیمون تجاوز کرده‌ها را بهانه کرده بود، در حقیقت علت واقعی این خواسته ترس او از گسترش نفوذ میسیونهای دیگر بود. اوژن او بن سفیر فرانسه نوشته است: "مارشیمون رئیس موروثی تیول اسقف نشین... به قنصل انگلیس مقیم "موصل" نزدیک شد و برای حفظ امت خود در برابر نفوذ مضاعف فرانسویان کاتولیک و آمریکائیان پرسبیتترین، از مذهبین "انگلیکان" ها کمک و استعانت طلبید. هیأت‌های مذهبی انگلیسی، تحت سرپرستی اسقف کانتربری قرار دارند که اعضای هیات و مبلغان مذهبی رادر "کوچانس" مستقر کرده و مقر اسقف را در شهرهای "وان" و "ارومیه" انتخاب کرده‌اند.<sup>۳۹</sup> بمصلحت بریتانیان بود که مسیحیان بعنوان کاتولیک خود را زیر چتر حفاظت فرانسه قرار دهند، اینرا نزد بابعالی بهانه دخالت در امور نسطوریان قرار داد. اپریل کلارندن وزیر امور خارجه بریتانیا در نامه‌ای در سال ۱۸۵۷ (- م/۱۲۷۳ هق/۱۲۳۶ ه.ش - مترجم) برای سراسر استراتفور دکانینک سفیر بریتانیا در ترکیه نوشت: "حکومت اعلیحضرت با خوشحالی فراوان می‌خواهد میزان موفقیت تلاش‌ها را دریابد که میتوانند بنفع آن ملت استثمر شده انجام دهند و سرانجام اینکه چه آرمانهایی دارند." پیشوای دینی نسطوریان مستقیماً نامه‌ای برای ملکه ویکتوریا نوشت که در هر دو مجلس عوام و لردها خوانده شد و مجامع رسمی بریتانیا آنرا با اهمیت فراوانی پذیرفتند. لرد اسل نامه‌ای برای نماینده بریتانیا نزد بابعالی فرستاد که در آن نوشته بود: "به‌علی‌باشا اطلاع بده که خوشبختی و صلاح نسطوریان پیش اعلیحضرت بسیار مهم است، باید باو اطلاع دهی که فوراً برای رفع ستم از آنان طرح‌ریزی کند."<sup>۴۰</sup>

رئیس کشیشان کانتربری بنمایندگی کلیسای انگلیکان یک هیئت نمایندگی برای بررسی اوضاع نسطوریان فرستاد. این هیئت با پیشوای آنان در منطقه جوله مرگ و همچنین با هشت کشیش در ترکیه و سه کشیش در ایران دیدار کرد. این هیئت در ۱۸۸۶ (- م/۱۳۰۳ هق/۱۲۶۵ ه.ش - مترجم) یک میسیون همیشگی را بسرپرستی کوتس به کوه‌های هکاری فرستاد و دکتر ویلیام براون را در قوچانس مشاور مارشیمون قرار داد. براون بمدت ۲۵ سال پیش مارشیمون ماندگار شد. وی معاصر دومار بود، در آنجا در سال ۱۹۱۰ (- م/۱۳۲۸ هق/۱۲۸۹ ه.ش - مترجم) درگذشت.<sup>۴۱</sup>

### ۴ - میسیون روسی

روسیه از زمان پتر کبیر به اشغال ایران چشم دوخته بود، بدین منظور نیز میکوشید از مسیحیان بهره‌گیرد. در سالهای جنگ با ایران (۱۸۲۶-۱۸۲۸) (- م/۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ هق/۱۲۰۵ - ۱۲۰۷ ه.ش - مترجم) برخی از نسطوریان را بعنوان رهبر و رهنما بکاربرد. پس از این جنگ صدها خانوار نسطوری ناچار شدند به شیوه گروهی به قفقاز بکچند. مناسبات روس- نسطوری مستحکم‌تر میشد، در سالهای چهل سده نوزدهم، شلیمون اراجان یکی از کشیشهای نسطوریان از ایران بدیدار فورتنسوف حاکم قفقاز رفت و از او خواست اجازه داده شود همه نسطوریان ایران دسته‌جمعی به آنجا کوچ کنند، ولی فورتنسوف این خواسته را رد کرد، زیرا گمان میکرد اگر در نواحی خود باقی‌بمانند میتوانند بیشتر به روسیه خدمت کنند و نامه‌ای در این باره به نیسلسر وزیر امور خارجه نوشت. در آن آمده است: "نمی‌توانیم اجازه بدهیم نسطوریان به قفقاز کوچ کنند ولی باید با آنان مناسبات حسنه‌ای برقرار کنیم و در برابر حکومت ایران از ایشان محافظت نمائیم و اطمینان و وفاداریشان را بدست آوریم. زیرا در آینده از آنها استفاده بزرگی خواهیم کرد."

هنگام جنگ قرم (۱۸۵۳-۱۸۵۶) (- م/۱۲۶۹ - ۱۲۷۲ هق/۱۲۳۲ - ۱۲۳۵ ه.ش - مترجم) پیشوای نسطوریان برای همکاری با روسیه اعلام آمادگی نمود و بگفتگو نشست تا کلیسای نسطوری به کلیسای سلاوی- روسی ملحق شود. در سال ۱۸۹۸ (- م/۱۳۱۵ هق/۱۲۷۷ ه.ش - مترجم) ماریوتان بنمایندگی پیشوای نسطوریان به پترزبورگ رفت، در نتیجه روسها از سال ۱۹۰۰ (- م/۱۳۱۷ هق/۱۲۷۹ ه.ش - مترجم) یک هیئت بزرگ ارتدکس را به ارومیه فرستادند و

بشدت سرگرم فعالیت شدند. از جانب مسیحیان آنجا نیز بگرمی از آنان استقبال شد. آنها نیز آنجا را مرکز فعالیت خویش قرار دادند<sup>۴۲</sup> و از سال ۱۹۰۱ (- م/ ۱۳۱۸ هـ ق/ ۱۲۸۰ هـ ش - مترجم) به انتشار مجله کلدانی زبان "ارومی ارتدکسانا" پرداختند.<sup>۴۳</sup>

### ۱ - ۳ - ۲ نتیجه کار میسیونها

دول اروپائی بدرزای سده نوزدهم در تلاش سیاسی و جنگی و اقتصادی مداومی بودند تا جای پای خود را در ناحیه خاور میانه عموماً و سرزمین ایران و عثمانی خصوصاً استحکام بخشند و هر یک بدنبال آرمانهای ویژه خود در تکاپوی تأمین منافع خویش بودند. آرمانهای دول اروپائی و منافع و دستاوردهایشان در منطقه همیشه باهم مطابق و موافق نبودند. روسیه تا میتوانست میکوشید به اراضی ایران و عثمانی دست اندازی کند. مصلحت او در بلعیدن هر دو کشور ولی بریتانیا مصلحتش در ماندن آنها بود تا چون مانعی در برابر روسیه بایستند و نگذارند مرزهای اقتدارش به کنار آب گرم دریای آزاد برسد و منافع بریتانیا را در هندی به مخاطره بیندازد، فرانسه نیز از سوئی برای رویارویی با روسیه به ماندن این دو دولت و از سوی دیگر برای تهدید بریتانیا به پایگاهی در آنها نیاز داشت. هر کدام از این کشورها بشیوه خود میکوشیدند آرمانهای خود را به اجرا در آورند. یکی از راههای رخنه آنان به منطقه و مستقر شدن در آن اهمیت دادن به شناخت و گردآوری آگاهیهای گوناگون درباره ممالک آن بود. در این باره نیز همچنانکه جهانگردان و دانشمندان تاریخ، باستانشناسی، جغرافیا و زبانشناسی برای کشورهای خود بهره فراوانی داشتند. میسیونهای دینی هم آگاهانه یا ناخود آگاه برای اجرای این وظیفه نقش مؤثری ایفاء میکردند. ممکن است مردان خیر خواه، فداکار، از خود گذشته و خدایپرست بسیاری در میان میسیونها بوده باشند و اغلب آنان بانیت پاک رساندن پیام مبارک مسیح و پیشرفت اروپا و کمک به خلقهای استعمار شده و عقب مانده مسیحی منطقه آمده و سالهای دراز زندگی خود را وقف این هدف کرده باشند. آنان در چندین جای دور افتاده و عقب مانده آموزشگاه و بیمارستان دایر کردند و درباره جوانب گوناگون زندگی خلقهای منطقه چندین بررسی ارزشمند نوشتند و در مرزهای مشخصی سواد و فرهنگ را اشاعه دادند و چندین چاپخانه دایر کردند و به چاپ چندین کتاب و مجله همّت گماشتند. ولی در ارزیابی نهائی همه کوششها و تلاشهای خیر خواهانیشان با تقلای اجرای استراتژی دول امپریالیستی اروپائی درهم آمیخت که چشم طمع به تصرف و اشغال منطقه دوخته بودند. در این مورد نیز هم میسیونها به یکی از وسایل اجرای اهداف ناروای دولتهایشان تبدیل و هم مسیحیان منطقه قربانیان بدون دستاورد این استراتژی شده بودند. زیرا عواقب زیر پیامد آن بود:

### ۱ - برهم زدن یگانگی منطقه

کلیسای دولی که میسیون خود را به میان مسیحیان میفرستادند از نظریگانگی مذهبی متحد نبودند بلکه مذاهب گوناگونی داشتند و باهم ناسازگار بودند و هر کدام میکوشیدند عقاید خود را میان مسیحیان رواج دهند. در این راه نیز آسوریان بیش از همه خلقهای مسیحی زبان دیدند. اعتقادات ملی و مذهبی نژادارانه درهم آمیخته بود. دین و مذهب بیگانه به آسانی نمیتوانست بر آنان کارگر افتد. ولی آسوریان هنوز در سطح پائینی از پیشرفت فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و از نظر شمار کم و دور افتاده از یکدیگر بودند. میسیونها به آسانی نمیتوانستند در آنان رخنه کنند و مذهبشان را تغییر دهند. در نتیجه کار میسیونهای گوناگون، یگانگی مذهبی از میان آسوریان رخت پرست. اگر پیشتر همه یا بیشتری از ایشان نسطوری و کمینه ای از آنان کاتولیک وابسته به روم بودند، این خلق کوچک پس از آمدن آنها به چند مذهب جداگانه ناسازگار چون: کاتولیک، پروتستان، انگلیکان، ارتدکس و ... تقسیم شد.

### ۴ - برهم زدن مناسبات آسوری - کرد

مناسبات آسوری - کرد تاپیش از آمدن میسیونهای اروپائی تا اندازه رضایتبخشی عادی بوده است. تاریخ منطقه به هیچ درگیری خونین و بزرگی میان این دو خلق اشاره ای ندارد. بیگمان آسوریان که چون مسیحی یا بقولی "غیر دین" و "کافر" بودند، در حقوق دینی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ... با کردها یا مسلمانان دیگر یکسان نبودند، از "اهل ذمه" بودند و میبایستی "جزیه" بپردازند بزرگان کرد که سکنه ایلات زیر دست خود را استثمار میکردند، میبایستی آسوریان را بیشتر استثمار کرده باشند. در این باره نیز گذشته از عقب افتادگی عمومی سیاسی و اجتماعی کردها، احساسات دینی و انگیزش ملامت های کرد نقش کارگری ایفا کرده اند. اگر چه در میان کردان یگانگی دینی و مذهبی هرگز وجود نداشته است. در کردستان اسلام و مذاهب گوناگون کاکاهای، اهل حق، پیروان دین یزیدی، مسیحی و یهودی ... بوده و همزیستی داشته اند. ولی در تاریخ کرد از جنگ دینی و مذهبی بحث چندانی در میان نبوده است. چندباری از قتل عام یزیدیان سخن رفته ولی

روایتی از جنگ و زدو خورد با پیروان دیگر مذاهب بویژه جنگ مسیحی - مسلمان تا آمدن میسیونرهای مسیحی در میان نبوده است.

میسیونرها در برانگیختن آسوریان بر علیه خلیفهای مسلمان همسایه نقش کارگری داشته‌اند، بویژه بر علیه کردها که نه خود دولت مستقلی داشته‌اند و نه هیچ دولت مستقلی نیز از آنان پشتیبانی کرده است. برای نمونه یکی از آنها در نامه‌ای که در سال ۱۸۳۶ (م/ ۱۲۵۱ ه/ ۱۲۱۵ هـ - مترجم) برای مارشیمون نوشته میگوید: "مشقتی که خود و خلقت در این منطقه در طول این مدت تحمل کرده‌اید همه در نتیجه ستم اسلامی است... آن هم شفقت و همدردی برادران مسیحی آمریکا را بجوش آورده و توجهشان را به مسأله شما جلب نموده است." <sup>۴۴</sup> این نوع پرورش و بار آوردن در مدارس که آنان دایر می‌کردند، در اندرزهای دینی درون دیرها و رفتارهای روزانه‌شان بازتاب می‌یافت و برای ایجاد دشمنی میان مسیحیان و مسلمانان کارگرمی افتاد. در حالیکه امرای بوتان و هکاری و بادینان برای دفع یورش ترکها به کردستان تدارک میدیدند، اختلاف میان مسیحی و مسلمان پدید آمد. بریتانیا نمیخواست ترکیه ضعیف یا هیچ بخشی از آن تجزیه شود. از بیم آنکه مبدا ضعف عثمانی انگیزه روسیه برای اشغال آن باشد، انگلیسها با هرگونه جنبش رها تبخیش کردی مبارزه می‌کردند. بدین منظور نیز نفوذ خود را در میان مسیحیان بویژه آسوریان بکار می‌گرفتند تا در هیچ جنبش کردی مشارکت نداشته باشند، بلکه تامین کنند در راهش مانع ایجاد کنند و در برابرش بایستند. در حالیکه از سوی دیگر بر بابعالی فشار وارد می‌کردند که برای حفظ امنیت و آسایش آسوریان، به کردستان لشکر بفرستد و سلطه امرای کرد را نابود کند.

آنگاه که بدرخان بیگ خود را برای رویارویی با یورش ترک آماده می‌کرد، نورالله بیگ بزرگ هکاری که یکی از نزدیکان بدرخان بیگ بود نامه‌ای برای مارشیمون فرستاد. که با هم دیدار و برای حل اختلافات خود طرح ریزی و برای اتفاق و همکاری گفتگو کنند. ولی باجر، میسیونر انگلیسی نه تنها از دیدار مارشیمون با نورالله بیگ جلوگیری کرد، بلکه وادارش نمود که به بابعالی پناه ببرد و سرکوب کردن را خواستار شود. <sup>۴۵</sup> کنسول بریتانیا در موصل بنام حفاظت نسطوریان از تجاوز کردن، از کاربردستان ترک خواست بدرخان و جنبشش را نابود کند.

باجر در نامه‌ای برای جمعیت نشر انجیل مینویسد: "نورالله بیگ میرهکاری آزادی را از نسطوریان سلب نموده، اگر کمک موقتی که اکنون داده میشود در میان نبود، کردان آنان را به قانون خودشان که قانون جنگل است تسلیم کرده بودند." <sup>۴۶</sup> کنسول انگلیس در موصل و وان، آسوریان را تشویق کرد که بر علیه جنبش بدرخان بیگ ایستادگی کنند و به او مالیات نپردازند. اینکار باعث بروز جنگ خونینی میان کردها و نسطوریان شد (۱۸۴۲-۱۸۴۳) (م/ ۱۲۵۸-۱۲۵۹ ه/ ۱۲۲۱-۱۲۲۲ هـ - مترجم) نسطوریان در این جنگها زیانهای جانی و مالی فراوانی دیدند، نمایندگان دول مسیحی اروپا بویژه دیپلماتهای انگلیس آنرا دستاویز دخالت خویش برای فشار بر بابعالی و درخواست تنبیه کردن و محافظت مسیحیان در برابر آنها و استقرار سلطه مرکزی ترک در ناحیه قراردادند. موضعگیری خصمانه نماینده بریتانیا در برابر بدرخان بیگ و تشویق بابعالی برای لشکر کشی به بوتان بعدها در دیدگاههای سران کرد مانند شیخ عبیدالله شمرینی و پسران بدرخان بگونه‌ای بازتاب یافت که هرگز به انگلیس اطمینان نکردند و میخواستند در برابر بریتانیا جانبداری روسیه را بدست آورند. در نتیجه همین انگیزشهای میسیونرهای بیگانه، آسوریان بر بدرخان بیگ شوریدند و در جنبش یزدانشیر کمتر شرکت کردند. با وجود اینکه شیخ عبیدالله نیز بسیار کوشیده بود که آنها را باقیام خود هم‌آوا کند ولی باراهنمائی میسیونرها و دیپلماتهای اروپائی بیطرف ماندند. شیخ بیطرفیشان را محترم شمرد. در جنگ خونینی که میان کردها و ایران در نواحی آسوری نشین روی داد، نگذاشت زبانی به آسوریان وارد شود.

### ۳ - برهم زدن مناسبات آسوریان با حکومتهای منطقه

روسیه با کشورهای ایران و عثمانی در رقابت بود. گاهگاه این رقابت به جنگی سخت می‌انجامید و هر بار به اشغال بخشی از خاک عثمانی یا ایران منجر میشد. قیصر روسیه هر بار بمنظور گسترش خواهی ویژه خود میکوشید از استثمار دینی مسیحیان بهره برداری کند. آنان را بر علیه عثمانی و ایران به همکاری با خود برمی‌انگیخت. این نیز هر بار دستاویزی میشد برای کاربردستان بابعالی و دربار قاجار که به مجازات سنگین مسیحیان و حتی برخی اوقات قتل عام آنان بپردازند. سرانجام هر دو خلق ارمنی و آسوری بجای اینکه به حق خود برسند، قربانی سیاست امپریالیستی روسیه شدند و به نابودی و آوارگی جمعیشان انجامید.

### ۲ - آرمانهای ملی خلق آسوری

آسوریان از خلیفهای کهن خاور میانه‌اند. اکنون هم بهنگام گشتهای باستانشناسی در بسیاری نقاط دوازدهم ناحیه آثار آسوری یافت میشوند، که آسوریها آنانرا اجداد خود می‌شمارند، همچنین ریشه نام شماری از نواحی و شهرها و روستاها و کوهها و رودخانه‌ها به زبان سریانی میرسد که آنرا زبان خود می‌شمارند. آسوریان مدتی مدید در بوتنه فراموشی بودند. در

رویدادهای ناحیه نقش مشخصی نداشتند ولی از نیمه قرن نوزدهم، چون عامل مشخصی در کردستان چه در بخش زیر دست ترکیه و چه در بخش زیر دست ایران برای مطرح شدن بعنوان یک تراژدی بزرگ از یک خلق ستمدیده آزادخواه در سالهای اولین جنگ جهانی پدید آمدند. این ملت در طول زمان گرفتار مصیبت بوده و زیر بار سنگین استثمار دینی زیسته است. پیشوایان دینی مسلمانان و کاربردستان دولتی ایران و ترکیه در برانگیختن احساسات دینی کردن بر علیه غیر مسلمانان بویژه آسوریان نقش مهمی داشته، آنها را همیشه بیدیده حقارت نگریسته، در برخی مراحل ناچارشان ساخته اند برای تمیز داده شدن از مسلمانان نشانه ویژه ای همراه خود داشته باشند. در نتیجه این امر از لحاظ اجتماعی طبقه ای پست تر از مردم مسلمان داشته اند. در برخی نقاط کردستان مسیحیان "فله" نامیده شده اند، برای محافظت خود از استعمارهای گوناگون ناچار میشدند در پناه یک ارباب مقتدر قرار گیرند، ارباب نامبرده نیز میبایستی در برابر مالیات و سرانه ای ویژه از آنان در برابر ابهای دیگر محافظت کند. با وجود اینها تاریخ مناسبات کرد - آسوری تاسده پیشین هیچ رویداد خونین قابل توجهی در بر نداشته است.

کردنیز چون آسوری همیشه زیر بار استثمار و در حال شورش و یاغیگری و از اقتدار سیاسی و نظامی و دارائی خصوصی و حتی دینی خود نیز بی بهره بوده است چه رسد به اینکه گناه استثمار و غصب حقوق سیاسی و دینی یا آزادی و قبول حقوق سیاسی و دینی خلق دیگری را بگردن داشته باشد. بلکه برخی دول و ملل مقتدر دیگر میان دو خلق همسایه بفتح خود ایجاد اختلاف میکردند، تا هر دو را زیر دست خود نگهدارند.

آسوریان از خلقهای کهن ناحیه اند. گمان میرود تاریخ نیز بیاد نداشته باشد که از چه زمانی در آنجا ساکنند. سلطه حکومتهای اسلامی طی چندین قرن به شیوه های گوناگون از شمار مسیحیان عموماً کاسته است. این نواحی همچنین بیش از چهار قرن زیر دست دنیروی مسلط قرار داشته اند که یکی شیعه و دیگری سنی را ایدئولوژی رسمی دولت و علت وجودی کارهایش قرار داده بود. این دو مرکز نیز بدرازی پنج سده در رقابت بودند و در این رقابت نیز از هر راهی از جمله نابودی گروهی مردم، به جان هم انداختن طوایف و تیره ها و خاندانها سود می جستند. هیچکدام از این دنیویرو نمیتوانست دیگری را از میان بردارد، بلکه یکدیگر را ضعیف و پریشان کردند و منطقه را از کاروان پیشرفت جهان عقب انداختند و موجب ویرانی کشور و عقب ماندگی و فقر خلقهای خود شدند و به دول مسیحی اروپا فرصت دادند که پیشرفت کنند و غنی و نیرومند شوند و چشم طمع به قلمرو آنان بدوزند. آنها نیز در نتیجه رقابت مداوم و طولانی میان خود همه نیرو و انرژی خود را به هرز دادند.

آسوریان در قرون گذشته خواستار جدائی نبوده، برای تشکیل دولت مستقل نکوشیده و همیشه در این فکر بوده اند که با هم میهنان مسلمان منطقه یکسان نگریسته شوند و رفتاری همانند با آنها انجام گیرد. ولی خودشان بدلیل پراکندگی و دوری و عقب ماندگی، وحدت مذهبی و فرهنگی و زبانی نداشته اند. آسوریان همکاری و بوتان و بادینان که از چند گروه دارای سازمان عشیره ای چون ایلات جیلو، بازی، تخومی، تیاری و آشیتی با کلدانیان شقلاوه و عینکاوه و اربیل و هرموت و کوی و جاهای دیگر موصل مشابه نبودند، همچنین با آسوریان ارومیه نیز فرق داشتند. آمدن میسیونرهای دولتها و کلیساهای گوناگون تضادهای میانشان را زرفتر نمود و مسئله مناسباتشان راهم بادولتین ایران و عثمانی و هم با خلقهای همسایه آشفته تر کرد. میسیونرهای آمریکائی، فرانسوی، روسی، انگلیسی در ایران و ترکیه بنام کمک و ارتقاء مسیحیان کردستان مستقر شده بودند. با آنکه دهها بیمارستان، آموزشگاه، چاپخانه، کانون کارآموزی... برایشان ساختند و از این راه خدمات ارزنده ای ارائه دادند، دول اروپائی میکوشیدند هم آنان و هم مسیحیان کردستان را برای آرمانهای ویژه خویش و مداخله در امور داخلی ترکیه و ایران و استحکام جای پای خود در منطقه مورد بهره برداری قرار دهند.

میسیونرها از راه نشر باسوادگی، گشودن مدارس، تأسیس دستگاه چاپ و انتشار مجله و روزنامه، شعور ملی آسوریان را بیدار کردند. شعور ملی با احساسات دینی درمی آمیخت. اگر پیشتر با قبول حق آزادی دینی آرام میشدند، اکنون خواسته های سیاسی و فرهنگی نیز داشتند و میخواستند در امور مشارکت و نمایندگی ویژه خود را داشته باشند، بزبان خود بخوانند و فرهنگ ویژه خود را گسترش دهند، در میان آنان و هم میهنان مسلمان فرقی وجود نداشته باشد. آرام آرام کار به جایی رسید که تمایل مسیحیان بسوی دول اروپائی نیرومندتر از وفاداری به دولت خودشان میشد و آنان را مدافع و پشتیبان خود میدانستند. آنها نیز بر باعالی و دربار قاجار فشار وارد میکردند که حقوق مسیحیان را بپذیرند و از ایشان رفع جو رو ستم کنند.

پس از شکست دولت عثمانی از روسیه (۱۸۷۷) (- م / ۱۲۹۴ هـ / ۱۲۵۶ هـ - مترجم) چون دول اروپائی پیمان برلن را بر ترکیه تحمیل کردند، حراست مسیحیان و قبول حقوقشان را در چند ماده گنجانده بودند. این فشار اروپا بر عثمانی و شیوه دخالت در امور داخلی و کوشش روسیه برای بهره برداری از مسیحیان ایران و ترکیه در جنگهایش با



این دو دولت و همکاری کم‌وبیش مسیحیان با روسیه و بریتانیا بر علیه ترکیه و ایران، زمینه دشمنی را در سازمانهای دولتی روم و ایران و خلقهای هر دو کشور آماده می‌کرد و برای آزار آنان بهانه بیشتری بدستشان میداد. چون انقلاب عثمانی با شعارهای حریت، عدالت، مساوات آغاز شد و قانون را از نو به میدان عمل در آورد و حقوق همه خلقهای عثمانی را بدون اختلاف دین و زبان و ملیت پذیرفت (۱۹۰۸) - م/۱۳۲۶ هـ ق/۱۲۸۷ هـ ش - مترجم، در قلب همه خلقهای ستمدیده عثمانی شادی انداخت. ولی این شادی دیری نپائید زیرا سران "اتحاد و ترقی" در سیاست ملی به اجرای طرح ترکیزه کردن ملل غیر ترک و پیروی از پان تورانیزم و در سیاست دینی به پیجونی سیاست پان اسلامیزم پرداختند. امیدی که خلقهای غیر ترک و غیر مسلمان به انقلاب داشتند تحقق نیافت. اختلاف دینی و ملی از گذشته بیشتر شد. آسوریان هم چون ارمنه خبر درگیری با عالی را در جنگ اول جهانی با بیم و امید دریافت داشتند؛ امید به شکست دولت عثمانی در جنگ و تجزیه قلمروش و رهائی آنها از ستم دینی و ملی و بیم از سرنوشت خود و انتقام در ندانه ترک و دیگر خلقهای مسلمان. قیصر روس از خلقهای مسیحی زیر دست ترک و بویژه خلقهای ارمنی و آسوری خواست؛ بر علیه عثمانی قیام و شورش کنند و به همکاری با نیروهای روس بپردازند. در برابر نیز وعده داد که پس از پیروزی در جنگ، به آنها آزادی و استقلال بدهد. مسیحیان به ندای قیصر پاسخ گفتند و صدها نفرشان صفوف نیروهای ترک را ترک کردند و به سپاه روس پیوستند و در میادین جنگ بشیوه‌های گوناگون روسیه را یاری دادند. سران "اتحاد و ترقی" خود از مسیحیان بهانه جوئی می‌کردند و اینکار نیز بهانه‌ای قوی برای کشتاری بیرحمانه بدستشان داد.

ترکیه با این بهانه به کشتار همگانی ارمنه و آسوریان پرداخت. در آن دوران شمار آسوریان دولت عثمانی ۱۵۰ هزار و آسوریان ارومیه و دوروبر آن ۵۰ هزار تن بر آورد میشدند. نیروهای ترک بر سرشان ریختند و هرآنکه از کشتار رهائی یافت ناگزیر و شکست خورده سرزمین خود را رها کرد و به ارومیه که آنگاه زیر دست سپاه روس بود روی آورد. نیکبختین درباره آرمناهای ملی آسوریان مینویسد: "نسطوریان ترکیه ... انتظار داشتند پس از جنگ آزاد و مستقل باشند، آنهائی نیز که تبعه ایران بودند و در ارومیه میزیستند... امیدوار بودند پس از جنگ شرایط زندگی‌شان دگرگون شود و از سلطه کشورهای اسلامی خارج شوند..."<sup>۴۷\*</sup>

یک نویسنده ایرانی تحت عنوان "فکر پوچ آسوریان" مینویسد:

"بطوریکه معروف است مارشیمون رئیس مذهبی آسوریان در سفر آزادی و فرمانروائی داشت و در صدد بود با استفاده از وضع آشفته دنیا در قسمتی از خاک ایران و عثمانی کشور مستقل آسوری تشکیل دهد. او دیده بود که عثمانی‌ها برای پاک کردن نژاد و خاک خود آسوریان را کشتار نمودند و بقیه السیف آنان با ایران فرار کردند که خوددوی یکی از آنها بود، او هم میخواست حالا که سیاست متفقین تشکیل آرتشی از مسیحیان در آذربایجان است از موقعیت استفاده نموده آن نواحی راحتی الامکان از وجود مسلمانان پاک و تصفیه نماید و پایه‌های حکومت آینده خیالی خود را محکم کند. بنابراین با وجود اینکه مارشیمون یک رئیس مذهبی بود و حقایق میبایست با کشت و کشتار موافق نباشد آسوریها و مسیحیان را بخرد اسلحه و مسلح شدن و آماده شدن به جنگ تشویق مینمود ..."<sup>۴۸\*</sup>

برای درک آرمان آسوریان در این مرحله چند سندی در دست است. یکی از آنها مرانامه ایست که "کمیته آزادی آسوری" در ۲۷ ژوئن ۱۹۱۷ - م/۶ رمضان ۱۳۳۵ هـ ق/۴ تیر ماه ۱۲۹۶ هـ ش - مترجم) بهنگام تشکیل تیپهای مسلح آسوری در ارومیه انتشار داد. دیگری یادداشتی است که یک هیئت نمایندگی بنام خلق آسوری و کلدانی در پاریس به کنفرانس صلح تقدیم داشته، در مرانامه آمده است:

"۱- علت اصلی از تشکیل اتحادیه آزادی این بود که ملت نصارا، با مختاریت و استقلال امراریات نماید در کجا؟ در نقاط معینه و مفصله ذیل: ارومیه، موصل، ترک عابدین، نصیبین، جزیره، جولامک بشرط اینکه با روسیه الکبری (روسیه کبیر) آزادیخواه متحد باشند (یعنی در امور تجارتی و نظامی متحد باشند).

۲- مرکز اساسی دیپلماسی این مختاریت را مجلس جنسی- نژادی تشکیل خواهد داد، مجلس که وظیفه آن، اتحاد و قانون و اجرای قانون است علاوه از وزرا، ریاست جمهوری نیز داخل و شریک این مرکزیت خواهد بود.

۳- انتخابات وکلای همین مجلس مرکزی با شرایط سبعة (۷ گانه) زیر انجام خواهد یافت: شرایط حقانیت، مساوات، عدم تفاوت مذهب، عدم رعایت نجابت و اصالت، عدم رعایت نژاد و زبان، بدون واسطه، و کسانی که بیست سال تمام دارند حق انتخاب کردن وکلای این مجلس را دارند. سن وکلای که کاندیدا انتخاب خواهند شد نباید از ۲۵ سال کمتر و از ۶۰ سال بیشتر باشد.

۴- اراضی و قطعات املاک مالکین ضبط و متصرف دولت داده خواهد شد تا از روی نقشه اولیای دولت، بین ملت تقسیم گردد.

۵ - املاک کسانی را که صدها سال است زمین‌ها را متصرف شده‌اند باید با توجه به شرافت نژادی و جنسی ضبط و طرف اولیای دولت، بالسویه بین رنجبران تقسیم‌شوند و حاصل منافع آنها نیز متعلق بدانها است تا بمصارف لازمه خود برسانند و هیچگونه مالیاتی از حاصل املاک مذکور اخذ نخواهد شد ضمناً برای مالکین املاک نیز ملک و قطعاتی بقدر احتیاج ضروری واگذار خواهد گردید و مواد زیر الزاماً رعایت خواهد شد:

اولاً: املاک و قطعات، که متعلق بمالک بوده و یا مالک آن املاک و قطعات را با پول خود خریداری کرده باشد با رسیدگی بقبالجات و اسناد و بثبوت رسیدن آنها، املاک مزبور ضبط و قیمت آن محاسبه و بمالک مربوطه داده خواهد شد. ثانیاً: کلیه معادن اعم از معادن آبی و غیره و جنگلها، از کلیه مالکین بنام منافع عمومی ضبط و ثبت و در تحت نظارت اولیاء دولت و ادارات مرکزی قرار خواهند گرفت.

۶ - در همین قانون جمهوری آشوری ذکور و انث مساوی اند چه در مسائل ارثی و چه در مسائل غیر دیگر ابدأ تفاوتی بین رنجبران و اشراف و سایر طبقات وجود نخواهد داشت. عموم مردم مساوی اند

۷ - مطبوعات (قلم) - مذهب - اجتماع فکر در حدودی داده میشود که بشرف مردم برنخورد.

۸ - برای هر یک از افراد ملت مالیاتی به نسبت عایدات و درآمد آنان تحمیل میشود، این مالیات از عموم بدون تفاوت و تبعیض اخذ خواهد شد.

۹ - اطفال کمتر از ۱۱ ساله اجباراً در مدارس و مکاتب تدریس و تعلیم خواهند شد.

۱۰ - امور روحانی بکلی از امور سیاسی جدا و تجزیه خواهد شد، روحانیون حق دخالت در امور سیاسی و حقوقی نخواهند داشت.

۱۱ - تشکیلات سوسیال دمکرات باید مورد استفاده عملیات قرار گیرد و این پارتی را باید موافق دستور العمل "کارل مارکس" ضامن اجرای تأمین منافع و فواید رنجبران نماید.

۱۲ - موقوف شدن مالیات بناحق، که سنگینی آن را رعیت ها و رنجبران بدوش میکشند.

۱۳ - سایر ملل و اقوامی که در کشور آزاد آشوری متوطن هستند می توانند بطور آزادانه موافق دین و مذهب اجدادی امرار نمایند ولی باید آنها تابع قانون دولت جمهوری آشوری باشند (قانونی که بوسیله مجلس مرکزی وضع خواهد شد)

۱۴ - در کلیه نقاط مملکت نصارا، تمام عموم بزبان نصاری (سریانی) اجباراً تدریس و تعلیم خواهند شد. " ۴۹

همچنین در یادداشتی که در ژوئیه ۱۹۱۹ (- م / شوال ۱۳۳۷ هـ / تیر ماه ۱۲۹۸ هـ - مترجم) سعید صادق و

نجیب رستم بنام خلق آشوری و کلدانی به کنفرانس صلح پاریس تقدیم کرده اند، خواستار تشکیل یک دولت مستقل آشوری در سرزمین وسیعی از ولایات شرقی ترکیه و سرزمینهای حلب و دیزور شده اند، که راهی نیز به دریا داشته باشد. هیئت نمایندگی خلق آشوری دلیل می آورد که اکثریت سکنه این نواحی آشوری اند و تبار برخی از ایلات کرد و عرب آن هم آشوری است. تعیین اهداف آسوریان بشیوه ای که در این اسناد از آن سخن رفته است، از چند جهت بامانع روبرو میشود:

اولاً در سطح منطقه ای؛ زیرا که با اهداف ملی خلقهای ترک و کرد و عرب و آذری برخورد می کرد و هیچکدام از این خلقها سرزمینی را که آنان میخواستند در آن دولت آشوری تشکیل دهند، ملک آسوریان بشمار نمی آوردند، بلکه برخی از این ملل در میان خود بر سر مالکیت آن در رقابت بودند.

ثانیاً؛ در سطح کشورهای منطقه؛ مناطقی را که آسوریان در برنامه خود مشخص کرده بودند بخشی از قلمرو عثمانی بود. هم حکومت ایران و هم حکومت ترک بسختی در برابر این پروژه ایستادند، زیرا باعث تجزیه و جدائی بخشی از اراضی این دو دولت میشد.

ثالثاً در سطح جهانی؛ چنین درخواستی نمیتوانست پشتیبانی هیچکدام از دول بزرگ جهان را بدست آورد زیرا تا پیش از اولین جنگ جهانی هم دول بزرگ اروپا بجز روسیه حفظ توازن نیرو میان ایران و ترکیه را ضروری میدانستند و اجازه انحلال و اشغال آنها را نمیدادند. پس از جنگ نیز در تقسیم منطقه بر مبنائی که بهنگام جنگ طی سلسله توافقهای نهانی استانبول، لندن، سایکس - پیکو ... که بعدها پیروزی انقلاب اکتبر ناگزیر دگر گونیهای در آن ایجاد کرد، برای چنین دولتی جایی نبود.

بزرگترین مانع موفقیت این طرح خود خلق آشوری بود، زیرا آنها در همه نقاط مورد نظرشان برای تشکیل دولت ویژه خود، اقلیت سکنه را شامل میشدند و حتی در برخی از این نقاط اقلیت کوچکی بودند. اجرای پروژه دولت آشوری از عهده خود این خلق مصیبت زده خارج بود، هیچ ملتی در منطقه، هیچ دولت و نیروی منطقه ای، از همکاری و ایجاد آن سودی

نمیبرد، از این رو طرح آرمان آسوریان بدین شیوه نه تنها خواسته‌های روای این خلق محنت زده را به تحقق نپیوست بلکه قضیه را آشفته‌تر و آنرا قربانی سیاست امپریالیستی روسیه و بریتانیا کرد.

### ۳ - ترک و مسیحی

#### ۳ - ۱ مشکل دینی و ملی در ترکیه

تاریخ آخرفقرن نوزدهم هنوز امپراطوری عثمانی یکی از دول وسیع دنیا بود. در این قلمرو پهناور، نژادها، ملل، ادیان و مذاهب گوناگون وجود داشتند. دستگاه رهبری عثمانی نمونه بارز عقب‌ماندگی و زورگوئی و ستمگری و رشوه‌خواری و فساد بود. اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور در نهایت عقب‌ماندگی و بدویت قرار داشت. قانونی نبود که وظایف اتباع را روشن و مناسبات آنان را با دولت تنظیم کند و حقوق ملی و دینی و مذهبی خلقها و ملت‌ها و ادیان مختلف را مشخص نماید. "رعیت" بکلی بجز قشربندی همه‌زیربار استثمار و ستم مینالیدند. اقتدار بیکران سلطان، لجبازی کاربدستان باعالی و قشر واپس‌گرای دستگاه رهبری و گذشته‌از همه اینها عقب‌ماندگی توده‌های مردم چون موانع بزرگی پیش روی همه اصلاح‌طلبان و خیرخواهان و روشنفکرانی قرار داشتند که میخواستند اوضاع کشور را بهبود بخشند.

دنیادرحال دگرگونی بود. شعور سیاسی در میان خلقهای ستمدیده عثمانی رشد میکرد، مردم خواستار آزادیهای سیاسی، دینی و فرهنگی بودند. اموردولت دیگر بشیوه کهن قابل اداره نبود. یامیبیایستی یک دگرگونی بنیادی در حیات درونی خود بوجود آورد، حقوق فردی شهروندان و حقوق خلقها را بمثابه توده‌های دینی، مذهبی و ملی جداگانه بپذیرد و مناسباتشان را با دولت بر پایه برابری و احترام متقابل سازمان دهد یامیبیایستی آماده باشد هر ساله خلقی از آن جدا و پارچه‌ای از آن تجزیه شود و در اینجا و آنجا قیام برپا گردد.

آزادیخواهان عثمانی پس از مبارزه فراوانی توانستند سلطان عبدالعزیز را عزل و برادرزاده‌اش مراد پنجم را (۱۸۷۶) (- م/ ۱۲۹۳ هـ/ ۱۲۵۵ هـ - مترجم) به امید قبول قانون اساسی (دستور) بجای او بنشانند. مراد پس از چند هفته برکنار و معلوم شد که "خل" است. برادرش عبدالحمید را بجای او بر تخت سلطنت نشاندند بشرطی که خواسته‌های آزادیخواهان عثمانی را بپذیرد، که یکی از آنها انتشار دستوری بود برای پایان دادن به حکومت استبدادی و بنیانگذاری حکومت "قانون اساسی". چون عبدالحمید سلطنت را در دست گرفت (۱۸۷۶) اگر چه امپراطوری عثمانی گرفتار مشکلات عمیقی بود، ولی هنوز سرزمین گسترده‌ای را در آسیا و اروپا و آفریقا در دست داشت؛

در آسیا: ولایات ازبک، بروسه، بیضا، قسطنطنیه، آنکارا، قونیه، آدانا، سیواس، طرابوزان، ارزروم، معموره‌العزیز، دیاربکر، بتلیس، وان، موصل، بغداد، بصره، حلب، الزور، سوریه، بیروت، قدس، لبنان، حجاز، یمن، احصا، دراروپا؛ ولایات فلاح، بغداد (رومانی)، سیلیستریا، ودین، نیش (بلغارستان)، صرب، بوسنی، هرزه‌گوین، سیاهکوه، آلبانی، یانیا، سالونیک، جزایر کرت، رودس، قبرس، مدلی، ساقس، بطمس، الی آخر.

در آفریقا؛ مصر، سودان، طرابلس غرب، بنغازی، تونس،

عبدالحمید بنا بر وعده خود به نشر قانون اساسی پرداخت. "مجلس نمایندگان" در مارس ۱۸۷۷ اجتماع کرد. نمایندگان از نظر ملی ترک، عرب، سریانی، ارمنی، آلبانیایی، بلغاری، بوسنیایی، سلاو، صرب، فلاحی، فارس، کرد و از نظر دینی مسلمان، سنی، شیعه، وهابی، مسیحی: ارتدکس، نسطوری، مارونی، ملکی، لاتینی، یعقوبی، انجیلی، و همچنین یهودی، دروزی، ونصیری را شامل میشد.<sup>۵۲</sup> نه قانون اساسی و نه مجلس چنانچه لیبرال‌های عثمانی بویژه مدحت پاشا میخواستند نبود. زیرا عبدالحمید از همان آغاز با نظر توطئه‌چینی شرایط آزادیخواهان را پذیرفته بود، بدنبال فرصتی میگشت که دستاوردهایشان را پس بگیرد، ولی چون نخستین آزمون قانونی و دمکراتیک در طول عمر دولت عثمانی، کار تاریخی مهمی بود. برای اولین بار پیش آمده بود که نمایندگان این همه ملت، زبان، نژاد، دین و مذاهب گوناگون با هم گردآمده، در باره امور دولت بحث کنند، از مشکلات و نقایص آن سخن بگویند و چاره‌اندیشی کنند.

عبدالحمید جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷) (۱۲۹۴ هـ/ ۱۲۵۶ هـ/ ۱۸۷۷ م - مترجم) را دستاویز انحلال مجلس و بی‌اثر کردن دستور قرارداد، دوباره راه استبداد را در پیش گرفت، به نابودی و تعقیب آزادیخواهان پرداخت، برای سرکوبی مخالفان دستگاه جاسوسی نیرومندی برپا کرد، هر نوع آزادی را چه فردی از اتباع "رعیت" و چه جمعی از خلقهای عثمانی غصب نمود.

دولت عثمانی در نتیجه جنگ و تحمیل پیمان برلین (۱۸۷۸) (- م/ ۱۲۹۵ هـ/ ۱۲۵۷ هـ - مترجم) دراروپا؛ رومانی، بلغارستان، بوسنی، هرزه‌گوین، سیاهکوه، صرب، قبرس، و در آسیانیز، اردهان، باتوم، قارص را از دست داد. پس از آنهم

تونس، مصر و سودان از آن جدا شدند. شیخ عبیدالله در ارزیابی خود اشتباه نکرده بود، این دولت رفته رفته رو به فروپاشی میرفت. عبدالحمید بهیچوجه حاضر نبود باخیرخواهان عثمانی سازش کند، بلکه تامیرفت رعب و وحشت را بیشتر میکرد و هر نشانه‌ای از آزادیخواهی را که میدید نابود میکرد و هر خواسته دمکراتیک آزادخواهان ترک و یادینی خلقهای نامسلمان یاملی خلقهای غیر ترک را برای اقتدار خود و پایه‌های دولتش خطر بزرگی می‌شمرد. جامعه اسلامی "پان‌اسلامیزم" را بنیان سیاست نزدیک کردن خلقهای مسلمان کرد و عرب و آلبانی قرارداد بود و برای جلب ایل‌های کرد و بهره‌گیری از آنها در سرکوب قیامهای داخلی و جنگ در خارج مرز علیه روسیه و ایران، هزاران تن از آنها را در صفوف "حمیدیه سواری آلایلی" سازمان داد.

اگرچه همه خلقهای عثمانی زیر بارستم عبدالحمید گرفتار مشقت شده بودند، ولی ملت ارمنی بیش از همه دچار محنت و قتل عام و درگیری شد. آزادخواهان عثمانی که در تاریخ بنام ترکهای جوان "ژون ترک" شناخته شده‌اند، بشیوه‌های گوناگون به مبارزه پرداختند، از جمله درست کردن تشکیلات مخفی و پخش مجله و روزنامه در خارج کشور برای بازگشت دستور. در این مبارزه گذشته از آزادخواهان ترک، فعالان کرد، ارمنی، عرب، آلبانی و... مشارکت داشتند. حتی دوتن از مؤسسان "اتحاد و ترقی"، اسحق سکوتی و عبدالله جودت، کرد بودند.<sup>۵۳</sup> عبدالحمید بدخواه تسلیم هیچ‌دگرگونی دمکراتیکی نشد تا اینکه سرانجام افسران حزب مخفی "اتحاد و ترقی" بایک جنبش سپاهی زیر نام انقلاط عثمانی و ادارش کردند قانون اساسی را بازگرداند و دوباره اجازه برگزیدن مجلس مبعوثان را صادر نماید. (۱۹۰۸) (- م/۱۳۲۶ هـ/۱۲۷۸ هـ - مترجم). مشکلات اختلاف ملی و مذهبی از عوامل توخالی کردن امپراطوری عثمانی بودند. همه کسانی که نژاد، زبان، ملت، دین و مذهب جداگانه‌ای داشتند، منتظر بودند در سایه انقلاب به حقوق خود دست یابند، استعمار از آنان رفع شود و بطور مساوی از شهر و روستا بودن عثمانی استفاده کنند. امیدوار بودند که عصر جدید راهگشای چاره‌سازی دمکراتیک قضیه اختلافات ملی و مذهبی باشد. همه اینها بفعالیت پرداختند، روزنامه و مجله بزبان خود چاپ کردند، سازمان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تشکیل دادند، مدرسه بزبان خود گشودند، خود را برای شرکت در انتخابات و حیات سیاسی دولت آماده کردند. "مجلس مبعوثان" که میبایستی نماینده سکنه دولت عثمانی باشد، پس از گزینش گرد آمد. در نتیجه دخالت اتحادیه‌ایها، حقوق غیر ترکها و غیر مسلمانان تا حد زیادی پایمال شده بود. شمار همه نمایندگان ۲۶۰ نفر بود: ۱۹ ترک، ۷۲ عرب، ۲۳ یونانی، ۱۵ آلبانی، ۱۰ ارمنی، ۸ کرد، ۴ یهودی، ۴ بلغاری، ۳ صرب، ۲ فلاخ و از لحاظ دینی تشکیل شده بود از ۲۴ مسلمان و ۴۲ مسیحی همگی رومی، ارتدکس، ارمنی بجز کاتولیک و ۴ یهودی.<sup>۵۴</sup> پیداست که این نمایندگی تناسبی با کمیت ملت‌ها و ادیان و مذاهب گوناگون خلقهای عثمانی نداشت. سران اتحادیه کوشیده بودند در درون مجلس برای خود یک اکثریت ترک مسلمان تأمین کنند تا هر آنچه می‌خواهند بکارند.

مقاصد اتحادیه بزودی بر همگان روشن شد. دستاوردهائی را که خلقهای ستمدیده کسب کرده بودند از آنها بازپس گرفتند. کلوبها، مؤسسات و سازمانهای سیاسی و فرهنگی دایر شده بر پایه هم‌ملیتی و همدینی ممنوع شدند. مجلات و روزنامه‌های منتشره بزبان غیر ترکی و مدارس غیر ترک برچیده و بسیاری از مسئولین این فعالیتها به دادگاه سپرده شدند. از جمله "کرد تعالی و ترقی جمعیتی" و ارگانش هفته‌نامه کردی- ترکی "کرد تعالی و ترقی غزه‌سی" و مجله "کردستان" و مدارس که برای بچه‌های کرد گشوده شده بودند ممنوع شدند. اوضاع خلقهای دیگر هم از کردها بهتر نبود.<sup>۵۵</sup> سران اتحاد بر نامه دمکراتیکی برای چاره‌سازی مشکلات ناسازگاری دینی و ملی نداشتند. محتوای برنامه آنان "تبدیل به ترک کردن" همه خلقهای عثمانی بود. از سوئی ادعای جامعه عثمانی را بمیان کشیدند که بر پایه آن همه تبعه عثمانی بدون توجه به زبان، نژاد، دین و ملت بر پایه وفاداری به دولت عثمانی از همه حقوق شهروندی برخوردار باشند و در برابر نیز همه وظایف تابعیت را بجای آورند. این میتوانست همه خلقهای عثمانی را گرد آورد، بامناف خلقهای غیر ترک و غیر مسلمان هم میگنجید. هر چند کسانی بودند که برآستی به این سیاست باور داشتند و برای استقرار آن دلسوزانه میکوشیدند، ولی سران "ترک اوجاقی" آنرا برای طفره دادن خلقهای غیر ترک و غیر مسلمان بکار میبردند. از سوی دیگر ادعای "جامعه اسلامی" را منتشر میکردند، که آنها هم از طرفی برای فریب دادن خلقهای مسلمان غیر ترک زیر دست عثمانی بود تا به بهانه وفاداری به دولت اسلام (دولت ترک) و خلیفه اسلام (سلطان) و خطر نفوذ دول مسیحی اروپا، آنان را از خواسته‌های ملی خود دور کنند، از جانب دیگر برای گسترش نفوذ دولت ترک در میان مسلمانان خارج از مرز عثمانی که در آن دوران بخشی از آن زیر دست دولتهای مسیحی اروپائی افتاده بود. در کنار اینها باور "پان‌تورائیزم" را بگرمی تبلیغ میکردند، بدینمعنی که همه خلقهای هم‌نژاد ترک در کشورهای خارج از سلطه ترکیه باید متحد شوند. گذشته‌پر از سرفرازی و شکوه خود را دوباره زنده کنند.

سران اتحاد و ترقی هر یک از این ادعاها را برای آرمان مشخصی منتشر می‌کردند. این عقاید نه تنها با هم ناسازگار و متناقض بودند، بلکه موجب زوال اتحاد خلق‌های عثمانی و ایجاد بدگمانی از یکدیگر و عدم وفاداری به دولت میشدند. "جامعه اسلامی" خلق‌های غیرمسلمان را آشفته می‌کرد و "پان تورانیزم" خلق‌های غیرترک را دودل مینمود. ولی سران اتحادی که از دیرباز بدنبال ایده "ایجاد اجباری اتحاد ملی و دینی" خلق‌های ساکن کشور عثمانی بودند، فکر می‌کردند که علت عقب‌ماندگی ترک و شکست آن در همه جنگ‌ها و از دست دادن بی‌دری اراضی بالکان و قفقاز ناسازگاری ملی و دینی است.

در چهارم اوت ۱۹۰۹ (- م/رجب ۱۳۲۷ هـ/ق/۱۲ مرداد ۱۲۸۸ هـ - مترجم) "مجلس مبعوثان" که زیرسلطه اتحادیه بود، ماده چهارم قانون اساسی را چنان دستکاری کرد که حق تأسیس انجمن‌ها را بر پایه ملت و دین از مردم پس گرفت. یک شهروند عثمانی برای بهره‌گیری از حقوق پذیرفته شده در قانون اساسی میبایستی خود را ترک بشمارد. اینهم با شعارهای انقلاب "حریت، عدالت، مساوات" نمیگنجید. درباره تساوی حقوق مسلمان و غیرمسلمان و ترک و غیرترک برخلاف وعده‌های پیشین سران "اتحاد و ترقی" بود. سران اتحاد میخواستند همه خلق‌های غیرترک را بزور در بوته ملت ترک بگذازند، این نیز در کشوری چندملیتی و چنددینی و چندمذهبی چون امپراطوری عثمانی به‌وارفتگی و فروپاشی می انجامید و از وفاداری سیاسی ملت‌های غیرترک و خلق‌های غیرمسلمان میکاست، چنانکه بهنگام جنگ موجب همکاری اعراب با انگلیس و ارمنه و آسوریان باروسیه شد.

ارمنه در زمان عبدالحمید بگرمی از کوشش اتحادیه پشتیبانی کردند. چون "انقلاب عثمانی" پیروز شد (۱۹۰۸) (- م/۱۳۲۶ هـ/ق/۱۲۸۷ هـ - مترجم) امیدوار بودند آنانهم از زیر بار استعمار دینی و ستم ملی رها شوند، ولی "انقلاب" هیچیک از آرمان‌های ملی و دینی خلق‌های زیر دست ترک را تحقق نبخشید. استعمار ارمنی و حتی گاهی قتل عام همچنان ادامه داشت بدون آنکه کار بدستان ترک گام مؤثری برای چاره‌سازی بردارند. محنت خلق ارمنی سرزبان همه دول اروپائی افتاده بود، روسیه پیشگام شد و پروژه‌ای برای بهبود شرایط زندگی ارمنه در ع ولایت ترکیه که اغلب سکناش کرد بودند طرح‌ریزی کرد و از باعالی خواست آنرا اجرا کند. اگرچه کار بدستان ترک بی‌بهره سرگرم بودن به اصلاح اوضاع همه ولایات ترکیه، خواستند در اجرای آن اشکال تراشی کنند، آلمان هم برای حفظ مناسبات حسنه‌اش با ترکیه میخواست با آن کشور هم‌نوا شود، ولی سرانجام سفرای دول اروپائی همه یکصدا از باعالی خواستند اوضاع ارمنه را در ع ولایت ارمنی نشین شرقی ترکیه بهبود بخشد. باعالی زیر فشار دول اروپائی در فوریه ۱۹۱۴ (- م/جمادی الاول ۱۳۳۲ هـ/ق/ بهمنماه ۱۲۹۲ هـ - مترجم) بناچار تسلیم اجرای این خواسته شد. بنا بر این پروژه میبایستی؛ ارمنه در مدارس و دادگاه‌های خود اجازه بهره‌گیری از زبان خویش را داشته باشند. علم‌های حمیده که از طوایف کرد تشکیل شده بودند خلع سلاح شوند. ارمنه نیز مانند ترک‌ها حق مشارکت در دستگاه‌های دولتی و از جمله پلیس و ژاندارمری را داشته باشند. برای نظارت بر اجرای این پروژه دوبازرس بیگانه، یکی هلندی بنام وستینگ و دیگری نروژی بنام هوف به منطقه رفتند و بفعالیت برای اجرای آن پرداختند.<sup>۵۶</sup>

سران اتحادیه فکر می‌کردند که شعله‌ور شدن جنگ فرصت مناسبی است برای اجرای دیدگاه‌های ویژه آنان درباره ایجاد یگانگی دینی و ملی در ترکیه، تا ادیان و ملت‌های گوناگون را بدست یکدیگر نابود کنند. با آغاز جنگ و پس از آن مشارکت ترک در جرگه دول محور، حکومت ترک از وعده‌های خود در مورد چگونگی رفتارش با مسیحیان زیر دست عثمانی پشیمان شد و هردوبازرس بیگانه را بیرون کرد و همه طرح‌هایی را که برای اصلاح شرایط زندگی ارمنه ریخته شده بود لغو نمود و حتی کوشید خشم و نارضایتی کردان منطقه را متوجه مسیحیان کند. همچنین حق کاپیتولاسیون را که به پتک سنگینی بر سر استقلال ترکیه تبدیل شده بود لغو نمود. رهبری ترک همچنانکه نیروی انسانی همه مسلمانان درون امپراطوری عثمانی را برای جنگ سازمان داد، نیروهای مسیحی را نیز آماده کرد، به سربازگیری از مسیحیان پرداخت و هزاران تن از ارمنه و آسوریان را در صفوف سپاه ترک به سربازی گرفت.

### ۳ - ۲ قتل عام مسیحی ۱۹۱۵ (- م/۱۳۳۳ هـ/ق/۱۲۹۴ هـ - مترجم)

قیصر روس در اوایل جنگ طی اعلامیه‌ای از مسیحیان عثمانی خواست بر علیه سلطه ترک قیام کنند و در برابر گرفتن وعده آزادی و استقلال خویش پس از پایان جنگ، با سپاه روس همکاری نمایند. هم رئیس کلیسای ارمنه و هم مارشیمون به این فراخوانی پاسخ گفتند<sup>۵۷</sup> و از خلق‌های خود خواستند با سپاه روس همکاری کنند. صد هاسرباز آسوری و ارمنی صفوف سپاه ترک را ترک گفتند و به نیروهای روسی پیوستند و چون جنگاور، فرمانده، راهنما و... با آنها همکاری می‌کردند و راه اشغال اراضی عثمانی را نشان میدادند.

سران اتحاد و ترقی از قدیم از مسیحیان پی‌بها نه‌ای می‌گشتند، به‌آن‌پیله می‌کردند و می‌خواستند برای نابودیشان دستاویزی بیابند. شکست‌سخت نظامی‌آن‌ان در قفقاز، بهترین بهانه‌پیله کردن به مسیحیان بویژه ارامنه و آسوریان بود. گناه این شکست را برگردن‌آن‌ان انداختند و قتل عامشان کردند. سران نژادپرست ترکیه توانستند احساسات دینی ترک‌ها را برانگیزند و ناسازگاری دینی میان خلق مسلمان کرد و مسیحیان را شدت بخشند و سرانجام آن‌ها را بجان هم بیندازند تا به‌کشتار یکدیگر سرگرمشان کنند. چنان‌دشمنی غیرقابل‌علاجی را در میانشان برپا کردند که دیگر نتوانستند از فرصت ناشی از جنگ در برابر دشمن مشترک خود که همانا سلطه‌ترک بود، بهره‌گیرند. بعد‌هائیز به‌کوچ دادن همگانی هر دو ملت از ولایات شرقی به مرکز ترکیه پرداختند. ابتدا ارامنه را به‌بها نه‌ای خیانت به میهن و همدستی با روسیه دشمن ترک و پس از آن‌هم کرد‌ها را با این دستاویز که ولایتشان در نتیجه پیشروی روسیه به میدان جنگ تبدیل شده‌است، کوچ دادند. بگفته‌نیکیتین، ترک‌ها در سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ (م/ ۱۳۳۲-۱۳۳۶ هق/ ۱۲۹۳-۱۲۹۷ هـ- مترجم) هفتصد هزار کرد را از این نواحی بمنظور تعویض ملت بطور جمعی کوچ دادند که بسیاری از آن‌ان نابود شدند.<sup>۵۸</sup>

### ۳ - ۳ آسوریان هکاری

هنوز امپراطوری عثمانی وارد میدان جنگ نشده بود که کار بدستان ترکیه می‌توسیدند آسوریان طی آن بسوی روسیه متمایل شوند. در بیست و دوم اوت حاکم وان بخواست حکومت خود، مارشیمون بنیامین را برای گفتگو به آنجا فراخواند و در این دیدار از وی خواست که از روسیه پشتیبانی نکند و به ترکیه وفادار بماند. در عوض قول داد آسوریان را مسلح کنند و اجازه دهند در مدارس بزبان خویش درس بخوانند و مبلغی خرجی به او داد. مارشیمون هیچ وعده‌روشنی به کار بدستان ترک نداد. وی در بازگشت سران ملتش را آگاهی داد که آرامش را حفظ کنند و فرامین دولت ترک را بجای آورند.<sup>۵۹</sup>

شرکت ترکیه در جنگ و اعلان جهاد بر علیه کفار و جلب جوانان همه خلق‌های مسیحی و مسلمان عثمانی به سربازی بنام بسیج عمومی، بدنال آن شکست سخت سپاه ترک از سپاه روس در قفقاز و آذربایجان و فرار گروهی سربازان مسیحی از صفوف سپاه ترک و شعله‌ور ساختن آتش بی‌امان اختلافات دینی مسلمان- مسیحی از سوی سران ترک، آسوریان را هم درگیر جنگ خونینی نمود. قتل عام ارامنه به بخشی از سیاست جنگی ترک تبدیل شده بود. آسوریان چون یک ملت مسیحی نزدیک به رویداد نتوانستند خود را از این گردباد بپرهیزند و بهانه جوئی‌های ترک آن‌ان را هم فرا گرفت. کار بدستان ترک مسلمانان را به دست درازی به دهها آبادی آسوری نشین هکاری ترغیب نمودند. پس از غارت و آتش افروزی، صدها آسوری نیز بدون اینکه هیچ گناهی از ایشان سر زده باشد، کشته شدند.

سپاه روس شمال غربی ایران را اشغال کرده و به پیشروی در کردستان پرداخته به وان رسیده بود و رفته رفته به زیستگاه آسوریان نزدیک می‌شد. میان کار بدستان روسی و مارشیمون و دیگر سران آسوری آشنائی دیرینه‌ای وجود داشت. بهنگام آغاز جنگ، گذشته از اینکه قیصر آشکارا خلق‌های مسیحی زبردست ترک را برای قیام فراخواند، کار بدستان روسی نیز سرگرم ایجاد پیوند مداوم با بزرگان آسوری بودند. احساسات دینی‌شان را برمی‌انگیختند و میکوشیدند به همکاری و یاری سپاه روس جلبشان کنند. بدین منظور چندین نامه برای خود مارشیمون نوشتند. در یکی از نامه‌ها برایش نوشته بودند که آنان برای رهائی آسوریها از ستم عثمانی آمده‌اند و از او خواستند سرنوشت خویش را به متحدین پیوند بزنند.

در دوازدهم مارس ۱۹۱۵ (م/ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ هق/ ۱۱ اسفند ماه ۱۲۹۳ هـ- مترجم) بزرگان آسوری بسرکردگی پیشوای دینی خود مارشیمون برای تعیین موضع خویش در برابر طرف‌های جنگ بویژه ترکیه و روسیه گرد آمدند. شرکت کنندگان در این گردهمائی دارای دودیدگاه مختلف بودند. یکی بر این نکته پافشاری می‌کرد که بر علیه سلطه ترک قیام و با همه توان خود باروسیه همکاری و از این فرصت برای رهائی میهن و تأسیس دولت ویژه خود بیاری روسیه و متحدینش استفاده کنند. دیگری بر این باور بود که ترکیه برای پیله کردن به آنان هر چه بیشتر دنبال بهانه می‌گردد. باید تحمل داشته باشند و در این جنگ بیطرف بمانند تا هیچ دلیلی بدستش ندهند که برای قتل عام و بیرون راندن جمعی آنان از میهن دیرینه‌شان آنرا دستاویز کند.<sup>۶۰</sup> اغلب سران آسوری از جمله خود مارشیمون راه اول را راه‌هائی و پیروزی خلق آسوری میدانستند. این دیدگاهها از تأثیر رویدادهای آن زمان ناحیه و انباشته شدن حسرت چندین سده بهره‌کشی سنگین دینی و ستم شدید ملی در سایه سلطه عثمانی بدور نبودند. شکست ترک و پیشروی سپاه روس و نزدیک شدنش به منطقه آنان امید فراوانی برایشان ایجاد کرده بود. آزمون‌های پیشینشان با کار بدستان ترک و حتی در دوره چند ساله پیش از "انقلاب" هیچیک جای دلخوشی و مایه امید نبودند، بلکه همگی یکی از دیگری تلخ‌تر و نومیدکننده تر بودند. مارشیمون و دیگر سران آسوری در بر آورد نیروهای خود گرفتار ارزیابی غلطی شده بودند، زیرا شیوه پرورش جنگی دلیرانه مردان ایلاتشان و موقعیت جغرافیائی محل و سرشت

سخت ناحیه و باور استوار به همپیمانان دینی... کاری کرده بود که توان ظاهری خود را بیش از واقع محاسبه کنند. نمود که طرفدار دیدگاه بیطرفی بود، خویشاوندی نزدیکش بمارشیمون بدادش نرسید و عقاید ناسازگارش بادیدهای اکثریت سران خلقتش، سرش را بر باد دادند و هم‌ملتی‌هایش به‌بهای اظهار نظراتش سر او را در خواب شیرین بریدند.<sup>۶۱</sup> مارشیمون بنیامین پیشوای دینی خلق آسوری در قوچانس بارگاه مقدس نسطوریان همان راهی را برگزید که شریف حسین بن علی در مکه بعد هارفت. مارشیمون پس از این گردهمائی نیروهای خود را سازمان داد، شورش بر علیه ترکیه را اعلام نمود، به کاربردستان ترک نامه نوشت که دیگر مناسبات خود را با آنان قطع خواهند کرد. برای کاربردستان روسی نیز نوشت که خلق او نیز دوش بدوش نیروهای روسیه و دول متحدش در جنگ علیه ترکیه شرکت خواهند کرد، به امید اینکه به آرمانهای خویش در تشکیل دولت آسوری برسند.

در ماههای مارس، آوریل، مه و ژوئن جنگهای خونینی میان مسلحین آسوری و نیروهای ترک با همکاری ایلات کرد روی داد. سیتو آقای اولیوای و اسماعیل آقای ارتوشی در یورش به مناطق جیلو، بازو تیاری علیانقش کارگری ایفا کردند.<sup>۶۲</sup> ترازوی نیروهای طرفین دارای نابرابری بزرگی بود. نیروهای ترک متکی بر طوایف کرد از هرسو بر فشار خویش بر نواحی آسوریان می افزودند. زیستگاه آسوریها با وجود سختی و کوهستانی بودنش ناحیه محدودی بود. از هرسو در محاصره نیروهای دشمن قرار داشت. مارشیمون چند بار از سران سپاه روس خواست بیاریش بشتابند ولی بیهوده بود. وی خود دوبار بیدار کاربردستان روسی رفت که پشتیبانانشان را جلب کند تا چنان به یاریش بروند که بتواند در جای خود بماند و به رویارویی ادامه دهد. بار اول در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۵ (م/ ۱۵ شعبان ۱۳۳۳ هق/ ۷ تیر ماه ۱۲۹۴ هـ - مترجم) بسوی ارومیه براه افتاد، در آغاز ژوئیه بدانجا رسید، اگر چه کاربردستان روسی قول هر گونه کمکی را دادند و یک دسته سرباز روسی و مقداری اسلحه و مهمات جنگی به همراه او به قوچانس فرستادند ولی کاری نکردند که فشار ترکیه از آنان رفع یا کمتر شود.

بار دوم در حالیکه یورش ترک تامیرفت تندتر میشد، چنانکه آنها را از برخی نقاط کنده بودند، مارشیمون با دسته‌ای از نمایندگان خلق آسوری در دهم اوت ۱۹۱۵ (م/ ۲۸ رمضان ۱۳۳۳ هق/ ۱۹ مرداد ماه ۱۲۹۴ هـ - مترجم) از باشقلعه برای دیدار با چرنوزوبوف به سلماس رفت و از آنجا هم ملک خوشابه را برای دیدار با کاربردستان روس به تبریز فرستاد ولی آنان بجای اینکه به داد خلق متحد خود برسند و برای ماندن در جاهای استراتژیک یاریشان دهند که بویژه در منطقه موصل میتوانست بر روند رویدادهای جنگ مؤثر باشد، مارشیمون را اندرز دادند که برای حفظ جان خود با سپاه روس بماند و آسوریان هم همکاری را ترک گویند و به مرز ایران عقب بنشینند.<sup>۶۳</sup> آسوریان همکاری از ماه اوت ۱۹۱۵ (م/ رمضان ۱۳۳۳ هق/ مرداد ماه ۱۲۹۴ هـ - مترجم) از موطن ملی خویش کنده شدند و کوچ نهائی همگانی خود را آغاز نمودند. روسها چنانکه توافقیهای نهانی نمایندگان انگلیس و فرانسه؛ سایکس و پیکو با سازمانوف وزیر امور خارجه روسیه نشان داد هیچ برنامه‌ای برای کمک به خلق ارمنی یا آسوری برای تحقق حق آزادی تعیین سرنوشتشان یا حتی نوعی خودمختاری نداشتند. بلکه سیاست روس بکارگیری این دو خلق بود چون وسیله‌ای برای تحقق آرمانهای خود درباره اشغال خاک ایران و عثمانی، که در پشت پرده بر سران بادول هم‌پیمانانش بتوافق رسیده بود.

#### ۴ - روس و آسوری

##### ۴ - ۱ روس و آسوریان ارومیه

روسیه در گرفتن جنگ با ترکیه را پیش‌بینی میکرد، با استفاده از پیمان روس- انگلیس (۱۹۰۷) (۱۳۲۵ - م/ هق/ ۱۲۸۶ هـ - مترجم) از ۱۹۱۲ (م/ ۱۳۳۰ هق/ ۱۲۹۱ هـ - مترجم) به طرح ریزی اشغال مناطق نفوذی خود بویژه نواحی استراتژیک دوروبر دریاچه ارومیه پرداخت. برای اینکار نیز یکی از تاکتیکهایش فرستادن کنسول به مراکز مهم و همراه کردن نیروئی مسلح با هر یک از آنان بنام حفاظت بود، که در حقیقت در آنجاها بجای نمایندگان سلطه ضعیف مرکزی ایران قدرت را در دست میگرفتند.<sup>۶۴</sup> و در هر جائیکه سلطه روس برقرار بود کاربردستان ایرانی هواخواه خود را بر میگماشتند. ارومیه یکی از مناطق مختلط کردستان است. در اثر رویدادهای چند قرن اخیر دگرگونی ژرفی در شرایط مردم‌نگاری آن ایجاد گردیده است. در این منطقه: آذری، کرد، آسوری، کلدانی و ارمنی زندگی میکنند. اوژان او بن سفیر فرانسه در سیاحتنامه سال ۱۹۰۷ خود در ایران درباره ارومیه مینویسد: "جلگه ارومیه دارای ۳۵۰ پارچه آبادی است. کوه منفرد "بیزوداغ" دشت را از دریاچه جدا میکند و کوههای بزرگتری اطراف آنرا احاطه کرده‌اند. تنگه و رود "شهرچایی" از کوههای مزبور سرچشمه می‌گیرد. همه جا آب و همه جا سبزی است... در کوهپایه‌ها، ساکنان آبادیها ترک (زبان) و

شیعی‌اند. اما در ارتفاعات اهالی دهکده‌ها را کردان و اهل تسنن تشکیل می‌دهند. باآنکه ارومیه مرکز طبیعی عده بیشماری از هیأت‌های مختلف مذهبی است، ولی اقلیت قابل توجهی از ارمنیان و کلدانیان به دین اسلام گرویده‌اند. در داخل شهر، در دوحله‌ای "گروه شهر" و "مارت مریم" (مریم مقدس نام کلیسای قدیمی نسطوری است که اکنون محله را به همین نام می‌نامند) سکونت دارند. در خارج شهر، تعداد ارمنیان کمتر از ۶۰۰۰ نفر است و آنها در ۳۱ دهکده متفرق شده‌اند. اما عده کلدانیها بالغ بر ۳۰۰۰ نفر می‌گردد و به این ترتیب، کانون عمده کلدانیهای ساکن ایران را در این منطقه باید بشمار آورد. از فرقه‌های مذهبی رقیب، هیچکدام مانند مسیحیان کلدانی با هم جروب‌بحث و دعوا ندارند.<sup>۶۵</sup>

اگرچه آذری و کرد هر دو از نظر دینی مسلمانند ولی آذریان شیعه و کردان اغلب سنی مذهب بودند. در نتیجه سیاست مرکزی دولت ایران، ناسازگاری ملی و مذهبی میان هر دو خلق کرد و آذری بوجود آمده بود، که ریشه آن به چند سده گذشته بازمیگشت، آمدن سپاه روس به آذربایجان و بعدها آغاز جنگ جهانی، اختلاف دیگری در منطقه خلق نمود که آنهم اختلاف دینی مسیحی-مسلمان بود، میان کرد و آذری از یک سو و ارمنی و کلدانی و آسوری از سوی دیگر. از آغاز قرن بیستم یک میسیون روسی در ارومیه پایگاه تأسیس کرده بود، تا اندازه‌ای بر آسوریان تأثیر گذاشته و چند هزار نفری از آنان را به مذهب ارتدکس در آورده و مجله ارومی- ارتدکس را بزبان خودشان برای آنها انتشار میداد. روسها میکوشیدند آنها را زیر بار خود بکشانند و آنان هم روسها را حامی خود میدانستند. از سال ۱۹۱۲ (م/ ۱۳۳۰ هـ/ ۱۲۹۱ هـ ش - مترجم) که شماری از نیروهای مسلح روسی به شهرهای شمال غربی ایران رفتند و بگرمی مورد استقبال قرار گرفتند. آسوریان خود را به آنان بسته بودند. آنها نیز به ایشان پول و اسلحه میدادند و در برابر کاربردستان ایران و دست‌درازی خفاظتشان میگردند.<sup>۶۶</sup> چون جنگ آغاز شد سپاه روس برای نیرومند کردن پایگاههای خود در ایران، نیروهای دیگری به آذربایجان فرستاد. آسوریان این خبر را با خوشحالی دریافت داشتند و چون بخشی از آنان به همکاری با سپاه روس و رویارویی با فعالیت‌های عثمانی و هواخواهانش پرداختند. روسیه در نواحی تحت نفوذش هواداران خود را به حکمرانی گماشت. هنگام آغاز جنگ حاج صمدخان شجاع الدوله مراغه‌ای حاکم آذربایجان بود. وی بکمک سربازان روسی هر روز چند نفر را بگناه آزادیخواهی بدارمی‌آویخت، شکم میدرید یا سرمیبرید. حاکم ارومیه نیز اعتماد الدوله یکی از همدستان نزدیک صمدخان بود.<sup>۶۷</sup>

۴-۲ یورش ترکیه به آذربایجان (نوامبر ۱۹۱۴) (م/ حرم ۱۳۳۳/ آبانماه ۱۲۹۳ هـ- ش- مترجم)  
 با یورش ترکیه به قفقاز، در چندین نقطه پیشروی در داخل خاک ایران آغاز شد؛ از مرز بازرگان بسوی ارومیه، از مرزبانه بسوی ساوجبلاغ. که در هر دو جناح پیشاهنگ یورشها بگفته کسروی؛ (مجاهدین ایرانی و کردان) بودند. سپاهیان عثمانی بدنبال آنان می‌رسیدند.<sup>۶۸</sup> در میان سپاه ترک با همکاری برخی از ایلات کرد و آزادیخواهان ایرانی، و سپاه روس چندین زد و خورد روی داد. سرانجام نیروهای عثمانی توانستند ساوجبلاغ، میان دو آب، مراغه... را تسخیر کنند و چند تن از مردان نامی کرد، از جمله: پیر طریقت شیخ بابا سعید غوث آبادی، سیف‌الدین خان اردلان حاکم سقز، حمه خان حاکم بانه، حمه حسین خان سردار مکرری را ببهانه دوستی با روسیه کشتند.<sup>۶۹</sup>  
 اردوی ترک در مراغه و سپاه عثمانی (این باید سپاه روس باشد- مترجم) در تبریز مستقر شده بودند. در همین مدت سپاه ترک در "ساری قامیش" بر سپاه روس پیروز شد. در نتیجه نیروهای روس برای اینکه به محاصره نیفتند، فرمان عقب نشینی دریافت داشتند و بطور ناگهانی آذربایجان و از جمله شهرهای تبریز و ارومیه را تخلیه کردند. صمدخان که یکی از دست نشاندهان روس بود و همچنین صدها عامل ایرانی دیگر روسیه از قبیل اعتماد الدوله حاکم ارومیه و شمار بسیاری از آسوریان بسوی مناطق زیر دست روسیه گریختند.<sup>۷۰</sup>

#### ۴ - ۳ بدبختی آسوریان ارومیه

آسوریان ارومیه سرنوشت خود را به نیروهای روسیه گره زده بود. از این رو غم و شادی آنان به موفقیت یا شکست نیروهای نامبرده بستگی داشت. در میان ایرانیان هم کم نبودند کسانی که چماق دست سپاهیان روس شده، با آنها همکاری کرده و آینده خود را به قدرت آنان پیوند داده بود. با پیشروی ناگهانی سپاه ترک و عقب نشینی ناگهانی سپاه روس در ارومیه (۱۶ صفر ۱۳۳ هجری (دسامبر ۱۹۱۴ میلادی) (۱۶ صفر ۱۳۳۳/ ۱۰ دیماه ۱۲۹۳ هـ/ ۳۱ دسامبر ۱۹۱۴ م- مترجم) آسوریان و ایرانیان منتسب به روسها که زیر سلطه آنان هم میهنان خود را آزار داده بودند پس از عقب نشینی روسیه دیگر نتوانستند چون قبل در منطقه بمانند. از بیم جان خود و انتقام ترکها و افراد آزار دیده، به کوشش برای رهائی خویش پرداختند. کسروی در این باره



مینویسد: "روز یازدهم دیماه بود که روسیان ناگهان بتهی کردن آنجا پرداختند و یکدسته از سپاهیان ایشان شهر را کرده روسوی مرز پس نشینی کردند. فردا دوازدهم نیز بازمانده سپاهیان بیرون رفتند. ولی این پس نشینی آنان هم بایک پیش آمد دیگری توأم بود که آن کوچیدن آسوریان و ارمنیان باشد. زیرا اینان خود را بروسیان بسته و به پشتگرمی آنان با هم میهنان خود بد رفتاری کرده و در چند ماه آخر دست به خونریزی و تاراج نیز باز کرده بودند، در این هنگام بر جان خود ترسیده جای ایستادن نمی دیدند. و این بود همینکه از آهنگ ناگهانی روسیان آگاه شدند سخت بهم درآمدند و بآنکه هنگام زمستان بود بسیاری از ایشان چاره جز همراه شدن باروسیان و کوچیدن از ایران ندیدند. و این بود باشتاب بکار برخاسته و زندگی خود را بهم زده و آنچه را توانسته برد برداشته و آنچه را نتوانستند باز گذاشته و نزدیک به ده هزار تن از ایشان از مرد و زن و بچه از خود شهر و آبادیهای بیرون براه افتادند، و چون بسیاری از ایشان عرابه و چهارپا برای سوار شدن نداشتند بروی بر فها و در توی گلها پیاده راه می رفتند. و گاهی خوراک نیز نمی یافتند. در میان راه زنان و بچگان آسیب فراوان دیدند و بسیاری از ایشان تاب نیاورده از پا افتادند. در لجنزارها بسیاری از چهارپایان نابود شدند.... کسانی که هزاران سال در کشوری آسوده زیسته و با همه جدائی در کیش هرگونه مهربانی از مردم دیده بودند چه سزیدی که نمک ناشناسی نمایند، و همینکه پای بیگانگان بکشور رسید بانان گرایند و با هم میهنان خود بد خواهی نمایند و بدخواه بیگانگان تفنگ بدست گرفته خون مردم را بریزند؟! بچنین کسانی کیفر سختی بایستی و آنچه می دیدند می کشیدند کم بوده و آنچه دل مراد بر دمیا آورد حال زنان و کودکانست که گناهی نمی داشتند..."

"چنانکه گفتیم پس نشینی روسیان ناگهانی بود. از این رو همگی مسیحیان آگاه نشدند و اگر شدند فرصت سفر نداشتند و از ۴۵۰۰۰ تن کمابیش که شمار آن در پیرامون آنها بوده تنها دوهزار تن یا کمتر باروسیان همراهی توانستند و دیگران که بازماندند همینکه از چگونگی آگاه شدند و از آن سوی آمدن کردان و ترکان را می شنیدند در روستاها خانه های خود را گزاردند و آنچه توانستند همراه آوردن از گاو و گوسفند و کچال و خوراک رو بشهر نهادند و بباغ بیمارستان امریکائیان درآمدند و یابسرای میسیونرهای فرانسه پناه دهند شدند تنها دوه گوک تپه و گلپاشان تهی نشدند که داستان آنها را هم خواهیم دید. ایرانیان در این هنگام نیز از دستگیری و مهربانی باز نایستادند و بسیاری از ایشان را چه در شهر و چه در روستاها بحانه های خود آورده و بنگهداری کوشیدند و در سلماس با ارمنیان همین رفتار را کردند. ما بیشتر این آگاهیها را از روی نوشته های مسیحیان می آوریم و همین را خود ایشان نوشته اند.

همینکه رفتن روسیان دانسته شد سپاه عثمانی که در نزدیکی هابوند رومی آوردند و پیشاپیش آنان کردان با انبوهی از کوهستان فرود آمده و دسته ای از آنان در روستاها پراکنده شده و بتاخت و تاراج پرداختند و یک دسته بزرگی رو بشهر آوردند و دوروز پس از رفتن روسیان بود که بارومی رسیدند و چون اعتماد الدوله حکمران آنجا از همدستان صمدخان بوده و در زمان حکمرانی خود بدخواه روسیان رفتار کرده و خونهای بیگانه تراریخته و در این هنگام همراه روسیان بیرون رفته بود و کسی برای نگهداری شهر و جلوگیری از کردان نبود بی آنکه جنگی روی دهد بدرون آمدند و دست بتاراج گشوده دوروز و دوشب بازار تاراج و آشوب را گرم داشته تا ز پشت سر رشید بیگ فرمانده عثمانی با سپاه خود رسید و از تاراج و آشوب ها جلوگیری کرد و چند تن از کردها را بتیر کشت. تا چند روز که رشید بیگ در شهر بود آرامش روی داد و مردم چه مسیحی و چه مسلمان آسوده بودند ولی چون روسیان پیش از پس نشینی خود خوی را گرفته و در آنجا سپاه میداشتند رشید بیگ بادسته های خود بجلو آنان رفت و در سلماس لشکرگاه ساخت و در شهر رشته کارها بدست نوری بیگ و راغب بیگ که دوتن از سرکردگان بد رفتار عثمانی بودند افتاده اینان دست ستم باز کرده و بمسیحیان سختگیری بی اندازه نمودند.

ارشد همایون تا میتوانست بنگهداری مردم می کوشید. مسیحیان خشنودی بسیاری از او نموده اند ولی از راغب بیگ و مجد السلطنه که بعثمانیان پیوسته و دسته ای از مجاهدان را بر سر خود میداشت و از قوچعلیخان و دیگران بسیار نالیده و داستانهای نوشته اند که نتوان باسانی باور کرد. ما نمیدانیم این داستانها تا چه اندازه درست است ولی برای اینکه بی یکسوئی نمائیم آنها را می آوریم.

مینویسند در گوگ تپه دوهزار تن از آسوریان از این دیه و آن دیه گرد آمده بودند که زنان و کودکان بکلیسای پناه دهند شده و مردان در پشت بام پاسبانی مینمودند، کردان آنجا را فرا گرفتند و در میانه زد و خورد برخاست و چون کردان انبوه بودند مسیحیان مرگ را در پیش چشم می دیدند و نومیدانه میکوشیدند. لیکن در این میان دکتر پاکارد امریکائی که با دوسه تن همراه از شهر بیرون رفته بود از چگونگی آگاه گردید و بجان خود نترسیده آهنگ آنجا کرده در سایه آشنائی و دوستی که با برخی از سران کرد میداشت توانست جلوجنگ را بگیرد و به درون دیه رفته و مسیحیان را دیده و آنها را بدست برداشتن از جنگ و دادن تفنگ و فشنگ و بیرون آمدن از دیه واداشت و همراه به همراه خود بشهر آورد و جان دوهزار تن را باز خرید.

این داستان در روزهای نخست درآمدن کردان بود. سی و اندروز پس از آن در خود شهر داستان دیگری رخداد. بدینسان که شصت تن از سرشناسان آسوری را که از سرای میسیونرهای فرانسه بیرون کشیده و بندکرده بودند در روز دوم اسفند (۲۲ فوریه) شبانه به بیرون شهر بردند و همراه تیرباران کردند. تنها یک تن از آنان از مرگ رها گردید که بازخمیکه میداشت شبانه خود را بمسیحیان رسانید و چگونگی را بازگفت.

دوروز پس از آن داستان گلپاشان روداد. این دیه که آبادی آسوری نشین بزرگی بود چون ترکان بارومی درآمدند آسوریان نماینده فرستاده و برای خود زینهار گرفتند و چندتن سپاه عثمانی را با خود بدیه برده بودند و بدینسان آسوده میزیستند تا این هنگام شبانه قوچلیخان بادسته‌ای از مجاهدان بانجارسیدند و بنام مهمانی در خانه‌ها فرود آمدند چون خوردند و آشامیدند از توانگران پانزده هزار تومان طلبیدند و چون ایشان نتوانستند این اندازه پول گرد آورند چهل و پنج تن را گرفته شبانه بیرون برده و تیرباران کردند. از اینان نیز چند تن رها شده و چگونگی را آگاهی دادند.<sup>۷۲</sup>

در آن روز هابست هزار تن از فراریان خود را به سرای بیمارستان آمریکائی انداخته بودند. بعلت تنگی جاو کمی خوراک مرض تیفوئید و تیفوس در میان نشان شیوع یافت. این مرض به داخل شهر نیز سرایت کرد چنانکه گویند تنها از مسیحیان پنجهزاری و البته از مردم شهر نیز بسیاری در گذشته‌اند.<sup>۷۳</sup>

نیکیتین کنسول روس در ارومیه در بازگویی این رویداد مینویسد: "گزارش میسیونرها و آنچه بچشم خود دیده‌ام بمن فرصت میدهند که تابلوی کوچکی از زمستان ۱۵-۱۹۱۴ (- م/ سه ماهه اول ۱۳۳۳ هق/ زمستان ۱۲۹۳ هـ - مترجم) ارومیه ترسیم کنم. البته توضیح مفصل آن به بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد. من تنها به خلاصه‌ای از آن می‌پردازم که بهنگام عزیمت سپاه روس در سال ۱۹۱۴ (- م/ ۱۳۳۳ هق/ ۱۲۹۳ هـ - مترجم) و بدنبال آن رفتن میسیونرهای ارتدکس، مسیحیان منطقه دیوانه‌وار بسوی قفقاز گریختند. سختی این کوچ در ماه‌های سرد و گردنه‌های مرتفع و راههای باریک و سخت پراز قشون و گاری و درشکه و رمه و گله‌ها و باندازه کافی قابل تجسم نمیباشد.

آمار قربانیان این رویدادها قابل تنظیم نیست، آنان که نتوانستند بگریزند از کسانی که بعلت نداشتن وسیله نقلیه در روستاهای دور افتاده برجای مانده بودند خوشبخت تر بودند. این نگون بختان هنگامیکه کردان به منطقه آمدند و به کشتار و تاراج دست زدند، به شهر ارومیه روی آوردند و به میسیونرهای کاتولیک و آمریکائی پناهند شدند. میسیونرها نتوانستند چند هزار نفر را پناه دهند. بعلت انبوهی و ترس و گرسنگی و خستگی و نبودن بهداشت، زندگی آنان بسیار نامساعد بود، کشتار جمعی نیز روی داد چنانکه ۶۵ تن از ایشان را بزور از دست میسیونرهای فرانسوی در آوردند و یکجای تیرباران کردند. لاشه این قربانیان چند روزی در آن میان افتاده بود...."<sup>۷۴</sup>

نیکیتین خود شاهد رویدادهای ارومیه بوده است. در نوشته دیگری داستان یک ملای کرد را چون موضعگیری یک پیشوای دینی کرد در برابر جهاد و قتل عام مسیحیان بیان میکند، که خود دارای معنای تاریخی عمیقی بویژه در ارزیابی گناه هر خلقی در برداشتن بار مسئولیت رویدادهای منطقه میباشد. وی مینویسد: "ملا سعید در میان کردهای با سواد یکی از کسانی بود که به هنگام اعلام جهاد ترسی به دل راه نداد و در رد آن سخن گفت. او را توقیف کردند و به نزد حاکم ترک بردند، و او در آنجا متهم شد به اینکه علیه جهاد فتوا داده است. ملا سعید بشرح زیر به دفاع از خویش پرداخت: "من منکر این نیستم که بر دجهاد فتوا داده‌ام، و از این بابت نه شراً خود را مجرم میدانم و نه قانوناً، زیرا من در شریعت خودمان هیچ‌چیز ندیده‌ام که به کشتن مردم بیدفاع و بیگناه فتوا داده شده باشد. از طرفی، قانون دولتی نیز نه تنها تا بحال امر به کشتن کسی نداده، بلکه برعکس، حامی و حافظ حقوق مردم هم بوده است. ولیکن درباره تایید فتوا و حکمی که برای جهاد داده شده است من چنین می‌پندارم که رحم و مروت و علم و معرفت شیخ الاسلام و نیز عدل و نصفت خلیفه (سلطان عثمانی) بسیار بسیار بالاتر از این باشد که فتوا و حکم جهاد رعایای بیچاره (مسیحی و نسطوری) بدهند. رعایایی که از زمان حضرت محمد پیغمبر اسلام تا به حال هرگز اسلحه بدست نگرفته و باما ن جنگیده‌اند."<sup>۷۵</sup>

۴-۴ بازگشت روس به ارومیه (مه ۱۹۱۵) (- م/ جمادی الثانی ۱۳۳۳ هق/ اردیبهشت ۱۲۹۴ هـ - مترجم)  
روسها تا مرند عقب نشینی کرده و در آنجا اردو زده بودند. ترکها در برابر آنان در صوفیان بودند، از آنسوی ترکها درسوا و جلاغ و ارومیه و روسها در خوی مستقر شده بودند. چند هفته‌ای بدون جنگ گذشت. ولی در قفقاز روس پیشدستی کرد و سپاه ترک رادر هم شکست، برای چرنوزیوف فرمان صادر شد که به جاهای پیشین خود در آذربایجان بازگردد. در بیست و سوم دیماه به نیروهای ترک در صوفیان تاختند و روز بعد آنها را در سوالان شکست دادند. این اخبار به تبریز رسید. ترکیه بدون جنگ از آنجا پس نشست. سپاه روسیه در بیست و پنجم دیماه وارد تبریز شد.

در فروردین ۱۲۹۴ (- هس/جمادی الاول ۱۳۳۳ هق/آوریل ۱۹۱۴ م- مترجم) یک نیروی بزرگ ترک از استانبول رسید. در غرب دریاچه ارومیه چندین زدو خورد خونین روی داد. خلیل بیگ (بعدها پاشا شد) فرمانده سپاه ترک در دیلمان و خوی شکست خورد. روس نیروی دیگری از قفقاز به حمایت از نظربیگوف فرستاد. سپاه روس سپاه ترک را از مناطق دریاچه ارومیه و دریاچه وان راند. فرماندهی قفقاز نقشه‌ای برای زهر چشم گرفتن از کردها کشیده بود. برای اینکه آنها را چنان تنبیه کند که دیگر جرئت نکنند به اردوی ترک بپیوندند و برای روسیه در سرا ایجاد کنند، و اجرای آنها به ژنرال شاریپانتیه سپرد. کسروی ادامه این نقشه را از "تاریخ نظامی جنگ بین المللی" بدون تغییر بدین ترتیب نقل کرده است: "برای اجرای تاخت و تاز سواره نظام که فرمانده سپاه روس در پیرامون دریاچه رضائیه در نظر گرفته بود؛ لشکر سوار قفقاز و تیپ ۳ قزاق (زاپایکالسکی) بریاست ژنرال استویانوسکی تحت فرماندهی کل ژنرال شاریپانتیه فرمانده لشکر سوار قفقاز مأمور گردیدند. در نیمه دوم ماه آوریل (تقویم یولیوس قدیم بکار برده شده است) تیپ ۳ قزاق (زاپایکالسکی) و آتشبار ۲ بفرماندهی ژنرال استویانوسکی از حدود قارص بوسیله راه آهن بجلفا و تبریز اعزام گشت.

در آخر ماه آوریل (تقویم یولیوس قدیم بکار برده شده) انتقال لشکر سوار قفقاز بوسیله راه آهن بطرف جلفا شروع شد. لشکر مزبور مرکب از هنگ ۱۶ دراگن (تورسکوی) و هنگ ۱۷ دراگن (نیژگوردسکی) هنگ ۱۸ دراگن (سورسکی) و هنگ ۱ قزاق (خابیورسکی) و گردان توپخانه کوهستانی که جمعاً قوای سوار نظام ژنرال شاریپانتیه عبارت از ۳۶ اسواران، ۲۲ توپ و ۸ مسلسل روز ۶ مه در تبریز تمرکز یافت. قوای مزبور تا دهم مه در آن شهر توقف نمود تا قسمت تدارکات و وسایط بارکش را فراهم آورده و ترتیب حمل فشنگ را بوسیله شتر بدهند چه جاده‌های اراهه رو دیگر در پیش نداشتند. ۹ مه تیپ ۳ قزاق (زاپایکالسکی) که جلودار بود از تبریز حرکت کرد، ۱۰ مه لشکر سوار قفقاز حرکت نمود. روز ۱۱ مه تیپ ۳ قزاق (زاپایکالسکی) و روز ۱۳ مه لشکر قفقاز بنزدیک میان دو آب رسیدند. ایام ۱۲ و ۱۳ مه تماماً صرف عبور از زربینه رود (رودخانه جغتو) گردید. آب رودخانه مزبور در فصل بهار زیاد شده و عرض آن سه کیلومتر میرسد. گذاری وجود نداشت و تمام توده سوار نظام روس با شنا از رودخانه عبور کردند، برای حمل توپها، فشنگ، مهمات و مسلسل و غیره عده‌ای مهندس روی آن رودخانه پل قایقی تهیه کردند.

قوای سوار مزبور پس از عبور از رودخانه در نزدیکی میان دو آب توقف کرد و در قسمت شاهین دژ (صایین قلعه) و مهاباد اقدام به اکتشاف نمود. روز ۱۵ مه قوای سوار بجانب مهاباد حرکت کرد و در حدود امیرآباد بدستجات برخورد و آنها را بعقب رانده و تا تاریکی هوا عقب نمود.

روز ۱۵ مه قوای سوار پس از زدو خورد مختصری با اکراد شهر مهاباد را اشغال کرد، در شهر تقریباً هیچ کس نبود، در عمارت کنسولگری روس که کردها آن را آتش زده بودند و در حال سوختن بود. چند روز قبل از اشغال آن شهر قنصل روس سرهنگ یاس که در آن شهر مانده بود از طرف اکراد بقتل رسیده بود و سراور اکراد بالای نیزه دردهات و قصبات میگردانیدند. روز ۱۶ مه قوای سوار روس در ناحیه مهاباد توقف نمود و در سمت سردشت و اشنویه اقدام با کتشاف کرد. روز ۱۸ قوای سوار با شنویه نزدیک شد و در آنجا گردان امنیه عثمانی و اکراد قرار گرفته بودند. اکراد در آن نقطه مقاومت شدیدی ابراز داشتند ولی بزودی روسها آنها را از شهر خارج ساخته و اکراد بسوی موصل فرار کردند.

قوای سوار روس روز ۱۹ مه نزدیک اشنویه توقف کرده در سمت مغرب و جنوب اکتشافات بعمل آورد و روز ۲۰ مه بسمت شمال حرکت و پس از طی دو منزل راه و عبور از کوره راه‌های سخت کوهستانی برضائیه رسید و در این شهر قریب یک هفته توقف نمود. با این ترتیب قوای سواره نظام مأموریت خود را که حرکت از کنار دریاچه رضائیه بود انجام داد.

حرکت توده سوار نظام روس با توپخانه و مسلسل زیاد از میان عشایر تأثیرات عمیقی بخشید و پس از آن تامدتی در ناحیه آذربایجان یعنی در پهلوی عقب سپاه روس آرامش کامل برقرار گردید و برای روسها زحمتی تولید نشد. اینک روسها قادر بودند که از قوای اعزامی باذربایجان بکاهند لذا تمام عده پیاده نظام آن قوایا بطرف ملازگرد روانه ساخته و این تقلیل قوا هیچگونه تأثیری در وضع آنها در شمال غرب ایران نبخشید.

چون قوای سواره نظام مأموریت خود را تمام انجام داده بود فرمانده قفقاز امر داد که قوای مزبور تماماً بناحیه وان حرکت کرده و بسپاه ۴ قفقاز ملحق شود. این تاخت و تاز توده سواره نظام که ۸۰۰ و رست مساحت را طی نموده بود (ورست یک واحد اندازه گیری راه است نزدیک به ۱۰۰۰ متر) چون از روی دقت تنظیم شده بود لذا در موقع الحاق بجناح چپ سپاه ۴ قفقاز کاملاً وضعیت مرتب و منظمی را دارا بود.<sup>۲۶</sup>

کسروی این نقل رانان تمام میداند، چون به آن کشتار و ویرانی نمیبپردازد که سپاه روس بر سر راه خود انجام داده است. فرماندهی قفقاز، دسته‌های مسلح از مسیحیان کردستان بویژه ارمنی و آسوری تشکیل داده بود، در یورشهایش

به کردستان پیشاهنگ سپاه میشدند و از هیچ جنایتی ابا نداشتند. نیروی روسها در این گیرودار بگفته تمدن "بمحض ورود به ساوجبلاغ، آنجا را قتلعام کردند و در ۲۲ ماهه کردان اشنویه را نیز گوشمالی سخت و بیرحمانه دادند بطوریکه اشنویه تا چند سال دیگر نتوانست قد علم کند." ۷۷ در همین یورش همگانی چندین تن از مردان نامی کرد را کشتند، قاضی فتاح ساوجبلاغی، و چند کس را در بند روانه قفقاز نمودند که سمکوی شکاک و سیدطهشمزینی در میان آنها بودند.

#### ۴ - ۵ انتقام آسوریان از مردم ارومیه

بهنگام آمدن سپاه عثمانی اعتمادالدوله باروسها گریخته بود، بجای او عظیم السلطنه حاکم ارومیه شده بود. ۷۸ تمام ناحیه به میدان زدو خورد خونین و شدید نیروهای روس و ترک تبدیل شد. رویدادهای منطقه زخمهای کهنه تضادهای دینی، مذهبی و ملی را عمیقتر کرده بود. این نیز موجب رخت بر بستن هر نوع آسایش و آرامش و امنیتی شد و پریشانی و آشوب سرتاسر ناحیه را فرا گرفت. اصلاح این وضع آشفته در توان هیچیک از حکام ایران نبود. رویدادهای منطقه تعویض پی در پی حکام را بدنبال داشت. حکومت ایران پس از عقب نشینی ترکیه و بازگشت سپاه روس یکی از شاهزادگان قاجار بنام یمین الدوله را بجای عظیم السلطنه به حکمرانی ارومیه گماشت. ۷۹ آسوریان که دچار زیان جانی و مالی و آزار فراوانی گردیده و بوسیله روسها نیز مسلح شده بودند، متکی به حمایت سپاه روس به گرفتن انتقام از مردم پرداختند و جبران خسارتهای وارده به خود را خواستار شدند. یمین الدوله هم که میخواست وفاداری و اطاعت خود را به روسها نشان دهد به دستگیری کسانی پرداخت که آسوریان را آزاده بودند. اموال و املاکشان را توقیف کرد و نزدیک به دو هزار تن را به زندان انداخت. ۸۰ کاربردستان آذری میکوشیدند از این آشفتنی برای ثروتمند کردن خویش استفاده کنند. ۸۱ القاب و مناصب حکومتی را با پول از دربار قاجار میخریدند و آنانهم مناصب پائینتر را بدون توجه به لیاقت و دانائی به پول به افراد میفروختند. ۸۲ همزمان با این احوال شماری از ارامنه قفقاز به ناحیه ارومیه آمده و گروههای "قاجاق" تشکیل داده بودند و هر شب به روستائی میزدند و غارت میکردند. ۸۳ دامنه آشوب در داخل و اطراف ارومیه به اندازه ای گسترش یافت که بناچار برای اینکه آسوریان از غارت مردم و چپاولگری دست بردارند. حکومت کمیسیونی برای بررسی شکایات مسیحیان تشکیل داد، کمیسیون مزبور اجرای مواد زیر را خواستار گردید:

۱ - مسلمانان اموال غارت شده مسیحیان را باید بصاحبان آنان تسلیم نمایند.

۲ - دخترانی که بعقد مسلمانان درآمده و در خانه مسلمانان بسر میبرند باید در میسیون روسها آن دختران، بخانوادهشان تسلیم و تحویل گردند.

۳ - اهالی باید غرامت خسارات وارده به مسیحیان را که مهاجرت کرده بودند عهده دار شده پرداخت نمایند. خواسته های این کمیسیون گناه قضایا را بگردن مسلمانان می اندازد، که البته منظور آذریهای ارومیه است، در حالیکه نویسندگان آذری رویدادهای آن دوران را به کردها نسبت میدهند. ۸۵ از جمله آنان تمدن در زیر نویس این خواسته ها نوشته است:

"مسلم بود که حل مسائل فوق، بسیار مشکل و بلکه غیر قابل حل بود. اولاً اموال غارت شده صورتی نداشت و در ثانی غارت کننده مشخص و معین نبود ثالثاً معلوم نبود غارت کننده از مسلمانان بود یا از اکراد، یا چریکهای عثمانی، یا شخص دیگر. در مورد دختران مسیحی که بعقد مسلمانان درآمده بودند، نیز حل مسأله مشکل بود زیرا اگر آن دختران، به جبر بعقد مسلمانان درآمده اند، در زمان حال که مسیحیان فعال مایشاء بودند، آن دختران می توانستند از خانه شوهران مسلمان بیرون آمده و هستی شوهران خود را، بعنوان مهریه تصاحب نمایند و آزادانه بخانه پدر و مادر یا اقوام خودشان بروند و اگر این عقدها از روی میل طبیعی و علاقه قلبی بوده است، که در این صورت نمیتوان زن کسی را با اجبار از دستش گرفت یا او را بزور و ادار به متار که نمود علی الخصوص که عده زیادی از این دختران از شوهران مسلمان خود حامله یا اطفالی داشتند. در مورد سوم موضوع پرداخت غرامت نیز مسأله مشکلی بود، زیرا مهاجرت مسیحیان را مسلمانان سبب نشده بودند بلکه خود مسیحیان از ترس سپاه عثمانی مهاجرت کرده بودند از طرفی پرداخت غرامت و خسارت، آن هم بمیزان غیز معینی در واقع از جمله محالات بود." ۸۶

خواسته های کمیسیون مشترک را وقتی نویسندگان آذری خود مینویسند، تعدادی از جنبه های مسایل آن دوران را آشکار میکنند که چون سندی تاریخی میتوان دو واقعیت را از آن استخراج کرد؛ اولاً عمق و اسفباری فاجعه ای که بر مردم منطقه عموماً و آسوریان خصوصاً وارد آمده است. ثانیاً اگر چه نویسندگان آن دوران در باز نویسی رویدادها بیطرفی را کنار نهاده و

گناه‌عظیم رویدادهارابگردن کردان می‌اندازند، این کمیسیون هیچ‌گناهی رابه‌آنان نسبت‌نمیدهدو نام‌کردرا بهیچوجه بمیان‌نیاورده‌است.

درآن شرایطآشفته‌یمین‌الدوله معزولو اعتمادالدوله که باعقب‌نشینی روس به‌خوی‌رفته‌بود بازهم حاکم‌ارومیه‌شد.<sup>۸۷</sup> باوجودآشفتنگی و ناآرامی، قضیه‌نابجای‌دیگری‌پیش‌آمد، که برزندگی‌مردم کارگرافتاد. ارزش پول‌روسی پائین‌آمده‌بود. ارزش‌منات به‌نصف‌تقلیل‌یافته‌بود، ولی‌افسران و سالدانهای روسی بزور دربازار باهمان‌بهای پیشین باآن‌خریدو‌فروش می‌کردند. واین‌امر موجب‌ورشکستگی برخی‌از بازرگانان گردید.<sup>۸۸</sup>

#### ۴ - ۶ کوچ جمعی آسوریان از هکاری به ارومیه

درماه‌اوت عقب‌نشینی آسوریان ازسرزمین کهن خود بسوی نواحی زیردست سپاه روس درمرز ایران آغازشد. این کاروان‌بزرگ و دراز ازکوهستانهای هکاری‌براه‌افتادو میبایستی‌بیش‌از ۱۰۰ کیلومتر ازمیان‌اراضی دشمنانش عبورکند، صفوف‌نیروهای‌راکه‌سدراهمش‌میشوندبشکافد درطول‌راه گرفتار‌جنگ و زدو‌خوردبودند. آنان‌دراین‌عقب‌نشینی‌ازقتل‌عام کرده‌او غارت‌احشام و دارائی و ویران‌کردن‌روستاهايشان فروگذارنکردند. جنگ‌رنگ‌نبرد‌دینی‌خونینی‌را بخود‌گرفته‌بود، هیچیک‌به‌دیگری رحم‌نمیکردو هرخلقی میخواست‌دیگری‌راریشه‌کن‌کند. پیشاهنگ‌این‌کوچ‌بزرگ را‌آغازسپتامبر به‌مرز رسید. چرنوزیوف‌درپانزدهم سپتامبر درباشقلعه بامارشیمون ملاقات‌کردو از او خواست درهمانجا‌ماندو به‌قوچانس بازنگردد. فرماندهی‌روس میخواست آسوریان‌را درنواحی‌مرزی نگاه‌دارد، تابعنوان سیر اول دربرابر سپاه ترک ازآنان استفاده‌کند. مارشیمون‌داشت ازحمایت‌روس‌نومیدمیشد. خواست‌یک‌هیئت نمایندگی‌به‌تهران بفرستدو ازحکومت آلمان‌بخواهد‌که‌میان‌آنان‌وترک‌های‌میانجی صلح‌شود.<sup>۸۹</sup> این‌خبر‌کاربدستان‌نظامی و دیپلماتیک‌روس‌را نگران‌کرد. به‌پیشنهاد آنان دوک‌بزرگ نیکلای‌نیکلایویچ دردسامبر ۱۹۱۵ (م/محررم ۱۳۳۴ هق/آذرماه ۱۲۹۴ هـ- مترجم) مارشیمون را برای‌دلنوائی و دادن اطمینان برای‌گفتگوی سیاسی و نظامی به‌بارگاه خود درتفلیس فراخواند. مارشیمون بادسته‌ای از بزرگان آسوری بوسیله‌راه‌آهن‌به‌تفلیس‌رفت و درآنجا‌بگرمی‌مورد‌استقبال قرارگرفت و روزنامه‌ها عکس‌اوو تاریخ‌ملتش را انتشاردادند.

مارشیمون و نیکلای توافق‌کردند‌که: آسوریان درکنار‌روس و هم‌پیمانانش درجنگ مشارکت‌کنندو دولتی مستقل تشکیل‌دهندو یک‌نیروی مسلح زیرسرپرستی‌سپاه‌روس سازمان‌دهند. طرف‌روسی‌به‌آسوریان وعده‌داد که ایران‌را ترک نکند. برای‌همه‌آسوریان ماهانه: برای‌خود‌مارشیمون ۵۰۰ روبل و هرآسوری بزرگ ۶ روبل و هر بچه ۳ روبل مقرر تعیین شد. این‌توافق‌نامه‌بتصویب هیئت‌وزیران‌روسیه رسیدو آسوریان‌راهم‌پیمان‌خودو متفقین‌شمرد. درروزهای‌گفتگو، نیکلای دوم‌قیصرروسیه‌تلگرامی‌برای‌مارشیمون‌فرستاد، درآن‌آرزو‌کرده‌بود‌که‌پاتریارک و خلقش به‌این‌زود‌بیهاپیروز‌مندانه به‌میهن خویش بازگردند.<sup>۹۰</sup> نیکتین کنسول آن‌دوران‌روس در ارومیه دراین باره مینویسد:

”متأسفانه درپائیز ۱۹۱۵ (م/اواخر ۱۳۳۳ هق/پائیز ۱۲۹۴ هـ- مترجم) سیل طوایف نسطوری مارشیمون پس‌ازیک مقابل‌شجاعانه‌با‌کردو ترک ناچار‌شده‌بودند‌کوهستانهای‌خودرا ترک گویندو بسوی این‌منطقه بیایندوسربرار اوضاع آشفته شده‌بودند. ناچار برای‌کمک‌به‌پناهندگان مقداری‌پول‌خواستمو برای‌پیشگیری ازشیوع‌بیماری، بیمارستانی تأسیس کردم. عقب‌نشینی‌نسطوریان‌بسوی‌صفوف‌جنگی‌ما اوضاع‌سیاسی‌را آشفته‌کرد. چون طوایف کوهستانی مسلحی‌که با‌کردو ترک جنگیده‌بودند، اگرهم رسماً ازسوی‌ما‌برای‌جنگ‌با‌ترک دعوت‌نشده‌باشند، حداقل ازسوی‌فرماندهی‌جنگی‌ما‌تحریک شده‌بودند. ازاین‌جهت خواسته‌یا ناخواسته ازجمله متحدین شکست‌خورده‌ما بشمارمی‌آمدند، حق‌داشتند‌وارد نیروهای ماشوند. ازسوی‌دیگر‌معلوم‌بود‌که‌روسیه‌درجنگ‌برعلیه‌ترکیه میخواست‌اهداف‌خود ازجمله آزادسازی‌ارمنستان را‌تحقق بخشد. به‌این‌منظورهم‌میبایستی درسنوشت طوایف‌آسوری بویژه‌آنهائی‌که‌بخشی‌ازجمعیت ولایت‌وان‌را تشکیل میدادند، دخالت‌کنند. ازسوی‌دیگر‌نیز معلوم‌بود‌که مارشیمون برای‌بحث با‌گران‌دوک نیکلای درباره استقلال و آزادی طوایف آسوری به‌تفلیس رفته و با او گفتگو کرده و سرانجام با اطمینان بازگشته‌بود.

گذشته از نسطوریان ترکیه‌که انتظار داشتند بعد از جنگ آزاد و مستقل باشند، آنهائی نیز که شهروند ایران بودند و در ارومیه میزیستند، با وجود اختلاف مذهب، از همان نژاد بودند. آنان هم چند هزار تن بودند و امید داشتند بعد از جنگ شرایط زندگی‌شان دگرگون شود و از زیر سلطه دول مسلمان رهائی یابند. برخی از اینان دونسلشان زیر دست میسیونها پرورده شده، از میانشان کشیشها و استادان پزشکی تربیت یافته و از لحاظ شعور و آگاهی از دیگران بالاتر بودند و میخواستند در جنبش آگاهی ملی فرمانده و رهبر خلق آسوری باشند و در پناه سپر روس آرمانهایشان را تحقق بخشند.<sup>۹۱</sup>

## ۵ - تأثیر رویدادهای داخلی روسیه بر آسوریان

### ۵ - ۱ انقلاب فوریه

همزمان با گفتگوهای نهانی سایکس و پیکو و سازانوف برای توافق بر سر تقسیم اراضی عثمانی و ایران، لشکرکشی روسیه در تابستان ۱۹۱۶ (- م/سه ماهه چهارم ۱۳۳۴ هق/تابستان ۱۲۹۵ هـ - مترجم) در کردستان به نهایت شدت و حدت خود رسید؛ سپاه روس در ترکیه همه نواحی کردنشین شمال کردستان را اشغال کرده بود. ارزروم، ارزجان، وان و بتلیس را در دست داشت. در ایران هم برای رسیدن به انگلیس در اراضی کنونی عراق، در جنوب کردستان به تحرک سریعی پرداخته بود تا با هم وارد موصل شوند. نواحی کردنشین ایران در آذربایجان، مکران، سنندج، کرمانشاه تا قصر شیرین یکی پس از دیگری بدستش می افتاد. در جنوب کردستان به خانقین و پنجویین رواندوز رسیده بود. مسلحین مسیحی بویژه ارامنه در این پیشروی جلودار نیروی مهاجم روسی بودند و با خشمی عمیق و کینه ای بی پایان به هر جای کردستان میرسیدند تلافی قتل عام در ندانه (۱۹۱۵) (- م/۱۳۳۳ هق/۱۲۹۴ هـ - مترجم) ارامنه ترکیه را بر سر مردم آنجا درمی آوردند و فرماندهان روس نیز جلوگیری نمی کردند.<sup>۹۲</sup> بموجب توافق مارشیمون با گرداندوک نیکلای، روسها به یاری و سازماندهی آسوریان، چه آنانی که از هکاری آمده و چه کسانی که در ارومیه بودند. پرداختند. همراه با آنان شماری از ارمنیان را نیز سازمان دادند. تا در آغاز سال ۱۹۱۷ یک لشکر مسلح در ارومیه گرد آوردند،<sup>۹۳</sup> ولی این نیرو زیر فرمان روسیه بکار گرفته میشد. روسیه گرفتار در هم ریختگی درونی شد. در فوریه ۱۹۱۷ (- م/جمادی الاول ۱۳۳۵ هق/اسفند ماه ۱۲۹۵ هـ - مترجم) یک انقلاب درونی روی داد و رژیم قیصری را بر انداخت، ولی رژیم جدید به جنگ و هم پیمانی با بریتانیا و فرانسه ادامه داد. یورش همه جانبه آغاز شده در بهار ۱۹۱۶ (- م/سه ماهه دوم ۱۳۳۴ هق/بهار ۱۲۹۵ هـ - مترجم) بسوی موصل برای رسیدن به نیروهای بریتانیا با وجود رویدادهای داخلی روسیه تا پائیز ۱۹۱۷ (- م/سه ماهه اول ۱۳۳۶ هق/پائیز ۱۲۹۶ هـ - مترجم) همچنان ادامه داشت.<sup>۹۴</sup> در ماه آوریل برای مدت کوتاهی در محور خانقین نیروهای روس و بریتانیا بهم رسیدند ولی انقلاب چنان بر سپاه کارگرفته بود که روبه فروپاشی و انحلال میرفت.<sup>۹۵</sup>

### ۵ - ۲ آشفتگی اوضاع ارومیه

رفتار ناروای اشغالگران روسی با کردان همچنان ادامه یافت. در بهار و تابستان ۱۹۱۷ (- م/نیمه دوم ۱۳۳۵ هق/بهار و تابستان ۱۲۹۶ هـ - مترجم) زورگویی و ستمگری روس علیه خلقهای کرد و آذری بجائی رسیده بود که: "وقتی ژنرال زادبولسکی در ۳۰ ماهه به فرماندهی سپاه هفتم روس در ارومیه رسید، اولین دستور کار روزانه اش عبارت بود از: تقبیح رفتار سربازان مقصر، یادآوری خطراتی که میتواندست اینگونه رفتارها برای سربازان داشته باشد و اینکه مطابق با اصول عدالت و شرافت همانند شهروندان حقیقی و آزاد رفتار کنند."<sup>۹۶</sup> آتاشیه نظامی فرانسه در بارگاه فرماندهی قفقاز در ماههای مه و ژوئن ۱۹۱۷ (- م/رجب و شعبان ۱۳۳۵ هق/ اردیبهشت و خرداد ۱۲۹۶ هـ - مترجم) در ارومیه به یک سفر تحقیقاتی پرداخت. دانیال متی برای "درک بهتر چگونگی رفتار ژنرالهای سپاه هفتم مستقل قفقاز با مردم کرد" در بربرسیه ایش، از زبان او چنین بازگو میکند: "... مقامات نظامی روس حتی بخود زحمت ندادند تا کمک هائی راکه میسیون امریکائی در ارومیه در اختیارشان میگذاشت به مصرف مایحتاج جمعیت کرده که در فقر شدیدی دست و پامیزند، برساند... من شخصاً برای میسیونرهای امریکائی که تاکنون بدون هیچ دلیل قانع کننده ای از رفتن به منطقه ساوجبلاغ منع شده بودند اجازه رفتن به منطقه مذکور را از ژنرال فرمانده سپاه هفتم تقاضا نمودم... بالاخره این کمک از طرف صلیب سرخ روس و میسیون امریکائی در خارج از منطقه بلا فصل ارومیه نیز سازمان داده میشود ... بویژه در ساوجبلاغ ... در این شهر کوچک عده زیادی از پناهندگان کرد وجود دارند که گرفتار فقر شدیدی هستند."<sup>۹۷</sup>

در این مدت حکومت ایران اعتمادالدوله طرفدار روس را عزل و معزالدوله را حاکم ارومیه کرده بود. در حالیکه سپاهیان روس سرگرم بازگشت به میهن خود بودند، بگفته نیکیتین حدود ۸۰ هزار سرباز روسیه در ارومیه قرار داشتند که خوب میخوردند و استراحت میکردند، کارشان هم تنها این بود که ۳ بار بازار فقیرانه شهر را غارت کنند. وسایل غارت شده را بالباس نظامی و پوتین و مهمات جنگی و هر چه راکه خواسته میشد، حتی تفنگ و فشنگهای خود را نیز میفروختند.<sup>۹۸</sup> سربازانی که باز میگشتند میخواستند برای خود توشه راه فراهم کنند، ارزش منات روسی به نصف تقلیل یافته بود. سربازان روسی میخواستند بانرخ پیشین با آن خرید کنند ولی مغازه داران ارومیه و مردم آماده نبودند به این قیمت از آنها بخرند و هر روز در بازار بر سر آن جدال میشد.<sup>۹۹</sup> تا کار به جائی رسید که ظهر ۱۶ رمضان ۱۳۳۵ هق/ ۱۴ تیر ۱۲۹۶ هـ (۵ ژوئیه ۱۹۱۷ - مترجم) سالداتها به بازار ریختند و

تیراندازی روی داد. از قزاقهای ایرانی یکی کشته و دیگری زخمی شد. مردم از بیم جان بازار را خلوت کردند، سالداتها و قزاقها این فرصت را غنیمت شمرده به شکستن در مغازه‌ها پرداختند و هر چیز ارزشمندی گیر آوردند بتاراج بردند. برای پنهان داشتن این گناه شبانه بازار ارومیه را به آتش کشیدند.<sup>۱۰۰</sup>

برای نمایش نموداری از شرایط زندگی مردم آن ناحیه، بخشهایی از شکایتنامه ۷۸ تن از مردم ارومیه را که به ولیعهد ایران نوشته اند و یک روزنامه آن دوران (تجدد) در شماره روز ۱۰ شوال ۱۳۳۵ هـ.ق/ ۳۰ ژوئن ۱۹۱۷ م) (م) (۹ تیر ۱۲۹۶ هـ) - مترجم) رونوشتی از آنرا انتشار داده، در اینجا می‌آوریم. در شکایتنامه آمده است:

آنچه در ظرف سه سال اخیر از قتل و نهب و غارت و خسارت و هتک نوامیس و احتراق امکنه و مصائب عظیمه و اجحافات گوناگون و تعدیات شرم‌آور که بیان و بنان از عرض و اظهار آن دچار خجلت و شرمساری گردید... صبر کرده ایم و جراحات دل سوخته خودمان را باین شاد و خرم نمائیم که الحمدلله از بیداد و مظالم دوره استبداد دولت همجوار رستیم ایشان هم دارای حکومت مشروطه شدند و ادعای اتحاد و اخوت را نموده عقلای قوم نجیب روس ب جذب قلوب اهالی ایران مشغول و دیگر از امثال تعدیات سابقه خلاص شدیم ناگهان آنچه در دوره منقوره استبداد انتظار نمی‌رفت در زمان آزادی بمنصه ظهور در آوردند. روز چهارشنبه ۱۴ رمضان یک ساعت بغروب مانده یکنفر سالدات روس بدون جهت و گفتگو در دروازه بالا و (چهار راه شاپور فعلی) سه نفر را ب ضرب گلوله مقتول و مجروح نمود روز پنجشنبه بخشعلی خان نام را در درب خانه اربابش حاجی عزیز خان امیر تومان بقتل رسانیدند روز جمعه ۱۶ رمضان ببازار ریخته و چند تیر تفنگ انداخته یکنفر قزاق ایرانی را کشته و چند نفر را مجروح نمودند در حال بازار از وجود مردمان بکلی خالی گشت اول از کاروانسرای شجاع الدوله بنای شکستن حجرات و صندوق تجار و صرافها و غارت مال و نقود گذاشته و بکلی غارت و تاراج و هکذا برسایر راسته‌ها و دکاکین و تجارتخانه‌ها دست تطاول گذاشته با رابه‌ها لاتعد حمل مینمودند در این اثنا وقت عصر بواسطه حکومت جلیله و کارگزاری از قنصلگری و ریاست قشون روس تقاضای امنیت نمودیم و ایشان هم وعده امنیت بواسطه معاون و حکومت و کارگزاری (جمعی از محترمین شهر که جهت مذاکره رفته بودند) دادند حتی خواستیم بقیه السیف اموال و دفاتر خودمان را اخراج نمائیم نظامیان مانع شدند و گفتند باقی اموال در امان و حفظ بازار بعهده خودمان است بروید آسوده شوید. بر حسب امیدواری ایشان ناگزیر هر کس در خانه خود با سوز استخوان و عدم امنیت خانه ساکن شدیم تا چند ساعت از شب گذشته ناگاه بعد از غارت دلخواه باناسوسها (تلمبه ها) نفت و اجزاء را بتمام راسته‌ها و دکاکین پاشیده و آتش زده و بازار و مافیها را همچون دل صاحبانش چنان سوختند که اثری باقی نماند... آرزوی مفهوم و تضع کل ذات حمل حملها باین سوخته دلان واضح شده ما اهالی آن شبر سحر کردیم در حالتیکه همه اول شب مستطیع و آخر شب مفلس و بی چیز باین غمهای فوق الطاقه که تمام ثروت بیغمارفته و خودمان در خانه و کوچه‌ها سرگردان و اکثر ماه شب را گرسنه بسمیریم، بازار خانه و اهل و عیال و ناموس خودمان امنیت نداریم و از این کار نظامیان به تهور جیلوها و سایر اشرار افزوده بنای تطاول و تاراج بدهات گذاشته‌اند ۱۸ - ۱۹ از قریه علی آباد تازه کند سی و یکنفر مقتول و مجروح و دارائیت ایشان را تاراج نموده‌اند - قریه یورقانلور بعد از غارت آتش زده‌اند و از قریه زینالو چهار نفر کشته و تاراج نموده‌اند و قراء لور - بالاجو خانقاه را تاراج و آتش زده‌اند و هکذا قراء خنجر قشلاق و دارقالو تیز خواب و غیره را که تعداد قراء عده مقتولین باعث تطویل است که در هر یک بتفاوت مقتول و آتشکاری و تاراج کرده‌اند و در قریه دیکاله که در اراضی شهر واقع و مسکن مسیحی است یکنفر سواره ایرانی را مقطعه الاغیاء نموده‌اند و از خرمنها هر چه دستگیر میشود جلوهای ملت سراسری میبرند در این موقع رفع حاصل باین وضع ناگوار نمیدانیم ما اهالی سرگردان و بیروسامان وقت زمستان سهل است حالیه چه خواهیم خورد که اقل از گرسنگی نمرده باشیم...<sup>۱۰۱</sup>

در این شرایط، برخی از آسوریان و آرامنه از پاسگاههای ژاندارمری چند محل ماندروستاهای بیکشلو، باراندوز چای، روضه چای برای حفظ آرامش و آسایش منطقه مستقر شده بودند، ولی آنان خود به روستاها شبیخون میزدند و به چپاول میپرداختند. رویدادی از این قبیل در روستای صفرقلی کندی پیش آمد. یک ارمنی و یک روستائی کشته شدند. این نیز وضع منطقه را آشفته تر کرد و موجب چند رویداد دیگر گردید. روسها برای جلوگیری از توسعه بیشتر دخالت کردند. نیکیتین در این مورد اعلامیه‌ای به چهار زبان برای " اهالی محترم ارومیه و اطراف " چاپ نمود. در اعلامیه از بروز آشوب و فتنه در روستاها سخن رفته، که تعدادی مسیحی در آن کشته شده‌اند و بنام فرمانده روسی کسانی را تهدید میکنند که آشوبگری میکنند...<sup>۱۰۲</sup>

نویسندگان ایرانی رویداد را بشیوه دیگری بازگو میکنند. میگویند مردی بنام پیرم که خود ژاندارم ناز لو چای بود، شب خود بر سر خانه و هاب سلطان در روستای صفرقلی کندی میرود و از او ۳۰۰ تومان میخواهد. و هاب که نمیتواند پول را تأمین کند، میگریزد. در این جریان هم و هاب و هم پیرم کشته میشوند. سواران پیرم بیهانه اینکه او با گلوله و هاب کشته شده، همه خانواده نامبرده را میکشند و اموالشان را غارت میکنند و سپس خانه‌اش را آتش میزنند. فردا که برادر پیرم را از کشته شدن آگاه میکنند،

برای آوردن جسد نامبرده می‌رود، سر راه به هر کس می‌رسد می‌کشد. گویا پس از درخواست کاربردستان روسی از این کاربردستان بر میدارد، آنگاه کشتار و غارت را ترک می‌کند و به شهر باز می‌گردد. بگفته تمدن، نیکیتین اعلامیه فوق را برای سرپوش نهادن بر این رویداد پخش کرده است.<sup>۱۰۳</sup> قتل و غارت و آتش سوزی در منطقه به رویدادی روزانه تبدیل شدند بی آنکه کاربردستان ایرانی بتواند آنرا بدون دخالت سلطه‌گران روسی حل نمایند. بیم و حسرت و خشم در درون مردم تلنبار می‌شد.

### ۵ - ۳ پر کردن جای خالی روسیه با مسلح آسوری

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ (- م/جمای الاول ۱۳۳۵ / اسفند ۱۲۹۵ هـ - مترجم) روسیه صفوف سپاه را درهم ریخت. هر چند نیروهای انگلیس در عراق شکست سختی بر سپاه ترک وارد آورده و بغداد را اشغال کردند ولی مشارکت روسیه در طرح یورش به موصل عاطل ماند، زیرا آشفته‌گی داخلی سپاه روس تا میرفت فرونی می‌یافت. سربازان در میان گروه‌های سپاه برای نظارت بر فرماندهان و حرکات جنگی کمیته تشکیل داده بودند. آنان پس از چند سال جنگ خونین و دوری از میهن می‌خواستند بمیان خویشاوندان خود باز گردند. دسته‌جمعی صفوف سپاه را ترک می‌کردند و به فرمان فرمانده و دیسپلین نظامی وقعی نمی‌نهادند، آشفته‌گی صفوف سپاه روس در جبهه قفقاز و کردستان، فرماندهی انگلیس و فرانسه را نگران کرده بود. این دور نما در گفتگوهای استراتژیک متفقین در مورد خاور میانه بازتاب یافته بود. فرماندهی متفقین برای پر کردن جای خالی روسیه برنامه‌های گوناگون تهیه می‌کرد. یکی از مهمترین این برنامه‌ها، برنامه‌ای بود که چند روز پیش از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، در همان ماه از جانب ژنرال نیسل فرمانده میسیون نظامی فرانسه در روسیه تهیه شده بود. نیسل در این برنامه چند روش کار را پیشنهاد کرده بود، از جمله میگوید: «هر عمل نظامی علیه ترکیه می‌تواند و باید متکی بر یک عمل ایجاد اغتشاش سیاسی علیه این امپراتوری چند ملیتی باشد. متفقین پیش از این «عربستان متعلق به عربها» را اعلام داشته‌اند، آنها باید با اعلام «کردستان از آن کردهاست» باین سیاست ادامه دهند... این یکی از اعمال مؤثری است که می‌تواند در جبهه قفقاز و در زمانی که بنظر می‌رسد یک عمل نظامی روس دارد ارزش قبلی خود را از دست می‌دهد بکار برده شود... تمام مساعی روسها برای جلب کردها به پشتیبانی از خود ناموفق ماند... تاراجها و کشتارهایی که قزاقها مرتکب شدند به این امر کمک فراوانی نمود. ژنرال نیسل سفارش می‌کند که برای اجرای این سیاست جدید کردی یک گروه‌مائی از متفقین در شهر وان بر پا گردد و اضافه می‌نمود: «ارامنه در این امر ما را یاری خواهند داد هر چند خصومت بسیار دیرینی که بین این دو خلق وجود دارد امری تاریخی باشد، ولی آرامنه درک می‌کنند که بوجود آمدن یک کردستان خودمختار تضمین جدی خواهد بود برای اجرای واقعی اصل ملیتها و تشکیل ارمنستانی خودمختار در آینده‌ای نزدیک»<sup>۱۰۴</sup>

این برنامه در سطح عالی کاربردستان متفقین به بحث گذاشته شد. رئیس مجلس فرانسه از راه مارشال فوش همه مراکز سیاسی فرانسه را طی تلگرافی در سیزدهم ژانویه ۱۹۱۷ (- م/۱۹ ربیع الاول ۱۳۳۵ هـ/۲۳ دیماه ۱۲۹۵ هـ - مترجم) بدین ترتیب از پاسخ پیشنهاد ژنرال نیسل آگاه ساخت: «دولت چنین بر آورد می‌کند که جلب همکاری مداوم آرامنه و تمام مسیحیان قفقاز با اندک خرجی ممکن است... در مقابل، ابراز علاقه نسبت به ایلات کرد احساسات خصومت آمیز مسیحیان را نسبت بما بر خواهد انگیخت... در نتیجه دولت فکر نمی‌کند که اگر مطابق با برنامه مشروح در گزارش ژنرال نیسل، آشکارا با ایجاد کردستان خودمختار موافقت کند، مناسب باشد... با اینهمه دولت در نظر دارد با استفاده از امکانات موجود و کمک نظامی، عشایر کرد را جلب نماید... کلنل شاردینی را میتوان مأمور جستجوی واسطه‌هایی برای مذاکره با روسای کرد نمود...»<sup>۱۰۵</sup>

راهنمائیهای مارشال فوش به ژنرال نیسل در برابر کردها و شیوه پر کردن جای خالی روس هیچ توهمی را در سیاست متفقین درباره کردان باقی نمی‌گذارد. انقلاب فوریه دیسپلین جنگی را از صفوف سپاه روس برچیده بود، این امر نیز بر روند عمومی جنگ و کاستن از فشار جنگی متحدین در یک میدان مهم رقابت طرفین جنگ تأثیر می‌کرد. تا میرفت نیروهای سپاه روس بیشتر از هم میپاشیدند. نمایندگان نظامی انگلیس در تفلیس و بارگاه فرماندهی جبهه قفقاز بیشتر به لزوم پر کردن شکافی پی‌می‌برند که ضعف سپاه روس ایجاد می‌کرد و سرانجام به این نتیجه رسیدند که در تدارک و سازماندهی و تسلیح مسیحیان بویژه آسوریان بکوشند.

### ۵ - ۴ ایجاد تیپهای آسوری

انقلاب اکتبر آسوریان را بو حشت انداخت. نیکیتین در این باره می‌نویسد: «آشوب و یاگیری در سپاه روس و متوقف کردن جنگ، مسیحیان را بو حشت انداخت، ناچار در اکتبر ۱۹۱۷ (- م/ذیحجه ۱۳۳۵ هـ/مهرماه ۱۲۹۶ هـ - مترجم) یک هیئت نمایندگی به تفلیس رفت و از کاربردستان دول بزرگ درخواست پشتیبانی نمود. ژنرال لیبیدلسکی فرمانده نیروهای



قفقاز بلافاصله پس از رسیدن این هیئت طی تلگرافی بمن اطلاع داد که مقرر شده است نیروئی از مسیحیان ارومیه تشکیل شود. البته آتاشیه‌های جنگی متفقین هم چون کلنل شاردینی، کاپیتان مارچ، میجر استکس، و کلنل پارک این قرار را قبول کرده‌اند. این سازمان جدید گذشته از حفاظت مسیحیان بایدا مور جنگی جبهه ترک را ادامه دهد. متفقین به آنان وعده کمک مالی و فنی داده‌اند. سه افسر فرانسوی مستقیماً سازماندهی را آغاز کردند. لکن کلنل شاردینی بهنگام دیدارش در ارومیه بمن گفت مشارکت حکومت فرانسه در این سازمان جدید موقتی است زیرا ایران و قفقاز به منطقه فعالیت انگلیس تبدیل شده‌اند. ژنرال ونستروویل باید به امور این دو کشور برسد. " ۱۰۶ \*

متفقین بیش از هر زمان به همکاری مسیحیان نیاز داشتند. میبایستی بهر قیمتی شده برای جلب همکاری آنان بکوشند. ۱۰۷ کاپیتان گرایس که دروان افسر رابط با ارامنه بود، در پایان ۱۹۱۷ و آغاز ۱۹۱۸ (م/سه ماهه اول ۱۳۳۶ هق/ زمستان ۱۲۹۶ هـ - مترجم) نمایندگی انگلیس بدیدار مسیحیان ارومیه رفت. در جلسه‌ای که برای سران آسوری تشکیل داد و نیکیتین، سونتاک نماینده پاپ، د. شیدکنسول افتخاری آمریکا و د. کوپل رئیس بیمارستان فرانسوی در آن مشارکت داشتند گرایس به آسوریان وعده داد "در کنفرانس آینده صلح در پاریس، سرنوشت خلقشان به بهترین نحو مطرح شود" در برابر آنان خواست تیپهای مسلح تشکیل دهند و حفاظت منطقه‌ای را برعهده بگیرند که از دریای سیاه تا بغداد امتداد می‌یابد و وعده داد نیاز مندیهای تسلیحاتی و پولی و کادر پشتیبانی آنان تأمین کند. قرار بود ۲۵۰ افسر روسی برای سازماندهی این نیروی جدید به ارومیه بیایند ۱۰۸

گمان می‌رود رهبری آسوریان دگرگونی ژرفی را که در روسیه و سیاست شوروی در برابر جنگ و دولتهای ایران و عثمانی روی داده بود در نیافته باشد. زیرا در همین حال که برای تشکیل نیروهای مسلح مسیحی ارمنی بمنظور پرکردن شکاف ناشی از عقب‌نشینی سپاه روس از جبهه‌های جنگ سرگرم تشکیل جلسه بودند، آقاپطرس که پس از مارشیمون دومین شخصیت مهم آسوری بود، طی گفتار مفصلی بمناسبت تشکیل تیپهای مسلح آسوری، بعنوان برنامه کارشان چنین نشان می‌دهد که هنوز به روسیه متکی است. در اینجا عین آن گفتار را چون سندی تاریخی باز نویسی میکنیم: "برادران آسوری من! زادگاه ما با خون برادران ما رنگین شده و دهات و قراء محو و نابود گشته، اکثر آنها سوخته و از بین رفته، مال و مواشی ما یکسره پراکنده و کلیساهایمان بدست گردان و ترکان بصورت مخروبه درآمدند. اکثریت ما با آن وحشیت جگرسوز که عقل حتی تصور آنرا نمیپذیرد، مشاهده میکنیم که هزاران جماعت و سلسله بی‌گناه (خرستیان) دردست ترکها و گردان در راه حفظ آئین و ملیت و وطن خود کشته شدند. هزاران هزار آسوری ما از زیر حنجر ترکها و گردان خلاصی یافته در گنجهای مادر ما (روسیه) که آنان را تا امروز مانند فرزندان خود حیات بخشیده است پنهانده شدند. آیامیدانید که روسیه در باره شما مثل یک مادر مهربان باطفالش، محبت مینماید؟ پس در این صورت بر شماست که نسبت با او (بروسیه) اخلاص مندانانه ابراز صداقت نمائید، هر روز بملت روس دعا کنید همچنین نمی‌توان فراموش کرد سفارت آمریکا در ارومیه، که بیش از پانزده هزار جماعت ما را از متقابله کرد و ترک نجات داده و قریب ششماه آنها را خوراند و پروانده است. از خدا بخواهید که مادر ما روس، قدرت خود را از دست ندهد و بهمین بزرگی و عظمت و ابهت تا ابد باقی بماند.

برادران من! آیامیدانید که جماعت فرستیان (مسیحیان) که در کشورهای ترک و ایران زندگی می‌نمایند، و هرگاه حکومت اسلامی این دو مملکت از قدرت روسها نمیترسید یک نفر از آنان (آسوریها - جیلوها = مسیحیان) نمی‌توانستند در این دو کشور زیست نمایند! پس همواره شما را لازم است که به نظامیان روس دعا کنید، زیرا ایشان (روسها) در این ایام در راه حق، با دول حق کش آلمان - اطریش - مجار - عثمانی و بلغارستان می‌جنگند دول معظمه فرانسه - انگلیس - ایتالیا - ژاپون - رومانی و یک مشت ملت غیور سرب که متفقین روس هستند کمک مینمایند بنظامیان آنها نیز لازم است یاری نمود. محقق است که پس از غلبه، ماها مجدداً بمخروبه‌های خود برگشته، بزمین‌های از دست داده خود رفته زندگی نوی تهیه کرده با فراغت حال خواهیم زیست دعا کنید به سرپرست و روحانی بزرگ ما (مارشیمون) که شب و روز در راه سعادت مامی کوشد تا وسایل آسایش آتیه ما را که رهائی یافتن از ظلم و ستم مسلمانان است تأمین نماید. برادران من! شما وظیفه دارید که دوشادوش سربازان روس به جنگید و در تمام مراحل جنگ مواد زیر را رعایت و بموقع اجرا بگذارید.

- ۱ - خدا را بشناس و در هر موقع او را بیاد آورو بدان که فقط او میتواند دشمن را مغلوب سازد.
- ۲ - هر یک از نظامیان را لازم است که تندرست - غیور - با اراده و صادق و با شرف بوده باشد.
- ۳ - بمیرد در راه حفظ وطن روسیه مقدس، اگر زنده ماندی اینست شرف و افتخار حقیقی که هر آینه زندگی خود را وقف نیکوکاری و عمل مقدس نموده‌ای و بشرف یادگاری نام نیک و افتخار نایل شده‌ای.
- ۴ - خود بمیر تا زندگی رفقای خود را از جنگ مرگ خلاصی داده باشی تارفاق نیز در روزهای سخت تر نجات دهند.

۵ - هیچوقت مترس، همواره بترسان، بایک ترس میتوان دشمن را جری کرد خصوصت، کارآسانی نیست.

۶ - جنگ را برای مکافات نباید کرد، بلکه از روی غیرت و شهامت و تعصب باید جنگید، در این صورت بدون اجازه ماموق خود میدان رزم را ترک نکن.

۷ - مردم غیر نظامی را اذیت نکن، با فرد بدون سلاح شلیک ننما، اطفال و زنان را مکش.

۸ - از کشتن اسیر صرف نظر کن، بلکه اسیر را زنده به نزد مافوق بیاور تا انعام بگیری.

۹ - لازم است که دایم به حفظ تفنگ خود بکوش و آنرا تمیز نگهداری کن زیرا از اسلحه فرسوده و رنگ رفته کاری ساخته نیست.

۱۰ - فشنگهای خود را بیهوده بکار نبر، آنها برای تو ارزش زیاد دارند در ساعات و روزهای وخیم بدردمی خورند.

۱۱ - هر کس این اعمال را انجام ندهد مجازات خواهد دید، قانون روسها سخت است.

۱۲ - بپذیر این دستورات را، تادر زادگاه خواری نگر دی و قوم خود را رسوان سازی.

۱۳ - از غارت کردن بپرهیز، زیرا غارتگران نه تنها در نظر غارت زندگان بلکه در نظر عموم ملت رسوا می گردند، از طرفی غارتگران باعث انهدام قدرت خود و همقطاران خود شده، پیروزی و موفقیت را از دست میدهند.

۱۴ - فراموش نکنید که عمل خوب را نیک خوانند، ولی عمل بد یک نفر، سبب بدنامی و لکه ننگین ابدی یک ملت می گردد هر که این قواعد را رعایت نماید و همقطاران خود را وادار بایفای آن سازد، هیچوقت از نظر مافوق خود دور نمی ماند سهل است که محبوب القلوب عامه ملت خود میشود و هر که برخلاف این دستورها رفتار نماید و همواره بکارهای بد بپردازد باید متحمل کيفرهای شدید و قانونی باشد.

باز ای برادران گرامی من بشما روی آورده تقاضای نمایم که همیشه نام ملت خود را بلند کنید و هرگز بخواری و ذلت تن در ندهید.

۱۵ - بمیرولی هیچوقت تسلیم کردن و ترک هانشومادامیکه آنها، زبان و دماغ اسیران را می برند، چشم اسرار می کنند و دست و پای گرفتار شدگان را می شکنند.

۱۶ - او امر صادره از طرف فرماندهان، باید بدون چون و چرا، با تمام شرف و افتخار اجرا شود.

۱۷ - تفنگ خود را نباید به کسی داد، مگر با فسران روس و مافوقهای خود.

۱۸ - اگر یک نفر از شماها، خود سرانه از میان صد نفر فرار نماید وی با جزای فوق الطاقه مجازات و ممکن است اعدام شود.

۱۹ - بعموم سربازان روس راه نیکی بنما، معلومات لازمه مقتضیه را درباره دشمن بده. "۱۰۹"

این گفتار آقا پطرس نشان میدهد که رهبری آسوریان، در دست بالا گرفتن نیروهای خود برای انجام وظیفه سنگینی که بر عهدشان گذاشته شده بود، و همچنین ارزیابی شرایط منطقه ای و جهانی و نوع سازماندهی مناسباتشان با خلقهای ناحیه چقدر اشتباه کرده است.

مارشیمون کاربردستان ایران را طی نامه ای از تشکیل نیروی مسلح خود آگاه ساخت. ایرانیان نه چون دولت و نه چون مردم نمیتوانستند چنین کاری را قبول کنند. اینکار در میان سکنه مسلمان آذربایجان چه کرد و چه آذری، ترس ایجاد نمود. اینان نزد مردم ناحیه پناهنده و بیگانه بشمار می آمدند و مردم میترسیدند سرزمینشان را اشغال کنند و آنها را زیر دست خود قرار دهند. حکومت ایران هم اگر چه قدرت جلوگیری از اینکار را نداشت ولی آنها را خود تهدیدی جدی می شمرد.

## ۵ - عقب نشینی روس از ایران

در پنجم دسامبر ۱۹۱۷ (-) ۱۹/م/ صفر ۱۳۳۶ هـ ق/ ۱۴ آذر ماه ۱۲۹۶ هـ ش - مترجم یعنی چهل روز پس از پیروزی انقلاب اکتبر، رژیم روسیه شوروی بیانیه ای به امضای لنین رئیس مجلس کمیسرها ی خلق، برای خلقهای مسلمان شرق انتشار داد. در این بیانیه لغو همه پیماننامه های آشکار و نهان دوران قیصر را در مورد ترکیه و ایران اعلام داشت و شایع کرد که "استانبول مال خود ترک است" و به مردم ایران وعده داد که "بمحض خاتمه امور جنگ، کشورشان را ترک کنند." اگر انقلاب فوریه دیسپلین جنگی صفوف سپاه روس را آشفته بود، انقلاب اکتبر شیرازه آنها را بیکباره از هم پاشید. سربازان بدون اجازه فرماندهان خود تفنگ و مهمات جنگی را به بهای ارزان می فروختند و به میهن خود باز میگشتند.<sup>۱۱۰</sup> در این فرصت کردان منطقه بویژه اسماعیل آقاسمکو و همچنین آسوریها و آذریان به خرید اسلحه و مهمات جنگی پرداختند.<sup>۱۱۱</sup> ارامنه و آسوریان که به امید تحقق بخشیدن به آرمانهای ملی خویش پس از خاتمه جنگ، در تشکیل دولت های ارمنی و آسوری در خاک کردستان، سر نوشت خود را به روسیه بسته بودند، پس از انقلاب اکتبر دچار فاجعه ملی بزرگی شدند. روسیه

شوروی حاضر نبود به وعده‌های قیصر وفا کند، بلکه جنگ را ترک نمود و میخواست با همسایگانش پایه‌های دوستی را بریزد. چند روز پس از پیروزی انقلاب با دولت عثمانی آتش بس کرد و وعده داد از ایران عقب‌بنشیند. روسیه در توافق "برست لیتوفسک" به ترکها وعده داد که نیروهایش را از اراضی اشغالی آن کشور پس بکشد و تپه‌های مسلح ارمنی را منحل کند.<sup>۱۱۲</sup> بدین ترتیب از حمایت خلق ارمن دست کشید. در نتیجه عقب‌نشینی از خاک ایران هم از پشتیبانی خلق آسوری چشم‌پوشی کرد و کاخ آلمان ملی این دو خلق کوچک که سرنوشته خود را بر وعده کار بدستان دولت بزرگی بنا کرده بودند، فرو ریخت.

لنین و همراهانش در انقلاب پیروز شدند ولی یک نیروی بزرگ روس بر آنان شورید و فرامینشان را اجرا نمی‌کرد، از آنجمله دستگاه سفارت روس در ایران و کار بدستان فرماندهی نظامی قفقاز. دولت‌های متفق پیشین روسیه، مناطق قفقاز را به یکی از میادین مخالفت و توطئه‌چینی بر علیه انقلاب اکبر تبدیل کردند.

## ۶ - جنگ داخلی آسوری - آذری

### ۶ - ۱ آغاز جنگ

آسوریان هکاری خود نمونه مردمی عشیره‌ای و عقب‌افتاده بودند، تازه از قتل عام جسته بودند، گذشته از کشته شدن بسیاری از ایشان، اموال و دارائیهایشان هم به تاراج رفته و آبادیهایشان اشغال و ویران شده بود. از اینرو و وقتی که به ایران آمده و در ارومیه و خوی و سلماس و روستاهای اطراف جای گرفته بودند و در منطقه ایجاد ناامنی کرده بودند، به سرعت مسلحانه و غارت دست میزدند، شبها به خانه‌ها یورش میبردند، کاروانها را میچاپیدند، از کشتن مردم ابا نداشتند بویژه که میدیدند کار بدستان روسی از آنها چشم‌پوشی میکنند، انتقام فلکزدگی خود را از مردم مسلمان آنجا می‌گرفتند.<sup>۱۱۳</sup> بجای جلب همدردی و علاقه و احساسات مردم منطقه بسوی خود، کینه و نفرت و دشمنی آنان را دامن زده بودند. بعدها این موضوع یکی از اسباب مهم برهم خوردن مبارزه روای این خلق و از دست دادن دوستی کرد و آذری بعنوان خلقهای همزیست و همسایه و از دست دادن حمایت ایران بعنوان کشور پناه دهنده گردید.

دگرگونی سلطه روس دگرگونی حکام را نیز بدنبال داشت. اعتمادالدوله هم که در دوران فرمانروائی خود در ارومیه مورد اعتماد روس بود، پس از این دگرگونی معزول و در تبریز به دادگاه سپرده شد. مرد دیگری بنام معزالدوله بجای او گمارده شد. در آن اوضاع آشفته، که هم سربازان روسی برای تأمین توشه بازگشت به فروش وسایل خود و گرفتن اموال از مردم پرداختند و بازار ارومیه را غارت نمودند و نیز دسته‌های مسلح آسوری و ارمنی امنیت جان و مال مردم را سلب کرده بودند. برای اصلاح وضع منطقه کاری از دست معزالدوله ساخته نبود، او نیز برکنار شد و اجلال‌الملک حاکم ارومیه گردید. این مرد به امور ارومیه آشنا بود زیرا پیشتر نیز چندبار حاکم آنجا شده بود. نیروهای ایرانی در برابر مسیحیان کم بودند. او از ابتدای آمدنش خواست با مسالمت و گفتگو با بزرگان دین و ملت‌های گوناگون آسایش را به منطقه بازگرداند. یکی از کارهای اجلال‌الملک برای بازگرداندن آسایش، ایجاد "کمیسیون تحبیب‌بین‌المللی" بود، که میبایستی از آذری و کرد و آسوری و ارمنی و یهودی تشکیل میشد. روز بیست و دوم آذرماه ۱۲۹۶ (- هس / ۲۷ صفر ۱۳۳۶ هق / ۱۳ دسامبر ۱۹۱۷ م - مترجم) گردهمایی بزرگی در مسجد آدینه تشکیل دادند. خود اجلال‌الملک و شماری از بزرگان خلقها در آن درباره دوستی و صلح سخنرانی کردند.<sup>۱۱۴</sup> ولی زخم‌ها زرفتر از آن بودند که با چنین اجتماعی التیام یابند و ناآرامی همچنان باقی ماند.

تپه‌های مسلح آسوری در این مدت برای پر کردن شکافی که از عقب‌نشینی روس ایجاد شده بود، با همکاری فرانسه و بریتانیا تشکیل شدند. حکومت ایران این گام را نپسندید، ولی چنان نیروئی نداشت که جلو ایجاد آنها را بگیرد. نیروی ایران در ارومیه عبارت بود از یک هزار قزاق که زیر فرمان افسران روسی در بیرون شهر بودند و به فرمان حاکم ارومیه گوش نمیدادند. نامبرده برای استقرار امنیت از والی تبریز خواسته بود که نیروئی برایش بفرستد. او هم دو بیست سوار قزاقی برایش گسیل داشته بود که درون شهر مستقر شده بودند.<sup>۱۱۵</sup> آسوریان بسیار بیشتر از آذریها نیرو داشتند. بیم مردم از بروز جنگ داخلی هر روز فزونی می‌یافت. رویدادهای یکسان بازگوشده‌اند. نویسندگان ایرانی بگونه‌ای بازگویشان میکنند که گناه را بگردن آسوریان بیندازند. کار بدستان تبریز آنرا توطئه‌ای مینامند که مسیحیان و کار بدستان بیگانه برای زهر چشم گرفتن از مسلمانان چیده‌اند. گزارش نظامی دیپلماتها نیز، بویژه کار بدستان فرانسوی، اغلب تأکید می‌ورزند که توطئه‌ای ساخته دست مسلمانان بوده‌است، تا آنرا دستاویز قتل عام مسیحیان و بیگانگان در ارومیه قرار دهند.<sup>۱۱۶</sup>

در پانزدهم فوریه ۱۹۱۸ (م/ ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۶ هـ ق/ ۲۶ بهمنماه ۱۲۹۶ هـ ش - مترجم) نزدیک به یک هزار جنگجوی جیلو بدرخواست کاپیتان گاسفیلد به شهر درآمد بودند.<sup>۱۱۷</sup> اینان در بازار گریبان مردم را میگرفتند، از آنها اسلحه میخواستند و لختشان میکردند. در همان روزها دومیلمان و یک یهودی را کشتند.<sup>۱۱۸</sup> در نوزدهم فوریه واقعه‌ای رخ داد که پیشاهنگ یک جنگ خونین دینی شد. پلیس ایران میخواست یک جیلوی مسلح را خلع سلاح کند، او نیز تسلیم نمیشود. زدو خورد آغاز میگردد، مرد جیلو کشته میشود، ولی همراهانش هنگام گریز چهارتن را میکشند و جنگ گسترش می‌یابد.<sup>۱۱۹</sup>

در بیستم فوریه جلال‌الملک حاکم ارومیه، سران مسیحی، میسیوکوپل رئیس بیمارستان فرانسوی و سونتاک نماینده پاپ را به بارگاه حکومت فراخواند و درباره رویدادها بگفتگوشستند. در اینحال چند روستائی به بارگاه ریختند و شکایت داشتند از اینکه جیلوهای خارج شهر سر راه روستائیان را میگیرند و هر کس رامیبینند میکشند. شرکت کنندگان در نشست قرار گذاشتند یک دسته سواره قره‌داغی را با دسته‌ای سوار آسوری برای استقرار آسایش به بیرون شهر بفرستند. در آنروز آسوریان نزدیک به یکصد مسلمان را کشته بودند.<sup>۱۲۰</sup>

در بیست و یکم فوریه، در بیرون شهر ارومیه میان گروهی از جیلوها و دسته‌ای از قزاقهای ایرانی جنگ در گرفت. در بیست و دوم فوریه، در حالیکه حاکم شهر با کنسولهای روس و آمریکا و سریشک فرانسوی برای استقرار امنیت سرگرم گفتگو بودند جنگ به گرمی در گرفت. گزارش کنسول فرانسه علت آغاز دوباره جنگ را به یورش نسبت میدهد که قزاقهای ایران بسرکردگی رضاخان به بارگاه فرماندهی آقاپطرس انجام داده بود.<sup>۱۲۱</sup> در حالیکه دهقان نویسنده ایرانی میگوید: «دو تن از مردمان شجاع ارومیه بنام قارداش و داداش بر آن شدند که خود بروند و جنازه مردگان را بشهر آورند. هنگام غروب اینان میخواستند از شهر بیرون روند نزدیک دروازه هزاران بعده‌ای از جلوه‌ها برخوردارند بین آنان جنگ آغاز شد بمحرد شلیک تفنگ، مسیحیان در شهر هر کجا که بودند شروع به تیراندازی نمودند معلوم شد که قبلاً قرار گذاشته بودند با شروع تیراندازی جنگ را آغاز نمایند.»<sup>۱۲۲</sup>

در بیست و سوم فوریه یعنی روز بعد جنگ گرمتر شد. آسوریان محله آذریهارا بتوپ بستند، سواران قزاقی که برای حفاظت شهر آمده بودند، اگر چه از روز اول در جنگ مشارکت داشتند ولی در روز دوم با آغاز توپ باران بطور دسته جمعی از شهر بسوی سلماس گریختند و از آنجا به تبریز و قزاق باز گشتند. پایگاه قزاقها در بیرون شهر بود. آنان زیر فرمان افسران روسی بودند، ولی روز اول جنگ با مسلمانان همکاری کرده بودند. آسوریان به بارگاه قزاقها تاختند، شماری را کشتند و مابقی گریختند و اسلحه و اموالشان به دست آسوریان افتاد.<sup>۱۲۳</sup>

بعد از ظهر همان روز گروهی از آخوندها و بزرگان شهر برای متوقف کردن جنگ و برقراری صلح خود را به منزل مارشیمون پیشوای دینی مسیحیان انداختند. مارشیمون وعده داد جنگ متوقف شود. آنها نیز به مردم ارومیه گفتند که جنگ را متوقف کنند و تسلیم شوند. در بیست و چهارم فوریه، اگر چه مارشیمون روز پیش وعده توقف جنگ را داده بود ولی جنگ متوقف نشد زیرا فرماندهی نیروها عملاً در دست آقاپطرس بود. میان این دو نیز خوب نبود. آسوریان به کشتار و تاراج و آتش افروزی ادامه دادند. صبح آنروز شماری از بزرگان ارومیه بسرکردگی عظیم السلطنه سردار به کنسولگری آمریکا پناه بردند، تا از مسترشید بخواهند در توقف جنگ بکوشد.<sup>۱۲۴</sup> بگفته نویسنده آن دوران در همانروز بیش از ده هزار تن کشته شدند.<sup>۱۲۵</sup> در این جنگ خونین میان مسیحی و آذری کردان بویژه اسماعیل آقاسمکو هیچ دخالتی نداشتند بلکه میگویند در گرما گرم زدو خورد هاسمکو با ۶۰۰ سوار جنگی برای یاری دادن مردم ارومیه براه افتاده ولی در روستای کریم آباد خبر تسلیم آذریهارا شنیده و از آنجا باز گشته بود.<sup>۱۲۶</sup> گرچه آذریها دست از رویارویی کشیده بودند، مسیحیان دست از جنگ و کشتار و تاراج بر نمی داشتند و شرایط خود را برای توقف جنگ بوسیله کنسول آمریکا در ارومیه که پناهگاه بزرگان شهر شده بود، چنین به مسلمانان عرضه کردند:

- ۱ - مجلسی آمیخته از مسیحی و مسلمان برای اداره امور شهر تشکیل شود.
- ۲ - شهر تحت حکومت نظامی باشد. مجلس آمیخته رئیس پلیس را بگمارد.
- ۳ - همه سلاحهایی که در دست مسلمانان است در عرض ۲۴ ساعت تسلیم شود.
- ۴ - چهارتن از مردان نامی ارومیه تسلیم شوند: حاجی صمد، ارشد الملک، ارشد همایون، حاجی مؤید التتجار.
- ۵ - اگر یک کار بدست روسی یا فرانسوی یا سربازی روسی مورد حمله واقع و کشته شود مردم ارومیه باید خونبهایش را بپردازند.
- ۶ - قزاقهای ایرانی باید زیر فرمان افسر روسیه بازگردند.<sup>۱۲۷</sup>

خواسته‌های مسیحیان اگرچه سنگین و ستمگرانه بوده‌اند ولی معلوم می‌شود که کردها با آن ارتباطی نداشته‌اند بلکه ناسازگاری آنان با آذربایجان بوده‌است. مسیحیان ارومیه را متصرف شدند. اوضاع منطقه آشفته و سردرگم باقی ماند. روستاهای اطراف ارومیه دچار غارت و قتل عام شدند. آبادیهای مسلمان نشین اغلب متروک و ویران شده بودند.<sup>۱۲۸</sup> یک کمیسیون ۱۶ نفره مختلط تشکیل و عظیم السلطنه سردار حاکم ارومیه و آقا پطرس مسئول امنیت روستاها و ابراهیم خان ارمنی مسئول امنیت شدند.<sup>۱۲۹</sup> در نتیجه بهم خوردن آسایش منطقه، گرانی و قحطی چنان ریشه دوانیده بود که برخی از گرسنگان نان را در دست هر کسی میدیدند حمله میکردند و بزور از دستش میگرفتند.<sup>۱۳۰</sup> دهقان میگوید:

«از وقتی که حکومت شهر بدست مسیحیان افتاد (پنجم اسفند) تا اواخر این ماه که وقایع ناگوارتری رخ داد وضع ارومیه بدین قرار بود: دهات مسلمان نشین غارت و تخلیه شده و در آنها اثری از حیات و آبادانی دیده نمیشد. کوچه‌ها و مساجد شهر پر بود از فراریان دهات. جلوه‌ها روزها به بهانه جستجوی اسلحه بخانه‌های مسلمین ریخته و هر نوع اثاثیه‌ای را که دلخواه آنان بود میبردند و در صورت مقاومت صاحب‌خانه وی رامیکشیدند. قحطی و گرسنگی کم نظیری از سوی دیگر مردما بدیار عدم میفرستاد. در این بیست و چند روز شبها واقعاً هنگامه محشر و قیامت بود یکی دو ساعت که از شب میگذشت از چند گوشه شهر صدای واویلا بلند میشد و ساکنین خانه‌هایی که مورد هجوم جلوها شده بودند به پشت بام پناه برده و در آنجا با صدای بلند فریاد میکشیدند و مردمرا بکمک می‌طلبیدند ولی چه کسی جرئت داشت که پا از خانه بیرون نهد و مأموران شهربانی و امنیت شهر نیز گوششان با این ناله‌ها و فریادها آشنا شده بود، بآنهمه گریه و زاری و ناله و استغاثه مردم کوچکترین ترتیب اثری نمیدادند. جلوهای مهاجم با فراغ خاطر هر کسی را که دلشان میخواست میکشیدند و هر چه را می‌خواستند می‌بردند و بعضی اوقات منازل را نیز آتش میزدند. بازار که دومرتبه وسیله روستاها غارت و طعمه آتش گردیده بود هنوز کاملاً آباد نشده مجدداً غارت گردید.»<sup>۱۳۱</sup>

پدیدار شدن ناسازگاریهای میان مسیحی و آذری و دگرگون شدن آن به جنگی خونین، مسیحیان را ناچار میکرد که بکوشند برای تنظیم معادله نیروهای خود و آذریان، نیروهای کرد را بسوی خود جلب کنند، بویژه که شمار مسیحیان در برابر آذربایجان بقدری کم بود که نمیشد آنان را با هم مقایسه کرد. کردها از آغاز جنگ جهانی به ندای سلطان برای مشارکت در غزای کفار و جهاد در راه دین اسلام، در بسیاری نقاط با سپاه عثمانی همکاری و بانیری روس و بریتانیا و یاروئی کرده بودند. هنوز تبلیغات دینی عثمانی از ذهنشان بیرون نرفته بود، در چنین شرایطی که آنان خود را مسلمان و معتقد و وفادار میدانستند، هر چند هم با آذربایجان مخالف بودند، در اختلاف آسوری- آذری که رنگ دینی بخود گرفته بود میبایستی جانب آذربایجان را بگیرند که برادران دینی بودند و بر علیه مسیحیان از ایشان دفاع کنند.

## ۶ - ۲ کشته شدن مارشیمون

مارشیمون با اسماعیل آقا تماس گرفت که با هم بگفتگو بپردازند، سمکود را آزمان یکی از نامی‌ترین کردان نیرومند ناحیه بود. بارگاهش در روستای چهریق حکومت کوچکی بود. با مارشیمون بتوافق رسیدند که در سلماس (به چند نام دیگر نیز خوانده میشود: کهنه شهر، شاهپور، دیلمان) همدیگر را ببینند. این وعده گاه به گشتارگاه مارشیمون و یارانش تبدیل شد. کسروی کشته شدن مارشیمون را چنین بازگو میکند:

«چنانکه گفتیم مارشیمون در اندیشه فریفتن سیمقومی بود و پیام باو فرستاد که در جایی فراهم نشینند و گفتگو کنند و چنین نهادند که روز شنبه بیست و پنجم اسفند (دوم جمادی الثانیه) هنگام پسین هردو به کهنه شهر بیایند و در آنجا در خانه‌ای با هم نشینند. چون آنروز رسید مارشیمون بایک شکوه آرایشی راه افتاد. خود در کالسکه نشست و یکصد و چهل تن سوار برگزیده آسوری بار خت افزاری یکسان پس و پیش او را گرفتند. و چون بکهنه شهر رسیدند و مارشیمون پیاده شد و بدرون رفت، سواران هم پیاده شدند و هر یکی لگام اسب خود را گرفته بهره باز ایستادند. از آن سوی سیمقو با چند تن از سواران برگزیده آمد ولی سپرده بود که دسته‌ای هم از پشت سربایند.

دو تن چون با هم نشستند مارشیمون بسخن پرداخت. ماهمه گفته‌های او را نمیدانیم. آنچه از زبان خود سیمقو بیرون افتاده آنست که مارشیمون باو گفته: «این سرزمین که اکنون کردستان نامیده میشود میهن همه ما بوده ولی جدائی در کیش ما را از هم پراکنده و باین حال انداخته: اکنون می‌باید همدست شویم و این سرزمین را خود بدست گیریم و با هم زندگی کنیم.» گفته «ما سپاه بسیج کرده ایم ولی سوار نمی‌داریم اگر شما با ما باشید چون سوار بسیار می‌داریم برویم بر سر تیریز و آنجا راه گیریم.» در این میان سواران شکاک رسیده و پشت بام‌ها را گرفته بودند. مارشیمون چون سخن خود بپایان میرساند و سیمقو باو نوید همدستی میدهد بر میخیزد که برود و سیمقو با چهره خندان او را راه می‌اندازد. اطاقی که نشسته بوده‌اند پنجره آن بادر حیات روبرو می‌بوده کالسکه مارشیمون را که جلودرنگه داشته بوده‌اند از اطاق دیده می‌شده، مارشیمون چون از در بیرون شده و بجلو

کالسه که میرسد و میخواد پابر کاب گزارد ناگهان بانگ تفنگ سیمقور خاسته و گلوله از پشت مارشیمون میخورد و اومیافتد. در همان هنگام شاکاها از پشت بامها بیکبار شلیک می کنند و آسوریان که هر یکی در پهلو ی اسب خود برده ایستاده بودند می افتند. و چنانکه گفته میشود جز یک یادوتن نمی رهند. مارشیمون که باتیر سیمقو افتاده بود هنوز جان میداشته، علی آقا برادر تیردیگری می زند و بیجانش می گرداند. <sup>۱۳۲</sup>

محمدتمدن نویسنده دیگر آذری که معاصر سمکو بود همچنین

بیان میکند: «در تاریخ ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۶ قمری (۲۵ اسفند ۱۲۹۶ شمسی/۱۹۱۸) (۱۶ مارس ۱۹۱۸ م- مترجم) مارشیمون روحانی بزرگ جیلوها (نسطوریان = نصرانی) برای ایجاد روابط حسنه و متحده با کردان نزد اسماعیل آقا سمیتگو (سردسته عده زیادی از کردان مسلح) عازم سلماس (شاهپور فعلی میان رضائیه و خوی) می رود و طی نامه ای اسماعیل آقا را که در چهریق اقامت داشت، بسلامس (کهنشهر = شاهپور فعلی) دعوت مینماید. اسماعیل آقا دعوت مارشیمون را پذیرفته، و بملاقات مارشیمون میرود، بین مارشیمون و اسماعیل آقا، درباره برنامه ایجاد روابط همکاری دوستانه و مشترکانه باقوای مسلحه مسیحیان و یک سلسله مذاکرات مربوط به آینده اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آذربایجان غربی مطرح و بررسی میشود.

پس از اتمام مذاکرات، مارشیمون بقصد مراجعت بیرون آمده میخواد سوار درشکوه شود ولی، اسماعیل آقا که قبلاً نشانی خانه ایراکه مارشیمون در آن اقامت کرده بود میدانسته و بجزئیات ساختمان آن خانه وارد بوده دستورات و تعلیمات لازم را بسواران خود دایره ترور مارشیمون صادر کرده و صد هانفر از زبده ترین تیراندازان را با خود بسلامس آورده بود آنها در مسیر درشکه مارشیمون و اطراف منزل وی (محل مذاکره) طبق قرار قبلی چنان جامیگیرند، که مارشیمون از هر طرف محاصره می شود، این بود که تامارشیمون می خواهد سوار درشکوه شود صدای طپانچه اسماعیل آقا بلند می شود و مارشیمون می افتد و در همین لحظه بسیار کوتاه صدای تفنگ محافظین سمیتگو بلند و تمام کسان مارشیمون از یاد می آیند و فقط یک یادونفر از همراهان مارشیمون نجات می یابند و خبر ترور مارشیمون را بقوای مسلحه مسیحیان میرسانند. <sup>۱۳۳</sup>

چنین کشتاری برخلاف روش جوانمردانه کردان بود و پیمان شکنی در رسمشان جایی نداشته و اگر هم بندرت روی داده باشد زشت و ناپسندیده بوده و رسوائی بزرگی بشمار آمده است. این کار سمکو در تاریخ کرد نمونه دیگری ندارد، در حالیکه در تاریخ عجم نمونه های فراوانی یافت میشود، حتی در مورد خاندان سمکو چند بار تکرار شده است. جد پدرش اسماعیل آقا و پدر بزرگش علی آقا و برادرش جعفر آقا و پدرش محمد آقا چنین ناجوانمردانه نابود شدند. سمکو در این مورد از کار کشندگان اجدادش تقلید کرده است.

نویسندگان آذری در حالیکه کشته شدن ناجوانمردانه بزرگان کرد را در تاریخ خود رشادت و زیرکی و لیاقت کار بدستان میدانند، این کار سمکورا «کاملاً نابخردانه و ناجوانمردانه و بدون مطالعه» <sup>۱۳۴</sup> می شمارند. نویسنده دیگری میگوید: «سمکو بی گمان در آن دم بفرسویه کاریهای آسوریان منطقه ارومیه نموده، تا از اعمال آنان دلتنگ و به انتقام آن کار این کار را کرده باشد...» <sup>۱۳۵</sup> پس سمکو مارشیمون را چرا کشت؟ پاسخ این پرسش را هنوز کسی نداده است. زیرا دیدار سمکو- مارشیمون و گفتگوی دوجانبه آنها و علت این توطئه سمکو زیر خاک مدفون است. سمکو خود چند سال بعد با همان نیرنگی کشته شد که مارشیمون را با آن کشت.

نویسندگان کرد از این کار سمکو ارزیابیهای گوناگونی دارند:

شماری کشتن مارشیمون را معلول اختلاف ملی آسوریان با کردان میدانند. که گویا آسوریها به سرزمین کردان چشم دوخته بودند، که بر روی آن دولتی آسوری تشکیل دهند که با کشته شدن پیشوایشان این توطئه خنثی شد. <sup>۱۳۶</sup>

برخی دیگر میگویند: سمکو بتحریک انگلیس در برابر پول این کار را کرد. منظور از آنهم این بود که راه برای رهبری آقا پطرس هموار شود. <sup>۱۳۷</sup> آرشو آن دوران بریتانیا اکنون در دسترس هر محقق قرار دارد، ولی تاکنون هیچ سندی دال بر اثبات این مطلب یافت نشده است.

برخی هم میگویند: سمکو به انتقام کشتار مردم ارومیه این کار را به خواست والی آذربایجان برای زهر چشم گرفتن از آسوریان کرد. <sup>۱۳۸</sup> زیرا همزمان با آن والی آذربایجان یک هزار تن را به بندر شرفخانه بر روی دریاچه ارومیه فرستاده بود تا آنها نیز از آن جناح یورش برند.

سمکو در گفتگویی که با مصطفی پاشا یاملکی داشته، به این موضوع اعتراف میکند و در پاسخ یکی از پرسشهایش میگوید: «پرسش: علت اختلاف و ستیزت با آسوریان چه بوده، خواهشمندم بگو، مارشیمون که صلح دوست و دوست کرد بود بحاطر چه کشته شد؟

پاسخ: لابد میدانی که ترک و روس در جنگ جهانی بر سر کردان چه آوردند! دوست دارم علت قتل مارشیمون را برایت روشن کنم؛ در هنگامه‌ای که در شمال کردستان میان ترک و ارمنی و آذری روی داد، آسوریان به ارامنه پیوستند و آنان را یاری دادند، پس از انقلاب روسیه، روس‌ها نیروهایشان را از ساوجبلاغ و ارومیه پس کشیدند و شمار بسیاری اسلحه و مهمات و توپ و تفنگ و مسلسل برجای گذاشتند که همه‌اش به آسوریان رسید. چند افسر روسی و آسوریان و برخی کاربدستان اروپائی میدانستند که ایران بعزت ضعف و کمی نیرو نمیتواند از خود دفاع کند. از اینرو آسوریان مسلح خواستند این فرصت را از دست ندهند و آذربایجان را که منطقه مهمی در میان ارامنه و ترک و فارس است تصرف نمایند... پس از آنکه آسوریان بر فارسها پیروز شدند و ندای استقلال در دادند، پیش من آمدند و طلب همکاری کردند، تا به عمق ایران بروند، من هم وعده همکاری دادم... ولی ایرانیان دریافتند که آسوریان از من یاری خواسته‌اند... نماینده‌ای از ایران آمد و از من خواست که پشت آسوریان را بگیرم و در مقابل، وعده پاداش و جبران نیکیهایم را دادند، چون میدانستم آسوریان میخواهند شمال کردستان را زیر رکاب خود قرار دهند و آنرا اشغال کنند، مارشیمون را کشتیم، ایرانیان هم قول خود را زیر پا گذاشتند. از اینرو من هم حمله کردم و ارومیه را گرفتم و کاربدستان خود را در آنجا گماردم.<sup>۱۳۹</sup>

### ۶ - ۳ به انتقام خون مارشیمون

در حال این کار سمو نتایج بدی ببار آورد. از سوئی ارومیه خود به ناحیه جنگ دینی میان آسوری مسیحی و آذری مسلمان تبدیل شده بود، کشته شدن مارشیمون کردان نیز با این جنگ در آمیخت و آنرا بیش از پیش گرم نمود. از سوی دیگر آسوریان را بیش از پیش برانگیخت، به جنگ و خونریزی پرداختند و انتقام خون مارشیمون را از مردم ارومیه گرفتند. روز شنبه ۱۷ مارس ۱۹۱۸ (- م/ ۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۶ هـ ق/ ۲۶ اسفند ۱۲۹۶ هـ ش - مترجم) مارشیمون کشته شد.

روز دوشنبه ۱۹ مارس این خبر به ارومیه رسید، آسوریان دسته دسته به شهر ریختند. روز سه شنبه ۲۰ مارس کشتار را آغاز کردند.

روز چهارشنبه ۲۱ مارس خشم و خونریزی به اوج خود رسید

تمدن میگوید: "قوای مسلحه با دریافت خبر قتل مارشیمون بی آنکه در صدد کشف علت آن برآید که چگونه کردان در آن روزها از همکاران جیلوها و قوای مسلحه بودند ناگهان مارشیمون را ترور کرده اند و یا اینکه قتل مارشیمون از طرف کردان سمیتگو چه ربطی به مسلمانان ارومیه و اطراف شهر و اهالی کهنه شهر (سلماس) دارد فرمان قتل عام مسلمانان را صادر کردند. در تاریخ هفتم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری ۲۷ اسفند ۱۲۹۶ شمسی برابر با ۲۰ مارس ۱۹۱۸ میلادی روز چهارشنبه سوری (نویسنده گرامی از آغاز پاراگراف تا اینجا از قلم انداخته و من لازم دیدم برای کامل تر شدن مطلب آنرا از روی اصل منبع عیناً نقل و در اینجا اضافه کنم - مترجم) از اول صبح، افراد قوای مسلحه در کوچه ها و محلات پراکنده شده و غفلتاً در وهله اول به خانه های علما و سادات و معارف شهر وارد و بقتل عام آنان و خانواده هایشان و غارت اموال و اثاث ایشان پرداختند در آنروز عده زیادی از علما و ملایان و سادات... بیش از ده هزار نفر مسلمان با وضع فجیع بدست مسیحیان مقتول و شهید شدند. جیلوها پس از قتل علما و سادات به سایر گروه های مردم پرداختند و هر چه از گداو غنی، صغیر و کبیر، زن یا مرد، که در کوچه و بازار دیدند، هدف گلوله قرار دادند. در این روز هولناک، بسیاری از مردم به چاهها - کهریزها - تنور منزل ها و هر جایی که پناهگاه بود، پناه برده و مخفی شدند و بهنگام هجوم جیلوها مسلح بمنازل آنان، جان سلامت بردند. در آنروز کلیه کردان که قبلاً قوای مسلحه مسیحیان، آنان را مسلح کرده بود خلع سلاح نموده همه را کشتند. در دهات و اطراف شهر نیز هر جابه مسلمانانی برخورد کردند یا کردی دیدند بی مهابا بقتل رسانیدند. با این رفتار وحشیانه بقدری مردم را مضطرب و ترسان ساختند که مسلمانان از هر صنف در خانه های خود در نقبها و چاهها مخفی شده و مدت سه روز هیچکس جرأت بیرون آمدن از منزل پیدا نکرد، و کوچه ها خلوت و محلات در یک سکوت کشنده فرورفته، و شهر قیافه گورستان متروکی بخود گرفته بود."<sup>۱۴۰</sup>

نویسندگان ارومیه شمار کشته های آن روز خونین را ۱۰ تا ۱۵ هزار تا بر آورد میکنند.<sup>۱۴۱</sup> این شماره اگر هم مبالغه آمیز باشد، ابعاد کینه و خشم و نوع انتقام عشایری ایلات آسوری را نشان میدهد. چندین هزار تن از مردم ارومیه برای حفظ جان خود جلوه خانه مستر شید، کنسول آمریکا، بیمارستان آمریکائی، بارگاه میسیون فرانسوی<sup>۱۴۲</sup> پناه بردند. زیر فشار کنسول آمریکا، آقا پطرس به آسوریان فرمان داد که از کشتار و ترعیب دست بردارند.<sup>۱۴۳</sup> ظهر روز ۲۲ مارس فرماندار ارومیه عظیم السلطنه سردار، جازد که امنیت برقرار شده، هر مسیحی که به خانه کسی رود باید بازداشت و بحکومت سپرده شود.<sup>۱۴۴</sup>

فرماندهی تیپهای مسلح آسوری طرح حمله به بارگاه سمکورا ریخت. همه نیروهای خود را آماده نمود، هر چه چهارپا در منطقه بود برای حمل مهمات جنگی گرد آورد، آقاپطرس خود فرماندهی نیروئی را بر عهده داشت که برای تصرف چهریق در نظر گرفته شده بود. نیروی دیگری نیز که میبایستی به قوشچی و اطرافش یورش برد، زیر فرمان گاسفیلد فرانسوی و یک کلنل روسی بود. آقاپطرس تنها برای بازکردن راه از میان برفها ۴۰ نفر چاق را با خود برده بود. بطور ناگهانی به چهریق یورش برد. جنگ سنگینی روی داد. مادر سمکوو یک دختر برادرش جعفر آقا کشته شدند. سمکوو نتوانست در برابر یورش آسوریان ایستادگی کند، به خاک ترکیه عقب نشست.<sup>۱۴۵</sup> آسوریان بر سر راه خود به سلماس، دیلمان-قوشچی و عسکر آباد تاختند. یورش آنان ۱۰ روز بعد از اکتشید، در نهایت سنگدلی به کشتار کورگورانه مردم و تاراج منطقه پرداختند و ناحیه سلماس را از کردان پاک کردند.<sup>۱۴۶</sup> روز ۲۰ جمادی الاول آسوریان در جشن فتح چهریق به تیراندازی پرداختند، در این بزم ۴۰ تن بیگناه کشته شدند.<sup>۱۴۷</sup> در نتیجه این رویدادها در نشست در منزل عظیم السلطنه سردار مجلسی مختلط بنام "کمسیون امنیت" برای حفظ امنیت و آسایش شهر تشکیل شد ولی این کمسیون هم کاری از دستش ساخته نبود زیرا قدرت اصلی در دست آقاپطرس و مسلحینش بود. حکومت مرکزی ایران ضعیف بود و نمیتوانست کار مؤثری برای نجات مردم ارومیه انجام دهد. آسوریان میخواستند مردم ارومیه را در گفتگوهای خویش برای فرار از مجازات و جاباز کردن برای خود، بعنوان گروگان بکار گیرند. کار بدستان تبریز نیز میخواستند وقت کشی کنند، زیرا خود نمیتوانستند بر علیه آسوریان کار چندانی انجام دهند و در همین مدت نیز شایعه آمدن سپاه ترک پخش شده بود. بویژه پس از آنکه سپاه روس از ولایات اشغال شده عثمانی عقب نشینی کرده بود و سپاه ترک به وان و ارزروم و جاهای دیگر بازگشته بود. گفتگوی کار بدستان تبریز و آسوریان ارومیه آغاز شد. عظیم السلطنه از حکمرانی دست کشید. باز از تبریز اجلال الملک که چند بار دیگر حاکم ارومیه شده بود در آنجا گمارده شد. پس از مدتی عظیم السلطنه کشته شد. آسوریان قاتلش را در همانجا بداراویختند.<sup>۱۴۸</sup>

## ۷ - آغاز یک پایان؛ یورش ترکیه و عقب نشینی آسوریان از ارومیه

روسیه شوروی از جنگ بیرون رفت و از پشتیبانی ارمنه و آسوریان دست برداشت، با حکومت ترک سرگرم سازش و با حکومت قفقاز گرفتار جنگ داخلی بود و فرصت نمیکرد آنان را یاری دهد. امیدی هم که متفقین به پرکردن شکاف روسیه در جبهه ترکیه بوسیله تیپهای مسلح آسوری داشتند نه تنها برایشان به تحقق نیوست بلکه آنان خود را در جنگ خونینی با مردم منطقه درگیر ساختند. متفقین تا میرفت بیشتر از آسوریان نومید میشدند؛ از سوئی از عهده وظیفه جنگی محوله بر نیامدند، از سوی دیگر ادامه همکاری و پشتیبانی تیپهای آسوری، که با آذریهاو کردان ساکن منطقه درگیر جنگ ملی و دینی خونینی شده بودند، دول فرانسه و بریتانیا، هم با ایران چون دولت و هم با مردم منطقه چون کرد و آذری دچار اختلاف مینمود. از اینرو کار بدستان فرانسوی و انگلیسی از دادن کمک طفره میرفتند و میخواستند تنهایشان بگذارند. انگلیسها از همان ابتدا کمک اندکی به آسوریان کرده بودند، چیز چندانی پیش آنان نداشتند که باز پس بگیرند یا عقب بکشند. فرانسویان هم در بیست و هفتم آوریل بجز کاپیتان گاسفیلد که بمیل خود آنجا ماند همگی ارومیه را تخلیه کردند. کارمندان روسی نیز بدخواست حکومت قفقاز بازگشتند. آسوریان خود با چند افسر فرانسوی و روسی که آنان هم بمیل خود باقی مانده بودند، با میسیون آمریکائی و فرانسوی تنها ماندند.<sup>۱۴۹</sup> سپاه ترک به پیشروی بسوی آذربایجان پرداخته بود. این خبر دل مسلمانان را شاد میگرد و مسیحیان را بوحشت می انداخت. از آنسو هم انگلیس برای پرکردن جای خالی روس نیروهای خود را به ایران میفرستاد. روند جنگ در جبههها بسود بریتانیا بود. نشانه سستی و شکست در میان نیروهای ترک پدیدار میشد. ولی ترکیه از مرز ایران در حال پیشروی بود. یک نیروی ترک از اشنویه گذشته به سلدوز رسیده بود. بجز تیپهای آسوری نیروی دیگری سر راهش نبود. نیروهای ترک از دوسو پیشروی کردند؛ از بایزید و ماکوو همچنین از رواندوز برای محاصره سرتاسر شرق دریاچه ارومیه. از جانب شمال سمکوو از جنوب سیدطه بانبروهای ترک همکاری میکردند. اولین زد و خورد در اواسط ماه آوریل در اطراف اشنویه میان ترکها و آسوریان روی داد.<sup>۱۵۰</sup> در سلماس و خوی چند زد و خورد دیگر انجام شد، داخل شهر ارومیه در دست آقاپطرس و مسلحینش بود. ستم و آشوب ادامه داشت. گفتگوهای آسوریان با کار بدستان تبریز سرنگرفت. همچنین مذاکراتشان با ترکهانیز بیهوده بود.<sup>۱۵۱</sup> کار بدستان تبریز برای اینکه آسوریان را از سر خود بازکنند میخواستند تشویقشان کنند که بسوی قفقاز بروند. آسوریان تا میرفت نومید تر میشدند. گاسفیلد در آن روزها نوشته است: "... ما از هر طرف در محاصره قرار گرفته بودیم... مهمات بطور محسوس رویه کاهش میرفت... تأمین آذوقه روز بروز مشکل میشد، و منطقه که از سپاه روس به فقر کشیده شده بود، دیگر توانائی تغذیه مردم عادی و ۶۵۰۰ پناهنده (جلوها و ارامنه وان) را نمیداد، قحطی و گرسنگی روز بروز بیشتر احساس میشد، و اپیدمیها (وبواتیفوس) در بین ایرانیان و مسیحیان بیداد میکرد. هر ج و مرج



روز بروز افزایش می‌یافت، مسلمانان به غارت می‌پرداختند و قتل عام دیگر قطع نمی‌گردید و... ماتممیم گرفتیم به ترکها در منطقه سلماس حمله برده، آنها را تا جلفا عقب برانیم تا بدینوسیله رابطه خود را با ما و راه قفقاز برقرار ساخته و کمک بخواهیم. ۱۵۲

در دهم ژوئیه یک هواپیمای انگلیسی در ارومیه نشست خلبان از سوی ژنرال دنستروویل فرمانده نیروهای بریتانیا در شمال ایران گسیل شده بود، تا به آسوریان ابلاغ کند، انگلیس هیچ نیروی آماده‌ئی ندارد که بیاری آنان بفرستد و دیگر باید تنها بخود متکی باشند و نیروهای بریتانیا در همدان و بخش شمالی آنجا هستند تا آنها از جنوب دریاچه ارومیه راهی برای خود باز کنند و به آنان بپیوندند. ۱۵۳

گروهی از مسلحین آسوری از بیستم ماه بسرکردگی آقاپطرس به تلاش برای بازکردن راهی بسوی بیچارو سائین قلعه پرداختند تا به نیروهای انگلیسی بپیوندند و برای آوردن کمک تلاش نمایند. سپاه ترک بسرکردگی صلاح‌الدین پاشا رفته رفته به ارومیه نزدیکتر میشد. آسوریان جرئت را از دست داده بود. امیدماندن و پایداری برایشان نمانده بود. ۱۵۴ در ۲۹ ژوئیه اگر چه فرماندهی نیروهای آسوری "اشتاب" فرمانی بزبانهای آسوری و ارمنی و روسی چاپ و منتشر کرده و از مسیحیان خواسته بود همه مسلح شوند و "بدون ترس و تأمل به حفظ جان و مال و زادگاه و تشکیلات خود اقدام و برای دفع دشمن آماده و مهیا باشند." ۱۵۵ ولی همانروز آقاپطرس از بیچار به "اشتاب" اطلاع داد که نیروهای ترک بسوی ارومیه می‌خیزند ولی حلقه محاصره آنان شکسته شده، ایشان هم می‌توانند از همان راه به بیچار عقب بنشینند. ارومیه زیر دست خودشان بود، ولی برای اینکه مردم به عقب نشینی آنها پی نبرند و گرفتار جنگ و دردمرزش شوند، در داخل شهر جاززند که دیگر آمدوشد ممنوع است و هر کس رفت و آمد کند با جان خویش بازی کرده است. ۱۵۶

شب چهارشنبه دوم اوت ۱۹۱۸ (م/ ۲۰ شوال ۱۳۳۶ هق/ ۱۱ مرداد ماه ۱۲۹۷ هـ - مترجم) آسوریان همه انبارهای مهمات جنگی را منفرجه کردند، مقداری از آذوقه و وسایل خود را آتش زدند و هر چیز ضروری یا گرانبهای را که می‌توانستند با خود بردارند و بار ارا به کنند، باشتاب در هم پیچیدند و دسته جمعی با خانواده بسوی بیچار راه افتادند. ۱۵۷ هنگام بامداد مردم شهر دریافتند که مسیحیان رفته اند و بعد از ظهر روز سوم اوت پیشاهنگ سپاه ترک، که عبارت بود از سواره کرد و آذری بدون شهر ارومیه رسید. مسیحیان طی شرایط بسیار سختی عقب نشستند. دهقان مینویسد: "این قافله چندین ده هزار نفری که نظم و ترتیبی نداشت هر چه میشنیدند که قشون عثمانی نزدیک تر میشود در رفتن عجله میکردند و برای تسهیل حرکت اثاثیه سنگین خویش را در راه ریخته و می‌خواستند جان خود را از مرگ سلامت بدربرند. در گذرگاهها و پل‌ها که عرض پلها کم بود چون همگی می‌خواستند زودتر از آنجا رد شوند اغلب سالخوردگان و اطفال برودخانه‌ها افتاده هلاک میشدند. بیماران را که یاری رفتن نداشتند زیر درختان بیابان بامید خدایا گذاشته و خود فرار میکردند. زنان و مادران که اطفال خود را گم کرده بودند ناله و شیون مینمودند. خلاصه وضع آنان خیلی رقت‌آور و غیر قابل توصیف بود، بدتر از همه جلوه‌ها و قاچاق‌های ارمنی که تاکنون موجب آن همه کشتار مسلمانان شده بودند حالا هم با پیر مردان و پیر زنان مسیحی بد رفتاری میکردند و آنان را مانع حرکت سریع خود میدانستند و می‌خواستند بهر طریق ممکن از دست آنها خلاص شوند" ۱۵۸

این کوچ نامرتب در همه جاموردیورش دشمنانش واقع میشد، چون از مهاباد دور شدند در نزدیکی میان دو آب مجد السلطنه سردار ارومیه به انتقام همشهریانش راهبر آنان بست و بسیار ارا کشت و دیگران خود را به نیروهای انگلیس در سائین قلعه رساندند. ۱۵۹

جنگ داخلی مسلمان-مسیحی در ارومیه روز جمعه ۲۲ فوریه ۱۹۱۸ آغاز شد و تا روز اول اوت ۱۹۱۸ (م/ ۲۳ جمادی الاول تا ۲۲ شوال ۱۳۳۶ هق/ ۲ اسفند ۱۲۹۶ تا ۱۰ مرداد ۱۲۹۷ هـ - مترجم) ادامه و بارسیدن سپاه عثمانی پایان یافت. یعنی ۱۵۹ روز بدر از اکتشید. در این جنگ بگفته نویسندگان ایرانی ۱۳۰ تا ۱۴۰ هزار تن از مردم ارومیه و سلماس و دوروبر آن کشته شدند ۱۶۰ و از مسیحیان هم تنها ۵۰ هزار تن به سائین قلعه رسیدند، مابقی جزعه معدودی که در جای خود باقی مانده بودند در میان راه تلف شدند. ۱۶۱ شمار کشتگان کردها روشن نیست چون کسی سرشماری نکرده است. پیداست که آنها هم دچار زیان جانی فراوانی شده‌اند. با وجود آنکه بیشتر نواحی کردستان لگدمال سپاه ترک و روس شده بودند، جنگ داخلی ارمنی و آسوری هم سربارش گردید. گمان میرود یکی از شاهدهای معتبر خود آقاپطرس باشد. وی در اعلامیه‌ای که بزبانهای آسوری و فارسی در نوزدهم آوریل ۱۹۱۸ (۷ رجب ۱۳۳۶ هق/ ۳۰ فروردین ۱۲۹۷ هـ - مترجم) برای مصالحه مسیحی و مسلمان انتشار داده، نوشته است:

"ای برادران من دلم می‌خواهد شمه‌ای از احوالات اشنویه را که خودم برای العین دیده‌ام بیان و عرض نمایم زیرا ایمنم که قلب نازک و وجدان شما باحوال حالیه آن حوالی هیچوقت رضان خواهد داد و تحمل نخواهد کرد، از آنجمله اینکه در کوچه‌ها و راه‌ها و توی خانه‌ها امیدم استخوان انسان از گوشت برهنه شده و اوصالی اسکلت و هیولای آنها از هم نگسیخته

به هیئت خود باهم مانده بود. و در آن صفحات دفن کردن انسان و نشستن در جنب ضعیفان و یا آب دادن به لبهای خشک و سوخته مریضان و یا گریه و ماتم گرفتن برای فوت نجبا و اعیان ایشان همه لغو و متروک شده خوراک سگهای آنجا گوشت انسان و غالب قوت انسان در آنجا گوشت گریه و سگ و انسان است.. دولتمندان باخر لقمه خود رسیده و رنگ و رخسارشان از گرسنگی زرد شده و کودکان قطع امید دادن نان از مرحمت و شفقت مادران کرده همه در جانی جمع شده، از عمر خود مایوس گردیده بسیار کسان میدیدم گیاه میخورند. خواستم از آنها استفسار نمایم سر خود را چنانچه هیچ جوابی نمیدادند. دانستم که از جان خود بیزار شده، هیچ اعتنائی کردند و مشغول گیاه خوردن میشدند. حتی یکی از اهالی سلدوز با اینکه اکرام مهمان در هر جا هر کس بر خود لازم میدانند باز از شدت اضطراب دو مهمان محترم خود را کشته گوشت هر دو را خورده بود. از بد بدتر بدفعا دیدم که مادران گوشت رانهای کودکان عزیز خود را خورده اند. ای فریاد و فغان، ای برادران من فریاد را بشما میرسانم برای خاطر انسانیت بزودی روزگار مصالحه را تکمیل فرمائید تا که برای سال آینده بخوردن گوشت بنی خودمان محتاج نشویم. ۱۶۲

آقای پطرس دریورش به اشنویه خود فرمانده نیروهای آسوری بود!

### حاشیه های بخش پنجم

- ۱ - الدكتور احمد سوسه، ملامح من التاريخ القديم ليهود العراق، مركز الدراسات الفلسطينية، جامعه بغداد، ۱۹۷۸، ص ۵۹؛ جرج ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه ع وحید مازندرانی، جلد اول، چاپ دوم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش، ص ۶۸۳
- ۲ - سوسه، ه. م.، ص ۶۳؛ علی دهقان، رضائیه یاسرزمین زردشت، تهران: ابن سینا، اسفند ۱۳۴۸ ش، ص ۷۰-۷۱
- ۳ - سوسه، ه. م.، ص ۱۱۹
- ۴ - برای نام کتابهای دیگر، رجوع کنید به: سوسه، ملامح من... م ن، ص ۶۱
- ۵ - ک پ ماتیف - بارمتی، الاشوریون فی الازمنه المعاصره، ترجمه بنیامین م. بنیامین، تموز ۱۹۸۴، استرالیا، این نوشته چندبار به عربی ترجمه شده ولی همه ناقص و نامرتبند.
- ۶ - سوسه، م ن، ص ۶۸ - ۷۰ و ۳۲ - ۳۳
- ۷ - ه. م.، ص ۶۸
- ۸ - رجوع کنید به: الدكتور المهندس احمد سوسه، معضل العرب و اليهود فی التاريخ، بغداد، ۱۹۸۱، ص ۵۸۴ - ۶۰۳، همچنین منبع پیشین.
- ۹ - سوسه، ملامح من... ص ۶۰
- ۱۰ - امیر شرفخان بدلیسی، شرفنامه، به کوشش محمد عباسی، تهران، علمی، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۳۰، ۵۱۰
- ۱۱ - سوسه، م ن، ص ۹۴ - ۹۵، دهقان، م ن، ص ۶۸؛ کرزن، م ن، ۶۸۳
- ۱۲ - دهقان، م ن، ص ۶۸
- ۱۳ - سوسه، م ن، ص ۱۰۲
- ۱۴ - کلودیوس جیمز ریچ، رحله ریج الی العراق فی عام ۱۸۲۰ ترجمه بهاء الدین نوری، ج ۱، بغداد، ۱۹۵۱، ص ۱۰۹
- ۱۵ - کرزن، م ن، ص ۶۸۲
- ۱۶ - ه. م.، ص ۶۹۳
- ۱۷ - سوسه، م ن، ص ۱۰۰ - ۱۰۱
- ۱۸ - بدلیسی، م ن، ص ۱۳۰
- ۱۹ - ه. م.، ص ۵۰۹
- ۲۰ - ریچ، م ن، ص ۱۹۶
- ۲۱ - ه. م.، ص ۱۹۶، (گمان میرود که نویسنده اشتباه کرده باشد، چون آنرا در ص ۲۲۱ کتاب یافتم. م)
- ۲۲ - همانجا
- ۲۳ - واسیلی نیکیتین، کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، تهران: نیلوفر ۱۳۶۶، ص ۴۱۲
- ۲۴ - ه. م.، ص ۴۱۳

- ۲۵ - اسکندر غوریانس، قیام شیخ عبیدالله شمرزینی در کردستان، به اهتمام عبدالله مردوخ، تهران: دنیای دانش ۲۵۳۶، ص ۲۰
- ۲۶- مسعود البارزانی، البارزانی والحركة التحررية الكردية، انتفاضة البارزانی الاولى ۱۹۳۱-۱۹۳۲، مطبعة خهبات، ۱۹۸۶، ص ۲۰
- ۲۷ - محمد تمدن، اوضاع ایران در جنگ جهانی اول یا تاریخ رضائیه، تهران: چاپ اسلامی، ۱۳۵۰، ص ۹۴
- ۲۸ - دهقان، م ن، ص ۱۵۱
- ۲۹ - تمدن، م ن، ص ۹۴؛ دهقان م ن، ص ۲۲۰؛ اوژن اوین، ایران امروز، ترجمه و حواشی و توضیحات از علی اصغر سعیدی، تهران: زوار ۱۳۶۲ش، ص ۱۰۴
- ۳۰ - سوسه، م ن، ص ۱۲۲؛ کرزن، م ن، ص ۶۸۸
- ۳۱ اوین، م ن، ص ۱۰۰
- ۳۲ سوسه، م ن، ص ۱۲۲
- ۳۳ - دهقان، م ن، ص ۲۱۸
- ۳۴ - دهقان م ن، ص ۲۱۹؛ تمدن، م ن، ص ۹۸؛ اوین، م ن، ص ۱۰۴؛ سوسه، م ن، ص ۱۲۲
- ۳۵ - دهقان، م ن، ص ۱۴۲
- ۳۶ - سوسه، م ن، ص ۱۲۲
- ۳۷ - دهقان، م ن، ص ۱۴۶
- ۳۸ - سوسه، م ن، ص ۱۲۰
- ۳۹ - اوین، م ن، ص ۱۰۲
- ۴۰ - سوسه، م ن، ص ۱۲۰
- ۴۱ - ه. م، ص ۱۱۹-۱۲۱
- ۴۲ - ه. م، ص ۱۱۷-۱۱۹
- ۴۳ - دهقان، م ن، ص ۲۲۰؛ تمدن، م ن، ص ۱۰۴
- ۴۴ - جلیل نهضه الاکراد الثقافیه... طبعه بیروت، ص ۱۲۷
- ۴۵ - سوسه، م ن، ص ۱۲۴
- ۴۶ - همانجا
- ۴۷ - میسیو ب نیکیتین، ایرانی که من شناختم، ترجمه علی اکبر فره‌وشی، چ ۲، معرفت، ۲۵۳۶، ص ۲۲۴
- ۴۸ - دهقان، م ن، ص ۴۸۹
- ۴۹ - تکست کامل مرامنامه: تمدن، ص ۲۰۴ تا ۲۰۷؛ همچنین بخشی از آن بطور ناقص و مجزا در: بارمتی، ص ۸۲
- ۵۰ - انقلاب سیاسی العثماني، مجله الهلال، الجزء الاول، السنه ۱۷، القاهره، ۱ تشرین اول ۱۹۰۸، القاهره، ص ۶
- ۵۱ - عبدالحمیدالثانی: "حیاته السیاسیه" مجله الهلال، الجزء الاول، السنه ۱۷، القاهره، ۱ تموز ۱۹۰۹، ص ۵۷۱
- ۵۲ - مجله الهلال ج ۱، س ۱۷، ص ۱۰
- ۵۳ - الدكتور عبدالجبار قادر غفور، "المفکر الکردی الدكتور عبدالله جودت ۱۸۶۹-۱۹۳۲" ترجمه عبدالفتاح یحیی، مجله "کاروان" ش ۴۶، بغداد، تموز ۱۹۸۶، ص ۱۴۶ أ ۱۵۳
- ۵۴ - الهلال، ج ۶، س ۱۷، ۱ مارت ۱۹۰۹، ص ۳۷۵ - ۳۷۶
- ۵۵ - د جوبار قادر، "ره‌نامه‌ی کوردو چه‌ندزانیاریه‌کی نوڤ" "مجله کاروان" ش ۳۲، بغداد، مایس ۱۹۸۵، ص ۷
- ۱۱ -
- ۵۶ - ژان ماری کازرد، ارمنستان ۱۹۱۵، ترجمه فریبرز زگر، تهران: جاویدان، آبان‌ماه ۲۵۳۵، ص ۱۷۵-۱۷۶
- ۵۷ - لینچوفسکی، م ن، ص ۵۷
- ۵۸ - نیکیتین، کرد...، ص ۴۱۷
- ۵۹ - ماتیف، م ن، ص ۷۱
- ۶۰ - ه. م، ص ۷۲

- ۶۱ - همانجا
- ۶۲ - ه.م. ص ۷۴
- ۶۳ - ه.م. ص ۷۶
- ۶۴ - دانیال متی، رویدادهای ارومیه و کردستان شمالی - دسامبر ۱۹۱۷ تا ژوئیه ۱۹۱۸ - در آرشیوهای نظامی فرانسه، مجله دراسات الکرديه - مطالعات کردی، پاریس: مرکز تحقیقات انستیتو کرد، ش ۱، ص ۳۸
- ۶۵ - اوژن اوبن، ایران امروز، ص ۹۹ - ۱۰۰
- ۶۶ - کسروی، م ن، ص ۵۹۹؛ تمدن، م ن، ص ۱۱۸
- ۶۷ - دهقان، م ن، ص ۴۶۰
- ۶۸ - ه.م. ص ۶۰۰
- ۶۹ - برای ادامه این بحث رجوع کنید به: عبدالقادر دباغی "چند دپریک له میژوو" بخش اول، "مجله کاروان" ش ۵۴، بغداد نisan ۱۹۸۷، ص ۲۱ - ۳۲، بخش دوم، ش ۵۵، آبیاری ۱۹۸۷، ص ۲ - ۷
- ۷۰ - کسروی، م ن، ص ۶۰۷
- ۷۱ - تمدن، م ن، ص ۱۲۵
- ۷۲ - احمد کسروی، م ن، ص ۶۰۵ - ۶۰۸
- ۷۳ - دهقان، م ن، ص ۴۶۷؛ تمدن، م ن، ص ۱۱۹
- ۷۴ - نیکیتین، ایرانی که من... ص ۲۰۱ - ۲۰۲
- ۷۵ - نیکیتین، کرد... ص ۴۶۶ أ ۴۶۷
- ۷۶ - کسروی، م ن، ص ۶۱۵ - ۶۱۷
- ۷۷ - تمدن، م ن، ص ۱۳۲
- ۷۸ - ه.م. ص ۱۲۵
- ۷۹ - ه.م. ص ۱۳۰
- ۸۰ - همانجا
- ۸۱ - همانجا
- ۸۲ - م ن، ص ۱۳۱
- ۸۳ - همانجا
- ۸۴ - همانجا
- ۸۵ - برای نمونه رجوع کنید به: دهقان، م ن، ص ۴۸۰؛ کسروی، م ن، ص ۶۱۳؛ تمدن، م ن، ص ۱۱۹
- ۸۶ - تمدن، م ن، ص ۱۳۱ - ۱۳۲
- ۸۷ - تمدن، م ن، ص ۱۳۶؛ دهقان، م ن، ص ۴۸۱
- ۸۸ - دهقان، م ن، ص ۴۸۱؛ تمدن، م ن، ص ۱۳۳ - ۱۳۵
- ۸۹ - ماتفیف، ص ۷۶
- ۹۰ - ه.م. ص ۷۸
- ۹۱ - نیکیتین، ایرانی... ص ۲۲۴ - ۲۲۵
- ۹۲ - متی، م ن، ص ۳۶
- ۹۳ - ه.م. ص ۳۹
- ۹۴ - نیکیتین، ایرانی... م ن، ص ۲۱۰
- ۹۵ - متی، م ن، ص ۳۶
- ۹۶ - ه.م. ص ۴۰
- ۹۷ - ه.م. ص ۴۰
- ۹۸ - نیکیتین، ایرانی... م ن، ص ۲۱۱
- ۹۹ - تمدن
- ۱۰۰ - ه.م. ص ۱۴۳

- ۱۰۱ - ه.م. ص ۱۴۵ - ۱۴۷
- ۱۰۲ - رونوشت بیانیه: ه.م. ص ۱۵۲
- ۱۰۳ - ه.م. ص ۱۵۳
- ۱۰۴ - متی، م ن، ص ۳۷
- ۱۰۵ - بنقل از متی، م ن، ص ۳۷
- ۱۰۶ - نیکیتین، ایرانی که من... ، م ن، ص ۳۶۶
- ۱۰۷ - دانیال می، م ن، ص ۴۲ - ۴۳
- ۱۰۸ - نیکیتین، ایرانی ... ، م ن، ص ۲۳۸؛ م ن، ص ۴۳
- ۱۰۹ - تمدن، م ن، ص ۱۶۰ - ۱۶۴
- ۱۱۰ - دهقان، ک ن، ص ۴۸۹
- ۱۱۱ - ه.م. ص ۵۰۹
- ۱۱۲ - ژان ماری کارزو، م ن، ص ۲۴۲
- ۱۱۳ - دهقان، م ن، ص ۴۸۳؛ کسروی، تاریخ هیجدهساله آذربایجان، ج ۲، ص ۶۸۵
- ۱۱۴ - دهقان، م ن، ص ۴۸۷
- ۱۱۵ - ه.م. ص ۴۹۵
- ۱۱۶ - متی، م ن، ص ۴۷
- ۱۱۷ - ه.م. ص ۴۷
- ۱۱۸ - دهقان، م ن، ص ۴۹۹
- ۱۱۹ - متی، م ن، ص ۴۷
- ۱۲۰ - دهقان، م ن، ص ۵۰۰
- ۱۲۱ - متی، م ن، ص ۴۷
- ۱۲۲ - دهقان، م ن، ص ۵۰۰
- ۱۲۳ - ه.م. ص ۵۰۱
- ۱۲۴ - ه.م. ص ۵۰۳
- ۱۲۵ - ه.م. ص ۵۰۴
- ۱۲۶ - تمدن، م ن، ص ۱۸۲
- ۱۲۷ - دهقان، م ن، ص ۵۰۵؛ تمدن، م ن، ص ۱۸۳
- ۱۲۸ - ه.م. ص ۵۰۶
- ۱۲۹ - ه.م. ص ۵۰۷
- ۱۳۰ - ه.م. ص ۵۰۸
- ۱۳۱ - ه.م. ص ۵۰۸
- ۱۳۲ - کسروی ، م ن، ص ۷۲۶ - ۷۲۷؛ دهقان، ص ۵۱۱ - ۵۱۲
- ۱۳۳ - تمدن، م ن، ص ۱۸۶
- ۱۳۴ - ه.م. ص ۱۸۷
- ۱۳۵ - دهقان، م ن، ص ۵۱۳
- ۱۳۶ - علاءالدین سجادی ، ش. <!--شبه کانی کورد وه کوردو ک--> ماری عتیراق، به غداد، ۱۹۵۹، ص ۲۵۱ - ۲۵۴
- ۱۳۷ ، بنقل از: متی، م ن، ص ۴۹
- ۱۳۸ - ه.م. ص ۴۹
- ۱۳۹ - این گفتگوی مصطفی یاملکی و سمکو در آرشیو بریتانیا یافته شده، استاد محمد رسول هاوار آنرا به کردی برگردانده، در مجله مام- استای کورد سوئد منتشر کرده است.
- ۱۴۰ - تمدن، م ن، ص ۱۸۸ - ۱۸۹
- ۱۴۱ - دهقان، م ن، ص ۵۱۵؛ تمدن، م ن، ص ۱۸۸ - ۱۸۹

- ۱۴۲ - دهقان، م ن، ص ۵۲۱  
۱۴۳ - تمدن، م ن، ص ۱۹۰  
۱۴۴ - دهقان، م ن، ص ۵۲۱ أ ۵۲۲  
۱۴۵ - تمدن، م ن، ص ۱۹۳ ؛ دهقان، م ن، ص ۵۳۲ - ۵۳۳  
۱۴۶ - متی، م ن، ص ۵۰  
۱۴۷ - دهقان، م ن، ص ۵۲۵  
۱۴۸ - م.هـ، ص ۵۲۷  
۱۴۹ - متی، م ن، ص ۵۲  
۱۵۰ - م.هـ، ص ۵۳  
۱۵۱ - تمدن، م ن، ص ۲۶۷  
۱۵۲ - متی، م ن، ص ۵۳  
۱۵۳ - متی، م ن، ص ۵۳؛ تمدن، م ن، ص ۲۹۲  
۱۵۴ - دهقان، م ن، ص ۵۳۲،  
۱۵۵ - تمدن، م ن، ص ۲۹۹  
۱۵۶ - م.هـ، ص ۳۰۰ - ۳۰۱  
۱۵۷ - م.هـ، ص ۳۰۲  
۱۵۸ - دهقان، م ن، ص ۵۳۷  
۱۵۹ - همانجا  
۱۶۰ - م.هـ، ص ۵۳۹  
۱۶۱ - م.هـ، ص ۵۴۰  
۱۶۲ - تمدن، م ن، ص ۲۱۷

۶ - سمو یاغیگری عشیره‌ای یا جنبش ملی

۱ - /یران در امور آن دوران جهان

۱ - ۱ جنبش مشروطه ۱۳۲۴ (۱۳۲۴ هـ/۱۲۸۵ هـ/۱۹۰۶ م - مترجم)

ستم بدون بازپرسی کاربردستان رژیم ایران مردم را بستوه آورده بود. آخوندهای شیعه بر منبر مساجد، بویژه در مناسبت‌های دینی محرم و رمضان به گفتگو دربارهٔ برخی کاربردستان گمرک و بی احترامی آنان به دین و آخوندها پرداختند. بازرگانان شکایت نامه‌ای برای عین‌الدوله صدراعظم ایران نوشته از بالا بودن تعرفهٔ گمرک نالیده و تقاضای کاهش آنرا داشتند. عین‌الدوله و کاربردستان گمرک در یک نشست با نمایندگان بازرگانان بجای توجه به خواسته‌هایشان به آنان ناسزا گفتند و بر همان نرخ تعرفه پافشاری کردند. بازرگانان با آگاهی برخی از آخوندها بازار را بستند و به عبدالعظیم پناه بردند. در این زمان مظفرالدین شاه به اروپا رفت. پسرش محمدعلی میرزا از تبریز به تهران آمده بود که تا هنگام بازگشت شاه بجای او بنشیند. محمد علی میرزا اعتصاب را با زبان خوش شکست و وعده داد پس از بازگشت شاه خواسته‌هایشان را برآورده کند. در این مدت رویداد مهمی بجز کشتن جوهر آقای شکاک (در تبریز و بفرمان ولیعهد) بوقوع نپیوست، ولی دو آخوند بزرگ و منتقد تهران؛ سید محمد طباطبائی و سید عبداللّه بهبهانی از آغاز سال ۱۳۲۳ (- هـ/ ژوئن ۱۲۸۳ هـ/ آغاز ۱۹۰۵ م - مترجم) مخفیانه برای رویارویی با ستم صدراعظم و دیگر درباریان با هم متحد شده بودند. سفر شاه و همراهانش ۴ ماه بدر از کشید، ایران در تنگنای اقتصادی دشواری بسر میبرد، در حالیکه آنان در این سفر پول هنگفتی خرج کرده بودند. این سخن ورد زبان همگان بود.

عین‌الدوله و حاکم تهران بعزت اعتصاب پیشین، از بازرگانان آنجا کینه بدل داشتند و بدنبال فرصتی می‌گشتند که از آنان انتقام بگیرند. گرانی بهای قند را بهانه کردند و چند تن از مردان نامدار را به چوب و فلک بستند. اینکار بازار را به خروش درآورد. بازاریان دکان‌ها را بستند و در مسجد شاه گرد آمدند و دادخواهی خود را نزد آخوندها بردند. آخوندها دو دسته بودند؛ دسته‌ای از جمله امام جمعه تهران از عین‌الدوله و درباریان پشتیبانی می‌کردند. دسته دیگر بر هری طباطبائی و بهبهانی از مردم و بازرگانان حمایت مینمودند. امام جمعه با توطئه‌ای زیرکانه این گروه‌ها را در هم ریخت و کم مانده بود به آشوب خونینی بینجامد. طباطبائی و بهبهانی و هواخواهان‌شان تهران را ترک کردند و به عبدالعظیم پناه بردند. دولت به زور مردم را به گشودن بازار واداشت. فرمان داد هشد هر مغازه‌ای که بسته باشد تاراج شود.

نزدیک به دوهزار تن از آخوندها و عاظو طلاب دینی و شماری بازرگان در عبدالعظیم گرد آمده بودند. در تهران برای هم‌نوایی با آنان گاهگاهی بازار بسته میشد. کاربردستان بزور مغازه‌ها را می‌گشودند. قضیه تا میرفت بغرتر می‌شد. گفتگوی مستقیم اعتصابیون با عین‌الدوله نتیجهٔ موفقیت‌آمیزی نداشت. آنان خواسته‌های خود را از راه سفیر عثمانی برای شاه فرستادند. مهمترین این خواسته‌ها تأسیس عدالتخانه در سرتاسر ایران بود. سفیر عثمانی بوسیلهٔ مشیرالدوله وزیر امور خارجهٔ ایران خواسته‌ها را به شاه رسانید. هر چند عین‌الدوله و دیگر درباریان را خوش نیامد ولی شاه با تأسیس عدالتخانه موافقت و باخط خود بترتیب زیر فرمان صادر کرد:

"جناب اشرف اتابک اعظم - چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده‌ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود و مهمی واجب تراست و این است بالصراحه مقرر می‌فرمائیم برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود و بوجهی که میان هیچیک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاست بطوریکه در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرف‌داری‌های بی‌وجه قطعاً و جماً ممنوع باشد. البته بهمین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آنرا ترتیب و بعرض برسانید تا در تمام ولایات دائرو ترتیبات مجلس آنهم بوجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علمای اعلام که باعث مزید دعاگوئی ماست همه وقت مقبول خواهد بود همین دستخط مارا بعموم ولایت ابلاغ کنید - شهر ذی القعدة ۱۳۲۳ (- هـ/ آذرماه ۱۲۸۴ هـ/ دسامبر ۱۹۰۵ م - مترجم)

عین‌الدوله و بسیاری از کاربردستان دیگر دولت با تأسیس عدالتخانه مخالف بودند. پس از فروکش کردن خروش مردم نگذاشتند فرمان شاه اجرا شود. بلکه به کشتار و تعقیب آزادیخواهان و تبعید آنان از تهران پرداختند. جنبش درخواست "عدالتخانه" دوباره گسترش یافت. مردم و آخوندها گشته شدن یک سید آزادیخواه را دستاویز گرد همائی و اعتصاب در مسجد "آدینه" برای درخواست ایجاد "عدالتخانه" قرار دادند. نیروهای دولت آنانرا محاصره کردند و نگذاشتند به ایشان آب و خوراک برسد. اعتصاب زیر فشار دربار سرنگرفت، هم بازاریان و هم بسیاری از کسانی که در آدینه گرد آمده بودند پراکنده شدند، ولی شاه به آخوندها اجازه داد آزادانه به هر جاکه می‌خواهند بروند. آنانهم دسته‌جمعی به قم کوچ کردند.

در آن دوران در ایران بست نشستن مرسوم بود. کسیکه مشکلی میداشت به امامزاده، مسجد، منزل مجتهدین، تلگرافخانه یا سرای سفارت و کنسولگری دول بیگانه پناه میبرد و بزرگان برای چاره مشکل خود نزد دولت شفیع قرار میداد. روزیست و دوم جمادی الاول پنجاه تن از بزرگان و طلاب دینی به سفارتخانه بریتانیا در تهران پناه بردند و "بست نشستند" مردم که دیدند سفارت آنان را پناه داد روز بروز بیشتر میشدند. هر قشر و طبقه اجتماعی در داخل باغ سفارت برای خود چادری برپا داشت. شمار بست نشینان از ۱۳ هزار نفر گذشت. بازار تهران بطور کامل بسته شد. بست نشینان از راه "قائم بالاعمال" بریتانیا خواسته های خود را برای دربار فرستادند. این خواسته ها ابتدا عبارت بودند از:

اول - معاودت علمای مهاجرین بطهران.  
دوم - اطمینان بر اینکه احدی را بیبها نخواستند گرفت و شکنجه نخواستند کرد.

سوم - امنیت مملکت، چه امروز کسی دارای مال و جان خود نیست.

چهارم - افتتاح عدالتخانه که از طبقه علمای و تجار و سایر اصناف برای رسیدگی در مراجعات شرکت در آن داشته باشند.

پنجم - قاتل دوسید بزرگوار را قصاص نمایند.<sup>۲</sup>

عین الدوله خواسته های شان را رد کرد. اعتصاب آنان در باغ سفارت، اعتصاب آخوندها و طرفداران شان در قم و بستن دکان و بازار تهران ادامه داشت. بست نشینان چون از پشتیبانی مردم اطمینان یافتند، خواسته های شان را فزونی بخشیدند. باز هم آنها را بشرح زیر بوسیله شارپ به شاه دادند.

اول - بازگشت علمای اعلام

دوم - عزل شاهزاده اتابک

سوم - افتتاح دارالشوری

چهارم - قصاص قاتلین شهدای وطن

پنجم - عودت مطرودین<sup>۳</sup>

محمد علی میرزا هنوز ولیعهد بود. با عین الدوله اختلاف داشت. عین الدوله میخواست بجای او کس دیگری را ولیعهد کند. او نیز میخواست خود شاه شود. برای جلب حمایت آخوندها و مردم تلگرافی از تبریز به پشتیبانی از خواسته های بست نشینان برای شاه فرستاد. آخوندهای تبریز را نیز واداشت که آنها نیز به حمایت از خواسته های بست نشینان تلگرافی برای شاه بفرستند. شاه با تقاضای محمد علی میرزا موافقت کرد و طی فرمان زیر مشروطه را اعلام نمود:

"جناب اشرف صدر اعظم

از آنجا که حضرت باری تعالی جل شانه سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف با کفایت ماسپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهادراین موقع که رأی و اراده همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشییید و تایید میانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور در دوائر دولتی و مملکتی بموقع اجرا گذارد ه شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بانتهاب طبقات مرقومه در دار الخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهم امور دولتی و مملکتی و مصالح عالی مشاوره و مذاقه لازم را بعمل آورده و بهیئت وزرای دولت خواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که بصره همایونی موشح و بموقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهند نمود که بصره ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و با اصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نمایند و نیز مقرر میداریم که سواد و دستخط مبارک را اعلان و منتشر نماید تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما تمام اراجع بترقی دولت و ملت ایران است کامیابی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی دوام این دولت و این نعمت بی زوال باشند.

د - صاحبقرانیه بتاريخ چهاردهم شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴ هجری، در سال یازدهم سلطنت ما<sup>۴</sup>

این فرمان برای مشروطه خواهان کافی نبود، از اینرو به اعتصاب پایان ندادند تا شاه فرمان دیگری بدین شرح صادر نمود:

"جناب اشرف صدراعظم

در تکمیل دستخط سابق خودمان در مورخه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ (- هق/ ۱۰ مرداد ماه ۱۲۸۵ هس/ ۱/ اوت ۱۹۰۷ م- مترجم) که امر و فرمان صریحاً در تأسیس ملت فرموده بودیم مجدداً برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله



همیون موافق باشند امرو مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را بشرح دستخط سابق ما صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزاء مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضاء منتخبین بطوریکه شایسته ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که بشرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظام نامه مزبور این مقصود مقدس صورت انجام پذیرد.<sup>۵</sup>

پس از انتشار این فرمان بزم و شادی برپا شد، بست نشینان به اعتصاب پایان دادند. مغازه ها گشوده شد. آخوندها و هواخواهان شان پیروز ماندانه از قم بازگشتند.

در بیست و هفتم جمادی الثانی نزدیک به دو هزار تن از آخوندها، درباریان، وزیران، سران جنبش و مردم دیگر در "مدرسه نظام" در تهران برای تشکیل مجلس موقت جهت تهیه "نظامنامه انتخابات" جمع شدند.

شاه در نوزدهم رجب "نظامنامه انتخابات" را توشیح کرد، این نظامنامه مردم را به ۶ طبقه تقسیم کرده بود؛

شاهزادگان و قاجاریان، علما و طلاب، اعیان، بازرگانان، زمینداران و دهقانان، پیشه‌وران،

در ماهشوال همانسال در تهران برای مجلس شورای ملی انتخابات عمومی انجام گرفت. برای تهران ۶۰ نماینده در نظر گرفته شده بود؛ چهار نماینده برای شاهزادگان، ۴ نماینده برای علما و طلاب، ۱۰ نماینده برای بازرگانان، ۱۰ نماینده برای زمینداران و دهقانان، ۳۲ نماینده برای پیشه‌وران.

در ۲۴ ذی القعدة سال ۱۳۲۴ (- هق/ ۱۷ دیماه ۱۲۸۵ هس/ ۷ ژانویه ۱۹۰۷ م- مترجم) مجلس "قانون اساسی" را

در ۵۰ ماده تصویب کرد، شاه و ولیعهد محمد علی میرزا آنرا امضاء کردند. بدین ترتیب ایران از

یک رژیم "پادشاهی اتوکراتیک" به یک رژیم "پادشاهی قانونی" تبدیل شد. چند روز پس از آن مظفرالدین شاه درگذشت و محمد علی میرزا بجای او شاه ایران شد.

این رویدادهای مهم در تهران بوقوع پیوسته بودند، در حالیکه دیگر شهرهای ایران آرام و بیصدا بودند، جنبش مشروطه به هیچکدام از آنها نرسیده بود. دربار نمیخواست جنبش گسترش یابد بلکه میخواست در همان تهران بماند. ولی پس از گزینش نمایندگان تهران، شهر تبریز بپاخواست، صدها تن به سرای کنسولگری بریتانیا ریختند و درخواست میکردند مشروطه آذربایجان را هم شامل شود، شاه موافقت کرد مشروطه در آنجا نیز به اجرا درآید. اینبار شهرهای دیگر نیز دست بکار شدند.

جنبش مشروطه در آغاز دچار چند مسأله دشوار شد. ناسازگاری میان مشروطه خواهان و دربار کار بدستان ستمگر،

ناسازگاری میان مشروطه خواهان و آخوندهای مشروعه خواه، اگرچه بریتانیا طرفدار مشروطه بود و حتی دیپلماتهای آن

کشور خواسته‌های مردم ایران را به شاه و دربار رسانده بودند، ولی روسیه بسختی با آن مخالف بود. گذشته از اینها ترکیه نیز بیپناه مسأله مرزی با همکاری طوایف کرد از سوی ساوجبلاغ و ارومیه به کردستان ایران لشکر فرستاد.

مجلس در ماه ربیع الثانی ۱۳۲۵ (- هق/ اردیبهشت ۱۲۸۶ هس/ ژوئیه ۱۹۰۷ م- مترجم) قانون "ایالتی و ولایتی" را

تصویب و آنرا به بخشی از قانون اساسی تبدیل نمود. بنابراین قانون ایران به ۴ ایالت: آذربایجان، خراسان، فارس، کرمان تقسیم میشد. هر یک از این ایالات "انجمن برگزیده و ویژه خود را میداشت. جاهای دیگر نیز ولایات بشمار می‌آمدند. مسأله ملی

در ایران مانند ترکیه دشوار نبود یا هنوز به آن حد نرسیده بود. در حالیکه بدنبال "انقلاب عثمانی" مسأله ملی و دینی در ترکیه

ظهور کرد. در ایران اگرچه مانند ترکیه چند ملیتی و چند دینی بود، مسأله ملی و مذهبی پس از انقلاب مشروطه سر بر نیارودو کار بدستان دولت و سران انقلاب هیچ برنامه‌ای برای شیوه برخورد با مسأله ملی خلقهای ایران و مسائل دینی و مذهبی

آنان نداشتند.

جنبش مشروطه دستاورد مکرراتیکی بود برای همه خلقهای ایران، ولی مشکل ملی و مذهبی کردها را چاره نکرد. کرد

از لحاظ ملی با ملت مسلط ایران جدائی داشت، از نظر دینی اکثریت کردها سنی مذهب بودند و مذهب رسمی دولت شیعه

بود. کردها از هر دو جهت احساس ستم میکردند. این نیز زمینه را برای شورش در میان آنها آماده میکرد. در تقسیم ایران

به چهار ایالت میشد چون شیوه‌ای از حل مسأله ملی و مذهبی کردان، همه مناطق کردنشین را ایالت پنجم قرار داد و به آن

مقداری اختیارات خود مختاری تفویض کرد.

## ۱-۲-۱- اتفایه ۱۹۰۷ انگلو روسی (- م/ ۱۳۲۵ ه- ق/ ۱۲۸۶ ه- ش- مترجم)

بیش از یک قرن استراژی روس و بریتانیا درباره ایران متضاد و ناسازگار بود، روسیه میخواست ایران را ببلعد و چند

منطقه گسترده آنرا به آرامی و طی چند جنگ یکی پس از دیگری تصرف نموده بود. بریتانیا میخواست ایران چون سدی میان منطقه نفوذ او و سلطه روسیه و آبهای گرم باقی بماند. سرانجام هر دو در برابر خطر گسترش آلمان توافق کردند که اختلافات خود

رابر سرتبت و افغانستان و ایران حل کنند. درسی و یکم اوت ۱۹۰۷ (م- ۲۲ رجب ۱۳۲۵ هـ/ ۹ شهریور ۱۲۸۶ هـ- مترجم) توافقنامه‌ای در این باره امضاء کردند. در مقدمه این توافقنامه آمده است:

«چون دولتین بریتانیا و روسیه با هم حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران را عهده دار شده‌اند؛ از آنجاکه هر دو حقیقتاً به حفظ آرامش و آسایش در سرتاسر خاک این کشور و استقرار همیشگی امتیازاتی یکسان در امور بازرگانی و صنعتی همه خلقهای دیگر در این بخش از جهان علاقمندند. از آنجاکه هر کدام از دولتین بدلیل جغرافیائی و اقتصادی اهمیت ویژه‌ای برای حفظ آرامش و آسایش در برخی از ایالات ایران قائلند که همسایه دور و نزدیک روسیه یا بریتانیای کبیرند و (از جانب مرز افغانستان و بلوچستان)، همچنین از آنجا که هر دو دولت (بریتانیای کبیر و امپراطوری روسیه) میخواهند خود را از هرگونه دلیلی که ممکن است موجب بر خورد منافع ویژه آنان در ایالات مذکور در بالا شود بدور باشند، بر سر موارد و شرایط زیر توافق رسیدند.

م- ۱- دولت بریتانیای کبیر قول میدهد در آن سوی خطی که از قصر شیرین تا صفهان و یزد و خاف امتداد می‌یابد و در نهایت به نقطه‌ای واقع در محل تقاطع خطوط مرزی روس و افغان میرسد، هیچ‌گونه امتیازات سیاسی و بازرگانی مانند راه آهن، بانک، تلگراف، شاهراه، حمل و نقل، بیمه و غیره را برای خود و تبعه خویش یا تبعه کشور ثالث درخواست نکند. در عین حال هیچ‌گونه مخالفتی با گرفتن این گونه امتیازات از سوی دولت روسیه در منطقه مذکور بطور مستقیم یا غیر مستقیم ابراز نشود.

م- ۲- دولت روسیه نیز قول میدهد که در منطقه واقع در آن سوی خطی که در مرز افغانستان از گزیک شروع میشود و از بیرجند و کرمان عبور میکند و به بندر عباس ختم میشود، هیچ‌گونه امتیازات سیاسی و بازرگانی مانند راه آهن، بانک، تلگراف، شاهراه، حمل و نقل، بیمه و

غیره برای خود و تبعه خود یا تبعه کشور ثالث درخواست نکند و در مقابل کسب چنین امتیازاتی از جانب دولت انگلیس در منطقه مذکور هیچ‌گونه مخالفت مستقیم یا غیر مستقیم ابراز ندارد.

م- ۳- دولت روسیه قول میدهد که بدون موافقت قبلی با بریتانیای کبیر هیچ‌گونه مخالفتی با اعطای امتیاز به تبعه بریتانیا (از هر نوعی که باشد) در منطقه‌ای که میان مناطق نفوذ طرفین واقع شده (منطقه بیطرف) ابراز ندارد. دولت بریتانیای کبیر قول میدهد که همان حقوق را برای تبعه روس قائل شود که خواهان کسب امتیازاتی در منطقه‌اند. هر نوع امتیازاتی که دولتین روسیه و بریتانیا یا تبعه آنان قبلاً در مناطق ۱ و ۲ (مناطق نفوذ روس و بریتانیا) دارند بقوت خود باقیست.

نواحی و شهرهایی که بموجب این توافق در منطقه نفوذ روس قرار می‌گرفتند عبارت بودند از: قصر شیرین، کردستان، کرمانشاه، تمام آذربایجان (یا مناطق کردنشین آن)، خراسان، گرگان، مازندران، گیلان، اراک، قم، ساوه، یزد، نائین، اصفهان، بروجرد، تهران، قزوین، زنجان و همدان.

منطقه نفوذ انگلیس نیز عبارت بود از: کرمان، بلوچستان، چابهار و نواحی تنگه هرمز و بندر عباس منطقه بیطرف نیز: قاینات، خوزستان، فارس، لرستان، بختیاری، چهارمحال، بوشهر را در بر می‌گرفت.<sup>۴۶</sup> اگرچه این پیمان خشم و کینه آزادخواهان را برانگیخت، ولی روسیه از ۱۹۱۱ (م- ۱۳۲۹ هـ/ ۱۳۲۹ هـ/ ۱۲۹۰ هـ- مترجم) نیروهای خود را به ولایات شمالی ایران فرستاد و دهها کنسولگری و مرکز بازرسی دایر کرد و شهروندان را به امور بازرگانی پرداختند. بریتانیای نیز به جنوب ایران نیرو فرستاد.

### ۱ - ۳ پروژۀ تقسیم ایران

با آغاز جنگ جهانی، ایران بیطرفی خود را اعلام کرد، ولی چنان ضعیف شده بود که هیچ‌یک از طرفهای جنگ آن را رعایت نکردند و موقعیت جغرافیائی آن را در مابین طرفهای جنگ قرار داده بود. از این رو بخش گسترده‌ای از آن به میدان لشکرکشی ترک، روس و انگلیس تبدیل شده بود و پایگاه نیروهای بیگانه در آن قرار داشت. طرفین جنگ بسیار کوشیدند ایران را به سود خویش درگیر سازند ولی حکومت این کشور با وجود چندبار تغییر وزیرانش همچنان تا پایان جنگ بیطرف ماند.

دول اروپائی بر سر تقسیم جهان جنگیده طی سالهای جنگ در پشت پرده بایکدیگر یک سلسله پیمان سری در این باره منعقد کرده بودند، همچنانکه بر سر تقسیم قلمرو ترکیه بتوافق رسیدند بر سر تعیین سرنوشت ایران هم بایکدیگر کنار آمدند. طی نامه‌ای که در ماههای مارس و آوریل سال ۱۹۱۵ (م- جمادی الاول و جمادی الثانی ۱۳۳۳ هـ/ فروردین و اردیبهشت ۱۲۹۴ هـ- مترجم) میان پترزبورگ، لندن، و پاریس رد و بدل شدند و «توافقنامه استانبول» نامیده میشود، دگرگونیهای در توافق ۱۹۰۷ (م- ۱۳۲۵ هـ/ ۱۲۸۶ هـ- مترجم) انگلو روس بشرح زیر انجام گرفت:

الف - روسیه قبول کرد که منطقه بیطرف به منطقه نفوذ بریتانیا ملحق شود

ب - در مقابل بریتانیا هم موافقت نمود که بنفع روسیه سه دگرگونی در آن انجام شود: اولی - نواحی همسایه شهرهای یزد و اصفهان به منطقه روسیه ملحق شود. دومی - بخشی از خاور دور در منطقه بیطرف که همسایه ارضی افغانستان است به منطقه روس افزوده شود. سوم اینکه روسیه در منطقه نفوذ خود آزادی عمل کامل داشته باشد، بمعنی دیگر موافقت هم پیمانان خود را برای تصرف سهمیه خود در ایران بدست آورده بود.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ (-) م/ذیحجه ۱۳۳۵ هق/مهرماه ۱۲۹۶ هـ - مترجم) همه نقشه های روسیه و بریتانیا و فرانسه را برهم زد، ایران را از تجزیه نجات داد و حتی نیروبخشیدن حکومت ایران و حفظ استقلال آن در برابر نیروهای امپریالیستی بخشی از سیاست شوروی در منطقه شده بود. بسود آن کشور نبود که ایران تضعیف یا تقسیم شود و بدست بریتانیا یا هر دشمن دیگری بیفتد، بلکه سودش در این بود که نیرومند باشد و در برابر نفوذ بریتانیا و آمریکا و فرانسه پایداری کند.

سران انقلاب اکتبر از روزهای اول، همه پیمانهای نهانی و آشکار میان روسیه و دول دیگر را بر ملا ساختند. جنگ با ترکیه را متوقف کردند و نیروهایشان را از ایران پس کشیدند و وعده دادند که از همه بدهیها و امتیازات عصر قیصر درگذرند و در سیاست روسیه که بر آینده سیاسی ملیتهای منطقه بویژه ارمنی و آسوری و کرد و آذری مستقیماً کارگرمیافتد، دگرگونیهای اساسی ایجاد کنند. اهمیت ایران چون همسایه شوروی به همان اندازه که در استراتژی آن کشور فزونی یافت، در استراتژی بریتانیا و همه دول امپریالیستی نیز روبه ازدیاد رفت. بریتانیا که بعلمت بیرون رفتن روسیه از جنگ دیگر نتوانست توافق ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ (-) م/۱۳۲۵ و ۱۳۳۲ هق/۱۲۸۶ و ۱۲۹۴ هـ - مترجم) را در مورد تقسیم ایران اجرا نماید و میخواست توافق دیگری را بر ایران تحمیل کند و عملاً آن کشور را زیر سلطه خود قرار دهد.

#### ۱ - ۴ - دیدگاه ایران درباره حل مسأله کرد

مسأله کرد بدنبال توقف جنگ چون قضیه سیاسی مشخصی میان آمد. با حمایت بریتانیا در کردستان جنوبی یک اقتدار کردی که پایتختش سلیمانیه بود تأسیس و شیخ محمود حکمران کردستان گردید. شماری از رؤسای طوایف کردستان ایران باشیخ محمود هم نوا و همکار بودند. در ترکیه "جمعیت تعالی کردستان" برای استقلال کردستان بانمایندگان متفقین و باعالی در استانبول و کنفرانس صلح پاریس به فعالیت و گفتگو پرداخت. سمکوناحیه گسترده ای را در شمال غربی ایران زیر سلطه خود در آورده بود و روز بروز اقتدارش فزونی می یافت. میهنپرستان کردستان در استانبول و پاریس و سلیمانیه امیدوار بودند در همه بخشهای کردستان یک دولت کرد ایجاد شود و آرمانهای ملی خود را در گفتگوهایشان بروشنی بروز میدادند و از کسی پنهان نمی کردند.

در ایران چند میلیون کرد میزیستند و بخش پهناوری از خاک کردستان جزو سرزمین ایران بود، از اینرو همه فعالیتهای کردی بر آن کارگرمی افتاد، درباره کاربردستان ایران هیچ برنامه ای برای مسأله ملی خلقهای آن کشور نداشتند. حتی هیچیک از اعضای مجلس شورای ملی هرگز این مسأله را ابمیان نیاوردند. در آن دوران که مسأله کرد به این گرمی بمیان آمده بود، کاربردستان ایرانی در فکراین بودند این مسأله را در منطقه با الحاق کردستان عثمانی به ایران حل کنند.

ایران بوسیله انقلاب اکتبر از فروپاشی و تجزیه رهائی یافته بود. ترکیه شکست خورده در خطر تجزیه و فروپاشی بود. دولت های برنده سرگرم تحقق توافقیهای نهانی دوران جنگ و چگونگی تقسیم قلمرو عثمانی بودند. درباره ایران انتظار داشت با پشتیبانی بریتانیا در کنفرانس صلح پاریس مرزهای شمالی و غربی شان چنان دستکاری شود که ترکستان و کردستان ضمیمه ایران گردند.

در حوالی انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ (-) م/۱۳۳۷ هق/۱۲۹۸ هـ - مترجم) این وسوسه به سرکاربردستان ایرانی افتاده بود و امیدوار بودند بریتانیا بیاس پذیرفتن این قرارداد، از ایران حمایت کند و این خواسته ها را در کنفرانس صلح مطرح سازد. سر پرسی کوکس از سوی حکومت بریتانیا در یکی از ضمایم قرارداد وعده اش را داده بود. نصرالدوله وزیر خارجه ایران در دیدارهایش از لندن و پاریس به پیجویی این قضیه پرداخت. وی در ملاقات بالرد کرزن صراحتاً درباره این مسأله بحث کرده است. کرزن در نامه ای بتاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۱۹ (-) م/۱ صفر ۱۳۳۸ هق/۳ آبان ماه ۱۲۹۸ هـ - مترجم) نوشته است: "وزیر امور خارجه ایران (شاهزاده نصرالدوله) ضمن دیدار اخیرش از لندن، در شانزدهم همین ماه به وزارت امور خارجه آمد و اظهار داشت که پس از مراجعت به لندن - در معیت شاه - بلاشک خواهد توانست درباره اصلاح خطوط مرزی ایران .... بامن مذاکره و تبادل نظر کند.

۱- حضرت والا در آن جلسه اظهار نظر کرد که از نظر تسهیل کار دولت ایران، فوق العاده برایش مفید و مغتنم خواهد بود اگر دولت بریتانیا قبلاً نظر خود را درباره وضع آتی این دو: (الف) ترکمنستان، (ب) کردستان، که هر دو با ایران مرز مشترک دارند روشن سازد.

۳- در رابطه با کردستان، حضرت والا اعلام داشت بنظری اشتباهی است بزرگ که انسان از کردستان ایران یا کردستان ترکیه صحبت کند چون به حقیقت فقط یک کردستان وجود دارد و لذا هر نوع خط به اصطلاح مرزی که میان این دو ایالت کشیده شود خطی کاملاً موهوم خواهد بود. شاهزاده ضمن صحبت‌های خود، این راهم اظهار داشت که اگر دولت بریتانیا رسماً اعلام دارد که از نظر گاه سیاست منطقه‌ای آنها شق دیگری جز همین شق- پذیرفتن موجودیت کردستان واحد - قابل قبول نیست، آنوقت او و حکومت ایران هر دو حاضرند عرض حال کشورشان را طوری تنظیم کنند که کاملاً بانظر دولت انگلستان وفق دهد بشرطی که حرفها و نفوذ دول ایران در این منطقه واحد از اولویت خاصی برخوردار باشد،....<sup>۷</sup>

نصرت الدوله در سیزدهم نوامبر ۱۹۱۹ (- م/ ۲۰ صفر ۱۳۳۸ هـ/ق/ ۲۲ آبانماه ۱۲۹۸ هـ- مترجم) دیدار دیگری با کرزن داشت. در این دیدار یادداشت مفصلی درباره دعای ارضی ایران و نقشه‌ای از نقاط مورد تقاضا را تقدیم نمود. لرد کرزن در نامه‌ای به همان تاریخ درباره این یادداشت و گفتگو برای سرپرسی کاکس نوشت میگوید: "... پیشنهاد اول نصرت الدوله مربوط می‌شد به اصلاح خطوط مرزی ایران در ناحیه غرب کشور که لازمه اش بریدن بخشی از خاک کردستان عثمانی و الحاق آن به کردستان ایران است نقطه شروع این تغییرات، غرب دریاچه ارومیه است که دامنه اش درست به قلب و مرکز کردستان عثمانی کشیده می‌شود."<sup>۸</sup>

نصرت الدوله در یادداشتی رسمی که به لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا داده بود درخواست کرده بود که بریتانیا در کنفرانس صلح از ایران پشتیبانی نماید تا بخش گسترده‌ای از اراضی کردستان عثمانی ضمیمه ایران شود.<sup>۹</sup> نامه دیگری از او که می‌خواهد روابط خواسته‌های ایران را به کرزن ثابت کند نوشته است:

"کردها به تعداد کثیری ایلات و عشایر بومی تقسیم شده‌اند و همگی نسبت به هم حسادت و همچشمی دارند. این اقوام کرد هرگز در گذشته تشکیل ملت نداده‌اند و بعید است که در آتی بتوانند از این امکان برخوردار گردند یا اینکه در داخل یک واحد سیاسی شکل یابند. بازگشت این نواحی کردنشین به ایران یعنی به کشوری که نفوذش میان عشایر کرد با تأثیر قوتی محسوس اعمال شده و آثار و نتایج مفید خود را در تطلیف روحیات آن عده از کردها که در مناطق مکرری، گروس، و صحنه تحت قاپو شده‌اند به نحوی آشکار نشان داده، خودمی تواند راه حلی برای این مسأله دشوار باشد. مخصوصاً از این لحاظ که بسیاری از اقوام و عشایر کرد هم‌اکنون در سراسر ایران زمین پراکنده‌اند. کردها هرگز زیر سلطه ارمنیان نخواهند رفت، به عکس یگانگی نژاد و مذهب و زبان، و علایقی که از این سه رهگذر با ایرانیان دارند آنها را به طبع به ایران نزدیک خواهد کرد."<sup>۱۰</sup>

لرد کرزن در مورد مسأله کرد، در پاسخ یادداشت‌های ایران در نامه‌ای به تاریخ ۲۸ نوامبر برای سرپرسی کاکس مینویسد: "... طبق اطلاعی که به ما رسیده، تمام کوهستان‌های اطراف ارومیه تحت تسلط راهزنی کرد بنام سمیتقو قرار دارد که مشغول تاخت و تاز دائمی در داخل مرزهای ایران است و تقریباً هر بلای که بخواهد می‌تواند بر سر مردمان این منطقه بیاورد. و در چنین موقعی که دولت ایران حتی از استقرار امنیت در آن قسمت از کردستان که مال خودش هست عاجز است، در حیرت و الا چگونه ناگهان به این فکر افتاده است قلمرو ارضی ایران را به داخل کردستان ترکیه گسترش دهد. از این جهت است که فکر نمی‌کنم که حتی دورنمای متحد کردن قبایل کرد که در طرفین مرزهای کنونی زندگی می‌کنند، آنچنان جاذبه‌ای برای کردهای عثمانی داشته باشد که بخواهند با برادران ایرانی خود جامعه واحدی تحت سلطه و حکومت ایران تشکیل دهند."<sup>۱۱</sup>

#### ۵- ۱۹۱۹ انگلو - ایران (- م/ ۱۳۳۷ هـ- ق/ ۱۲۹۸ هـ- ش- مترجم)

لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا تأسیس سلسله‌ای از "کشورهای حایل" را که روسیه شوروی را از هند جدا کند، ولی هیچیک زیر سلطه یا نفوذ روس نباشند، یکی از ستون‌های اصلی سیاست "حفاظت‌هند" قرار داده بود. ایران را مهم‌ترین و در عین حال ضعیف‌ترین حلقه این زنجیر بشمار می‌آورد که می‌بایستی از خطر هر گونه تجاوزی محفوظ شود. در دوران جنگ، سپاهیان روس و انگلیس ایران را از طمع آلمان و ترکیه محفوظ داشتند. پس از پایان جنگ و شکست ترکیه و آلمان و بیرون رفتن روسیه از جنگ، همه مناطق مهم ایران زیر دست سپاه انگلیس بود. پس از جنگ، مردم بریتانیا بازگشت فرزندان خود را از مناطق دور به کشورشان خواستار بودند. گذشته از این هم هزینه نگهداری نیروی نظامی بزرگی در بیرون، بارگرانی بود بردوش مالیات دهنده بریتانیایی. برای حکومت بریتانیا کار آسانی نبود که برای محافظت سرزمین‌های گسترده‌ای که در سرتاسر

دنیازیردست و نفوذش قراردادشند نیرو و هزینه اختصاص دهد. از اینرو میبایستی چاره دیگری بیندیشد تا هم این نقاط را از دست ندهد و هم موجب سنگینی بار و نارضائی مردم بریتانیا نشود. یکی از این راه چاره‌ها وابسته کردن این کشورها به خودش بود. با پیمانهای سیاسی و نظامی و اقتصادی و از راه گماشتن مشاوران انگلیسی برای سرپرستی و نظارت بر وزارتخانه‌ها و تأسیسات و دستگاههای مهم این دولتها با هزینه خودش برای حفظ نفوذ و چیرگی مصالح انگلیس.

میان و ثوق الدوله نخست وزیر ایران و وزیر مختار بریتانیا سرپرستی کوکس، سلسله گفتگوهای انجام شد که به توافق ۹ اوت ۱۹۱۹ (-) ۱۲/م ذی القعدة ۱۳۳۷ هـ/ق ۱۸ مرداد ماه ۱۲۹۸ هـ - مترجم) انجامید. این توافق تشکیل شده بود از دو بخش مستقل و چند ضمیمه. بخش اول آن بنام "قرارداد نظامی و سیاسی میان ایران و بریتانیا" عبارت بود از یک دیباچه و ۶ ماده، بخش دوم بنام "قرارداد مالی" ۴ ماده را در بر می گرفت.<sup>۱۲</sup> این توافقنامه امور سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی و رهبری ایران را از راه مشاوران انگلیسی مستقر در وزارتخانه‌ها و مؤسسات دیگر عملاً زیر دست بریتانیا می انداخت. لرد کرزن در گزارشی که روز امضاء قرارداد به کابینه لوید جرج تقدیم داشته میگوید: "اگر کسی سؤال کند اصلاً چه دلیلی هست که ما پذیرای مسئولیتی چنین سنگین در ایران می شویم و چرا این کشور فرتوت را به حال خود رها نمیکنیم که چهار سبه بسوی زوال افسانه‌ای اش نزدیک شود؟ جواب این سؤال این است که در حال حاضر با توجه به موقعیت جغرافیائی ایران و عظمت منافع ما در این کشور، و نیز با توجه به امنیت آتی امپراطوری ما در خاور زمین، رها کردن این کشور به حال خود عملاً غیر ممکن است، کما اینکه در عرض پنجاه سال گذشته هم غیر ممکن بوده است. انگلستان نمی تواند خود را از این اوضاع کنار بگیرد و در قبال حوادثی که در این کشور رخ می دهد خون سردی بی اعتبار بماند. از آن گذشته، اکنون که ما در شرف قبول مسئولیت جدیدی هستیم - قیمومیت بین النهرین - و این مسئولیت ما را از سوی غرب نیز هم مرزو هم جوار ایران خواهد ساخت، دیگر به هیچ وجه نمی توانیم اجازه دهیم در خطه‌ای چنین حساس که میان مرزهای امپراطوری ما در هند و مرزهای کشور نوین عراق واقع شده خلأی ایجاد شود که به علت سوء حکومت به بستر مستعدی برای دسیسه‌های بین المللی، آشفتگی‌های سیاسی، هرج و مرج‌های مالی، تبدیل گردد.

از آن گذشته اگر قرار بر این باشد که ایران تنها بی کس به حال خود رها شود، به دهها دلیل محکم جای این ترس هست که سیل نفوذ بلشویزم که از مرزهای شمال این کشور سرچشمه میگیرد سرانجام سرتاسر ایران را فراگیرد. بالاخره، آخرین دلیل برای توجیه مسئولیتی که در ایران به عهده گرفته ایم این است که ما در گوشه جنوب غربی این کشور مالک سرمایه‌ها و منافع بزرگی به شکل چاههای نفت هستیم که سوخت نیروی دریائی بریتانیا از آنها تأمین می شود و همین موضع نوعی اهمیت استثنائی به نقش ما در این نقطه از جهان می بخشد.<sup>۱۳</sup>

بیشتر اهداف انگلیس از این قرارداد در سخنان کرزن روشن شده است. این وظیفه نیز بر عهده حکومت بریتانیا قرار میگیرد که طبق مواد این قرارداد میبایستی ارتش ایران را نوسازی کند، وضع دارائی و اقتصادی ایران را سازمان دهد، یک سلسله اصلاحات در امور رهبری ایجاد کند و دو میلیون پوند استرلینگ به حکومت ایران وام دهد. منعقد کنندگان این قرارداد، از جانب ایران و ثوق الدوله نخست وزیر و شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر امور خارجه و شاهزاده اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارائی بودند. ببهای پذیرفتن این پیمان سنگین و نابرابر که استقلال ایران را محدود میکرد؛ اولی ۲۰۰ هزار تومان و دومی و سومی هر یک ۱۰۰ هزار تومان از کاربردستان انگلیسی رشوه گرفته بودند.<sup>۱۴</sup> همچنین بریتانیا به احمدشاه و هرسه وزیر وعده داده بود که اگر در نتیجه اجرای این قانون در ایران شورش برپا شود، بریتانیا در یکی از کشورهای زیر دستش به آنان حق پناهندگی سیاسی بدهد. گذشته از این دستاوردهای ویژه برای خودش، به آنها قول حمایت از برخی خواسته‌های ایران را نیز داده بود، از جمله: بازنگری توافقات عمل شده از سوی طرفین، درخواست جبران زیانهای وارده بوسیله برخی دولتها به هنگام جنگ برای ایران و دستکاری بخشی از مرزهای شمالی عراق بسود ایران.<sup>۱۵</sup> آزادخواهان ایران همگی بر علیه این پیمان ایستادند. گذشته از اینکه روسیه شوروی بشدت با این پیمان مخالف بود زیرا که نفوذ انگلیس را به مرزهای جنوبیش میرسانید، آمریکا و فرانسه نیز به آن راضی نبودند. این قرارداد همان پیمانست که میس بل فکر میکند پس از انعقاد آن، سمکو دیگر هیچ امیدی به پشتیبانی انگلیس از تلاشهای کردان برای برپائی گونه‌ای از یکپارچگی ملی میان کردان ایران و عراق و ترکیه برایش نماند.<sup>۱۶</sup>

## ۲ - پدیدار شدن سمکو

### ۲ - ۱ پیشینه تاریخی عشیره شکاک

نقش معینی از ایل شکاک پس از فاجعه دمدم و جای گرفتن آذربایجان در باختر دریاچه ارومیه، در رویدادهای ناحیه پیدانست. ایل شقاقی که بخشی از آن به خراسان منتقل و بخشی در شمال تبریز ماندگار شد، روشن نیست که با شکاک یکی بوده اند یا نه،

زیراهیچ تحقیقی در این مورد انجام نگرفته است. نام ایل شکاک برای نخستین بار بگونه‌ای برجسته در پایان سده دوازدهم و آغاز سده سیزدهم هجری بمیان آمد. اسماعیل آقا رئیس طایفه شکفتی بعنوان بزرگ ایل شکاک در لشکر کشیهای عباس میرزا نایب السلطنه به خاک عثمانی خدمات برجسته‌ای داشته همچنین در یورش آذریها برای گوشمالی دادن ایلات کرد نیز همراهشان بوده است. اسماعیل آقا و جنگجویانش در یورش بزرگ سپاهیان افشار ارومیه و مقدم مراغه برای نابودی ایل بلیاس در دامنه قندیل (۱۲۱۶) - (هش/۱۱۸۰ هـ/ق/۱۸۰۱ م- مترجم) گزیده لشکر آنان و در یورش آذریها برسیدگان برای تنبیه میررواندوز (۱۲۳۱) - (هـ/ق/۱۱۹۵ هـ/ق/۱۸۱۶ م- مترجم) پیشاهنگ لشکرشان بود. وی می‌بایستی آمیختگی فراوانی با آنان پیدا کرده باشد چون دختر خود را به فرج‌الله خان پسر بزرگ عسکرخان بیگلربیگ افشار داده بود. اسماعیل آقا بر قلعه کوه بناب نازلو قلعه‌ای بنا نهاده بود. در آن دوران ایرانیان عموماً نواحی تابع آذربایجان بویژه، زیر سنگینی بار مالیات دولتی می‌نالیدند. آنانهم می‌بایستی پول فراوانی برای جبران خسارت جنگی به روسیه گردآوری نمایند و هم شاهزادگان و کاربدستان آذری می‌خواستند خود را توانگر سازند و زمینهای مردم را غصب نمایند. وفاداری اسماعیل آقا برای دستگاه حکمرانی آذری و مشارکتش در جنگ و لشکر کشیهای آن، همچنین خویشاوندیش با عسکرخان - یکی از مقتدرترین افراد آن دوران که هم در مذاکرات ایران و روسیه چون یکی از اعضای هیئت نمایندگی ایران مشارکت داشت، و هم چون سفیر در بارقاجار یک بار به پاریس نزد ناپلئون فرستاده شده بود - نیز بدادش نرسید. ناچار شد بر سر مالیات و زمینانه در قلعه خویش متحصن شود. ولی عسکرخان با "کمند تدبیر" نه با جنگ و درگیری یعنی با طفره و نیرنگ، توانست او را بکشد (۱۲۳۵) - (هـ/ق/۱۱۹۹ هـ/ق/۱۸۲۰ م- مترجم)، و اموال و دارائیش را غارت کند و روستاها و زمینهایش را تصرف نماید. پسرانش میرزا آقا و علی آقا و یحیی بیگ گریختند. مقام ریاست عشیره نیز از آنان گرفته شد و سرپرستی ایلاتشان به یکی از بزرگان آذری سپرده شد.<sup>۱۷</sup> بدین ترتیب مناسبات ایل شکاک با دستگاه اقتدار آذری در نوسان جنگ و صلح بوده و همواره در یک حالت نامانده است، گاهی در خدمت دستگاه دولتی بوده و زمانی از دولت یاغی شده‌اند و چون ناحیه آنها سخت و کوهستانی و در مرز عثمانی بوده، دست آذریها بدان نرسیده است.

چون محمد رحیم میرزا ضیاءالدوله (یکی از پسران عباس میرزا) را از تهران برای اداره خوی، سلماس و ارومیه فرستادند (۱۲۶۵) - (هـ/ق/۱۲۲۸ هـ/ق/۱۸۴۹ م- مترجم)، او نیز از آنجا به دستگیری بزرگان کرد، بویژه سران زرزا که برای خوشامدگویی نزد وی رفته بودند پرداخت و برای زهر چشم گرفتن از یاغیان کرد، نیروهای آذری بایک فوج افشار و چند عراده توپ از محال سومای و برادوست بر سر علی آقا پسر اسماعیل آقا تاختند و غارتش کردند زیرا که بر سر باج و زمینانه از دولت یاغی شده بود و اجازه نمی‌داد که فرستادگان آذری از منطقه مالیات و زمینانه جمع‌آوری نمایند. بعداً هم بیوک خان او را بازبان خوش به ارومیه کشید و دسگیر و روانه تهرانش نمود و بجای او برادرش میرزا آقارا رئیس طایفه شکفتی کرد. شکاکها همچنان در حال نافرمانی می‌زیستند و بقدری بدنام شده بودند که بعضی از جهانگردان گمان میکردند این ایل "کار اصلیشان دزدی و راهزنی است نه دامداری".

علی آقا گاهی گوش بفرمان کاربدستان و زمانی بر سر زمینانه و لخت کردن کاروان، با آنان ناسازگار و یاغی بود. گاهی در داخل ایران می‌زیست و زمانی به خاک عثمانی میرفت.<sup>۱۸</sup> سران ایل شکاک در قیام ۱۲۹۷ - (هـ/ق/۱۲۵۹ هـ/ق/۱۸۸۰ م- مترجم) برهبری شیخ عبیدالله شرکت نداشتند. پس از مرگ علی آقا پسرش محمد آقا رئیس عشیره شکاک شد، شهرت او نیز بهتر از پدرش نبود. با اینحال هم کاربدستان ایران برای اینکه این ایل را آشفته نکنند، برخی از روستاهای مرزی را به او بخشیده بودند.

مظفرالدین شاه به دیدار از اروپا رفته بود، محمد علی میرزا نایب السلطنه که حاکم تبریز بود بجای او به تهران رفت. او نیز نظام السلطنه را بجای خود به حکمرانی تبریز گماشت. اخبار رسیده از قفقاز چنین می‌رسانید که جنگ دینی مسلمانان و ارامنه گرم است. نظام السلطنه نیز نگران بود که جنگ بداخل تبریز سرایت کند، از اینرو جعفر آقارا به تبریز فراخواند تا حفاظت از مسیحیان را به او بسپارد. جعفر آقا و پدرش که از حکومت قاجاق بودند و جرئت نکردند بروند، نظام السلطنه برای اطمینان جعفر آقا از پاکدلی خویش در فراخواندن او، قرآنی را مهر و امضاء کرد و برایش فرستاد. جعفر آقا نیز باور کرد با چند تن از افراد خود به تبریز رفت. نظام السلطنه هم حفاظت محله ارامنه را به آنها سپرد و آنان هم بالباسهای فلکلوری خویش مسلحانه در داخل شهر می‌گشتند. محمد علی میرزا از تهران تلگرافی به نظام السلطنه فرمان داد جعفر آقارا بکشد. او نیز انجام اینکار را به محمد حسینخان ضرغام فرمانده سواران قرا داغ سپرد. ضرغام جعفر آقارا به سرای خود خواند و در آنجا او را کشت (۱۳۲۳) - (هـ/ق/۱۲۸۴ هـ/ق/۱۹۰۵ م- مترجم) همراهانش با شنیدن این خبر، تیراندازی کنان از شهر گریختند و هر که راه خود دیدند کشتند. جسد جعفر آقا و دوتن از کشته‌شدگان دیگر را برای تماشای همگانی چند روزی در تبریز به‌دار آویختند.<sup>۱۹</sup>

این رویداد شکاکهارا آشفته کرد. محمدآقا پدر جعفرآقا دوباره از ایران یاغی شد. به باعالی پناه برد که او را برای شورش و انتقام یاری دهند. ولی عثمانیان یارش ندادند. در این هنگام رضوان پاشا شهریان استانبول در آن شهر کشته شد. خاندان بدرخان در این کار مورد اتهام قرار گرفتند. شماری دستگیر و شماری تبعید شدند. محمدآقا نیز در همین زمان باتوطئه حکومت ایران دستگیر و به جزیره رودس تبعید شد و در آنجا درگذشت. شکاکها نسبت به سایر ایلات کرد، ایل پرجمعیتی نبودند. آمار آنها بشرح زیر بود:

لرد کرزن	سال ۱۸۹۲ (-) م/۱۳۰۹ هق/۱۲۷۱ هـ - مترجم)	۱۵۰۰ خانوار
مارتین دان بردنه	سال ۱۹۲۰ (-) م/۱۳۳۸ هق/۱۲۹۹ هـ - مترجم)	۲۰۰۰ خانوار
مسعود کیهان	سال ۱۹۳۲ (-) م/۱۳۵۱ هق/۱۳۱۱ هـ - مترجم)	۱۵۰۰ خانوار
هنری فیلد	سال ۱۹۳۸ (-) م/۱۳۵۷ هق/۱۳۱۷ هـ - مترجم)	۵۰۰ خانوار <sup>۲۰</sup>

ایل شکاک با وجود کوچک بودنش به دو طایفه کاردار و عبدوئی تقسیم میشد. نخست طایفه کاردار - این طایفه از ۸ تیره تشکیل شده بود: پزآقای کاردار، کچلی، نعمتی، مامدی کاردار، سکری، ادمانی اوری، چرکوئی. پزآقا در برادوست و کچلی در برادوست و سوما، چرکوئی در چندروستای پراکنده و ۵ تیره دیگر در چهریق و اطراف سلماس بودند.

دوم: طایفه عبدوئی - این طایفه ۱۳ تیره بود: دلان، پزآقای عبدوئی، دری، هناری، فنک، فلوف، خدری، بوتان، نیسان، مامدی، عبدوئی، مقری، پاچک، گورک. پزآقا، دری و هناری در برادوست، فلوف، خدری، بوتان و نیسان در سومای، مقری و پاچک در انزل، فنک در سومای، مامدی و عبدوئی در چهریق، شپیران و انزل بودند. هرتیره‌های رئیس خود را داشت، رئیس همه تیره‌های طایفه عبدوئی و رئیس همه عشیره شکاک علی آقا و پس از او پسرش محمدآقا و بعد از او نیز سمکو بود. رئیس همه تیره‌های طایفه کاردار نیز عمرخان شریفی بود.<sup>۲۱</sup>

## ۲ - ۲ درخشیدن سمکو

پس از مرگ محمدآقا رئیس طایفه عبدوئی و رئیس عشیره شکاک، پسرش اسماعیل آقا سمکو نام آورترین و نیرومندترین فرد در میان ایل شکاک بود. شکاکها پس از کشته شدن جعفرآقا راهزنی و یورش به آذربایجان پیشه کرده بودند. از اینرو شمار بسیاری از مردان دانا و غیور کرد بدور سمکو گرد آمده بودند. تضاد دیرین کرد و آذری به ارث به سمکو رسیده بود. او نیز آنرا با کردارش بیشتر دامن زد و شدت بیشتری بخشید. از اینرو تلاشهای سیاسی در داخل ایران هواخواه نداشت بلکه از هرسو با او دشمنی میشد و درباره اش بدمیگفتند و بدمنوشتند.

ناحیه ارومیه از دیرباز عرصه رقابت و ناسازگاری و دشمنی کرد سنی و آذری شیعه بود، به این علت در آنجا آشفتنگی پیوسته‌ای در میان بود، نخستین حمله و ورود عثمانی به ناحیه نا آرامی را افزونی بخشید و آمدن روسیه و بیرون راندن عثمانی نیز آنرا آشفته تر کرد و آغاز جنگ جهانی اول و لشکرکشی سپاه عثمانی و عقب نشینی روس و باز لشکرکشی گسترده روس و آمدن راهزنان ارمنی و اشغال کردن منطقه، کوچ همگانی آسوریان از هکاری و آنگاه انقلاب اکتبر و عقب نشینی یکباره سپاه روس، همه این رویدادها در اندک زمانی، اوضاع منطقه را بمرحله فاجعه باری رسانده بود.

سمکو بعلاوه تاریخ طولانی خاندانش و اقتدارش در میان طایفه و منطقه، در بین کردان شناخته شده بود. با شمار زیادی از افراد و روسای طوایف و طرفهای دیگر ارتباط داشت. پیش از آغاز جنگ با عبدالرزاق بیگ بدرخان همکار و هم عقیده بود. عبدالرزاق بیگ در پروژه بزرگی که برای برپائی انقلاب و تأسیس کردستان مستقل داشت به سمکو پشتگرم بود. با همکاری او نیز "جمعیت جهاندانی" را تأسیس نمود، که نخستین آموزشگاه کردی را در خوی دایر کرد، سمکو بچه‌های خود را برای خواندن و آموزش در این آموزشگاه برگزید.

شیخ عبدالسلام بارزانی در برابر یورش ترک عقب نشینی کرد، مدتی در میان شکاکها بود، در قفقاز به همراه سمکو بیدار جانشین قیصر روسیه رفتند تا از او برای جنبش کرد یاری و پشتیبانی بخواهند. شیخ عبدالسلام در همین ناحیه بوسیله صوفی عبدالله شکاک گرفتار و تسلیم ترکها گردید.

سمکویکی از دختران محمد صدیق را به زنی گرفته بود. شیخ محمد صدیق پسر شیخ عبیدالله شمزینی و برادر شیخ عبدالقادر در قیام ۱۸۸۰ (-) م/۱۲۹۷ هق، ۱۲۵۹ هـ - مترجم) فرمانده جناح ارومیه و پدر سید طه بود. سید طه یکی از سیاستمداران مقتدر و نامی آن زمان کردان و یکی از سرداران نیرومند هکاری بود. پس از انقلاب عثمانی نماینده ولایت هکاری در "مجلس نمایندگان" بود. این خویشاوندی، همکاری خاندان شیخهای شمزینان و بویژه سید طه را با سمکو استواری بیشتری بخشید. سمکو در آغاز جنگ بانیروئی سه هزار نفری در نزدیکی خوی برای همکاری با ترکها با سپاه روس به رویارویی پرداخت.<sup>۲۲</sup>

روسها چند ماهی ناحیه را تخلیه کردند و آنجا بدست ترکها افتاد. دیری نپائید سپاه روس اردوی ترک را از منطقه برچید. سمو از آن پس در رویدادها دخالت نکرد. ولی کاربردستان روسی ابتدا سمو سیدطه و چند کرد دیگر را به قفقاز تبعید کردند. پس از مدتی دراز اجازه دادند باز گردو درخوی بنشیند.

پیش از انقلاب اکتبر، سیدطه و سمو چند تن دیگر "جمعیت استخلاص کردستان" را ایجاد کردند. از کاربردستان روسی درخواست نمودند تا درباره همکاری روس و کرد بر علیه ترک بشرط پشتیبانی روسیه از آرمان ملی کرد با هم بگفتگو بنشینند. شخصیت نامدار و نیرومندی سمو در منطقه و ارومیه چون یک مرکز مهم کار دیپلماتیک و تبلیغات میسیونری، از دیرباز موجب ایجاد آشنائی و رفت و آمد میان او و بسیاری از دیپلماتها و مردان دین شده بود.

پس از انقلاب اکتبر و عقب نشینی کامل سپاه روس از ارومیه و نواحی دور و بر آن خلاء قدرتی پیدا شد. دول متفق خواستند آنرا با آسوریها پر کنند. در این فرصت اقتدار و نیروی سمو نیز در ناحیه بسیار فزونی گرفت. مقداری اسلحه از راه خرید و مقداری را نیز از راه توقیف از سپاه عقب نشسته روس بدست آورد. شهرتش با کشتن مارشیمون پیشوای دینی آسوریان بیشتر شد. گمان نمیرود سمو با بزرگمردان کرد کرمانشاه و سنندج و ایلام و سران عشایر این نواحی دارای ارتباط زیادی بوده باشد. ممکن است محل جغرافیائی زندگی سمو و گویش زبان در این امر نقش کارگری ایفا کرده باشند

## ۲ - ۳ کشتن مارشیمون

در نهم جمادی الاول ۱۳۳۶ (-) هج/ ۵ اسفند ۱۲۹۶ هج/ ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ م- مترجم) جنگ خونینی میان آسوریان مسیحی و آذریهای مسلمان ارومیه روی داد. در این جنگ چند هزار تن از طرفین کشته شدند. هنوز جنگ بی پایان نرسیده بود که سمو نیروی بزرگی برای کمک به آذریهای ارومیه و بر علیه آسوریان گرد آورد ولی پیش از رسیدنش به شهر، آسوریان آنجا را تصرف کردند و مسلمانان تسلیم شدند. سمو بدون درگیری بازگشت. آسوریان اگر چه این جنگ را بردند، ولی خود را در ناحیه در برابر مردم شیعه آذری تنها میدیدند. در ضمن بخش اعظم آنان هم بیگانه بودند. روی هم رفته چند ماهی میشد که از همکاری به ارومیه رسیده بودند. از نظر تعداد نیز نسبت به مردم ارومیه و دور و بر در اقلیت بودند و نمیتوانستند بدون توافق و هم پیمانی با مردمی مانند کرد که بیش از خودشان بودند، موازنه نیروها را در منطقه حفظ کنند.

مارشیمون با سمو تماس گرفت و بتوافق رسیدند که برای گفتگو در کهنه شهر (سلماس) با هم ملاقات کنند. سمو این دیدار را برای کشتن مارشیمون ترتیب داد. مارشیمون رهبر سیاسی و نظامی و دینی آسوریان بود. در میان دولتهای بزرگ شناخته شده بود، متفقین؛ بریتانیا، فرانسه، آمریکا و ایتالیا از او پشتیبانی میکردند، پیشتر نیز روسیه از او پشتیبانی کرده بود. سمو در این دیدار مارشیمون را کشت. در باره کشتن مارشیمون تفاسیر بسیاری وجود دارد، ولی خود سمو چنانکه در گفتگویی با مصطفی پاشا روشن میکند، میگوید:

"پرسش: علت اختلاف و جنگیدن با آسوریان چه بود، خواهشمندم بگو، مارشیمون که آشتیخواه و دوست کرد بود چرا کشته شد؟

پاسخ: لابد میدانی که ترک و روس در جنگ جهانی چه بر سر کرد آوردند! دوست دارم علت کشتن مارشیمون را برایت روشن کنم. در هنگامه ای که در شمال کردستان میان ترک و ارمنی روی داد، آسوریان به ارامنه پیوستند و آنها را یاری دادند. پس از انقلاب روسیه، روسها نیروهایشان را از ساوجبلاغ و ارومیه عقب کشیدند و اسلحه و مهمات و توپ و مسلسل و تفنگ زیادی جا گذاشتند و همه آن به آسوریان رسید. چند افسر روس و آسوریان و شماری کاربردستان اروپائی میدانستند ایران بعلت ضعف، کمی اقتدار و درآمد نمیتواند از خود دفاع کند. از اینرو آسوریان مسلح خواستند فرصت را از دست ندهند و آذربایجان را که منطقه مهمی واقع در میان ارامنه و ترکها و فارسهاست تصرف کنند....

آسوریان پس از پیروزی بر فارسها ندای استقلال در دادند و پیشم آمدند و درخواست همکاری کردند، تا با هم وارد ایران شویم و من هم قول مساعد دادم... ولی ایرانیان پی بردند که آسوریان از من یاری خواسته اند.... نماینده ای از ایران آمد و از من خواست جانب آسوریان را بگیرم و در مقابل به من وعده پاداش و نیکی دادند. چون میدانستم آسوریان در نظر دارند شمال کردستان را زیر کاب خود قرار دهند و اشغال نمایند، از اینرو مارشیمون را کشتم. ایرانیان هم از وعده خود عدول کردند. از اینجهت من هم بر آنان تاختم و ارومیه را گرفتم و کاربردستان خود را در آنجا گماردم."

اینکه سپهدار والی تبریز سمو را مأمور کشتن مارشیمون نموده و وعده پاداش داده و سپس خود را از آن بیخبر نشان دهد بیش از همه تفاسیر دیگر محتمل است. زیرا اینکار چندین هدف را تأمین میکرد و یا چنانکه میگویند بایک تیر چند نشانه رامیزد.



۱ - آسوریان با کشته شدن رهبرشان میبایستی جرئت را از دست بدهند و دیگر نه تنها نتوانند منطقه را تصرف کنند، بلکه متفرق هم بشوند و در حقیقت نیز اگر چه کشته شدن مارشیمون چند هفته‌ای آسوریان را درنده کرد ولی سرانجام آوار هشدند.

۲ - جنگ از آذریها دور شود و جنگ آسوری - آذری به جنگ آسوری - کرد تبدیل گردد.

۳ - دولت ایران از جای گرفتن آسوریان در ارومیه و ایجاد یک سازمان مسلح و تصرف منطقه نگرانی عمیقی داشت. ولی در آن حال نه خود چنان نیروی مسلحی داشت که آنان را از منطقه براند و نه در حالت سیاسی چندان استواری بود که بتواند کشتن مارشیمون را که از سوی متفقین بویژه بریتانیا حمایت میشد بگردن بگیرد.

سمکو مأموریت ایرانیان را اجرا کرد و مارشیمون را کشت. اینکار بیش از پیش بر شهرتش افزود. در برخی مجالس و مجامع ملی کرد چون قهرمان ملی شناخته میشد و در میان آذریها و مجامع جهانی این کار چون عملی ناجوانمردانه و خیانتی بزرگ مورد بحث قرار میگرفت. کشتن مارشیمون بانیرنگ که همیشه یکی از رسوم حکمرانی کردستان ایران بوده و نویسندگان ایرانی در نوشته‌هایشان اینگونه کار ناجوانمردانه را "لطایف الحیل" و "تدابیر صائبه" و "کمند تدبیر" و "رسائل و وسائل" و زیرکی و رشادت خود شمرده‌اند ولی حتی آنان هم این کار سمکو را ناجوانمردی و نابخردانه و خونریزی نام نهاده‌اند.

سران آسوری بفرمان آقا پطرس یک جلسه رزمی تشکیل دادند و نیروهای خود را آماده کردند و ناگهان بر چهریق تاختند و سمکو محاصره شد. در این جنگ چندین کرد و از جمله مادر سمکو و دختر برادرش جوهر آقا کشته شدند. وی پس از جنگی سخت همراه بانیهوهایش به خاک ترکیه عقب نشینی کرد. ۲۳ آسوریان پس از یورش به چهریق به ارومیه بازگشتند. در شرایط نامناسبی بسر میبردند، سمکونیز سر جای خود بازگشت، کردان دچار اختلاف شدید دیگری شدند که آنهم اختلاف با آسوریان بود.

## ۲ - ۴ آرمان سیاسی سمکو

مسأله کرد پس از جنگ جهانی اول به مرحله مهمی پانهاه بود. دول برنده میخواستند توافقهای نهانی دوران جنگ را بر حسب موازنه نیروهای خود پس از جنگ اجرا نمایند. خلقهای زیر دست نیز میخواستند متفقین وعده‌های زمان جنگ را، بویژه درباره آزادی حق تعیین سرنوشت خود به اجرا در آورند.

هنوز جنگ تمام نشده بود که شیخ محمود یک هیئت نمایندگی از سلیمانیه پیش سلطه‌گران انگلیسی در کفری فرستاد و از آنان خواست، ملت کرد را نیز از جمله خلقهای آزاد بشمارند. در مقابل وعده داد با آنان دوستی و همکاری نماید. میچرنوئل بنمایندگی حکومت بریتانیا به سلیمانیه رفت و بقول خودش، استقبال شاهانه‌ای از او بعمل آمد و در یک گردهمایی همگانی پشتیبانی بریتانیار از خواسته آزادی کردها ابراز داشت و شیخ محمود را حکمدار کردستان اعلام نمود. کلنل ویلسن کمیسر عالی بریتانیان نیز خود پس از چند روز به سلیمانیه رفت و حکمداری شیخ محمود را مابین زاب کوچک و رودخانه سیروان پذیرفت و نشستی با سران عشایر کرد تشکیل داد و آنان یادداشتی درباره حقوق ملی خلق کرد به او تسلیم کردند. بمحض پایان جنگ، بزرگان کرد "جمعیت تعالی کردستان" را در استانبول تشکیل دادند. شیخ عبدالقادر شرمزینی و امین علی بدرخان و چندین شخصیت نامدار کردستان در آن مشارکت داشتند. کمیته به فعالیت کارگرسازی، دیپلماسی و روشنفکری برای ایجاد دولت مستقل کردستان پرداخت. شریف پاشا در پاریس بنمایندگی ملت کرد از کنفرانس صلح و دول اروپا میخواست حق آزادی تعیین سرنوشت را برای خلق کرد بپذیرند و در تأسیس دولت مستقل کرد در سرزمین موطن ملی خود یاریش دهند.

ایران پس از توقف جنگ میکوشید بریتانیار اقانع کند که برای گسترش قلمروش بحساب دولت شکست خورده عثمانی از آن کشور حمایت نمایند و تقاضا میکرد بخش بزرگی از کردستان عثمانی به ایران ملحق شود.

فعالیت سیاسی گسترده‌ای در کردستان ایران، بویژه در استانهای کردستان، کرمانشاه و ایلام وجود داشت. سمکو نامدارترین شخصیت کرد ایران بود..

سمکو چه میخواست؟ خواسته‌های سیاسیش چه بود؟

او یک سازمان سیاسی نداشت، یک کمیته سیاسی نیز تشکیل نداده بود تا برنامه روشنی را داشته باشد. سازمانهای "جهاندانی" پیش از جنگ و "جمعیت استخلاص کردستان" سالهای جنگ نمانده بودند. خود رهبر جنبش و طراح نقشه و برنامه‌هایش بود. آرمانهای سیاسی او در گفتگوهایش با انگلیس و پیامی که برای اتحاد شوروی فرستاد و از آنان برای تشکیل دولت کردی درخواست پشتیبانی نمود، روشن و آشکار است.

کسروی درباره آرمانهای سیاسی سمکو میگوید: "... سمکو این زمان برای کردستان جداسری (استقلال) میخواست و در راه این آرزو بود که بآمادگیهای میپرداخت. یکی از تخمهای آشوب و زیانکاری که اروپائیان در شرق افشاندند این آرزوی

جداسریست. کارکنان آنان سالها گردیده و بمیان کردان و ارمنیان و ترکمانان و آسوریان و بختیاریان و دیگران رفته و این تخم را در دل‌های آنان کاشته‌اند.

کردان نیز سالها چنین سخن‌را شنیده و هوشمندانی از آنان این آرزوی خام را دنبال کرده و گاهی نیز کتابها یا گفتارهایی نوشته بودند. کنون سیمکو آن آرزو را بکار بستن میخواست و به پیروی از آزادیخواهان عثمانی که "ژون ترک" پدید آورده و آن کارها را کرده بودند به پدید آوردن دسته‌ای بنام "ژون کرد" میکوشیدند. چنین می‌گفتند: اورا باین کار مسترداد امریکائی واداشت. مسترداد که با امریکائیان دیگر همراه آسوریان از ارومیه کوچیده و بهمدان رفته بود، در همان روزها بتبریز بازگشت و باردیگر بارومی رفت، و چنین گفته میشد که چند بار بدیدن سیمکورفت. این سخن اگرهم دلیل نداشت، چون باید خواهی و کینه‌توزی که از میسیونرهای امریکائی دیده شده بود، سازگاری آمدکسان بسیاری اینرا می‌پذیرفتند و چنین میگفتند: "آمریکائیان چون بادست آسوریان کاری از پیش نبردند می‌خواهند بادست کردان کاری از پیش برند.

هرچه هست این آرزو را دیگران بدل سیمکو انداخته بودند و هم آنان دلش دادند و دلیرش گردانیدند. در این میان چون عثمانیان از آذربایجان میرفتند یکدسته از سپاهیان و توپچیان آنان که بچند صد تن میرسیدند بکشور خود نرفتند و باتفنگها و توپهای و آهنگ چهریق کردند و زیردستی سیمکور پذیرفتند. این پیش‌آمد و دلیری اورا چند بار گردانید و بدینسان خود را آماده دید و بیرق نافرمانی را برافراشت. یکی از همدستان او در این کار سیدطه نوه شیخ عبیدالله بود که خاندانش در کردستان بنام، و خود سیدطه یک مرد کوشا و بکاری بود.<sup>۲۴</sup>

یک نویسنده بزرگ ایران آرمان ملی کرد را چنین ارزیابی میکند و آرزوی استقلال را در دل کردها بدرجهانگردان اروپائی می‌شمارد. همان کسروی خود حدیث ملاها و بازرگانان و پیشه‌وران را بازگو میکند که در تهران به سفارت و در تبریز به کنسولگری بریتانیا رفتند و در آنجا بست نشستند. بست نشینی پیشترتها در بارگاه مردان مقدس دینی انجام میگرفت و در آن زمان بریتانیا بزرگترین استعمارگر جهان بود، و در حالیکه القاب بسیار شیرینی را میان این "آزادیخواهان" و "مجاهدان" که رهبران انقلاب مشروطه بودند تقسیم میکند، همچنین شماری از مشروطه خواهان چون ستارخان و باقرخان را که به شایندر خانه عثمانیان پناه بردند و کسانیرا که به خاک عثمانی پناهنده شدند و از آن کشور یاری و پشتیبانی خواستند و با سپاه ترک بازگشتند مجاهد و آزادیخواه و در همان حال کردان را راهزن می‌شمارد. بعبارت دیگر برای مبارزان ایرانی ارتباط گرفتن و پناه بردن برترک و انگلیس و روس و نیروهای بیگانه را روا و برای مبارزان کرد ناشایست می‌شمارد.

سیمکو خود آرمانهایش را طی گفتگوی مستقیمی که حاجی مصطفی یاملکی با او انجام داده چنین روشن میکند: "پرسش: در مدت دو سال گذشته بر علیه حکومت ایران اقدام کرده‌ای و می‌کنی، منظورت از این جنبش چیست و چشمداشت چه دستاوردی را داری؟

پاسخ: فارسها (بیگمان سیمکو کلمه فارس را بکار نبرده بلکه از لغت عجم استفاده کرده است ولی گمان میرود در ترجمه انگلیسی به این صورت در آمده باشد) از کردان کینه بدل دارند، از اینرو من با همه توان خود میکوشم کردها را سازمان دهم تا از تجاوز فارسها رهائی یابند، لذا پارسال شهرارومیه را در منطقه‌ای که بیشتر زیستگاه کردان بوده است تصرف کردم، سپس شهر سلماس را و امسال نیز فارسها را از ساوجبلاغ بیرون راندم.

پرسش: خوب تو میکوشی تا کردها را رهوا و آزادسازی و برایشان استقلال فراهم آوری پس چرا قبل از هر چیز منطقه وان و ارض روم و بتلیس و خارپوط را رهائی نمی‌دهی و مردمی را که مدتی است زیرستم و جور گروههای مصطفی کمال قرار دارند سازمان نمیدهی؟ چرا علم و ویژه خود را بر نمی‌افزای تا آشکار شود که منظورت از این جنبش خونریزی نیست بلکه هدف استقلال است. چرا با صلح و صفا برای سازش با فارسها کوشش نمی‌کنی؟

"پاسخ: من چنین بمصلحت میدانم که ابتدا از ایران آغاز کنم هیچ بمصلحت نمی‌بینم در این روزها با ترکها بهم بزنم، زیرا آنان باتفنگ و فشنگ کمکم میکنند. هیچ لازم هم نمی‌بینم برای بیگانگان بیانیه و نشریه منتشر کنم، زیرا خوب میدانم که ماهنوز در سیستمی عشیره‌ای زندگی میکنیم، گذشته از این هم شنیده‌ام اروپائیان در میان خود اختلاف و بگومگو دارند. از اینرو لازم است بکوشیم به نیرو و اقتدار خود متکی باشیم و نگذاریم فارسها به ارومیه و ساوجبلاغ بازگردند. ما بهیچوجه تسلیم نخواهیم شد تا تنها یک شکاک هم مانده باشد در این راه پایداری میکنیم."

سیمکو بر این باور بود که ایران در آن دم ناتوانست، کرد باید فرصت را غنیمت شمارد و کردهای جاهای دیگر نیز برای رهائی خویش آنان را یاری دهند.<sup>۲۵</sup> وی در مورد کردستان ترکیه نیز در گفتگوهایش با یاملکی برگونه‌ای از این باور بوده است:

«جناب اسماعیل آقا! امروزه مانند روزگار شیخ عبیدالله نیست. رویدادهای کردستان مورد توجه همه دول اروپائیت، از آنها خبر دارند. امریکای متحد نیز اطلاع دارد، حکومت بزرگی چون بریتانیا بر سلیمانیه و منطقه مذکور حکم میراند و از هر جنبش کرد آگاه است. هر چه مورد رضایت او نباشد و با سیاستش ننگجد از راههای سیاسی و نظامی در برابر آن خواهد ایستاد... درست است که شما امورتان را با ترکهای ملی آناتولی تنظیم کرده اید ولی اگر آنان در جنبش خود موفق نشدند شما نیز از میان خواهید رفت و کسی بدادتان نخواهد رسید. خودت میدانی جنبشی چون جنبش تو بدون حمایت و کمک یک کشور اروپائی، بویژه امروزه نیز که بریتانیا همسایه ما شده است، بدون آنان به هیچ هدف و آرمانی نخواهد رسید. جلالت سلطان جنبش امروز آناتولی را یابیگری و سرپیچی می شمارد، بهمین دلیل هم یونان بسوی انگوره (بایستی آنکارا باشد) آمده و آماده اند که بدنباشان عملیات دیگری نیز انجام دهند. در آناتولی نیز کسان بسیاری از آمدن یونانیان استقبال کرده اند و از آنان خواسته اند منطقه را اشغال کنند، زیرا کینه فراوانی از ترکهای ملی بدل دارند... این ترکهای ملی دشمن کردند و فراموش نکن که آنان از سال ۱۹۰۸ (- م/ ۱۳۲۶ هـ ق/ ۱۲۸۷ هـ ش- مترجم) تاکنون چقدر به کردان زیان رسانده اند، در حال یونانیان برای ما از ترکها بهترند، زیرا حداقل متمدن و ترقی خواهند و ترکها بسیار عقب افتاده و نادانند. بهترین است که با یونانیها ارتباط برقرار سازی و در این باره نیز به انگلیسها اطلاع دهی، با آنان ارتباط برقرار نما و از این فرصت استفاده کن. بکوش با جاهائی بتوافق برسی که بریتانیائی و اروپائی در آن حضور دارند. گمان میبرم اگر این راه را در پیش گیری اروپائیان به درخواستهایت گوش فرامیدهند....

سمکود ریاسخ میگوید: منم بسیار از ترکهای ملی متنفرم. آنان را از فارسها برای کردها دشمن میدانم، من چندین بار برای انگلیسها نامه نوشته و آنها را آگاهی داده ام که نمیخواهیم بر علیه سیاست آنان باشیم و همیشه به یاری بریتانیا نیاز داریم. آنان از کردها طرفداری کنند، من هم حاضر میمیل آنها حرکت کنم. مابه کمک تسلیحاتی نیاز داریم و اگر از این لحاظ بدادمان نرسند گرفتار مشکل و درد سر خواهیم شد. سیدطه را به بغداد فرستادم، ولی هیچ سود و سرانجامی نداشت. اینک من و سیدطه بشما و کالت میدهیم که اگر حکومت بریتانیا خود یا وسیله دوستان و فادار پشتداری اش بتواند بیا کمک تسلیحاتی بدهد، بدون آنکه ما را تحت رحمت افسران قرار دهد، میتوانیم وان و ارضروم و سیواس و هکاری را از ترکها پاکسازی کنیم و آنگاه درس بزرگ و خوبی نیز به آنهائی که در رواندوز و جاهای دیگر ندیده ایم. این پیشنهاد ماست و میتوانیم بتواطیفمان دهیم که در این گفتگویمان صادقیم. ما میتوانیم انگوره را نیز بگیریم و اگر انگلیسها سکوت کنند، در مدت کوتاهی شهر سنج را میگیریم.»

نظر سمکود درباره ضعف ایران بجابود. از طرفی اختلاف میان آزادیخواهان ایرانی بطور کلی و طبقه واپسگرای شاه در نهایت شدت بود، بویژه پس از انعقاد پیمان ۱۹۱۹ (- م/ ۱۳۳۷ هـ ق/ ۱۲۹۸ هـ ش- مترجم) ایران- انگلیس که در نتیجه رشوه گیری و ثوق الدوله نخست وزیر و وزرای دارائی و خارجه، ایران را زیر دست بریتانیا میگرد، از سوی دیگر دولت مرکزی و ارتش نیرومندی نمانده بود. در جنگل، خراسان و خوزستان مردم بر علیه دولت طغیان کرده بودند ولی یک رویداد بفریاد ایران رسید، آنهم انقلاب اکتبر روسیه بود. زیرا این رویداد بزرگ، اهمیت ایران را دوباره در استراتژی همه دول بزرگ جهان فزونی بخشید.

از سوئی بریتانیا و هم پیمانانش نخواستند ایران ضعیف و تجزیه شود تا بتواند در برابر سیل گسترش کمونیزم که از جانب دولت همسایه شمالیش جریان داشت خود را نگاه دارد. از سوی دیگر روسیه میخواست همسایه جنوبیش نیرومند باشد و تجزیه نگردد تا دول امپریالیستی بویژه بریتانیا نتوانند آنرا اشغال کنند و پایگاه توطئه چینی بر علیه دولت روسیه سوسیالیستی قرار دهند. باینکه سمکوف فکر میکرد که باید به ایران سرگرم شود، نتوانست با کردهای ایران هم پیوند مبارزاتی گسترده ای برقرار کند و در جنبش کرد در عراق و ترکیه هیچ مشارکتی نداشت، همچنین نتوانست با آزادیخواهان ایرانی هیچ عمل مسلحانه مشترکی یا هیچگونه همکاری انجام دهد.

### ۳ - جنگ و شورش

#### ۳ - ۱ اوضاع عمومی / ایران

یک تاریخ نگار ایرانی اوضاع آن دوران را چنین بازگو میکند: «مشیر الدوله موقعی روی کار آمد که وضع کشور ایران بر اثر وقایع جنگ بین المللی (۱۹۱۴) (- م/ ۱۳۳۲ هـ ق/ ۱۲۹۳ هـ ش- مترجم) پریشان و بی سامان بود؛ یاغیان و راهزنان در اطراف کشور علم طغیان برافراشته بودند؛ برخی ایلات و عشایر علاوه بر اینکه مالیات نمی پرداختند، سراز اطاعت حکومت مرکزی پیچیده، ضعف دولت تهران یا سقوط آن را آرزو میکردند؛ وضع مالی کشور بسیار متزلزل و بطور کلی وصول درآمد دولت

مختل گشته بود؛ خزانه تهی و حکومت مرکزی ناتوان شده؛ پرداخت حقوق به مستخدمین دولت بطوری دچار تأخیر میشد که اغلب چندین ماه طلبکار بودند؛ اوضاع ارتش وقت نیز بی اندازه اسفانگیز بود؛ قوای نظامی آن زمان بترتیب ذیل تشکیل می شد:

۱ - یک دیویزیون<sup>۲۸</sup> قزاق که از زمان قبل از جنگ تحت نظرافسران روسیه تزاری اداره میشد. این افسران معمولاً در خدمت دولت ایران بودند و در این زمان ریاست دیویزیون را استاروسلسکی بعهده داشت (هشت هزار نفر)  
۲ - عده ای ژاندارم که در زمان مستر شوسترامریکائی مستشار مالی ایران و رئیس خزانه داری کل، بمنظور جمع آوری عواید دولت، استخدام شده بودند. این عده در سال ۱۳۲۹ قمری هجری (۱۲۹۰ هـ/ش/۱۹۱۱ م- مترجم) بوجود آمده و بعدها هسته مرکزی اداره ژاندارمری را تشکیل داد که بوسیله کلنل یال مارسون و چند افسر سوئدی دیگر با تشکیلات جدیدی تأسیس گردیده بود (مجموعاً هشت هزار و چهارصد نفر) ....

در قسمت شمال ایران (سواحل بحر خزر، مخصوصاً رشت) قوای متجاسر بار دوی قزاق مشغول نبرد بودند، در آذربایجان اسماعیل آقاسمیتقو قیام کرده و با قسمتی از اردوی ژاندارم مشغول زدو خورد بود. همچنین اگرادکردستان قسمت دیگری از اردوی ژاندارم ربه خود مشغول ساخته و در جنگ و گریز بودند. در سایر نقاط ایران غالباً زدو خورد هائی بوقوع می پیوست...<sup>۲۶</sup> سموکه از ابتدای دست زدن به جنبش خود، از ناتوانی ایران و بدی اوضاع عمومی حکومت ایران آگاهی داشت چون فکر میکرد این فرصتی است که کرد باید آنرا به سود خود دریابد، کردان مناطق دیگر باید از آنان حمایت کنند و به آرمان ملی خود برسند.<sup>۲۷</sup>

در سال ۱۹۱۹ (- م/۱۳۳۷ هـ/۱۲۹۸ هـ- مترجم) دورویداد موجب سربر آوردن ناسازگاری دیرینه کاربردستان ایران و کردان بویژه شکاکهادر ناحیه ارومیه شدند. توطئه کشتن سموکو فرستادن یک حاکم جدید برای راندن کردان از ارومیه.

## ۲ - ۲ توطئه کشتن سموکو

جانشین والی آذربایجان در تبریز مردی بود بنام مکرّم الملک. وی برای سموکو توطئه ای چید. بمبی در داخل یک جعبه شیرینی برایش فرستاد تا هنگام باز کردن منفجر شود. کسروی رویداد را چنین بازگو میکند: "مکرّم الملک (نایب الاایله) چون سپاهی که بر سر کردان فرستد در دسترس نمی داشت، ناگزیر چاره دیگری اندیشید و آن اینکه بمبی برای اسماعیل آقا فرستد و او را نابود گرداند. چون در سال ۱۲۸۷ (- هـ/۱۲۴۹ هـ/۱۸۷۰ م- مترجم) در هنگام جنگهای تبریز حیدر عمواغلی و کسان دیگری از آزادی خواهان این شهر برای کشتن شجاع نظام چاره اندیشیده و جعبه ای بنام "امانت" از پست برایش فرستاده و او را کشته بودند مکرّم الملک میخواست همان را با سیمکو بازمایش گذارد. در این کار همسگالان و رازداران او را منیان می بودند و بمب را هم اینان ساختند. مکرّم الملک آنرا بخوی فرستاد. از آنجا، چون مادرزن اسماعیل آقا دریکی از دیه های خود مینشست، بنام اینکه جعبه شیرینی است و آن زن برای داماد و نوه اش فرستاده بچهریق نزد اسماعیل آقا فرستادند. لیکن سیمکو هشیار تراز شجاع نظام بود و خود را هاگردانید. از زبان او چنین میگویند: چون جعبه را آوردند پسر مبنام اینکه شیرینیست و مادر بزرگش فرستاده پا فشرده باز کردن آنرا میخواست. من بیاد داستان شجاع نظام افتاده بدگمان گردیدم و هشیار میبودم، چون بروی چمنی نشسته بودم گفتم همانجا بازش کنند، و همینکه نخش را پاره کردند و اندک روشنی از آن برجست من فرصت نداده با پایم زده آنرا دور انداختم و پسر م را باغوش گرفته بروی سبزه ها دراز کشیدم و در زمان آوای ترکیدن بمب در چند گام دورتر از ما برخاست.

بدینسان سیمکو از مرگ هاگردید. ولی بمب درجائی ترکید که برادر او علی آقا و چند تن دیگری را از کردان نابود گردانید و این بهانه دیگری بدست سیمکو داد. نظام السلطنه هم در سال ۱۲۸۴ (- هـ/۱۲۴۶ هـ/۱۸۶۷ م- مترجم) (یک سال پیش از جنبش مشروطه) بجعفر آقا برادر بزرگتر سیمکو ایمنی داده و بقرآن سوگند خورده او را بتبریز آورده بود. سپس دست یافته او را بدو تن از همراهانش بکشت و دیگران گریخته جان بدر بردند. سیمکو در این خیزش خود آنها را بهانه قرار داده بود....<sup>۲۸</sup>

این توطئه سموکورا بطور کلی از ایران دودل کرد. برایش روشن شد که هنوز از توطئه چینی و کشتن بانیرنگ و دشمنی در پناه دوستی دست نکشیده اند و به تهدید کاربردستان ایرانی و برانگیختن کردان به شورش در راه آزادی پرداخت.

## ۳ - ۳ انتصاب حاکم جدید ارومیه

در همان روز هائیکه خواستند سموکورا بکشند، سپهدار که برای دومین بار والی آذربایجان شده بود، ضیاءالدوله البرزی را بجای سردار فاتح به حکمرانی ارومیه گماشت. بگفته تمدن ضیاءالدوله برای رویارویی بانفوذ کردان در ارومیه آمده بود. بگفته

دهقان هم برای حفظ آسایش ارومیه و محافظت آن از تجاوز کردان آمده بود. بدین منظور هم دویست سواره نظام و یک توپ کوهستانی از راه دریای چغندر ارومیه با خود آورده بود. همچنین مردم رانیز برانگیخت که در هر محله ارومیه یک کمیسیون جنگی برای حفاظت شهرستان از یورش کردها تشکیل دهند.<sup>۲۹</sup> پیش از آمدن ضیاالدوله شماری از کردان بداخل ارومیه رفته و در آنجا میزیستند، چون دیدند توپ و سواره نظام می آیند رم کردند.

۵ روز پس از رسیدن حاکم جدید، صبح هنگام ۶ کرد چهار طرف خانه حاکم را گرفتند. میخواستند ضیاالدوله را بگیرند. تیراندازی آغاز شد، سربازان بصدای تیراندازی بیاری حاکم آمدند. مردم به درگیری کردها و سربازان حکومتی پی بردند، هر کس اسلحه داشت برداشت و بیاری حاکم رفت. یورش کردها سرنگرفت و باتیراندازی از شهر بیرون رانده شدند. چون مردم ارومیه این کار کردان را به تحریک دکتر پاپا کار میدانستند گروهی از آنان بارگاه امریکائیان یورش بردند و ۶۰ نفر از مسیحیان را که در آنجا پناه داده شده بودند کشتند.

سمکومیخواست نگذار ضیاالدوله مستقر شود. در آنروز راههای زمینی ارومیه گرفته شده بود. تنهاراه بندر گلخانه در ساحل دریای چغندر ارومیه مانده بود. انبار گندمی در گلخانه بود. سمکواز پیروزشدن یورش ارومیه آگاهی یافت. دسته ای شکاک را بفرماندهی طاهریبگ بر سر گلخانه فرستاد و آنجا گرفت تا از تبریز نتوانند نیرو و بیاری ضیاالدوله بفرستند.<sup>۳۰</sup> ارومیه بمحاصره درآمد.

## ۲ - ۴ جنگ تبلیغاتی

مسلحین کرد در داخل شهر ارومیه گشت میزدند. مردم به تصرف گلخانه پی بردند. مغازه ها را بستند و به خانه های خود رفتند. سران کرد این رویداد را دریافتند و به جلب سکنه بسوی خود پرداختند. تمدن آنروزها را شاهد بوده است. قسمتی از کوششهای کردان برای جلب دوستی مردم ارومیه را بازگو می کند. در اینجا بخشی از آنرا بازنویسی میکنیم: "چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۲۹۸ اول رمضان ۱۳۳۷-۱۱ مه ۱۹۱۹ (سالها بترتیب هش، هق، م- مترجم) کردها در شهر جار کشیدند: ای مردم بدانید و باخبر شوید که ما بابت با شماها اختلافی نداریم هیچگونه دشمنی بین ما و شما وجود ندارد، شماها خاطرات آن آسوده باسود بروید دکانهای خود را باز کنید و به کسب و کار خود ادامه دهید. ما فقط با حکومت های بیگانه که از خارج به این شهر وارد میشوند (مقصود ضیاالدوله است) و در بین مردم نفاق و دوئیت می اندازند و با استفاده از تفرقه به پر کردن جیبهای خود می پردازند. و در موقع ورود با جیبهای خالی و بهنگام مراجعت با جیبهای پر و با مقادیر زیادی اثاثیه گرانها از این شهر خارج میشوند مخالفیم اینگونه حکومتها کوچکترین توجهی بملت و شهر ندارند فقط ب فکر حداعلائی استفاده نامشروع و عیاشی و هرزگی و حیف و میل کردن پول ملت می باشند آری ما با چنین عناصر واقعا زالو خصال دشمن میباشیم. اهالی محترم بیائید غیرت کنیم و فرماندار را از میان خود اهالی ارومیه انتخاب نمائیم و نگذاریم برای ما از سوراخ و سمبه ها فرماندار صادر کنند..."<sup>۳۱</sup>

جمعه ۲ خرداد - ۱۲۱۹ (۳ رمضان ۱۳۳۷ - ۱۳ مه ۱۹۱۹): (سالها بترتیب: هش، هق، م- مترجم)  
باز هم دارو دسته سمیتگو در کوچه و بازار با مردم تماس می گیرند و اظهاراتی می کنند، ایده های خود را شرح میدهند و بتلقین این ایده های پردازند... کردان ب مردم چنین میگفتند: بعد از این باید فرماندارها، از طرف مردم ارومیه و از بین اهالی ارومیه انتخاب و منصوب شوند. حتی روسای سایر ادارات و شعباتشان نیز باید از خود مردم ارومیه باشند پس اینهمه اعیان و اشراف ارومیه که صدها سال است، مردم را اداره کرده اند و مقامات حساس را اشغال نموده بودند، حالا چرا در گوشه و کنار بایستند تا برای ما و برای آنها فرماندار از بیرون بیاید؟ رئیس نظمی و رئیس ژاندارمری را چرا از بیرون و خارج فرستاده اند مگر در خود ارومیه اشخاص بصیر و با اطلاع کم است که این باطیل را بامتحمیل کرده اند که با کبر و نخوت رفتار میکنند و میکوشند همیشه بین کرد و عجم تاثیر سازند و جیبهای خود را پر کنند و پر زرق و برق زندگی نمایند. مگر نه اینست که اینان از مردم این سامان نیستند و دلشان نیز باین خطه نمیسوزد و تاحال هم در مقابل آنها همه حقوق گزاف که گرفته اند، بارزش دیناری در آبادی و ترقی این قسمت کاری انجام نداده اند."<sup>۳۲</sup>

این سخنان را یکی از شاهدان عینی بازگو میکند. از آنجائیکه بی اعتمادی عمیقی میان آذریها و کردان پیش آمده بود، مردم به آن پاسخ ندادند و حتی خود شاهد از آن چنین یاد میکند:

"باز هم دارو دسته سمیتگو در کوچه و بازار با مردم تماس می گیرند و اظهاراتی می کنند، ایده های خود را شرح میدهند و بتلقین این ایده های پردازند معلوم میشود که کردان از جانی تعلیمات اجتماعی و افکار سیاسی دریافت می کنند و حتی وظیفه تبلیغاتی را عهده دار شده اند؛"<sup>۳۳</sup> منظور تمدن کمیسیون امریکائیت که میبایستی به آنان آموزش داده باشد.

تفسیر سخنان نیکو بر پایه سؤنیت نیز خودبازتاب مناسبات غیرعادی ایجاد شده در چند قرن گذشته بود. در جنبش شیخ عبداللّه پدیدار شده و بصورت جنگ توده‌ای خونینی درآمده و بهنگام جنگ جهانی و لشکر کشی‌های عثمانی و روس تکرار شده بود. اکنون هم جنبش آزادیخواهی کرد پیش از برخورد با پایداری رسمی دولت ایران باخواست منفی آذریها روبرو میشد و گرنه این سخنان عین همان سخنانیست که در دوران مشروطه گفته میشدند و بعدها نیز در قانون اساسی ایران چون بخشی از حقوق مردم برای ایجاد انجمنهای ایالتی و ولایتی نوشته شده بودند و عموماً در چهارچوب تفکر دمکراسی می‌گنجیدند. ولی ترکهای آذری آنها گوش نمیدادند و با آنان همکاری نمی‌کردند و هم‌آوا نمیشدند.

ایرانیان شیخ محمد خیابانی را یکی از آزادیخواهان بزرگ خود می‌شمارند. سال بعد از این رویداد در تبریز قیام کرد و طی سخنانی که در قصر "تجدد" در تبریز برای هوادارانش ایراد نمود و در روزنامه "تجدد" ارگان جنبششان پخش گردیده است می‌گوید:

"آقایان، میدانید ما چرا قیام کردیم؟ اگر وضعیت پیش از قیام را مطالعه کنیم، حالت اسف‌انگیز مملکت و اختلافات بی‌حد و حصر مالی و اقدامات بی‌ناموسانه و جانپناه نظمیه (شهربانی) را در نظر بگیریم لزوم قهری قیام را درک می‌نمائیم ... دزدانی که از تبریز رانده میشوند (مأمورین اداری) نباید صدراعظمی امارت شوند جانپناه که از مرکز آذربایجان فراری کنند (از هر کس فرقه دمکرات) نباید زمام حکومت شهرها و استان‌های دیگر را بدست آورند (با دادن پول و خرید مقام) زیرا که تمام خاک آذربایجان ایران مقدس و مجموع کل دمکراسی ایران دارند هوشخصیت حقوقی اند."<sup>۳۴</sup>

این سخنان خیابانی با گفته‌های جارجیان کرد ارومیه چه فرقی دارند؟ چرا باید گفتاری از همان قبیل کردان "تعلیمات" کمیسیونهای بیگانه و گفتار خیابانی بیان آزادی بشمار آید؟

نیروهای سمکوارومیه را محاصره کردند. راه‌ها را بستند، گرانی و قحطی در شهر شیوع یافت. حلقه محاصره ارومیه تا میرفت تنگتر میشد، زیرا همه روزه کردان بیشتری به سمکو می‌پیوستند و هر شب به قلعه شهر یورش می‌بردند. مردم دفاع می‌کردند و نمی‌گذاشتند شهر بدست کردان بیفتد. "کمیسیون جنگ" مسلحین ارومیه را برای رویارویی با کردها بر سر هفت دروازه شهر و برج و دیوارهای قلعه تقسیم کرده بود.<sup>۳۵</sup> این کمیسیون نتوانست پول خرید تفنگ و فشنگ و باروت را تأمین کند. از مستر پاکارد رئیس کمیسیون آمریکائی سه هزار تومان وام درخواست نمودند. او هم پول را پرداخت و با آن به دفاع از شهر پرداختند.<sup>۳۶</sup> عجب اینکه آقای تمدن در بازگویی رویدادها کردان را متهم میکند که از مستر پاکارد پول گرفته و برانمائی او به جنبش پرداخته‌اند ولی در همان حال گرفتن پول از پاکارد را برای خرید اسلحه و تأمین لوازم رویارویی با کردها باز می‌گوید.

یورش به شهر در بیستم ماه مه ۱۹۱۹ (- ۱/م ۲ شعبان ۱۳۳۷ هـ ق/ ۳۰ اردیبهشت ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) آغاز شد. در ابتدای شب ۱۲ رمضان یورش را شدت بخشیدند، ولی مسلحین ارومیه پایداری نمودند. اینبار سمکو خود یورش را فرماندهی میکرد. روی دروازه‌های نوگچر، عسکرخان و بالا و تمرکز کرده بود. تلاش کردند از جانب بالا و در دیوار قلعه شکافی ایجاد کنند. اینبار نیز یورش پس از اینکه ۳۶ ساعت بدر از آتش نتوانست به فتح ارومیه بینجامد، از اینرو عقب نشستند.<sup>۳۷</sup> محاصره ارومیه ۲۵ روز طول کشید. مردم در این مدت دلیرانه از شهر دفاع کردند و نگذاشتند بدست کردها بیفتد. کنسول انگلیس به میانجیگری پرداخت و حاکم تازه‌ای برای شهر تعیین شد. در پانزدهم تیرماه ۱۲۹۸ (۸ شوال ۱۳۳۷/ ۸ ژوئیه ۱۹۱۹) (سالها بر تیرماه، هق، م - مترجم) سمکو به محاصره شهر پایان داد و حفاظت آن به خود او سپرده شد. در مقابل از سوی فرمانداری برایش ماهیانه مقرر شد. او هم چند نفر مسلح را به این کار گماشت.<sup>۳۸</sup>

سمکو میخواست در آن حوالی سلطه خود را به روستاهای آذری نشین لکستان، سلطان احمد و قشلاق گسترش دهد و آنان به این کار تن در ندادند و جنگ خونینی میان اهالی آنجا و نیروهای سمکو روی داد. در مقابل، اهالی ارومیه مرتباً از تهران و تبریز یاری میخواستند.

## ۲ - ۵ یک گفتگوی ناموفق

سرداران انتصار که تازه جانشین والی شده بود، به تهیه نیرو برای سرکوب سمکو پرداخت. ابتدا ماژور میرحسین را بانروی ژاندارم و بدنبال آنان دسته قزاق را روانه کرد. از هر طرف سوار درخواست می‌کرد و پیوسته نیرو میفرستاد. از تهران یک فرمانده قزاق بنام فیلیپوف را به فرماندهی لشکر فرستادند. فیلیپوف پس از دیدار با سرداران انتصار برای دست‌بکار شدن به شرفخانه رفت. چنددگری میان کردها و نیروهای ایران روی داد. مهمترین این جنگها در نزدیکی دیلمقان بوقوع پیوست. چهارتن از فرماندهان قزاق و شماری از سران ژاندارمری کشته شدند. دیلمقان مرکز سلماس بدست نیروهای ایران افتاد

سمکو تلگرافی برای عین الدوله فرستاد. او اگرچه والی آذربایجان بود در زنجان مینشست. وی فرمان آتش بس را صادر کرد. جنگ متوقف و گفتگو میان سمکو و سرداران تنصارو فیلیپوف آغاز شد. ایرانیان این شرایط را برای عفو سمکو قائل شدند:

۱ - تاراجهایی که از لکستان آورده بازگرداند و خونبهای کشتگان را بپردازد.

۲ - بازماندگان سپاهیان عثمانی را از نزد خود بیرون راند.

۳ - از دخالت در کارهای سلماس و ارومی خودداری کند

۴ - تاوان لشکرکشی دولت را بپردازد

۵ ، آنچه افزار جنگ دارد به دولت واگذار.

۶ - برادر خود احمد آقارا به تبریز بفرستد که در قزاقخانه در میان فرماندهان باشد <sup>۳۹</sup>

نه تنها شخص سرسخت و نامداری چون سمکو که دارای آرمان سیاسی بزرگی بود، بلکه هر کسی که اندکی شخصیت خود را گرمی بدارد چنین شرایطی را نخواهد پذیرفت. گفتگو سرنگرفت و دیری نپائید که جنگ و زدو خورد از نو آغاز شد. سمکو عملاً داشت سلطه خود را در نواحی روستائی سلماس، خوی، میاندوآب، اشنویه و... مستقر میساخت.

### ۳ - ۶ ادامه جنگ

حکومت ایران در حال دگرگونی درونی مهمی بود مراکز متعدّد قدرت و ناسازگاری ایجاد شده بودند آشفتنگی در سرتاسر ایران وجود داشت. قدرت مرکزی ضعیف شده بود. سلطه قاجار داشت پایان میرسید. رضاخان از قزاقی کوچک به افسری بزرگ تبدیل شده بود و بعدها که سردار سپه شد. به بهانه نجات میهن از ضعف و آشفتنگی، خود را آماده کرده بود تا قدرت را بدست گیرد و شاه ایران شود. کابینه در تهران بسیار دوام نیاورد و در آذربایجان هم والیهها زدو زد عوض میشدند. کارهای سمکو در سرتاسر ایران بازتاب یافته بود و برتشکیل و سقوط پادوام کابینه کارگرمی افتاد. <sup>۴۰</sup> از اینرو هر کابینه‌ای بر سر کار می‌آمد و هر کس وزیر جنگ میشد، میبایستی پایان دادن به جنبش سمکو جزو برنامه کارهایش باشد. سمکو برای گسترش منطقه شورش و آزادسازی نواحی کردنشین از سلطه آذریها در تلاش مداومی بود. ارومیه، ساوجبلاغ، اشنویه و خوی بدست نیروهای شورشی افتاده بود.

مخبر السلطنه چون والی آذربایجان شد، نخستین لشکرکشی بزرگ را بر سر سمکو آغاز کرد. وی یک نیروی قزاق را بفرماندهی سرتیپ مظفرالدوله به طسوج و یک نیروی ژاندارم بفرماندهی ملکزاده به ساوجبلاغ فرستاد. نیروهای کردان این دونیرو را نابود کردند. مظفرالدوله برای رهائی خود از اسیر شدن، با قایق از راه دریایچه ارومیه گریخت، ملکزاده نیز اسیر شد. <sup>۴۱</sup> سمکو پس از مدتی اسیران را آزاد کرد و به ملکزاده گفت "آقا بروید باین والی بی لیاقت و قسی القلب بگوئید خجالت بکشو در چند قدمی پایان عمرش جوانان برومند و نورس را گوشت دم توپ نسازد." <sup>۴۲</sup>

بدرخواست همان والی ۱۵۰۰ نفر ژاندارم بفرماندهی لیندبرگ به تبریز رسیدند و پس از استراحت روانه شرفخانه شدند. یک نیروی سه هزار نفری چریکی آذری هم بفرماندهی امیر ارشد گردآوری شد. سامخان حاجی علیلو برادر محمدحسینخان ضرغام قاتل جعفر آقای شکاک بود. ارشد السلطنه هم با سواران ماکو میبایستی در این یورش شرکت کند.

روز ۲۱ ژانویه ۱۹۱۹ (م/ ۸ آذرماه ۱۳۰۰ هـ/ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۸ هـ) در دامنه کوهشکریازی میان خوی و سلماس در محلی بنام قانلی دره (دره خونین) نیروهای ایرانی بالشکر کرد به زدو خورد پرداختند. این نیرو ابتدا پیروزی خود و شکست کردان را شایع کرد ولی امیر ارشد که از بلندیهای شکرریازی جنگ راهبری میکرد کشته شد و نیروهایش پراکنده شدند و جسدش نیز در میدان جنگ بر جای ماند. <sup>۴۳</sup> این نیرو بخاطر بدی نقشه و نامنظمی آن و

عدم شایستگی فرماندهانش درهم شکست و شهامت انقلابی کردان را توان بخشید. ولی این خودپیشاهنگ لشکرکشیهای بزرگ حکومت ایران بود. اولاً برای سد کردن راه گسترش شورش کرد و آنگاه محدود کردن مناطقش و سرانجام نابودی آن برای همیشه.

### ۳ - ۷ رفتار سمکو با دشمن

برخی از کارهای سمکو جای انتقاد داشت و تا اندازه‌ای به شهرتش نیز صدمه زده بود. موضعش در برابر برخی از انجمنهای مشروطه خواهان، کشتن مارشیمون، چپاول و غارتی که نیروهایش در نواحی دوست و دشمن انجام میدادند، رفتار خشن خودش با دشمن. دشمنان و مخالفان سمکو جنبش کرد با استفاده از این دلایل تبلیغات گسترده‌ای را بر علیه او انجام میدادند و حتی برای بدنام کردن و درهم شکستن شهرتش موارد بسیاری را نیز به آن می‌افزودند. نویسندگان ایرانی تاکنون هم وقتی درباره سمکو مینویسند، جهت بیطرفی و پیمانه علمی را رها میکنند و بادشمنی بسیار از او چون یک راهزن عقب افتاده و عسیره‌ای خونریز یاد میکنند.

سمکودر گفتگوهائی که بامصطفی پاشا<sup>۳۰</sup> داشت، برخی از این انتقادات را از نقطه نظر خود مردود دانسته است. درباره کشتن مارشیمون و چپاولگری نیروهایش و رفتار خشن و سنگدانه بادشمن بحث نموده که دو نمونه از آنها در اینجا می آوریم:

"پرسش: علت کشتن ۸۰۰ فارسی که در سپتامبر سال گذشته اسیر شده بودند چه بود؟

پاسخ: آنان زمانی در شهر ارومیه اسیر شده بودند. با ایشان هیچ بدی نشد، حتی پول و لباس به آنان دادیم بشرطی که بار دیگر به عجم نیوندند رهایشان کردیم. آنان بمحض آزادی باردیگر به عجم پیوستند و قتل و تجاوز را از نو آغاز کردند، از اینرو این بار از ایشان نگذشتیم و انتقام خود را گرفتیم.

پرسش: پس یعنی چنانکه میگوئید کاملاً برای وطن تلاش می کنید اینطور نیست؟ ولی چرا وقتی ساوجبلاغ را گرفتید مغازه ها غارت و شماری نیز کشته شدند؟ از آنجمله قاضی لطیف که مردی نامدار و محترم بود؟... آیا چنین رویدادهائی ایرانیان را دلخوش نمیکند و بنفعشان نیست؟ چنانکه شنیده ام خانه حاجی یلخانی رئیس نامدار دهبکری تاراج شده از اینرو هیچ دور نیست بخشی از منگورو بیگزاده و گورک و ناحیه سقز بر علیه تو متحد شوند...

پاسخ: وقتی به ساوجبلاغ روی آوردیم، بدنبال همه بزرگان فرستادیم ولی نیامدند. هیچ نماینده یا فرستاده ای از سقز نیامد. ایرانیان هم در شهر میجنگیدند، جنگ دو روز طول کشید. در نتیجه شهر گشوده شد و شماری کشته شدند. در میان آنان شکاک هم بود. در این جنگ سکنه شهر و عشایر در هم آمیختند و بهم ریختند و مسلسل و توپ هم بکار گرفته شد. در چنین حالی نمی توان جلو دزدی و غارت را گرفت، اگر چه من خود بسیار با اینکار مخالف بودم.

ما از عشیره منگورو دهبکری مشکوک بودیم ولی اهمیتی ندادیم. حاجی ایلخانی به هواخواهی ایرانیان هم بسنده نکرد، بلکه بنام کرد از مردم دعوت میکرد که به او بپیوندند و با ما بجنگند. عشیره مامش بمابسیار وفادارند. پسرش اردوان محمد آقای همزه آقاراحاکم ساوجبلاغ و برادرش کریم آقارا مفتش منطقه حمه جان (۹) و بانلیس (۹) و همسایه آن گورک کردیم. پس از تصرف مهاباد توانستند فارسها را از سقز بیرون کنند ولی بدرخواست مردم سقز، دولت ۳۰۰ - ۴۰۰ ژاندارم خود را از سقز فرستاد و بانلیس را پس گرفتند...<sup>۴۴</sup>

#### ۴ - سمکو و روزنامه گری

روزنامه گری کردی در مقایسه با روزنامه گری خلقهای دیگر دیرتر متولد شد. کردستان ایران از نواحی دیگر نیز عقب تر افتاد. چنانکه میگویند نخستین مجله بزبان کردی "کردستان" در سال ۱۹۱۲ (- م/ ۱۳۳۰ هـ/ ۱۲۹۱ هـ - مترجم) بوسیله میسیونرهای ارومیه چاپ شده که آنهم بسیار عمر نکرده است.<sup>۴۵</sup> ولی منبع دیگری میگوید عبدالرزاق بدرخان در سال ۱۹۱۲ یک روزنامه کردی در ارومیه منتشر کرد. چون روسها وی را از ارومیه تبعید کردند، سمکو آنرا عهده دار شد. تا در سال ۱۹۱۴ (- م/ ۱۳۳۲ هـ/ ۱۲۹۳ هـ - مترجم) تعطیل شد.<sup>۴۶</sup> در مورد این روزنامه اینک آگاهی چندانی در دست نیست. هنگامیکه ارومیه در دست سمکو بود، وی یک هفته نامه کردی - فارسی انتشار داد. پس از تصرف دوباره ارومیه (بوسیله دولت) آنهم متوقف شد.

#### ۴ - ۱ روزنامه "کرد" یا روزنامه "روز کرد" - شب عجم

تمدن صاحب چاپخانه ای در ارومیه نقل میکند: "شیخ عبدالله (از کسان فهمیده سمیتقو و از اقوام سیدطه) به نزد اینجانب آمد و در ضمن صحبت اظهار داشت آقا (یعنی سمیتقو) در نظر دارد که با توجه به نبودن نشریه در رضائیه نیز روزنامه منتشر گردد، آیا بنظر شما، با چه قطرو تیراژ میتوان یک روزنامه در این شهر انتشار داد که هم وزین باشد و هم زیبا و هم مورد توجه نویسندگان در جواب شیخ عبدالله چنین بیان نمود: متأسفانه حروف چاپخانه ما خیلی کم است و بچاپ روزنامه کافی نمی باشد. شیخ عبدالله وقتی این جواب را شنید، سخت متغیرو حالش منقلب گردید و من ترسیدم و باشتباه خود پی برده گفتم: اگر با کارگران موسسه خودمان همت نمائیم ممکن است نواقص را مرتفع و چاپ روزنامه را امکان پذیر ساخت، ولی باید خیلی زحمت کشید تا وسایل لازم را آماده نمود در اینجا قیافه شیخ عبدالله باز شد و جوابی هم نداد، اگر چه او وعده میداد که حقوق کارکنان و کارگران روزنامه را بدهد ولی نمیشد روی قول کردان، در آن روزها ایستاد، چون تمر از دستور سمیتقو در آن شرایط، بازی کردن با جان خود بود بعد از دوسه روز... گریختم"<sup>۴۷</sup>

معلومست که پس از فرار آقای تمدن سمکو همچنان در انتشار روزنامه مصمم بوده است. همان نویسنده ادامه میدهد:

"تابلوی چاپخانه تمدن را برداشته، بجای آن تابلوی چاپخانه غیرت نصب کرده بودند! و روزنامه ای که بزبان کردی و فارسی منتشر ساخته بودند، فقط با سم روزنامه هفتگی کرد تحت عنوان، (روز کرد - شوعجم) یعنی روز کرد و شب عجم بود، که



بعداً آنرا بنام روزگرد (روزگرد) چاپ نموده و بعدنیز فقط با اسم کرد در آورده بودند. شماره اول در دوازدهم ماه شوال ۱۳۴۰ هـ (هـ / ۱۸ خرداد ۱۳۰۱ هـ / ۸ ژوئن ۱۹۲۲ م - مترجم) بمدریت محمد ترجانی انتشار یافته است.<sup>۴۸</sup>

استاد سجادی دربارهٔ این روزنامه نوشته است: "گورد" روزنامه‌ای کردی و زبان حال سمکوبوده، در سال ۱۹۲۱ (-) م / ۱۳۴۰ هـ / ۱۳۰۰ هـ - مترجم) در شهر ارومیه منتشر شده و تنها ۳-۴ شماره آن پخش گردید و بعداً از کار افتاد.<sup>۴۹</sup>

از روزنامه‌های مورد بحث تمدن تاکنون هیچیک یافته نشده‌اند. که بیگمان برای درک دیدگاه‌های سمکو و اخبار رویدادهای آن دوران دارای ارزش تاریخی میباشند.

#### ۴ - ۲ سمکو در هفته نامه بانگ کردستان

سمکو در کردستان چون یک قهرمان ملی نگریسته میشود. هفته نامه کردی - فارسی - ترکی "بانگ کردستان" در آن دوران از سوی "جمعیت کردستان" در سلیمانیه منتشر شد. صاحب امتیاز و مسئول و سردبیر آن حاجی مصطفی پاشایاملکی و نویسندهٔ بخش کردی و فارسی علی باپیر آقا و شیخ نوری شیخ صالح و نویسندهٔ ترکی رفیق حلمی بود. در بیشتر شماره‌های بانگ کردستان اخبار، اخبار جنگی، شعر، مقاله و مصاحبه به جانبداری از سمکو نوشته شده است.

در شمارهٔ روز ۲ اوت ۱۹۲۲ (-) م / ۷ ذیحجه ۱۳۴۰ هـ / ۱۱ مرداد ماه ۱۳۰۱ هـ - مترجم) بفارسی نوشته شده است: "در مورد شکست کرد در دوران خود در جراید ایران چند خطی بچشم خورده، نوشته‌های آن جراید را وارد ندانستیم. طبق شنیده‌های این اواخر ناپستی به این شایعات ایرانی باور کرد، اسماعیل آقا سمکو برای مقابله با عجم نیروی کافی دارد. ادامه در شماره بعد"

در شماره ۲ روز ۱۴ اوت ۱۹۲۲ (-) م / ۱۹ ذیحجه ۱۳۴۰ هـ / ۲۳ مرداد ماه ۱۳۰۱ هـ - مترجم) باز بفارسی چند خبری از روزنامه‌های ایران گرفته و پاسخ گفته و مقاله مفصلی دربارهٔ پیشینهٔ تاریخی اجداد سمکو و علت برپائی شورش نوشته که قسمتی از آن را در اینجا نقل میکنیم:

ایران، سوم ذی القعدة ۱۳۴۰ (۳ ذی القعدة ۱۳۴۰ هـ / ۸ تیر ماه ۱۳۰۱ هـ / ۲۹ ژوئن ۱۹۲۲ م - مترجم): گزارش تلگرافی خوی خبر میدهد؛ طبق اخبار رسیده صبح روز پنجم سرطان: بیست و ششم ژوئن ۱۹۲۲ (-) م / ۳۰ شوال ۱۳۴۰ هـ / ۵ تیر ماه ۱۳۰۱ هـ - مترجم)، لشکر کرد به روستای رهنال یورش برد. جنگ سختی در گرفت. سرانجام کردان شکست خوردند و چندتن کشته و زخمی شدند. علی نقیخان یاور فوج نهم خوی و دوسرباز زخم برداشتند. ایران، هفتم ذی القعدة: بنا به گزارش رسیده در هفتم سرطان نیروهای خوی با اشرار اطراف آنجا درگیر شدند، پیروزی بانبروهای دولتی بوده است.

ایران نهم ذی القعدة: طبق خبر تلگرافی رسیده از آذربایجان، در این اواخر با کردان در اطراف خوی زدو خوردی روی داده در نتیجه ۲۸ تن از کردان بقرار زیر کشته شده‌اند: ۲ ارمنی، ۶ عسکر، ۲۰ کرد، ۲۸ رأس اسب و محمد آقا نامی که از بهادران اسماعیل آقا و رئیس ۶۰۰ سوار بود کشته شده‌اند. زیان ۸ زخمی بانگ کردستان: این رویدادها را چندان باور ندارد. بودن ارمنی در آن زمان در لشکر کرد بعید است. رویداد بمب یعنی نارنجکی که با حلیله و پستی در تاریخ شعبان ۱۳۳۷ هجری (-) هـ / اردیبهشت ۱۲۹۹ هـ / ۱۹۲۰ م - مترجم) از سوی حکومت ایران برای کشتن اسماعیل آقا به (چاری) فرستادند بوسیله ارمنیان با جراد آمد. پس کردان شکاک چگونه با ارامنه ساخته‌اند بر ما معلوم نیست. منظور از عسکر چیست. آنهم توهم است. جریان بمب (نارنجک) که باعث این جدائی و اختلاف خونین میان کرد و عجم شد و اکنون هم در نهایت شدت ادامه دارد بقرار زیر است...

بانگ کردستان داستان خاندان سمکو و چگونگی کشته شدن جد پدرش اسماعیل آقا و جدش علی آقا و برادرش جوهر آقا را با نیرنگ عجم و تبعید پدرش محمد آقا به رودس و فوتش در آنجا را مفصلاً نوشته و بعثت طولانی بودن مقاله بقیه آن را در شماره بعدی بپایان رسانیده است. رویداد فرستادن بمب و انفجار آنرا در آنجا بتفصیل بازگو میکند.

در شماره ۴ روز ۲۸ اوت ۱۹۲۲ (-) م / ۳ محرم ۱۳۴۱ هـ / ۶ شهریور ۱۳۰۱ هـ - مترجم) تحت عنوان "سمکو" مینویسد: بنا بر اخبار رسیده در اطراف شرفخانه بر سر راه تبریز در ساحل شمالی دریاچه ارومیه لشکر سمکو بالشکر عجم بشدت به نبرد پرداخته است. کردان غالب و عجم چون همیشه مغلوبند.

در شماره ۵ روز چهارم سپتامبر ۱۹۲۲ (-) م / ۹ محرم ۱۳۴۱ هـ / ۱۲ شهریور ۱۳۰۱ هـ - مترجم) زیر عنوان "سمکو و عجم" مینویسد:

"بنابر اخبار مندرج در استانبول غزه الرافدین، سمکو وارد تبریز شده، وزارت تهران از خوف از لشکر یازدهم بلشویک (روسیه) طلب کمک و مساعدت نموده است.

صبا دستم بدامانت رو به (چاری) پیش سمکو  
همه کرمانج و کرمانشاه امیدوارند زجان و دل  
در شماره ۶ روز هجدهم سپتامبر ۱۹۲۲ (- م/۲۳ محرم ۱۳۴۱ هـ ق/۲۶ شهریور ۱۳۰۱ هـ ش - مترجم) تحت عنوان  
"باز هم سردار نصرت (سمکو) اسماعیل خان" نوشته است:

بنابر اخباری که تازه از یانه دریافت شده جناب اسماعیل خان (سمکو) پس از آنکه مقر خود یعنی (چاری) را ترک و در  
موقع منبع کوههای سوما تحصن نمود و یک لشکر بی شمار عجم چاری و اطرافش را همه استیلا و یغما کردند، سمکو چند روزی  
به سیرو تماشای این احوال پرداخت و بدینوسیله عجم هارا اغفال و تدارکات خود را کمال نمود. پس از این استحضارات شی  
بر لشکر عجم شیخون ماهرانه ای زد و بروایتی موثوقه به اردوی عجم قریب پنج هزار تلفات وزخمی وارد آورد و پس از آن هم  
تعمیمی به اطراف نوشت که حسب الانسانیه هر کس و هر عشیرت کردی در حد امکان خود برای کفن و دفن این عجم ها معاونت  
نقدیه طلب نمود. با وجود این غالبیت باز هم جناب سمکو عودت به چاری را مناسب ندیده و به ترتیبات مخصوصه خود مشغول  
است. تا ببینیم این حمله دوم بکجاست. و الحاصل جناب سمکو باز هم غالب است. ما چون تاکنون ذاتاً مغلوبیت او را باور نداشتیم،  
تنها بحث غالبیت او را نوشتیم. ان شاء الله هیچ کردی بر سر حق مغلوب نمیشود و از خدا تمنا داریم که این اختلاف و منازعات که میان  
کردان یعنی قوم پهلوی و عجم وجود دارد بزودی مبدل به خیر شود تا هر دو طرف که بنی نوع بشر و مسلمانند ضرر دیده نشوند، بهمان  
اندازه که کرده مطلوب است دوستی همه ایران و عجمان و خاندانهای محترم و منوران ارزشمند زیادی دارند برای ما ارزشمند است.  
بشارت باد گویند سمکو هجوم آورده بر ایران  
چه مردانه شبیخونی شکاک و هرکیان کردند  
الا کردان! جانم فدا همه بر خیزید یکباره  
در شماره ۸ روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۲ (- م/۵ صفر ۱۳۴۱ هـ ق/۷ مهر ماه ۱۳۰۱ هـ ش - مترجم) تحت عنوان سمکو نوشته  
است:

"بنابر نامه ای که از یانه رسیده جناب سمکو تاکنون دوبار با عسکر عجم مورد مصادمه واقع شده و هر دو بار تلفات زیادی  
بر عجمها وارد آورده و با موفقیت به چاری بازگشته است.  
در شماره روز ۸ اکتبر ۱۹۲۲ (- م/۱۴ صفر ۱۳۴۱ هـ ق/۱۶ مهر ماه ۱۳۰۱ هـ ش - مترجم) تحت عنوان اسماعیل خان  
سمکو نوشته است:

"مدتی بود که از طرف اسماعیل خان هیچ خبری نبود. دیروز خبری از یانه رسیده که سردار نصرت (سمکو) پس از آنکه چاری  
(مقر قدیمی خود) را بزور از عجمها باز گرفتند، یک لشکر مظفر شکاک را بطرف سلماس روانه کرد و دیلمان را که مرکز محال  
(قضا) سلماس می باشد از دشمنان خود پاک و استرداد نموده است. خدا کردان را بر حق در همه جا غالب گرداند و مأموران مغرور  
عجمهای دوستان را هم انصاف و فهمی با سیاست بخشد تا این خونریزی در بین دو فرقه اسلام تمام شود.  
بکش خنجرت را سمکو نعره ای زن تا به توران  
نهایت ده به قاجارها که جای قاجار تورانست  
الا دهبکری بر خیزید با منگوران دلیرانه  
در شماره ۱۰ روز ۱۵ اکتبر ۱۹۲۲ (- م/۲۱ صفر ۱۳۴۱ هـ ق/۲۳ مهر ماه ۱۳۰۱ هـ ش - مترجم) زیر عنوان "سمکو:  
سردار نصرت اسماعیل خان" نوشته است:

از مینه آقا که رئیس عشیره گورک طرف سقز است و خود اکنون در روستای کنده سور تابع یانه میباشد روایت میکند که  
جناب سمکو (اسماعیل خان سردار نصرت) از سرنوشهر ارومیه را استیلا و استیرا کرده و عشایر کردان آن طرفها تا طلباغی و  
سائره جهت سقزو چهار سینه هم برای معاونت سمکو بالعموم حاضرند و حکومت ایران هم این بار به همت و ثبات کردان پی برده و  
برای مذاکره و توافق برای سمکو پیام فرستاده است. معلوم میشود که خبر خیر تشکیل حکومت مستقله کردستان در سلیمانی رگ  
حمیت و غیرت کردان را بحرکت در آورده است.  
الا کردان جانم فدا متحد شوید چون شیران  
رها شوید بهر خدا از ظلم دائم ایران" ۵۰

## ۵ - تشکیل ارتش نوین ایران

روز سوم اسفندماه ۱۲۹۹ خورشیدی (- ه/ش/۴ رجب ۱۳۳۹ هـ ق/۲۲ فوریه ۱۹۲۲ م - مترجم) رضاخان با یک  
کودتای نظامی حکومت ایران را در دست گرفت. وی خود سردار سپه و وزیر جنگ و قدرت اول دولت ایران شد.

رضاخان تجدیدسازمان نیروهای مسلح ایران را پیش از هر چیز وظیفه اصلی برنامه کار خود قرار داده بود. نیروهای مسلح ایران در آن دوران نامهای جداگانه ای داشتند و زیر فرمان افسران بیگانه بودند.

- بریگاد قزاق زیر فرمان افسران روسی قرارداد داشت

- ژاندارمری زیر فرمان افسری سوئدی بود.

- پلیس جنوب زیر فرمان افسران انگلیسی بود.

این نیروها در میان خود اختلاف داشتند و گاهی با هم درگیر میشدند. لباس و درجه هایشان بهم نمیمانست. گاهی اوقات هشت ماه یک بار حقوق می گرفتند، حقوقشان را اغلب افسران می خوردند. نیروهای مسلح ایران زندگی خود را از مردم تأمین میکردند و بر آنان ستم روا میداشتند.

## ۵ - ۱ ارتش نوین

رضاخان سردار سپه روز ۱۴ قوس ۱۳۰۰ (۱۳۰۰/۹/۱۴ هـ.ش/۴/۴/۱۳۴۰ هـ.ق/۵/۱۲/۱۹۲۱ م- مترجم) ارتش واحد ایران را بنیان نهاد. از لحاظ و نام و گونه سازماندهی آنرا متحد نمود و افسران بیگانه را دور کرد و افسران ایرانی را بجای آنان گماشت. سازمانهای "ارتش شاهنشاهی ایران" را در استانهای گوناگون ایران بشرح زیر تشکیل داد:

لشکر تهران: فرماندهی مستقیم سردار سپه رضاخان

ریاست ستاد آن به سرهنگ دوم اسماعیل شفائی سپرده شد و بود.

سازمانهای آن عبارت بودند از:

۱- تیپ تیر انداز گارد

۲- تیپ تیرانداز عراق

۳- تیپ سواره گارد

۴- بخش مستقل گیلان، تنکابن، مازندران

لشکر ۲ شمالغرب در تبریز: فرماندهی سرلشکر اسماعیل فضلی

ریاست ستاد آن به محمد حسین میرزا فیروز سپرده شده بود

سازمانهای آن عبارت بودند از:

۱- بریگاد مختلط قزاق

۲- تیپ مختلط (آتریاد) اردبیل

۳- هنگ ژاندارمری تبریز

۴- گروهان مستقل ژاندارمری زنجان

لشکر خراسان در مشهد: فرماندهی سرهنگ حسین خزاعی

ریاست ستاد آن به سرهنگ دوم محمد حسین میرزا جهانبانی سپرده شده بود.

سازمانهای آن عبارت بودند از:

۱- بخش مستقل (آتریاد) قزاق خراسان

۲- هنگ ۱۰ ژاندارمری استرآباد

۳- هنگ سرباز سده و هنگ سرباز قاین و بخش توپخانه سیستان

لشکر ۴ اصفهان: فرماندهی سرلشکر محمدآیرم

ریاست ستاد آن به سرهنگ حیدرقلی پسیان سپرده شده بود.

سازمانهای آن عبارت بودند از:

۱- بخش مختلط (آتریاد) قزاق اصفهان

۲- هنگ ژاندارمری اصفهان

۳- گروهان مستقل کاشان

لشکر ۵ همدان: فرماندهی سرلشکر احمد امیر احمدی

ریاست ستاد آن به سرهنگ عبدالرزاق افخمی سپرده شده بود

سازمانهای آن عبارت بودند از:

۱- آتریاد همدان، آتریاد بروجرد

۲- هنگ ۱۱ ژاندارمری کردستان

۳- هنگ ۱۲ ژاندارمری کرمانشاه

۴- هنگ ۷ ژاندارمری عراق

۵- هنگ ۸ ژاندارمری بروجرد<sup>۵۱</sup>

ژاندارم، قزاق، سرباز تحت عنوان نظام متحد شدند. لباسهایشان متحدالشکل شد. رضاخان خود به ارتش و افسرانش اهمیت ویژه‌ای میداد، برای تثبیت سلطه خود اختیارات فوق العاده‌ای برای سرکوب مردم و استقرار سلطه مرکزی دولت به ارتش اعطا کرد، بویژه که در آن دوران در چند نقطه ایران آشوب و سرپیچی مسلحانه وجود داشت، که یکی از آنها جنبش سمکودر منطقه ارومیه و ناحیه مکریان بود.

#### ۵ - ۲ ضعفهای سمکو

چندسالی بدرازا کشید تا حکومت مرکزی خود را گرفت و برخی از ضعفهایش را اصلاح نمود. سمکو نتوانست از این ضعفها استفاده کند.

وی هیئت ارکان جنگی نداشت. فاقد سازمان سیاسی یا هیئت رهبری بود. نیروهای مسلح از طوایف تشکیل شده و نامنظم و مشق ندیده و ناوارد به جنگ نظامی بودند و برای رویارویی با سپاه نظامی تمرین نداشتند. نه میتوانستند بخوبی و بانظم و ترتیب مناطق آزادشده را اداره کنند و نه از مناطق و شهرها از لحاظ جنگی در برابر نیروهای ایران دفاع کنند.

پس از آزادسازی شهر ارومیه و سلماس و ساوجبلاغ جنبش بانوعی رکود مواجه شد و به استانهای مهم گردنشین چون کرمانشاه و ایلام سرایت نکرد. برخی از سران طوایف این نواحی بیشتر با شیخ محمود اظهار همکاری و همدردی کردند و به سمکو نپیوستند. جنبش در یک منطقه محدود جغرافیایی و از لحاظ استراتژیکی کم اهمیت ایران را کد ماند.

نیروهای سمکو در بسیاری از جنگها پیروزیهائی کسب کرده و حتی ضربه‌های کارگری به نیروهای مسلح ایران زده بود،<sup>۵۲</sup> ولی آنها از مسلحین ایلات کرد تشکیل شده بودند. هر چند ایرانیان برای توجیه شکستهای خود میگویند افسران ترک در میان نیروهایش بودند ولی در واقع هیچ متخصص بیگانه ترک یا غیرترکی در میان نیروهای سمکو نبود. این نیروها نه فرماندهی واردی داشتند که رهبریشان کند نه هیئت ارکانی داشتند که بشیوه جدیدی سازمانشان دهد و نقشه دفاع از خود و رویارویی و هجوم را برایشان بکشد و حتی افسران کردی که "جمعیت کردستان" برای همکاری با سمکو فرستاده بود هنوز در سفر بودند و به منطقه زیر سلطه او نرسیده بودند با شنیدن خبر شکست سمکو پیروزی ارتش ایران دلشکسته بازگشتند.<sup>۵۳</sup> اگرچه در آن دم امکان داشت چند افسر لایق و مجرب کرد که پیشتر در سپاه عثمانی آموزش دیده بودند، آمادگی داشتند با سمکو همکاری کنند و در صفوف نیروهایش دلسوزانه کار کنند وی از آنان استفاده نکرد، نیروهایش را بشیوه قدیمی عشایری اداره میکرد و همگی از خودش فرمان دریافت میداشتند و مستقیماً وابسته به خودش بودند. از اینرو سرنوشت جنبش به سرنوشت خود سمکو بستگی داشت.

سمکو برای تشکیل لشکری منظم و ایجاد یک سازمان سیاسی و گرد آوردن مجلس نمایندگان خلق و بنانهادن رهبری آنچنانی که در کردستان حقوق و امنیت جان و مال مردم را تأمین کند، از ضعف ایران استفاده نکرد. ایران در آن هنگام با مشکلات عمیقی دست بگریبان بود، سرپیچی مسلحانه بر علیه قدرت مرکزی در چند نقطه جداگانه آغاز شده بود. سمکو با آنان هم نمیتوانست مناسبات همکاری و هموائی ایجاد کند. از اینرو زمینه درونی شکست جنبش تا میرفت هموارتر میشد. حکومت ایران پس از استقرار با چند یورش پی در پی توانست همه نواحی آزادشده را پس بگیرد و جنبش را کاملاً درهم بشکند. رضاخان از بی نظمی و عدم پیوستگی جنبشهای درونی ایران برای استقرار دیکتاتوری خود و درهم شکستن همه جنبشهای دمکراتیک و آزادیخواه ایران استفاده کرد.

#### ۵ - ۳ لشکرکشی نخستین ارتش

اسماعیل آقا امیرفضلی به فرماندهی لشکر شمالغرب گمارده شده بود. برای تقویت و پشتیبانی از کارهای این لشکر چهار هزار چریک کرد و آذری بسرکردگی خالوقربانی و تعدادی قزاق در میان دواب گرد آورده بودند. خالوقربانی کرد کرمانشاه و یکی از همکاران نزدیک میرزا کوچک خان جنگلی و وزیر جنگ حکومت جنگل بود. پس از تسلیم، یک نیروی چریکی عشایری تشکیل داده بود و دوش بدوش ژاندارم و قزاق در سرکوبی جنبشهای مخالف دولت شرکت میکرد. رئیس ستاد این نیرو سرهنگ روح الله کیکاوسی بود (پیشتر نام خانوادگی جهانبانی داشت) کیکاوسی میبایستی جنبش جنگی نیروهای چریکی را با فرامین فرماندهی کل عملیات وفق دهد. نیروهای تبریز در بندر کمارلو، سواره‌های ظفرالدوله در خوی و

نیروهای چریک در میان دو آب مستقر شده بودند. سرتیپ حبیب‌الله شیبانی برای بازرسی و سرپرستی کل عملیات از تهران فرستاده شد. نیروهای خالوقربانی میبایستی خط‌میان مکریان و ارومیه را بگیرند تا نیروهای کرد را در این محل از هم بگسلند. هر ۳ نیرو میبایستی هم‌زمان و هر کدام از جناح خود بسوی بارگاه سمکو پیشروی کنند. هم‌زمان باتدارک برای این لشکرکشی، سرهنگ ژاندارم لاهوتی در تبریز یاغی شد. لاهوتی کرد کرمانشاه بود. زمانی حکم اعدامش صادر شده بود. بدینجهت به استانبول گریخته مدتی در آنجا بسربرد. با آزادیخواهان کرد و ترک آمیزش کرده بود. سپس حکومت ایران او را مورد بخشش قرار داده بود و با درجه سرهنگی به ژاندارمری ایران بازگشت. در اولین فرصتی که برای پیش آمد، تبریز را گرفت و میخواست به تهران یورش برد. شیبانی برای سرکوب لاهوتی بخشی از نیروهایش را به تبریز بازگردانید. جنبش لاهوتی خیلی زود سرکوب شد. در این‌زمان نیروهای کرد به نیروهای خالوقربانی یورش بردند. در بلندیهای ایندرا قاش در سمت بوکان جنگ در گرفت. خالوقربانی فرمانده چریکها کشته شد. نیروها با کشته شدن فرمانده خود جرئت را از دست دادند و صفوفشان برهم خورد و شکست خورده تارومار شدند. سرهنگ کیکاوسی، سرهنگ شهاب، بهادر السلطنه و دیگر افسرانی که همراه خالوقربانی بودند نتوانستند نیرویش را دوباره سازمان دهند. آنان هم خود و قزاقهایشان را نجات دادند. شماره دوم روزنامه "کرد" زبانهال جنبش سمکو رپرتاژی بزبان فارسی در این باره نوشته که آقای تمدن در کتابش آنرا عیناً نقل کرده است، ما آنرا چون سندی عیناً در اینجا بازگو میکنیم:

"مخبر ما مینویسد: قتل خالوقربان و شکست اردوی او را محض اطلاع خاطر قارئین گرامی توضیح میدهم. روز ۲۸ ماه رمضان (۱۳۴۰) قمری (۳ اردیبهشت ۱۳۰۱ هـ/ش/۴ آوریل ۱۹۲۲ م- مترجم) در ساعتیکه اردوی کرد در تحت فرماندهی آقای سیدطه افندی در حوالی قریه قوزلو خاک افشار حمله بصاین قلعه شده بود خبر تعرض اردوی خالوقربان از میان دو آب به شهر ویران و ساوجبلاغ (مهاباد) توسط دونفر سوارمکری رسید. بفوریت روبسوا و جلاغ کرده شب ۲۹ (رمضان) را در بوکان مانده فردا صبح زود حرکت و دوساعت بغروب مانده در حوالی قریه درمان روسای عشایر با سیدطه افندی مجلس مذاکره و مشاوره را تشکیل و نقشه حمله باردوی خالوقربان را اینطور کشیدند:

جهانگیر بیگ از (ایل هرکی) اسکندر خان (از اهالی برادوست) حمزه آقا (از ایل مامش) و امیر اسعد دهبکری و سالار سعید از خط لاجین، در موقع غروب آفتاب قرار گذاشتند که از خطوط ثلاثه در یکساعتی (معین) شروع بحمله و شلیک کرده شود. امیرالعیاری و امیر اسعد و سالار سعید موافق قرارداد عمومی در طلوع صبح ۲۹ "رمضان" از بالای کوه "زاو ابوک" بعدهای از قوای خالوقربان که در بالای تپه دوشان مجید میان استحکامات، حاضر جنگ بودند شلیک کردند از طرفین بنای جنگ گذارده شد. سواران کرد راه ادامه را به جنگ نداده: جلوریز (تاخت کنان) خود را بمیان سنگهای عجمها انداخته، آنها را بالوله تفنگ اخراج و راندند... که عدهای اسیر - عدهای قتل - و عدهای هم روبه قریه (اگریقاش) نزد خالوقربان فراری شدند. سواران امیرالعیاری هم آقای حاجی سطوه السلطنه حکمران ساوجبلاغ را اسیر کردند و سواران امیر اسعد یک عراده مترالیوز (مسلسل) را به غنیمت گرفتند. اسب و قاطر و تفنگ زیادی هم در حین حمله گرفته شده بود. امیرالعیاری و امیر اسعد و سالار سعید بعد از فراغت از قتل و اسیر کردن افراد داوشان مجید (اسم کوهی است) عدهای سوار را به تعقیب فراریان روانه خودشان بعده دیگری از قوای خالوقربان که در کوه (غزالی) بودند حمله کردند ایشان هم بعد از مختصر زد و خوردی، موقع را تخلیه و فرار کردند. از آنها عده قتل و اسیر و اسب و تفنگ زیادی گرفته شد. سواران سالار سعید در آنجا یک عراده مترالیوز را گرفته همینکه فراریان این دو نقطه، با این وضع و حال منکوبانه به اگریقاش رسیدند، اردوی خالوقربان هم متوحش و متزلزل گردیده شروع بفرار کردند. در آن حین آقایان منگورو هرکی و زرزا بانها شوریدند. در اثناء مصادمه خالوقربان با عدهای از صاحبمنصبان و افراد مقتول و عده زیادی هم اسیر گردیدند کسان سیدطه افندی ۳ عراده توپ و سواران منگورو یک عراده و سواران هرکی یک عراده مترالیوز را با تفنگ و اسباب زیادی و دو عراده توپ بزرگ غنائم گرفتند خالوقربان را بروایتی سواره احمد کلالی آقای منگورو بروایتی احمدخان هرکی بقتل رسانیده است.

فراریان اردوی خالوقربان اکثرشان بولایت خودشان و عده دو بیست نفری هم به تبریز رهسپار شدند و کلنل نصرالله خان رئیس اردوی ژاندارم هم که از سائین قلعه به مکرری (مهاباد) تعرض کرده بود، از این وقایع بکلی بی‌خبر و در کمال تفرعن رو بوکان حرکت کرد و بخیال الحاق بخالوقربان افتاده بود. امیر اسعد با استماع این خبر حرکت (کرده) و بالفور خود را بامیرآباد و جنب بوکان رسانده و کلنل هم بوکان وارد شده بود و همینکه خبر قتل خالوقربان و هزیمت اردوی او را میشنود، بوکان را تخلیه و بطرف سائین قلعه میرود. سواران بیگزاده سردار مکرری، آنها را تعقیب و سواران امیر اسعد و سایر آقایان دهبوکری هم جلوریز (بتاخت) بکمک سواران مکرری و بیگزاده رسیده اردوی ژاندارمری را در کوه پشت قریه آلبلاغ محاصره و عده زیادی را مقتول و اسیر و غنایم زیادی گرفتند در حمله سلطان عبدالحمید خان (افسر ژاندارمری) کشته شده کلنل با باقیمانده عده شبانه از کوه پائین آمده و از بیراهه فراری می‌کنند. آقایان بیگزاده فیض‌الله بیگی هم یک عراده توپ بزرگ را گرفته، بچهریق

فرستادند در واقع اقدامات و مجاهدات عموم آقایان مکرری، دراستیفای وظایف ملیه شایان بسی تقدیر، انشاءالله بنام حقوق شناسی (حقشناسی) در آن جریده فریده درج خواهید فرمود. ع - ش ۵۴  
این لشکرکشی نیز به شکست و رسوائی انجامید. ولی تجربه و علم فرماندهی ارتش نوین فزونی یافت و سازمان جدید آن داشت جامی افتاد.

#### ۵ - ۴ واپسین لشکرکشی

شکست نیروهای ایران و بدرآزا کشیدن رویدادهای آذربایجان نگرانی زیادی در تهران پیش آورده بود. رضاخان برای خود به دستاورد و پیروزی نیاز داشت. سرتیپ شیبانی که در عملیات جنگیش علیه سمکو پیروز نشد به تهران فراخوانده شد. سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی فرمانده ستاد ارتش خود برای فرماندهی کل نیروهای آذربایجان به آنجا رفت. در آن روزگار دکتر محمد مصدق والی تبریز بود. وی دست از کار کشید. وزارت کشور جهانبانی را بجای او گماشت و اموریالت را به نامبرده سپرد. بگفته ایرانیان بدین ترتیب اختیارات "کشوری و لشکری" به جهانبانی سپرده شد. وی به جمع‌آوری و تدارک نیروهای ایران و گردآوری آگاهیها درباره سمکو و طراحی نقشه حمله به او پرداخت.

#### ۱ - کشیدن نقشه حمله

جهانبانی پس از گردآوری آگاهیهای کاملی از جغرافیای منطقه و نیروهای سمکو و چاری برای طرح یورش بشرح زیر فرمان صادر نمود:

الف - همه نیروهایی که از تهران آمده‌اند بجز سواره نظام که تحت فرمان امیر لشکر اسماعیل آقامیرفضلی بودند با وسایل حمل و نقل دریائی مخفیانه و ناگهانی از بندر داناو به بندر شرفخانه حمل و در آنجا مستقر شوند. سواره نظام نیروی مذکور نیز میبایستی در اسرع وقت از راه خشکی خود را به بندر مذکور برسانند.  
ب - همه نیروهای آذربایجان در اسرع وقت در بندر شرفخانه جمع شوند. نیروهای ایران از طریق بندر شرفخانه میتوانند کناره شرقی دریاچه ارومیه را تحت تسلط خود در آورند و از آنجا حرکت کنند. نیروی کردها در کناره غربی دریاچه ارومیه بنادر قوچی و گلخانه را در دست داشت، بعلت نداشتن وسیله نقلیه نمی‌توانست از آنها کاملاً استفاده کند. در بین هر دو بندر بلندی سنگ کاظم در دست گردان نبود و یک یاغی مشهور آذری آن ناحیه آنجا را در دست داشت. نیروهای دولت از راه دریاچه ارومیه میتوانند به مانور سریعی بپردازند و از سمت چپ و راست حرکت کنند و در هر نقطه‌ای که در کناره غربی در دست گردان بود، چون بخواهند پیاده شوند. بدین ترتیب امر مقرر داشت:  
۱ - چون در شمال دریاچه ارومیه دیوار تختی بنام بلندی قزل داغ وجود دارد که به شهرستان سلماس ختم میشود، چنین مقرر شد نیروهایی که در بندر شرفخانه گرد آمده‌اند، دزدکی از دیوار نامبرده بگذرند و پس از تسخیر شهرستان سلماس مستقیماً به چهریق یورش برند. برای این کار نیز میبایستی در جایی پیاده شوند که در دست کاظم یاغی بود.  
۲ - یک نیروی چریک بنام گردان مرادی که از یازماندگان نیروی خالوقریان تشکیل شده بود تحت سرپرستی مرادخان کرد بایک نیروی کوچک نظامی تحت فرمان مستقیم سرهنگ ابوالحسن خان پورزند میبایستی در کناره غربی در بندر سنگی پیاده شوند. فرماندهی کل این نیرو با پورزند بود.  
نیروهای دولتی که بسرکردگی سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی در شرفخانه گرد آمده بودند از بخشهای زیر تشکیل میشدند:

#### ۱ - ستاد فرماندهی کل نیروهای آذربایجان

جهانبانی خواست از افسران جوان و باسواد بیشتری استفاده را بکند. سرهنگ سیف‌الله شهاب، سرهنگ روح‌الله میرزا، سرهنگ شاهرخ میرزا، سرهنگ احمدخان چارلسکی (بعدها نام خود را به اقصی تغییر داد) در فرماندهی کل گمارده شدند. به سرهنگ یوسف خان و سروان مهین هم در همانجا کار سپرده شد.  
۲ - ستون گارد، متشکل از هنگ پیاده پهلوی، هنگ پیاده رضایور، یک اسواران سواراکتشافی، یک آتشبار روسی، چهار عراده توپ بفرماندهی سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی (نام پیشین او بصیردیوان بود)  
۳ - ستون شمالغرب، متشکل از ۲ هنگ پیاده لشکر آذربایجان، یک اسواران اکتشافی، یک آتشبار، چهار عراده روسی کوهستانی بفرماندهی سرتیپ حسین مقدم.  
۴ - ستون سوار متشکل از: هنگ سوار لشکر شمالغرب، هنگ سوار دارای اسلحه سنگین مرکز، یک آتشبار شناپدر صحرائی، یک دسته توپخانه ابوخوف صحرائی بفرماندهی سرهنگ کربلائی علیخان نخجوان.  
۵ - جنگجویان غیرنظامی که یک هزار نفر بودند بسرپرستی افسران ارمنی.

- ۶- آتریاد همدان بفرماندهی سرهنگ رضاخان کندی برای احتیاط در اختیار فرماندهی کل گذاشته شده بود.
- ۷- سرهنگ محمودخان پولادین بایک نیروی کوچک نظامی و سواران چریک و ژاندارمری در ساحلوی نظامی خوی باشند. نیروهای دولت رویهم عبارت بودند از هشت هزار پیاده و یک هزار سواره و پنجاه چریک و یک هزار جنگجوی غیر نظامی که رویهم به پانزده هزار نفر رسیدند.
- نیروهای دولت بدون درگیری در سنگ کاظم پیاده شدند. بدین ترتیب نیز جای پای مهمی برای خود در مناطق شورش باز کردند و از انجامی توانستند یورش را آغاز کنند. کاظم همه گروه خود را به راهنمایی ارتش گماشت و کوره راههای چهریق را نشان داد. فرماندهی کل عملیات "حکم عملیات جنگی" را بشرح زیر به همه فرماندهان ابلاغ نمود
- الف ستون گارد: هنگ پیاده پهلوی، هنگ پیاده رضایور، یک اسواران سواره اکتشافی، یک آتشبار، چهار ارابه کوهستانی، بفرماندهی فضل الله خان زاهدی. این نیرو میبایستی از بلندیهای قزل داغ و میشوداغ بسوی چهریق پیشروی کنند.
- ب ستون شمالغرب: هنگ پیاده لشکر آذربایجان، یک اسواران اکتشافی، یک آتشبار، کوهستانی، بفرماندهی سرتیپ حسین مقدم. میبایستی از بلندیهای شکر یازی بسوی قلعه چهریق پیشروی کنند.
- ج - جنگاوران غیر نظامی بسرپرستی افسران ارمنی، میبایستی از کناره شمالی دریاچه ارومیه بسوی قلعه چهریق پیشروی کنند
- د - ستون چریک: در بندرسنگ کاظم بفرماندهی سرهنگ ابوالحسن پورزند میبایستی با عملیات نیروهای بندر شرفخانه هماهنگ در یک روز دست بکار شوند.

## ۲ - فتح چهریق

صبح روز ۴ مرداد (باید ۱۴ مرداد باشد - مترجم) ۱۳۰۱ (برابر با ۱۰ محرم روز عاشورای ۱۳۴۱) (- هش و هق/ ۵ اوت ۱۹۲۲م- مترجم) بفرمان سرتیپ جهانبانی عملیات بسرعت آغاز شد. جنگ بگرمی از هر سو در گرفت، در بلندیهای قزل داغ جنگ سختی میان ستون هنگهای گارد و نیروهای سمکوروی داد. نیروهای کرد توانسته بودند بخشهای این نیرو را از هم جدا کنند و شکاف بزرگی در صفوف آنان بوجود آورند. جهانبانی ستون سوار را چون یک نیروی احتیاط برای رویدادی ناگهانی در دست خود نگاه داشته بود. فوراً فرمان داد شکاف ایجاد شده بسوی قزل داغ را در نیروهای گارد بانبروی احتیاط پر کنند. زدو خورد یک شبانه روز بدر از اکشید. نیروهای کرد بیش از این نتوانستند پایداری کنند. شکست خورده به چهریق و سلماس باز گشتند. نیروهای ایران به نیروهای کرد فرصت سازماندهی و گردهمائی دوباره را ندادند. بدین منظور جهانبانی فرمان تعقیب کردن را صادر نمود. آنان پس از دوروز پایداری سلماس را رها کردند و بسوی چهریق عقب نشستند. سرتیپ جهانبانی پیروزی کسب شده را غنیمت شمرد و نگذاشت نیروهای دشمن فرصت استراحت و سازماندهی دوباره خود را داشته باشند. به همه نیروها فرمان داد که فرصت را از دست ندهند و همه باهم به چهریق یورش برند. نیروهای ایران پس از بریدن هشت فرسخ راه سخت کوهستانی توانستند منزل بمنزل مقاومت بریده بریده انقلابیون کرد را درهم شکنند و به دامنه قلعه چهریق برسند و محاصره اش کنند. روز ۲۰ مرداد ۱۳۰۱ (- هش/ ۱۶ محرم ۱۳۴۱ هق/ اوت ۱۹۲۲م- مترجم) آنرا فتح کردند و نیروهای سمکو شکست خورده به خاک ترکیه عقب نشستند. جهانبانی مژده این پیروزی را باتلگرام زیر به رضا خان داد:

"نمره ۶۶۱ چهریق

مقام منبع بندگان حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت عظمته!  
بعدالعنوان تعقیب راپرت نمره ۱۷۱ بعرض حضور مبارک می رساند قوای ما در تعاقب دشمن امروز بیستم برج اسد ساعت ۱۱ صبح قلعه چهریق را متصرف، توپ و مسلسلهایی را که در این مدت از قوای دولتی بدست آورده بو، مسترد. دشمن منکوباً فراری و متواری گردید قوای ما در تعقیب دشمن سریعاً پیش میروند.

فرماندهی کل قوای آذربایجان

سرتیپ امان الله ۵۵

حسین مکی در مورد فتح چهریق چنین میگوید:

"فتح قلعه چهریق شهرت عظیمی یافت و در تمام ایالات منعکس گردیده زمینه ای بدست جراید طرفدار سردار سپه داد که مدتی روی آن قلمفرسائی نمایند. تلگرافات تبریک از تمام شهرستانها به رئیس دولت و سردار سپه مخابره شد و در اغلب شهرها از طرف امرای لشکر بافتخار این فیروزی جشن گرفته چراغانی نمودند. برای سردار سپه هم که ظاهر ساز بود موقع مناسبی بدست آمد که روی فتوحات نظامیان آذربایجان و قوای محلی آن تظاهراتی بنماید به همین مناسبت ۲۸ اسد ۱۳۰۱

خورشیدی با فتحار موفقیت اردوی دولتی در آذربایجان حسب الامروزیر جنگ در میدان مشق "باغ ملی فعلی" جشنی برپا گردید. تمام افسران در این جشن شرکت کردند و پس از صرف شام از طرف سردار سپه (وزیر جنگ) خطابه مهمی ایراد شد که از نقطه نظر اهمیت و روح دماغوژی و باصلاح برخی در باغ سبزه نشان دادن سردار سپه کاملاً شایان توجه است، زیرا منشیان زبردست سردار سپه آن خطابه را بی نهایت خوب تهیه کرده بودند.<sup>۵۶</sup>

نویسنده نامی ایران ملک الشعرا بهار، چنانچه خود میگوید. نطق مذکور را برای سردار سپه نوشته بود که به این مناسبت بخواند.<sup>۵۷</sup>

## ۶ - مناسبات با دولتها

### ۶ - ۱ ایران

ایران کشوری چند ملتبی، چند زبانی، چند مذهبی است. قانون اساسی محصول مشروطه هیچ دستاورد ویژه‌ای برای ملل ایران نداشت، که حقوق فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نشان را تأمین کند. قانون اساسی انجمنهای ایالتی و ولایتی را پذیرفته بود. این امر ایران را بصورت کشوری دموکرات درآورد، ولی ایالات و ولایات بر مبنای غیر علمی تفکیک شده بودند. در تعیین مرز ولایات به نژاد، زبان، عشیره، ملت، مذهب، موقعیت جغرافیائی حتی مسأله نظامی توجهی نشده بود. اگر سازماندهی ولایات چنین میبود و انجمن ایالتی و ولایتی تشکیل میشد، آنگاه ایران ممکن بود در خاور میانه به یک میهن نمونه برای همزیستی نژادها و ادیان و مذاهب گوناگون تبدیل شود.

از انقلاب مشروطیت هیچ دستاوردی به خلق کردن رسید. اداره ولایتش بدست فرزندان خودش نیفتاد، حتی روزنامه‌ای بزبان خودش دستاورد او نشد، دستگاه فاسد دولت و ستم ژاندارم نیز از سرش برداشته نشد. مشروطه در کردستان نه تنها بازتابی نداشت، بلکه هرآنکه برای مشروطه خواهان بلا بود به کردستان گسیل میشد. فساد دستگاه مرکزی بجائی رسیده بود که حکمرانی شهرها را به پول میفروخت و رئیس الوزرا نیز همه میهن را از فروش میگرد. آن "غدری" که مورخ ایرانی سعید نفیسی میگوید در میان خاندان قاجار به رسم حکمرانی تبدیل شده بود، چندان بدگمانی بهمرسانده بود که سران کرد برای چاره مشکلات خویش یا مشکلات عمومی ملتشان به هیچ وعده‌ای از سوی حکومت مرکزی باور نداشتند. دربار ایران و فرزندان مقتدر حکومت درباره حل مشکل ملی دیدگاه دموکراتیکی نداشتند و خواستهای ملی را جدائی خواهی و تقسیم ایران و خیانت به شاه و میهن میدانستند. حتی بر مبنای درک رسمی آنان، ایران دارای اقوام و قبایل و عشایر ولی بدون ملیتهای گوناگون بود و به بودن کرد چون ملتی جداگانه اعتراف نمیکردند. در ایران یک ملت وجود داشت و آنهم ملت ایران بود. کرد نیز یک قوم ایرانیست، حتی از اقوام اصیل ایرانیست، از این نظر چنین می انگاشت که مشکل کرد در ایران بخوبی حل شده است، پس از توقف جنگ جهانی؛ بهنگام انعقاد کنفرانس صلح در خواست میکرده که برای حل مشکل کرد در ترکیه نیز کردستان عثمانی به ایران ملحق شود.

رضاشاه بنقلید از مصطفی کمال میخواست جدائی ملت و نژاد و زبان را در ایران از میان بردارد و ملت - دولت درست کند. بهمین جهت بود که در سالهای ۳۰ لغت ایران را بجای "پارس" و "فارس" نام رسمی کشورش قرار داد.<sup>۵۸</sup> میهنپرستان کرد از جمله سمکو، عقیده داشتند که ایران ملت نیست، کشور است. کرد ملتی است جدا از فارس و آذری و ترک و عرب، آنهم چون ملل دیگر جهان حق آزادی و استقلال و داشتن کشور ویژه خود را داراست.

کرد، بطور کلی از دولت ایران آزمون خوبی نداشت. خود سمکو و برادران و جدو جد پدربیش نیز آزمون خوبی نداشتند، هیچکدام به دیگری باور نداشتند. کاربردستان ایران سمکور یاغی و نافرمان و چپاولگر مینامیدند و اونیز کاربردستان ایرانی را پیمان شکن و زینهار نشناس و ستمگرو رشوه خوار و... میشمرد. به این دلایل تفاهم بین کرد و ایران ممکن نبود، زیرا باورها و دیدگاهها و درک آنان درباره حقوق ملی آنچنان جدا و دور از هم بود که بهیچوجه بهم نمیرسیدند. زبان دادوستد ایران با سمکو بیشتر گلوله و دیوان گفنگوهایشان بیشتر میدان جنگ بود. چندباری که ایران بعلت ضعف و مشکلات داخلی با سمکو ارتباط گرفته، همگی بمنظور سست کردن او و طرحریزی برای نابودیش بوده است. چندباری نیز که سمکوز روی ناچاری و نومیدی با آنان تماس گرفته همه اش برای استقرار و تقویت خودش بوده است. وی چندین بار با کاربردستان دولت بگفتگو پرداخت. گفتگوهایش با عین الدوله به نتیجه نرسید، زیرا در سطح سیاسی برای کرد و برای خودش هیچ دستاوردی نداشت. در سطح شخصی نیز میخواستند همه چیز را ازش بگیرند و چیزی ندهند. گفتگوهایش بارضاخان (۱۳۴۳ هجری) - (هق/ ۱۳۰۳ هجری/ ۱۹۲۴ م - مترجم) نیز ب نتیجه نرسید زیرا نامبرده نه تنها هیچ رنگ سیاسی به دیدارشان نداد بلکه اطمینان



تأمین شخصی نیز برای سمکوبار نیارود. در حالیکه در این دیدار سمکومیتوانست رضاخان را از میان بردارد. آخرین گفتگو در سال ۱۹۳۰ (- م / ۱۳۴۹ هـ ق / ۱۳۰۹ هـ ش - مترجم) با کاربدستان ایران او را بدام انداخت و به کشته شدن خودش و خاتمه جنبش انجامید.

## ۶ - ۲ ترکیه کمالی

ترکیه از جنگ جهانی اول شکست خورده بیرون آمده بود. نیروهای متفقین وارد استانبول پایتخت عثمانی شکست خورده شده بودند. آنان بر امور تسلط داشتند. سلطان اگر چه مانده بود ولی مقامی ظاهری و فاقد قدرتی واقعی بود و بر هیچ جای ترکیه چیرگی نداشت. بزرگمردان کرد در استانبول به امید وعده متفقین به فعالیت سیاسی و فرهنگی پرداخته و از خاک کردستان دور افتاده بودند. مصطفی کمال از اضرار ضرورت به سازماندهی دوباره ترک و بیرون راندن نیروهای بیگانه و درهم شکستن جنبش کرد و پیروزی ترکیه نوین پرداخت. دیدگاه رسمی او درباره کرد و جنبش آن هرگز ابهامی نداشت. از روزیکه در اضرار ضرورت به فعالیت پرداخته بود، یکی از مواد کارنامه سیاسی درگیری با جنبش کرد و بستن راه همه فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی کردی و کوشش برای بی اثر کردن و شکستن کوشش آزادیخواهی کرد بود. مصطفی کمال از همان آغاز دفاتر و شعبه‌های سازمانهای سیاسی کردستان را ممنوع و فرمان دستگیری جلادت و کامران بدرخان و احمد فائق را که بامیجر نوئل برای ارتباط با بزرگان کرد در مورد خواسته‌های ملی، به مالاتیته رفته بودند، صادر نمود.

مناطق زیر سلطه سمکو هم مرز مناطق جنبش مصطفی کمال و حتی پشت جبهه نیروهایش بود. بیگمان سمکو از فعالیت‌های سیاسی و دیپلماسی و فرهنگی سازمانهای کردی استانبول بیخبر نبود. زیرا حداقل بوسیله سید طه که هم برادرزنی و هم یکی از همکاران نزدیکش بود باید با خبر شده باشد. همچنین باید از موضع کمال و جنبشش نیز در برابر آرمانهای کرد در ترکیه کم و بیش آگاهی داشته باشد. سمکو عمیقاً باور داشت که ایران ضعیف و ناتوان است و باید تلاش‌های کرد برای کسب قدرت و تأسیس یک مرکز مستقل کردی در آنجا متمرکز شود، برای تأسیس آنهم به اسلحه و مهمات نیاز خواهد داشت که باید از جایی تأمین شود. سمکو انگلیس را آزموده بود. حاضر نبودند به او پول و اسلحه بدهند. شوروی در وضعی نبود که بتواند به کرد کمک کند. منطقه نیز بجز ترکیه کمالیست دولت دیگری نداشت. بویژه مناطق سمکو درست به مناطق اقتدار مصطفی کمال چسبیده بودند. از همین نظر هم موضع خود را در مورد کردستان ترکیه و عراق مشخص کرده است.

وقتی احمد تقی بهنگام دستگیری شیخ محمود از زبان بزرگمردان کردستان عراق در اکتبر ۱۹۲۰ (- م / ربیع الاول ۱۳۳۹ هـ ق / مهر ماه ۱۲۹۹ هـ ش - مترجم) از او برای شورش در حمایت از ترک بر علیه انگلیس درخواست همکاری و پشتیبانی مینماید، در پاسخ میگوید: «اکنون انگلیس بسیار قویست، مجادله با او در مورد کردستان بسیار سخت است. باور نمیکنم ترکیه زبون هم بتواند با فرستادن نیرو به آنجا در امور سیاسی رواندوز دخالت کند. بهترین کار برای کرد امروز اینست که جنبشمان را در ایران متحد کنیم و موجودیت خود را در آنجا حفظ نمائیم، این برای وضع امروزمان بسیار خوب است و در آینده میتوانیم از آن استفاده کنیم.»<sup>۵۹</sup> وی در گفتگویی نیز که در اکتبر ۱۹۱۲ (- م / ذی الحجه ۳۰ هـ ق / مهر ماه ۱۲۹۱ هـ ش - مترجم) درباره گاهش در چهریق با مصطفی یاملکی بعمل آورده است در این مورد عقیده خود را آشکارتر بیان میکند: «پرسش: خوب تلاش میکنی کرد را رها و آزاد سازی، پس چرا قبل از هر چیز منطقه وان و اضرار و بتلیس و هکاری و خارپوط را رها نمیسازی و مردمی را سازمان نمیدهی که مدتیست تحت ستم مصطفی کمالند...؟»

پاسخ: من چنین بمصلحت می بینم که ابتدا از ایران آغاز کنم، هیچ بصلاح نمی بینم در این روزگار با ترکها میانهم را بهم بزنم. زیرا آنان با تفنگ و فشنگ یاریم میدهند...»

ترکها بظاهر با سمکو دوستی میکردند. به او مقداری اسلحه و مهمات داده بودند و او نیز با تأمین خوراک که در آن دوران اهمیت ویژه‌ای داشت آنان را یاری میداد. ولی سمکو یک رهبر جنبش کرد و در تلاش تأسیس کردستان مستقل بود که این هم کاملاً با آرمان کمالیست‌ها در تضاد بود. کمالیست‌ها برای قیام مردم کردستان عراق بر علیه انگلیس و تسخیر ولایت موصل با همکاری برخی از کردهای آنجا، گروهی برهبری مردی از همان مکان بنام اوزدمیر بیگ به منطقه رواندوز فرستاده بودند. در نامه‌های میان کاربدستان ترک و فرمانده این بارگاه کوچک موضع کمالیست‌ها برای سمکو روشن میشود که نمونه‌ای از آنرا در زیر می آوریم:

" دیار بکر ۴/۶/۱۳۳۸ (- هـ ق / ۱۳ اسفند ۱۲۹۸ هـ ش / ۴ مارس ۱۹۲۰ م - مترجم)

استخبارات نمره ۱۷۴۵

به اوزدمیر بیگ قائم مقام

۱ - سمو حيله گراست، بازرنگی خود خنجرى را که برداشته تاموقع خود پنهان میدارد. آن مرد خیال استقلال در سر میپروراند. منظورش این است که تا در ایران قدرتش را فزونى میدهد و نیرومند میشود بامیانهاش بهم نخورد بدین ترتیب بمرام و هدف برسد.

۲ - پیروزی سمو در میان عشایر کرد و بدین ترتیب بزرگ شدن و نیرو گرفتنش بنفع حکومت ملی ما (یعنی برای حکومت ترک مصطفی کمال) نیست. ولی در این روزگار بهم زدن ما با سمو برایمان خوب نیست. اگر بتوانند بکوشند که با چنین تبلیغات و شایعه‌ای که عشایر را بآن طفره و آنانرا با سمو دشمن کنند در حقیقت خدمت بزرگی برای حکومت انجام می‌دهند. مانند اینکه بگوئیم سمو با پول انگلیس این شورش را میگرداند و خون کردها را برای خدمت انگلیس و منافع خود میریزد.

۳ - گروهی که اینجابه انداخته شد فعلاً به جوله مرگ میروند. پس از رسیدن شهابه رواندوز و استقرار تان در آنجا بر حسب خیر و لزوم فرمان دیگری برای حرکت گروه و آمدن یا نیامدنش به رواندوز صادر خواهد شد.

۴ - مکاره (وسیله نقلیه) نداریم که توپ و مترالیوس (مسلسل) بآن روانه کنیم میکوشیم آنرا نیز برای تان به انجام برسانیم

بنام فرمانده جبهه

رئیس ارکان حرب

بصری ۶۰

همچنانکه آنان سمو را دشمن شمرده‌اند، سمو نیز به آنان باور نداشت. بلکه چنانکه در گفتگوهایش با مملکی گفته است ترکهار برای کردها از عجم دشمن تر دانسته است ولی در آن زمان نیاز هر دو طرف را با هم گرد آورده بود. بویژه ترک وقتی که هنوز با نیروهای ارمنی و بعداً با فرانسه و سپس یونان در جنگ بود به بیطرفی سمو نیاز داشت.

پس از یورش بزرگ ایران به نواحی زیر دست سمو و فتح چهریق، وی به ترکیه عقب نشست. دوستی سمو با کمالیستها بدادش نرسید زیرا موضع واقعی آنان در برابر او چنان بود که در این سند آمده نه چنانکه سمو درک کرده بود. در خاک ترکیه یک نیروی کوچک ترک شبانه‌ناگهانی به سمو تاخت تا او را بکشد. در این یورش همسرو برخی از همراهانش کشته شدند. پسرش اسیر گشت و همه طلاها و دارائیهایش بتاراج رفت و خود و برادرش بزحمت رهائی یافتند.

سمو در سفرش به کردستان جنوبی نمایندگان انگلیس را در دیر بحرکه دید و سپس به سلیمانیه بدیدار شیخ محمود رفت. در آن هنگام در سلیمانیه نمایندگان ترک با شیخ محمود سرگرم گفتگو بودند. انگلیسها امیدوار بودند سمو شیخ محمود را از دوستی با ترکها پشیمان کند. ولی سمو نیز بمحض رسیدن به سلیمانیه برای آزادی پسر و پس گرفتن پولهایش و کسب پشتیبانی پسوی ترکهارفت. اوزیاد در سلیمانیه نماند زیرا آنجا در نتیجه تهدید بریتانیا تخلیه شد. به نواحی مرزی بازگشت و در آنجا با ترکها تجدید رابطه نمود. ترکها آن زمان با انگلیس و حکومت تازه تأسیس عراق بر سر ولایت موصل اختلاف داشتند. انگلیس میخواست آسوریان را در بادینان در مرز ترکیه سکونت دهد. ترک نیز میخواست سمو را درگیر این بازی نماید. وی را به او انفرخوانده وعده دادند که با پول و سرباز یاریش دهند که بکممک شیخ محمود برود بر علیه انگلیس بجنگد. طولی نکشید ترک و انگلیس مسأله خود را بشیوه مسالمت آمیز حل کردند. ترک نیازی به سمو و شیخ محمود نداشت. به ایجاد مضایقت و تعقیب پرداخت. سمو ناچار شد پس از شکست شورش ۱۹۲۵ (م/ ۱۳۴۴ - ۵۱۳۴۴/ق/ ۴ - ۱۳۰۴ ش-ش) مترجم) کردستان ترکیه چندین بار میان ترکیه و ایران و عراق از مرزها بگذرد تا سرانجام در اسنویه کشته شد.

### ۳-۶ - بریتانیا

بریتانیا در ۱۹۱۹ (م/ ۱۳۳۷ هق/ ۱۲۹۸ هس- مترجم) بادادن رشوه‌ای به وثوق الدوله نخست وزیر و وزرای امور خارجه و دارائی پیمانی با ایران بست که در عمل ایران را زیر سلطه بریتانیا قرار میداد. سیاست بریتانیا درباره ایران بطور خلاصه چنین بود: ایران یک پارچه و نیرومند بماند. از اینرو کرد فرصت نداشت پشتیبانی بریتانیا را از خواسته‌های ملی خود در ایران بدست آورد. بهنگام سفر ویلسن به سلیمانیه برای تشکیل جلسه با شیخ محمود و دیگر بزرگان کرد، وقتی مسأله کردهای ایران پیش کشیده شد و برخی از بزرگان کرد ایران آرزوی اتحاد با کردستان عراق را ابراز داشتند، ویلسن نپذیرفت.

در کنفرانس پاریس با اینکه نمایندگی کرد مسأله کرد ایران را بمان آورد، ولی در پیمان سور کردستان ایران بطور کلی نادیده گرفته شد. همچنین وقتی که سمو بوسیله بابکر آقای پشتدر با انگلیس تماس گرفت و بعداً سیدطه را بدیدار کمیسر عالی در بغداد فرستاد، وعده هیچ مساعدتی داده نشد. خلیهها از سمو پرسیده‌اند که چرا با انگلیس توافق نمیکنند. وی توافق با انگلیسها را رد نمیکرد و بسیار هم با آنان کوشش نمود ولی ایشان هیچ کمکی نکردند و پشتیبانی نمودند. زیرا پشتیبانی از جنبش ملی کرد

ایران با سیاست آنها همخوانی نداشت و خودش نیز بعثت قتل مارشیمون و رفتارش با مسیحیان، پیش آنان بدنام شده بود. میس بل در این باره میگوید، سمکوبابیانیه ای که میجر نوئل در ژوئن ۱۹۱۹ (م/م/رمضان ۱۳۳۷ هق/خرداد ماه ۱۲۹۸ هـ - مترجم) درباره مسئله کرد انتشار داد بیشتر به حاکم عراق نزدیک شد ولی بعثت پیمانی که با ایران بستیم هیچ امیدی به حمایت از تشکیل یک اتحاد ملی میان کردهای ترکیه و ایران برایش نماند. گذشته از اینهم میترسید بخاطر رفتار بدش بامسیحیان مجازات شود.<sup>۶۱</sup> سمکوپس از شکستش در ایران به کردستان عراق روی آورد، در دیره<sup>۶۲</sup> و بحرکه نمایندگان انگلیس را دید و دو پیشنهاد پیش روی آنان قرارداد؛ کردان با انگلیس همکاری کنند، در مقابل، آن کشور هم برای تشکیل دولت کردستان از آنها پشتیبانی کند، یا اینکه برای آشتی با ایران و یا بازگشت سمکو از راه جنگ به جای خود او را یاری دهند.<sup>۶۲</sup> آخرین دشمنی انگلیس با سمکو این بود که؛ وقتی وی زیر فشار روسیه به ناچار به کردستان عراق رفت، کمیسر عالی بریتانیا در بغداد از حکومت عراق خواست برای سرکوب او با ایران همکاری کند.<sup>۶۳</sup>

#### ۴ - ۶ روسیه

سیاست روسیه درباره کرد پیش از آغاز جنگ و در سالهای نبرد عبارت بود از بی توجهی به خواسته های این ملت. همه تلاشهای عبدالرزاق بیگ بدرخان، کامل بیگ بدرخان، سمکو، شیخ عبدالسلام بارزانی، ملا سلیم خیزان و سید طه شمزینی سودی نبخشید. روسیه روی همکاری آسوری و ارمنی شرط بندی کرده بود، نمیخواست بخاطر کردان آنها را از خود برنجانند. روسیه پس از پیروزی اکتبر، گرفتار مشکلات درونی و محاصره دول اروپائی شد. میخواست حلقه محاصره را بشکند و نگذارد نفوذ دول امپریالیستی به مرزهای جنوبیش برسد، بدین منظور نیز بر عکس دوران قیصر که با بریتانیا و فرانسه و ایتالیا برای تقسیم عثمانی و ایران توافق کرده بود، سیاست حکومت شوروی الغاء همه توافقنامه های پیشین و ایجاد دولت های نیرومند در ایران و ترکیه و افغانستان بود. آن کشور از ارمنیان و آسوریان دست کشید و به امور درونی و رویارویی با همکاری همگانی دنیای سرمایه داری بر علیه خودش، سرگرم بود و فرصت دخالت در امور داخلی ایران و ترکیه را نداشت. از اینرو هم نخواست به انقلابیون ایران و ترکیه کمک کند، بلکه حکومت مرکزی آنها را یاری داد و با ترکیه کمالی و ایران و افغانستان پیمان دوستی بست. سمکونیز که خود باروس رفت و آمد کرده و پیش از جنگ به تفلیس سرزده و از نزدیک فرماندهان رادیده بود. بویژه که پس از توافق ۱۹۰۷ (م/۱۳۲۵ هق/۱۲۸۶ هـ - مترجم) روس - بریتانیا که روسها به آذربایجان آمده و در زمان جنگ او را دستگیر کرده و به قفقاز برده بودند و بعداً تحت نظر درخوی و سپس بیطرف در چهریق نشسته بود. وی طی سالهای در بدری که هنوز در منطقه باشقلعه کردستان ترکیه بود بدعوت خالد بیگ جبرائلی رئیس "جمعیت استقلال کردستان" از راه کنسول شوروی در ارومیه باروسها تماس گرفت و دو پیشنهاد پیش روی آنان قرارداد: همکاری کردان با شوروی در برابر حمایت از آرمانهای ملی آنان، و گرنه، پیش کار بدستان ایران بکوشند که او به جای خود بازگردد و آنان سلامت را تضمین کنند. اتحاد شوروی حاضر نبود از جنبش کرد حمایت کند زیرا با سیاست آن کشور درباره ایران و ترکیه نمیگنجید. روسیه شوروی در آن زمان میخواست دولتهای ایران و ترکیه نیرومند باشند و بتوانند خود را در برابر فشار دول اروپائی دشمن خود نگاه دارند و زیر سلطه آنان نروند. همچنین پیمان "دوستی و همکاری" با آنها امضاء کرده بود. نمایندگان شوروی در پاسخ به آگاهی او رساندند که درخواست اولش با سیاست آنان نمیخواند و نمیخواهند به کردها نیز دروغ بگویند. درباره خواهش دوم، آمادگی خود را برای کمک به او اعلام کرده بودند، در نتیجه همین سیاست بود که آن کشور به درخواستهای شیخ محمود در عراق و شیخ خالد بیگ و جمعیت استقلال کردستان و سمکو در ایران پاسخ نگفت.

#### ۷ - سالهای در بدری

##### ۷ - ۱ شبیخون ترکیه

حاج مصطفی پاشا یاملکی در ماه اکتبر ۱۹۲۱ (م/ربیع الاول ۱۳۴۰ هق/مهر ماه ۱۳۰۰ هـ - مترجم) سری به سمکوزد. از این دیدار نیز چند هدف داشت؛ بالاتر از همه، برانگیختن سمکوپس بر علیه کمالیستها، که آنها را بزرگترین دشمن کرد میدانست، همچنین اعلام پشتیبانی از سمکو و آمادگی برای همکاری با او و دگرگونی رنگ جنبش او از یک جنبش نامنظم عشیره ای به یک جنبش سازمان یافته سیاسی - ملی؛ یاملکی نتوانست هیچیک از اهدافش را تحقق بخشد، در عین حال دور کردن بیشتر کمالیستها را از سمکو موجب گردید. سمکو در برابر یورش بزرگ ارتش ایران باتکیه بر دوستی پیشین خود با کمالیستها سوسی مرز ترکیه عقب نشست. وی انتظار داشت یاریش دهند. سرتیپ جهانیانی بلافاصله کار بدستان ترکیه را از عبور سمکو بداخل خاک آنان آگاه ساخت و درخواست نمود که سمکور ا بگیرند و به ایران پس بدهند.<sup>۶۴</sup> ترکها از سوئی با همه جنبشهای کرد دشمنی داشتند، که سمکو در این

مرحله سیمای درخشانی داشت، از سوی دیگر دیدار شریک با مملکت دشمن خونی مصطفی کمال و کمالیستها این ترس را بمیان آورده بود که شورش را بداخل کردستان ترکیه بکشاند. ایران هم درخواست دستگیری و استرداد او را داشت. ترکها میخواستند باشکست سمکو از فرصت استفاده کنند، با کشتن او جنبش را برای همیشه پایان دهند، که ممکن بود به کردستان آنجا نیز سرایت و در حالیکه سرگرم جنگ با یونان بودند برایشان درد سربزرگی ایجاد کند. شبانه یک نیروی کوچک ترک ناگهان بر بارگاه سمکو تاخته یکی از همسران و چند تن از مردان معتبرش را کشتند و پسرش خسرو دستگیر شد و تمامی دارائی و پولیکه همراه داشت بدست ترکها افتاد و خودش و برادرش احمد آقا با گروهی از سوارانش با فلاکت رهائی یافتند.<sup>۶۵</sup> ترکها دنبالش کردند و در تنگنا قرارش دادند. سمکو به "دیری" در اربیل در کردستان جنوبی روی آورد.

#### ۷ - ۲ سمکو در کردستان جنوبی

در حالیکه سرتاسر عراق زیر سلطه انگلیس بود، بخشهایی از آن دارای شرایط ویژه ای بودند. شیخ محمود در سلیمانیه ملک کردستان بود. ترکها با همکاری گروهی کرد دشمن انگلیس نیروی کوچکی به رواندوز فرستاده بودند و میخواستند ولایت موصل را به ترکیه ملحق کنند. انگلیس هم میخواست آنرا ضمیمه عراق نماید. این نیروی کوچک ترک در دسری جدی برای بریتانیا ایجاد کرده بود، از اینرو میخواست از همراه ممکن آنرا بیرون براند. شماری از نقاط کردستان تحت تسلط هیچ طرفی نبودند. میانه شیخ محمود با انگلیس بهم خورده بود. ناسازگاریها داشت دوباره سر برمی آورد. شیخ محمود با نیروی ترک در رواندوز و از راه آنها با کمالیستهار و ابلی دوستانه بهم زده بود. انگلیس از موضع شیخ محمود در مناسباتش با کمالیستها ناراحت بود. مورد حمله قرار گرفتن سمکو از سوی ترکیه و آمدنش به کردستان عراق برای انگلیسها فرصتی بود که میخواستند از آن استفاده کنند، تا از راه او بر شیخ محمود تأثیر بگذارند و میانه اش را با ترکها برهم بزنند. آنها سمکورا به اربیل دعوت کردند و یکی از همکاران شیخ محمود بنام عزت توپچی را بدنبالش فرستادند که او را بیاورد. سمکو به آنان اطمینان نداشت و میترسید بدرخواست آسوریان دستگیرش کنند. از اینرو به اربیل رفت، بلکه به روستای بحر که<sup>۶۶</sup> رفت و از آنجا به اردوبدل کردن پیام با شیخ محمود پرداخت.

#### ۷ - ۳ گفتگوی انگلیس و سمکو

ادمونز گفتگوی خودشان را با سمکو چنین بازگو میکند:

"... روز چهارم نوامبر برای گفتگوی "لاین" با هواپیما به کوی رفتیم، در پنجم نوامبر عازم اربیل شدم. در روز ششم بالاین - که با تو میبیل از کوی بازگشته بود - و احمد افندی و لیتل دیل با تو میبیل رهسپار دیدار سمکو شدیم. دیدار در روستای بحر که متعلق به قبیله "گردی" واقع در ده میلی کنار راه "دیره" انجام گرفت. سمکو با برادرش احمد و دوسه خویشاوند که ترو حدود بیست تن از ملازمانش آمده بود.... گفت احساس آزرده گی و رنجش خاصی نسبت به ایرانیان ندارد - همانقدر که خورده است همانقدر هم زده است، اما میخواهد با ترکها تصفیه حساب کند، که قول داده بودند از او حمایت کنند و پشت به او کرده اند. تعجب کرد از اینکه دید، سخت مقید حساسیت ایرانیها هستیم، چرا که همه میدانند در تمام طول مرز ایرانیها با ترکها که ما را از رواندوز و رانیه رانده اند و هنوز هم آشکارا با ما می جنگند همکاری میکنند. گفت به این امید آمده بود که ما آماده خواهیم بود از آزادی کردها از یوغ دو حکومتی که با آنها دشمنی دارند پشتیبانی کنیم، اگر اشتباه کرده است در این صورت هیچ مایل نیست از ما درخواست پناهنده گی کند بلکه میان قبیله اش باز میگردد و خود دست تنها منتهای کوششش را میکند."<sup>۶۷</sup>

احمد تقی گفتگو را از زبان سمکو چنین بازگو میکند:

"انگلیسها و ترکها هر دو در مورد آزادی کردستان بمارو میگویند، هر وعده ای که بدهند و هر سخنی که بگویند دروغست و فریبمان میدهند، انگلیس میخواهد هر کردی را چونو کوری برای مصالح و منافع خویش به کار و فعالیت بگمارد و چون میمون بمیل خود بر قصابان و ماراد بر برابر ملتمان شرمنده سازد. اینکار هم از من بر نمی آید.."

هنگامیکه از جای خود گریختم و ترکها حمله کردند، بر اهنمائی و تشویق سید طه برای دیدار و توافق با انگلیسها بمنطقه "دیره" از لشکر اربیل عراق آمدم. حاکم سیاسی انگلیس با سید طه در آنجا دیدنم آمدند، مفصلاً گفتگو کردیم، به او گفتم: "من کردم و مصیبت زده و دشمن فارسهایم در ایران، اکنون دشمن ترک نیز شده ام و چون زخم را کشته و پسر مرا اسیر کرده اند. شما انگلیسها نیز با "جمعیت کرد" در استان بول گفتگو کرده و وعده های بسیاری داده و هیچیک را بجای نیاورده اید، از اینرو کردها با مصطفی کمال بتوافق رسیدند، همچنین در کردستان جنوبی هم شما اداره حکومت شیخ محمود را برهم زدید، آنانهم بناچار با کمالیستها متفق شدند و ایشانرا به رواندوز در کردستان جنوبی آوردند. اکنون نیز من از طرف هر کردی در همه

کردستان بشما میگویم ؛ اگر راست بگوئید و واقعاً برای دادن استقلال به کردستان گام پیش بگذارید، من هم خود آماده‌ام و قول می‌دهم کرد را بشما متحد کنم، اگر نه، تنها از شما می‌خواهم کمک کنید به جای خود بازگردم، حال با جنگ با ایران، یا با آشتی بر اساس وعده و قول شما.

حاکم سیاسی انگلیس در پاسخ گفت: فعلاً می‌خواهم بدانم شما که کوچ کرده‌اید برای نیازمندی‌های خود به چقدر پول احتیاج دارید؟

اسماعیل آقا در پاسخ گفت: هیچ نوع احتیاجی نداریم، من مهمان برادران دلیر کردم، تازه حضرت شیخ محمود ۵۰۰ لیره طلب برایم فرستاده است.

آنگاه حاکم گفت: «پس بنظر شما چگونه است اگر سید طه را حاکم رواندوز و حریر و برادرت احمد آقا را حاکم بادینان کنیم؟ اسماعیل خان از این گفته حاکم بسیار دلگیر شد و گفت من و سید طه کوچ نشینیم و در دیره نشسته‌ایم. این منطقه بشما در حال شورش است. من بیشتر برایت روشن کردم، اگر راست می‌گوئید باید پیش از هر چیز استقلال و آزادی کردستان را در نظر بگیرید، سازماندهی و انتصابات منطقه باید بمیل مردم منطقه باشد نه بمیل من و تو، بنظر من می‌خواهید ما را با پذیرفتن این درخواستها، با کردهای کردستان جنوبی دشمن و در میان آنان خوار سازید، چرا بجای گماردن حاکم برای رواندوز و حریر از ترتیبات و تشکیلات تأسیس استقلال کردستان سخن نمی‌گوئید و مرا چون نموده نزد شیخ محمود نمی‌فرستید که در این اتحاد شرکت کند؟ متأسفانه و با نگرانی بسیار می‌خواهم بگویم که خواسته‌هایت نارواست. حاکم سیاسی پس از قدری تأمل گفت: این خواسته‌های شما را نمی‌توانم منتقل کنم و نه قبول، زیرا در توان من نیستند، بفرمائید به اربیل برویم، در آنجا نماینده سیاسی را از بغداد برای بحث و گفتگو درباره این موضوع خواهیم آورد.<sup>۶۸</sup>

#### ۷ - ۴ پیامهای سمکو و شیخ محمود

سمکو در همان مدتیکه در بحر که بود، تلگرافی باشیخ محمود به تبادل نظر پرداخت. پیامهای هر دو برای آگاهی از چگونگی تلاش کردان و سیاست بریتانیا درباره آنان ارزشی تاریخی دارند. روزنامه‌های ایران میبایستی درباره سفر سمکو اخبار نادرستی انتشار داده باشند، زیرا «کۆژی کوردستان» زبانه‌های حکومت کردستان تکستهای پیامهای رد و بدل شده میان هر دو را بدون تغییر بدین ترتیب انتشار داده است:

بتاریخ ۹ ربیع الاول ۱۳۴۴ (- ه-ق/ ۹ آبانماه ۱۳۰۱ ه/ش/ ۳۱ اکتبر ۱۹۲۲ م- مترجم) شماره ۷۰ مجله ستاره ایران مخالف حقیقت بعضی نشریات کرده بود، برای تصحیح افکار عمومی سرداران و منوران کرد مجبور شدیم مخابراتی راکه میان حضرت ملک کردستان و جناب سمکو و سید طه جریان داشته درج و نشر کنیم:

سلیمانی

بحضور حکمدار اعظم کردستان

امروزه مقدرات کردستان تو دیع دست مبارکتان شده است. مناسب نمی‌دانیم هیچ کاری بدون امر ذات حکمدارانه‌تان انجام گیرد. به ما ها که ملت کرد مغدوریم رحم نمی‌کنند. استرحام می‌کنیم در هر خصوصی معاونت بفرمائید برای استخلاص این وطنمان.

۱۴ کانون اول ۳۳۸ سمکو

اربیل

قهرمان کردستان حضرت اسماعیل آقا

البته تقدیر می‌فرمائید که بتنهایی در راه احقاق حقوق ملت کرد بیش از هر کسی تا چه حد فداکاری کرده‌ام و به این نسبت نیز فلاکت دیده‌ام. امروز هم باتفاق قهرمانی چون ذات وطنپرستانه شما برای رسیدن به عین غایه درجه تمایلم احتیاج به ایضاح ندارد، به تقدیر وجدان جنابتان حواله اش می‌کنم، لکن باید برای مدافعه حقی باشد که بدون قوت، بدون تکیه، بدون معاونت، بدون حق، خودمان را در جدال و معرکه جنگ بیندازیم و برای گرفتن غایه ملت کرد باشد که حیات این قوم را سوق فنا کنیم، امروز حقی رسمی به ملت کرد ما داده نشده که سبب جنبش و مدافعه دشمنان خارجی شود و هر چند ما خواستار لطف و حق شده باشیم بانواع وعدو بهانه اهمال شده است.

۳ ماه قبل حکومت فحیمه بریتانیا یک درصد معاونتی راکه وعده فرمود بجای نیارود تا من هم ملت کرد را با استقلال امیدوار کنم. برای حق جنگ را دوست دارم و برای ناحق دوست ندارم که خون مسلمانان کرد را بریزم. اگر لطفاً حق خودمان بماند بشاید بشود برای فداکاری و دفع و تبعید معترضانمان آماده‌ایم و گر نه تنها برای اطاعت مطلقه حکومت فحیمه قطعاً قول می‌دهم که بیطرف و صادق در مقابل دولت معظمه بریتانیا می‌مانم.

اگر بیش از این لزوم به مذاکره بود تشریف فرمائیتان را رجاء و تایید احترام می‌کنم.

۱۴ کانون اول ۳۳۸ محمود

سلیمانی

بحضور حکمدار افخم

بجز حکومت انگلیس کسی نیست حقوقمان بمایببخشد و در مقابل لطفی که بمامیکنند انتظار خدمت دارد. این حقوق را بی شبهه میتوانیم محقق سازیم. اگر تنها از جانب حکمداریتان اراده‌ای بر بیرون راندنشان باشد بعون الله بدون خونریزی مسلمانان از اینجا بیرونشان میکنیم و حقوقمان را هم بهر حال میگیریم. چنین بمصلحت می‌بینم دشمن را باهم از میان خود بیرون کنیم و حقوقمان را هم باهم از حکومت بریتانیا و اعراب بگیریم.

۱۴ منه سمو

اربیل

قهرمان کردستان حضرت اسماعیل آقا

حقیقتاً برای هر نعمتی اختیار زحمت و برای هر لطفی عرض تشکر لازمست. لکن برای لطفی که روادیده نشود اختیار کلفت کردن چنین مینماید که فدای موجودیت شود برای منافع دیگران. بغیر از حکومت بریتانیا آنکه حق حیاتمان دهد و امید سیادت از او برود کسی را گمان نمی‌برم. قیام کردن در مقابل معترض این حقوقی که بمرحمت بمایببخشیده میشود آنگه مشروع میدانم که بدون سبب بدون شرط به مجادله رفتن را هم همانقدر غیر معقول همه ملت کرد بی تردد برای دفع دشمن خود حاضر است بشرطی که حکومت بریتانیا چنانکه وعده داده آنرا بجای آورده ملتمان را تایید کند و بمرحمت حقوقمان را تقدیر بفرماید و از حرکاتی که در برابر دشمنان میشود مادیاً کمکمان کند ولی امروزه معترض وطن و دشمن ملت را نمی‌شناسم. کی حکمان را میدهد و چه حکومتی تعرض حقوقمان را می‌کند. بدون دانستن سبب، بدون دیدن حق مجادله چرا کنیم، و برای منفعت کی خون بریزیم. اگر به این حال راضی باشیم معاونتی از کرد بدنبال خود نخواهیم دید، زیرا اگر بپرسند برای چه حقی مدافعه و خون را فدا میکنید؟ پاسخی نداریم که بدهیم. دیگر بجای دشمنی غیر رسمی اطاعت کردن از حکومت و بیطرفانه در منزل را مناسبتر میدانم.

۱۴ منه محمود

سلیمانی

بحضور حکمدار عالی

دستتان را می‌بوسم. خود را خوشبخت میدانم که مظهر توجیتهان باشم. معروضاتم را برای حضرت اسماعیل آقا ترک کردم. افندم.

۱۴ منه سیدطه

اربیل

به حضرت برادر محترم خودم سیدطه افندی

بی قید و شرط از آن لطف و توجهات داعی نوازانه‌تان متشکرم که در حقم روادیده شده. جواب اوامر اسماعیل آقارا تقدیم داشته‌ام. من کردم زیرا بگردی زیستن را سعادت میدانم مفتون سویه ملت پرستانه قهرمان کردم.

۱۴ منه محمود<sup>۶۹</sup>

سمکو در آمدنش به کردستان جنوبی امیدوار بود بریتانیا در ایران و ترکیه و عراق از جنبش ملی کرد برای تشکیل یک دولت کردی پشتیبانی کند ولی آنها نمیخواستند بر علیه ایران هیچ کاری انجام دهند و میخواستند دولت ایران همچنان بماند و دولت عراق تأسیس شود و کردستان سرشار از نفت نیز بخشی از آن باشد. ایجاد دولت کرد در هیچ جای کردستان در برنامه انگلیس نبود. سمو هیچ امیدی به آنان نیست و به سلیمانیه بدیدار شیخ محمود رفت.

۷ - ۵ دیدار از سلیمانیه

رفیق حلمی مینویسد "تلگرافهای میان شیخ محمود و سمو انگلیسها را امیدوار کرده بود. از اینرو اجازه دادند که سمو به سلیمانیه بیاید، چون این شایعه نیز پخش شد، آن شهر بیکباره خروشید، نام و آواز سمو و بحث و روایت دلیری و قهرمانی این کرد نام آور مدتی بود که به کردستان عراق رسیده بود. از اینرو آمدنش به سلیمانیه برای قضیه کرد مژده بشمار می‌آمد امید میهنپرستان را تجدید میکرد. سمو با اسماعیل آقارئیس عشیره شکاک جایگاه بلندی در دل هر کردی داشت و قهرمانی ملی

شمرده می‌شد. حکومت‌های ترکیه و ایران بدیده‌ای پراز گمان و کینه اورا مینگریستند، از اینرو آمدنش به سلیمانیه مسأله کم‌اهمیتی نبود، بزرگ و کوچک، از مرد و زن درباره این سفر گفتگو می‌کردند و بیتابانه دیده براه بودند، رسیدن آن قهرمان را انتظار میکشیدند و میخواستند که ساعتی زودتر بیدارش شاد شوند. آن‌انکه کردو میهنپرست بودند سمکورا چون قهرمانی ملی مجسم می‌کردند و امید داشتند که با آمدنش "مجرای سیاست" دگرگون شود تا کفه ترازوی کردیگری بالا رود و شیخ محمود را از آن "دوراهی" که پیش رویش بود بر سر راه مقصود قرار دهد، یعنی رویش بسوی مسأله کردستان برگردانده شود. مصطفی پاشا بیش از همه خوشحال بود، از حالی که در آن میزیست به حال دیگری دگرگون شده بود، خود را چاپک کرده و به پسری چهارده ساله تبدیل شده بود، اونیز سودای دیگری در سر داشت، انتظار داشت شیخ محمود را بسوی هدف خود بکشد، بدین خیال بود که سیاست انگلیس اجرا شود، پیش از هر چیز ترکهارا از رواندوز بیرون برانند، مبارزه و آشفتگی به کردستان ترکیه برسد و خلاصه برای شکستن کمر مصطفی کمال میکوشید.

آمدن سمکوبه سلیمانیه داشت نزدیک میشد آنگاه بفرمان ملک، خانه شیخ مصطفی نقیب تمیز و مرتب شد. روز آمدن سمکو همه مردم سلیمانیه بیکباره از خانه‌ها بیرون ریختند. اغلب سواره‌عشایر دوروبر به استقبالش شتافتند. شهر چون عروس آراسته شد. طی مراسمی همگانی و جشنی ملی، استقبالی بسیار شیرین و شاهانه از او بعمل آمد، یک شب قبل از رسیدنش سلیمانیه چون لانه زنبور شلوغ شد، سوزن می‌انداختی بزمین نمی‌خورد. تابرا آمدن آفتاب چشم کسی بحواب نرفت. عجب اینکه ترک خواهان هم در شادی بودند. آنان حتی از کردپروان هم ذوق زده تر شده بودند. چنین مینمود که نزد گروه ترک خواهان هم آمدن سمکو مایه امید بود و برای موفقیت سیاست ترکیه و منظور خود آراسودمند میدانستند. خورشید غروب کرده بود که نامه‌ای از مصطفی پاشا دریافت داشتیم. از من میخواست که همان شبانه یک‌آوازمی کردی تنظیم کنم و به دانش آموزان یاد دهم تا در استقبال از سمکو خوانده شود. فوراً به دبیرستان رفتم. شب به روز در آمده بود، از اینرو دانش آموزان به آسانی گرد آمدند. تا جمع شدن آنها منم آهنگی آماده کردم. تانیمه شب با گروه دانش آموزان آواز خوان سرگرم بودم و همه چیز بانجام رسید. دانش آموزان از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدند، پایشان روی زمین بندنمیشد، خیال نداشتند شب کمی بخوابند. بمنزل رفتند تا خود را آماده کنند برای فردائیکه جشن کرد بود و به پیشباز قهرمانان کردستان میرفتند....

فردای آنشب اهالی شهر سلیمانیه پیش از برآمدن آفتاب از کوچک و بزرگ و زن و مرد به کوچه‌های ریخته بودند، دانش آموزان مدارس در کوچه‌ای که به خانه شیخ مصطفی میرفت با عسکرها و پلیس در برابر هم صف بسته بودند، برای نگاه داشتن و سازماندهی آنان، افسران و آموزگاران بچابکی در آمد و شد بودند، مردم تا میرفت بیشتر میشدند و در آن دشت و کوچه نمی‌گنجیدند. تالار و پیش ایوان و پنجره‌ها و پشت بام مسجد بزرگ و دکانها و بازار در جنب و جوش بودند. روستائیان نزدیک شهر سلیمانیه بیکباره به شهر ریخته بودند، بدنبال اینها دیده براهی بیتابانه، نزدیک ظهر اتومبیل سیدقادر رئیس الرؤسا پدیدار شد. مردم باردیگر خروشیدند و در هم لولیدند. آموزگاران خونگرم و افسران چاپک آماده شدند و بسوی دانش آموزان و سربازان رفتند. اینک برای کرنش "سلام" دیده براه اشارتی بودند. صف دانش آموزان در برابر صف سربازان چون دو خط مستقیم با حطکش کشیده شده ایستاده، و دیده به دهن افسران و آموزگاران خود دوخته بودند، ناگهان اتومبیلی سر رسید و درهایش گشوده شد. بالای بلند و کشیده سمکو در کنار سیدقادر نمایان شد، پلنگ کردستان در لباس نظامی چون ژنرال گام پیش نهاد. نگاهی به مردم انداخت و بنشانه سلام هر دو دست را بیکباره بلند نمود، اینک هلهله و کف زنها و گلباران و فریاد زنده باد! زنده باد! از سوئی و از سوی دیگر غرش توپ آغاز شد. اشک شادی در چشمان میهنپرستان حلقه زده بود و برای لحظه‌ای هوش را از دست دادند. در تاریخ روزهای خوش سلیمانیه پس از روز بازگشت شیخ محمود از هندوستان، این نخستین روز شادمانی و میمنت بود. سمکو میبایستی از جلوصف دانش آموزان و سربازانی که در حال احترام ایستاده و دیده براه ورودش بودند تار دوشود و از آنها سان ببیند. او با گامهای منظم و آهسته بسوی شان در حرکت بود. در آن هنگام به یکی از شاهانی میمانست که در فکر و خیال کردها زندگی میکنند. شاگردان ضمن خواندن آواز، خوشامد گوئی و گلباران را آغاز کردند و سربازان با تفنگهای براق به سلام ایستادند، تصویر آن لحظه اسماعیل خان و دسته سواران مسلح شکاک میبایستی در صفحات تاریخ ثبت برسد. سمکوبا اینکه خود لباس نظامی بتن داشت، نشانه نژاد کردی اونیز در جای بلندی خود نمائی میکرد، یعنی یک کلاه کردی شکاک نیز بر سر داشت و چند دستمال ابریشمی کلاغی بدوران پیچیده بود و مردان همراهش بالباس کردی شکاک از کردستان شمالی، ره آوردی ارزشمند، یعنی منظره‌ای زیبا از برادران شمالی برایمان آورده بودند، مصطفی پاشا دوست دیرین سمکو، با گفتاری گرم قوی داستان مفصل این شیربچه را بازگونمود و تاریخ قهرمانی و میهنپرستی سمکو و مصایبی را برایشان سرود که در این راه بر سرش آمده بود.<sup>۷۰</sup>

شماره ۸ روزنامه "کوردستان" زبان حال حکومت کردستان رپرتاژ مفصلی درباره رفتن سمکو به سلیمانیه بدین شرح نوشته است:

”قهرمان کردستان حضرت اسماعیل آقا - سمو

هفته پیش جناب طاهر افندی سرکاتب حضرت ملوکانه بایک قوای سواره برای استقبال حضرت قهرمان کردستان، جناب اسماعیل آقا تشریف فرما شدند، روز هفتم نوامبر ۳۹ که منزل جناب آقا به سلیمانیه نزدیک شد، حضرت رئیس الروسا جناب شیخ قادر افندی در معیت مبارکش و رئیس ستون ژاندارمری بانیروئی فراوان کل اشراف مملکت موجود بودند، برای استقبال حرکت فرمادند و تشریفش در نزدیک منزل به استقبال او رفت.

روز هشتم نوامبر ۳۹ عموم دوایر حکومت تعطیل شد، اهالی دکانها را بستند. عموم سادات کرام با ما موران عسکری و ملکی روسا و اشراف و منوران و اهالی محترمه برای مراسم استقبال نزدیک نیم ساعت سواره و پیاده حرکت و روبراه استقبال انتظار کردند. جناب رئیس داخله با جناب کاپیتان چمن وکیل فخامت کمیسر عالی با اتومبیل و سایر روسای حکومت قسماً با اتومبیل تا ساعتی راه استقبال کردند. همه روسای عشایری که در سلیمانیه حاضر بودند هر کس خود با دار و دسته اش بصورتی منظم و جداگانه وارد مراسم استقبال شدند.

پس از ترتیب و تنظیم این مراسم، گردونه حضرت جلالت ملک دامه شوکته ساعت ۶ کردی از شهر نزدیک نیم ساعت را با استقبال تشریف فرما شدند. در جایگاه مخصوص انتظار و استراحت فرمودند. همینکه تشریف مبارک حضرت آقای نامدار بریاست کماندان قوای ملی نزدیک شد. عموم قطعات سوار ملی ملوکانه از ساعتی راه مانده به شهر تا کنار شهر در هر دو طرف راه صف بسته احترام و سلام بودند و عرض تعظیمات و تبریکات نمودند. پس از آنکه که حضرت آقای نامدار با جناب احمد آقا برادر محترم و سایر اقوام و معیت مبارکش و روسای کرام و ذی الاحترام عشیرت پشدر جناب بابکر آقا و جناب عباس آقا و سایر روسای پشدر و منگورو اجاق در خدمت جناب رئیس الروسا حضرت شیخ قادر افندی کاملاً بموقع مخصوص جلالت حضرت ملک نزدیک شدند، آنگاه گردونه حضرت تاجدار نیز اندکی جلورفت. از هر دو جهت مصافحه و بیان خوشامدو تبریکات و لوازم محبت و حرمت فوق العاده بجای آورده شد و به اراده ملوکانه حضرت آقای محترم در گردونه مخصوصه ملوکانه اخذ موقع فرمود و در خدمت حضرت ملک به شهر بازگشتند.

امراء و ضابطو عساکر منصوره کردستان هم در خارج شهر بصورتی منظم صف بسته احترام و سلام بودند، رسم تعظیمات و سلام را ایفا و بسیاری آواز وطنی خوش خواندند و دعای ترقی و موفقیت حکومت و ملت کرد کردند، از طرف جلالت حضرت ملک و حضرت آقای نامدار تفتیش عسکرها شد، یک یک مظهر سلام شدند. بعد عموماً به خانه موقع مخصوص حضرت آقای محترم دعوت گردید و در جلودرگاه توقف فرمودند و در آنجا همه شاگردان مکتب بصورتی منظم در صف حرمت و انتظار ایستادند. آواز و اشعار میهنی کردی موثر فراوانی خواندند که دل سامعین را آب میکرد.

از طرف شاگردان مکتب بمناسبت آن روز مبارک و آن ذات محترم نطقی زیبا و روان ایراد شد، که عرض خوشامد حضرت آقای نامدار، دعای بقای موفقیت و ترقی حضرت ملک و ملت کرد بود، در این استقبال منظم و در این منظره محتشم عادتاً عالم کردیت و قومیت احیا گردید، سپس مسافری محترمه در خدمت حضرت جلالت ملک به مقام خصوصی خود تشریف بردند حقیقتاً آن روز روز تاریخی و بسیار مقدسی است. ما نمی توانیم معالی و مدح و ثنای خدمات و وطنپرستانه و اقدامات فدا کارانه حضرت آقای نامدار را درک کنیم. لکن بنام عموم ملت کرد عرض خوشامد و تبریکات به حضرت آن قهرمان کردستان و رفقای محترمش تقدیم می داریم. از تشریف فرمائیشان اعلان مسارو افتخار و سعادت و موفقیت همه قوم کرد را از بارگاه کبریا استرحام می نمائیم. ”

همزمان با دیدار سمو از سلیمانیه چند افسر ترک، توپال رمزی، فوزی بیگ از سوی ترکیه از رواندوز برای گفتگو با شیخ محمود آمده بودند. از راه موصل نیز فتاح امین عطار، برادرزن شیخ محمود و افسر ترک به سلیمانیه آمده بود. مدتی بود که میان شیخ محمود و اوزدمیر فرمانده نیروهای ترک در رواندوز، رفت و آمد نمایندگان طرفین ادامه داشت. اینها توانستند شیخ محمود را از انگلیس دور کنند و بمیان سیاست ترک بکشانند، سمکونیز پس از رسیدن بآن در آمیخت. شیخ محمود و سمو ۲۰ تن از مردان نامی کردستان عراق و ایران درباره حقوق کردو تنظیم شیوه همزیستی کردو ترک طوماری تنظیم و به ترکیه داده بودند.<sup>۷۱</sup> یک هیئت نمایندگی هم از رفیق حلمی، احمد تقی و فتاح امین عطار تشکیل دادند که همراه نمایندگان ترک، فوضی بیگ و رمزی بیگ برای گفتگو به ترکیه بروند.<sup>۷۲</sup>

سمکو در گفتگوهایش با نمایندگان انگلیس هیچ وعده ای درباره حقوق ملی کرد نگرفته بود، از اینرو در رفتنش به سلیمانیه نه تنها نتوانست شیخ محمود را بآن کشور آستی دهد بلکه خود نیز از انگلیس هابرجشت و دوباره با ترکیه توافق نمود. در آن روزها میانه شیخ محمود با بریتانیا کاملاً بهم خورده بود. انگلیسها از ساخت و پاخت او با ترکیه بشدت آگاهی داشتند و میخواستند او را برکنار و سلیمانیه را به دولت تازه تأسیس عراق ملحق نمایند.



ادمونز نقشه ساقط کردن حکومت کردستان را چنین بیان میکند:

«... بنابراین در شانزدهم فوریه با هواپیما به بغداد رفتم و در آنجا در کنفرانسی با شرکت سرهبری دابز، یوردیلین و خودم از یک سو و سرتیپ هوائی ا.ا.ی. بورتن و فرمانده گروه، دبلیو.اف. مک نیس، نمایندگی از ستاد فرماندهی کل، بر نقشه عملیاتی زیر توافق کردیم: (۱) در بیست و یکم فوریه کمیسر عالی محمود را تلگرافی به بغداد خواهد خواست؛ (۲) چنانچه از اجرای دستور سربازان نیروی هوائی بر فراز سلیمانیه اقدام به پرواز نمایشی خواهد کرد و طی آن اعلامیه هائی را که عزل وی را اعلام داشته و به او پنج روز مهلت داده اند که به همراه تمام اعضای شورای اداری به بغداد برود، بر سر شهر فرو خواهد ریخت؛ (۳) بمنظور تقویت واحدهای محلی "و در مقام عملی پیشگیرانه در قبال هرگونه حمله ناگهانی در این جهت، دو گروهان از واحد چهاردهم سیک با قطار به کنگربان اعزام و از آنجا با هواپیما به کرکوک منتقل خواهد شد. (۴) چنانچه محمود از ترک شهر سرباز زد سربازخانه و قرارگاه و بمباران خواهد شد. بمن نیز اختیار داده شد به سمکو اطلاع دهم که دولت ایران وساطت کمیسر عالی را پذیرفته است که او را عفون کند، و او را به ترک سلیمانیه تشویق کنم." ۷۳

انگلیسیها نتوانستند شیخ محمود را با تهدید برکنار کنند، از این رو مردم سلیمانیه را به بمباران تهدید کردند.

روز ۱۹۲۳/۲/۲۳ (-) ۷/م رجب ۱۳۴۱ هق/۴ اسفند ۱۳۰۱ هس، مترجم) با هواپیما به ریختن بیانیه پرداختند و از سمکو خواستند سلیمانیه را ترک کند تا در بمباران آنجا دچار زیان نشود.

روز ۱۹۲۳/۲/۲۶ (-) ۱۰/م رجب ۱۳۴۱ هق/۷ اسفند ۱۳۰۱ هس - مترجم) بیانیه دیگری برای شیخ محمود و سکنه شهر سلیمانیه با هواپیما روی شهر ریختند، از آنان خواستند شهر را تخلیه کنند چون آنجا را بمباران خواهند کرد.

روز ۱۹۲۳/۲/۲۸ (-) ۱۲/م رجب ۱۳۴۱ هق/۹ اسفند ۱۳۰۱ هس - مترجم) سمکو سلیمانیه را ترک نمود، رشید

جودت که یکی از افسران همکار شیخ محمود بود برای مشورت با ابوسوی ناحیه مرزی همراه شد. شیخ محمود پس از آنها بالشکر به غار جاسنه رفت. سکنه شهر نیز به روستاها روی آوردند. در تاریخ و روشن بامداد ۱۹۲۳/۳/۴ (-)

۱۶/م رجب ۱۳۴۱ هق/۱۳ اسفند ۱۳۰۱ هس - مترجم) هواپیماهای بریتانیا سلیمانیه را بمباران کردند. ۷۴ سمکو پس از ترک سلیمانیه از طریق روزنامه "الکوری کوردستان" سیاستنامه ای بدین شرح منتشر نمود: "بدعوت و اراده حضرت جلالت

ملک کردستان و سیدالسادات جناب ملک محمود اول، دامه شوکته، با کمال شوق و شطارت برای کسب شرف زیارت حضرت ملک معظم به سلیمانیه آمدم. در هر خصوص مظهر توجهات و عنایات حضرت ملوکانه بودم از این رو با همه موجودیت خود عرض تشکر و افتخار میکنم و از شیوه انسانیت و حساس قومیت پرورانه که در مراسم استقبال از طرف جناب رئیس الروساو سادات کرام و روسا و مأموران نظامی و مدنی و حکومت و اشراف و منوران و اهالی کردستان در حق شخص من روادیده شده بود، بسیار متشکر و مفتخرم و حتی همه فلاکت و اذیتی را که در راه آزادی و خلاصی این ملت بر سرم آمده از یاد برده ام. خداوند همه را موفق بدارد. سمکو ۷۵

## ۸ - بازگشت به مرز

سمکو در سلیمانیه با ترکها آشتی کرد. حلمی در این باره مینویسد: "سمکو قلباً ترکها را دوست نداشت. از این هم گذشته ترکها تازه به اوضاع زده و برزخمش نمک پاشیده بودند، از این رو اگر میتوانست و امید پیروزی میداشت، بهر طریق میکوشید از آنان انتقام بگیرد، ولی اخبار بنوع دیگری بنظرش آمدند. تبلیغات اوزدمیر و هواخواهانش بسیار نیرومند و استادانه و کفه سیاست ترک بالا بود. از طرف دیگر نیز "خسرو" پاره جگر سمکو پیش ترکها در اسارت بسر میبرد. از خزانه پولش هم نزدیک به بیست هزار لیره طلا درون در صندوق لشکر گذاشته شده و باقی مانده بود. نه در ایران و نه در ترکیه یک وجب زمین هم گیر نیامورد که در آن بیاساید. ۷۶

ترکها قول دادند اسیران را آزاد کنند و پولهایش را پس بدهند و اجازه دهند در املاک خویش در ترکیه بنشینند. سمکو سلیمانیه را بسوی منطقه باشقلعه که نزدیک محل زندگی خودش بود ترک نمود. کمالیستها خواستند در بازی سیاسی خود با انگلیس، در جریان آشفتگی قضیه موصل، در برابر تهدید آسوریان از او استفاده کنند. کاربردستان ترک دروان از وی خواستند بمرکز ولایت برود و برای حکومت سرفرو را آورد و وفاداری خود را اثبات کند، به او قول شرف داده بود که از این سفر سلامت بازگردد. فرمانده ترک دروان برای اظهار دوستی دوستانه و مقدری تفنگ و فشنگ بوسیله احمد تقی و رشید جودت و یاور خود و هبیب بیگ برایش فرستاد. سمکو شرایط را قبول کرد و خود و شماری از مردانش به او رفتند. کاربردستان ترک با احترام از او استقبال کردند. سمکو مهمان فرمانده اردو بود. یک هزار لیره از پولهای خودش را با مقدار دیگری اسلحه به او دادند. بگفته منابع کرد کاربردستان ترک به سمکو گفته اند: "حکومت آنکارا مقرر داشته یک هزار سرباز در لباس ملی کردی همراه با همه نیروهایتان در اختیارتان قرار دهند، هر چه بخواهید حکومت برایتان آماده میکند با این نیرو به ایران حمله کنید و جاو مکان خود

را پس بگیرد، برادرت احمد آقارادر آنجا بوکالت خویش بگمارو خودنیز بانیرویت به کردستان جنوبی بر علیه انگلیس به یاری شیخ محمود و عباس آقابر. سمکوبسیار با این سخنان دلخوش میشود و اجازه میدهد بیارگاه خود باز گردد و منتظر باشد تا یک هزار سرباز برایش بفرستند، ولی پس از مدتی به او اطلاع دادند که بعلت جنبه سیاسی بین المللی، مسأله را به تأخیر انداخته اند. انگلیس خواست برای فشار وارد آوردن بر ترکها مرز خود را بدولت تازه تأسیس عراق چنان تعیین کند که آنان میخواستند و برای انتقام گیری از طوایف کردی که با سلطه اش بمقابله بر خاسته و تعدادی افسران انگلیسی را کشته بود، میخواست آسوریان را در بادینان در لب مرز ترکیه نزدیک ناحیه تاریخی خودشان سکنی دهد. ترکها نیز میخواستند از سمکو استفاده کنند. مسأله اسکان آسوریان سرنگرفت. طوایف کرد بزودی رودر روی آن ایستادند. ماده سوم پیمان لوزان هم در ژوئیه ۱۹۲۳ (- م/ ذیحجه ۱۳۴۱ هق/ تیر ماه ۱۳۰۲ هـ - مترجم) مقرر داشت که اگر ترک و انگلیس در مدت ۹ ماه نتوانستند مسأله موصل را از راه مسالمت آمیز حل کنند، آنرا به جامعه ملل ارجاع نمایند. ترکیه از سمکو بینیاز شد. ۲۷

## ۸ - ۱ تلاش با شوروی

در همین مدت سمکو در مرز ایران - ترکیه بود. "جمعیت استقلال کردستان" برهبری خالد بیگ جبرانی سرگرم تدارک خویش برای شورش بود. خالد بیگ به سمکو سفارش میکند که با شوروی تماس بگیرد و طلب کمک و حمایت مالی کند. سمکو احمد تقی را بدین منظور بدیدار کنسول شوروی در ارومیه میفرستد. پیامهای سمکو برای شوروی عبارت بودند از دو مطلب؛ یکی اینکه اگر روسیه بخواهد با ما توافق کند من آماده ام همه کردان را در راه کمک سیاسی و دستاورد و مصلحت آن کشور با او متحد کنم، بشرط اینکه روسیه نیز حاضر باشد در راه کسب استقلال و حقوق ملیمان بیا کمک کند. دوم اینکه اگر چنین نمیکند، شخص مرایاری دهد تا زیر نظارت و وعده روسیه به جای خود بازگردم. "کنسول روسیه در پاسخ گفته بود: "به اسماعیل خان بگوئید درخواست اولش با سیاست امروز روسیه نمی گنجد و نمی خواهند با او نیز دروغ بگویند، چون در آینده باید کرد و روس متحد شوند نمیخواهند پیش آنان دروغ گو شمرده شوند. برای درخواست دوم میتوانیم تلاش کنیم و بکشیم ولی خان هم بعد از این با ما تماس داشته باشد..."

اتحاد شوروی تازه با حکومت های ایران و ترکیه "پیمان دوستی و همکاری" بسته بود و بهم قول داده بودند که به دشمنان یکدیگر کمک نکنند.

## ۸ - ۲ دیدار رضاخان و سمکو

رضاخان پس از آنکه سردار سپه و وزیر جنگ شد در ماه ذی القعدة ۱۳۴۳ هجری (- هق/ خرداد ماه ۱۳۰۴ هـ/ ژوئن ۱۹۲۵ م- مترجم) سری به آذربایجان زد. در آن هنگام عبدالله خان امیر طهماسبی فرمانده لشکر شمال غرب بود. ایران ظاهراً سمکورا بخشیده بود. این دیدار رضاخان و سمکو در شهر سلماس انجام گرفت. یک نویسنده ایرانی از زبان دبیر اعظم بهرامی که رئیس کابینه و در آن سفر همراه رضاخان بود، داستان را چنین بیان میکند:

"در ظرف چندین روز فرمانده لشکر با کمال خوشوقتی به نشان دادن پیشرفت ها و اصلاحات و بهبودهایی که از زمان او بعمل آمده بود پرداخت. راههای بسیار و جاده های شوسه را ارائه داد، سربازخانه... روسای عشایر را به خدمت خواند، من جمله خواست اسماعیل آقا سمیتقو معروف را نیز با سردار سپه ملاقات دهد. عبدالله خان قبلاً به اسماعیل آقا تلگراف کرد که در سلماس حاضر شود تا به خدمت حضرت اشرف شرفیاب گردد. حضرت اشرف هم به اتفاق عبدالله خان و چند نفر همراهان خودش که از تهران در کاب آمده بودند وارد سلماس شد - اسماعیل آقا با ۸۰۰ نفر سوار کرد تمام ملبس به لباس های قشنگ و مهیب کردی، تمام مسلح صف کشیده و متظور و فرمانده کل لشکر هستند. سردار سپه وقتی عده همراهان خود را که فقط دو اتومبیل بودند دید و منظره هشتصد نفر سوار کرد مسلح را پشت سر اسماعیل آقا مشاهده کرد و سربازخانه را نیز از سرباز خالی دید، بی اندازه وحشت کرد، و حق هم داشت. مگر این همان اسماعیل آقا نیست که چهار صد نفر ژاندارم بیچاره را با آن شقاوت کشت؟ مگر این همان سوارهایی نیستند مکرر بانهایت بیرحمی همین خنجرهای مهیب خود را از پرشال قطور خود کشیده و شکمها را پاره کرده و پستانها را بریده و سرها را از تن جدا کرده اند؟ این فرمانده لشکر ما عجب احمقی است که من و خودش را اینطور کت بسته بدام این جانوران انداخته - یک امر اسماعیل آقا الان کافی است ما را مثل همان ژاندارمها قطعه قطعه کنند .. با وجود وحشت زیاد سردار سپه، مثل همیشه رل خود را خوب بازی کرد، ابدأ اضطرابی از خود نشان نداد (فقط یکی دو نفر از محارم او که به اخلاقش خوب آشنا بودند و از علائم مختصر ظاهری به مکنونات درونی او می بردند فهمیدند).

اسماعیل آقا بمحض دیدن سردار سپه از اسب پائین جست و به رسم خود سلام داد و خوش و بیش کرد ولی سردار سپه عمداً اعتنای زیادی به او ننمود و خیلی باتکبر جواب سردی به او داد و یکسرفت سرباز خانه.

در جلوسربازان افسری ایستاده بود بانهایت احترام سلام داد ولی فرمانده کل قوا که بعلم دیگر ناراضی و خشمگین بود توجه و اظهار لطفی نکرد و حتی شلاقش از شدت خشم شکست. غضب حضرت اشرف فرونشست، وبعد وارد سربازخانه شد. همه حاضرین مبهوت ایستاده بودند و هیچ کس معنای این رانمی فهمید و سردار سپه پیش از اینکه دیگران از بهت بیرون آیند به طرف منزلی که برای شب او تهیه شده بود روانه شد. آنشب راتاً صبح نخوابید و تمام در اطاق راه رفت. انصافاً هم حق داشت. چرا سمیتقو شبانه باهشتصد سوارش نریختند بر سر این ده پانزده؟ هنوز کسی نفهمیده، حتی شنیدم خود سمیتقو هم بعد از غفلت خود تعجب می کرد و افسوس می خورده است - همان موقعی که بعد از مدتی باز اسماعیل آقا با قشون خود به جنگ لشکر شمال غرب آمد، شنیدم که به نزد یکان خود گفته بود "من احتمال قوی میدهم که در این جنگ شکست خورده نابود شوم ولی معذک جنگ خواهم کرد. زیر اسر نوشت من این است و باید مطیع سرنوشت خود باشم و الا در همان شبی که سردار سپه و عبدالله خان با چند نفر دیگر دست و پا بسته مثل مرغ ذلیل در دام من افتاده بودند، حق این بود که از اقبال خود استفاده میکردم و تمام آنها را می کشتم. چون لگد به بخت خود زده ام محکوم به فنا هستم؛ خلاصه آنشب از شناسن سردار سپه، سمیتقو، بقول خودش، از اقبالش استفاده نکرد و صبح همه سالم از سلماس بیرون رفته و به سمت سلماس کهنه رهسپار شدند... پس از طی تشریفات باز دیده ها و بازرسی های لام و بخشش خلعتی به سمیتقو، سردار سپه سلماس را ترک کرده و به اتفاق همراهانش به تبریز برگشت. رازی میگوید وقتی سردار سپه سلماس را ترک کرده باندازه کافی دورش در نزدیک قهوه خانه ای توقف کرد و نفس عمیقی کشید و به زبان حال گفت: عجب تله ای دوچار شده بودیم! واقعاً این مردیکه احمق ما را در چه مهلکه ای انداخته بود چیزی نمانده بود که مفت نفله بشویم بحمدالله بخیر گذشت... ۷۸"

### ۸ - ۳ توافق ترک و ایران

رضاخان از بسیاری جهات از مصطفی کمال تقلید میکرد و او را برای نوسازی ایران نمونه پیشرو بودن بشمار می آورد. ایران و ترکیه چندین مشکل مشترک و همانند داشتند و از آنجمله مشکل جنبش ملی کرد. سمکوپس از شکست چهریق دیگر بر علیه لشکر ایران فعالیت مسلحانه چندان انجام نداد. رضاشاه کاملاً برای ایران مسلط شده بود و به شورش و یاغیگری نواحی گوناگون پایان داده و اقتدار مرکزی نیرومندی در آنها ایجاد کرده بود.

ایران و ترکیه در آوریل ۱۹۲۶ (-) / م / رمضان ۱۳۴۴ هـ / فروردین ماه ۱۳۰۵ هـ - مترجم) پیمان دوجانبه ای بنام "معاهده نامه و دادیه و تأمین میان دولت علیه ایران و جمهوری ترکیه" منعقد نمودند. این پیمان در یازده فصل (ماده) به تعیین راه و رسم آشتی میان هر دو کشور اختصاص یافته بود. بیطرفی یک جهت اگر طرف دیگر گرفتار جنگ شد، عدم مشارکت در هیچگونه توافقی سیاسی و مالی و اقتصادی بر علیه یکدیگر، توافق بازرگانی و کنسولی و پست و تلگراف و اقامه و استرداد مجرمین، حل مسالمت آمیز اختلافات. در اینجا فصل پنجم و ششم قابل توجهند:

فصل پنجم: طرفین معظمین متعهدین تعهد مینمایند که تأسیس و توقف تأسیسات و دستجاتی را که مقصد آنها برهم زدن صلح و امنیت مملکت متعهد و یا تغییر حکومت آن باشد در خاک خود اجازه نداده و همچنین اشخاص یادستجاتی را که بوسیله تبلیغات یا سایر وسایل در صدد مبارزه با مملکت متعهد دیگر باشند ممنوع از توقف در خاک خود بدانند.

فصل ششم: نظریه تأمین آسایش و امنیت سکنة مناطق سرحدی طرفین متعهدین هر نوع اقدامات لازمه خواهند نمود که بخراب کاری ها و عملیاتی که از طوایف ساکن نواحی مجاور سرحدات ناشی میشود و ممکن است با آسایش مملکت سکت و وارد نماید خاتمه دهند. اقدامات منظوره را دولتین جداگانه و یا در صورتیکه لازم بدانند مشترکاً بعمل خواهند آورد. ۷۹

البته برخی از مواد این توافق از بیم جنبش کرد در آن زمان بوده است. شورش سمکو در کردستان ایران و شیخ سعید

در کردستان ترکیه و شیخ محمود در کردستان عراق، شورشهای کردستان ترکیه ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ - ۱۹۳۰ (-) / م / ۱۳۴۳ و ۱۳۴۶ - ۱۳۴۹ هـ / ق / ۱۳۰۴ و ۱۳۰۶ - ۱۳۰۹ هـ - مترجم) آن کشور را تکان داد. نواحی مرزی ترکیه - ایران را نیز فرا گرفته بود. هم نیروهای شورش ناچار میشدند برای حفاظت خود از اینسو به آنسو بروند و هم نیروهای ترک (برای تعقیب آنان). بهنگام بروز شورش آگری داغ، این مرز شکنی موجب سردی روابط دو حکومت و تبادل نامه و تجدید گفتگو برای تهیه طرح مشترک بر علیه جنبش گردید. در اینجا یک بیانیه رسمی وزارت امور خارجه ایران بتاريخ هفدهم مهرماه ۱۳۰۶ (-) / هـ / ۱۲ / ربیع الثانی ۱۳۴۶ هـ / ق / ۹ اکتبر ۱۹۲۷ م - مترجم) را برای نمونه می آوریم:

"شازاد افتر ترکیه در بیستم ماه ایلول (پنجم سپتامبر - ۱۳ شهریور) مراسله ای بوزارت خارجه نوشته که چون دولت ترکیه در ظرف ماه ایلول بتأدیب کردان خود در اقری طاغ که در سرحداتش را میکند اقدام خواهند نمود از دولت ایران نقض آمینماید

از آشکاری که بخوانند بخاک ایران پناهنده بشوند باقوای تأمینیه خود ممانعت بنمایند و نیز از دولت ایران خواهش میکند برای اقدامات دولت ترکیه موثر واقع شود، تشریک مساعی در این باب بنمایند. در تاریخ ۱۹ شهریور در تعقیب آن در ۴ مهر ماه ۱۳۰۶ وزارت امور خارجه به سفارت ترکیه نوشته است که البته دولت ترکیه در تدمیر عشایر خود مختار است و دولت ایران از نقطه نظر میل به تحکیم روابط و دادیه و صمیمیت کامل بین مملکتین از نقطه نظر وظایف همجواری با وجود کمی وقت و تأخیر اطلاع بدولت ایران کردان خود را در تحت مراقبت قرار خواهد داد که از طرف آنها کمکی به کردان ترکیه نشود و برای اینکه مبدا تحت تأثیر تعصبات هم‌نژادی و خویشاوندی از طرف آنها اقدامی بعمل آید سعی خواهد کرد ایلات سرحدنشین خود را از خط سرحدی دور نموده بداخله مملکت بکشانند و به مأمورین قشونی و حدودی دستور داده شده است در صورتیکه کردان ترکیه در مقابل عملیات قوای نظامی ترکیه بخاک ایران فرار نمایند آنها نگذارند که در سرحد مانده و بتوانند مجدداً عملیات بر ضد قشون ترک بنمایند، صاحب منصب ارشدی نیز برای مراقبت در مقررات فوق اعزام و با امر داده شد که با فرماندهی قوای ترک در ارتباط بوده از مساعدت‌های لازمه خودداری نکرده و در جلوگیری از عبور عناصر مرتد کرد از سرحد ایران اقدام مقتضیه بعمل آورد و در همان حال دولت ایران نقطه نظر دائمی خود را یکمرتبه دیگر بدولت ترکیه خاطر نشان نمود که مادامیکه اختلاف حدودی که از طرف دولت ترکیه ایجاد شده است مرتفع نگردد و تجاوز به خاک مسلم ایران از طرف مأمورین سرحدی و قوای مسلح ترکیه متوقف نشود و مسائل سرحدی تصفیه نگردد همچنین از طرف دولت ترکیه از تخطیات دستجات اشرار ترکیه بخاک ایران جلوگیری بعمل نیاید همکاری جدی دولت ایران با دولت ترکیه غیر مقدور خواهد بود.

در جواب مراسله ۱۹ شهریور وزارت خارجه، شارژداف ترکیه بنام دولت خود از مساعدت‌های دولت ایران اظهار امتنان نمود. باتمام مساعدت‌های دولت ایران و اجرای همه‌قسم وظایف دوستی و همجواری در چندی قبل خبر رسید که طیارات ترکیه بخاک ایران تجاوز نموده و در خاک ایران بمب انداخته و چند نفر را مجروح کرده است و قشون ترکیه به نقطه‌ای در حدود "سردار بلاغی" تجاوز و نقطه مزبور را آتش زده است. در خلال این احوال در اول تشرین (اکتبر - ۸ مهر) مراسله‌ای از شارژداف ترکیه رسید که یک عده نظامی ترک در حال عبور در خاک ترکیه بوده‌اند مورد هجوم عشایر کرد گردیده ۴۴ نفر نظامی و چند صاحب منصب و ۵ مسلسل به دست مهاجمین افتاده و بخاک ایران برده‌اند و در مدت ده روز استخلاص اسراء و تسلیم اسلحه‌هایی که گرفته شده و جبران خسارات وارده و بیان معذرت از دولت ترکیه را خواستار و اشعار داشتند که در صورت عدم اجرای آنها قطع مناسبات سیاسی غیر قابل اجتناب است.

محتاج به ذکر نیست که وصول مراسله مزبور موجب حیرت و تأسف دولت ایران گردیده علی‌الخصوص که مطابق اطلاعات واصله بدولت ایران و اظهارات صاحب‌منصبان ترکیه که در دست کردان اسیر بوده و فراراً خود را به قرارگاه‌های پست‌های ایران رسانیده بودند نیز مؤید آن است از این قرار است.

در ۳۱ شهریور یک نفر صاحب منصب ترک که مجروح شده بود موسوم به "بین‌باشی محمدشکری بیگ" بقرارگاه قراولان سرحد ایران پناه آورده و اظهار داشته است که با قسمت خود بطرف "ایدر" در خاک ترکیه حرکت می‌کرده غفلتاً به محاصره کردان قاچاق ترکیه افتاده اغلب عساکر مقتول و مسلسل‌ها و سایر آلات بغارت رفته و مشارالیه و چند نفر صاحب منصب اسیر میشوند. محمدشکری بیگ را به شخصی می‌سپارند که اورا بحائنه عبدالقادر برود و این شخص در راه گلوله بسرمحمدشکری بیگ می‌زند و بتصور اینکه مضروب مرده است اورا گذاشته و می‌رود او هم بهر نحو بوده خود را به پست قراولهای ایران می‌رساند از طرف پست سرحدی ایران از بین‌باشی شکری بیگ پذیرائی بعمل آمده و مشارالیه را به پست‌های قشونی ترکیه روانه مینمایند و همچنین اظهارات صاحب منصب دیگری صلاح‌الدین بیگ نیز که به پست ایران آمده بوده است مؤید همین اطلاعات است.

در ۱۳ مهر از وزارت خارجه مفصلاً جواب مراسله سفارت ترکیه صادر و بادلائلی که در دست بود اظهارات دولت ترکیه را رد کرده و اظهار نمود که هیچ نوع مسئولیتی از اینکه عساکر ترکیه بواسطه بی‌احتیاطی در منطقه جنگی مورد حمله از طرف کردان ترکیه در خاک ترکیه شده متوجه دولت ایران نمیتواند بشود. و توجه دادن این قضایا بدولت ایران غیر منطقی و مورد اعتراض دولت ایران است. از اینکه کردان قاچاق ترکیه اسراء و اسلحه را بخاک ایران برده‌اند دولت ایران اطلاع مثبتی نداشته بلکه منابع ایرانی آنرا تایید نمی‌نمایند و در هر صورت مطلب محتاج به تحقیق و رسیدگی است و بالنتیجه دولت ایران ضرب‌الاجل دولت ترکیه و مندراجات مراسله اول اکتبر را نپذیرفته ولی برای ابراز حسن نیت خود پیشنهاد مینماید که هیئتی مرکب از مأمورین طرفین مطلب را در محل تحت تحقیق بگذارند تا حقیقت مکشوف و در صورت بودن مرتکبین در خاک ایران دولت ایران آنها را مورد تنبیه قرار داده و اگر اسرای اسلحه را کردان قاچاق ترکیه بخاک ایران آورده باشند در استرداد آنها اقدام خواهند نمود. اگرچه وصول مراسله فوق‌الذکر از طرف دولت ترکیه چنانکه گفته شد اسباب تأثر و تحیر دولت ایران گردیده است معذرت‌کننده معتقد نیستیم که سیاست اساسی و منافع عالی مملکتین و احساسات و جریاناتی که موجود آنها

شاید مطلعین و مسئولین سیاست خارجی ترکیه نباشد غلبه کرده و دولت ترکیه با در نظر گرفتن مشکلاتی که در سیاست شرقیه از تیرگی روابط ایران و ترکیه ممکن است حاصل شود با مال روح مسالمت مودتی که از طرف دولت ایران ابراز میشود از طرف دولت ترکیه نیز ابراز شده و قضیه بحسن خاتمه منجر گردد.<sup>۸۰</sup>

محمد علی فروغی که آنگاه در اروپا بود به ایران بازگشت. به فرمان حکومت برای گفتگو به ترکیه رفت. چند هفته‌ای در آنجا ماند و مناسبات به حالت عادی پیشین بازگشت.

#### ۸ - ۴ عبور به کردستان عراق

ترکیه بویژه پس از شورش ۱۹۲۵ (- م/۱۳۴۳ هـ ق/۱۳۰۴ هـ ش - مترجم) کردستان آن کشور، سمکورا در تنگنا قرار داد. وی در اکتبر ۱۹۲۶ (- م/ربیع الثانی ۱۳۴۵ هـ ق/ مهر ماه ۱۳۰۵ هـ ش - مترجم) وارد کردستان عراق گردید. حکومت عراق خواست بپرویش کند ولی نتوانست. او در نواحی دوروبر رواندوز ماندگار شد. معتمد عالی بریتانیا در بغداد از حکومت عراق خواست برای سرکوب جنبش سمکو با ایران همکاری کند. وزارت دوم جعفر العسکری در این باره در جلسه ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۸ (- م/۱۳ محرم ۱۳۴۶ هـ ق/۲۳ تیر ماه ۱۳۰۶ هـ ش - مترجم) مقرر داشت:

"حکومت عراق قبلاً و اکنون هم از خلع سلاح همه عشایر پیروی کرده است، از این رو مسلح شدن غیر مجاز را در برخی نقاط تعیین شده بر همه عراقیان ممنوع ساخته است، و گام به گام به توسعه این مناطق و تأمین نیروی لازم برای اجرای سیاست خلع سلاح عمومی پرداخت. گمان میبرد این سیاست ضامن تحقق اهداف مورد نظر است، ولی خلع سلاح عشایر بزور یورش نظامی، اگر این یورشها رهبری نیرومندی را در مناطقی که به آنجا فرستاده میشوند بر جای نگذارند، نمی تواند نتیجه مناسبی داشته باشد، حکومت عراق برای این باور است که تأخیری که در ایجاد مناسبات میان ایران و عراق در نتیجه آن هم نبودن همکاری واقعی کار بدستان مرزی وجود داشته، باعث تحریک عشایر و تداوم گروههای مسلح در کارهای زاینخشان گردیده است، کارهایی که حکومت عراق تاکنون هم بر سر آنها گله دارد."

در ماه مه ۱۹۲۸ (- م/ذی القعدة ۱۳۴۶ هـ ق/ اردیبهشت ۱۳۰۷ هـ ش - مترجم) سمکو تحت فشار عراق باز وارد خاک ترکیه شد، ولی ترکها دوباره او را در تنگنا قرار دادند. باز به کردستان عراق روی آورد اینبار هم حکومت عراق او را زیر فشار قرارداد و از خاک خود بیرونش کرد. ایران در آوریل ۱۹۲۶ (- م/شوال ۱۳۴۶ هـ ق/ فروردین ۱۳۰۷ هـ ش - مترجم) رسماً دولت تازه تأسیس عراق را بر سمیت شناخت. حکومتهای عراق و ایران بهم نزدیک شدند. بگفته عبدالرزاق الحسنی "حکومت عراق، انقلابی ایرانی سمکورا ناچار نمود خاک عراق را ترک کند و وارد خاک ترکیه شود."<sup>۸۱</sup> سمکو این مدت را در نواحی مرزی ایران و ترکیه و عراق در شرایط بدی میزیست. از ۳ طرف تحت تعقیب بود، به کوشش برای کسب عفو حکومت ایران پرداخت.

#### ۹ - بازگشت به ایران و کشته شدنش (ژوئن ۱۹۳۰) (- م/ محرم ۱۳۴۸ هـ ق/ خرداد ۱۳۰۸ هـ ش)

سمکوپس از نومیادی از ترکیه و بریتانیا و عراق، جایی نداشت که در آن بیاساید، با کاربردستان ایرانی ارتباط گرفت بدین امید که او را عفو کنند و اجازه دهند به ماوای خود باز گردد. کاربردستان ارتش به او وعده دادند و برای گفتگو به اشنویه دعوتش کردند و در آنجا با توطئه ناجوانمردانه ای کشتند. نویسندگان ایرانی بویژه آنان که تاریخ رویدادهای آذربایجان، یا جنگهای ارتش ایران را نوشته اند، طرح کشتن سمکورا با افتخار فراوان بازگو میکنند. محمد تمدن نوشته است:

"در ۲۷ تیر ماه ۱۳۰۹ شمسی (۲۴ صفر ۱۳۴۹ هـ ق/ ۱۷ ژوئیه ۱۹۳۰ م - مترجم) موقعیکه ترکها مشغول سرکوبی عشایر کرد، در منطقه خودشان بودند سمیتقو بعنوان توبه عملیات گذشته اش، از نیروی دولتی ایران تقاضای بخشودگی می کرد و در این زمینه، بایکده از کردان همکار خود، باشنویه وارد شده و اظهار انقیاد می نماید، در حالیکه منظورش، جزیک حیل، نبوده است و با همه اینحال چند شبی مهمان سرهنگ صادق خان (فرمانده اشنویه) میشود و درخواست می نماید که با سرتیپ ظفر الدوله (فرمانده تیپ) ملاقات و درباره عفو قرارداد پیمان مذاکره نماید، ولی در باطن منظوری جز اجرای یک نقشه توأم با سؤنیت نبوده..."<sup>۸۲</sup>

همان نویسنده در آن دوران خبرنگار روزنامه "حبل المتین" فارسی بوده که در کلکته هندوستان منتشر میشد، در گرما گرم رویدادهای آن روزگار، در گزارشی در شماره ۲۳-۳۴ روز ۳۰ سپتامبر منتشر کرده، رویداد کشتن سمکورا چنین بازگو میکند:

"ارزضائیه: آشنایان تاریخ ایران کاملاً میدانند که اسماعیل آقاسمیتگو از باغیان مهم آذربایجان اولین روسای اشرار ملوک الطوائفی بوده و ۲۰ سال تمام آذربایجان را محل تاخت و تاز و هدف سؤا مال خود قرار داده بود. گاهی با قشون تزاری روس همقدم گشته بعد با وارد ساختن خسارات و خیانتها بقشون ترک ملحق شده و بالعکس همین رویه خود را از نقطه نظر موقع شناسی و

حیله‌گری تکرار، و بقشون روس داخل میشدو بعداز خاتمه جنگ بین الملل همین روش را در میان سرحدات ایران و ترک و عراق تجدید می کرد و در این بین ها، خسارات مهمی به رضائیه (ارومیه) و سلماس و ساوجبلاغ مکرری (مهاباد) وارد، و باعث کشتارها و هزاران خونریزی شده بود. تا اینکه در ۲۲ تیرماه با ۲۰ نفر سوار و پیاده خود با شنویه آمده و با اظهارندامت و عفو شاهنشاه با عظمت پهلوی را خواستار گردید. چون رأفت و عطوفت شاهنشاه مقتدر پهلوی شامل حال عموم طبقات رعیت نزد همه روشن و مسلم میبشد، لذا چنان تصور میرفت که این مرتبه سمیتگو فقط از در دوستی آمده و راه صداقت می پیماید. ولی بعداً معلوم شد که باز هم طریق خدعه پیش گرفته و خیال انجام خیانتی دیگر در نظر دارد و میخواست مجدداً آتش فساد را برپا و فتنه نوی برانگیزد این بود که فرمانده لشکر شمالغرب سرتیپ ظفرالدوله بسؤ مقاصد وی پی برده و در اطراف این قضیه اقدامات و باتدابیر محتسبه دستورات لازمه صادر نموده و چنانچه قبلاً از طرف فرمانده محترم لشکر پیش بینی شده بود در ۲۷ تیرماه کاملاً معلوم و ظاهر گشت یعنی همان روز میخواست افکار فاسد خود را بموقع عمل گذاشته و آخرین نقشه خیانت مخصوص به خویش را مقرر دارد. ولی غافل از اینکه موضع کنونی ایران را با ادوار سابقه قیاس نمی شود کرد، چه امرای لشکر شاهنشاهی بیدار و از منویات اشرار باخبر و مافی الضمیر خائنان را میخوانند. باری در ساعت مذکور، سمیتگو بطرف آقای صادق خان سؤ قصد نمود ولی نظامیان غیور که مواظب و مراقب حال بودند بمقام دفاع برآمده زد و خورد شروع و نایره جنگ تا ساعت ۴ از شب گذشته شعله ور و دوام داشته بالاخره در آن زد و خورد، سمیتگو مقتول و پسرش خسرو سخت مجروح میشود. و کسان سمیتگو برای بردن نعش سمیتگو ایستادگیها و پافشاریها مینمایند ولی پسرش را برداشته و فراری میکنند.

روز ۲۸ تیرماه نعش سمیتگو را برضائیه وارد و اهالی ستم دیده که هزاران فجایع و میلیونها خسارت و تحقیرات از او دیده و دل سوخته بودند برای تماشا نشی نعش به اتومبیل حامل جنازه سمیتگو، در جلوا اداره دژبانی هجوم و از طرف مجتمعین صدای رعد آسای زنده باد شاهنشاه با عزمت پهلوی خلدالله ملکه و سلطانه و جاوید باد فرمانده معظم و رشید آذربایجان و پاینده باد نظامیان غیور، شهر را متزلزل بعیوق میرسید. م، تمدن ۲۹ تیرماه ۱۳۰۹ - ۲۳ صفر ۱۳۴۹ - ۲۰ جولای ۱۹۳۰ (سالها برترتیب: هق، هش و میلادی میباشند - مترجم) <sup>۸۳</sup>

علی دهقان نویسنده دیگر ایرانی رویداد را چنین بازگو میکند: «سیمکو مدت دو سال در سرحدات ایران و ترک آواره و سرگردان بود تا در سال ۱۳۰۳ (ه-ش/۱۳۴۲ هق/۱۹۲۴ م- مترجم) از دولت ایران اجازه یافت در خاک ایران سکونت نماید ولی چون فطرتا جنایتکار بود باز هم آرام نداشت چند دفعه سواران وی شرارتها می نمودند و بوسیله نیروی دولتی سرکوب گردیدند و یک مرتبه نیز خود وی با ۷۰۰ نفر سواره و پیاده بقوای دولتی حمله نمود ولی این بار بکلی شکست خورده مجدداً بخاک ترکیه فراری گردید. سیمکو در سرحدات ترکیه و ایران تا سال ۱۳۰۹ (ه-ش/۱۳۴۹ هق/۱۹۳۰ م- مترجم) متواری و سرگردان بود، در سال مذکور به سرهنگ دوم صادق خان نوروزی فرمانده وقت پادگان اشنویه پیغام میفرستد مایل است وی را در مرز ایران و ترکیه ملاقات نماید. سرهنگ صادق خان دعوت او را پذیرفته در مرز حاضر میشود. اسماعیل آقا باتفاق خورشید آقا رئیس ایل هرکی که از کردان یاغی و اشرار بود سرهنگ صادق خان را ملاقات نموده و با وی با شنویه میاید. این موقع سرلشکر مقدم فرمانده لشکر ۳ تبریز جهت گذراندن مرخصی در تهران بود. بمحض اینکه خبر به تهران میرسد شاهنشاه فقید به سرلشکر مقدم دستور میدهد فوراً به آذربایجان حرکت نموده سیمکورا سرکوب نماید سرلشکر مقدم بمحض رسیدن به تبریز سرگرد هاشمی فرمانده هنگ سپه بان را مأمور میکند بایک اسواران در اتفاق فرمانده لشکر حرکت نماید، از شرفخانه برضائیه دستور میدهد یک گردان پیاده برای عملیات نظامی آماده باشند. نیمه های شب وارد رضائیه میگردند و بدون تأخیر سرگرد هاشمی گردان پیاده را با خود برداشته و از دره قاسملو جهت اشغال ارتفاعات مشرف با شنویه حرکت میکنند و سه نفر استوار و گروه بان با شنویه میروند و آنجا خبر میدهند که فردا تیمسار سرلشکر مقدم جهت ملاقات با سیمکو با شنویه خواهد آمد.

روز ۲۷ تیرماه ۱۳۰۹ (ه-ش/۲۴ صفر ۱۳۴۹ هق/۱۸ ژوئیه ۱۹۳۰ - مترجم) قرار بود سرلشکر مقدم با شنویه وارد شده با سیمکو ملاقات کند بعد از ظهر سیمکو با عده ای سوار و پسر خود جهت استقبال سرلشکر مقدم بیرون شهر رفته آنجا صف کشیده جهت انجام مراسم استقبال آماده میشوند، ولی تا نزدیکی های غروب از آمدن تیمسار مقدم خبری نمیشود. در این موقع اطلاع میرسد بعلت خرابی ماشین آمدن تیمسار بفردامو کول گردید اسماعیل آقا بطرف شهر اشنویه مراجعت میکند

قبلا سرهنگ صادق خان ترتیب کار را داده افراد مسلح را در جاهای امن در کمین گذاشته بود. پس از ورود اسماعیل آقا بکوچه از بالاخانه تیری بوی شلیک میشود اسماعیل آقا پس از اصابت تیر می خواهد فرار کند ولی وقتی میبیند پسرش در

انجامانده است جهت برداشتن وی برمیگردد، آنوقت تیردیگری بوی میخورد و کارش تمام میشود خورشید آقا رئیس ایل هرکی نیز آنجا کشته میشود.

در همین موقع سرگرد هاشمی ارتفاعات مشرف باشنویه را متصرف شده شبانه اتباع سیمکورا از اشنویه خارج میکند. فردا صبح اشرار سه مرتبه بمواقع اشنویه حمله میکنند ولی چون قبلا سرگرد هاشمی موضع دفاعی را اشغال نموده بود موفق به تصرف شهر و بردن جنازه سیمکو نمیشوند.

جنازه سیمکورا برضائیه آورده دوسه روز در معرض تماشای عامه قرار میدهند و یکی از زنانش که در رضائیه بود جنازه را بازدید نموده تصدیق میکند که جسد متعلق به سیمکوست زیرا او میگوید انگشت سبابه سیمکورا مارگزیده و وی باخنجر دو بند انگشتش را بریده است و این بهترین نشانی و علامت جسد سیمکوست. پس از سه روز جنازه را برداشته بیرون دروازه هزاران نزدیک جوی (دهوار) بخاک میسپارند.<sup>۸۴</sup>

سرتیپ حسن مقدم روز ۳۰ تیر ماه ۱۳۰۹ (- هـ/ش/ ۲۷ محرم ۱۳۴۹ هـ ق/ ۱ ژوئیه ۱۹۳۰ م- مترجم) خود طی تلگرامی کشتن سیمکورا چنین به وزارت جنگ گزارش داد:

”وزارت جلیله جنگ

تعقیب راپرت کتبی نمره ۲۳۶۷ و تلگراف نمره ۲۹۹۷ معروض میدارد مقارن ورود بنده به رضائیه از راپرت های واصله حکومتی نظامی اشنویه معلوم و مفهوم گردید که سمیتگو بازدارای افکار صادقانه و صحیحی نیست و در این سه روزه توقف خود در اشنویه تدریجاً از افراد کوچری خارجی بعنوان دید و بازدید دور خود جمع کرده و حاضر نیست در مرکز لشکر حاضر شود از طرفی هم اطلاع مطلب و مذاکره با مشارالیه صلاح نبود و فایده نداشت بناء علیهذا لیل۲۷ ماه جاری ۳ ستون به ترتیب ذیل از راههای مختلف به اشنویه سوق داده اول یک ستون از رضائیه مرکب از یک گردان پیاده یک گروهان مسلسل دوم یک گردان پیاده از ساوجالغ سوم یک ستون سوار مرکب از واحدهای سواری که در معیت اراکانه حرب سیار لشکر از تبریز همراه آورده بودند و به ساخلو اشنویه هم دستور داد هشتاد و سه نفر تکلیف شود فوری به تبریز حرکت و یا مشارالیه را خلع سلاح نمایند در صورت تمرد مشارالیه و کسانش را معدوم نمایند بطوریکه انتظار میرفت مشارالیه از حرکت بمركز لشکر سرپیچی نموده و اسلحه را هم تسلیم ننمود لذا قوای ساخلو به مأموریت خود اقدام و ستونهای اعزامی هم خیلی سریع حرکت کرده بودند اشنویه را مقارن عصر ۲۷ جاری احاطه، سیمکورا مقتول و از کسانش هم خیلی هامقتول و مجروح و بقیه متواری و تعقیب میشدند اینک مفتخر معروض میدارم که بزندگانی ننگین این عنصر مفسده جو خاتمه داده شد ضمناً این حرکت ستونهایی که مأمورین عملیات بودند بسیار جالب توجه بود دو ستون پیاده رضائیه مسافت دوازده فرسخ را در طی هیجده ساعت راهپیمائی متوالی و ستون سوار بانهایت سرعت و حسن انجام مأموریت موفق به انجام کامل مأموریت خود گردیدند و حسن تربیت در زندگی نظامیان وظیفه یکساله را کاملاً ثابت نمودند. رضائیه ساعت ۹-۴: ۹/۲۷ نمره ۴۱۱ سیار

فرمانده لشکر شمالغرب سرتیپ حسن مقدم<sup>۸۵</sup>

### حاشیه های بخش ششم

- ۱ - احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، پ ۱ ج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۷۱
- ۲ - کسروی، ه. م، ص ۱۱۰
- ۳ - کسروی، ه. م، ص ۱۱۲
- ۴ - کسروی، ه. م، ص ۱۱۹
- ۵ - کسروی، ه. م، ص ۱۲۰
- ۶ - ج. محمد جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمد شاه قاجار، جلد یکم، نشر گفتار، تهران: ۱۳۶۸، ص ۴۲۲-۴۲۴
- ۷ - د. محمد جواد شیخ الاسلامی، اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۱، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵، ص ۲۰۹-۲۱۴
- ۸ - ه. م، ص ۲۰۵
- ۹ - ه. م، ص ۲۰۹-۲۱۴
- ۱۰ - ه. م، ص ۲۲۲
- ۱۱ - ه. م، ص ۲۴۴
- ۱۲ - ه. م، ص ۲۹۳-۲۹۵
- ۱۳ - ه. م، ص ۲۶-۲۷

- ۱۴ - م. ۵- ص ۱۸
- ۱۵ - م. ۵- ص ۲۹۶
- ۱۶ - المس بیل، فصول من تاریخ العراق الحدیث، ترجمه جعفر الخياط، بغداد، ۱۹۷۱، ص ۲۱۶
- ۱۷ - رجوع کنید به : نمونه ۱۲ بخش دوم این کتاب
- ۱۸ - درباره علی آقا رجوع کنید به اسناد شماره ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۴۸، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۲۵، واحد نشر اسناد، گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۲، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۶۹
- ۱۹ - رجوع کنید به نمونه ۱۸ بخش دوم این کتاب
- ۲۰ - ایرج افشار (سیستانی)، مقدمه ای بر شناخت ایلها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۵۹
- ۲۱ - برای کسب اطلاع بیشتر در مورد زندگی سمکور رجوع کنید به: ایرج افشار (سیستانی)، م. ن، ص ۱۵۴-۱۶۹؛ روزنامه "بانگی کوردستان" ش ۲، س ۱، سلیمانی، ۱۴ اوت ۱۹۲۲؛ ش ۳، س ۱، ۲۱ اوت ۱۹۲۲؛ سمایل خان (سمکو) مجله "ژوئی نو" ش ۱۲، س ۱، سلیمانی، مارس ۱۹۶۰، ص ۵۰-۵۴؛ علاءالدین سجادی، شورشهای کرد و جمهوری عراق، بغداد، چاپخانه معارف، ۱۹۵۹؛ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، تهران، زوار، ۱۳۵۷، ص ۱۳۶-۱۳۷
- ۲۲ - جعفر مهدی نیا، زندگی سیاسی قوام السلطنه، ج ۲، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۸۲
- ۲۳ - تمدن، م ن ۱۹۲ - ۱۹۳
- ۲۴ - کسروی، م ن، ص ۸۳۰
- ۲۵ - رفیق حلمی، یادداشت، بخش دوم، چاپ مجدد: محمدی، سقز، ص ۵۴۸
- ۲۶ - حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، چ ۴، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۳، ص ۲۳ - ۲۵
- ۲۷ - حلمی، م. ن، "گفتگوی سمکو و مصطفی پاشا یاملکی"
- ۲۸ - کسروی، م. ن، ص ۸۳۲؛ درباره همان رویداد رجوع کنید به: علی دهقان، رضائیه یا سرزمین زردشت، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸، ص ۵۵۴؛ "بانگی کوردستان"، ش ۳، سلیمانی، ۲۱ اوت ۱۹۲۲
- ۲۹ - علی دهقان، م. ۵- ص ۵۵۵؛ محمد تمدن، اوضاع ایران در جنگ جهانی اول یا تاریخ رضائیه، تهران، چاپ اسلامی، ص ۳۱۹
- ۳۰ - کسروی، م ن، ص ۸۳۸؛ تمدن، م ن، ص ۳۲۰
- ۳۱ - تمدن، م ن، ص ۳۲۱
- ۳۲ - م. ۵- ص ۳۲۲
- ۳۳ - م. ۵- ص ۳۲۲
- ۳۴ - م. ۵- ص ۳۵۱. به نقل از روزنامه "تجدد" یکشنبه ۱۲ ثور، (اردیبهشت)، ۱۲۹۹، تبریز
- ۳۵ - م. ۵- ص ۳۲۷
- ۳۶ - م. ۵- ص ۳۲۸
- ۳۷ - م. ۵- ص ۳۳۰ - ۳۳۱
- ۳۸ - م. ۵- ص ۳۳۷
- ۳۹ - کسروی، م ن، ص ۸۵۵
- ۴۰ - مکی، م ن، ج ۱، ۱۳۴
- ۴۱ - حاج مخبر السلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، چ ۴، تهران: زوار، ۱۳۶۳، ص ۳۲۴؛ تمدن، م. ن، ص ۳۵۹
- ۴۲ - تمدن، م. ن، ص ۳۷۴
- ۴۳ - هدایت، م. ن، ۳۲۵ - ۳۲۶؛ تمدن، م ن، ص ۳۶۴
- ۴۴ - این گفتگوی سمکو با حاج مصطفی پاشا یاملکی در آرشیو بریتانیا یافته شده، استاد محمدرسول هاوار آنرا به کردی برگرداند و در مجله "م. ۵-ستای کورد" سوئد انتشار داده، موضوعات این بحث همه از آن منبع گرفته شده اند.
- ۴۵ - علاءالدین سجادی: "م. ۵-ژووی نه ده بی کوردی": بغداد، چاپخانه معارف، ۱۹۵۲، ص ۵۵۲
- ۴۶ - رجوع کنید به ترجمه عربی بحث مارتین درباره شکاک و سمکو، مجله کاروان، ش ۱۴۴



- ۴۷ - تمدن، م ن، ص ۳۶۹
- ۴۸ - م.ه. ص ۳۷۱
- ۴۹ - سجادی، م ن، ص ۵۵۳
- ۵۰ - برای همه شماره هار جوع کنیده: "بانگی کوردستان"، ک-کردنه وه وهسه رنووسینی: جهمال خه زنه دار، به غداد، ۱۹۷۴
- ۵۱ - احمدی پور، تاریخ پیدایش و خدمات دودمان پهلوی، ص ۶، بنقل از: دهقان، م ن، ص ۵۸۶
- ۵۲ - تاکنون منبعی در دست نیست که شیوه جنگها را از دیدگاه کردها بازگو کند و مفصلاً در مورد زدو خورد و نقشه جنگی آزادساوی مناطق و یورش و دفاع از آنها به بحث بپردازد.
- ۵۳ - حلمی، م ن، ص ۵۱۶
- ۵۴ - مکی، م ن، ج ۲، ص ۱۱ - ۱۱۵؛ تمدن، م ن، ص ۳۸۱ - ۳۸۳
- ۵۵ - مکی، م ن، ج ۲، ص ۱۱۵ - ۱۲۶؛ دهقان، م ن، ص ۵۹۲ - ۵۹۳؛ ملک الشعراى بهار، تاریخ احزاب سیاسى ایران، تهران: ۱۳۵۷، ص ۲۶۵؛ سروان احمد کلاویانپور، تاریخ رضائیه، ص ۱۷۲ - ۱۷۳
- ۵۶ - مکی، م ن، ج ۲، ص ۱۲۷
- ۵۷ - بهار، م ن، ص ۲۶۶
- ۵۸ - مکی، م ن، ج ۶، ص ۱۹۸
- ۵۹ - رمزی قزاز، بزووتنه وهی سیاسی و روشنبیری کورد لهک-تایی چه رخی نوزده هه مه وه تا ناوه پراستی چه رخی بیست، سلیمانی، چاپخانه ی ژین، ۱۹۷۱، ص ۱۳۸
- ۶۰ - حلمی، م ن، ص ۶۰۵ - ۶۰۶
- ۶۱ - المس بیل، م ن، ص ۲۱۵ - ۲۱۶
- ۶۲ - قزاز، م ن، ص ۱۵۶ - ۱۶۰
- ۶۳ - السید عبدالرزاق الحسنی، تاریخ العراق السیاسی الحدیث، ج ۳، ط ۶، بیروت، دارالکتب، ۱۹۸۳، ص ۳۴۸
- ۶۴ - مکی، م ن، ص ۱۲۶
- ۶۵ - حلمی، م ن، ص ۵۱۳ - ۵۱۶ و ۶۰۸ تا ۶۰۹
- ۶۶ - ادمونس میگوید اجازه ندادیم به اربیل بیاید، منابع کردی میگویند بخاطر عدم اطمینان به انگلیس، خود به اربیل نرفته است.
- ۶۷ - سیسیل جی ادموندز، کردها ترکها عربها، ترجمه ابراهیم یونس، تهران، روزبهان، ۱۳۶۷، ص ۳۳۵-۳۳۶
- ۶۸ - قزاز، م ن، ص ۱۵۶ - ۱۶۰
- ۶۹ - هفته نامه "رهژی کوردستان"، ش ۷، ص ۴۳ - ۴۴
- ۷۰ - حلمی، م ن، ص ۵۹۹ - ۶۰۴
- ۷۱ - درباره طومار و گفتگوی کرد ترک، رجوع کنید به: حلمی، م ن، ص ۱۱۷ تا ۱۳۷
- ۷۲ - حلمی، م ن، ص ۵۶۸
- ۷۳ - ادمونس، م ن، ص ۳۴۴
- ۷۴ - قزاز، م ن، ص ۱۷۶-۱۷۷؛ برای نمونه برخی از این بیاننامه ها رجوع کنید به: نه کره می مه حمودی سالحی رهشه، شاری سلیمانی، ب ۲، ده زگای ره شنبیری و بلاو کردنه وهی کوردی، بغداد، ۱۹۸۹، ص ۳۵۸-۳۶۱
- ۷۵ - "رهژی کوردستان"، ش ۸، سلیمانی، ۱۰ کانون الثانی ۱۳۳۸ / ۲۳ حمادی الاولی ۱۳۴۱
- ۷۶ - حلمی، م ن، ص ۶۰۸ - ۶۰۹
- ۷۷ - در مورد ادامه سفر سموکو به وان و گفتگوهایش رجوع کنید به: قزاز، م ن، ص ۱۶۴ - ۱۷۰، برای موضع آسوریان هم رجوع کنید به: الحسنی، م ن، ج ۳، ص ۳۱۶
- ۷۸ - مکی، م ن، ج ۴، ص ۴۷۰ - ۴۷۲
- ۷۹ - م.ه. ص ۸۱ - ۸۸
- ۸۰ - م.ه. ص ۳۰۴ - ۳۰۷
- ۸۱ - الحسنی، م ن، ص ۳۴۸ - ۳۴۹
- ۸۲ - تمدن، م ن، ص ۳۹۶

۸۳ - م. م. ، ص ۴۱۳ - ۴۱۶  
۸۴ - دهقان، م ن، ص ۵۹۵ - ۵۹۶  
۸۵ - مهدی‌نیا، م ن، ص ۵۶۷

ضمیمه شماره ۱

- برخی روشنگری‌های لازم درباره متن کتاب
- ض ۱ - بیت داستانیست منظوم از مبارزات قهرمانان ملی که بخشی از تاریخ خونبار تلاشهای ملت کرد را در راه رهایی، سینه به سینه نقل میکند و بیتگویان آنرا با آهنگی ویژه در مجالس و منازل کردن میخوانند.
- ض ۲ - اسامی ایلهای کرد ساکن استان آذربایجان غربی در ایران.
- ض ۳ - بیبلیوگرافی (کتاب شناسی)، کتابهای مربوط به یک مبحث.
- ض ۴ - باعرض معذرت از نویسنده دانشمند کتاب، این دیدگاه به دیدگاه شوینستیهای حاکم میماند که در توجیه مخالفت خود با خود مختاری یافدرالیزم ارائه میدهند. در حالیکه شاه نشینهای ملی نسبتاً مستقل در نظام شاهنشاهی ایران از آغاز حکومت هخامنشیان در ۵۵۰ قبل از میلاد تا انقراض سلسله ساسانی در ۶۴۲ میلادی (سال ۲۱ هجری شمسی) با حالتی شبه فدرال و حتی با دولت‌های محلی مستقل تر از فدرالهای امروزی همچنان یگانگی و یکپارچگی کشور پهناور ایران را حفظ کردند. فروپاشی ایران با یورش اعراب بر پایتخت آن آغاز شد نه با عدم پایداری شاهنشینیهای دیگر و اولین شکست بزرگ در پایتخت دولت مرکزی پیش آمد. باعث وبانی این شکست هم بنا بر همه روایات تاریخی فساد و بی‌کفایتی دستگاههای اداری و خوش گذرانیهای بی توجهی‌های شاهنشاه ساسانی به امور مردم، فساد مغها و بطور کلی رهبران مذهبی، هزینه‌های سنگین خوش گذرانیهای دربار، مالیاتهای سنگین بردوش مردم و در نتیجه نارضایتی عمومی روز افزون و بستوه آمدن توده‌های مردم ایران بود. در این حالت است که دولت با مردم بیگانه میشود و مردم بدنبال ناجی میگردند حتی اگر بناچار این "ناجی" بیگانه هم باشد. با وجود اینکه شماری از شاهنشینیهای نظام شاهنشاهی ساسانی قرن‌ها پس از انقراض دولت مرکزی نیز همچنان در مقابل استیلای عرب ایستادگی و قهرمانانه از خود دفاع کردند.
- در فروپاشی خلافت عثمانی نیز مردم با احساس استثمار شدید ملی و عقیدتی برای رهایی از ستم خلافت به بیگانگان پناه بردند. از میان برداشتن امارتهای کردستان هم نه در ایران و نه در عثمانی نتوانست مردم کرد را از خواستههای استقلال طلبانه و یا حداقل خود مختاری خواهانه خود منصرف کند، بلکه آنها را اینکار سنگینی بار استثمار ملی را بر سر خود بیشتر احساس و با دولت مرکزی بیشتر احساس دشمنی و دوگانگی کردند و مبارزات آزادیخواهانه در کردستان در شکل حاد خود همچنان ادامه دارد
- ض ۵ - تعریف: سیاستی است که حکام عرب برای استیلای بیشتر بر سرزمین کردستان بکار برده‌اند. در اجرای این سیاست، سکنه بومی کردستان را بطور جمعی به مناطق دوزخ میهن اصلی خویش کوچ میدهند و اعراب را بجای آنان اسکان میدهند و بدین ترتیب ترکیب نژادی و ملی ناحیه را دگرگون میسازند. اینکار هنوز هم در عراق بشدت ادامه دارد و نمونه این سیاست (با کوچ دادن ایلات کرد به نواحی دوزخ کردستان و جایگزین کردن ایلات آذری در میهن آنان) از آغاز حکومت صفوی تا پایان حکومت قاجار نیز در ایران ادامه داشت.
- ض ۶ - نویسنده در سرتاسر کتاب بجای نام "سلجوق" از نام "سلجوق" استفاده کرده است که در حقیقت سلجوق درست است.
- ض ۷ - در زمان نگارش کتاب اتحاد شوروی هنوز از هم نپاشیده بود.
- ض ۸ - نویسنده اشتباهاً این ترکان را "ترکان شرقی" ترجمه کرده، من با استفاده از متن اصلی آنرا اصلاح کرده‌ام.
- ض ۹ - تأسیس مجدد دولت ایران پس از استیلای عرب.
- ض ۱۰ - ابوحنیفه یکی از بزرگان اسلام و مؤسس مذهب حنفی (یکی از مذاهب چهارگانه اهل تسنن) میباشد و نزد پیروان اهل تسنن بسیار گرامی شمرده میشود.
- ض ۱۱ - طلاق خوردن یکی از معتبرترین سوگندهای بخش بزرگی از مردم کردستان بوده که شکستن آن موجب مطلقه شدن زن کسی میشود که پشت پا به سوگندش زده است.
- ض ۱۲ - جاریجان و قاشقگدوک (قاشقگدی) دو روستا بر سر راه قدیم ارومیه به نغده
- ض ۱۳ - این نواحی اکنون در کردستان عراق قرار دارند.
- ض ۱۴ - اسماعیل آقا شکفتی جد اسماعیل آقا سمکو

- ض ۱۵ - در اشعار کهن کردی و بیتهای کلمات نازدار و نازنین برای مردها بمفهوم دوست داشتنی و محبوب بکار می‌رود نه بمعنی عشقی آن، جندی یعنی شجاع و زیبا، قوچاق یعنی چابک، چون وزیر رومیان (در شایستگی)
- ض ۱۶ - سنجاق بیگ (بحشدار عثمانی)
- ض ۱۷ - قلعه ساروقورغان در ماراغان در حدود ۳ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان سردشت در ایران واقع شده است.
- ض ۱۸ - یزیدی (داسنی) در اصل همان ایزدی است. دین یزیدی همان دین زردشتی است که دین مردم ایران بوده ولی در نتیجه تأثیر آئین اسلام و مسیحیت تعدادی از اصول این دو دین نیز با آن آمیخته شده است. (رجوع کنید به: د. عبدالرحمن قاسملو، کردستان و کرد، بزبان کردی، ص ۲۸ و ۲۹)
- ض ۱۹ - دره هرویتیان دره‌ای است در نزدیکی رانیه در کردستان عراق
- ض ۲۰ - این اردبیل در واقع باید اربیل باشد چون میر محمد هرگز به اردبیل نرسیده است.
- ض ۲۱ - قریه بیلک همان قریه‌بالک مریوان است، روستائی است بزرگ در ۹ کیلومتری شهر نزدیک راه مریوان به سنندج.
- ض ۲۲ - این نظریه با واقعیت تطبیق نمی‌کند. بنا بر روایت آقای ابراهیم افخمی در کتاب "قیام ملا خلیل و رد فرمان رضا خان، ص ۷۱" (و پرس و جوی خود مترجم نیز از افراد آگاه این طایفه) حقیقت این است که: "بایر آقا رئیس ایل منگور همراه با سواران برگزیده‌اش از آن ایل طبق طرح و نقشه قبلی حکومت بوسیله اهالی مراغه شب در خواب کشته شدند. بایر آقا پسری داشته که نام او هم بایر بوده است. از بایر دوم پس از مرگ ۶ و ۱۸ پسر برجای ماند. فرزندان و اعقاب ۴ تن از این زنان بنام مادرهایشان (طایفه شم، طایفه آمان، طایفه مروت، طایفه زرین نامگذاری شده‌اند. این چهار زن از خاندانهای اشرافی کرد بوده‌اند)، دوزن دیگر بنام زین و زین هتیکه از خاندانهای رعیت بوده‌اند، فرزندانشان بنام خانوادگی بایر آقائی شناخته شده‌اند."
- ض ۲۳ - چوبوقچی: یکی از نوکران آقاها که مسئول چاق کردن چپق ارباب خویش بوده است.
- ض ۲۴ - خنجر دبان: خنجری زهردار که زخم آن بسیار کاری بوده است.
- ض ۲۵ - نویسنده چنین نگاشته است، منظور دو قاره اروپا و آسیا میباشد.
- ض ۲۶ - گذشته از اینها شخصیت‌های دیگری نیز بهمین جرم محکوم به اعدام شدند از جمله محمدخان بانه، و سیف‌الدین خان سقزو سردار بوکان، که ترکها پس از اعدام جسدشان را به شهرهای خودشان فرستادند.
- ض ۲۷ - پشدر ناحیه‌ای است در کردستان عراق که شهر قلعه دیزه در آن واقع شده است.
- ض ۲۸ - دیویزیون: لشکر
- ض ۲۹ - عبارات درون پرانتز در منبع اصلی وجود دارد، نویسنده آنها را حذف کرده، من برای درک بهتر مطلب آنرا عیناً از روی اصل منبع نقل کرده‌ام.
- ض ۳۰ - حاج مصطفی پاشایاملکی در زمان عثمانیان سرلشکر ارکان حرب بود. هنگام انقلاب کمالیستهار ریاست دادگاه نظامی را بر عهده داشت. در استانبول فرمان‌بدار آویختن مصطفی کمال پاشا آتاتورک را صادر کرده بود. پس از آنکه کمالیستها استانبول را تصرف کردند، از بیم جان گریخت و به موطن خویش سلیمانیه بازگشت، در ترکیه جدید "نمرود" نامیده میشود (بنقل از کتاب چیم‌دی (چه دیدم) نوشته احمد حواجه، خزانه دار شیخ محمود، ج ۱، ص ۹۲)
- ض ۳۱ - منظور نیروهای ایرانیست
- ض ۳۲ - دیره و بحرکه: دوروستا در کردستان عراق نزدیک اربیل، واقع در شمال شهر
- ضمیمه شماره ۲ - ضمیمه بیتهای
- الف - بیت دمدم
- ۱ عرب شنبه (عرب شام-ع): نویسنده نامی کرد، اهل روسیه
- ۲ مصطفی صالح کریم یکی از نویسندگان کرد، اهل سلیمانیه، کردستان عراق
- ۳ تا ۱۴ نام اماکنی در کردستان که مزار مردان بزرگ مذهبی اهل تسنن در آن قرار دارد. در همه بیتهای بیتگو از آنها یاری می‌خواهد، بجز ۱۱ که در آن اشاره به امام حسن و حسین شده که اهل تسنن و تشیع هر دو به آنان معتقدند و مزارشان در خارج از کردستان است.
- ۱۵ نام سخره بلندیست.
- ۱۶ شمشرحانه: سخره بلندی است روبروی قلعه دمدم

- ۱۷ تا ۲۳ انواع مرغوبترین ابزار جنگی موجود در کردستان در آن دوران.
- ۲۴ سگلاو: نوعی نژاد اصیل اسب در کردستان
- ۲۵ یعنی در هنگام جنگ بر جوان نیرومند سی ساله پیشی میگیرند
- ۲۶ خونکار: مخفف خداوندگار، صاحب و بزرگ ده، شاه، بزرگ محل،
- ۲۷ این بیت و دنباله آن اشاره دارد به جمعآوری لشکر از اطراف و اکناف ایران و بیتگومیخواهد شدت و گستردگی یورش به قلعه دمدم را نشان دهد، بیتهای بعدی نیز تا ۲۸ مسیر حرکت لشکر را بسوی دمدم نشان میدهد و رحمان بکر یکی از کردانی است که در این جنگ به دشمنان ملت خویش کمک میکند و دره دارنه دره ایست در نزدیکی ارومیه
- ۲۹ و ۳۰ کوهستانه و کوه‌های : دو روستا در نزدیکی دمدم
- ۳۱ اشتیه: جمع شتا بمعنی زمستان
- ۳۲ قاصی: بعید، دور
- ۳۳ تالان: تاراج، غارت
- ۳۴ چانه : گلوله خمیر برای پختن نان، چونه هم گفته‌اند
- ۳۵ در این بخش نیز بیتگو باردیگر به درگاه مردان بزرگ مذهبی اهل تسنن استغاثه میکند که مزارشان زیارتگاه مردم کردستان است.
- ۳۶ تا ۴۷ بیتگو در خیال خود مردان بزرگ آئینی را به یاری رزمندگان قلعه دمدم می‌آورد، مدافعان را غازی و مهاجمان را کافر می‌شمارد. این شیوه تفکر در روایت جنگهای مذهبی رایج است.
- ۴۵ عشره مبشره: ۱۰ تن از صحاب پیغمبر اسلام
- ۴۸ آلی در اینجا به خاتون میگوید: من به اندازه کافی جنگیده‌ام و از کشته شدن باکی ندارم
- ۴۹ چل کوان (چهل کمان) : صخره بلندی در دمدم
- ۵۰ سنگ دلان: نام تخته سنگ پهن و بزرگی که قلعه دمدم روی آن بنا نهاد شده است.
- ب - باپیر آقای منگور
- ۱ رشه رسول آقا نام یکی از سرکردگان سپاه باپیر آقا بوده، حرف ن به همان سبک رایج در بیتهای کردی برای قافیه‌سازی به آن افزود شده است. این نوع قافیه‌سازی در شعر فارسی نیز (برای نمونه در موش و گربه عبید زاکانی) مرسوم بوده است.
- ۲ وزیر و میمان: حکام ولایات بزرگ امپراطور عثمانی ، در اینجا اشاره به شایستگی قهرمان بیت دارد.
- ۳ بداخان: بداخان مگری که با ضمانت خود باپیر آقارا به مراغه کشانده و به دام "عجم" انداخت، بنا بر روایت بیت با دشمن همدست بوده.
- ۴ ۵ و ۶ و ۸ یعنی موانع این دنیا به امید خدا از بین میروند. چنین بیت‌های ناتمامی در بیت های کردی مرسوم است و شنونده معنی آنرا کاملاً درک میکند.
- ۷ در لشکر کشیهای قدیم دهل چی (طبال) و در کردستان سورنازن هم به همراه آن در جلوشکر حرکت میکردند و آهنگ حرکت یا حمله یا عقب نشینی یا پیروزی را مینواختند.
- ۸ فقرقا: تپه‌ای در نزدیک مهاباد که غاری باستانی متعلق به دوران مادها بهمین نام در آن قرار دارد.
- ۹ فندی: حيله‌گری
- ۱۰ نیزه نظری: بهترین نوع نیزه موجود در کردستان در آن روزگار، نام انواع اسلحه مرغوب را در بیتها برای ستایش ابزار جنگی رزمندگان می‌آورند.
- ۱۱ مرکنه: طایفه‌ای در منگور
- ۱۲ یعنی مردهارا بکشند و زنانشان را به کنیزی برند و برای خود عقد کنند.
- ۱۳ همه جمله‌های داخل " " نقل قول از قهرمان داستان است.
- ۱۴ پایاغ بسر: عجم
- ۱۵ جمهور: همگانی، دسته جمعی
- ۱۶ رانک: شلوار کردی دوخته شده از پارچه پشمی دستیاف محلی بنام بوزو
- ۱۷ سخط: نا خشنودی
- ۱۸ جلابی: جلابی، در کردستان مگری جلابی را چنین تلفظ میکنند

۱۹ داس کرفتو: داس بلند تیز با دسته چوبی بلند برای درو

۲۰ هندو (بفتح هاء): عشیره‌ای کوچ نشین

۲۱ و ۲۲: نام قهرمانان داستان

۲۳ هرگز مسلمان نخواهی شد: کنایه از گفته عجمها خطاب به باپیر آقاست.

۲۴ گورخان: گور، قبر

۲۵ اشاره به زن و بچه کردن است که به اسارت به تبریز برده شدند.

۲۶ و ۲۷ اشاره به یورش عجم

۲۸ و ۲۹ روستاهای منگور مهاباد

۳۰ زین مرغوب بر پشت یابو

۳۱ منظور از این ابیات و بیت اول سطر بالا این است که تعداد فراوان اسرا و غنایم ارزش آنها را بسیار پائین آورده است.

۳۲ پلاس: نوعی بافتنی از موی بز که بعنوان بام سیاه چادر از آن استفاده میشود. این سه بیت مشخصات بزی را بیان میکند

که سالی دو بزغاله می آورد، موهایش کفاف بافتن یک پلاس را میکند و چون به تاراج رفته به ۲ پول سیاه فروخته میشود.

۳۳ ناحیه ای در کردستان عراق که هوای آن از کردستان ایران گرمتر و به گرمیان مشهور و در حومه اربیل واقع شده است و

بطور کلی در کردستان ایران به کردستان عراق (گرمین یا گرمیان) میگویند. این لغت در کردی برای ییلاق نیز بکار میرود

۳۴ بسته زبان: در کردی بجای بینوا بکار میرود.

۳۵ بد اخان مگری

۳۶ نازدار در کردی برای مردان بمعنی بسیار محبوب و شایسته و خوشنام بکار میرود.

۳۷ این نتیجه گیری از بیت گو است.

#### ج - بیت حمزه آقا

۱ و ۲ یعنی پارچه های گرانبهای آن روزگار (اطلس و کیمخو و خارا) که مخصوص اشراف بودند در نتیجه غارت،

نصیب گاوچران و شبانان شد.

۳ نام برادر حمزهاقا

۴ شکار گراز: ضرب المثلیست در میان کردان برای کارهای پرهیاهو و عجیب و غریب و سرگرم کننده. در مورد آدم

بسیار شوخ و بذله گو نیز گفته میشود.

۵ هزل گیاهی کوهستانی و خوراکیست

۶ چارق شامه بند: چارقی است زیبا و مرغوب که در قدیم در کردستان از پوست گاو درست میکردند و اغلب مورد

استفاده اعیان قرار میگرفت.